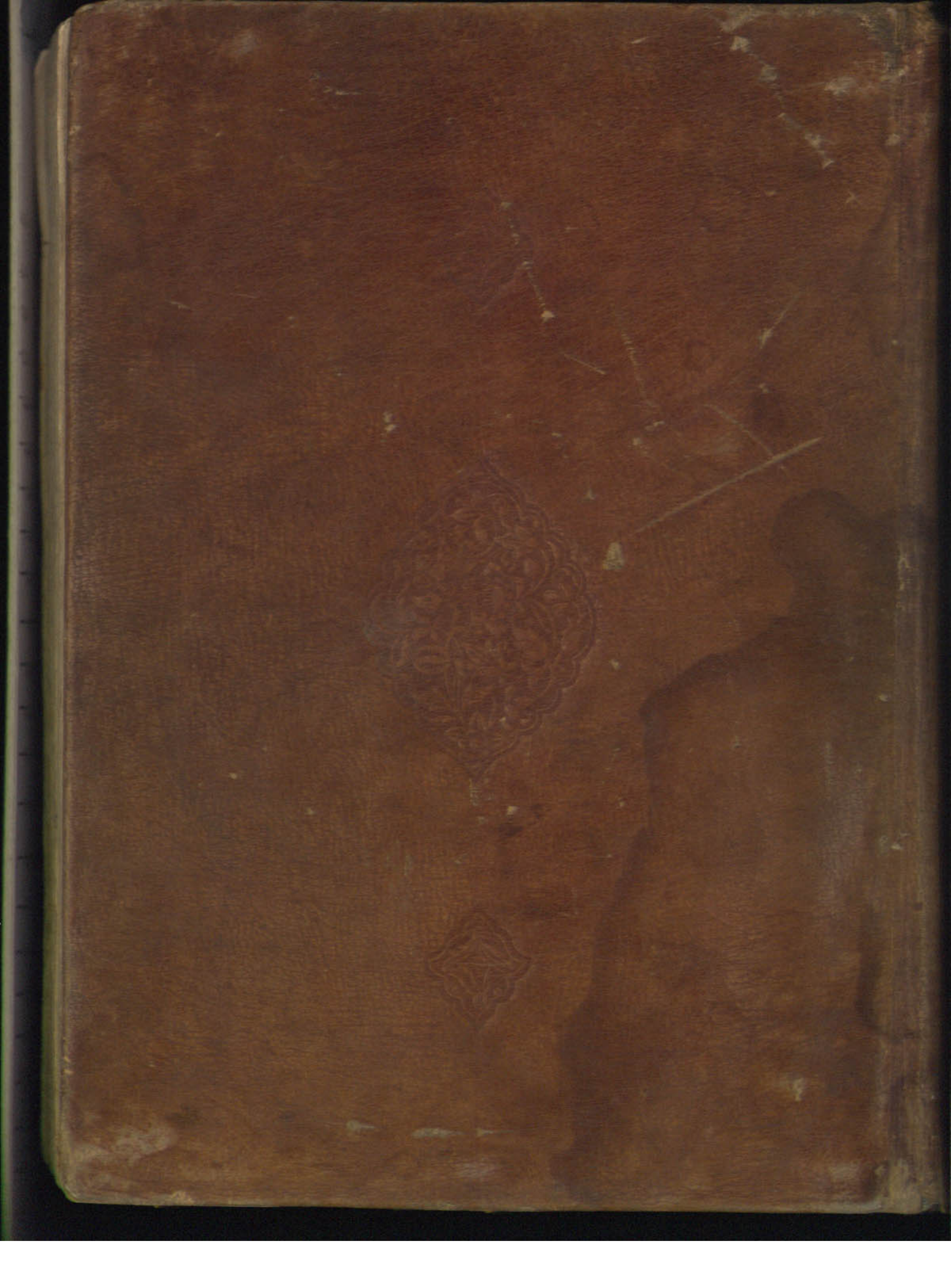




کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب اختیارات بدیعی
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۶۴۷۷۴
۴۹۷۲
بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۲۷ - ۳۶
۴۷۱۳

الطيلفوسيشي يعني تسكر كثير النفع وقليل الضرر وقال بعض الحكماء
لا مضرة فيها اصلا ويصلح جميع الامراض المادية والرطوبة في الاعضاء
كلها وقال قوطيس تدفع امراض الردية وغيرها حارة
او يابسة او رطوبة مثل البرص والبهق والقولنج
والزكام وغيرها وضيق النفس والارتعاش وتدفع
صعوبة الاورام والرياح المحرصة في النفس والعيون الكابسة
الجرقوته الردية ويوصر سواد الشعر ويجلبها ويزيد شهوة في الذكر
والاناث وقال سقاطيس في الكتاب الحكمة مداومتها
في زماننا موجد جمعه كاسات وجابته ووذقا شهوة فا
علمت بها فرايت ما قال حتى تمر باحس الاعتدال

معجون یاقوتی

یاقوت رمانی — پنج ار، مروارید ناسفته — دو دانگ، بسد — هشت ار، کهربا شمعی — هشت ار، لعل — پنج ار، عقیق — چهار ار، یشب — پنج ار، فیروزه — هشت ار

حجر الیهود — چهار ار، لاژورد — پنج ار، مجموع صلایه نموده بسنگ سماق بدستور معهود، صندل سرخ و سفید — دوازده ار، طباشیر سفید — پنج ار، گل ارمنی — پنج ار، گل مختوم — چهار ار، بهمنین — ده ار، گاوزبان — هفت ار، گل گاوزبان — پنج ار

بادرنجبویه — پنج ار، کشنیز خشک — ده ار، سعد کوفی — سه ار، تخم خرفه — هفت ار، تخم خشخاش — شش ار، پوست ترنج — پنج ار، عود قماری — پنج ار

آمله منقی — یازده ار، پوست هلیله کابلی — شش ار، هلیله سیاه — شش ار، پوست پسته سبز — سه ار، ابریشم مقرض — چهار ار، ساذج هندی — پنج ار

گل نیلوفر — شش ار، ریوند چینی — چهار ار، افتیمون مصری — هشت ار، غاریقون سفید — سه ار، کافور قیصوری — چهار ار، ورق گل سرخ — چهار ار

زرشک — پنج ار، تخم بالنگو — پنج ار، تخم کاسنی — پنج ار، مصطکی — هشت ار، دانه هیل — چهار ار، عنبر اشهب — ده ار

مشک — یک ار، بسفایج فستقی، اسطوخودوس — پنج ار، مجموع کوفته بیخته تنزیل مغز بادام آلوده نموده — چهار ار

زعفران پنج ار با یک چندان شربت فواکه تری و یکچندان نبات و یکچندان ترنجبین و کاهی گلاب

ورق بیک نمایند ورق طلا — دو ار، ورق نقره — پنج ار، ترکیب کنند لعل …

زرنباد، درونج عقربی، سنبل الطیب، تخم ترنجمشک — پنج ار …

معجون نجاح مستعمل

هلیله سیاه — ده مثقال، پوست هلیله — ده مثقال، پوست بلیله — ده مثقال، آمله منقی — ده مثقال، پوست هلیله زرد — ده مثقال، بسفایج فستقی — پنج مثقال

افتیمون مصری — پنج ار، اسطوخودوس — شش مثقال، تربد سفید مصحح پوست تراشیده و بروغن بادام چرب نموده — پنج مثقال، فرفیون سیاه — دو مثقال

غاریقون سفید — یک مثقال، مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشته و چهار مثقال با آب حل نموده کوزه …

حقنه کرده روز اول نمایند، بنفشه — پنج ار، اسطوخودوس — چهار مثقال، پرسیاوشان — پنج ار، تخم کتان — پنج ار، حلبه — پنج ار، گل خطمی — ده مثقال

جو کوفته — ده مثقال، بابونه — پنج ار، اصل السوس نیم کوفته — چهار ار، در دو پیاله و نیم آب بجوشانند چندانکه یک پیاله آید

آب چغندر — یک دام، ملوس خیارشنبر — ده مثقال، روغن بنفشه بادام — پنج ار، بعد از آنکه نیک را آب نیک ریخته باشند بویند

و بعد از آن که ابجار ریخته باشند آنوقت بعد از آن که باز گشته یکبار دیگر باب نیک و چغندر نمایند

روز دیگر افتیمون — سه ار، تربد سفید پوست تراشیده — سه ار، بروغن بادام چرب نموده باشند، بسفایج فستقی — چهار ار

حب السیاه — یک مثقال، سپستان — ده مثقال، و آب را سه پیاله نمایند و بجوشانند چندانکه یک پیاله آید صاف

نموده، ترنجبین — ده مثقال، گلقند آفتابی اضافه نموده بزنند، تصریه

بسم الله الرحمن الرحیم … محمد … الدین …

… محمد حسن … ۱۲۲۳

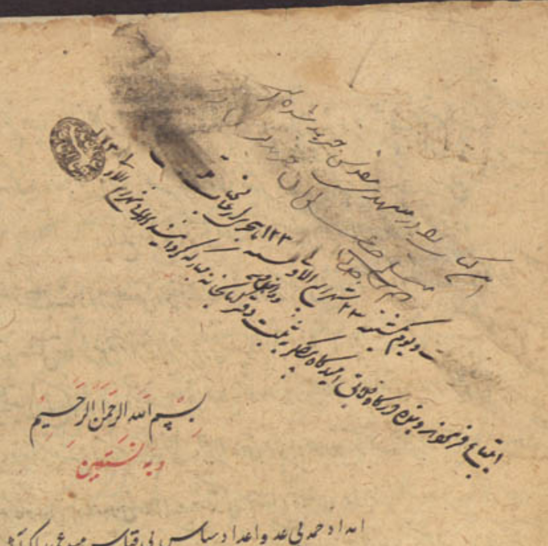
هو الشافی

طریق علاج خشکی که سیاهی و کبودی با آن بوده باشد اول تنقیه بماء الجبن و افتیمون
کنند باین طریق که هر صباح ماء الجبن پنجاه مثقال با دو مثقال افتیمون صلایه کرده و
ده مثقال ترنجبین بخورند و غذا نخود آب بگوشت مرغ جوان بزیره و زعفران
و فلفل میس نمایند و آخر روز نبات سفید ده مثقال و تخم ریحان دو مثقال
با عرق بید مشک و عرق شاهتره بنوشند و بعد از آنکه بدن از اخلاط
محترق پاک شود الجبر ازد درم که جوشانند نوره ارمنی نوره پیده که آنرا نورة الحجر
گویند سرگین کبوتر ساوی با آب درهم سرشته با عسل طلا کنند و بگذارند بعد از آن
بنوره بشویند بعد از آن صمغ بیه که آنرا سقونیز گویند ترکی با عسل طلا کنند و شش روز
بگذارند بعد از آن سوزن درزنند تا موضع خونی شود موضع را به نیز پاک
کنند و شش روز بگذارند بعد از آن نمک آب ابران موضع طلا کنند و نصف
ساعتی بگذارند بعد از آن این دوا را پنج روز بران موضع طلا کنند و بگذارند
دوا اینست کندر دریایی نوره ارمنی آهک موم و پیل که باذن الله تعالی اثر نماند
دوای دیگر که اگر بعد از دوای اول بقیه ماند رفع کند و اگر ابتدا مرض
چند مرتبه طلا کنند رفع شود آرد باقلی تنشر آرد جو آرد نخود آرد گندم آرد عدس
بیخ پنج سوسن کبود با عنب الجر زد سفیداب قلعی نوره ارمنی استخوان پوسیده بادام تلخ

بادام شیرین تخم خیار تخم خربزه صمغ عربی تخم ترب زرنیخ از هر یک نیم مثقال نرم بکوبند
و بشیر گاو خمیر کرده قلولها کرده بشیره که طلا میکرده باشند که بالکلیه رفع شود و مجربست

مفرح یاقوتی که نسخه حکمت پناه حکیم نورالدین طهرانی فرموده

اول آنکه منفعت بسیار دارد بخصوص در ضعف دل و وسواس و خفقان قوة دماغ و تقویت معده و جگر و ازالۀ پیری
و فالج و درد مفاصل تمام از ... و دیگر فواید غیر از ان بسیار دارد لعل یاقوت رمانی و یشب و عقیق یمنی از
هر یک یک مثقال جمع کوفته و بیخته در سنگ سماق صلایه نموده ورق طلا و غاریقون سفید و افتیمون ... و فلفل دراز
و قرنفل و زرنبوبش از هر یک نیم مثقال حجر ارمنی و حجر لاجورد و نمک نفطی و زرنباد و درونج عقرب
و بهمن و کافور ... دار چینی سعتر حاشا زوفا
زیره کرمانی از هر یک یک دانگ و نیم سکنجبین فطراسالیون حجر الیهود تخم کرفس ... کندر
و زعفران فلفل سفید از هر یک یک دانگ عاج ... جمیع کوفته و بیخته و دوا را ... ساخته ...
با دو چندان شیره ... فواید بسیار دارد
پوست ترنج خیطیانا ... حب البان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه ... زرنباد درونج
از هر یک چهار مثقال مشک خالص عنبر اشهب از هر یک یک مثقال عود قماری کافور
دارچینی ورق گل زعفران ناردین افستین از هر یک ... مثقال ... فطراسالیون
از هر یک دو مثقال و نیم تخم ... تخم کنجد ... لسان العصافیر ... فلفل جمیع کوفته
و بیخته ... اعلا در ... کف ... بسرشند ... باشند



بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین

اما احمد بی عد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار بدایع او بر هر ورقی
از اوراق و شجری از اشجار رحمت وضوح یافته و بر هر ثمری از اثمار و زهری از
ازهار انوار ایجاد او تافته بیت برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست
معرفت کردگار بی امر کن فکان او هیچ نبات از دریچۀ وجود لب بشکرخنده نتوان
و بی حکم فرمان روایی او سلطان صرصر دی برگی از شاخ نهال
نمی رباید تا سحاب قدرتش آبیاری بوستان روز کار نکرد تصویر نگارخانۀ
برصفحات اوراق ظاهر نگشت و تا خورشید حکمتش گلگونۀ الوان بر چهرۀ نباتات و حیوانات
نکشید نوع و جنس اشکال بر منصۀ ظهور جلوه ننمود شعر ففی کل شیء له آیة
تدل علی انه واحد نعت و درود نامعدود و صلوات بی پایان حضرت خواجۀ

را که غرض از تکوین موجودات وجود مبارک او بود و موجب آفرینش خلق
طفیل دین او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها شعر
فیا ایها الراجون منه شفاعة صلوا علیه وسلموا تسلیما اما بعد
بر ارباب فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نماند که هیچ چیز از انواع مخلوقات
و اصناف موجودات از حکمت ربانی خالی نباشد و هر چیز را چنانچه منفعتی
وجودی هست مضرتی مزاجی هست و هر چند معرفت ادویه تمامها غیر از خالق
بر هیچکس ظاهر نگشته و خود در گنجینۀ اختراع و ابداع خالق که راه تواند یافت اما
بعضی را که کاهی مزاج و خاصیت و منفعت و مضرة آن روی از تتق خفا و حجاب ستر نمود
بالهام تعالی او با علماء تقدس بوده و نیز هر کس از علما در معرفت ادویه چیزی
خود خلافی کرده و غث و سمینی از یکدیگر جدا ننهاده اند و چون بندۀ کمترین علی بن
الحسین الانصاری المشهور بحاجی زین العطار درین قسم بحسب المقدور و الامکان
شروع مینمود میخواست تا قول اصح و تجربۀ ارجح باز نماید تا جماعتی که نایرۀ اشتیاق
این علم داشته باشند بزلال معرفت این کتاب تسکین آتش نزاع و التهاب کنند
و نیز بی هدایت مجموع همت مصروف و عنان نهمت معطوف آن بوده
که بوسیلۀ خویشتن را از تیه بد اختری بر حد شهرستان مشتری طالعی اندازد
و دیدۀ بخت گران خواب غرور را از نومة الغافلین بیدار گرداند و این معنی
بی آنکه تشبث بذیل اشفاق و مرحمت و توسل بپاسبان الطاف و موهبت

صاحبقرانی کنند که خاک درگاه او کیمیای مس هنر و هوای بارگاه او میوه بخش
هر صاحب‌هنر تواند بود و میتواند بود و چند انجم عقل دوربین و فهم دوراندیش
در عرصهٔ امکان و فضای قیروان دوران دوران کرد بغیر از آستان آسمان رفعت
و حضرت جنت حضرت ملقب زمین و زمان ملکه تخت نشین سلطان نشان سلطان
خواتین جهان بیت اگر در عهد جلالش وهم را نابوده بیت و اگر بزیر عطافش یاد را (بوده راه)
با وجود دور باش عفت آفتاب بیت کی تواند کرد اندر سایهٔ چترش نگاه
زهرهٔ زهرا دولت اختر برج شرف بیت بشمسهٔ گردون عفت سایهٔ لطف اله
عصمت الدنیا و الدین مریم الجمال خلد الله ایام سلطنتها و ابد آثار معدلتها بیت نیا
ورد و قانون کلی بسعادت خویش و ذخیرهٔ اغراض دولت خود بجز از نظر کیمیا
خاصیت آن صاحب قران که خاک درگاه او شفاء انواع حوادث و منبع اسباب
کامرانی و دافع علامات بی‌طالعی و منهاج طرق اقبال و جامع متفرقات جلال است
نتوانست ساخت امیدوار که بعین عنایتش ملحوظ گشته بر ارباب بصیرت و اصحاب
حکمت مبارک باشد والله الموفق و تاریخ این کتاب سبعین و سبعمایه بوده و بدانکه
این کتاب مشتمل بر دو مقالتست اول در ادویهٔ مفرده و ابدال آن بعضی طایفه
ابدال و اصلاح و منفعت و مضرت آن مقالت دویم در مرکبات مستعمل و این
کتاب را اختیارات بدیعی نام نهاد فصل بباید دانست که ادویه یا نباتی
یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی مستعمل از وی بزر بود یا اوراق یا قضبان

یا ازهار یا عصاره یا ثمار یا صمغ یا لحا یا چنان بود که جملهٔ وی مستعمل اگر مستعمل آن
از نباتات اوراق بود همچون سادج و مازریون و آبنوس و امثال آن واجب بود
که وقتی گیرند که در حجم خود تمام شده باشد و بغایت خود رسیده و پیش از
تغیر لون و اگر بزر بود مانند انیسون و کرویا و کمون و امثال آن باید که وقتی
گیرند که در نضج مستحکم شده باشند و فقاحیه و مائیه از وی متمیز شده باشد
و اگر اصول بود مانند عاقرقرحا و جنطیانا و بهمن و امثال آن وقتی گیرند که افتادن
گیرد و اگر ازهار بود همچون بنفشه و نرگس و اقحوان بعد از تفتح تمام پیش از تبدل
گیرند و اگر قضبان بود همچون زرنب و اسطوخودوس و حاشا و امثال آن بعد از
ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت و اگر ثمار بود مانند قاقله و قرنفل و بلادر
و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از استعداد سقوط باید گرفت و اگر جملهٔ وی
مستعمل بود مانند اذخر و قنطوریون و فیصوم و امثال آن پیش از تبدل و بعد از
ادراک تخم گیرند اگر تخم آور بود و هر ادویه که در اصول تشنج و در قضبان ذبول
کمتر بود و در بزور امتلاء و سمن و در فواکه اکتناز و رزانت بیشتر بود بهتر و نیکوتر بود
و گرفتن ادویهٔ نباتی در هوای صافی اولیتر از آنکه در هوای متعفن یا نزدیک بهوای تر
و بری از نباتات قوی‌تر از بستانی بود و نباتات جبلی اقوی بود و از بری و هر
کدام از نباتات که در لون خود اسبغ بود و بطعم اظهر و رائحهٔ وی اذکی در باب خود
اقوی بود و اکثر قوت حشایش بعد از دو سال آید و سه سال ضعیف شود اما وقت

گرفتن صموغ همچون بارزد و اشق و جاوشیر و مانند آن بعد از انعقاد پیش از غایت جفاف
گیرند و بیشتر صموغ را قوت بعد از سه سال باطل شود خاصه فرفیون اما گرفتن
لحا همچون کشیلج و ماهی زهره و سلیخه و امثال آن وقت رسیدن شجرهٔ وی پیش از نقصان
گیرند و گرفتن عصارات مثل اقاقیا و افیون و حضض و مانند آن بعد از رسیدن
نبات وی گیرند اما آنچه اقوی بود از هر طبقه مدت بقای وی بیشتر بود
اما وقتی که یکی ازین تازه قوی نیابند اولی آن بود که ضعیف همین نوع را
بجای خود خرج کنند و اگر نیابند آنگاه وی را بدل کنند اما حیوانی مانند زهره
و مرارات و اکباد واجب آن بود که از حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع و از
اصح المزاج و از رسیده و آنچه از وی گیرند بعد از کشش گیرند و بحیوانات میته
التفات نکنند اما معدنیات مانند قلقند و قلقطار و زرنیخ و امثال آن اولی
آن بود که از معادن معروف گیرند و آن اختیار کنند که جواهر آن پاک بود و در لون
تفاوت جمیع زرنیخ نبود و بر همان طعم مخصوص بود نگاه داشتن قوی ادویه دو وجه بود
اول جمع آوردن اجزاء آن دارو و گرفتن و قرص ساختن و سایه خشک کردن
معجون و آنچه [illegible] دویم خلط آن دارو با چیزی که حافظ وی بود چنانچه [illegible]
خلط کافور با شیرج یا فلفل و خلط فرفیون با بلسان یا قلا یا پوست بادام تلخ
و خلط فلفل سفید و امثال آن بسبب قوت اجزاء سمیه مظروف چنانکه بعضی ادویه را
واجب بود که در ظرفی کنند که بر وی تنگ بود و بر آن موم استوار کنند

تا قوت وی بتاثیر هوا تحلیل نیابد مانند مشک و کافور و عنبر و مشک اولی بود که در ظرف
اسربی کنند و اگر یافت نشود آبگینه و کافور در ظرفی آبگینه کنند و اگر یافت نشود
در دبه کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه محکم دارند مانند بزور و اوراق
و بعضی را انبان کنند مانند غاریقون و بسد و کهربا و بعضی را کیسهٔ کرباس کافی بود
مانند اقاقیا و [illegible] و عصارات جامد و آنکه جایگاه آن چنانکه خازن ادویه در موضعی بود
معتدل در حرارت و برودت و خالی از رطوبت و در موضعی که نیک گشاده بود و هم ریاح
و دخان نبینند و چون نهادن ادویه لازم بود که هر یکی را جای خود دارند و بعضی نگاه
دارند تا ادویهٔ حاده مانند سقمونیا و افیون و ادویه که اقوی بود مانند حلتیت
و سکبینج و امثال آن در جوار ادویه که استعداد قبول آن دوا را داشته باشد
و بسبب آن حار قوت وی ساقط گردد مانند بنفشه و نیلوفر و امثال آن بنهند چون
این معنی مقرر شود که ادویه ازین سه قسم بیرون نیست و هر چه ازین سه قسم بیرون
است از دو قسم نیست و قول کلی که دوا از غیر تمیز کنند بباید دانست اکنون بدانکه
آنچه ماکول و مشروب آدمیست از پنج قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا دوای مطلق
یا غذای دوائی یا دوای غذائی یا سم و آنچه خورده شود یا سبیل الاستحاله بود قوت
بدن را یا بر وی غالب بود و آنرا بدل ما یتحلل سازد آن غذای مطلق بود همچون
نان و گوشت یا چنان بود که اول بدن وی را متغیر کند باز وی بدن را
دوای مطلق گویند مانند زنجبیل و قرنفل و سنبل و امثال آن یا چنان بود

کاول در بدن تاثیر کند تاثیری ظاهر باز بدن در وی اثر کند و آنرا ابدال تحلیل بازده
این را غذاء دوائی گویند چون کبر کرد و کاهو و خشخاش و امثال آن و اگر قوت دوائی
غالب بود آنرا دوای غذائی گویند مانند کمون و نانخواه و کرویا و امثال آن یا چنان
بود که قوت وی ثابت بود و دوا را کیفیت وی بر بدن غالب بود و مفید بدن باشد
آنرا سم خوانند مانند بیش و تنکه و شوکران والله اعلم چون کلیات معلوم شد
روی بمفردات آوریم تا چنانچه هر یک جداگانه التزام کرده ایم کرده شود ان شاء الله تعالی

باب الالف

آاطریلال نباتیست که تخم وی بستمکست و نبات
تخم کرفس بود به بزرگی و بلون کبود بود و بشکل زیره بود و بغایت تلخ بود
و آنکه سبز بود قدری از آن زردتر بود و آنرا تخم حلالان گویند و آن آطریلال
است غیر مصری و آنکه کبود رنگ بود آطریلال مصری بود و حشیش وی را رجل الطیر
و رجل الغراب گویند و حرز الشیاطین نیز گویند و گفته شود ان شاء الله تعالی و طبیعت
آطریلال گرم و خشک است در آخر درجه دویم و در مداوات بهق و برص
بغایت سودمند بود و بعضی تنها استعمال کنند و بعضی یک درم از آن با داکی عاقرقرحا
بیامیزند و بعسل سرشته و لعوق کنند و یک ساعت باید و ساعت در آفتاب نشینند
چندانکه عرق بکنند گاه باشد که همان زمان آبله زند و گاه باشد که روز دیگر یا شبانه
آبله زند و آب زرد از آن بسیار روان شود و بقدرت حق جل و علا لون آن
موضع باز لون اندام گردد خاصه که این رحمت در موضعی کوفته بود و زودتر و آسانتر

زایل

زایل گردد و مجربست و این سری عجیبست اما شرط آنکه اول تنقیه کرده باشند بعد از آن
این دوا استعمال کنند و باید که در تابستان باشند وقتی که آفتاب در غایت گرمی بود
و بعضی گویند یک جزو نیم آطریلال و پوست انار یک جزو و ورق سداب یک جزو مجموع کوفته
و بیخته پنج روز هر روز سه درم با شراب انگوری بیاشامد از برص شفا یابد باذن الله تعالی
خاصه که در آفتاب هر روز نشیند چندانکه عرق بکند و اگر آطریلال تنها بعسل کف گرفته
بسرشد و هر روز دو مثقال با آب گرم بیاشامد پانزده روز متواتر البته برص
بکلی زایل گردد باذن الله تعالی و اگر آطریلال کوفته و بیخته در بینی زنان دمند
بچه بیندازد آارغیس بزبان اهل دمشق و مصر عود ریح خوانند و آن قشر
اصل پوست بیخ زرشک است انبرباریس است بپارسی پوست بیخ زرشک خوانند
طبیعت آن گرمست در اول و خشکست در دویم چون بجوشانند و بدان مضمضه کنند
قلاع زایل کند در هر دهن که باشد و هرگاه قلاع کهنه بود و در گلاب خیسانند و در چشم
چکانند رطوبتی که بانه خشک گرداند و سودمند بود و جهت نقیت رمدی که مزمن
شده باشد و اگر بیش از در چشم استعمال کنند صحت چشم نگاه دارد و اگر مطبوخ
آن احتقان کنند نافع بود جهت ریشهای روده و اگر بشراب یا بسرکه کوبانند
نافع بود جهت درد جگر و ورم آن نرم کند و صاحب جامع گوید اطبای مصر در داروهای
چشم بکار برند و اسرار جستی و مکی آارغیس کنند آبار آنکه تحقیقست بپارسی سرب سوخته
گویند صنعت آن بسیار آنست تا بر آهنین و اسرب بر روی آن نهند و قدری گوگرد بر آن اندازد

و در کوره نهند و کاسه کوزه که سوراخ در بن آن کنند و بر سر وی نهند و بعد از آن
که سوخته گردد و استعمال کنند طبیعت آن سرد بود در دویم چون مغسول کنند بخشک
ریشهای چشم بکند و دانها و سودمند بود جهت ریشهای مقاصل و ذکر و خصیه
چون بر آن موضع ذرور کنند و همچنین بواسیر و سرطان و ریشهای زشت و بدل آن
اثمد است ابق اکسیریان زیبق خوانند و بزبان اسپانی زیبق خلیل نام دارد
و در زا گفته شود ابکون لباب القمح است و لباب القوم و لباب الحنطه گویند
و آن لباب الحنطه است بعربی نشاسته گویند و بپارسی نیز نشاسته و در نون گفته شود
ان شاء الله ابقر نقره است و گفته شود ان شاء الله ابوخلسا انخوسا است و حسن لکار
و عاقر شعار و شجره الدم و رجل الحمام و حمیرا و بو قیلوس و شنعار و کحلا و انقلیا گویند
و بیونانی خالو یاد و بلغتی دیگر بالعرض کاهو خر نیز گویند و این جمله اسم شجار است بپارسی
شنگار خوانند و لوخو بوخیز گویند و بهترین آن بود که ورق وی سیاه رنگ بود
و بیخ آن سبز و ورق آن بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک است در اول درجه دویم
چون با سرکه بر بهق طلا کنند زایل کند و سپرز را نافع بود و جگر را پاک کند
چون با سرکه بود و قوباء خوردن و قوباء طلا کردن و برقوباء طلا کردن نافع بود
و چون با پیه بر خنازیر نهند تحلیل دهد و ریشها را نافع بود و مرهم وی پوستکی و شقاق
مقعد را نافع بود و چون ورق آن بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم ببندد
و چون بخایند و بر گزندگان اندازند گزنده میبرد و بیخ آن چون زن بخورد

بگیرد

بگیرد بچه بیندازد و ورم صلب که در رحم بود تحلیل دهد و در گرفتن و در آب آن
نشستن و حیض براند بقوت و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و بسیار مستعمل کردن صداع
آورد و مصلح وی روغن بنفشه بود و باید که ابریشم نیکوترین آن بود که پاک و نیکو بود
و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود در اول و خوزی
گوید که گرم و تر بود در اول بلغم و سودا پاک کند و مفرح کند و قوت بدن دهد
و خون زایل کند و ذهن تیز کند و روشنائی چشم بیفزاید و چون در معاجین
کار کنند که تیزی آن عسل بود و مجامعت را زیاده کند و نعوظ آورد و منی بیفزاید
و در معاجین بیه از آنکه سوخته باشد مستعمل کنند یا مقرض و صفت سوختن حرف
بود در صاد گفته شود ان شاء الله و اگر مقرض بود لطیفتر بود و از بهر آنکه قوت وی زیاده
بود و چون سوخته باشد مفرحی تمام بود و جهت تقویت دل بغایت
سودمند بود و خفقان را سود دهد و مقدار شربتی یک درم بود و چون بعد سوختن بشویند
جهت ریشهای چشم نافع بود و پوشیدن وی بجهت شپش و مانند پنبه بگرمست
و گویند پوشیدن وی شپش پیدا کند و معده را بد بود بخصوص خشن وی و مصلح وی
رب ریباس بود و اترج ابهل جوز الابهل گویند بطالش آورس گویند
و ثمرة العرعر و بر پس غنجه و آن ثمر سرو کوهیست بپارسی تخم وبل گویند طبیعت
وی گرم و خشک است در دویم و جالینوس گوید در سیم بهترین آن بسیار رنگ
بود و فربه و بهترین ورق آن سبز رنگ بود و اگر با روغن بجوشانند تا

و در ظرفی آهنین تا سیاه شود و در گوش چکانند کری زایل کند و چون گوشت
و تخم او را کلاه فشانند نافع بود و اگر سر در صوف سپید بازند کر مهلک مجموع
بکشد و اگر پیه در م عسل پرشند و لعوق کنند حیض براند و بچه زنده و مرده
بیندازد و اگر عصاره اهلیله ده درم بحق کنند و پنج درم روغن گاو پنج درم عسل با آن
پرشند و لعوق کنند ربو را نافع بود و اگر سحق کنند و بر داء الثعلب طلا کنند
زایل کند و اگر زن بخور بر گیرد یا بخور کند بچه بیندازد و دود وی مضر بود
بجگر و مصلح آن عود الوج است یا خولنجان یا حماما و بدل آن جوز السرو است و دارصینی
مساوی و گویند بدل آن یک وزن و نیم دارچینی است و گویند بدل آن وزن
آن سلیخه است و بوزن آن جوز السرو است **آبنوس** دو نوع است سیاه
و ملمع و درخت آن در حبشه و هندوستان باشد و هر دو نوع چون در آب اندازند
فرو رود و بهترین سیاه املس بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دویم چون حل کنند
به آب و کحل سازند سپیدی چشم و شب کوری زایل کند و سوده است جهت سوختگی
آتش و اگر بسوزانند در دیگی گلی تا چون قوی شود و بشویند همچنانکه آثار غسل کنند
جهت درد چشم که از یبوست بود بغایت نافع بود و خارش چشم و نشارهٔ آن بر
موی بجایند و اگر بسایند سنگ کرده و ساز برزانند و اگر نشاره آن سحق کنند
بغایت و بر ریشهای زشت افشانند خشک گرداند و جامع این کتاب گوید
در خشک شدن اگر از زخم کارد و شمشیر بکار برند هیچ بهتر از نشارهٔ آبنوس نیست

ولکن

و گویند بدل آن چوب کنار است و مصلح آن صمغ عربی یا شاهسپرم بود **ابر**
کاکیا و ابر کاکیا سبز گویند و آن نسج العنکبوت است بپارسی کارتنه گویند
و بشیرازی کرتنه چون بر جراحت نهند خون باز دارد و در تابخند(؟) که آن جراحت
ورم کند و چون سبز که بدان محکم نهند و بر دمل نهند در ابتدای آن ورم کنند
تا خشک گردد نافع بود و در تابخند(؟) که دمل بزرگ شود و باز گردد و اگر نقره
بر آن بمالند جلا تمام دهد و اگر کرتنه که در آب آن باشد و کثیف و سفید بود
در پوست بندند و بر بازوی کسی که تب ربع آید ببندند زایل کند **ابرون**
حی العالم است و گفته شود ان شاء الله و معنی ابرون الهی ابد یعنی همیشه زنده
و برگ وی همیشه سبز بود و نریزد **ابرار القط** هم حی العالم است و در گفته شود
ان شاء الله **ابل** قاقله صغار است چون از غلاف بیرون کنند لاحی خوانند
و غلاف او مثلث بود و آن دو نوع است یک نوع بمقدار جوز بوا بود و مثلث شکل
و یک نوع مانند استخوان بلیله گرد شکل بود و پوستی رقیق بر روی و بهر دو نوع
قاقله کبار گویند و هیل بوا و خیربوا و هال بوا و هیل بوا و شوشمیز نیز گویند و طبیعت
آن گرم و خشک است در سیم و بهترین وی آن بود که بوی بغایت تیز دارد و منفعت
و قوت وی مانند قرنفل بود و جهت معده و جگر سرد نافع بود و قی باز دارد و گویند
لطیفتر از قاقله بزرگ است **ابیت** تخم اترج است بپارسی گوشت ترنج گویند
و پیه با نمک خوانند و بهترین آن گوشت با نمک ده است که آنرا با نمک خوانند

و کرم پیه بیان انزا مرکب گویند طبیعت آن گرم و تر است در اول و همچنان خوردن
دیر هضم شود و معده را زیان دارد و قولنج آورد و اول آن بود که گرم باشند
ابو ملیکس بپارسی گل خیری گویند و آن انواع است و در خاء گفته شود ان شاء الله
ابن عرس بپارسی راسو خوانند اگر اندرون وی بکشیز بیاکنند و خشک
کنند نافع بود جهت گزندگی جانوران زهردار و اگر بخشکانند و خشک کنند
دو مثقال از آن دفع ضرر با دمپوم(؟) بکند و اگر دماغ وی با گوشت پیه که بخورند
صرع را سودمند بود و اگر گوشت وی ضماد کنند مفاصل را نیکو بود و اگر خشک کنند
و با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و اگر بسوزانند و در دیگی مسین و خاکستر آن
با سرکه بر نقرس طلا کنند نافع بود و بعضی گویند که اگر کعب وی بیرون آورند آنرا بگز(؟)
زنده و بر دیر زن بندند آبستن نشود و رازی گوید اگر در طعامی زهر باشد
و ابن عرس بپاسبند فریاد کند و موهای وی راست بایستد **ابرهیم** آنست
مانند زیره باج اما عوض سرکه آب غوره کنند باید که مصعد و قند زیاده
باشد و جوجهای آن با تره(؟) در کاسه بندند و در دیگ اندازند و قند و بادام
بگلاب حل کنند و در آن ریزند و طبیعت آن معتدل باشد و مانند زیره باج در کارست(؟)
و موافق معده و جگر باشد و مفرح و مقوی قلب **اماان** خرما دواست و شیر وی
جهت مسلول بغایت نافع بود **اترج** بپارسی ترنج گویند و پوست آن دانه گرم و خشک است
در دویم و گوشت آن گرم و تر است در اول و تخم آن گرم است و در دوی اندکی

ابن

رطوبت است و ترشی آن سرد و خشک است در دویم کلف زایل کند چون طلا
کنند و خفقان که از حرارت بود خوردن سود دهد و صفرا بشکند
و اشتهای طعام باز دهد و مالیخولیا که از صفرای سوخته بود سودمند بود
و قوت دل دهد و دفع خمار بکند و در وی تریاقیت هست و نافع بود
جهت گزندگی مار و جراره و گزندگان موتی(؟) و جهت تریاق نافع بود
اما سینه و عصب را زیان دهد و مصلح آن شراب خشخاش بود و بدان لیمو و توت
آن دفع عفونت هوا و وبا کند اما دماغ گرم را زیان دهد و مصلح آن بنفشه
است و قشر آن از ادویه قلبی بود و مفرح و تریاقیت در وی هست بوی
دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا کردن نافع بود
و اگر در طعام کنند قوت هضم دهد و عصاره وی سودمند بود جهت گزندگی
افعی و اگر همچنان ضماد کنند همین عمل کند و اگر در خمر اندازند ترش گردد
اما گوشت وی بطی الهضم بود و معده را بد بود و قولنج آورد و چون بعسل مربا کنند
سالم بود اما دانه وی جهت گزندگی عقرب نافع بود چون دو مثقال مقشر کنند
و با آب نیم گرم بیاشامند و شراب پخته و اگر بجوبند و بر آن موضع طلا کنند نافع بود
و در عصارة الکلیل دهد و اگر در میان جامها نهند نریزد و جامه را نگاه دارد از خوردن
و دیسقوریدس دانه وی جزوی با دو جزو سفید سحق کنند و زنان بیاشامند
درحالیکه سپند وانزو و بخور کردن وی بواسیر را نافع بود اما قوت ورق آن

بجهت وحلل بود و طعام را هضم کند و همچنین معده را بود و سپید و بلغمی بگشاید و تسکین
نفخ بود و مقوی معده و احشا و منفعت وی نزدیکست بقشر اما ورق و فعل وی
لطیفتر از قشر است **اترار** ثمر باریس است اثرار نیز گویند و گفته شود
ان شاء الله **املج** کحل اصفهانیست بپارسی سرمه اصفهانی خوانند و آن معدنی بود
و بهترین آن بود که شفاف و براق و سنگ بود و اگر آن را بر روغن گاو چرب کنند و بسوزانند
تا آنکه نقطی سیاه که بر آن باشد بسوزد پس بسایند و بکار برند و طبیعت آن سرد است
در اول و خشک است در دویم و گویند سرد و خشک است در دویم اگر در چشم کشند آب رفتن از
چشم باز دارد و صحت چشم نگاه دارد و گوشت زیاده بگزد و اگر با پیه بر سوختگی
آتش طلا کنند نافع بود و اگر همچنان بسحق ده بر جراحت تازه پراکنند سود بود
اما چون نیک شود اثر سیاهی بماند و همچنین ریش خشک و اعضایی که خراج وی
بخشکی گراید و قولس گوید چون با اقلیمیا و عسل کف گرفته رقیق در چشم کشند صداع را
زایل کند باید که در جانب مصدع کشد و اگر زن نخود بر گیرد حیض باز دارد و اگر
در مقعد نهند فرو آید از اغتشاء و مانع آید باز دارد و بدل وی آب اراست و وی
مضر بود بشش و مصلح وی شکر و کثیرا بود و اثرار اترارست و گفته شد **املج**
ارشاد است و ثیشیان و سپیاد و اعین السلاطین و بحبوه و اغیس و حب الفقد
و طاهره و منطاملون و ... اوراق این جمله اسم فنجنجست و فنجنکشت و پنجنکشت
و پنجنجشت نیز گویند بفارسی فلفل بری و بشیرازی تخم دل آشوب گویند و در کتاب

رو و بار و بیه و تخم آن گرم و خشکست در سیم و حبوب وی باید که استعمال نکنند
و منفعت وی در دو جنس اوراق گفته شود ان شاء الله **اثل** نوعی از طرفاست
و در طا گفته شود ان شاء الله **اجاص** دو نوعست سیاه و سپید از آن سیاه عیون
البقر خوانند و از آن سپید ناه بلوج و صفت آن گفته شود و از آن سیاه
بپارسی الو سیاه خوانند بهترین آن بود که بغایت فرو رسیده بود و بزرگ
و شیرین بود و طبیعت آن سرد است در اول درجه دویم و تر است در آخر
آن طبع را براند خاصه اگر آب وی صافی کنند و نبات و ترنجبین در آن حل کنند
و بیاشامند که مسهل صفرا بود و تشنگی بنشاند و حرارت دل ساکن کند اما مرخی معده بود
و مولد خلطی و اما وقع مضرت وی بجلاب قند کنند و گویند مضر است بسوده
و مصلح وی عنابست و صاحب تقویم گوید مرخی معده بود و مصلح آن و مصلح
آن گلنگبین بود و ایلیل و گویند بدل وی تمر هندیست **احداق المرضی** اقحوانست
و بهار و عرار و عین البقر و مسلسل و عین الهی و گاو چشم و گاو زری بپارسی
بابونه گاو خوانند و در اقحوان گفته شد ان شاء الله **حریض** بهرم بهرمانست
و قریع و عصفر و حریق و نقد نیز گویند و در عصفر گفته شود ان شاء الله **احلب دیلی**
شبرمست و گفته شود ان شاء الله **افیون** راس الافعی خوانند و آن نباتیست شبیه
براس الافعی و بیخ آن از انگشت باریکتر بود و برگ سیاه بود و چون با شراب
بیاشامند گزندگی جمیع جانوران را نافع بود و اگر پیش از گزندگی بیاشامند

اگر گزدم هیچ مضرت بوی نرسد و بیخ آن و تخم و ورق مجموع این خاصیت دارد
و اگر بیخ آن با شراب بیاشامند درد پشت ساکن کند **اخینوپس** افیر و پس گویند
و خرو نیه و خو در هم گویند و بعضی گویند آن کنه نام گشته است که در صحرا ارد
اگر بحقیقت نباتیست که نزدیک آبها روید و آن آبهای سیاه رو بیرون زی
سیاه گوشک دارد و گلی سپید و دانه وی در دارو های چشم و گوش استعمال کنند
و اگر دانه وی دو درم با چهار درم عسل بیامیزند و در چشم کشند قطع سیلان
رطوبت از چشم بکند و اگر عصاره وی با کوکرد و قطرون بیامیزند و در گوش
چکانند درد گوش ساکن گرداند **اخریط** طیطانست و گفته شود ان شاء الله
ادادا اشخیص است و گفته شود ان شاء الله **اذراکبا** میشو قست بپارسی
الو چه گویند و الوی جبلی و الوی گشته نیز گویند طبیعت آن سرد و تر است
در اول ساکن حرارت باشد و مسهل صفرا اما مرخی معده بود و مصلح وی قند است
ادراقی دوای هندیست و از جمله سمومست و در طلاها استعمال کنند مانند کلف
و جرب و قوبا و اگر بروغن البان طلا کنند نافع بود و بعضی بر قولنج ریحی استعمال
کنند و طبیعت آن بغایت گرمست و سم مجموع حیوانات است که در دنبال دارند و شنه
و آنرا بپارسی و هندی کچله خوانند و اگر کسی بخورد مداوای او بقی و شیر تازه
و روغن بادام کنند و عرق اسفیداج مجرب و لعابات با روغن گل نافع بود
و جهت قلقنته اسب مفید است **اذریپس** نافسیا و تفسیا نیز گویند و اهل مغرب

دوایس خوانند و گفته شود در تا ان شاء الله **اذناب الخیل** کیاهست که بعربی اذناب
الخیل گویند و برومی هو فطیه اسپ و باصفهانی شکف و آن لحیة التیس است بپارسی
اسپیغ گویند و در لحیة التیس گفته شود ان شاء الله **اذربو** آذربویه گویند و آن
بیخ خاریست و گلی زرد دارد و آن بیخ را قلادو و بلاروکلیم شوی و قصب شوی گویند
و آن بیخ عطمینیا است و فیلاسوس گویند و بطرینون و بشیرازی چوبک اشنان
خوانند و بگور مریم نوعی از آنست طبیعت آن گرم و خشک است در سیم چون با سرکه
بسایند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و خاکستر وی با سرکه بر عرق النسا طلا کنند
نافع بود و چون زن بخود برگیرد بچه بیفکند از داء ابن ماسویه گوید که سود مند بود
جهت زهرهای کشنده خاصه گزند گی جانوران چون با مثلث یا با شراب بیاشامند
و زن که آبستن نگردد چون بخود برگیرد آبستن گردد و رازی گوید درد گرده
سود دهد و مفتح سده مصفاه بود و فواق زایل کند و بوی آن بغایت مضطیس بود
و اگر زن آبستن بوی آن بشنود از عطسه بیم آن بود که بچه بیفکند از دو وی
مضر بود با حشا و مصلح آن رب مورد بود و بدل آن بوزن آن حب
الغار و چهار دانگ وزن آن لبن الیتن و نیم وزن آن با دآورد **اذان
الفار** اناغلیس است و شمیق و شمیون و ریان داود و شمشیر اوعیسوب
و عنقر و مرد وش این جمله اسم مرزنجوش است و مرزجوش نیز گویند
بپارسی مرزنگوش گویند و بیونانی مروس اطی معنی آن اذان الفار بود

وحی العشایر گویند طبیعت حشیش آن گرم و خشک است در دوم و گویند
در سیم و این اسم بر بر جوبی نهاده اند که طبیعه آن سرد و تر است
در اول چون بر خار نهند بیرون آورد و حب الحصاة را نافع بود و جهة قوة
سعوط کردن و جهت صرع اشامیدن نافع بود و مرزنگوش بهترین وی
آنست که گل وی لاجوردی رنگ بود و جهت صرع ولقوه بغایت نافع بود و جهت
صرع خوردن و جهت لقوه عصاره آن سعوط کردن و جهت گزندگی افعی چون
با شراب بیاشامند و اگر با سرکه بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و جهة
وجعها که از سردی و تری بود و صداعی که هم از ان باشد و سخن معده و احشا
بود و محلل نفخ و سده بگشاید و ادرار بول کند بغایة و رطوبة معده و امعا
خشک کند و دماغ را از آن اخلاط سرد پاک کند و تسخین کند و قتی که آب وی
وانه کی عسل غرغره کنند و وی مرخی مثانه بود و مصلح وی بزر خرفه یا بزر
قطونا بود **اذخر** خلال مامون گویند و بسریانی سحلیس و بیونانی سخوینس
و بلغطی دیگر طوجنلس و سخوفس نیز گویند و بشکه و کره دشتی و کاه مکی گویند
بپارسی گور گیا خوانند بهترین آن عربی بود و سرخ رنگ باریک خوشبوی
و طبیعت آن گرم و خشکست در اول و اسحق گوید گرم و خشکست در دویم
سنگ گرده و مثانه بریزاند و منضج و ملین بود و ادرار بول کند و حیض
براند و محلل نفخ بود و فقاح وی سود مند بود جهت تعشادم و درد معده
و ورم آن و شش و جگر و گرده و اختناق رحم را نافع بود و در بعضی

مرزنگوش

معاجین مستعمل بود و اما اذخر جهت ورم صلب که در جگر و معده بود ضماد
کردن نافع بود و جهت دردهای اندرونی خاصه رحم و اگر با شراب
بجوشانند بول براند و مسخن مثانه سرد بود و محلل جمیع نفخها بود که در بدن پیدا
اما مسحوق خوردن فعل وی زیاده و از مشروب بود و بیخ وی اگر در جلاب جهت
مفاصل سرد دهند نافع بود و جهت بهتهای بلغمی با سکنجبین در آخر آن دهند
و اگر بجوشانند و در ان نشینند موافق بود و ورمهای گرم که در رحم زنان بود و در بیخ
قبض زیاده تر از فقاح بود و اما در فقاح تسخین زیاده بود و اما قبض موجود است در
اجزا وی و بدل وی قصب الذریره است و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن
کلابست و گویند مصدع بود و مصلح آن صندل و گلاب بود و یا عرق نیلوفر **اذان
الفیل** فیلجوش است و گفته شود ان شاء الله **اذان الجدی** لسان الحمل است
اذان الارنب اذان الشاة گویند و اذان الغزال و آن نوعی از
لسان الحمل است و گفته شود ان شاء الله انواع آن **اذان العبد** اذان العنز
گویند و آن مرمارالاعیت و گفته شود ان شاء الله **اذان الدب** بیونانی فلومس
گویند و آن بوصیر است و گفته شود ان شاء الله و این اسم بدان سبب نهاده
که بشکل مانند ویست **اذار افیون** نوعی از کف دریاست و در زبد البحر گفته شود
ان شاء الله انواع آن **اذریون** آذرگون گویند و اردم و بیشتر قول صاحب جامع
آنست که نوعی از اقحوانست و گل اقحوان زرد بود و سرخ بود و این خلافست

گل اقحوان زرد بود و سفید بود و حکو گوید نبات آن بمقدار یک گز باشد اما
مولف گوید که نبات اقحوان یک گز باشد اما نبات اذرگون از یک
وجب زیاده نباشد و برگ آن برگ اقحوان ماند مطلق اما گل وی بغایت
سرخ رنگ بود مانند آتش و میان گل وی سیاه رنگ بود و از گل اقحوان
کوچکتر بود اما گل اقحوان میان وی زرد بود و برگها کنار وی سفید و اذرگون
کنار سرخ و میان سیاه و این نوعی از شقایق است تخصیص طبیعت آن گرم است
و خشک در دویم چون با روغن بیامیزند و بر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد
و سود مند بود جهت درد دل که کهنه شده باشد و بر کلف طلا کردن
نافع بود و در وی قوة تریاقیه هست و جالینوس گوید که عرق النسا و نقرس
و درد مفاصل ولقوه را نافع بود و دیسقوریدوس گوید که گزندگی جانوران را
سود دهد و ریشهای شش و جگر و معده را و چون سحق کنند و با روغن گل
بسرشند و بر مقعده طلا کنند بواسیر و شقاق را نافع بود و قولس گوید که منی
بفزاید و چون سحق کنند و بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و شربتی از وی
یک درم بود و مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل بود و بدل آن باد آورد
اذان القسیس قوطولیدون است و آن نوعی از حی العالم است و گفته شود
ان شاء الله تعالی **ارماط** درختی کنار است و کادی نیز گویند و گفته شود ان شاء الله
ارما لیر چوبی یمنی است خوشبوی و ارماک نیز گویند و مانند قرفه است

بهترین آن بود که بوی آن ببوی قرفه ماند و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید
گرمست در دویم و خشکست در اول میجانس گوید که در وی قبض و تلطیف بود
بوی دهان خوش کند و قوت دل و دماغ بدهد و درد دندان را نافع بود
و قوت بیخ دندان بدهد و اعضا را قوت بدهد و اگر بر ورمهای گرم ضماد کنند
نافع بود و خوردن آن درد چشم را سود دهد و شکم ببندد و مصلح آن جلاب
یا بزرقطونا بود و بدل آن چوب کادی **ارطاماسیا** از طمیسا گویند و آن
الممیسا است و برگ سفید بنجاسف گویند و گفته شود ان شاء الله **ارسیطا**
بیخ است و گفته شود ان شاء الله **ارزه** درخت صنوبر است که بر تی دهد و از وی
زفت سازند و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشکست **ارز**
بپارسی برنج گویند طبیعت آن سرد و خشکست در دویم و گویند معتدلست و گویند
گرمست در اول و خشکست در دویم بهترین وی کابلی بود و بعد از ان خوارزمی
بعد از ان گیلانی شکم ببندد و بستی باعتدال اما برنج سرخ شکم را الکم ببندد
و برنج کابلی چون بشویند و با روغن بادام یا دنبه یا روغن کنجد بپزند نافع
بود جهت گزندگی معده و اگر با آب خشک دانه بپزند شده تولد کند و طبیعت را
نرم دارد و اگر با آبی که برنج سرخ در وی جوشانیده باشند ابهجا دو یار
قابض حقنه کنند جهت سحج روده نافع بود و اما برنج سفید لون روی را صافی
کند و بدن را فربه کند اما مضر بود باصحاب قولنج و مصلح آن شیر تازه بود

یا روغن و صاحب تقویم گوید مصلح آن عسل و شکر سرخ بود و جالینوس گوید
شکم ببندد و چون با شیره بزند منی بیفزاید و دیسقوریدوس گوید بیخ فارسی
نافع بود جهت شکم فرو رفتن و علت کرده و مثانه و اختناق رحم و تریخ را
بغایت نافع بود و جالینوس گوید بدل آن سپستان است **اربه برید** دوایی است
مانند پیاز سفید که از سیستان خیزد و چون بر بواسیر طلا کنند نافع بود و اگر بیاشامند
حیض براند بقوت **اراه** مصطکی است و حلال نیز گویند و علک رومی و کیسر نیز گویند
و گفته شود **ارشد** حجر النور است و گفته شود ان شاء الله **اردم** اذریون است
و گفته شد **ارسطرخیا** زراوند طویل است و این اسم مشتق از ارسطو است و گفته
شود در زا ان شاء الله **اردقیاطی** نباتیست صحرائی و در طلاها بکار برند جهت گزندگی
جانوران خاصه زنبور و جهت درد چشم طلا کردن بغایت نافع بود و آن
قثاء الحمار است و گفته شود ان شاء الله **ارمینا** طیا گویند و آن تو شادر است
و گفته شود ان شاء الله **ارقان** رقونست و رقان و ایرقان و قیقولیون و ریرنا
و بر نا این جمله اسم حفار است و در جا گفته شود ان شاء الله **ارشد** اثلی است
و گفته شد **ادشیران** نوعی از مرو است و در میم گفته شود ان شاء الله **ارچپا**
ملح زبد است و آن را جراد البحر خوانند و آن دو نوعست کوچک و بزرگ بپارسی
ملیک دریایی خوانند و ماهی دیان گویند اگر چه صاحب جامع یک قول آورده
که لغت اهل شام نوعی از بابونه است و قولی دیگر آورده که آن بهار است و هر دو

قول

قول خلافست آنچه محقق است گفته شد و طبیعت آن گرم و خشکست و گویند ز...ت
بهترین آن تازه بود و باه را زیاده کند و طبع نرم دارد و گویند غذا صالح
دهد اما اصح آنست که خلطی غلیظ بد از وی حاصل شود و بلغم و مولد سود ازاد بود
و مصلح آن روغن بادام بود و بدل آن ربیثا و باقی منافع آن در روبیان گفته شود
ان شاء الله **ارجان** لوز البربر است و گفته شود ان شاء الله **ارجون** بهار درختی است
بپارسی از ارغوان خوانند و آن بهار عجبان معجون زند و طبیعت آن
سرد و خشکست و پوست بیخ آن اگر بجوشانند و آب آن بیاشامند قی آرام
آورد و اگر چوب وی بسوزند و برابرو مالند موی برویاند و سیاه و انبوه
کند و اگر از بهار وی شرابی سازند دفع خمار بکند **اراقوا** تخمیست سیاه
و در سنگل بغایت صلب و در میان عدس می باشد آن را اسپیک گویند چون آرد
وی با سر که و آب بسرشند و شش ساعت در آفتاب نهند بعد از آن یک
تنها و دیگر باره بسرشند یک دیگر و ورمهای گرم صلب ضماد کنند نرم کرداند
ارحقیته نباتیست که آن را زیر خوانند و گفته شود ان شاء الله **ارمینن**
این جبل گویند قلقل است و گفته شود ان شاء الله **ارنب بری** لاغثوریس و لاغوش
و طاعوسی خوانند بپارسی خرگوش گویند بهترین آنست که لون وی
بسیاهی زند و بیابانی بود که بیک صید کرده باشد طبیعت آن گرم و خشک
خون وی چون گرم بود و بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و چون خون وی

/
بریان کنند دفع سموم بکند و پیچ را نافع بود و جلا چشم بدهد و دماغ وی
بریان کرده جهت رعشه که بعد از مرض حادث شود بغایت مفید بود و چون
ضماد کنند دماغ وی بر جای دندان نو بر آید و در خواص آورده اند
که پای وی چون بر زن تعلیق کنند آبستن نشود مادام که با وی بود و
بقراط گوید که سر وی چون بسوزانند و با پیه خرس یا سر که طلا کنند
بر داء الثعلب نافع بود و پنیر مایه وی چون بشکه یا روغن یا عسل حل کنند
و با سر که بیاشامند صرع را نافع بود و اگر زن بعد از طهر سه روز بیاشامد با سر که
منع آبستنی بکند و اگر زنی هرگز آبستن نشود بعد از طهر بخورد و برگیرد آبستن
شود و آن پادزهر مجموع زهرها و کشنده است باذن الله تعالی حافظ گوید که
افعی و گویند چون بدن را بموی وی بخور کنند از سرما اذیتی نرسد اما گوشت
وی خونی غلیظ از وی حاصل شود و مرق آن در نقرس و مفاصل نزد گیست
بفعل مرق ثعلب و در آن نشستن گوشت وی اولی بود که با روغنها بپزند و مسئل است
و اگر بریان کنند به کارات بهتر بود و وی بهر آورد و مصلح وی ابازیر بود
ارتیب بحری حیوانیست دریایی کوچک صدفی بشکل سرخ رنگ و بر سر وی
سنگ پاره ایست که سر وی بسوزانند خاکستر آن نافع بود جهت داء الثعلب
خاصه با پیه خرس طلا کنند البته موی برویاند و اگر خاکستر آن در چشم کشند جلا
تمام بدهد و از جلاء نجوم قائله است و خون وی گرم چون بر بهق و کلف طلا

کند

کند زایل کند و خاکستر آن چون بستون بیاز ند و نه از اجلا دهد و علامت
خوردن آن ضیق النفس و سرخی چشم و بر فر خشک و دشواری نفث دم و درد
معده و کرده و لون بول بنفشی بود و شش را ریش کند و از الجمله است کشته
بود و معالجه آن بمعاجات و روغن بادام شیرین و شیر زنان و خبازی و خطمی
کند چو ناشنیده **ارپاتیقون** زرنیخ است و گفته شود ان شاء الله **ارسطی**
اطاو است و گفته شود ان شاء الله **ارغاموني** نباتیست که بشکل مانند خشخاش
بری بود و بلون نزدیک بشقایق النعمان و مرو باشد که فرق نکنند از شقایق
و مولف گوید که بشیرازی ماهیثا و سرخ خوانند ریشهای چشم را پاک کرداند
و ورق آن چون ضماد کنند بر چشم ورم آن ساکن کرداند و در وی قوت جلا و تحلیل بود
آزاد درخت درختیست که در کرکان و پرا ز هر زمین خوانند و در شهرری بلیله
و در طبرستان طاخک بشیرازی درخت طغک خوانند و بپارسی طاق گویند
بهترین آن سبز آبی بود که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن گرم است در سیم و گویند
در دوم و خشکست در آخر درجه اول ورق آن اگر بهایم بخورند بمیرد و چوب وی
نیز همین فعل کند و عصاره وی نافع بود جهت دفع سم چون با عسل بیاشامند
و جهت قولنج نافع بود و سده بگشاید و ثمره وی مولف گوید جهت سپرز
بلغمی نافع بود و اگر چه صاحب منهاج گوید و صاحب جامع گوید که گشنده است اما
چنانکه امتحان رفت خلافست و ثمره وی اند کی حلاوت داشته باشد

و صاحب منهاج گوید بغایت مجربست و نه چنین است و ورق وی موی را
دراز گرداند اگر بدان سر بشویند و بدل آن در دراز کردن موی ورق شهد
انج است **ازورد** جند قوقیست و گفته شود ان شاء الله **اسفیداج** بپارسی
سپیداب گویند و نیکوترین آن باشد که سپید و خوشبوی بود و طبیعت آن سرد
و خشکست در دوم و گویند در سیم و جالینوس گوید که ریشها و بعضی بثره و داء الثعلب
و داء الحیه چون با روغن گل طلا کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید که مبرد
جراحتها بود و در ظاهر بدن باشد چون در مرهم زفت استعمال کنند و ملین
اورام بود و دواها چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی چون برگزند کژدم
بگری و تلین بجری بمالند نافع بود و جهت شقاق نافع بود و اسفیداج اسرب
جهت درد چشم با ادویه خلط کنند و ریش از انبیک گردانند و سکن ورم گرم بود
طلا کردن و خوردن اسفیداج کشنده بود و مداوای وی بقی و مطبوخ تخم کرفس و
انیسون و رازیانه و افسنتین و عسل کنند و صاحب تقویم گوید اصلاح وی
بقی و مضغ عوبی کنند و بدل اسفیداج رصاص محرق خبث الرصاص بود **اسفنج** وی را
ابر کهن و ابر مرده گویند حیوانی دریاییست بدان سبب که چون دست بر وی نهی
خود را درکشد و فتی که بگیرد آب و ریا ساحل اندازد و گویند نباتی دریاییست
و این محققست باقی خلافست بهترین وی آنست که تازه بود و طبیعت وی گرمست
در اول و خشکست در دوم چون بسوزانند خاکستر وی در زخمی که در پا شد

ابرقوانه

زده باشند خشک بکنند نافع بود و اگر بیاشامند خون رفتن باز دارد و
و تحقیق اورام بلغمی و ریشها بود و اگر خاکستر وی بشویند جهت درد چشم سود مند
بود و جلای تمام دهد و شیخ الرئیس گوید چون بازفت بسوزانند قطع نفث دم
بکند و تازه وی مضر بود با صمغ و صمغ وی زیت عتوره بود یا ریاس و از خواص
اسفنج یکی آنست که اگر شراب با آب ممزوج بود و یا در ان اندازند آب با جمله بر گیرد
و اگر خواهند که مجان مستعمل کنند مقراض پاره کنند بعدون خوان که کوفت و سیک
و متخلخل باشد و کیانه زنبور مانند و بلغت عرب هر شقه خوانند بپارسی نشکرد کازران و درهم
کازران آزاد آب می نهند و آب بر میگیرند و بجاه میمالند **اسطوخودوس** معنی آن
موقف الارواح است و آن جزیره که از انجا خیزد نام آن جزیره ستحادس است
و آنرا شاه سفرم رومی خوانند طبیعت آن گرمست در اول و خشکست در دوم و بهترین
آن بود که تازه بود و لون آن بسبزی مایل بود و در طعم وی تلخی و حرافت بود و دماغ را
از اخلاط پاک کند و صرع را نافع بود و سده بگشاید و مرضهای عصبانی را سود دهد
و مره سودا و بلغم تنج براند و محلل و مفتح بود و طبیخ وی مسهل خلط سوداوی بود
خاصه ار سر و مفرح و مقوی دل بود و مقوی جمیع اعضاء باطن و حسه بن و در تقویت
دل و تیز کیرد فکر بغایت و شربتی از وی سه درم بود و معده و احشا را از اخلاط
بد پاک کند و مغص را نافع بود و جهت زهری که خورده باشد و گزندگی جانوران
سود دهد و اگر طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن کند و اگر دو جزو از وی

بمالند و در جامه خواب ریزند و بخسپند بعوطی تمام آورد اما باید که پای بر زمین
نه نهند و صفت رو چنین گفته اند که قوت تمام بخشد و در وی مقوی معده بود و
و بول براند و صاحب تقویم گوید که مصدع بود و دوار آورد و مصلح آن سکنجبین شکری
بود و باید که غیر مشوی استعمال نکنند مگر پخته و مصلح آن شیر تازه است که بعد
از آن بیاشامند و گویند مضر است بسفل و مصلح آن آرد کرسنه است و سپر که دار آرد
خاکفته شود ان شاء الله و تخم وی جهت قولنج که صحت بود و دوار آن نبود و نافع بود
چون بگویند خورده و با شراب بنوشند و جمله بیازند هر یک بمقدار که خود وی کنند
از ان استعمال کنند و از عقب آن آب گرم که بوره ارمنی در آن جوشانیده باشند
بیاشامند و از خواص ورق وی یکی آنست که اگر کرک بر روی وی بایستد
و دنک کند لنگ گردد و گفته اند بالله که بسیر و تبارک الله احسن الخالقین
و بدل آن بلبوس است و گویند اسقورديون و گویند لوف و گویند قردمانا و دوج
اسپانخ تیطلیس خوانند و عمارواسپا نوره نیز خوانند بپارسی مور و گویند
و بهترین آن خسروانی بود تازه طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در دوم
شکم ببندد و عرق و خون که از جمله اعضا رود باز دارد و ریش سحج اعضا نطول کردن
نافع بود و چون بسوزانند بوی بن خشک کند و ورمهای گرم را نافع بود
و سوختگی آتش چون بر ان پاشند و جهت ورم جگر گرم و مقوی دل و معده بود
و خفقان زایل کند و تخم وی سرفه را نافع بود و شکم ببندد و گزندگی عقرب

در تیلا راسود دهد و بوی دیدن مورد نافع بود و جهت بخار گرم تر و اگر عصاره وی
در چشم کشند قوت چشم بدهد و آب رفتن باز دارد و چون بکوبند و در این نشینند
و جهت بیرون آمدن مقعده و رحم بغایت نافع بود و خون رفتن رحم باز دارد
و موی را بر و یاند و قوت موی بدهد و لون آن سیاه گرداند و اگر تخم وی بکوبانند
و پیش از شراب خوردن قدری بیاشامند منع خمار بکند و اگر دود مورد در زیر بخور
بخور کنند خون رفتن رحم باز دارد و تخم وی تشنگی بنشاند و قی باز دارد و بدل آن
ورق توت است و گویند عصاره زرشک و وی طبیعت ببندد و سپر آورد و
مصلح آن بنفشه تازه بود **آس بری** مورد اسفرم است و در میم گفته شود ان شاء الله
اسقولوقندريون سقولوقندریون خوانند و حشیشة الطحال و در مصر کف النسر
خوانند و فیه اسم دیگر دارد و در سین گفته شود ان شاء الله اما سقولو در لغت یونان
کاویست در دریا و قندریون آنرا گویند که طحال بود و بسبب تاثیر آن دارد در گداز آنندش
سپرز این نام را نهاده اند و گرتیج کبر رومیست و گویند نوعی از اسقل است
و این هر دو قول خلافست آنچه محقق است بناقت صخری بشیرازی آنرا کمی
دارو خوانند و گفته شد ان شاء الله **اسقورديون** سقوردیون خوانند و ثوم الحیه
نیز گویند و آن ثوم بریست بپارسی سیر مو خوانند طبیعت آن گرم و خشکست
در چهارم ادرار و او یه تریاق فاروقیست حیض براند و منفعت وی در ثوم الحیه گفته شود
ان شاء الله و بدل آن ثوم الکراث است و گویند عنصل کوچک **اسپند اسفید** تخم دل

و کیک بجو دو پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با عسل استعمال کنند جهت سپردی معده و غلظ طحال
نافع بود و بدل آن فراسیون است بوزن آن و گویند بدل آن بوزن آن مرو و گویند
بدل آن افسنتین است و وی مضر است بشش و غثیان و کرب آورد و صاحب منهاج
گوید مصلح وی حماما بود و گویند بادرنجبویه و صاحب تقویم گوید مصلح وی صمغ یا کثیرا بود
استرخا ترنج پرخست و در تا گفته شود ان شاء الله **اسیوسیا** گویند نمک حجری است
و آن سنگیست سبک که زود ریزان شود و از نم دریا نمک بروی می بندد و آن را
زهره اسوس خوانند و جالینوس گوید که سنگی سست است و مانند سنگهای دیگر
صلب نیست و سفید رنگ بود و نوعی زرد و زند و چون نزدیک زبان برند
زبان را بگزد و چون با آرد با طلا بر نقرس پس خاکستر کنند نافع بود و بر ورم سپرز چون
با کلس سپرکه طلا کنند بغایت مفید بود و جهت ریش کشش با عسل لعوق کنند
سود دهد و قوت زهره وی از بجر زیاده بود و نیکوتر از وی بود و چشم قوت را
وجلا دهد و سفیدی زایل کند چون در چشم کشند **اسوپیا** اسوپیا نیز گویند و آن
نوعی از مرو است و در میم گفته شود ان شاء الله تعالی **اسرنج** سلیقون گویند
و اهل مغرب زرقون و یونانی سنه قس گویند و آن سرنجست و در سین گفته شود ان شاء الله
اسقولوفندریون حشیشت که آن را با سیاب خورد کنند و آن ابراش است و گفته شود
ان شاء الله تعالی و گویند نوعی از ابریشم است **اسطیلس** گویند تخم الهیو است و گفته شود
ان شاء الله تعالی **اسقنقور** سقنقور است و سقنقوش نیز گویند و گفته شود ان شاء الله تعالی

اسپودیاج جیه اسپود است و آن نوعی از مار است بپارسی سیه مار گویند **اسقیل**
بصل الفار خوانند و بصل القرو آن و بصل العنصل است و بصل الفار از بهر آن گویند
که موش را بکشد بپارسی پیاز دشتی خوانند و در میان نرگس بسیار بود و چون از زمین
بر کشند قطع باید کرد و داغ تا قوت او باطل نگردد و قطع کردن وی چنانست که زر ناو را
از میان بر کشند و داغ چنان کنند که سفالی آفرکون کنند و بر بن وی نهند و مشوی
کردن وی چنانست که در خمیر گیرند و بعد از آن در گل گیرند و در تنور تافته
نهند تا پخته شود و آنگاه پوست وی باز کنند و بکارد چوبی دو پاره کنند
و در رشته کتان کشند چنانکه از یکدیگر دور بود تا خشک گردد و طبیعت آن گرم
و خشکست در دوم و حبیش گوید در سیم و بهترین وی آنست که بغایت خود رسیده بود
و در وی شیرینی بود با تیزی و تلخی و گرمی و سپروی کشیده بود و چون با عسل بر داء
الثعلب طلا کنند بغایت نافع بود و رازی گوید که جهت صرع و مالیخولیا سود دهد
بوده و خوردن وی تیزی چشم زیاده کند و جهت ربو و سعال مزمن و صلابه سپرز
و عرق النسا و یرقان و استسقا بغایت مفید بود و شریف گوید که چون بر ناف بندند
و با شش جنداد ان نمک خلط کنند و بیاشامند دو مثقال از آن بیاشامند مسهل اخلاط
غلیظ بود و اگر مقدار قیراطی از رشته بن وی بیاشامند قی معتدل آورد و بی مغص
و بی مشقت و چون پنج درم از وی با سه درم روغن زیت بجوشانند تا پخته گردد
بعد از آن صافی کنند و چون خواهند که استعمال کنند هر دو کف پای را

اسقیه است و حرف سین نیز گویند و در حا گفته شود ان شاء الله **اسارون** بیخ گیاهیست
برگ آن مانند برگ بناست لادن خوردتر و شکوفه وی ارغوانی رنگ بود
و غلاف تخم وی مانند غلاف تخم بیخ بود و بعضی شکوفه وی بنفش رنگ بود
و تخم وی مانند خیسک دانه بود و در کوهها روم و مصر و همدان نیز می باشد
و آن دو نوع بود غلیظ و رقیق و از یک بیخ ریشهای بسیار بود و بگل ناردین
اما ریشه ناردین باریکتر بود و رنگ ناردین زرد بود و مانند مامیران اما اسارون
آنکه در میان باریکی و ستبری بود نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم
و گویند اسارون بیخ سنبل رومیست و این خلافست و گفته شود ان شاء الله اما
اسارون سودمند بود جهت دردهای اندرونی و ملطف و مسخن بود و اگر یک مثقال
با شراب بیاشامند جهت عرق النسا و وجع ورک و مفاصل نافع بود و سده جگر بگشاید
و مسهل بلغم لزج بود که در معده و سر جمع شده باشد و باه زیاده کند و بوی دهان
خوش کند و جهت نزول آب و سبل و داء الثعلب و حیه نافع بود و مقوی معده بود
و تسیار اسود ده و شربتی از وی سه مثقال بود با ماء العسل و نافع بود استسقا را
و حیض براند و صلابه سپرز را نافع بود و مثانه را او گرده را قوت دهد و در خواص
آورده اند که چون بکوبند و با شراب تازه بیاشامند و قی کنند میان هر دو رگ ...
بانگیزد و اخلاطی تمام آورد و گویند مضر است بشش و مخفف اعصاب بود و مصلح آن
مویزج است و گویند مصلح آن مویز بود که در روغن ... فریا تیده باشد

و بدل آن یک وزن و نیم وج و والک وزن آن حماما **اسقرم و ابایه** هر دو اسم ایت
و گفته شد **اسفیوش** بجهولیه است و بزرقطونا نیز گویند و یونانی فیلیون
و آن بزرقطوناست ان شاء الله گفته شود **اسفاناج** بپارسی اسپاناخ طبیعت آن
سرد و ترست در اول و گویند معتدل بود میان حرارت و برودت ملین بود
سرفه و سینه را سود دهد و در وی قوت جلا بود و زود از معده بگذرد و طبیخ
نرم دارد و درد پشت و مویرا نافع بود و درد سینه و شش که از گرمی بود و مضر
بود اصحاب سودا و مصلح وی مری و فلفل و دارچینی بود **اسقوردیون** خبث الحدید
گفته شود ان شاء الله **اسطفین** اصطفین است و اسطون نیز گویند و آن
جزر است ان شاء الله **اسطون** اسطفین است و گفته شد **اسد الارض** گویند مازریون
مازریون است و صاحب جامع گوید بحقیقت آن خرما است و بیونانی
خامالاون اسم خرما است و خامالاون اسم مازریون است و این سهو بدین سبب
کرده اند و هم صاحب جامع گوید بعضی متاخران گفته اند اسد الارض نباتیست که بیونانی
خامالاون مالس گویند و معنی آن مازریون سیاه است و وصف مازریون و خرما
هر دو گفته شود ان شاء الله **اسحاره** بیونانی اوسیمون گویند و آن تودریست
و گفته شود ان شاء الله **اسکیل حشیم** عوسج است و گفته شود ان شاء الله **اشنه**
شیبة العجوز خوانند و گرس ها به بغدادی بپارسی دواله گویند و دواله
و دوال الملک هم خوانند و آن بر درخت صنوبر و جوز و بلوط و غیر آن پیچیده شود

وبهترین آن سپید خوشبوی بود و آن نوع مصری خوانند و آنچه سیاه بود
و آن هندیست و اشنه در کوفتن نم باید کرد تا زود کوفته شود و طبیعت آن جالینوس
گوید در گرمی و سردی معتدلست و در وی قبضی اندک هست و حنین گوید گرم بود در اول
و خشک بود در دویم و بخور وی جهت صرع و اختناق رحم نافع بود و اگر بجوشانند و در آب
آن نشینند حیض براند و وجع رحم را نافع بود و مری تی ببندد و معده را قوت دهد
و خفقان را نافع بود و قوت دل بدهد و سده رحم بگشاید و اگر ورمهای گرم را طلا کنند
پاک کند و تحلیل صلابت مفاصل بکند و در جگر ضعیف را نافع بود و تحلیل اخلاطی بود
که در عروق جمع شده باشد و باه زیاده کند و منی بیفزاید و قوت قضیب بدهد و شیر زنان
زیاده کند و چون بسایند و در چشم کشند جلا دهد و اگر در شراب بریزند و پاشان سند
گزندگی جانوران را نافع بود و از جمله مقویات بود و اگر نیز در شراب نقیع کنند مقدار
یک درم یا دو درم همین عمل کند اما اشنه مضر بود در روده مصلح آن انیسونست و بدل آن
فرو ماها اسپلاوش دارشیشعانست گفته شود ان شاء الله اشترغاز زنجبیل
العجم خوانند و تفسیر اشترغاز شوک الجمالست و آن بیخ الجذان نخراسانست و آن
نوعی از انجدانست و الجذان از بیابان مرو و از بلاد روم خیزد و بهترین آن
رومیست و انجدان گفته شود ان شاء الله و طبیعت اشترغاز گرم و خشکست و در آخر درجه
سیم و بوعلی گوید دو درم و مصلح وی سرکه بود و بعد از آنکه در سرکه پرورده باشد
استعمال کنند و شیخ الرئیس گوید سرکه وی جهت معده نافع بود و قوت وی بدهد

اشتها بیاورد و هضم را قوی کند و اشترغاز پخته معده و دفع مضرت سموم بکند و تب
ربع که از عفونت بلغم سوخته بود نافع بود و بخاصیت و سرکه وی نزدیک بود
بسرکه عنصل و بدل آن انجدانست و فولس گوید جرم وی مغثی بود و مصلح وی
شراب غوره و ریباس بود اشنان داود زوفار خشکست و گفته شود ان شاء الله
اشموپیا اشموپیا اسپست و گفته شد اشقاقل شقاقل و ششقاقل و سقاقل و
حشقیقل و شیقیفل نیز گویند و آن جزر اقلیطی است بپارسی گزر البر گویند و بهترین
وی ستبر بود که لون آن زردی زند و بوزن سنگین بود و طبیعت آن جالینوس گوید
گرم و تر است در سیم و گویند گرم و خشکست و گویند گرمست در سیم و خشکست در دویم
باه را زیاده کند و اگر زن نخورد و بر کرد بچه ریسند از دوری آن اگر بکوبند
و بعسل بیامیزند و بر ریش خورنده نهند پاک گرداند و شربتی از شقاقل پنج درم
بود و مضر بود بشش و مصلح وی عسل است و بدل آن جلغوزه یا بوزیدان و باقی
منفعت وی در شین گفته شود ان شاء الله اشخیص درخت کرمدانه است و آن
نوعی از مازریون است و آنرا خامالاون لوقس گویند و تفسیر لوقس سپید بود و
بعضی اقسیا خوانند و در کوهستان شیراز بسیار بود و در مازریون صفت
هر دو گفته شود ان شاء الله اشق انجخ خوانند و کلیان خوانند و آن لزاق الذهب است
و صفت لزاق الذهب گفته شود ان شاء الله اما اشق صاحب جامع گوید صمغ طرثوث است
و صاحب منهاج گوید صمغ طرثوث است مؤلف کتاب گوید صمغ بامیست که آنرا ...

بران خوانند طبیعت آن گرمست در آخر درجه دویم و خشکست در اول و اسحق گوید
گرم و خشکست در دویم بهترین آن سپید دانه درشت بود و دیسقوریدوس گوید مفتح
سده جگر بود و سنگ گرده بریزاند و تحلیل صلابت سپرز بکند چون بر وی طلا کنند
و اگر مقدار یک درم با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازاند و اگر با عسل خلط کنند
مفاصل و عرق النسا و صرع را نافع بود و خنازیر هم و گرم بجشد و اگر با ماء الشعیر خلط کنند
و بیاشامند ربو و دشواری نفس را نافع بود و نیم مثقال با عسل جهت صرع نافع بود
و مسهل بلغم بود و استسقا را سود دهد و مسهل بلغم غلیظ گزنج بود و چون با دوا خلط
کنند و مار صفرا براند و اگر مژه چشم بران بمالند جرب چشم و سپیدی و تاریکی
زایل کند و جهت ریشهای بد مفید بود و جهت خناق که از بلغم و مره سودا بود نافع بود
بچه مرده و زنده بیرون آورد و اگر بخورند و بخود در کشند و اگر با سرکه
حل کنند و بر ورمهای بلغمی صلب پهلو و خنازیر و امثال آن طلا کنند تحلیل کند و چون
با زیت بسرشند و بر کلف بهق بمالند نافع بود و اگر با آب حل کنند و بدان غرغره کنند
دماغ را پاک کند و خنک را از بلغم و خوردن آن سود مند بود جهت درد پشت
و فالج و حذر و باد و ابشکنه اما مضر بود بگرده و مصلح آن زوفاست و بیخ کوار النحل
و گویند بدل آن سکبینج و گویند خردل سپید اپراش اصل الخنثی است و قول
صاحب جامع آنست که اصل الخنثی است و سهو کرده است قول صاحب منهاج
و صاحب تقویم درین معتبر است بپارسی پرشک گویند طبیعت آن گرم و خشکست

در دویم و چون بسوزانند گرم بود در دویم و خشک بود در سیم و داء الثعلب را
نافع بود و چون طلا کنند و چون خورده کرده بیاشامند بول را و حیض را براند
لیکن مرخی فم معده بود و مصلح وی گلقند بود و برقیق طلا کردن وی بر ورمهای بلغمی
نافع بود و شربتی از وی پنج درم بود اشنان حرض گویند و آن انواعست
و آنرا غاسول خوانند و بهترین آن بارقیست سبزناک و بارق موضعیست نزدیک کوفه
و لطیف ترین آن سپید بود و طبیعت آن گرمست در دویم ماسرجویه گوید گرم و خشکست
در دویم و محرق بود و مفتح سده بود و منقی و گوشت زیاده بخورد و نیم درم از وی
عسر البول بگشاید و یک درم از وی حیض براند و سه درم مسهل مائیت مستسقی بود و پنج
درم از وی بچه مرده بیندازد و ده درم بیندازد و ده درم از وی سم قاتل بود
و مضر بود دماغ و مصلح وی عسل است یا گل انگبین یا سیاه و گویند مصلح وی تخم خرفه
است و از عقب وی روغن بنفشه اشیاف ماميثا عصاره ماقتاست و گفته شود
ان شاء الله اصابع صفر بیخ نباتیست مانند کف ابن ... است از زرد و سپید و صاحب
تقویم گوید بیخ پنجنگشت است و این خلافست و نوعی هست که زرد بود و تیره رنگ
بی سپیدی و آنرا کف عایشه و کف مریم نیز گویند طبیعت آن گرم و خشکست در دویم
محلل فضلهای غلیظ بود و جهت سمها نافع بود و گزندگی جانوران و جهت جنون نجاح
مفید بود و عصبها را پاک کرده از فضولها و رازی گوید محلل فضول غلیظ است
و دیسقوریدوس گوید اعضای عصبانی را نافع بود و جنون و سواس سودا وی را

بغایت نافع بود و در دمعاصل وعرق النسا را سود دهد و بدل وی در نفع جنون یک
وزن و نیم آن هزارجشان و چهار دانگ آن سعد و وی مضر بود به الآت بول
وصلح آن حب الاس یا بلور بود اصابع هرمس فقاح سورنجان است و زرد بود و سفید
بود و صاحب جامع گوید شنبلید هم فقاح سورنجان است و قول صاحب جامع محققست که شکوفه
سورنجان است و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و مسیح گوید در سیم در دمعاصل را سود دهد
و ریشهای کهن را نافع بود و نقرس را ضماد کردن و بعضی اطبا گویند تریاق در دمعاصل باشد
خاصه در وقت نزول ماده و صاحب منهاج گوید در قوت مانند سورنجان بود و بوییدن
آن نافع بود جهت صداع سرد و بادهایی که در دماغ بود و بشکند و بدهد آن بگشاید
و باه را زیاده کند با زنجبیل و زیره و قوه دبغ اصابع الفتیات افرنجمشک است و گفته
شود ان شاء الله اصابع العذاری نوعی از انگور سیاهست دراز مانند بلوط و ازا
انگور زیتونی خوانند و طبیعت آن گرم و تر است و در عنب گفته شود ان شاء الله تعالی
اصل الپوس اصل المشک است بپارسی بیخ مشک گویند و با صفهانی آند و بکرمانی
بیخ مدا و ترکی بیان دیبی گویند و آن معتدل است در گرمی و سردی و تری و خشکی
نافع بود جهت خشونت سینه و قصبه شش و حلق و تشنگی بنشاند و دیسقوریدوس گوید
چون عصاره وی وقتی که تازه باشد در چشم کشند ناخنه ببرد و جهت خونخواری زادن
و حرقه بود و اختلاج و وجع عصب نافع بود و اگر بیخ مشک خشک کوفته در چشم کشند
همان خاصیت عصاره دارد و ناخنه و گوشت زیاده ببرد و عصاره وی جهت

در سینه و جگر و جرب مثانه و در د کرده نافع بود و رب وی و طبیخ وی انواع
بسرفه را نافع بود و بدل بیخ مشک نیم وزن آن رب السوس است اصول الاربع
بیخ کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ کبر و بیخ کرفس را گویند و هر یکی بجای خود گفته شود ان شاء الله
اصل اللوف و یونانی فوفیطس خوانند و آن بیخ فیلجوش است و یونانی در اقیطن
گویند طبیعت آن گرم و خشکست در سیم اخلاط غلیظ لزج دفع کند و سده جگر و سپرز و
کرده بگشاید و جهت ریشهای بد نافع بود و اگر با سرکه کهن بر بهق طلا کنند مفید
بود اصل المرجان بسد است و گفته شود ان شاء الله تعالی اصل العقعب بپارسی
بیخ نی خوانند و در وی قوت جاذبه هست اگر کوبند و بر عضوی که آهن در وی بود
ضماد کنند برون آورد و چون سحق کنند و با سرکه بر درد مفاصل طلا کنند نافع بود
و اگر با زر مس بر کلف طلا کنند زایل کند و اگر خاکستر آن با چربی ان حنا بسر شند
و بر سر نهند موی الوقت دهد و بر وید اصل الکراسن بیخ راسن است و ترکان
آن را اندز خوانند و آن نوعی از فیلجوش است و در راسن گفته شود ان شاء الله
اصل الهیوفر الهندی قل است و ماعیه نیز گویند و گفته شود ان شاء الله تعالی
اصل السوسن الابیض بیخ سوسن سفید است و در روم در حیات غش می پرورند
و با طراف می برند و آن مشهور است به بیخ بنفشه و آن قسط شیرین است در قاف
گفته شود ان شاء الله اصل السوسن الاسمانجونی ایرسا است و گفته شود ان شاء الله تعالی
اصل المقطع بیروحست بپارسی سانیزک خوانند و در یا گفته شود ان شاء الله

اصل الفلفل فلفلمویه است و گفته شود ان شاء الله اصل الکرفس بپارسی
بیخ کرفس خوانند و در کرفس گفته شود ان شاء الله اصل الهندبا بپارسی بیخ کاسنی
خوانند و در با گفته شود ان شاء الله اصل الرازیانج بپارسی بیخ رازیانه گویند
و در رازیانه گفته شود ان شاء الله اصل الکبر بپارسی بیخ کبر خوانند طبیعت آن
عیسی گوید گرم و خشکست در سیم و اگر بر خنازیر طلا کنند با سرکه تحلیل کند و عرق النسا و
بواسیر را نافع بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند یا تنها بخایند و اگر
با سرکه بسایند و بر بهق و بر کلف سفید طلا کنند نافع بود و جهت سپرز بغایت سود مند
بود و جوشانده آن با سرکه یا با سرکه و عسل طلا کردن و اخلاط غلیظ لزج را قطع کند
و اگر بر ریشهای بد پاشند گوشت زیادتی را ضماد کنند بصلاح آورد و دود رحمهای صلب را بگداز آرد
و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی در ادویه سپرز یک
درم و نیم ثلث با سکنجبین بود اصطفین اسطفین است و گفته شد اصل الموطیباش
اذربویه است و گفته شد اصل الانجدان الخراسانی اشترغاز است و گفته شد
اصل اللوز المر بیخ بادام تلخ چون بپزند و بکوبند و با سرکه و روغن
گل بر پیشانی ضماد کنند صداع سرد را ببرد اصف اصل الکبر است و گفته شد
اصطرکنا سطرکا گویند و آن صمغیست برنگ عناب و جانی بسرخی که بسیاهی
مایل بود و بغایت خلوق رنگ و دیسقوریدوس گوید نوعی از میعه است و گویند
صمغیست که از درخت روم حاصل میشود و جالینوس گوید و غیر وی که صمغ زیتونست

دخان وی قایم مقام دخان کندر بود و در همه چیزی و آنچه محقق است صمغ زیتونست
و طبیعت وی گرمست در سیم و خشکست در اول و رازی گوید گرم و خشکست در دوم
جهت سعال و نزله سرد سود مند بود و حیض براند و صلابت رحم را سود دهد
چون بیاشامند یا بخور برگیرند و صاحب منهاج گوید مصدع بود و مصلح آن رازیانه
بود و شربتی از وی یک درم یا یک درم و نیم باشد و صاحب تقویم گوید مولد ریاح
و صداع بود و مصلح وی خیره بنفشه یا شراب نیلوفر و بدل آن حبه سیاه استرک است
اظفار الطیب اظفار الطیب بسعاج است و گفته شود ان شاء الله اخموط املاء است
و اطموط نیز گویند و گفته شود ان شاء الله تعالی اطیلیا فیتوست و گفته شود ان شاء الله
اطماط صاحب جامع گوید اطموط الطاط والطیوه هر سه بندق هندیست که آن را
رته خوانند و صاحب منهاج گوید دوایی هندیست بقوت بوزیدان و هو گوید هرسی
که گوینه النکلت و این سهو است و خطا و صاحب جامع گوید بعضی گویند فوفل است
و هو گوید که خطا است و مؤلف گوید آنچه محققست نوعی از باقلای هندیست سخت
بود و نقطهای سیاه بروی و بصلی شبیه بود به بندق هندی طبیعت آن گرمست
در دوم و تر است در اول بهق را زایل کند و باه را زیاده کند اطریه بپارسی
رشته خوانند و از آرد فطیر سازند طبیعت آن گرم و تر است و در بعض شود نافع
بود جهت سینه و سرفه و شش چون قند و روغن بادام اضافت کنند یا خشک و اگر
با بقلة الحمقا بپزند یا لسان الحمل سود مند بود جهت نفث دم و منفخ و بطی الانحدار

بود و مصلح وی فلفل و سعتر و فودنج بود و بعد از آن مثلث یا عسل یا زنجبیل مربا خورند
اطاا درخت غرب است و در عنب گفته شود ان شاء الله اطباء الکلبه مخاطیه
و تیر نیز گویند و آن شبیه است و گفته شود ان شاء الله اظفار الطیب ناخن بویا
گویند و ناخن صدف و ناخن زیبا و بشیرازی ناخن دیو خوانند و طبیعت آن
گرم و خشک است در دوم و ماسرجویه گوید در سیم چون در شیب خود بخور کنند حیض براند
و اختناق رحم را نافع بود و خفقان و درد معده و جگر و رحم را سود دهد و رازی گوید
اگر با شراب بیاشامند شکم را نرم کند و بسیار وی پیچ آورد و مصلح وی گل مختوم
ما فرسی بود و بدل آن قصب الذریره بود عین السراطین پکسوبه است و گفته شود
ان شاء الله تعالی اغیرپس جوز رومیست و گفته شود ان شاء الله اعنیس الحمق است
و گفته شد اعوطپس تیل است و گفته شود ان شاء الله اغبر توتیای هر کیست
از شیخ و توتیای کرمانی و نبات مصری و در مرکبات گفته شود ان شاء الله اغلیق
بیونانی منیجح گویند بپارسی پنجوش و در مرکبات گفته شود ان شاء الله افاینون
دهن العجل است و در مرکبات گفته شود ان شاء الله افلاطون قتل است و گفته شود
ان شاء الله اقرنجشک قرنجشک و بلنجشک و فنجشک و فلنجشک و ... و ... نیز گویند
بپارسی قرنفل بستانی و بشیرازی بالنکو خوزد گویند و در بوستانها در کنار آب روان
بسیار روید طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم بود بیان شده دماغ
بگشاید و خفقان که از بلغم و سودا بود دافع بود و بواسیر را بغایت سود دهد و جگر

ودل

و دل معده را سپر در اقوت دهد و غذاهای غلیظ هضم کند و بوی دهان خوش کند
و دندان سخت کند و بوییدن آن مفرح بود و دماغ گرم و مصلح آن عنجه بود و بدل
آن قرنفل افرپیون فرفیون است و گفته شود ان شاء الله تعالی افسنتین خترق خوانند
و آن انواع است خراسانی و رومی و سوسی و طرسوسی و نبطی و سوری و گویند نوعی از
درمنه است و مؤلف گوید نوعی از برنجاسف که هیئت و گل وی بگل اقحوان بود
که جگر و بغایت تلخ بود و گل اقحوان سفیدی دارد و آن ندارد و نیکوترین آن
رومی بود و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم در چشم کهن شده را
سود دهد و معده را بغایت مفید بود و مسهل صفرا بود و از معده دو قوت
بدن به وزن را نیکو گرداند و اگر بر ورم طحال ضماد کنند نافع بود و بول و حیض
براند چون با عسل بخورد بر گیرند و گزندگی عقرب بغایت سود دهد و در تقویت معده
و جگر نافع بود و جهت تبهای کهن و بواسیر و شقاق مقعد و صلابات اندرونی ضماد کردن
و آشامیدن نافع بود و دهد دوا الثعلب و حیه بجنبین اما جهت معده گرم مضر بود و مقطع
و مصلح وی انیسون بود و یا مصطکی و بدل آن مجده یا شیح ارمنی بود و در تقویت معده
اسارون یا نیم وزن آن بلیلة اما صاحب منهاج گوید مقوی معده گرم بود و پاک
گرداند از اخلاط حاده و جهت مفاصل بغایت نافع بود و چون با کباب آن حنظل گرم
بود و چون با سپرکه ... بپزند و بر سر ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن بادام
بپزند و اندکی زهره گاو بر آن اضافه کنند و در گوش چکانند محلل ریاح بود و گوش را

پاک کند از جراحت و نافع بود جهت کری افلیون شیح جبلیست و گفته شود ان شاء الله
افسلیخه بلیخا است و گفته شود ان شاء الله تعالی افیون عصاره خشخاش است
سیاه مصری و آنرا لبن الخشخاش گویند باید که در آب گرم اندازند زود حل گردد
و در آفتاب گرم نهند نرم شود و آنچه مغشوش بود آب را زرد کند و در پیش ...
و غش وی ... و لین حس بری کنند و آنچه بغایت براق بود غش آن جمع
کند و طبیعت افیون سرد است در درجه چهارم و خشک است در سیم و انچه گوید
سرد و خشک است در چهارم مخدر بود و مسکن همه وجعها بود و چون طلا کنند یا بیاشامند
و شربتی از وی مقدار عدسی بود و از دو دانگ زیاده بکشد و ... در شیهای خشک کرد و
و ورمهای گرم را سود دهد و اگر با زرده تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند
درد پاک کند و خواب آورد و اگر کودک بسیار گرید نیز بگوید سود دارد و اگر با روغن
گل و زعفران در گوش چکانند درد گوش زایل کند و اگر با شیر زنان در چشم کشند درد
پاک کند و اگر با روغن گل در سر مالند صداع زایل کند و جهت سیح و حبس اسهال
نافع بود و دو درم از وی کشنده بود و مصلح وی فلفل و دارچینی است و جندبیدستر
و فرفیون و بعد از آن قی فرمایند و شراب کهن بسیار و بعد از آن حمام و بعد از
حمام آشهای چرب و صاحب تقویم گوید مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج و بدل
آن سه وزن آن بزر البنج و یک وزن آن تخم لفاح بود افیتمون آن بزری
و زهری و قضبانی خرد است و بهترین آن اقریطیست یا مقدسی که تخم وی بسیار بود

وتازه

و تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم نافع بود جهت تشنج امتلایی و
و مسهل سودا و بلغم بود و مالیخولیا را بغایت نافع بود و اگر با افسنتین بیاشامند
یا تنها و باید که در مطبوخ بسیار نجوشانند که قوه وی باطل شود و غثیان و قی آورد و شربتی
از وی یک درم تا دو درم بود و صاحب منهاج گوید در مطبوخ از پنج درم تا هفت درم
و گویند تا ده درم و رازی گوید از چهار درم تا شش درم و محتاج مصلح نیست و صاحب
منهاج آورده که روغن بادام چون بستد اگر تنها استعمال میکنند در مطبوخ و این آنچه
گوییم مصلح وی آنست که پیش از آن به روغن بادام چرب کنند و استعمال کنند و اگر حب
خشک استعمال خواهند کرد شربتی از یک درم تا دو درم و اگر نقوع خواهند کرد
از دو درم تا چهار درم و بدل آن رازی گوید در مسهل سودا بوزن آن تربد و دو
دانگ آن حاشا و گویند بدل آن یک وزن و نیم حاشا است و گویند بدل آن
اسطوخودوس است و بسفایج و مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و صاحب
تقویم گوید مصلح آن شراب صندل بود یا رب سیب اقحوان اقحوان المرضی
و گفته شد و در مصر کرکاش خوانند و بیونانی ترتانیون و در موصل شجرة الکافور پارسی
گاو چشم گویند و بعربی عین البقر و بشیرازی ابو نرکاو خوانند و بهترین وی آنست
که برگ وی سبز بود و بیرون گل وی سفید بود و اندرون زرد و در طعم وی تلخی بود
و نوعی هست که برگ سفید ندارد و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و چنین گوید
گرم است در سیم و خشک است در دوم مفتح سده جگر بود و محلل رطوبات و مسهل

بلغم و سودا بود و سنگ گرده بریزاند و عرق براند و تحلیل قوتهای فرو دهد و ناصور را
نافع بود و صلابت رحم را تحلیل کند چون زن در آب آن نشیند و زنی را که حیض بسته بود
فرزجه از وی تجربه کرده‌اند بگشاید و اگر جماعت خشک کرده بکوبند و با سکنجبین یا با نمک
بیاشامند مسهل بلغم و مره سودا بود و صاحب جامع قول شریف آورده است که آب وی
چون بر اعضا زنند و یک انگشت در کین طلا کنند قوت مجامعت بدهد و اگر دامان بوی بدین
وی کنند سبات آورد و اگر زوی بوی دهند خواب آورد و شربتی از وی سه درم بود
اما مضر بود معده را و مصلح آن انیسون است و گویند کشنیز و قند افوبیا پچون
دهن البلبان است و در بیان گفته شود ان شاء الله تعالی اقاقیا عصارهٔ قرظ است
و قرظ تخم خاریست که ادیم بوی دباغت میکنند و جالینوس گوید جمع اوست و بعضی گویند
رب تخم غرنوبست و گویند عصارهٔ پوست انار است و این قولها خلاف است آن عصارهٔ
قرظ است و در مصر سنط و صنط خوانند و قرظ بپارسی کره خوانند و آن مصری بود و قلقل
نیز خوانند طبیعت آن سرد است در دوم مجفف است در سیم و بعضی گویند سرد است
در اول و خشک است در دوم و بهترین وی آن بود که صلب و سبز و سیاه رنگ بود با سرخی
چون بکوبند و بگیرند قطع خون رفتن و چون بیاشامند سحج را نافع بود و اسهال دموی و استرخاء
مقعده و رحم و شکم ببندد و حقنه کردن و خوردن و جهت آبله چشم نافع بود و اگر باد
آورد بود و روشنائی چشم بفزاید و در طلاها که جهت سبکی اعضا بود نافع بود و اگر بر
ورمهای گرم طلا کنند سود دهد و بدل وی حضض بود یا صندل و عدس مقشر وزن آن

اقماع اربان الهندی نارمشک است و گفته شود ان شاء الله اقیوپس گویند و نعنعیست
و گفته شود ان شاء الله اقارون عود الوجع است و گفته شود ان شاء الله تعالی
قلمیا گویند و گفته شود ان شاء الله اقوماسی ماء العسل است و گفته شود ان شاء الله
اقط بپارسی کشک گویند و بهنوی فرانند و طبیعت آن سرد و خشک است شکم ببندد و
خامه بریان کرده اما دیر هضم شود و معده را بد بود و مصلح آن بعد از خوردن آن
گل انگبین بود اقطی حمان گویند و آن دو نوعست بزرگ و کوچک حمان بزرگ شبو تو
گویند و کوچک حمان اقطی و ترازایل گویند و مکرر گفته شود ان شاء الله اقطن بلغت اهل مصر
ماش است و گفته شود ان شاء الله اقطاکوقی بیونانی معنی آن شود که البیضا است و اکه
باد آورد است و گفته شود ان شاء الله اکرفس کرفس است و گفته شود ان شاء الله
اکرویه ازروقیت و گفته شود ان شاء الله اکردفر جوز رومیست و گفته شود ان شاء الله
واغیرس نیز گویند و گفته شود اکشوث کشوث است سکرنا و زحمول نیز گویند
و در بزور گفته شود ان شاء الله اکلیل الملک کیاه قیصر خوانند بپارسی کلیل الملک
گویند بهترین وی آنست که تازه بود و رسیده و برنگ زردی بود که سپیدی مایل بود
و چون بشکافند اندرون وی زرد بود و طبیعت آن گرم و خشک است در اول محلل و ملین اورام
صلب بود که در مفاصل و حشا باشد و اگر با فستیقن بر ورمهای جگر و سپرز و احشا ضماد کنند
نافع بود و چون با شراب بجوشانند و بیاشامند در معده ساکن کند و عصارهٔ وی چون
تر بود با میبختج در گوش چکانند درد گوش ساکن کند و چون میبختج بپزند و بر ورمهای

اقطارزیغی بیونانی [illegible] آن [illegible] العوسج است و آن
[illegible] الله [illegible]
[illegible]

گرم که در چشم و رحم و مقعده و انثیین بود ضماد کنند نرم گرداند و چون با میبختج بیاشامند
اخلاط که از اندرون و شربتی از وی یک درم بود اما مضر بود به انثیین و مصلح وی عسل بود و
بدل وی فراسیون بوزن آن لیان ذکر یا بوزن آن یا برنج دیم وزن آن
ورق انجیر اکلکمت صاحب منهاج گوید جوهریست هندی و هم گویند بندق هندیست
و گویند الموطمت و این اقوالهای صاحب منهاج همه سهو است و خطا و قول صاحب جامع
در اینجا معتبر است که از حجر العقاب و حجر النسر و حجر الولاده خوانند و بیونانی اناطیطس و
معنی این اسم آنست که آن سنگیست که از آشیان عقاب میگیرند و مؤلف گوید سنگیست
بمقدار جوز بوا تیره رنگ بود و چون بجنبانند حرکت چیزی در اندرون وی بجنبد و بغایت املس
و صلب بود و دو نوع است یکی چنانکه [illegible] سنگیست و سبک بود و چون بشکنند مغزی در
اندرون وی بود سفید تخم طلع و بسنگ ساه لوط بود و بشیرازی [illegible] خوانند
یعنی خصیة البیس منفعت وی آنست که زنان آبستن و مجموع حیوانات چون در [illegible]
[illegible] آسان زایند و اگر در حرارتند و بر ران زن آبستن بندند زود زاید
و از خواص وی آنست که چون در ادیم گیرند و بر بازو چپ بندند آسان زاید و اگر
سحق کنند با شیر زنان و چشم را بدان بیالایند و زنی که زاید تجربه کرده
بفرمان حق تعالی آبستن گردد و شریف در خواص آورده است که چون در دست گیرند
و با کسی مخاصمت کنند خصم روی غالب نیاید و اگر بر درختی بندند که بر اندازد دیگر
برنیندازد و ابن ماسویه گوید بدل آن [illegible] الکوزان رعی الابل است

و گفته شود ان شاء الله اکل نقیب زوفیون است و گفته شود ان شاء الله الیا [illegible] است
و انیسون نیز گویند و بپارسیم و آن نانخواه است و گفته شود ان شاء الله تعالی
المنطوط کشت برکشت است و گفته شود ان شاء الله الاطین لبلاب است و گفته
شود ان شاء الله السنة العصافیر لسان العصافیر گویند و گفته شود ان شاء الله الوج
نوعی از نبات مخلص است بشیرازی کاریک گویند و در مخلصه گفته شود ان شاء الله
الط ناعمست و نمامات و نمام الملک نیز گویند و هر لیقون و آن سیسنبر است
بپارسی سیسنبل گویند و در سین گفته شود ان شاء الله الایون راسن است و گفته
شود ان شاء الله البیه بپارسی دنبه گویند طبیعت وی گرم و تر است دیر هضم شود
و غذا از گرم و تر و غلیظ ترازیه بود و نافع بود جهت عصبها که قوت خورده چون
بر آن ضماد کنند و ابن ماسویه گوید مفسد معده بود و محلل اورام صلب و مصلح وی
زنجبیل و فلفل و دارچینی و مری بود و بعد از خوردن وی جوارشات خوردن نافع بود
امامون حماما است و گفته شود ان شاء الله اموس و انیسون نانخواه است
و گفته شود ان شاء الله تعالی امعاء الارض زغار کرم خوانند و آن خراطین است و گفته
شود ان شاء الله امیرباریس امیرباریس است و گفته شود ان شاء الله املج بپارسی
آمله گویند و بهترین آن سیاه بود و طبیعت آن سرد است در دوم و گویند در اول
و خشک است در دوم و بعضی گویند گرمست و بهر حال خشک است [illegible] مقوی معده و مقعده
و اعصاب و دل بود و اشتهای طعام باز دید کند و جهت بواسیر نافع بود و سودا و بلغم

براند و بغایت مقوی دل بود و حفظ و ذهن زیاده کند و مقوی جمله اعضا بود
و موی را سیاه کند چون با آب آن و حنا خضاب کنند و اگر دو درم از آن نیم کوفته
کنند و در آب شیرین خیسانند و ساعتی بعد صافی کنند و بنوبت در چشم کشند مفید بی
که در چشم بود و سود دهد و شربتی از وی سه درم بود و تنها مضر بود بسپرز و مصلح آن
عسل است و بدل آن شیر آمله امغیلان درختیست بیابانی و معروف بود و بشوکه
المصریه و طبیعت آن سرد و خشک است و قابض منع خون بکند و امساک سیلان از رحم
و ورق آن ورم لهات و ثقل را نافع بود و خون ببندد الجبار نباتیست که در کنار
جویبار روید و وی رومی بود و تخم آن شیخ خوانند و شلغ خوانند از ادویه شریفه
است خاصه عرق آن و عصاره آن مانند آب توت بود و بغایت بسرخ رنگ
اگر کیمیخال از آن نیم کوفته بجوشانند و با قدری قند و مینجیج بیاشامند نفث
دم را نافع بود از هر عضو که باشد و قصبه شش و حجاب سینه و مسیح امعا و بواسیر و کشود که
پسر رکها و قوت امعا دهد و شکم ببندد و بی اگر زحمت رساند و ریش شش پاک کند
و قطع قی بکند و سنگ اعضا را نافع بود و خاصیتهای بسیار است الجبل عسل است
و کل ویرا کثیر المنفعت خوانند بپارسی خطمی و گفته شود انشاء الله انبرباریس بپارسی زرشک
خوانند و زرنک گویند و بهترین آنست که بغایت خود سیاه بود و دلون و [illegible]
بود که بسیاهی مایل بود و شیره دار و طبیعت آن سرد و خشک در درجه دوم صفرا بشکند
و قوت معده و دل و جگر دهد و قطع زف دم بکند و مقوی جگر گرم بود و چون با ادویه

الح

گرم مثل سنبل خلط کنند و شکی که از سردی جگر روانه بود ببندد و جهت معده که
ضعیف شود بسبب تب بلغمی نافع بود اما مضر بود بکپانی را که طبع ایشان بسته بود
و مصلح آن جلاب بود و بدل آن بوزن آن تخم گل و چهار دانگ وزن آن صندل بود
ابزنک حزنجوش است و گفته میشد در اذان الفار انقون رازی گوید
در و مقتن است و در او گفته شود انشاء الله انقطیا بلوسیطون گویند و
پسطبوسی و عنم و حه گویند و آن ثمره شوک مصریست بپارسی گلنار و بری جلنار
و بشیرازی گل میه برک گویند و در جیم گفته شود انشاء الله انجیده حشیشة الکلب
خوانند و شریث و صوف الارض و آن فراسیون است و گفته شود انشاء الله انیسون
بپارسی رازیانه رومی گویند و آن دو نوعست آنچه رومی بود و بنکاه خواه بود و آنچه
شوشتری بود و بعر مانند بهترین وی رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم
و در وی قبضی اندک بود و بول براند و باد که در شکم بود تحلیل کند و از آن مجموع بدن
و قطع سیلان رطوبات کند و حیض و عرق براند و تشنگی بنشاند و شکم ببندد
و چون در شب چشم بخور کنند صداع سرد و نزله را نافع بود و سده جگر بگشاید
و شهوت جماع برانگیزد و دفع مضرت سموم جانوران بکند و اگر سحق کرده با روغن گل
خلط کنند و در گوش چکانند درد گوش را نیکو بود و جهت استسقاء نافع و معده و فراق
بغایت سودمند بود و چون در چشم کشند سبل کهن ببرد و نافع بود و بهای کهن را
و سده جگر و سپرز و مثانه و رحم بگشاید و اگر سحق کرده بسیون بیازند کنند و بن

که سبب آن از عفونت بن دندان بود نافع بود و اسحق گوید مضر است با معاد
مصلح آن تخم رازیانه است و بدل آن تخم شبث و گویند بدل آن کرویا است
انا کیرا گویند خشخاش است و گفته شود انشاء الله انب ح زبیب الجبل
است و از امیرنج گویند و گفته شود انشاء الله انجدان دو نوعست بپارسی
انگدان گویند و انگوزان هم و آن درخت حلتیت است و محروث اصل آنست و
حلتیت صمغ آن و ورق آن سفید بود و سیاه بود و بهترین آن سفید طیب بود و از
سیاه منتن بود و حلتیت طیب صمغ انجدان طیب است و حلتیت منتن صمغ انجدان
منتن و انجدان رومی سیسالیوس است و از تخم کاشم خوانند و گفته شود انشاء الله
و انجدان خراسانی بیخ آن انشترغاز است و گفته شد اما طبیعت آن گرم و خشک است
در سیم سودمند بود و جهت زهرهای کشنده و در خار زیر خان کردن تحلیل کند چون
با موم و روغن زیت بود و با روغن سوسن جهت عرق النسا و اگر سرکه بر پره
در پوست انار خضاب کنند بر بواسیر نافع بود و اگر بیاشامند باز هر ادویه کشنده
بود اما عسر الهضم بود و مضر بود بمثانه و سودمند بود با حبس البول و سردی معده
و حیض براند و رطوبات معده خشک کند و نفوط آورد و منجن کرده در و ده بود
و چون با سرکه بود لطیف کننده غذا و زود هضم کند و بدل آن بیخ آن با [illegible]
آن وزن آن حلتیت طیب است و گویند بدل آن زوفراست و گویند تخم
کرنب انفاق زیت است و آن از زیتون نارسیده گیرند و در زا گفته شود

ان

انشاء الله الحما انجو پا گویند و آن شنجار است و گفته شود انشاء الله
شقایق است و گفته شود انشاء الله انزمیا گاشنی نامیت و طبیعت آن
سرد و تر است در اول نافع بود جهت جگر گرم انب حه قست و و عنه و منغه و کهبرک
و جمیل نیز گویند و آن بادنجانیست و گفته شود انشاء الله انزروت صمغ خاریست
که آنرا اشکه خوانند و سرخ و سفید بود و هر دو از یک خار حاصل میشود و چون حرارت
آفتاب بروی اثر کند و کهن گردد سرخ شود و آنرا عنزروت و عنزرود و کنجده خوانند
شیرازی کوزد و از کوه شبانکاره و لورد و جان خیزد و بهترین آن سفید بود که
بزردی مایل بود و طبیعت آن گرمست در دوم و خشکست در اول و بغایت نیک بود
و اگر با سفیده تخم مرغ یا با شیر کحل کنند و در چشم کشند درد چشم را نافع بود و بغایت
مسهل بلغم لزج بود و صفرا و شربتی از وی نیم درم با یک درم بود و مضر بود بر قوه
و مصلح آن صمغ عربی بود و نافع بود و جهت درد چشم و سفیدی چشم و مرض که در چشم
آید و آب آمدن چشم باز دارد و منضج ورمها بود و محلل و اگر سحق کنند با قدری
نطرون و بر ورمها که در گردن بود مانند خنازیر طلا کنند تحلیل یابد و اگر فتیله
بعسل بیالایند و با انزروت سوده بگردانند و در گوش که ریم آید در شب
نهند چند روز صحت یابد و بدل آن نیم وزن آن صبر است و مصلح آن صمغ عربی
انشیلد سوداء جبه وار است و گفته شود انشاء الله ام البقی الجزره است و گفته شود
انشاء الله الجمع عود است و گفته شود انشاء الله نغم بپارسی پنیر مایه گویند

وطبیعت مجموع پنیرمایها گرم وخشکست ولطیف ومحلل ودر مجموع تریاقیه است مفصل گفته شود ان شاء الله **انفحة الارنب** بپارسی پنیرمایهٔ خرگوش گویند وچون بسرکه بیاشامند صرع را نافع بود ودو نیم مثقال باده هر گزنده کی جانوران بود ودوماشه چوبه کوه یکمپیر قراط ازوی چون با شراب کمونی بیاشامند جهت گزنده کی مار وعقرب وجمیع گزنده کان نافع بود واگر زن آبستن پنیرمایهٔ خرگوش از پاخصیه وی با شراب بیاشامد فرزند نر آورد واگر پنیرمایهٔ ماده خورد فرزند ماده آورد واگر مقدار باقلا با شراب بجهت بیاشامند تب ربع را نافع بود واگر کودکان بیاشامند از صرع ایمن شوند همه پنیرمایها این خاصیت دارد خاصه خرگوش واگر با سرکه بیاشامند ورم پستان نهند خون رفتن باز دارد واگر بچه شیرخواره قی کند وشیر در شکم وی بسته بود چون قدری بوی دهند نافع بود واگر زن بعد از طهر با مشک بخورد برگیرد از آبستنی باز دارد واگر بعد از طهر بیاشامد سه روز منع آبستن کند وامساک سیلان رطوبت رحم کند وشکم ببندد وپیچ رود وزفدم را نافع بود واگر با ختمی وزیت بعضوی نهند که خارها در آنجا بود بیرون آورد **انفحة الفرس** سود دهند بود جهت اسهال مزمن وریش روده ودر دیگر آن **انفحة الجدی والظبا والحمار والخشیم والخشف والعجل والجاموس والابل** سود دهند بود جهت زهرها کشندگان وقطر وشربتی ازوی نیم مثقال بود وچون با سرکه بیاشامند موافق بود جهت بسته شدن شیر در معده **وانفحة** خشف که آن بچه آهو است نافع بود وچون زن بعد از طهر سه روز بخورد برگیرد از آبستنی

بازدارد **وانفحة البلبل** صاحب جوهر آورده است که اگر پنیرمایهٔ بلبل شیر مقدار نخودی با آب نیم گرم پیش از مجامعت بیاشامند قوت باه را زیاده تر از حد کند قوت ادویه باهی دهد وپنیرمایهٔ خر وحشی وآهو وکرپیچ کوهی چون با سرکه بیاشامند نافع بود جهت بسته شدن شیر که در معده ببندد **وانفحة** وقتی در قوت مانند جند بیدستر بود واگر بیاشامند جهت صرع واختناق رحم نافع باشد ومجموع انفحها آنچه آنجه بسته بود بگدازد وآنچه گداخته بود ببندد **انفحة الدب** ابن زهر در خواص آورده است که پنیرمایهٔ خرس فربهی آورد وچون بیاشامند **انقردیا** بزبان رومی بلادر است ومعنی وی آنست که مانند دل است واز اثمر البلادر گویند ودر باب با گفته شود ان شاء الله **اورمالی** واو مالی نیز گویند وبیونانی معنی آن دهن العسلی بود وعسل داود علیه السلام نیز گویند وآن روغنی است که از نبات در ختی حاصل میشود ومانند عسل است بسطبری وشیرین طعم بود وبهترین آنست که کهن وغلیظ بود وصافی وطبیعت آن گرم وتر است سود دهند بود جهت جرب تر چون طلا کنند ودرد مفاصل را سود دهد وجهت تاریکی چشم چون در چشم کشند واگر بیست درم با چهار یکی آب بیاشامند اخلاط خام براند اما خوردن آن سبات وکسل خا آورد وباید که آنکس که خورده باشد تا عمل تمام نکند نخسبد البته **اوماد** او بوها خوانند وآن عصارهٔ قثاء الحمار است ودر قاف گفته شود ان شاء الله تعالی **اوسپه** نوعی از نیلوفر هندیست وطبیعت آن گرم وخشکست محلل ریاح

زرنبک ... انجره

غلیظ بود ورطوبات بگدازد شربتی ازوی یک درم بود **اودسالیون** کرفس جبلی است اودا بیونانی جبلی است وساليون کرفس وآن قطراساليون است وگفته شود ان شاء الله **ادیقمن** بیونانی بادروج است وگفته شود ان شاء الله **اوقطاریون** غافث است وگفته شود ان شاء الله **اوز** بپارسی مرغابی گویند وآن نوع بزرگترین مرغهای آبی بود وطبیعت آن گرم وتر بود وفربهی آورد وبدن را از فضلهای غلیظ پر کند واولی آن بود که پیش از کشتن قدری بوره بپرورده در حلق وی دهند وبا بازیر گرم بپزند واگر بریان کنند اولی بود که زیت بریان کنند تا سهو که تیز دارد **اوذر** بیونانی آب را گویند ودر میم گفته شود ان شاء الله **اوتومالی** بیونانی شراب عسلیست **اهلیلج الاصفر** بپارسی هلیله زرد گویند بهترین آنست که فربه بود وطبیعت وی سرد است در اول وخشکست در دوم جهت چشم که آب ریزد ودر چشم کشیده نافع بود وخفقان را سود دهد ومسهل صفرا بود وانه کسیتم تیز براند وشربتی ازوی هفت درم تا ده درم بود واگر نقوع کنند واگر غیر نقوع از دو درم تا پنج درم بود ومقوی معده ودماغ بود وجهت استرخاء معده نافع بود ومضر بود بسپل ومصلح وی اگر کوفته با آستور ندقته بود یا ترنجبین واگر در مطبوخ بود عناب وسپستان ومصلح آن بود وبدل آن پوست انار است **اهلیلج الاسود** بپارسی هلیله سیاه خوانند وشیرازی هلیله موز که وبهترین وی آنست که هندی باشد وطبیعت وی سرد است در اول وخشکست در دوم در دوم سردی وی کمتر از

کابلی بود وگویند گرم است لون را صافی کند وجذام را نافع بود ودرد سر زود وی مسهل سودا بود وبواسیر را نافع بود واگر بریان کنند شکم ببندد واگر در جرم کشته قوت باه را زیاده کند وشربتی ازوی منقوع از پنج درم تا ده درم وغیر منقوع از سه درم تا پنج درم وخوردن آن مضر بود بجگر ومصلح آن عسل است وبدل آن بلیله کابلی **اهلیلج الکابلی** بهترین وی آنست که فربه بود واگر در آب اندازند فرو رود وطبیعت آن سرد وخشکست وگویند گرمست باعتدال عقل وحفظ بیفزاید ودر دسر واستسقا وتبهای کهن زایل کند واگر بریان کنند شکم ببندد وبریان ناکرده مسهل بلغم بود وسودا بود وقولنج را نافع بود وشربتی ازوی منقوع از پنج درم تا ده درم بود وغیر منقوع از دو درم تا پنج درم بود وبدیسی بکی مسهل صفرا بود واما بخاصیت مسهل خلطهای غلیظ بود ومسهل بلغم وسودا وخفقان را نافع بود اما مضر بود بسپرز ومصلح آن عسل است وبدل آن مقوی معده بود وهضم طعام بکند وخمل معده محکم دارد وبواسیر را نافع بود وسپیدی موی کند و... و... دندان رود وتا از قوت دهد واگر یکسال هر روز یک هلیله مربا بخورد سیاهی موی را نگاه دارد **ایرع** شبانست وقطاو دم الاخوین نیز گویند ودر دال گفته شود ان شاء الله **ابهقان** جرجیر بیابانست ودر جیم گفته شود ان شاء الله تعالی **ایل کاوکوهی** چهار نوعست یکی نوعی در بیشها وکنار رودها وصحراها گردد وآن نوع زرد رنگ بود ولطیف ترین انواع ایل است ویک نوع در کوههای عمان

وجربن باشد و آن را الجور خوانند و یکی نوعی دیگر وعل خوانند و در کوههای
پر درخت باشند و یکی نوع دیگر بقر الوحش خوانند و در دامن کوهها و بیابان در خسان
گردند و همه در طبیعت مانند یکدیگراند و زداش که جسته شود چون مار بخورد جهت
و بقر الوحش بپارسی گاو کوهی گویند وی سینی بر سوراخ مار نهد و نفس مار را بجود کشد
و مار بتعجیل بیرون آید مانند آهن که بمقناطیس جهد و از دم مار خوردن گیرد و مار قصد آن
کند تا جایی از اعضای وی بگزد و چون تمام خورده حدتی در وی و سوزشی در جسم وی
پیدا کرد و آب از چشم وی روانه شود و در کنج چشم وی گوئی است آنجا
جمع شود و بمرور روز کاریند و ماند و پیچی گردد و حیاکمه در گوشش می باشد
چون وی را بکشند آن وی بیخ بر گیرند و در دفع سم عمل تریاق فاروق می کند و صاحب
منهاج آورده است که دنبال ایشان بچهار کار سم آنجا جمع می شود خاصه گاو کوهی که دنبال
او بسم ماملیست اولی آن بود که در وقت کشتن دو عروه پایه هر دو پاهم چون یکی گیرد
یکی دنبال بپیند از و جالینوس گوید که خونی که از گوشت او حاصل شود غلیظ بود
و گوشت ایشان دیر هضم شود و شیخ الرئیس گوید گوشت ایشان باوجود غلظت زود
از معده بگذرد و بول براند رازی گوید بهترین آن بود که تازه بود و در زمان
گرم صید کرده باشند و در پختن همراه شود و بار روغن بپزند و بعد از آن بشرابها انجیر و
ماء العسل بیاشامند قرن ایل و دیسقوریدوس گوید که چون بسوزانند و دو
مثقال از آن با کتیرا بیاشامند جهت نفث دم و قرحهٔ امعا و اسهال کهن و یرقان و در

سودمند بود و جهت زنان حایض که سیلان رطوبات از رحم ایشان
روانه بود و مزمن شده باشد نافع بود چون با ادویه که موافق این زحمت بود
بیاشامند و صفت عرق آن بسیار تند شاخ وی و در دیگی گوار می کنند و در گل گرفته
و در تنور حمام یا در شب آتش نهند تا سفید شود و مانند اقاقیا بشوید موافق
بود و جهت حشمی که مادهٔ ریشی در وی بود و اگر سنون سازند و دندان از جلاء دهد
و اگر بخور کنند گزنده گان بگریزند و چون بپزند بسرکه و مضمضه کنند درد دندان را
نافع بود و در خواص این زهر آورده که قرن ایل سوخته سفید با سرکه بیامیزند و بر بهق
و برص طلا کنند در آفتاب برد و اگر بیاشامند سپرز را زود دفع کند و اگر با روغن
گاو برشته بر شقاق دست و پای طلا کنند زایل کند و اگر بر دهان کودکان
که قلاع داشته باشد طلا کنند نافع بود و اگر بر پستان و زهار طلا کنند حیض راند
و گویند چون قرن ایل بر زن آبستن بندند بی درد بزاید و دیسقوریدوس گوید
پنیر مایهٔ وی چون زن بعد از طهر سه روز بخورد بر گیرد منع آبستنی بکند و گویند
پهلوی برشتهٔ مالند نافع بود و این زهر گوید اگر پاره پوست وی با خود دارند
هیچ مار گرد وی نگردد و دیسقوریدوس گوید خون وی چون بریان کنند جهت
قرحهٔ امعا و قطع اسهال نافع بود و چون بیاشامند جهت سم سهام ارمنی نافع بود
و قضیب وی چون خشک کنند و سحق کنند و بیاشامند باه را برانگیزد و خوط آورد
و اگر بر بازو بندند از هیچ مار نترسند و هیچ گزنده گرد وی نگردد و این زهر

وابن زهر در خواص آورده که چون دنبال وی مجتان با پوست و گوشت و استخوان
بسوزانند و با شراب سحق کنند و بر قضیب طلا کنند در حال نعوظ آورد و بر هر حیوان
که طلا کنند همین عمل کند و عمو گوید ایل را زهره نیست و اگر تیری بوی زنند و
پیکان در وی بماند چون مسلط را شیخ کوزد بیندازد و گویند قرن ایل محرق درد
قولنج را نافع بود و ناصیه که در بالت بپاکی کند **ایرسا** بیخ سوسن است آسمانگونی
است و نام وی ایرسا از بهر آن گویند یعنی قوس قزح و گل وی زرد و سفید
و لاجوردی بود و بهترین بیخ آن سیاه صلب بسیار گره و خوشبوی بود و طبیعت
وی گرم و خشک است در دوم فالج و تشنج و صداع مزمن را نافع بود و مفتح و ملطف
بود و اگر بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و سینه و شش را از اخلاط غلیظ
پاک کند و بول و حیض براند و بر گزندگی مار بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود و جهت
پیر و بلغمی بغایت مفید بود و اگر با سرکه بیاشامند جهت گزندگی جانوران
و مطحولان بغایت نافع بود و اندرو ما خنس گوید سودمند بود و جهت حدت
زهرهای کشنده و ادویهٔ سمیه و اگر هفت درم از وی با ماء العسل بیاشامند
بلغم غلیظ و مره صفرا براند و خواب آورد و جالینوس گوید عرق النسا و فالج را
بغایت نافع بود خاصه روغنی که در وی پخته باشد و اگر با عسل زن بخورد بر گیرد بچه
بیندازد و چون سیلوق کنند و بر قفا زیر و رهای صلب ضماد کنند نرم گرداند
و اگر سحق کنند بر ریشی که ناسور شده باشد پاشند گوشت برویاند و اگر با روغن گل ...

بر سر ضماد کنند درد سر را سود دهد و چون در سینی چکانند کنند مینی ببرد
و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان و ملازه را نافع بود و اگر در آن نشینند
صلابت رحم و درد آن که از سردی بود ببرد و روغن وی چون در گوش
چکانند با سرکه درد گوش پاک کند و منع نزلات بکند و روغن وی مفتح
افواه بواسیر بود و رازی گوید بدل آن در اسهال آب دو وزن آن مازریون
و بسه و قیصره لبن لقاحیست واسحق بن حنین گوید ایرسا صفر بود و شبش و علاج آن عسل است
و ایرسا بیابانی بیخ سوسن صحرائیست و در دشت روی بسیار بود و مؤلف گوید
تخم وی از مقویات مجرب است و اگر بیخ وی قدری بر دندانی نهند که درد کند بریزاند
و باید که بدندان دیگر نرسد والله اعلم بالصواب

باب الباء

بادنج رازی گوید و آن نام جبلیست گفته شود ان شاء الله **بابلا** جرجیر خوانند
و قول طبیعت وی تر و گرمست ابتدال و گویند سرد است در اول و خشکست
در دوم و در وی رطوبتی فضلیست خاصه تر وی و بهترین وی آنست که فربه بود
و بزرگ و خشک باشد و بره بود و کلف را زایل کند و بقراط گوید غذا نیکو دهد و صحت را
نگاه دارد و چون منقش کنند و بدو نیمه کنند و بر زخم که خون آید نهند خون باز دارد
و از خواص وی آنست که چون از مرغ بیاوزند از خاصه باز ایستد و چون بکوبند
و بر زهار کودکان طلا کنند موی رستن باز دارد و همچنین اگر مکرر کنند بر موضعی که موی

سترده باشند همین عمل کند و بهق زایل کند و اخاصه با پوست و باقلا سینه و پرقه
و نفث الدم را نافع بود و اما بغایت نفاخ بود و دشخوار هضم شود و خوابهای آشفته
نماید لیکن ضماد کردن بر ورم انثیین و پستان که شیر در وی بسته بود بغایت
نافع بود و قطع ادرار بول بچه و چون با آرد حلبه و عسل بیامیزند محلل دمامیل بود
و ورمهای بن گوش و ورمهای شیب چشم اگر با شب یمانی و زیت عتیق بر
فتا زیر ضماد کنند تحلیل دهد و چون با سرکه و آب بپزند و با پوست بخورند
اسهال که از قرحه امعا بود دوا و اسهال مزمن قطع کند و اولی آن بود که چون یک
دو جوش بزند آن آب بریزند و آب دیگر باز جای کنند نفخ آن کمتر بود و گوشت
بدن زیاده کند و آرد وی چون رقیق بپزند و روغن بادام و قند اضافه
کنند و بیاشامند پرقه و خشونت سینه و حلق را سود دهد و آنچه با پوست پزند
نفخ وی زیاده بود و خارش بدن باز دید کند و مصلح وی آنست که معتبر کنند
و بپزند و در روغن مطبخ کنند و با نمک و سعتر و زیره و دارچینی و فلفل و الجدا ن
و فودنج بخورند و بعد از آن زنجبیل پرورده یا بعضی از جوارشات نافع بود
باقلای قبطی جامیسه است و گفته شود ان شاء الله **بارزد** قنه است سیاه
بیرزد و بشیرازی برزد گویند و آن سه نوع است یکی سفید سبک و آن خشک بود
و یکی نرم بود و زرد رنگ مانند عسل لهای تیز بوی و آن نوع بهتر بود و طبیعت وی
گرمست در سیم و خشکست در دویم و گویند تریست جهت ... الف و نقرس ...

بغایت نافع بود مقدار دو درم و چون زن بخود برگیرد و در شیب فرو بخور کند
حیض براند و بچه بیندازد و چون با شراب و عسل صافی بیاشامند بچه مرده بیندازد
و دفع زهرها بکند خواه مار و خواه عقرب و اگر در مرهم کنند و بر ضماد زیر ضماد کنند
نافع بود و گویند اگر دو درم با آب نیم گرم بیاشامند بواسیر ببرد و چون ...
بیاشامند دیگر بود و ... رازی گوید ... شاید که استعمال کنند و شیخ الرئیس گوید
نافع بود جهت صلابت سپرز و درد گوش که از سردی بود و ورم آن تحلیل دهد
بی اذیتی و جهت جرب چشم نافع بود و رازی گوید محلل ریاح و منبت لحم بود و شیخ
الرئیس گوید مفسد لحم بود و اگر حل کنند بعسل و لعق کنند سده گرده بگشاید و سنگ
آن بریزاند و زیان آن با آنکه مضر بود به سپرز و مصلح آن اشق است و جالینوس گوید
بدل آن دو وزن آن سکبینج است و اسحق بن عمران گوید بدل آن یک وزن آن سکبینج است
و نیم وزن آن جاوشیر **باقلای مصری** ترمس است و گفته شود ان شاء الله تعالی
بادرنجبویه بادرنبویه گویند و بادرنگ و ترنجان و بقلة الاترجیة بپارسی بالنگو گویند
بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دویم نافع بود جهت علتهای بلغمی و
سوداوی و بوی دهان خوش کند و جرب ببرد و سده دماغ بگشاید و قوت
دل و جگر بدهد و مفرحی تام بود و در تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان زایل
کند و ذهن صافی کند و شربتی از وی پنج درم بود و اسحق گوید مضر بود بگرده
و مصلح آن صمغ عربی بود و اگر با شراب ورق وی ضماد کنند بر گزندگی عقرب و رتیلا

و پیک دیوانه نافع بود و اگر بیاشامند همین عمل کند و اگر بطبیخ آن مضمضه کنند جهت دندان
نیکو بود و اگر با نمک ضماد کنند بر خنازیر تحلیل دهد و همچنین بر درد مفاصل ضماد کنند
پاک گرداند و از خواص وی آنست که چون قدری از ورق و تخم و بیخ آن خشک کرده
در خرقه کنند و با ابریشم ببندند و در جیب نگاه دارند مادام که با خود دارد هر کجا
وی را ببیند دوست دارد و محبوب خلق گردد و دایم شادمان بود و خوردن وی
مقوی دماغ و جگر و دل و معده بود و خفقان سود دارد که از سودا و بلغم سوخته بود
و آنرا مفرح قلب المحزون خوانند و بدل وی در تفریح بوزن آن ابریشم و چهار دانگ
وزن آن پوست اترج بود **بادزهر** حجر التیس است و گفته شود ان شاء الله
بادآورد شوکة البیضا گویند و نبات وی در زمین ریگ بود و دامن کوهها
بیشتر روید و ساق وی بستبری انگشت و قد آن مقدار یک گز باشد و گرد وی شیره
و در روی زمین پهن بود و اول که برآید گیاه بود و با خار گردد و سپید شود و گل
وی بنفش و سپید رنگ بود و سرخ و سپید نیز بود و تخم وی مانند خسک دانه
بود و نبات وی خارناک بود و انبوه خارهای دراز سپید و بهترین وی آنست که
ورق آن سپید بود و تازه و طبیعت آن گرم و خشکست در اول و گویند سرد است
در اول و بیخ وی سرد و خشک بود و مسهل بلغم لزج بود و در وی قوه مفتح و محلل است
خاصه تخم وی و نافع بود جهت اورام بلغمی و نفث دم و تبهای بلغمی کهن و ضعف معده
و درد دندان چون بطبیخ آن مضمضه کنند و گزندگی جانوران و عقرب بر وی

ضماد کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید بیخ وی چون بجوشانند نفث دم
و درد معده و اسهال کهن را نافع بود و بول براند و بر اورام بلغمی ضماد کردن
نافع بود و اگر تخم وی بیاشامند کزاز را نافع بود و اگر داء الثعلب بیخ آن
حک کنند سود دهد و شربتی از وی یک درم و نیم بود اما مضر بود به شش و مصلح وی
افسنتین بود و شیخ الرئیس گوید بدل وی در تبهای بلغمی شاهترج بود و در دوا بیان
شیراز آن آزادرود گویند و بشیرازی هم **بادنجان** انب و مغد و وغد و حدق گویند
و بهترین وی بپارسی شیرین تازه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دویم اگر
در روغن بریان کنند شکم براند و اگر در میان ... امساک کند درد معده
و خاصره آورد و سپرز و ... بود و خون سیاه از وی حاصل شود و مولد سودا بود
و سده آورد و بواسیر و لون را سیاه کند و شیخ الرئیس گوید کهن وی بد بود و تازه
سالم‌تر بود و جذام و صداع و بیخوابی آورد و مولد کلف و سرطانات و سده جگر
و اگر بسرکه بپزند سده جگر بگشاید اما بواسیر آورد و لیکن گل وی در سایه خشک کنند
و سحق کنند طلای نیکو بود جهت بواسیر و اگر بادنجان زرد با روغن بپزند و ...
روغن موم روغن سازند و بر شقاق ... و میان انگشتها طلا کنند بغایت نیکو بود
و اگر گل وی با روغن بادام ... مجرب گویند و بروغن بنفشه بسرشند و بر بواسیر
طلا کنند ببرد و بعضی ... و اگر بادنجان بسوزانند و خاکستر آن
با سرکه بر ثالیل طلا کنند ببرد و ثالیل بشیرازی کرک گویند و گویند مقوی معده بود

وقطع نزف دم بکند کیفیت خوردن وی واولی آن بود که بآب تنک تخم بیاشند
یا مسلوق کنند ویا روغن کنجد یا بادام بریان کنند یا باسپرکه کرد یا بابونج
بپارسی بابونه گویند بهترین آن بود که گل وی زرد وبزرگ بود وطبیعت وی
گرم وخشکست در اول منضج وملطف بود ومحلل [illegible] جذب وورمهای صلب نرم
کند وجهت صداع اسپرد نافع بود وحمیات را خاصه که از عفونت سودا وبلغم بود
وورمهای صلب واحشا واگر بجوشانند ودر آب آن نشینند سنگ گرده بریزاند وحیض
وبول براند وبچه بیندازد واگر بیاشامند بول وحیض براند وبچه در وقت زادن
سهل بیرون آید وزهار پاک کند تنقیه تمام واگر حب آن ضماد کنند برد وقوت
اعصاب ودماغ بدهد وورم جگر ضماد کردن نافع بود وبکار روی در آخر
زلها بغایت سود دهد واگر بآب وی سرکه بپزند ودر آخر رمد سبل بکار
آن دارد چشم را پاک گرداند ودرد زایل کند واگر چشم بآب بابونه تنها بشویند
درد پاک کند اما [illegible] گوید مضر بود بگلو ومصلح وی عسل بود وبدل آن در تقویت
دماغ وزایل کردن صداع اسپرد برنجاسف است بادروج حوک خوانند وآن
نوعی از ریحان کوهیست ودر دامن کوهها باشد طبیعت وی گرمست در دویم و
خشکست در اول وگویند رطوبتی فضلی در وی هست بهترین وی آنست که خوشبوی
بود وازاله [illegible] بود وعصاره وی در چشم کشند چشم را جلا دهد ورطوبتی که از
چشم روانه بود خشک گرداند واگر بسیار خورند تاریکی چشم آورد وشکم نرم دارد

اما باد را برانگیزد ومولد ریاح بود وبول براند اما دشخوار هضم شود واگر بر گزندگی
زنبور وعقرب ضماد کنند نافع بود واگر با روغن گل وسرکه وپست جو بر ورم
گرم ضماد کنند نافع بود وخوردن وی گویند کرم در شکم پیدا کند وچون بخایند ودر
آفتاب نهند کرم از آن تولد کند وشریف گوید چون آفتاب بحمل نزول [illegible]
کردن چون ویرا بخایند [illegible] از درد دندان ایمن باشند واگر بخایند
ودر گوش نهند درد ساکن کند وصاحب کامل آورده است که در خوردن وی
هیچ منفعتی نیست ضماد کردن منضج ومحلل بود واز خوردن وی خلطی سوداوی تولد
کند وچشم را تاریک کند ومصلح وی بقلة الحمقاست وبدل آن دو وزن آن
سیسنبر بان درخت حب البانست وگفته شود ان شاء الله بارود [illegible]
ودر اسیوس گفته شد بابادی بیونانی فلفل سیاه است وگفته شود ان شاء الله تعالی
باطیس نوعی از علیق است ودر عین گفته شود ان شاء الله پرسطاریون
فرسطاریون نیست وآن نوعی از رعی الحمامست وگفته شود ان شاء الله وحشی بارسطاریون
بیونانی حمامیست پراله زراوند طویلست وگفته شود ان شاء الله تبع [illegible]
سپس کننده است وصاحب منهاج گوید [illegible] است وصاحب جامع گوید [illegible]
حرامیست که از قرما [illegible] ودر نون گفته شود ان شاء الله بخنم ثمرة الطرفاست
وگفته شود ان شاء الله بحجات عصی الراعیست وگفته شود ان شاء الله وبرشیانداروا
وبرشیانداروا [illegible] بطیاط [illegible] وهو قسطیداس نیز گویند [illegible]

کبسته خوانند وبکرمان [illegible] بخور مریم شجره مریمست وآن حشیشی است وبیخ
آن عرطنیثا است ودر آن گفته شد وبخور مریم [illegible] گویند وطبیعت آن
گرمست در سیم وخشکست در دویم مقطع ومحلل ومفتح بود وطبع را براند وچون [illegible]
پاره [illegible] قطلا کند وچون بیاشامند کرم دراز وکدو دانه بیندازد
وحیض براند وبچه مرده بیندازد ودیرقان را نافع بود واگر بعسل در چشم کشند جهت
نزول آب نافع بود وضعف چشم واگر با شراب بیاشامند زهر را نافع بود وادویه
کشنده خاصه از [illegible] وچون با شراب بیاشامند مستی زیاده کند بلیون
حنظل است وگفته شود ان شاء الله براسقالنه [illegible] وبذشقان نیز
گویند وقاتل ابیه وکف الکلب هم گویند وآن حشیشی است گرم وخشک اما ملطف و
محلل بود ونافع بود جهت لعاب بلغم ورطوبت رازی گوید بدل آن نیم وزن
آن ادرونج وزیره کرمانی بوزن آن بود برم حنظل است وگفته شود ان شاء الله
وفوم نیز گویند [illegible] برنج کابلی ابرنج گویند وبرنج بپارسی [illegible] گویند وطبیعت
وی گرمست در اول وخشکست در دویم وآن دو نوعست بزرگ وکوچک وبهترین آن
کوچکست که لون آن [illegible] دو درم از وی مسهل بلغم لزج بود واز فالجات
ودیدان [illegible] ومفاصل را سود دهد [illegible] آورده که شربتی
از وی ده درم بود با شیر تازه جهت حب القرع لیکن مضر بود برودها ومصلح آن کثیرا است
وبدل آن بوزن آن ترمس وبوزن آن قنبیل وابن ماسویه گوید که بدل آن بوزن آن

ترمس ودو دانگ آن قنبیل برنج کابلی بزرالرایج است وگفته شود ان شاء الله
برطلیاء عصی الراعیست وگفته شود ان شاء الله تعالی برسیان دارو [illegible]
[illegible] گویند وآن [illegible] وشجرة البق نیز گویند ودر قاف گفته شود ان شاء الله
برس قطن است [illegible] نیز گویند وتخم الارض وگفته شود ان شاء الله
[illegible] گویند وکهن آن تخم برگشتک [illegible] است وحب العرشقلی نیز خوانند
برد وسیلام لسان الحمل است وگفته شود ان شاء الله تعالی برقوق [illegible]
وگفته شود ان شاء الله برواتیا [illegible] است وگفته شود ان شاء الله برنجاسف [illegible]
شوبلا گویند وبشیرازی برتاسپک [illegible] اسم دیگر دارد که گفته شد وگفته شود
ان شاء الله وبهترین وی زرد بود وطبیعت وی گرمست در دویم وخشکست در آخر
درجه اول جهت صداع اسپرد ضماد کردن یا نطول نافع بود وملطف ومفتح
بود وصاحب دوار وسدر را نافع بود وسنگ گرده بریزاند واگر در طبیخ وی
نشینند حیض براند وریش رحم پاک کند وبچه بیندازد ومشیمه بیرون آورد
وورم رحم را نافع بود واگر سه درم از وی بیاشامند همین عمل کند و
اگر بسوزانند وخاکستر آن بر ریش فرج افشانند خشک گرداند واگر
با عسل بیاشامند کرمها بکشد وحب القرع بیرون آورد [illegible]
را نافع بود واگر مطبوخ وی بشویند [illegible] وی مضر بود بگرده ومصلح آن
انیسونست ورازی گوید بدل آن در درد اسپرد بابونج است بردی

بناتیست که در آب روید و در مصر از وی کاغذ سازند و مؤلف گوید شیرازی
آن را الک خوانند و ساخ میان وی نیز گویند و در قوت مانند کاغذ بود و در
سوخته وی تجفیف زیاده بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم اگر
بر جراحتهای تر پاشند خشک گرداند و اگر در سرکه خیسانند و خشک کنند
و بر ناصور کنند نافع بود و خاکستر آن اکله که در دهن بود سود دهد و حبس نفث
دم بکند و آنکه مصری بود غذا دهد چون برشته و بکنه مانند نی شکر بردی
صاحب منهاج گوید بستان افروز است و گفته شود ان شاء الله پرسیاوشان
شعر الجن و شعر الخنازیر و شعر الارض و لحیة الحمار و شعر الخنازیر و ساق الاسود و
کزبرة البئر نیز گویند و آن شعر الغول است بپارسی پرسیاوشان گویند
و بگرمانی کورسود و بهترین آنست که چوب وی بسرخی زند و گویند بهترین آن
که چوب وی سیاه بود و طبیعت وی معتدلست در گرمی و سردی و گویند
میل بگرمی و خشکی دارد و سه درم از وی مسهل بلغم و سودا بود و شش و سینه از فضول
غلیظ پاک کند و یرقان و سپرز را نافع بود و بول و حیض براند و سنگ گرده
بریزد و چون بیاشامند شکم ببندد و مشیمه بیرون آورد و گزندگی رتیلا و
مار را نافع بود و دیگر جانوران موذی و چون با شراب بیاشامند ربو و
یرقان و عسر البول را نافع بود و اگر با لادن و روغن مورد یا روغن سوسن
و زوفا و شراب بیامیزند و بر مویی که ریزد طلا کنند دیگر نریزد و بیخ آن محکم دارد

و اگر بسوزانند و بر سر کل مالند موی بر رویاند و جرب چشم را نافع بود
و اسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح آن مصطکی بود و رازی گوید بدل آن در سپرز
سنبل رومی بوزن آن و نیم وزن آن رب السوس برشوم بلغت
اهل نجد قسب است و گفته شود ان شاء الله بزرقطونا بپارسی اسپغول
گویند و بیونانی فسلیون و معنی آن برغوثی بشیرازی نیکو گویند و بترکی قارنی
یارغ و آن دو نوعست سفید و سرخ بهترین آن پر خست که میل بسیاهی تر زند
و فربه بود و چون در آب کنند در بن آب نشیند اما سفید سپردار تخم سیاه
بود نجابت و طبیعت نیکو سرد و تر بود در دوم و گویند در سیم و گویند معتدلست
در تری و خشکی حرارت بنشاند و تشنگی ساکن کند و اگر بریان ناکرده دو درم
با جلاب گرم بیاشامند طبیعت براند و اگر بریان کرده بود با روغن گل
شکم ببندد و پیچ را نافع بود خاصه بکار از او لعاب وی جهت خشونت دهن
و سینه و لذع معده نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن سود دهد و جهت
نقرس با سرکه و جهت صداع با گلاب نافع بود و نشاید که کوفته استعمال کنند
که کشنده بود و شربتی از وی دو درم بود و مداواه کسی که نیکو کوفته خورده باشد
اسفیداج و فلفل و حلتیت با مشک کنند و دار المسک و بدل وی در تلیین طبیعت
بر دارند با تخم مرو و در تبرید و ترطیب تخم نوزک بزر الکرفس البستانی
تخم کرفس بستانی طبیعت آن گرم و خشکست در دوم بول و حیض براند

و سده گرده و جگر بگشاید و فواق که از امتلا بود سود دهد و شربتی
از وی سه درم بود و گزندگی جانوران را نافع بود و در دهن پهلوها مضر بود و پیش
و مصلح آن حماما بود و شریف و خواص آورده است که تخم کرفس کوفته با محنه آن قند
بروغن گاو چرب کنند و سه روز بیاشامند باه را زیاده کند اما باید که غذا
گوشت خروس فربه خورد و بدل تخم کرفس فطراسالیون است و گویند ده یک آن
افسنتین و نیم وزن آن فطراسالیون بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است و گفته شود
ان شاء الله بزر المبازی بپارسی تخم خرو گویند و بگرمانی تخم کرک خطمی طبیعت
آن معتدلست در حرارت و رطوبت و در عمل اقوی بود و بهتر از تخم خطمی
خشونت سینه را زایل کند و پیچ و ریش روده را بغایت نافع بود و گزندگی
رتیلا و سموم و چون در ادویه حقنه بود دفع مضرت ادویه حاده بکند و بدل وی
تخم خطمیست بزر الخطمی بهترین وی آن بود که سیاه بود و رسیده طبیعت
وی سرد و خشک بود و گویند معتدلست در حرارت و رطوبت و اگر با سرکه بر بهق طلا کنند
و در آفتاب نشینند نافع بود و جهت سپرز قوی اگر سود دهد و خون ریختن شکم
ببندد و در ضمادات که جهت ذات الجنب سازند نافع بود و شکم ببندد و سنگ
گرده بریزاند و بدل وی تخم خبازی بود بزر الرطبة بزر القداح و بزر الفصفصة
و بزر القت و بزر القضاد و بزر القضب گویند و آن بزر العلف است بپارسی
تخم اسپست گویند بهترین وی زرد و فربه بود و طبیعت وی گرم و تر بود در دوم

نفخ بود و باه را زیاده کند و مجامعت را قوت دهد و شیر زیاده کند
و بدل وی در معاجین تخم شلغم بود بزر الجزر بپارسی تخم گزر گویند و گیلکی و
بشیرازی گزرگک و بهترین وی بستانی فربه بود و طبیعت آن گرم و خشکست
در سیم و گویند در دوم عسر البول را نافع بود و ریش طلا کردن سود دهد
و باه برانگیزد و درد و باقتین را نافع بود مقدار یک درم و اگر با سکنجبین و
آب گرم بیاشامند قی بلغمی آورد و اما مصدع بود و منی زیاده کند و بول براند
و تاریکی چشم آورد و اگر سحق کنند و بر کلف مالند زایل کند و بر کلف روی
مداوم که طلا کنند زایل کند و اگر بجوشند و بعوض نمک بر زرده تخم مرغ نیم برشت کنند
و بیاشامند مجامعت را قوت دهد اما مشکل خوار بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی
کثیرا است و بدل وی رازی گوید نبات ویست و گویند بدل وی تودریست
و مجهول گوید بدل وی تخم کنه است و دیسقوریدوس گوید در طبیعت بدل آن خود آن
بزر المط حب القلقل است و گفته شود ان شاء الله بزر الخمخم خبه است بپارسی
بمقترک گویند و باصفهانی خاکستی و بتبریزی سوارون و بترکی ... و در خاء گفته شود
ان شاء الله بزر البرمت بزر القطف بود و در قاف گفته شود ان شاء الله و طبیعت وی
معتدلست در حرارت و برودت و خشک بود در اول و گویند گرمست و در وی
جلا و تلیین بود و مضر بود بسفل و مصلح وی قند و گلاب بود بزر الزاذه زر
بقلة الحمقاست رجله و فرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهرا و بقلة لینة و دندان پیلو

دوفوفل و فرفین و خسوق نیز گویند بپارسی تخم ترک و باصفهانی تخم بر بهن و بکرمانی
تخم بکرک و بتبریزی تخم کان و بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت آن سرد
است در سیم سودمند بود جهت درد جگر که از گرمی بود و جهت تبهای حاد و ریح ورم
بکوبند و شیره بگیرند و با نبات بیاشامند و اگر بگلاب بخورند جهت سر درد که از
حرارت باشد نافع بود و جهت لذع معده نافع بود اما مقطع شهوت بود و تشنگی
از اطفا کند و مضر بود به سپرز و معده بلغمی و مصلح آن قند است و بدل آن بزر قطونا
بزر الرمان البری حب القلقل است و گفته شود ان شاء الله تعالی بزر الجزر البستانی
بپارسی تخم گزر گویند نافع بود جهت ریشهای خورنده چون بکوبند و بران ضماد کنند
و اگر بخورند باه را برانگیزد و بول و حیض براند و ریشهای عفن پاک کند و استسقا را
نافع بود و گزندگی جانوران و پیش گویند درد پایافتن را یک درم تخم گزر با یک درم قند
بیاشامند نافع بود و بدل آن بوزن آن انیسون است بزر الجزر البری دوقو است
و گفته شود ان شاء الله بزر السذاب بپارسی تخم سداب گویند و بهترین آن سیاه و
فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم نافع بود و جهت فواق بلغمی اگر یک درم
تا دو درم بیاشامند و اگر با شراب بیاشامند جهت دفع زهرها و گزندگی جانوران
خاصه که با انجیر و مغز گردکان بود و جهت عرق النسا نافع بود اما قطع منی کند و مصلح وی
کثیرا است با عسل و بدل آن سداب است بزر الخس بپارسی تخم کاهو گویند و بهترین
وی بستانی سیاه فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک است و مخدر و منوم بود و شهوت را

پاک کند و جهت کسی که وی را احتلام بسیار افتد چون بیاشامد نافع بود و قطع
شهوت جماع بکند و تقطیر وی و خشک گرداند و یک درم تا دو درم مستعمل بود و ضماد
کردن جهت صداع نافع بود و قطع سیلان که از چشم آید بکند چون بر پیشانی ضماد
کنند و وی سبات آورد و مصلح وی مصطکی است و بدل وی تخم الافیون بزر البنج
بپارسی تخم بنگ گویند و بلفظی دیگر ضراع الرجال و آن سه نوع است سیاه و سرخ و سفید
و بهترین آن سفید بود و بعد از سفید سرخ اما سیاه کشنده بود و طبیعت آن سرد و
خشک است در آخر درجه سیم و از آن سفید سرد است در اول درجه سیم و خشک در دوم
عصاره وی درد گوش را نافع بود و نفث دم با فراط را سود دهد و بر نقرس
طلا کردن نافع بود و خوردن وی مضر بود و سبات و مخدر بود و تباه کننده عقل
و خناق و جنون آورد و ورم زبان و ضیق النفس و تاریکی چشم و گرانی گوش و مداوای
وی قی کنند با آب گرم و روغن و عسل و بعد از آن شیر تازه و مرق اسفیدباج
مرغ و گوشت بره و بدل آن افیون است بوزن آن و صاحب تقویم گوید مصدع بود
و مخدر احشا و مصلح آن عسل است و افیون و اگر بر برص طلا کنند بغایت نافع
بود و معوج اعضا بود و چون در حمام طلا کنند بر بدن و درد جگر و خون را نافع بود
بزر الفجل بپارسی تخم ترب گویند بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت وی
گرم است در سیم و خشک است در دوم جهت نمش و بهق و سفید و کلف و اثر زخمها چون
با آب رازیانج طلا کنند نافع بود و بهق سیاه و سفید پاک کندش و بر که در حمام طلا کنند

و نفخی که در شکم بود تحلیل کند و محلل قوی و مقدار دو درم مستعمل بود اما مضر بود بجگر
و مصلح وی سپستانست و اگر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول براند و ورم سپرز را
تحلیل دهد و اگر با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند همچنان گرم خناق را نافع بود و در
دفع زهرها و گزندگی جانوران مانند معاجین تریاک بود و صاحب تقویم گوید مصدع بود
و مضعف جگر و مصلح وی کثیرا و شکر بود و جهت درد سپرز کهن شده سه روز دو درم
کوفته و بیخته با سکنجبین بیاشامند بغایت نافع بود و بدل آن حب الرشاد بود
بزر المرو بپارسی تخم مرو گویند و بشیرازی مرو رشک بهترین وی آنست که تازه
و فربه بود که لون آن بسرخی زند و بر پای وی در قوت مانند بزرقطونا بود و طبیعت
وی گرم و تر است باعتدال اگر بریان کنند نافع بود جهت قولنج و اسهال ریحی و شکم
به بندد و منفعت وی در بهابود دو وصلاح و بریان ناکرده مسهل اندکی بلغم بود و مقدار دو درم
مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح آن جلنار است و بدل آن بزرقطونا و در انفاخ بدل
آن بزر الکتان بود بزر الکاکنج حب کاکنج است و گفته شود ان شاء الله بزر الهوه
بلغت اهل خراسان تودری گویند و گفته شود ان شاء الله و بلفظی دیگر شفترک گویند و قصیوم
گویند بزر الافتیس حرف ها بیست و گفته شود ان شاء الله بزر القتب شدانج است
و گفته شود ان شاء الله تعالی بزر الحبة قونی بپارسی تخم انده توقو گویند و دیوانبت
و حباحا و دری نیز گویند بهترین وی آنست که فربه بود و بری و طبیعت وی گرم و
خشک بود و معده را پاک گرداند مقدار نیم درم نافع بود و جهت گزندگی جانوران چون

باسکنجبین بیاشامند و از ادویه باهی بود و مهیج باه بود و تخم و گیاه تیز لیکن حب
آورد و مصلح وی کثیرا و بدل وی شیلم بزر لسان الحمل بپارسی بارتنگ گویند و بتبریزی
تخم زوشه طبیعت آن سرد و خشک است بهترین آنست که فربه بود و سیاهی که بسرخی
مایل بود نافع بود جهت سده جگر و گرده و عرق النسا و قابض بود و مقدار دو درم
مستعمل بود و چون بیاشامند نفث دم که از سینه بود دفع کند و فضول که از
شکم روانه بود و اسحق گوید طبیعت آن گرم و خشک است مضر بود بشش و مصلح آن عسل بود
و بدل آن تخم حماض بستانی بزر الحماض حب الرساکو گویند بپارسی تخم ترشه
و بشیرازی تخم ترشینک گویند بهترین آن بود که فربه بود و سیاهی که بسرخی زند
طبیعت آن سرد و خشک است بغایت قابض بود مره صفرا را بنشاند و روده
پاک کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند خاصه که بسبب خلطی گرم بود اما مضر بود بگرده
و مصلح آن قند بود و در خواص آورده که تخم حماض اگر در خرقه بندند و زنان
بر بازوی چپ بندند مادام که با وی بود آبستن نشود و رازی گوید تخم حماض اگر
پیش از گزندگی عقرب خورده باشند و عقرب بگزد هیچ مضرت نرساند و تخم حماض
بستانی بهتر آن بود که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم
سودمند بود جهت ماده صفرا و تب غب و مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود
بسپرز و مصلح آن تخم رازیانه و کرفس بود بزر الکتان بپارسی تخم کتان و کتان
خوانند و بشیرازی بزرک گویند و بهترین آن بود که تازه و فربه بود و طبیعت وی

گرمست در اول ومعتدلست در تری وخشکی وگویند معتدلست در گرمی وسردی
وخشکست در اول منضج ریشها ودمها بود خواه گرم وخواه سرد اندرونی وبیرونی
کلف وبرص را نافع بود ودخان وی زکام را سود دهد واگر بریان کنند شکم ببندد
واگر خام بیاشامند شکم براند مقدار مستعمل از وی سه درم بود وادرار بول کند
واگر بپزند وزنان در آب آن نشینند ورم صلابت که در رحم بود تحلیل دهد ومعده را
بد بود وتخم او دیر هضم بود وغذا اندک دهد ومضر بود بامثانه ومصلح آن گل انگبین
بود یا عسل وجالینوس گوید که سود دهد بود جهت شقاق مقعد وریش
وهر جراحتی که از ظاهر بدن بود واصلاح آورد وتقویت اعضا بود ودیسقوریدوس گوید
که چون بسوزانند ومحق کنند وبر ریشهای مقعد افشانند خشک گرداند وبدل وی
عصاره بافلا بود وگویند حلبه ودر خواص آورده اند که چون با موم وعسل بر برص
ناخن ضماد کنند البته ببرد وچون بخورند منی زیاده کند ودر دستیه را نافع بود
بزر الثمام بپارسی تخم سپستر گویند بهترین وی بستانی بود سیاه رنگ طبیعت
وی گرم وخشکست حیض براند وزاینده را آسان کند ومقدار سه درم مستعمل بود
جهت بادی که در شکم بود نافع بود وخواص اختلاج را بغایت سود دهد اما
مضر بود بشش ومصلح وی کثیرا بود وبدل آن تخم ثعلب وتخم بالنگو بود ووی بزر الدر
الاسود جلبهنگ است وگفته شود ان شاء الله بزر الهلیون بپارسی تخم مارچوبه
ومارگیا خوانند بهترین وی بستانی بود وطبیعت آن گرم وتر بود در دویم

منی بیفزاید وشهوت جماع برانگیزد ومفتح بود وشیر زیاده کند ودو درم
مستعمل بود واما مضر بود به سپرز ومصلح آن عسلست وعسر البول را نافع بود وعرق النسا
وقولنج بلغمی وریحی وگزیدگی رتیلا را نافع بود وبدل آن هلیون است بزر العصفر
قرطمست وگفته شود ان شاء الله تعالی بزر الکشوث زرجول خوانند بپارسی تخم کشوث گویند
وبسریانی دیار وشکوثا نیز گویند طبیعت آن معتدلست در گرمی وسردی
وخشکست سده جگر بگشاید وسپرز ومعده پاک کند وخلطهای عفن از عروق بیرون
آورد وتبهای مرکب از بلغم وصفرا وسودا را نافع بود واگر با سرکه بیاشامند
فواق را ساکن کند وچون بجوشانند شکم ببندد وقوت معده دهد وبول وحیض
براند وسیلان رحم را نافع بود وعصاره وی چون تر بود یا قند یا فانیذ
بود واگر مطبوخ یا عصاره وی با [illegible] بنوشند نقرس را سود دهد ومقدار دو درم
مستعمل بود وبطعم بغایت تلخ بود ودر منفعت مانند تخم کاسنی بود ودر اکثر حالات
وگویند مضر بود به شش ومصلح آن عسل است وگویند صمغ عربی وبدل آن گویند چهار دانگ
وزن افسنتین است بزر الهندبا بپارسی تخم کاسنی گویند بهترین آن سیاه
رنگ تر بستانی بود وطبیعت آن معتدلست در گرمی وسردی وخشکست نافع بود
جهت تبهای صفراوی وسده جگر ویرقان ومقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود
وگویند مضر بود بسپرز ومصلح آن سکنجبین است وبدل آن تخم کشوث بزر الانجره
قریص وسابارکشت وآن گزنه است بپارسی تخم انجره گویند طبیعت آن

گرم وخشکست در دویم بهترین آنست که فربه بود ودر وی لطیفی بود وگویند تر است
ورمهای بن گوش وصلب نرم گرداند وباه را زیاده کند وچون با عسل یا شیر تازه
گاو بیاشامند واگر بکوبند وبر ریشهای خورنده وسرطانات افشانند نافع بود
وچون بیاشامند مر صفرا وبلغم وقولنج واستسقا را نافع بود ومقدار مثقال با آب گرم
وعسل واگر بکوبند مقدار سه درم با شراب یا شیر تازه بیاشامند مجامعت را قوت دهد
وتشریف آورده است که چون بکوبند وبا عسل بیامیزند وبر قضیب طلا کنند قضیب را
سطبر گرداند واگر با سکنجبین بیاشامند درد گرده وسپرز را نافع بود واگر کوفته با عسل بسرشند
ولعوق کنند وبخورند تنگی نفس را نافع بود وصاحب تقویم گوید مقرح گرده بود ومصلح آن
صمغ عربی وکثیرا بود وگویند تخم جرجیر واز بسیاری خوردن سپرز فربه کند ومصلح آن
شراب نعنع وجواب بود وبدل آن [illegible] وقرطمان وگویند بدل آن تخم کندنا است
بزر الرازیانج الرومی انیسون است وگفته شد بزر الرازیانج در رازیانج گفته شود ان شاء الله
بزر الفنجنکشت حب الفقد خوانند بپارسی تخم پنج انگشت وبشیرازی تخم دل آشوب
گویند وفلفل کوهی گویند ودر کنار رودها روید بهترین آن بود که بوی آن تیز بود
وطبیعت آن گرم وخشکست در دویم اگر دو درم از وی با ده درم سکنجبین بیاشامند جهت
ورم سپرز واستسقا نافع بود واگر با سرکه بجوشانند وبر سپرز ضماد کنند نافع بود
واگر بیاشامند مفتح سده جگر بود اما مصدع ومخفف منی بود ومصلح آن شیر وترنجبین
بود بزر الکراث بپارسی تخم گندنا خوانند بهترین آن شامی تازه فربه بود وطبیعت

آن گرم وخشکست وگویند سرد است وحنین گوید گرم وخشکست در سیوم اگر بخور کنند
با قطران در شب دندانی که کرم داشته باشد کرم بکشد وبیندازد واگر در شیاف مقعده
بخور کنند بواسیر زایل کند ودو درم از وی با دو درم [illegible] نافع بود وجهت نفث دم که از سینه
بود وتر [illegible] وجهت کسی که شهوتش منقطع شده باشد یک درم نافع بود وسنگ گرده بریزاند
واگر [illegible] با شراب بریان کنند [illegible] که از سردی وبلغم بود بغایت نافع بود
ومضر بود بشش ومصلح وی عسل بود وگویند مخفف شش است ومصلح آن لعاب دانه
وبدل آن تخم جرجیر واز خواص وی آنست که اگر در سرکه اندازند ترشی ببرد وگویند
اگر کسی خواهد که مجامعت بسیار کند وهیچ اذیت بوی نرسد تخم کندنا با شراب بیاشامد
بزر اللفت بزر الشلجم است بپارسی تخم شلغم گویند بهترین آنست که سرخ رنگ بود
وطبیعت آن گرم وتر است باه را زیاده کند ونفاخ بود وچون در معاجین بود
دفع سموم وادویه قتاله کند وشریف خواص آورده است که چون تخم شلغم
بر گردن بندند نافع بود جهت ورم [illegible] واگر بیاشامند سعوط آورد وجهت دردها
که از سردی بود وقولنج سخت بغایت مفید بود اما مضر بود بسپرز ومصلح وی تخم
خربزه است ومقدار مستعمل از وی دو درم باشد ومؤلف گوید از خواص وی
یکی آنست که چون کهن شود وکک در میان آن بود ودوبار نه [illegible] روید واین
مجربست بزر البصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم وخشکست در دوم
رطوبتی فضلی هست باه را انگیزد دهد در مزاجهای سرد بزر البنج بپارسی

تخم خجنذر گویند و آن دو نوع است و گفته شود در سین طبیعت وی سرد است
و در وی اندک خشکی هست معده را بد بود و شکم براند و منفخ و مقطع بلغم بود و بدل
آن تخم حنظل بود **بزر القثاء** بپارسی تخم خیار زه گویند و بهترین تخم سکنجبار و
بهترین آن بود که فربه بود و طبیعت آن سرد و تر بود و بهتر از تخم خیار بود
بول براند و مقدار رنج درم مستعمل بود تا ده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا کنند
لون اندام نیکو گرداند و اسحق گوید مضر بود به سپرز و مصلح وی سکنجبین بود و بدل آن بزر
القثد **بزر القثد** بپارسی تخم خیار گویند و بشیرازی تخم خیار بادنگ بهترین آن بود
که از خیار زرد گیرند طبیعت آن سرد و تر بود و نافع بود جهت احتراق صفرا و ورم
گرم که در جگر و سپرز بود و در کشش گرم و ریش آن و اسحق گوید مضر بود دماغ
و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن بزر القثا **بزر البطیخ** بپارسی تخم خربزه گویند و بهترین
آن بود که شیرین باشد طبیعت آن گرم و تر است روده را پاک کند و جهت
زیاده کند و منی و شیر بیفزاید و جهت سرفه گرم نافع بود و درد سینه که از ورم گرم
تولد کند و خشونت دهن و حنجره و حلق را نرم کند و تشنگی بنشاند در تبهای حاره
و تبی که سبب آن صفرای سوخته بود و ورم جگر گرم نافع بود و سنگ گرده و مثانه بشکند و بول
براند و مجاری گرده و مثانه پاک کند و سوزش آن قطع کند و لقیت در تبهای گرم که
تحلیل دهد و اسحق گوید مضر بود به سپرز و مصلح آن عسل است و مقدار دو درم تا پنج درم
مستعمل بود و صاحب تقویم گوید بسیار وی مضر بود با حشا و مصلح آن عصاره زرشک است

سکنجبار

و وی شیر زیاده کند و منی بیفزاید و نقوط آورد **بزر الورد** تخم گل بهترین آن بود
که از گل فارسی گیرند طبیعت آن سرد و خشک است و قابض بن دندان محکم کند
و قلاع زایل کند چون کوفته در دهن گیرند و درد چشم را نافع بود و معده و روده
پاک کند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و نافع بود جهت اسهال مراری و درد و حج
زراپسوده و هم خوردن آن کشش را مضر بود و مصلح کثیرا بود **بزر الرکاوه** تخم شاهسفرم
فرنبرین وی آنست که سیاه و فربه و کوچک و خوشبوی بود و طبیعت آن گرم و خشک است
و گویند معتدل در گرمی و سردی نافع بود جهت دوار و رعاف و قیام صفراوی
و مقدار نیم درم بریان کرده پیچ را نافع بود و شکم ببندد و چون یک مثقال با آب
سرد یا گلاب تر کرده فربه و بر زند قطع اسهال فرمن بجنبد و گویند مضر بود بگرده
و مصلح آن مرزنگوش است و بدل آن تخم مرو **بزر الشبت** بپارسی تخم شبت
گویند بهترین آنست که فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است باعتدال شیر را
براند و بواسیر را قطع کند چون بسوزانند و بر بواسیر ضماد کنند و مقدار دو درم
مستعمل بود لیکن مغثی بود و مغیر و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است و بدل آن
دو وزن آن شبت **بزر الکرنب** بپارسی تخم کرنب گویند و بشیرازی تخم کلم بهترین
آن آنست که تازه و فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است جرب از را نافع بود و
واگر بخورند منع مستی شراب بجنبد و دیرمست شوند و منی زیاده کنند و مقدار یک درم
مستعمل بود و مضر بود به کشش و مصلح آن عسل است و ابن ماسویه گوید که هریکی دو درم

تخم کرنب آب طلا و زبان بپاشانند و شراب خورد و دیرمست شود و گل وی
چون زنان بخورند بر گیرند بچه در شکم بجنبد **بزر الاسقانخ** بهترین آن بود که بسرخی
مایل بود و طبیعت آن سرد و تر بود و نافع بود جهت درد دل و تب و مقدار یک
درم مستعمل بود و مضر بود به سپرز و مصلح وی طین مختوم است **بزر بقلة الحمقا**
بزر الخرفه است و گفته شد **بسر** غوره خرما است بشیرازی خارک گویند
طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و شیرین وی میل بحرارت دارد و در وی
قبضی بود و طبیخ وی شکم ببندد آنچه سبزتر بود قبض وی زیاده بود و دیر
هضم شود و مضر بود بدهن و دندان و مولد ریاح بود و سده و مصلح آن سکنجبین
ساده بود **بستیاج** خشک است و گفته شود ان شاء الله **بسج** لیانست و گفته شود ان شاء الله
بسفایج تسیوان گویند و اضراس الکلب نیز خوانند و تخمیر و ناقبل الحجر
و کثیر الارجل نیز گویند و بهترین آن فرنفلی طعم سبز بود که چون بشکنند اندرون
وی فستقی بود و طبیعت وی گرم است در اول و معتدل بود در تری و خشکی و گویند
گرم است در دوم و خشک است در سیم مسهل سودا بود و بلغم لزج نیز درم در مسهل سودا
مستعمل است و یارق خوس بخوردم مسهل بلغم بود و اسهال وی بغیر مغص و کرب
بود و شربتی از وی دو درم تا چهار درم بود و قولنج بگشاید و مفاصل نفع و رطوبات بر
و مفرح است بسبب انکه ماده سوداوی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ
گرداند و از خواص وی آنست که شیر را ببندد و از دل پسته حل کند و الکی

گوید مضر است بگرده و مصلح آن بلیلاتر و دار است و بدل آن افیتمون بوزن آن
و والکی نیم آن هندی **بسد** اصل المرجان است و آن سه نوع است سفید و
سرخ و سیاه بهترین آن سرخ است باریک بپارسی اکثر اخرهک گویند و طبیعت
سرد است در اول و خشک است در سیم و باید که سوخته مستعمل کنند و سبب سوختن وی
آنست که در کوزه کوزاری کنند و بگل حکمت گیرند و در تنور حبار نهند شب و
بامداد بیرون آرند و در وی قبضی و تجفیفی بود اما تجفیف وی زیاده از
قبض بود نزف دم قطع کند و چشم را قوت دهد چون در چشم کشند و آب رفتن
از وی باز دارد و باید که بعد از سوختن بشویند و گوشت زیاده بخورد و اثر
ریشها ببرد و مقوی دل بود و ریش روده را نافع بود و عسر البول و یک درم
مستعمل بود و در سنون دندان از اجلاد بود و رازی در کتاب خواص گوید
از قول اسکندر رانی که بسد اگر در گردن مصروع ببندند یا پای منقرس
نافع بود و هر موضعی که خون از آن روان بود که بهای سوده بر آن پاشند
باز دارد و بدل وی در حبس خون دم الاخوین است و اسحق گوید مضر است
بگرده و مصلح آن کثیرا بود **بستان افروز** و بستان افروز گویند و بهترین آن بود
در پایان خشک کنند طبیعت آن سرد و خشک بود معده و روده پاک کند و
حرارت معده و جگر ساکن کند چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند و دو درم
مستعمل بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی کندر است **بسباسه**

بشیرازی تره تیزک خوانند و بهترین وی آنست که تر دی بود که بسرخی مایل و خوشبوی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند در دویم و وی مقطع بود و گویند معتدل است و گویند سرد است و لطیف داند که حرارت در وی است محلل نفخ و صلابات غلیظ بود و چون در قیروطی کنند بوی دهن خوش کند و شکم ببندد و معده را قوت دهد و سپرز را نافع بود و درد رحم را و پیچ و نفخ شکم را سود دهد و سلس البول که از سردی بود و ریش را نافع بود و جهت سلس البول استعمال کنند ضماد کردن نافع تر بود که خرد کردن بر ناف ضماد کنند و بر فقار و دیسقوریدوس گوید مقوی معده و سینه و شش بود و منی بیفزاید و باه را قوت دهد و نعوظ آورد خصوصاً کسی که مزاج وی سرد بود و وی مصدع بود و مصلح وی صندل و گلاب بود و بدل وی گوید بدل آن چهار دانگ وزن آن جوز بوا بود و گوید بوزن آن **بشمر** تشمیز حبست و گفته شود ان شاء الله **بشولیون** بزر قطونا ست و گفته شد **بلنکه** حنظیا است و گفته شود ان شاء الله **بشلیش** ورق حنظل است و در حنظل گفته شود ان شاء الله **بصل** بپارسی پیاز گویند بهترین وی سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم و در وی رطوبتی هست و گویند گرم و خشک است در سیم ملطف و مقطع بود و جذب خون کند بیرون بدن و باه را زیاده کند و شهوت برانگیزد و آب کردن وی نافع بود چشم را

مجلاده

جلا دهد و طبع را نرم دارد و اشتها باز دید کند و آب وی در گوش چکانند طنین را نافع بود و سود دهد و جهت آب نزول و سفیدی چشم و عصاره وی در چشم کشند و چون بکوبند و با عسل برشند و بر قوبا و بهق طلا کنند زایل و اگر بر ناخن سبز طلا کنند نیک کند و در داء الثعلب کنند سود دهد و گزیدن سگ دیوانه را نافع سود دهد و حیض براند و اگر آب وی تنها در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و اگر پیاز سفید بریان کرده با پیه یا روغن یا زرده تخم مرغ کوفته بر مقعده ضماد کنند ورم ازو تحلیل دهد و بوییدن و خوردن دفع باد سموم کند و چون بسرکه نهند معده را قوت دهد و حرافت وی کم کند و چون در خوردن مسهلات بوییده منع غثیان بکند و بوی دارو نشنود اما خوردن وی مصدع بود و بسیار خوردن وی مسبت بود و مضر بود و عقل و لعاب بسیار آورد و افواه بواسیر بگشاید و مصلح وی سرکه بود و ماست یا کاشنی خورند **بصل الزیز** بلبوس است و بصل ماکول نیز گویند و آن پیاز لیز است بشیرازی پیاز نکه خوانند و به تبریزی زرزی طبیعت آن گرم و خشک است در دویم بسیار خوردن وی قی آورد و باه را برانگیزد و قوت پشت دهد و هضم طعام بکند و نعوظ آورد و بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و با زرده تخم مرغ بر داء الفیل طلا کنند زایل کند و درد رحم که از سردی بود پاک کند و نافع بود جهت بیماری گزندگی عقرب و رتیلا ن خوردن و ضماد کردن چون با انجیر و

وا گر با فلفل سحق کنند و بر معده ضماد کنند درد معده ساکن کند و اگر با سرکه بریان کنند و بر ریش زنخ افشانند نافع بود و خراز در ریش سر را سود دهد و بسیار خوردن وی تحش جنگ و زبان بود و مضر بود بعصب و مغص آورد و نافخ بود و مصلح وی کاشنی بود و بعد از آن شیر تازه و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مصلح وی سدو کافور بود و گلاب و بدل آن عنصل **بصل العنصل** اسقیل است و گفته شد **بصل الذیب** بصل الزیز است و گفته شد **بصل القار** بصل العنصل است و گفته شد **بصل النرجس** بپارسی پیاز نرگس خوانند و طبیعت وی گرم بود و چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و چون چهار درم با ماء العسل بیاشامند بچه مرده و زنده بیندازد و چون با عسل بیاشامند قی آورد و کرم را در شکم بکشد و منفجر ورمهای گرم بود و شریف آورده است که اگر قضیب بوی بمالند تنها و ادمان کنند قضیب سطبر و قوی کند و اگر با عسل و پیاز نرگس و اسپیدروی بسایند یک شبانروز سحق کنند و بر قضیب طلا کنند بغیر از سرد بر ان ادمان کنند اگر عنین بود کمال حاصل آید و فعلی عجیب از وی بینند **بصاق القمر** رغوة القمر و زبد القمر گویند و آن حجر القمر است و گفته شود ان شاء الله **بطیخ** بپارسی خربزه گویند و بهترین وی سمرقندی بود و شیرین و قول اکثر آنست که سرد است در اول درجه دویم و تر است در آخر و بعضی گویند گرم است و بحقیقت چون شیرین بود گرم و تر بود و ادرار بول کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و کلف و بهق

بود

و ورنج زایل کند و در تخم وی جلا بیشتر بود که در جرم وی و پوست وی چون بر پیشانی بچسبانند منع نزول آب بکند و خوردن گوشت وی سنگ برآرد خاصه از ان گرده و ورنج وی چون ده درم بکوبند و بیاشامند قی بی زحمت آورد و خربزه مستحیل گردد بدان خلط که در معده زیاده بود و حرقی احش بود و در معده و هیضه آورد و اگر در معده تباه شود سم گردد و مصلح وی سکنجبین بود و باید که بعد از وی بخورند و باید که در میان دو طعام بخورند و اگر در معده تباه شود باید قی کنند و در معده رها نکنند و اگر پوست وی در حمام در خود بمالند اندام را پاک کند خاصه لون روی و اگر خشک کرده عوض اشنان بدان دست بشویند زهومت زایل کند و اگر پوست وی با گوشت گاو به پزند زود از معده بگذرد و اگر پوست وی خشک کرده در دیگی که گوشت غلیظ بود اندازند زود پخته شود **بطیخ نسرقی** بطیخ هندیست و بطیخ هندی نیز گویند بپارسی خربزه هندی خوانند و بشیرازی چیار که و به تبریزی هندوانه بهترین آن بود که آبدار و شیرین باشد طبیعت وی سرد و تر است در دویم نافع بود جهت تبهای گرم و تبهای محرقه و مزاجهای گرم و دفع تشنگی بکند و اگر با سکنجبین بیاشامند بول براند و مثانه بشوید و آب وی چون با قند بیاشامند ترید زیاده کند و مضر بود به پیران و مزاجهای سرد و خون بد ازو حاصل شود و در جگر و بلغم انگیز بود و اخلاط را خام گرداند و مصلح وی قند بود و باید که با وی خورند یا بعد از وی

بط

گوشت وی بسیار با رطوبت و حرارت بود و تر تر از مرغهای آبی بود اما دیر
از معده بگذرد و پیه وی مسکن وجعها و لذعها که در عمق بدن بود و فاضلتر از پیه جمیع
مرغها بود و گوشت وی لون را صافی کند و آواز را و باه را زیاده کند و فربهی
آورد و چون هضم شود غذا بسیار دهد لیکن دیر هضم شود و ثقیل بود و خون
نیک از وی متولد شود و خلط نیک و مصلح وی آنست که با سپیدبا زیره گرم
بپزند و اگر بریان کنند بروغن زیت چرب کنند و پاره‌ای اندرون وی نهند
و کمه و سماق یا سیر خشک و اگر با سفیدباج بپزند و نخود و کشنیز و دارچینی در وی
کنند و اندرون وی کشنیز و کرفس و سداب و یکی دو دانه سیر خشک بگذارند **بطم**
بپارسی بن خوانند و در حبة الخضرا گفته شود ان شاء الله **بطراسالیون**
فطراسالیون است و گفته شود و معنی آن کرفس جبلی بود بطرا بیونانی کوه است
و سالیون کرفس **بطارسین** بلغت یونان پرخس است و گفته شود
ان شاء الله **بطباط** عصی الراعی است و گفته شود ان شاء الله **بطراليون**
بلغت یونان دهن الحجر است و آن نفط بود و گفته شود ان شاء الله **بعر**
الضب بپارسی سرگین سوسمار گویند و بیک سوسمار خوانند و بهترین
وی سفید بود و گرم و تیز بود و بهق و کلف را نافع بود و سفیدی که در چشم
زایل کند و چشم را جلا دهد و قوت باصره دهد و حکه را نافع بود و بشیرازی
ازوا سرگین مازنگ گویند **بعر المعز** بپارسی سرگین بز خوانند و بشیرازی

پشکل بز خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود و ضماد وی را تحلیل دهد بقوت
و ورم سپرز و ورمهای صلب چون خشک بود و زن به پشم پاره بخود برگیرد
سیلان رحم باز دارد و اگر سحق کرده با عسل بسرشند و طلا کنند درد مفاصل را
نافع بود و اگر با شراب بر گزندگی افعی ضماد کنند سود دهد و خاکستر آن با سرکه
بسرشند و بر گزندگی سگ دیوانه طلا کنند نافع بود و سرگین بز کوهی داء الثعلب را
سود دهد و محلل صلابات مفاصل و ورم آن بود و مستسقی را که در آفتاب ضماد کنند
سود دهد و با سرکه بر گزندگی زنبور و جانوران نهند سم آن جذب کند
بعر الضان بپارسی سرگین گوسفند و پشک خوانند و بشیرازی پشکل گوسفند
اگر با سرکه بر ثالیل ضماد کنند سود دهد و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود
و با موم روغن بر گوشت زیاده نهند نافع بود **بعر الجمال** بشیرازی پشکل اشتر
خوانند چون بر ثالیل بندند و بخور کنند قطع کند و خون رعاف بینی باز دارد
چون بسایند و در بینی کنند و گویند چون با دویه جهت صرع بیاشامند نافع بود
و محلل خنازیر و دانها بود و چون تر بر وی ضماد کنند و درد مفاصل و ورم آن
بقم چوب درختیست که از طرف هند خیزد و رنگبار و صباغان استعمال
کنند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم گوشت بر جراحت برویاند و قطع خون
از هر عضو که باشد بکند و ریشها خشک گرداند **بقس** بیونانی بقیس خوانند
و اهل شام شمشاد گویند و بپارسی درخت شمشاد گویند و ورق آن مانند ورق مورد

بود و تخم وی مانند تخم مورد و قابض بود و چون بیاشامند شکم ببندد و تریف
گویند عصاره چوب وی چون با حنا بسرشند و بر سر ضماد کنند صداع زایل کند
و اگر با سفیده تخم مرغ و گرد آسیاب بسرشند و بر فتق ضماد کنند نافع بود
بقلة الحمقا بقلة المبارکه است و اسامی دیگر وی در فرفخ گفته شد
بشیرازی تورک گویند و بهترین وی تازه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در سیم
و گویند در آخر دویم صفرا بشکند و قی باز دارد و چون درم آب وی بیاشامند
و قطع نزف بکند و ثالیل بوی حک کنند زایل کند و اگر بر ورمهای گرم که مخوف
باشند ضماد کنند نافع بود و آب وی چون بیاشامند کرم را بکشد و گزندگی جانوران را
سود دهد خوردن و جهت درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن نافع بود و عصاره
وی جهت تفشام و معده و جگر گرم سود دهد خوردن و ضماد کردن و جهت
سحج روده و اسهال مراری حقنه کردن نافع بود و دندانهای خاره را سود دهد لیکن
باه را مضر بود و بسیار خوردن وی تاریکی چشم و گنگوری آورد و مصلح وی کرفس و
جرجیر و نعناع بود و گویند مضر بود برده و مصلح وی مصطکی بود **بقلة خراسانیه**
بقلة حامضه خوانند بپارسی تره خراسانی گویند طبیعت آن سرد و خشک است در وسط
دویم و گویند در اول است شکم ببندد و تیزی صفرا را سود دهد و اشتهای طعام باز دید کند
چون نقصان شهوت از حرارت بود و محرور مزاج را نافع بود و بلغمی مزاج را مضر
بقلة مبارکه و بقلة الزهرا و بقلة اللینه بقلة الحمقا است و گفته شد **بقلة الغزال** مشکطرامشیع است

و گفته شود ان شاء الله **بقلة الملک** شاهترج است و گفته شود ان شاء الله **بقلة اترجیه**
بادرنبویه است و گفته شد **بقلة بارده** ببلابیست و گفته شود ان شاء الله **بقلة الا**
نصار کرنب است و گفته شود ان شاء الله **بقلة العنب** بادرنبویه بریست
و گفته شد **بقلة الحیة اللطیف** صاحب جامع گوید عروق الصفر است اما آنچه محقق
دواء المطاعنیست و گفته شود ان شاء الله **بقلة العدس** فوتنج بریست و گفته شود
ان شاء الله **بقلة الذهبیه** قطف است و گفته شود ان شاء الله **بکبر** بلغت اهل هند
خیار چنبر است و گفته شود ان شاء الله **بلوط الارض** بیونانی کمادریوس را گویند
و گفته شود ان شاء الله **بلوط الملک** شاه بلوط است و گفته شود ان شاء الله **بلوط**
در وی قبض بیشتر بود که در شاه بلوط و در قشر وی که آنرا جفت خوانند قبض
زیادت بود که در بلوط و بهترین وی تر فربه بود بزرگ و رسیده طبیعت
وی سرد و خشک بود در دویم و گویند در اول و گویند خشکی وی در سیم است
و گویند گرم است در اول منع نزف دم و نفث بکند خاصه جفت وی و غذای بسیار
دهد و جهت صلابات با پیه بز کوهی نافع بود و اگر بسوزانند ریشها و قلاع را نافع
بود و سحج را سود دارد و طبیخ بکمیز و زهرها را نافع بود و اگر از طبیخ وی با آن وی فرزجه
سازند و زن بخود برگیرد سیلان مزمن که از رحم آید باز دارد و لیکن بلوط
غذایی ثقیل بد بود و بدشوار هضم شود و صداع آورد و ابیچ گوید از مست ارم
زیاده بباید خوردن و مضر بود مثانه و مصلح وی آنست که بریان کنند

و با قند بخورند و بدل بلوط وزن آن خرنوب نبطی بود **بلیلج** بپارسی
بلیله گویند و بهترین وی آنست که زرد و رسیده بود و طبیعت وی سرد است
در اول و گویند در دویم و خشک است در سیم و در وی قوتی ملطف و قابض بود و معده
را قوت دهد و استرخا و رطوبت از آن نافع بود و معده را دباغت کند و گویند
شکم ببندد و بعضی گویند ملین فقط بود و روده را نافع بود و مقعده و چشم را
قوت دهد و اگر در چشم کشند آب رفتن باز دارد و در طبیعت نزدیک با مله بود
و هلیله کابلی و شربتی از وی یک درم بود و مضر وی نزدیک بعضی … بود و گویند
گویند مضر است بسپل و مصلح وی عسل بود و بدل وی اسحق بن عمران گوید … است
و گویند بدل وی فاقیه خشک بود و دو دانگ وزن آن … یک آن
هلیله سیاه **بلادر** انقردیا خوانند و تمر البلادر نیز گویند و بهترین آن
سیاه فربه بود که چون بشکنند بسیار عسل بود و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم
نافع بود جهت کسی که بلغم و رطوبت بر وی غلبه کرده بود و استرخاء عصب و فالج و
لقوه را نافع بود و قوت حافظه بدهد و ذهن تیز کند و هر چیز که از دماغ
باز دیده آید که از سردی و تری بود نافع بود و مستعمل از وی نیم درم بود و خطر بود
و اگر در شیب … خشک کرده اند و عسل وی بر داء الثعلب بلغمی مالند
نافع بود و از جمله سمومات بود و بسوزد … بود و قلعها و جنون و سرسام
آورد و تقطیع در حلق و اندرون و سوزش دهن و لذع در معده و روده دهد

حاره باز دید کند و دو مثقال این عمل کند و سم بود و گاه باشد که بکشد
و اگر با عنبر کرد کان خورند حضرت تریاق بود و این از خواص است و اگر شکر
نیز اضافت کنند بهتر بود و مداوای کسی که بلادر خورده باشد به دوغ گاو
و جو آب و روغن بادام و لعاب به دانه کنند و در آب برف نشانند
و عسل وی مستعمل بود در معاجین و عسل از وی چنان گیرند که انبری از گوشت
کنند و بن بلادر ببینداز ند و بلادر در انبر گیرند و بفشارند تا عسل از وی بیرون
آید و بعد از آن با روغن گاو چرب … بیامیزند و روغن گردکان در معجون
کنند و دیسقوریدوس گوید بدل وی پنج وزن وی مغز فندق و دانگی
و نیم و آن روغن بلسان و شش یک آن نفط سفید بود **بلسن** عدس است
و گفته شود ان شاء الله **بس** یتن ابیض است و گفته شود ان شاء الله تعالی
بنج بنفش … است و گفته شد **بلوسطون** جلنار است و گفته شود ان شاء الله
بل میوه هندیست مانند کبر و گویند مانند انار است و گویند نار هندیست
و گویند نار دشتیست و گویند قثاء هندی بریست و پوست وی را … گویند
و تخم وی را … خوانند و حب … خوانند و محمد زکریا گوید بل میوه از هندوستان
از درختی حاصل میشود مثل درخت … و بهترین آن بود که شیرین باشد
و درخت وی را … گویند و گفته شود ان شاء الله و طبیعت وی گرم و خشک است
در دویم و گویند در سیم قابض بود و احشا را قوت دهد و صلابت عصب را رطوبت

آن نافع بود و مرضهای سرد مانند فالج و لقوه و استرخا سودمند بود و قی
باز دارد و در جوارشات شکم ببندد و باد بشکند **بلمنک** افرنجمشک است
و گفته شد **بلح** چون سبز بود … خوانند و … گویند و چون سبز بود
بشکافند و بیرون آورند و آنرا بپارسی غوره خرما خوانند و چون در غلاف
باشد طلع خوانند و صفت طلع گفته شود ان شاء الله و طبیعت آن بلح سرد و خشک بود
در دویم شراب وی شکم ببندد خاصه که با شرابی که عفص بود بیاشامند و سیلان
رطوبات رحم باز دارد و خون که از بواسیر آید باز بندد و معده را دباغت
کند اما سینه و شش را بد بود بسبب خشونت که در وی هست و دیر از معده
بگذرد و غذا اندک دهد و سده جگر آورد و بسیار خوردن خلطهای غلیظ در شکم
پیدا کند اما … بود و مصلح وی خمیر بنفشه بود که بعد از وی بخورند **بلیوسیا**
بصل الزیر است و گفته شد **بلسان** شجره مصریست و برگ وی برگ سداب ماند
اما سفیدتر بود و در موضعی که آنرا عین الشمس خوانند بیش بود و روغن وی
فاضلتر از حب وی بود و حب وی بقوت تر از عود وی بود و صفت عود
و عین و حب در حا گفته شود ان شاء الله و روغن در د **بنفشج** بپارسی
بنفشه گویند و بهترین وی لاجوردی بود و طبیعت وی سرد است در دویم و تر است
در سیم و گویند سرد و تر است در اول تسکین اورام حار بود و چون بر وی ضماد کنند
با آرد جو و صداع که از گرمی بود پاک کند و بوییدن و ضماد کردن و …

را نافع بود و سینه را نرم گرداند و مسهل صفرا بود و شربتی از وی از دو درم
تا چهار درم بود و چون بر آب بیاشامند خناق را و صرع بچگان که آنرا ام الصبیان
گویند نافع بود و در مقعده و شقاق و ورم از آن ضماد کردن بغایت نافع بود
و مسهل بود بقوت جاذبه و بعضی گویند مسهل بود بلزوجت و … معتدل
از وی حاصل شود و اگر بر ورم معده و جگر گرم ضماد کنند نافع بود و چون با بابونج
بپزند و آب آن بر سر ریزند جهت صداعی که از حرارت باشد نافع بود و خوردن
وی مضر بود بدل و مصلح وی آنست که با انیسون خورند و بوییدن وی زکام سرد را
مضر بود که با خیری و مرزنگوش بویند و زکام گرم و نزلات که در سینه بود نافع بود
خوردن و بوییدن و … را سود دهد و ورق وی چون بکوبند تر و آب
آن بگیرند و با قند بکوبند و کسانی که مقعده شان بیرون آمده باشد بدهند بغایت
نافع بود و شربتی آورده که ورق وی طلا کردن بر جرب صفراوی و دموی
بغایت سودمند بود و بدل آن ورق جنازیست یا نیلوفر یا گاوزبان
و گویند بدل وی نیلوفر و پرسیاوشان است **بنجنکشت** ذو خمسة اوراق
خوانند و ذو خمسة اصابع هم گویند و درخت وی در کنار رودها روید و ورق
آن مانند ورق شهدانه بود و مستعمل از وی گل وی بود و پس ورق و تخم وی و حب
وی … که استعمال کنند بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم است در اول
و گویند در سیم و خشک است در سیم و در وی قبضی هست با تفتیح و محلل و ملطف بود

جهت صداع سرد ضماد کردن نافع بود و سده جگر و صلابت سپرز را همچنین
نافع بود و اگر در شب پیش از خفتن بخورند منع احتلام و نعوظ کند و زنان چون شهوت
بر ایشان غلبه کند در شب خورده و دوکشند پاک کرده و ماده و وی گزنده کان
بکریزند و خوردن وی گزنده گان را نافع بود و بر گزنده گی سگ دیوانه و بهایم ضماد
کردن سود دهد و شربتی از وی یکمثقال بود ولیکن مصدع و مسبت بود و چون
بر این گشنده در سر مغز آورد و مضر بود و مجامعت را ضعف کوید مصلح وی صمغ عربیست
بناپت صمغ البطم است و گفته شود ان شاء الله **بنج** بنج گویند و بعربی سیکران
و بپارسی بنک و در بزر البنج گفته شود ان شاء الله **بنطافلون** بنجنکشت و گفته شد
بندق بپارسی فندق خوانند بهترین وی بزرگ بود و طبیعت وی
گرمست باعتدال مایل بخشکی و گویند گرمست در دوم و تر است در اول پوست وی
قابض بود و اما مغز وی باه را زیاده کند و گزنده کی جانوران خاصه عقرب
چو با انجیر و سداب بکوبند و ضماد کنند و گویند عقرب از وی بگریزد و اگر پیش از
طعام بخورند سموم را نافع بود و اگر بعد از سم فندق با انجیر و سداب بخورند
بغایت نافع بود و اما فندق معده را بد بود و اگر سحق کنند و با ماء العسل بیاشامند
سرفه کهن را نافع بود و اگر با پوست بسوزانند و سحق کنند و با پیه کهن با پیه خرس
بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و بعضی گویند فندق سوخته چون
با زیت بیامیزند و بر میان سر طفل کرچشم وی ازرق بود طلا کنند ازرق ببرد

و سیاه گرداند و موی نیز سیاه گرداند و بقراط گوید خوردن فندق دماغ را قوت
دهد و پوست وی شکم ببندد و مغز وی منفخ بود و مولد ریاح بود در معده و
مصدع بود و مصلح وی فانیذ است و بدل آن مغز جوز و گویند جلغوزه است
بندق هندی رته خوانند و آن ثمری است بمقدار بندق اما کوچکتر بود و لون
آن بتیرگی زند و بغایت املس بود و جوز الرته نیز گویند طبیعت آن گرم و خشک است
در اول اگر با سرکه برخنازیر طلا کنند تحلیل دهد و لقوه را چون سه روز سعوط سازند
و در خانه تاریک نشانند رطوبت از بینی وی روان گردد و صحت یابد و صرع
و سدر و مالیخولیا را نافع بود و جهت نزول آب کحل کردن و سبل و شب کوری سعوط
کردن با آب مرزنگوش سودمند بود و با اثمد کحل کردن احوط بود دو درم
از وی ربو و بیضه را نافع بود و اگر خشک کنند و فرزجه سازند وزن نخود برگیرد
حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره وی مسهل سودا و بلغم خامی و صفرا بود
بی اکراه و برص و کلف و یرقان را نافع بود و با سکنجبین قولنج را سود دهد و تب ربع
و وی تریاق گزندگی عقرب و رتیلا و مجموع زهرها بود و قوت اعصاب دهد و فالج
و لقوه را نافع بود و معده را سرد را قوت دهد و هضم را یاری دهد و اگر با اعضای
سست طلا کنند سخت گرداند و اگر بیخ وی دو درم با شراب بیاشامند ذات الجنب
و ربو و سرفه کهن و نفث دم که از سینه بود سود دهد **بنک** مانند کشوثیست
که از بیخ مغیلان در مین خیزد و سفید و زرد بود بهترین وی زرد است و سبک و خوشبوی

و سفید فربه بود طبیعت وی گرم و خشک است در اول قوت اعضا بدهد و جلد را پاک
کند و نشف رطوبات که در زیر جلد بود بکند و بوی بدن خوش کند و قطع بوی تن و
بکند و معده و جگر سرد را قوت دهد چون از سر و ان ضماد کنند یا بمالند و بوی
وی دماغ سرد را قوت دهد **بنات الرعد** کماه است و گفته شود ان شاء الله **بنات الرعد**
الجزء است و گفته شد **بن** بپارسی آبکامه گویند و مری آبکامه کاری خواهند
و آبکامه رقیق گویند و در میم گفته شود مری ان شاء الله تعالی **بنفشه** در قوت مانند
عدس است و طبیعت آن معتدل است در پوسته و قابض بود و ماننده عدس و بیرون رفتن
و فتیله که دکان ضماد کردن نافع بود و شکم ببندد و مولد سودا بود و مصلح آن
روغن بسیار بود و شیرازی آنرا ... گویند **بنبر** سپستانست و گفته شود
ان شاء الله **بنجنکزوان** لسان العصافیر است و گفته شود ان شاء الله **بوزیدان**
بوزی مستعمل خوانند صاحب جامع گوید که در مصر مستعمل بعوض بوزیدان مستعمل گشته و این
سهو است بوزیدان تحقیق مستعمل است و هم صاحب جامع گوید از نقل ابن رضوان
که بوزیدان نوعی از مستعمل است و صاحب منهاج گوید خشبی هندیست و صاحب جامع
هم این گوید و این هر دو سهو است بوزیدان بغیر از مصر جایی دیگر نباشد بهترین
وی آنست که سفید و سطبر بود و خطوط بسیار بروی بود و تازه باشد طبیعت وی
گرم و خشک است در سیم و در وی رطوبتی فضلی هست و جالینوس گوید گرمست در سیم
و خشکست در اول و گویند بقوت سمن بود و وی ملطف بود مفاصل و نقرس

را نافع بود و باه را زیاده کند و زهرها را سود دهد و یکدرم از وی مسهل بلغم
بود و نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب را پاک کند و منی را بیفزاید
و زنان جهت فربهی استعمال کنند و فربه کننده است چون با شیر یا با آرد برنج
حلوا سازند فربه کند و لوزا ایکوکشد و منافع وی در مفاصل و نقرس مانند
سورنجان بود و اسحق گوید مضر بود با مثانه و مصلح آن خردلست و گویند مصلح آن
تخم کرفس است و فنند و شربتی از وی دو درم بود و در معاجین بدل وی دو وزن
وی بهمن بود یا بوزوی وج و نیم وزن آن زرنباد و وی حب القرع و کرمهای معده
بکشد و شیر بیفزاید و معده پاک کند و اشتها بیاورد و استسقا را نافع بود
و سده جگر و سپرز بگشاید **بورق** انواع بسیار است بهترین آن ارمنی بود
و آنرا نطرون خوانند و افریقی از ایشان بقوت تر بود و ارمنی تنک و سفید بود
یا وردی طبیعت آن گرمست در آخر درجه دوم و خشکست در اول سیم و عیسی گوید
گرم و خشکست در دوم جلا بقوت دهد و اخلاط غلیظ قطع کند و بعضی ساکن کرد
داند و اگر بکوبند بازیره و با سکنجبین بیاشامند طبع را نرم دارد و بادها بشکند
و بر حکه و برص طلا کردن سودمند بود و دملها بشکافد و چون با آب خلط
کنند و در گوش چکانند درد گوش ببرد و بادی که در گوش بود و رطوبتی
که از گوش آید نافع بود و اگر با سرکه در گوش چکانند درد گوش ببرد
و بادی که در گوش بود و چرک گوش بیرون آورد و چون سحق کنند با سرکه و بدان

غرغره کنند علاج که در حلق جسپیده باشد بفتند و با ادویه قاتلات دود کرمها را
بکشد و برون آورد و همچنین اگر بر شکم و ناف بمالند و زرد و یک آنرا نشیند همین
عمل کند و اگر با شراب در گوش چکانند کرمی را سود دهد و رازی گوید اگر دو درم
ازوی با سه درم روغن زنبق بیاشامند و بر قضیب مالند انعاظ تمام آورد و مهل گوید
چون بجایت سعوط کنند یا روغن گل و بران نهند مفید و جهت استسقا با انجیر فتار کنند
و اگر با عسل در چشم کشند سفیدی چشم که کهن شده باشد ببرد و ارسطو طالیس گوید
جهت رحم زنان که رطوبت بسیار در آن بود رطوبت نشف کند و قوت دهد
و زهر مار را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه را سود دارد و برص را نافع بود و چون
پس سوزه هر روز دو درم ازوی با عسل معجون کرده بیاشامند و چون با روغن
بنفشه سعوط کنند و در گوش چکانند جهت کرم گوش بغایت مفید بود و در حقنه
مسهل مستعمل ازوی یکدرم بود تا دو درم و بسیار خوردن وی لون اسیاه گرداند و مضر
معده بود و مصلح آن صمغ عربیست و گویند کتیرا یا فانید و بدل آن مکی
اندرانی و دیقوریدس گوید بدل وی یک وزن و نیم نمک بود **بو دیطیش** هر قشیایست
و گفته شود انشاء الله **برسیح** دنجم ایست و گفته شود انشاء الله **برطانیه** کرمت
السود است و گفته شود انشاء الله و آن فاشرستین است **بو میقا** دردار است
و گفته شود انشاء الله **بولو یودیون** بیونانی معنی آن کثیر الاجل است و آن
بسفایج است گفته شد **بوغلصن** تربان بیونانی معنی لسان الثور و آن

گاوزبان است و گفته شود انشاء الله **بورنک** بادروجیست و گفته شد **برجا**
حشیش ایست که با جیش روید تریاق بیش است و از الجمله زهرها و بیخ آن جیدوار
که از مغول ماوقرمنین خوانند و گفته شود انشاء الله **بولوطرخون** بیونانی کثیر الشعر بود
و آن پرسیاوشانست و گفته شد **بول الکلاب** کمیز آدمی چون با خاکستر زرد بر جایی
که خون آید ضماد کنند خون باز دارد و نافع بود حکه و بعضه را و خراز و برص خاصه که
با بورق و آب حماض طلا کنند و جهت طولانی عجب نافع بود و گزندگی افعی خاصه کودکی
آنامیه ن و بران رختن و با قطرون گزندگی سک دیوانه و هر گزندگی که باشد و جهت
مجموع زهرها نافع بود و چون بپاشند با پوست انار و در گوش چکانند کرم که در گوش بود
برون آورد و صاحب الفق گوید که چون بگیرند و گنی که بر روی آن بایسته برنالیل کنند
زایل کند **بول الصبیان** کمیز کودکان چون در ظرفی مسین با عسل بپزند نافع بود و جهت
سفیدی چشم دوانه و ریش ورنده و تاریکی چشم ببرد و دودی بول که در ظرف
نشسته باشد چون چند روز بران بگذرد در جمره بینداند سپاکن گرداند و چون
با روغن حنا سعوط کنند وزن نخود برگیرد و در رحم را پاکن کند و اختناق آن
و نافع بود و جهت گزندگی افعی و عقرب بحری و بحری و گزندگی سگ دیوانه با بورق
و حکه و برص و جذام را نافع بود و جهت باد که در گوش که روانه بود و چون با پوست
انار بیامیزند و در گوش چکانند گزندگی همه حیوانات را نافع بود **بول الدواب** کمیز
چهارپایان سودمند بود و جهت درد مفاصل چون تطول کنند یا در ان نشینند

بول الابل کمیز شتر بهترین بول جمل اعرابی بود که از الجیب خوانند طبیعت آن
گرم و خشک بود در دوم مقتضی بود نافع جهت خراز چون بدان بشویند و شراب گویند
ورم جگر را سود دهد و باد را زایل کند چون بیاشامند و چشم را نافع بود و دا
و صلابت سپرز خاصه چون با لبن لقاح بیاشامند و مفتح سده معده بود و تقویت و اگر در
گوش چکانند ریش گوش را نافع بود **بول الکلاب** کمیز سگ چون بجیرند و در ما کنند
منفعت شود و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و بهترین خضابهاست بود و در پا و ثیل
بمالند قلع کند **بول المعز** کمیز بز نافع بود و جهت درد اعصاب هیجا که از تشنج و استرخا و سعوط
کردن و جهت استسقا آنامیه ن **بول البقر** بهترین کمیز گاو زرد بود دبیق و خراز زایل کنند
و اگر با عسل بگذارند و در گوش چکانند در گوش که از سردی بود زایل کند و چون
در ان نشینند در دمعده که از سرد که از بواسیر بود سود دهد **بول الجاموس** کمیز گاومیش بود
چون مرو صبر بدان بیامیزند و در گوش چکانند در گوش که از سردی بود ببرد
بول الخنزیر البری کمیز خوک صحرایی سودمند بود جهت سفیدی چشم و سنگ مثانه بریزاند
بول الحمار کمیز خر چون بیاشامند درد کرده زایل کند **پوست درخت بندی** شیاف است
که از ارمن می آورند و آن نباتیست که همچنان می گویند و شیاف می سازند طلا کردن
بر ورمهای گرم و نقرس گرم بغایت نافع بود و ملین و مبرد بود و در بثرها که دن شود دهد
و طبیعت وی سرد و خشک در آخر درجه اول رازی گوید چون با شیب الثعلب
بر نقرس طلا کنند منفعتی تمام دهد و بدل آن حضض بود یا شیاف ماميثا **بهار** انحوا است

و گفته شد **بهرامج** رنف گویند و صنوبران و عطفل نیز گویند و آن گل بید
بلخیست بپارسی بید مشک خوانند و بترزی ی کلموش و بکرمانی کرکو طبیعت
آن معتدلست تطول کردن محلل نفخ بود و از هر عضوی که باشد و بوییدن آن
محلل بادهای غلیظ بود و در سر و شکم براند و محرور را نافع بود و در سر که از بخار
مره صفرا و درد ساکن گرداند و اگر با کنجد بپرورند مانند بنفشه بادام روغن ازوی
گیرند روغنی خوشبوی بود و در مرکبات گفته شد **بهج** بوزیدانست گفته
شد **بهرم بهرمان** عصفر است و گفته شود انشاء الله **بهق الحجر** غراز الصخرا
و گفته شود انشاء الله **بهمن** دو نوعست سرخ و سفید بهترین آن سفید بود
طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و سرخ گویند در دوم و تر است خفقان را بغایت
نافع بود و دل را قوت دهد و منی را بیفزاید و باه را برانگیزد و قولنج بهی آورد
و سنگ مثانه بریزاند و در تقویت دل نظیر ندارد و شربتی ازوی یک درم بود
و اسحق گوید مضر بود سفل و مصلح وی انیسون بود و بدل آن بوزن وی تودری
و نیم وزن و نیم وزن آن لسان العصافیر **بقیه** تبغه است و گفته شد
بیض بهترین وی تازه بود و از مرغ خانگی و زرده وی فاضلتر بود و باید که
نیم برشت کنند و صفت نیم برشت آنست که اگر با پوست در دیگ جوشان اندازند
سیصد بار بشمارند و اگر بی پوست بود صد بار بشمارند و بردارند زرده آن گرم و تر
بود و سفیده سرد و تر و با هم معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و غلیظ و نیم برشت

نبود و زود هضم شود و غذا بیشتر دهد جهت سعال و سپرز و سپل نافع بود و باه را زیاده کند
و زرده وی بریان کرده قابض و چون با عسل بر کلف طلا کنند نافع بود و سوختگی
آتش را سود دهد و منع ورم بکند و در معجون جهت حرقة البول نافع بود و سوختگی که از
آب گرم بود بر چشم بدان مالند نافع بود و جراحت خصیه و مقعده و اگر با سرکه بپزند
شکم ببندد و [illegible] را نافع بود اما دیر هضم شود خاصه منعقد آن و اکثار
خوردن وی کلف آورد و طبیخ وی بد بود [illegible] کند و تخمه آورد و قولنج
اولی بود که فلفل زیره و دارچینی با آن خلط کنند و بعد از آن زنجبیل مربا خورند و سپیده
آن اگر در گوش چکانند که ورم گرم بود [illegible] ساکن کند و اگر بر سوختگی آتش
مالند سود دهد و اگر صوف بدان تر کنند و بر چشم بندند در چشم که از گرمی بود ساکن
کند و جهت درد چشم [illegible] نافع بود و در چشم چکانند و اگر تخم مرغ نیم خام را
[illegible] را نافع بود و نیم گرم آشامیدن [illegible] و خشونت سینه
و نفث الدم [illegible] را نافع بود **بیض الاوز والنعام والبط** خایه مرغابی و شترمرغ و بط بهترین آن
تازه بود و نیم رشت معتدل بود در گرمی لیکن غلیظ بود و [illegible] قولنج و ریاح و دوار
و صلاح آن [illegible] و نمک بود **بیض العصافیر** بیضه گنجشک باه را زیاده کند بیشتر از همه بیضها و همه
بیضها این عمل کنند **بیض الحجل** بهترین بیضه کبک تازه بود و لطیفتر از بیضه مرغ
خانگی بود و نافع بود جهت [illegible] بیضه تذرو و مرغ خانگی و کبک [illegible] دل و [illegible]
[illegible] و مضر بود به اصحاب [illegible] صلاح آن [illegible] بود **بیض الحبارى والعقعق** [illegible]

نیکو بود موی را **بیش** بدترین زهرهاست و در غایت گرمی و خشکی بود و بعضی
نافع بود در برص طلا کردن و جذام با ادویه دیگر و حکما گفته‌اند قاتل بود و مهلک مقدار دانگی کشنده
بود و تریاق وی [illegible] موش [illegible] که از آن [illegible]
[illegible] گفته شود ان شاء الله
بیش موش [illegible] گفته شد [illegible] مانند موش [illegible]
[illegible] البیش [illegible] در بن درخت بیش جای گیرد نافع بود بر برص جذام [illegible] تریاق بیش [illegible]
[illegible] زهر که باشد والله اعلم

باب التاء

تانبول تامول نیز گویند و تنبول و آن ورقی است مانند ورق نارنج و در دریابار
بسیار بود و بسیار خورند و در طعم [illegible] بود [illegible] دهن را نافع بود و بوی دهن
خوش کند و اشتهای طعام باز دهد و باه را قوت دهد و [illegible] کند و [illegible]
آورد و [illegible] را قوت دهد [illegible] و معده و دندان و بن دندان را
قوت دهد [illegible] و صاحب منهاج گوید طبیعت وی [illegible] در اول و خشکست
در دوم قابض و مجفف بود و شریف گوید گرمست در اول و خشکست در دوم قوت
[illegible] و چون [illegible] بعد از آن [illegible] را خوش کند و [illegible]
زایل کند [illegible] بعد از طعام تنبول خورند مفرح بود و غم زایل کند و باید که با کلس
[illegible] و اگر با کلس بود [illegible] طعم [illegible]

و تنبول [illegible] و درازی گوید بدل وی قرنفل خشک بود **[illegible]** حامض است
[illegible] گفته شد **تالسفیر** [illegible] و گفته شود ان شاء الله تعالی
[illegible] زبان بربری [illegible] و گفته شود ان شاء الله **[illegible]** زبان
بربری عاقرقرحا است و گفته شود ان شاء الله **تبن مکه** اذخر است و گفته شد **تبر**
ذهب است و گفته شود ان شاء الله **تخ** [illegible] است و گفته شد ان شاء الله **تذرج**
[illegible] تذرو خوانند گوشت وی بهترین گوشت مرغها بود و در منفعت مانند دراج
بود و گوشت وی گرم بود و دماغ و فهم را زیاده کند و در خواص ابن زهر آورده است
که زهره وی چون بدان سعوط کنند [illegible] و وسواس زایل کند و چون گوشت وی
بریان کنند و سه روز گرم بخورند آن زحمت زایل کند **ترمس** باقلای مصری خوانند
و شامی گویند بهترین وی سفید فربه بزرگ بود طبیعت وی گرمست در اول و گویند
در دوم و خشکست در دوم کلف و بهق و برص زایل کند و ریشها [illegible]
[illegible] با عسل و سرکه طلا کنند نافع بود و آرد وی چون با عسل
لعق کنند یا با سرکه بپزند و بر آتش [illegible] ضماد کنند سود دهد [illegible] ریشهای [illegible]
[illegible] بود و ریشهای پلید و جرب [illegible] که در [illegible] پیدا شود [illegible]
سود دهد و چون با مر و عسل [illegible]
[illegible] وی [illegible] کند و هر اثری که بود از رحم و غیر آن [illegible]
جگر و سپرز بگشاید خاصه چون با [illegible] و سرکه [illegible] آب [illegible] و چون بکوبند با سرکه

بیاشامند [illegible] کرم را بکشد [illegible] و طبیخ آن کرم [illegible]
و بر ناف بچگان طلا کردن همین عمل کند و اگر [illegible] بجوشانند و بکوبند
[illegible] داشته باشد بدان بشویند البته زایل کند و اگر با آب بجوشانند و
بیاشامند بول براند و شکم ببندد [illegible] گوید [illegible] از وی [illegible]
براند [illegible] بد بود [illegible] و [illegible] طعام از وی حاصل شود [illegible]
چون تمام هضم نشده باشد و چون [illegible] از وی [illegible] غلیظ [illegible]
[illegible] کند و آنچه [illegible] داشته باشد زودتر از معده بگذرد و باید که با سرکه [illegible]
[illegible] خورند و جالینوس گوید بدل آن [illegible] و وزن
آن باقلا بود و گویند بدل آن [illegible] و گویند بدل آن [illegible] ارمنیست و چون
با سرکه بپزند [illegible] ضماد کنند نافع بود [illegible]
و در خواص ابن زهر آورده است [illegible] بسیار داشته باشد [illegible]
[illegible] زایل کند و جرب [illegible]
زایل کند و شریف گوید چون [illegible] و پوست وی [illegible]
[illegible] کنند و شیر تازه بر آن ریزند چندانکه [illegible]
تا [illegible] کنند بعد از آن [illegible] روغن گاو بر آن کنند [illegible]
تا منعقد گردد و از آن ضماد کنند مسهل [illegible] و اخلاط خام [illegible]
پس اگر خواهند که مسهل صفرا بود در خرقه کنند گرم کرده و بر [illegible] ضماد کنند

اسهال صفرا کند و اگر سودا خواهد بر دل ضماد کند و اگر خلط خام خواهد با این ورکین
ضماد کند و این ضماد از اسرار طب یکلوست و این معالجه جهت طفلان و پیران که
تحمل داروی مسهل نداشته باشند کنند مجرب است **تربد** بهترین آن چینی بود و سفید
بود مصمغ مجوف و در سودن سفید تر گردد و زود کوفته شود و پیرا وی
صمغ بود و کهنه و باریک بود و بیطری حیان خصخص و منحنی بود و چون بکوبند و بیزند
هیچ ریشه بر سر رو بزن نماند و تنگ سوراخ بود و باید که بوقت خرج کردن اول بجراشند
و بروغن بادام چرب کنند انگاه بکوبند طبیعت وی گرم و خشک است در سیم نافع بود
جهت مرضهای عصبانی و مسهل بلغم بود تمام و آنچه از اخلاط سوخته از هر دو ورک
و فاسد جوید گویند مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و اصح آنست که تنها مسهل بلغم بود
رقیق و اگر تقویت کنند مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال کردن وی پوست و جفاف
در بدن پیدا کند و مضر بود با معا و معده از آنکه خراشیده باشند و بروغن بادام چرب کرده
کثیرا اضافت کنند و اگر تقویت وی زنجبیل کنند مسهل بلغم غلیظ و خام بود اما تنها مسهل
غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه زهر بود مانند تربد سیاه و علاج قی ن سیاه
و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای کسی که فربیون سیاه خورده باشد
کنند و هان تربد کنند و تربد سفید مجوف چنانچه وصف کرده باشد نافع بود
جهت درد مفاصل که بلغمی بود و رحم را پاک گرداند تنقیه تام خوردن و حمول کردن
و نافع بود جهت درد آن نزدیک حیض آمدن و نافع بود جهت درد پشت و دماغ را پاک کند

انگاه

از بلغم لزج و فالج و مصروع را نافع بود و سپرقو که از رطوبات فم معده بود
پیوسته و علامات این زحمت آن بود که چنبه ان پیر قو چایده که باقی کنند
یا خلطی لزج بیرون آید و پاک شود و اگر با هلیله کابلی خلط کنند دوایی نافع بود
مصروع را و بدل آن نیم وزن آن غاریقون بود و دانگی و نیم آن صبر و دانگی و نیم
آن حنظل و گویند بدل آن ترمس است و صاحب جامع گوید بدل آن پوست بیخ
درخت توت است بوزن آن و شربتی از تربد از نیم درم تا یک درم بود
ترنجبین بهترین وی تازه سفید بود و طبیعت وی معتدل است در حرارت و برودت
اما میل بحرارت دارد و لطیفتر از قند بود و در وی رطوبتی است و ملین بود
و نافع بود جهت تبهای گرم و سرفه و سینه را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و مسهل
صفرا بود برفق خاصیت و شربتی از وی ده درم تا بیست مثقال شاید و گویند
گرم و تر است در اول و حفظ را نیکو بود و اصح گویند مضر است بسپرز و مصلح وی آب
تمرهندی بود و گویند بدل آن ماء الحاج یا قند بود و گویند جلاب و قند و گویند بدل
آن شیرخشت است **تراب القی** کنگر زد است و گفته شود ان شاء الله **ترنجان**
بادرنبویه است و گفته شد **ترباباین** عافت است و گفته شود ان شاء الله **ترفاس**
کماه است و گفته شود ان شاء الله **تراب الهالک** مشک است و گفته شود ان شاء الله تعالی
تریاق روستاییان ثوم است و گفته شود ان شاء الله **تریاق ازرک** مومیا است و گفته
شود ان شاء الله **تریاق الحیه** در کنج حبشه کاوکوهی می‌باشد و از آن کاوکوهی بکوزهر بود

و در اول گفته شد و بشیرازی اورا ارس پران خوانند **تریاق پایه** حجر التیس است
و گفته شود ان شاء الله **تشمیزج** بپارسی چشمیزج است و جاکسو و اهل حجاز
بشمه خوانند و بشیرازی چشمک گویند و بلفظی دیگر اطرابلس و حبة السودا نیز گویند
اما حبة السودا شونیز را خوانند طبیعت تشمیزج گرم و خشک است و قابض بود و تقویت
در چشم را نافع بود و بغایت داو سهیل آورده است که چون بغایت سحق کنند
تنها و بجریره پر کنند و بر ریش قضیب کنند زود نیک شود و بهترین وی آن بود
که فربه و بغایت سیاه و براق بود **تشنیوان** و چشمیز نیز خوانند و آن بسفایج
است و آن گفته شد **تفاح** بپارسی سیب گویند و معتدل ترین و بهترین وی
بود و بعد از آن اصفهانی پس قوقایی و ملیطلی و آنچه تفه بود بد باشد و آنچه نا
رسیده و تفه سرد و تر بود و آنچه ترش بود و نه قابض سرد و غلیظ بود
و آنچه شیرین بود میل بگرمی دارد و آنچه ترش بود و نه قابض سرد و خشک بود
و شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دویم و آنچه مزه بود معتدل
بود در سردی و تری منع فضول کند خاصه ورق آن و تفاح مقوی دل بود و دماغ
بغایت و روح را لطیف گرداند خاصه شامی و قوت معده ضعیف بدهد
و اگر در میان خمیر بپزند سودمند بود جهت قلت شهوت طعام و نافع بود
جهت کرم و ذوسنطاریا و سولق وی مقوی معده بود و منع قی کند و حموم را
نافع بود و تفاح شیرین چون بپزند و بر چشم نهند که درد کند در ساکن کند

و تفاح

و تفاح ترش تشنگی بنشاند که از صفرا بود و قی باز دارد و طبیعت ببندد و در از یک کهنه
تفاح مقوی فم معده بود و محرور را نافع بود اما بطی الهضم بود و منفخ و اولی
آن بود که چون از وی ثقلی در معده باید آب سرد و طعام ترش در پی آن
نخورند بلکه شراب خورند و ورق اسفیداج و مطنجنات و اطبا گویند خاصیت نسیان
آورد و سبب ترشی خلطی سرد و لطیف از وی حاصل شود و سبب شیرین خلطی معتدل بود
و آنچه عفص بود خلطی غلیظ از وی ظاهر شود و شریف گوید چون ورق وی بکوبند
و ده درم از آن بیاشامند دفع زهرهای گرم و گزندگی جانوران بکند و شراب وی
جهت گزندگی عقرب و هر زهر گرم که باشد نافع بود و تقویت معده تمام بدهد و سیب
نارسیده مولد عفونات و تبها بود و آنچه بر درخت رسیده شود نیک بود و آنچه
بد بود و مجموع میوها چنین بود و ادمان خوردن وی درد اعصاب احداث کند خاصه
آنچه ربیعی بود و آنچه ترش بود دفع مضرت آن بکوارش نعناع و گلقند کنند و در خواص
این زهر آورده است که بوییدن وی سود مند بود و خوشبو را و مدبولان را قوة
دماغ بدهد اما خوردن وی ریاح در عروق احداث کند و اوجاع در عضلها که میل کند
از بهر آنکه چون هضم شود خونی که از وی حاصل شود بعضی منحل شود بریاحی لطیف در عروق
و بعضی در عضلها و چون تمددی در عروق پیدا شود و اگر آن بود که بشکافند و چون بکافند شود
در گوشت ریزد و میل پیدا کند یکسال و تا در افتد که بباشد **تفاح الارض** بابونج است و گفته شد
تفاح بری زعرور است و گفته شود ان شاء الله **تفاح الجن** ثمر یبروح است گفته شود ان شاء الله

تفاح ارمنی مشمش است وگفته شود انشاء الله **تفاح فارسی** خوخ است وگفته شود انشاء الله
تفاح مائی اترج است وگفته شد **تفسیا** تافسیا است وگفته شود انشاء الله
تفده کزبره وکسبره خوانند وگفته شود انشاء الله **تقرت** زیره رومیست بپارسی
کرویا خوانند وگفته شود انشاء الله **تقول** قثاء بریست وگفته شود انشاء الله
تمسیم میاقست وگفته شود انشاء الله **تمر** بپارسی خرما گویند طبیعت آن گرمست
در اول وگرمی وی زیاده از تری بود وسده بی غزایه وصداع آورد ودندان وبن
دندان را تباه کند وخون غلیظ از وی حاصل شود وسینه وشش ودرد ده را نیکو بود
وبسیار خوردن صداع ودرد وقلاع وخناق ودرد دندان آورد ومصلح آن بادام و
خشخاش بود وبعد از ان سکنجبین ساده خوردن وچون در شیر تازه خرما پیاسانند
وبخورند تقویت تمام آورد ودوا اکر ادمان کنند در زمستان خاصه چون دارچینی
قدری کوفته در شیر اندازند ... کند وباه را زیاده کند ولون را نیکو کرداند
ومزاجهای سرد را خوب است ودرد پشت ودرک نافع بود **تمر هندی** خرما خوانند وبسیار
هم لطیف بود از اجاص بود ورطوبت کمتر وبهترین وی نو وتازه باشد شیره دار بود ...
ترشی طبیعت وی سرد است در سیم وگویند در دویم وشیخ الرئیس گوید سرد
وخشکست در سیم وما هرچه گوییم سرد است ودر وی رطوبت بود مسهل بود وجهت
قی وتشنگی وتب غشی وکرب نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارد وشربتی
از طبیخ وی نیم رطل کتاب بود وگویند مسهل اخلاط محترق بود وجگر را نافع بود

آشامیدن وجهت قلاع مضمضه کردن وخفقان را سود دهد وچون از گرمی بود
ودوا نیز وی جهت تب مستعمل کنند اما تمرهندی مضر بود بسرفه وسینه ومصلح وی
شراب بنفشه وخشخاش بود وبدل وی آلو سیاه **تمساح** بپارسی نهنگ خوانند
پیه کهن وی جهت سپیدی کهن ونو که در چشم بود بغایت نافع بود وپیه وی جهت
گزندگی وی ضماد کردن در ساعت درد ساکن کند وچون بگدازند ودر گوش چکانند
درد گوش را نافع بود واگر بدان ادمان کنند کری زایل کند ودر خواص ابن زهر
آورده است که اگر بر صاحب ربع مالند نافع بود وشریف گوید پیه وی چون
بگدازند وبا روغن گل در پشت وگرده مالند نافع بود وباه را زیاده کند وخون وی
با بلیله وآمله خلط کنند وبر سپیدی طلا کنند لون آن باز لون اندام گرداند ورنگ ...
طلا کنند وصداع ودرد شقیقه را نافع بود وگوشت او چون با سفیداج برنج
وکسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود وزهره وی چون در چشم کشند
سپیدی زایل کند وجگر وی چون بخور کنند در شب ... جنون از وی زایل شود
واگر دندان وی از جانب راست بگیرند وبر بازوی راست بندند مجامعت را قوت دهد
وکرکی تمام بود وباه را وابن زهر گوید همه حیوانات را الکه زیرین ایشان در حرکه
بود الا نهنگ که فک زیرین ... وی چون با موم ... بسازند ووی را افروزند در ...
ضفادع اصلا آواز بکنند مادام که آن افروخته باشد وچون تلوث کنند با پوست ...
در بیرون قریه پس بیاویزند بر ... آن قریه ... گرد نیاید واگر

پهلوی در میان کمبش حلقی مانند کشیر از کی ... عوج فراخ ... هر عوجی که برابر وی آید
از وی بگریزد واگر چشم وی ببندد وقتی که زنده بود ... نافع بود
وآن علت زایل کند ودر ... که زیاده کرد **تنبول** تانبول گویند وگفته شد
تنکار دو نوعست معدنی ومصنوع طبیعت آن گرم وخشکست لطیف ...
بود وجهت درد دندان وکرم آن بکشد واز خوردن باز دارد ... وجلای
آن ... وانچه مصنوع بود صفت آن چند نوعست یک نوع گفته شود انشاء الله
نمک یک جزو ویک جزو قلی وبوره ... واگر نطرون ... بهتر بود ...
... آنمقدار که وی را بپوشاند ... آن ... آنمقدار
بپخته شود وبعد از آن با آفتاب بیاویزند تا خشک شود وانچه معدنی
بود از چشمه بیرون آید وآن دو نوعست یک نوع برنج ماند ویکی ... برف
وآنچه بریده باشد آنرا بر نک خوانند وآنچه نبریده باشد آنرا ... خوانند
نیکوتر بود **تنوب** صنوبر کوچکست وگفته شود انشاء الله **توت حلو**
فرصاد خوانند بپارسی توت سفید وقایم مقام انجیر بود در انضاج الا وی
غذا ردیه دهد ومعده را بد بود وخونی ... از وی متولد شود وبهترین وی
بزرگ وشیرین بود وطبیعت آن گرمست در اول وترست در دویم وسرد است
در اول وچون بخورند زود از معده بگذرد اما دیر از روده بیرون رود
وبول براند ومعده را بد بود وبهترین آن بود که پیش از طعام بخورند

وبعد از ان سکنجبین با سامنه وورق آن وورق انجیر سیاه وورق
انگور با آب باران بجوشانند وموی را بدان بشویند سیاه گرداند
وچون بکوبند وبا زیت بر سوختگی آتش ضماد کنند نافع بود واگر بطبیخ
ورق وی مضمضه کنند درد دندان ساکن کند وطبیخ پوست وی همین عمل کند
توت حامض معروفست بشامی بهترین وی سیاه بزرگ بود ونارسیده
وی چون خشک کنند قایم مقام سماق بود وطبیعت وی سرد وخشک بود
در دویم وگویند تر است وگویند خشکی وی در اول است ودر وی قبضی
بود وورم دهان وحلق را نافع بود وورق وی خناق را سود دهد وعصاره
وی خشک کرده ریشهای بد را نافع بود وخشک کرده وی شکم ببندد و
ذوسنطاریا را نافع بود وپوست درخت وی تریاک شوکران بود وآب ورق
وی با زده درم چون با سامنه (؟) کزندگی رتیلا را نافع بود وخوردن وی
مغص آورد ومصلح وی ... بود و... گوید مضر بود بشش ومصلح وی
انار بود **توت وحشی** توت العلیق است بشیرازی توت سه کل گویند ودر علیق
گفته شود انشاء الله **تودری** تودریج گویند وبزر الهوه وفقیصه بشیرازی
تدری وباصفهانی ... وبکرمانی مادر دخت وتبریزی ... طبیعت آن گرم است
در دویم وخشکست وعیسی گوید تر است در اول وتودری چهار نوعست زرد وسفید
وسرخ وگلگون بهترین آن زرد بود نافع بود جهت سرطانات که ریش شده باشد

باعسل و آب طلا کردن و اگر با آب بیامیزند و بر سرطان باطن ضماد کنند
و ورمهای صلب و ورمهای بن گوش و صلابت نقرس نافع بود و در ریشها
که در چشم بود پاک کند چون با میل در چشم کشند و چون در شراب بپزند و
بیاشامند باه را زیاده کند و اگر در لعوق کنند نافع بود جهت خلطهای غلیظ
لزج که در سینه و شش بود **توتیا** انواعست بهترین آن هندی بود بعد از آن
زرد پس کرمانی تنک طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در دویم
و چنین گویند سرد و خشک است در دویم و آنچه شسته بود فاضلترین مجففات بود
ریشها را نافع بود حتی سرطانات و در چشم را سود دهد و منع فضول
بکند در عروق چشم او بتود و طبقات خاصه مغسول وی و صحت چشم نگاه
دارد و در مرهم جهت ریش قضیب و خصیه و مقعد و ورمهای آن نافع بود و گویند
بدل آن بوزن آن سه دانگ و نیم وزن آن توبال بود و گویند بدل آن سرطان
بحری بود و صفت غسیل آن بگیرد توتیای کوفته و بیخته و با آب بیامیزد و در صره
بندد که تنک باشد نه بغایت و در ظرفی سبز کند و آب باران بر سر آن کند
و در آن می جنبانند پس آنچه رقیق لطیف بود با آب بیرون آید و آنچه غلیظ و رمل
و ریگ بود در خرقه بماند بعد از آن آن را در ظرفی دیگر کنند و دیگر آب بر سر
توتیا کنند همچنان اول همان عمل کنند تا چهار بار بگیرد و توتیا از وی بگیرد
و اگر رملی در بن آن باشد بهنه از دو توتیا خشک کنند و استعمال کنند **تودری**

بیخ کوهی است و در شوکران گفته شود ان شاء الله **توبال النحاس** لطیف تر آن
مس سوخته بود و آن چون مس تافته کوبند از آن می درفشد و بهترین آن
قبرسی بود و سیاه که میل به سرخی دارد و رقیق بود مانند پوستی و اولی آن بود
که پیش از سحق چند نوبت بشویند چون خواهند که در داروی چشم بکار برند
طبیعت آن گرم و خشک است در سیم قابض بود و گوشت زیاده بخورد و خشونت اجفان
سود دهد و تاریکی چشم را زایل کند و جلا دهد و اولی آن بود که حدة وی بنشاند
شکسته شده و خاصیت وی در اسهال بلغم و آب زرد است و اگر چنان مستعمل کنند
که نیم مثقال سحق کنند با یک مثقال علک البطم حب سازند و فرو برند مسهل بلغم بود
بقوت و گویند یک مثقال با ماء العسل بدهند همین عمل کند اما بعد از آن قدری سیر که
بیاشامند تا در اندرون نماند والله اعلم **توبال الحدید** اقوی ترین توبالها بود
و چون آهن سرخ شده کوبند از آن درفشد و آن مجفف و مقبض بود نافع بود
جهت ریشهای بد **توبا ملون** نوعی از توبال است و آن را علقا خوانند ورق
وی مانند ورق کبر بود که در شکل و شاخها داشته باشد و چون بشکنند شیر بسیار
از وی روان گردد و بغایت محرق بود **تین رطب** انجیر تر بهترین آن وزیری
بود و پوست باز کرده بعد از آن انجیر میل بسفیدی دارد و بعد از آن سرخ
پس سیاه و طبیعت آن گرم بود و انه کی گویند گرمست در اول تا ابتدا او در جه
دویم و تر است در دویم و خام وی بسیار دی مایل بود و در وی جلای بود

بر ثالیل ضماد کردن و بهق نافع بود و انجیر رسیده غذا بهتر از مجموع میوه ها دهد
و زودتر بگذرد و فربهی آورد و سرفه را نافع بود و خشونت حلق و سینه
و تشنگی که از بلغم شور بود پاک کند و گرده و مثانه را سود دهد و از رمل
و هرچه باشد پاک کند و خاکستر چوب وی در ستفاریا را نافع بود و اسهال خوردن
و حقنه کردن با آن ده درم و لبن مری گزنده گی عقرب و رتیلا را نافع بود و مالیدن
و نارسیده وی با عسل گزنده گی سگ دیوانه و ریشها که رطوبت از وی روانه
بود نافع بود و همچنین ورق آن با کرسنه و شراب بر گزنده گی ابن عرس طلا کردن
سود دهد و خوردن انجیر امین باشد از سموم و قیفان وی چون با گوشت گاو
صلب بپزند مهرا شود و انجیر طبیعی دارد و ورق آن طبیعی و چوب آن طبیعی
و لبن آن طبیعی و ورق آن بحفنی قوی بود و لبن وی جاری لطیف و لبن وی
خون که در ریخته و شیر ببندد و از آن بسته گداز آید تا نه انفحه و اگر حبوب بنهند
و در دندان گیرند از خوردن پاک کند و در چشم کشیدن با میل جهت ابتدا از نزول
آب نافع بود و انجیر اروی نفخ بود و مولد مره بود و معده را بد بود و مصلح وی
سکنجبین بیاده بود که بعد از آن بیاشامند یا شراب ارج یا ریباس و غذای که خورند
باید که مری اروی بود **تین یابس** انجیر خشک بهترین وی رملی بود و طبیعت وی
گرمست در آخر درجه اول و معتدل بود در تری و خشکی لطیف بود منضج و محلل
وی ورمهای صلب ضماد کردن نافع بود و ما میل نضج دهد و جرع و خشونت حلق

و سینه و قصبه ریه و شش را موافق بود و شراب وی سرفه کهن را نافع بود
و سده های جگر و سپرز بگشاید و گرده و مثانه را سود دهد و خورنده وی
از سم امین باشد و چون آب وی بجوشانند و غرغره کنند خناق تحلیل دهد
و بگشاید و خونی که از وی متولد شود و او مان خوردن وی شپش در بدن
پیدا کند و سپرز و مزاج را نافع بود و درد پشت و تقطیر بول را نیکو بود و
مسخن گرده بود و اخلاط آورد و شکم براند و سینه و شش را از اخلاط پاک
کند و مضر بود جهت جگر و سپرز که متورم بود و اولی بود که با مغز گردکان
و بادام خورند و چون با فرنجمشک و حاشا و صعتر خورند گرده و مثانه و سینه را پاک کند
و چون یک رطل از وی با سرکه و شراب خوی یابانند در شبانه روز و بعد از آن
بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر هر بامداد چهار انجیر در سرکه خو یانند چنانکه
ذکر رفت بخورند سپرز را بگدازاند و جالینوس گوید بدل وی در افعال حب رئات
والله اعلم

باب الثاء ثافسیا

ثافسیا تغیا نیز گویند و فیتون و آن صمغ سداب کوهیست و گویند صمغ سداب
بریست و سداب بری حرمل است و گفته شود ان شاء الله و سداب کوهی
برگ آن بحرمل ماند لیکن دراز تر و پهن تر بود و شاخ وی دراز بود و وی
بغایت منتن دارد و تخم آن بشکل تخم شبت بود و طبیعت وی بغایت
گرم بود و محرق و مسخن قوی بود و مجفف و در وی رطوبت فضلی بود و گویند

گرمی وی در سیم بود و مسهل و منضج و مفتح بود و چند بلی بغایت کند از عمق بدن
و موی بر رویاند و پوست بیخ وی بر داء الثعلب مالند نافع بود و استسقا و عرق
و مفاصل را بغایت نافع بود و حقنه کردن جهت عرق النسا و بر نقرس دم
و قصور طلا کردن و مقدار شربتی از وی در استسقا نیم درم بود با ماء العسل و مسهل
و مقیئ بود و اگر زیاده ازین بود و بول و طبع ببندد و ورم زبان و قرحه و
سوزش حلق و معده و سرخی روی و باشد که غشی و ضیق النفس پیدا کند
علاج وی بقی کنند بعد از آن شیر و مسکه و جواب بهند و غرغره بشیر تازه
و روغن گل و از ادویه تخم سپاه بغایت نافع بود و این از خاصیت است
و جالینوس گوید که بدل وی در داء الثعلب حرقیت و وی معتبر بود و مثانه
والآت بول و مصلح وی حب الآس و بلوط بود **ثامر** و جو خوانند و آن
لوبیاست گفته شود ان شاء الله **ثاسفیس** حرف بالیست گفته شود ان شاء الله
ثمر قب الحبر اسفاناخ است و گفته شد **ثدی** بپارسی پستان گویند ضرع
پستان چهارپایان گویند و ثدی از آن آدمی گوشت وی مانند و شبه بود
و طعم وی شیرین بود و بهترین آن بود که از حیوان معتدل گیرند طبیعت
آن گرم و تر است و گویند مزاج آن بسردی مایل بود و غذایی صالح بود و شیر زیاده
کند اما مولد بلغم بود و دیر هضم بود و مصلح وی سعتر و نمک بود **ثعلب** بپارسی
روباه گویند چون با آب بپزند و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه

چون مجانان زنده بپزند و در تنی یک در آن آب نشینند اما بعد از تنقیه
این عمل کنند و پیه وی درد مفاصل را سود دهد و درد گوش چون در گوش
چکانند و اگر بدان اندام کنند که بر دوشش می خشک کرده و پاشیده
بیاشامند ربو و سپرز را نافع بود و پیه وی چون در دهن کسی نهند درد
دندان زایل کند و در چشم را نافع بود و زهره وی با آب کرفس و اشق بکدا
میاوی و سعوط در سنی کسی که ابتدا جذام بود در هر ده روز یکبار بغایت
کمال نافع بود و چون آدمی دندان وی در دست گیرد ایمن باشد از بانگ
کردن سگ و چون زیت انفاق کهن یکبار ازو بپزند پس بر مفاصل
مالند نافع بود و پوست وی بغایت گرم بود و از همه پوستها گرمتر بود و طبیعت
مزاج را سازد و محرور مزاج را نشاید پوشیدن و کسی که سرما برو غالب بود
شاید و هرچند موی بروی زیاده بود درجه وی بیشتر بود و آن کباب
زنان و بلغمی مزاج و پیران بود و در خواص ابن زهر آورده است که پیه وی
چون طلا کنند بر آن نای یا چوبی در اندرون هرخانه که بنهند مجموع کیکان
بر آن جمع شوند **ثغاریر** در دابت شاره بطالیثی رازی گویند و گفته شود
ان شاء الله و بلغت اهل شام تمام خوانند و بپارسی دستنبو **ثفاء** حرف
و گفته شود ان شاء الله **ثمنان** طولیه و نیست و قنا نیز گویند و آن حب الثعلب است
و گفته شود ان شاء الله تعالی **ثلج** بپارسی برف گویند و صفت جید و جلید گفته شود

ان شاء الله تعالی **ثلج حبشی** بسکی معین است که در سرمها بکار برند جهت جلای
چشم و تب دق را نافع بود و طبیعت وی سرد و خشک است و ابن بیطار گوید زهرة
الیموس است و در الف گفته شد **ثمرة الورد** جوز الابل گویند و در الف گفته
شد **ثمرة الطرفا** عذبه است و جوارح نیز گویند گفته شود ان شاء الله تعالی
ثمرة شوکة المصریه جلنار است و گفته شود ان شاء الله **ثمرة شجر الدوم** مقل مکیست
و گفته شود ان شاء الله **ثمرة العلیق** توت علیق است بپارسی در گویند و شیرازی
توت سر کل و در علیق گفته شود ان شاء الله **ثمرة الکبر** شفلح خوانند و ثمرة اللصف
و ثمرة الاصف بشیرازی کورک گویند و شفلح قثاء الکبر گویند طبیعت آن گرم است
در سیم و گویند در چهارم چون ثمره کبر با نمک و سرکه بپرورند لطیف بود و سده
جگر و سپرز بگشاید و معده را پاک کند و طبع را نرم دارد و در کبر گفته شود
ان شاء الله **ثوم** بپارسی سیر گویند بستانی و بری و کراثی بود و ثوم بری
اسقوردیون است و گفته شد و ثوم کراثی مرکب بود و بقوت از ثوم و کراث
و طبیعت ثوم گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیم و در حرارت و یبوست از
بصل اقوی بود و محلل نفخ بود و آب کردش را نافع بود و خاکستر وی
با عسل طلا کنند و بر داء الثعلب با عسل و روغن حب البان بمالند موی برویاند
و جرب و قوبا را سود دهد و خوردن وی حمام یا بریان کرده یافته حلق را
صافی کند و سرفه کهن که از سردی بود سود دارد و خوردن وی گرم را

بگشاید و مجموع علق را از حلق بیرون آورد و چون بکوبند و با سرکه بدان غرغره کنند
و چون در طبیخ ورق سیاق وی نشینند حیض براند و مشیمه بیرون آورد
و وی نافع بود جهت گزندگی جانوران و سگ دیوانه و رتیلا و ابن عرس
و عقرب و افعی با شراب خوردن و ضماد کردن طبع نرم دارد و بول براند
و درد دندان را نافع بود و فیئ که بی تب بود و روفس گوید مقوی باه بود
و منی بیفزاید و قولنج و عرق النسا را نافع بود اما مصدع بود و مضعف چشم
و چون پخته بود حرارت و حرافت وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و روغن
و گوشت فربه و صاحب تقویم گوید مصلح وی بنفشه و هلیله بود و بدل آن ثوم
بری و ثوم بستانی بود **ثوم الحیه** ثوم بری گویند و آن اسقوردیون است
و گفته شد بعضی از منافع وی و دیگر منفعت وی آنست که مرضهای سرد و فالج
و لقوه و خدر را نافع بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و جذام و برص و بهق و
جرب را نافع بود و زایل کند چون برین صفت استعمال کنند بگیرند ثوم بری
و خورد بکوبند و با برگ ازیانه کوفته و بیخته و عسل کف گرفته در حمام مثل نوره
طلا کنند ده هر سه روز یک نوبت و رها کنند تا عرق فرود آید و منفس گوید
جذام را زایل کند چون بیاشامند و ده هر پنج روز چهار مثقال با عسل و باقی منفعت وی
در شقردیون گفته شد ان شاء الله **ثومش** حاشا است و گفته شود ان شاء الله
ثیل نجیل و نجیر و نجم خوانند بپارسی سپید گیا گویند و آن نوعی از

طبیعت وی سرد و خشکست در اول و گویند معتدلست نافع بود جهت جراحتهای تازه و منع نزله بکند و بیخ و تخم وی منع قی بکند و ادرار بول بکند تا ام
و اسهال باز دارد و از تخم وی لعوق بسازند سپنک کرده بریزانند و طبیخ آن ریش صافی را نافع بود

باب الجیم

جادی

کرکم و قرقو و ریقان و خلوق گویند و شعور الصقالبه و آن زعفرانست و گفته شود انشاء الله **جاورس** سه نوعست یک دخن گویند بپارسی ارزن و بشیرازی الم دیگر نوع جاورس هندی خوانند و آن ذرت است و بپارسی زرد خوانند دیگر نوع جاورس گویند بپارسی گاورس بشیرازی کال طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در سیم لطیف بود در همه حالها به از ارزن بود و گویند سرد و خشکست در سیم و قابض بود و مجفف بغیر لذع شکم ببندد و بول براند و خون بد از وی متولد شود و دیر هضم شود و غذا اندک تر از مجموع حبوب دهد که از میان نان پزند و بهترین دو مصلح وی آنست که با شیر تازه بپزند یا با آب سپوس ور روغن بادام یا روغن گاو یا روغن کنجد و حلوا چرب از پس آن خوردن و بدل آن در شکم بستن برنج بود **جاوزهرج** گاوزهره گویند و آن حجر البقرات و گفته شود انشاء الله **جاوشیر** صمغ درختیست که ساق کوتاه دارد و برگ آن برگ انجیر ماند گرد تر و کوچک تر و گویند ورق آن بورق زیتون ماند و قول اول اصح است که برگ آن گرد است و برگ زیتون دراز و ساق وی مانند

چنارزه شیبه بود و گل وی زرد رنگ بود و تخم وی خوشبوی و تیز بود و صمغ از وی چنان گیرند که ساق وی شق کنند تا صمغ بیرون آید و بهتر آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیز بوی و زود در آب حل شود و اول که از ساق بیرون آید سفید رنگ بود و چون خشک گردد زرد بود و چون بآب بگدازند برنگ شیر بود و اگر سیاه رنگ بود مغشوش بود و غش آن با اشق و موم کنند و طبیعت جاوشیر گرم و خشک بود در سیم و گویند در دویم و جالینوس گوید گرمست در سیم و خشکست در دویم بر عرق النسا و مفاصل سرد و طلا کردن سود دهد و برونه ان خورده شده درد کن کند و صداع و صرع را نافع بود و چون با عسل بگدازند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و بنید از درد جرب متانه و نزدات الجنب ضماد کردن نافع بود و با موزیر بر تقوب سپهما کردن سود دهد و قولنج را نافع بود و گزند گی جانوران و سرفه کهن که از خلط بلغمی لزج بود سود دهد و بیخ در قت دی چون بکار اشته و زن بخود برگیرد و بچه بنید از دو شود و چون با انیسون بیاشامند حیض براند و اگر با رازیانه بیاشامد گزندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند در رحم که سبب آن اختناق بود سود دهد و شربتی از وی نیم مثقال تا یک مثقال بود و بعد از اکثر در مطبوخ خوریا شده باشند و ابن قوار گوید که اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه بود در شکم بمیرد فتیله از جاوشیر بسازد و بخود برگیرد زود بیرون آید و جهت صرع و ام الصبیان نافع بود

[illegible]

و دی مضر بود با عصاب مصلح وی انیسون و مصطکی و مریاموزبود و بدل وی سکبینج و رازی گوید بدل وی لبن التین بود بوزن آن و ابن جزله گوید بدل آن بوزن آن قنه و گویند یک وزن و نیم آن قنه است و گویند بدل آن دو وزن آن صمغ زیتون بود و شیخ الرئیس گوید ظن من آنست که اشق نزدیکست ببوی **جا رالنهر** گویند حیلق الماء است و آن نباتیست که در آب روید و به نیلوفر ماند و اندکی از آب پیدا باشد طبیعت وی سرد و قابض بود حکه و جرب و ریشهای پلید و ریشهای کهن را نافع بود و بدل آن بطباط بود **جاپوس** خشخاش زبدیست و گفته شود انشاء الله **جارکون** بسباسه است و گفته شد **جامپه** باقلای قبطی خوانند و در مصر بسیار باشد و در آبهای ایستاده روید و ساق وی بسطبری انگشت و بدرازی یک گز باشد و گل وی مانند گل سرخ بود و باقلای آن کوچکتر بود از باقلا و چون خشک شود سیاه بود و چون تر باشد بخام و پخته خورند و بیخ آن از بیخ نی سبزتر بود و قابض بود و معده را نیکو بود و اسهال کهن باز بندد و ریش روده را نافع بود و اگر دوی چون بیاشامند بجوش اسهال کهن باز بندد و ریش روده را نافع بود و پوست وی قوی تر بود در این فعل **جاکبو** تمشیر جیست و گفته شد **جبن رطب** بپارسی پنیر تر گویند و بهترین آن شیرین لذیذ بود که میل بحلاوت داشته باشد و از شیر میشی از حیوانی صحیح البدن گرفته باشند طبیعت آن سرد و تر بود در سیم و گویند در دویم غذای بسیار بکند و بود طبیع را نرم دارد و منع ورم جراحت بکند

و دفع مضرت کسی که مردار سنگ خورده باشد لیکن سپنک کرده و مثانه پیدا کند و سده و مصلح آن عسل بود یا قند و صاحب تقویم گوید مصلح زیتونست **جبن عتیق** پنیر خشک بهترین آن روغن دار شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم مصلح ریشهای بد بود و چون با زیت بکنند سود مند بود جهت تحجر مفاصل ضماد کردن و بیرون آید مانند کی بی زحمتی و چون بریان کنند شکم ببندد و پنیر مولد خلط مراری بود و بد بزالاغر کند و معده را بد بود و دشخوار هضم شود و تشنگی آورد و سپنک کرده پیدا کند و باید که در میان دو طعام خورند و اگر با مغز گردکان خورند نیکوتر بود **جبسین** جص است و گفته شود انشاء الله **جبلهنج** جبلاهنگ و جبلهنگ و جلهنگ گویند بپارسی چراهنگ گویند و آن تخم زرد خار است مانند وی تر بزر و اسپت و گویند تخم دند سیاه است و فعل وی مانند فعل خربق بود و بهترین وی هندی بود و خلوقی رنگ برنگ شفتر رک و بغایت خورد بود و در از قذ منقی بود بقوه بلغم و اخلاط غلیظ لزج و خطر بود مگر مفلوج را نافع بود و شربتی از وی از نیم درم بود تا یک درم و اگر از این زیاده بود کشنده بود و از خوردن وی غثیان عظیم پیدا شود و تا جدی که خناق آورد و عرق سرد و معالجه آن بقی و آب گرم و حقنه قوی که در وی شحم حنظل بود و بعد از آن شیر تازه بیاشامد و اگر تشنج پیدا کند موم روغن نرم بمالند و در آب ترنیم گرم نشانند و بدل وی فربیون بود **جدوار**

چهار رسپه زدوار گویند و مغولی مار فرنین و هندی زبسپه و آن
پنجلیست مشابه بسپید هندی اما بوزن ثقیلتر و صلبتر از وی بود و بهترین وی
آنست که چون بسایند رنگش بنفش باشد و آن هندیست اما آنچه خطاییست خطا
بزرگتر و نیکوتر می باشد اکثرش بنفش و آنچه هندیست اکثر بسیاهی گراید
و در میان هند کوهیست که آنرا اراحل خوانند کوهی عظیم است و در یک طرف کوه
اهل هندی باشند و آن طرف که بیند از خطاییست این بیخ آنجا میروید قوت زهر آن
و آن از بیخ زهر آن کوه که زهریست که آنرا هندی بس میخوانند و این بیخ
پاد زهر ویست و هر دو در یک موضع میرویند و چون این بیخ پهلوی وی میروید
قوت زهر آن بس باطل میشود و اهل آن موضع آن بس میخورند و زیان نمیدارد
و اگر این بس جایی میروید که جدوار این بیخ جدوار نیست نیم دانگ کشنده است و بس را
بعربی بیش میخوانند بدترین مجموع زهرهاست تا بجایی که تریاق فاروق با همیت آن
مقاومت نمیتواند کرد و در شهر ملتان شخصی مقدار نیم مثقال بیش بخورد فی الحال لبهای
وی آماسیدن گرفت و چشمهاش از جای برخواست و بجوشید نیم مثقال جدوار
صلایه کردند و بوی دادند بایک کاسه شیر بعد از یک ساعت قی کردن آغاز کرد با انواع
رنگها چنانکه حاضران از بوی آن مصروع میشدند باز نیم واند دیگر بار نیم مثقال جدوار
صلایه کردند بشراب انگوری و بوی دادند باز قی کردن آغاز کرد و بعد از آن خواب
بروی غلبه کرد چون در خواب رفت عرق بسیار کرد چون بیدار شد غذا طلب کرد

وازان

و ازان زهر قاتل خلاص یافت باذن الله تعالی و خواص این دارو بسیار است
اولا پادزهر آن بیش است و دیگر در اعمال بحرانکه که از مین کرم سیر است
مار قاتل می باشد شخصی را مار بگزید مقدار نیم مثقال با شراب بسایید و بخورد و دوا داده
از زهر آن مار خلاص یافت باذن الله تعالی و عقرب و دلمار گزیده را مقدار دو دانگ
با شراب بدهند نافع بود در مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن میگوید حقوق یابی
السموم بأسرها حتی البیش والافاعی و از منافع دیگر وی آنست که مجموع دردها بیشانه اگر از انصبابی
ظاهر باشد بسرکه یا بگلاب یا آب طلا کنند درد بشانه و اگر در باطن باشد دانگی
یا دو دانگ بسایند بقدری شراب یا آب گرم یا گلاب بحسب مزاج بدهند
درد بشانه چون اره در قولنج و درد کرده و در معده و سنگ گرده و مثانه و
عسر البول را با شیر تخم خیارین بدهند سود دارد و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی
و دموی و سپرز او می دارد ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا ماده بازگرداند و در انتها
تحلیل کند و اگر محتاج نضج بود نضج دهد خصوصا اورام صلب چون زیر بغل و بن ران
بسرکه بسایند و طلا کنند ورم را تحلیل کند و اگر کسی را خیارک بیرون آید همین دارو
طلا کنند بتحلیل بادی آنکه بپزد و بکشد بی هیچ زحمت بوی رسید دیگر در ایام
مرض وبا هر کسی که طاعون برآرد این دارو با سرکه بسایند و به آن موضع طلا کنند
خلاصی یابد باذن الله تعالی دیگر دل را قوت دهد و در ابتدا از جهت خنازیر
طلا کنند خلاص یابد و بخارات صعیده بود و بر ریشهای پلید و ریشهای کهن قدری بکوبند

و بر ان پاشند گوشت مرده بخورد و جراحت بصلاح آورد و دیگر کسی را که دل ضعیف
باشد و خفقان داشته باشد هر روز نیم درم بگلاب یا شراب بدهند دل را بغایت قوت
دهد و در تفریح نظیر ندارد و در ایام وبا چنانچه تریاق فاروق ذکر کرده که تناول
کنند منع عفونت کند و تقویت دل بدهد و دفع ضرر وبا کند این داروی مفرح
همان خاصیت دارد بلکه زیادت بجهت آنکه تریاق حرارت در وی هست و جدوار
گرم نیست دیگر مولانا اصیل الدین از شیخ کردان مولانا نجم الدین محمود بن الفقیه
الیاس شیرازی علیه الرحمه مردی بود فاضل و در اکثر علوم ماهر بود متقی و کلیات شیخ
الرئیس را درس میگفته فرمود که در هر خاصیتی که در تریاق فاروق هست این
دارو معتبر داشت و هم گوید که مرا در معده بلغمی بود در هر معالجه کردم مفید
نیامد چند عدد از بیخ جدوار بر روی کار صلایه کردم و بگلاب کم میخوردم
آن زحمت زایل شد و شخصی را به جگر بود و به استسقا قرارست الحاصیه
چند روزی این دارو با سکنجبین بخورد دیده که شده داشت در رنگ وی که زرد بود
بر رنگ اصلی خود آمد دیگر شخصی قرحه مثانه داشت و چهار روز بول وی گرفته بود
این دارو بسایند و بر مثانه وی طلا کردند و قدری در احلیل وی چکانیدند
همانساعت بول وی بکشاد و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت باذن
الله تعالی دیگر زحمت بواسیر را ازین دارو به آن موضع طلا کنند درد ساکن
کند و ورم را تحلیل کند و بجهت خونسار زادن نظیر ندارد بسایند قدری بگلاب گرم

بخورد و بدهند و قدری بر چشم پاره کند و بردارد در حال وضع حمل شود دیگر
صرع صبیان را بشیر مادر نیم دانگ یا دانگی بخورد و می دهند نافع بود و مجربست دیگر
خداوند تب ربع را هر روز دو دانگ با جلاب گرم بدهند هفت روز پیاپی نافع
بود اما تنقیه بدن باید کردن دیگر درد دندان را مفید بود مقدار عدسی در بن دندان
گیرد یا طلا کنند درد ساکن کند و در چشم که بلغمی باشد در میان چشم بکشند و صفراوی
آنست که بلغمی را درد ساکن تر بود و صفراوی و درد و سوزش و خلیدن تا بستر باشد
و در تقویه باه اثری تمام دارد نیم درم یا نیم مثقال با شراب انگوری بخورد نعوظ
تمام آورد و حکمای هند میگویند که مردم لاغر را فربه کند و میگویند که اگر بهق
سفید و برص طلا کنند ببرد و حکمای هند میگویند که در جدوار صد و شصت منفعت است
و کسی را اگر خناق گرفته باشد بر حلق طلا کنند نافع باشد حالیا آنچه بتجربه معلوم شده بود
ثبت کرده شد و صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم و خشک بود و لطیف و صاحب
تقویم گوید قرحه امعا آورد و مصلح وی شیر حلیب بود که آهن تافته در ان انداخته
باشند و صاحب منهاج گوید بدل وی در تریاق سپید زرنباد بود جدوار
جدوار است و گفته شود ان شاء الله جرجیر بری بود و بستانی بود بری را ایهقان
گویند و بستانی را که عائشه بپارسی گنگیر گویند و بشیرازی کهرک و بهترین آن
بستانی بود که تیزی وی کمتر بود و طبیعت وی گرمست در سیم و گویند در دوم
و خشکست در اول و تری وی تر بود در اول و یوحنا گوید گرم و خشکست در دوم

وی اثر ریشها برد و جرجیر مدر لبن بود و مسخن و منفخ و مهیج باه بود اما مصدع بود و
و تاریکی چشم آورد و مصلح وی کاسنی و کاهو بود و بقلة الحمقا و سرکه و وی
منی زیاده کند و نقوط تمام آورد و چون با شراب بیاشامند تریاق گزندگی
ابن عرس بود و طبیخ برانند در خواص آورده اند که چون جرجیر کوبند و آب
آن در بیخ انار ترش ریزند انار شیرین گردد و جرجیر بری خردل بری است
و ادرار بول بغایت کند و تیزتر از بستانی بود و تخم وی بعوض خردل مستعمل کنند
جرجر الماء قرة العین است و سیسنبر نیز خوانند و گفته شود ان شاء الله جرجرا
نبج و جودانق کرم دانه است و کرد مانه نیز گویند و گفته شده ان شاء الله
جرجره باقلاست و گفته شد جرجر المصری ترمس است و گفته شد جراد
بپارسی ملخ گویند بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم
چون بخور کنند عسر البول را نافع بود خاصه زنان را و گویند دوازده عدد از وی
بپزند از سر و اطراف های وی و با قدری مورد خشک بسحق بیاشامند شفا یابد
و تقطیر البول را نافع بود و بخور کردن بدان بواسیر را سود دهد و بریان کرده
جهت گزندگی عقرب چون بخورند نافع بود و اندرون وی و خایه وی چون
بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند ملخ دراز پای چون بر صاحب تب ربع بندند
نافع بود و خوردن ملخ جرب و حکه آورد و مصلح وی بقلة الحمقا بود و با زیر قثا
جراد البحر اربیان است و گفته شد جرادن خار پشت بپارسی خوانند

چون بشکافند و بر گزندگی عقرب نهند درد ساکن کند و گویند بریان کرده و گویند
بر ثالیل و خنازیر چون بشکافند نافع بود و اگر شکافته بر موضعی که خار یا چوبی در رفته باشد
طلا کنند نافع بود و بیرون آورد و سر وی چون خشک کنند و بسوزانند و بکوبند
بغایت خورد و بر داء الثعلب مالند نافع بود جراسیا قراصیا است و گفته شود
ان شاء الله جزر بپارسی گزر گویند و بهترین وی زرد شیرین بود و گویند سرخ
تر بود و زرد غلیظ تر بود و غذای وی بیشتر از غذای شلغم بود و طبیعت وی گرم است
در آخر درجه دویم و تر است در اول باه را تحریک دهد و مسهل و ملطف بود و بول برانگیزد
اما دیر هضم شود و منفخ و مولد خون نیک بود و باید که بغایت پخته بود و مصلح وی انگبین
و سرکه و خردل بود و بصری گوید که جزر مقوی معده بود که در وی لزوجت و بلغم
غلیظ بود و سده جگر بگشاید و هضم طعام بدهد و چون با گوشت بود نیکو بود
خاصه قطع بلغم بکند و سده بگشاید و مقوی پشت بود و شهوت جماع برانگیزد و چون
بعسل مربا کنند زود هضم شود و رطوبت وی کمتر بود و حرارت زیاده تر
و باه زیاده کند و منی بیفزاید و چون با سرکه بنهند و بکار برند جگر و سپرز را نافع
بود جزر البری اشقاقل است و گفته شد جزر القبطی هم جزر بریست جزماریج
ثمرة الطرفا است بپارسی گزمازک گویند طبیعت وی گرم است در اول درجه اول و خشکست
در آخر آن و گویند سرد است در اول قطع رعاف بکند و چون بپزند با آب و سرکه
و در سپرز طلا کنند نافع بود و در ریش شش را سود دهد و دو درم مستعمل بود و چون

بیاشامند نفث دم را نافع بود و اسهال کهن و زنانی که رطوبت از رحم ایشان رود
و یرقان را نافع بود و گزندگی رتیلا ضماد کردن سود دهد و اسحق گوید مضر بود
بسپرز و مصلح وی دوقو بود و گویند بدل وی نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن
از روسپیج جسرودارو چهره دارو است و گفته شود ان شاء الله جسپی
حبک است و گفته شود ان شاء الله جساد زعفران است و گفته شود ان شاء الله
جلبهنگ تشمیزج است و گفته شد جص جبسین است بپارسی گچ خوانند
طبیعت آن سرد و خشکست چون با سرکه بر سر تشنه و بر سر کسی که رعاف داشته باشد
طلا کنند خون باز دارد و چون بر شکستگی استخوان طلا کنند نافع بود جعده
فولیون خوانند و کبیر گویند و کیسون نیز گویند و آن دو نوعست کبیر و صغیر و کبیر وی
بپارسی عنبر بید خوانند و صغیر وی بشیرازی گل اربه گویند بهترین آن صغیر بود
شامی بری تازه سفید و طبیعت وی گرم بود در سیم و طبیعت عنبر بید گرم بود در دویم
و هر دو خشک بوند در دویم مفتح و ملطف بوند چون تر بود و با اطعمه تازه
را نافع بود و خشک آن ریشهای بد را سود دهد و با سرکه بر سپرز ضماد کنند نافع
بود و بول و حیض براند و یرقان سیاه را سود دهد و کرم دراز و حب القرع بیرون
آورد و گزندگی عقرب و جانوران را نافع بود و چون در خانه بخور کنند یا بنهند از هر
گزنده کان بگریزند و نسیان را نافع بود و گویند در ازان و عصاره وی با عسل در چشم کشند
تاریکی ببرد و اگر در شیاف مرارات کنند و با آب بیاز بیامیزند و آب جاز ترب بپزند و در چشم کشند

در ابتدا از نزول آب نافع باشد و وی مضر بود بمعده و مصلح وی ... و اسحق گوید مصلح وی
حماما است و صاحب تقویم گوید بنفشه و بدل وی در اخراج دود اوردن حیض و بول
پوست چوب انار تر و چهار دانگ وزن آن اسپیغو و گویند بدل آن فرنج جبلیست
جغری کفری گویند و گفته شود ان شاء الله جفت البلوط پوست درون بلوطست
طبیعت آن سرد و خشکست در دویم قابض بود و خون رفتن باز دارد خاصه از زنان
و ریش روده و شکم ببندد و بیشتر مطبوخ مستعمل کنند و بر قیض حما کنند نافع بود
و بدل آن بوزن آن پوره و نیم وزن آن پوست انار بود و هم وزن آن گل سرخ
همچنان باو نبال و گویند بدل آن جلنار است جبل ورد است و گفته شود ان شاء الله
جلبوت لبلابست و نوعی نیز گویند و عشقه و حبل المساکین و در لام گفته شود ان شاء الله تعالی
جلنار بپارسی گلنار است و بشیرازی گل صد برگ گویند و آن گل انار ترست که
بغیر از آن بیخ ثمره نبود و بهترین آن فارسی بود و گویند سنجری طبیعت وی سرد و خشکست
در دویم قوت شکم ببندد و ریش روده و ریش کهن و فتق را نافع بود و وقت انزال گرم کند
و زنانی که خون زیاده از ایشان رود ببندد و اگر با سرکه و سعتر بر ورم طوخ کنند
باز گرداند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جوشش دهن را نافع بود و عصاره وی
در طبیعت مانند عصارهٔ لحیة التیس بود و مستعمل از وی یک درم و نیم تا دو درم بود اما
مولد سده بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا است و بدل وی اقاقیا و رمان بود یا عفص
بلوط و تار رومی گویند بدل وی پوست انار است بوزن آن و گویند بدل آن طراثیث است

بوزن آن **جلنسرین** ورد صینی است وگفته شود ان شاء الله **جلبهنک**
جلبهنک است وگفته شد **جلجلان** صاحب مفردات گوید سمسم است وصاحب منهاج یک
قولی دارد که سمسم است واین هر دو خلاف است محقق کزبره عالیس است بپارسی کشنیز
خشک گویند وگفته شود ان شاء الله **جلبان** خلر خوانند وقرقی وگفته شود ان شاء الله
جلید یخ است بپارسی برف گویند سرد است بطبع وخشک است بعرض ومزاج
اصلی وی تر است وخشکی وی عارضیست وآب وی در دندان که از گرمی باشد
نافع بود وهضم را قوت دهد اما اعصاب ومعده را زیان دارد وچون تازه بود
وسپر فزا آور دخصوص کسی را که خلط سرد در معده وی بود وتشنگی آورد وخوردن تابرف
وآب وی علق که در حلق چسبیده باشد نافع بود وآبی که از وی حاصل شود به باشد
بسبب آنکه در وی لطیف ولیست در ستن تحلیل رفته است وصفت جلا گفته شود ان شاء الله تعالی
جلوز صاحب منهاج گوید بندقست وصاحب جامع گوید بندقست مطلق وبر دو پیچ
کرده اند ودر لغت جلوز جلغوزه است وصاحب جامع گوید جلغوزه بهمنیست ومؤلف
گوید آنکه محقق است جلوز لوز البر است ودهن وی را زیت الهرجان خوانند
واهل مغرب الاقصی ارجان وارقان خوانند وآن بادام کوهیست بشیرازی نخجک
خوانند وقایم مقام جلغوزه بود در منفعت وطبیعت وی گرمست در درجه اول وگویند
در دوم وخشک است در اول ودر وی اندکی رطوبت هست باه را قوت دهد ومنی
بیفزاید ودرد پشت را نافع بود وگزندگی عقرب در تیلا اما دخوار هضم بود ودیر از

معده بگذرد ومضر بود بپسر ومصلح وی شکر بود وبدل وی جلغوزه **جلغوزه**
حب صنوبر کبار است وگفته شود ان شاء الله **جلجلان مصری** خشخاش است وگفته شد
جلجلان الحبشه خشخاش سیاه است وگفته شود ان شاء الله **جلنجویه** فوتنج بری
وگفته شود ان شاء الله **جلام** قنبه است وگفته شود ان شاء الله **جمار**
شحم النخله خوانند وقلب النخله وآن لب نخل است بپارسی مغز پیراز خرما
گویند وپیه خرما ودل خرما گویند وبهترین آن تر شیرین بود وطبیعت آن سرد
وخشک است در اول وگویند در دوم وقابض بود وسود مند بود جهت خشونت حلق
واسهال وخون شکم وگزندگی زنبور رضاد کردن مفید بود ودوی قوت احساسه
ومره صفرا را نافع بود ومضر بود بسینه وحلق ودیر از معده بگذرد ومصلح وی خرما بود
یا عسل وگویند بدل وی حماض بود **جار النهر** جار النهر است وگفته شد **جمار**
جلید اروا است وسعتر وکلیدار نیز گویند وآن خرس است وگفته شود ان شاء الله
جمد بپارسی یخ گویند وآن معنی بر بعضی فضیلت دارد ودرست بود بسبب آبی
که از آن بسته شود اگر آبی نیک بود وآن یخ نیک بود واگر بد بود وآن یخ بد بود
ومنفعت وی وبرف نزدیکست بیکدیگر اما یخ لطیف تر بود **جمسفرم** چاهوی
سلیمان گویند وآن ریحان سلیمان علیه السلام است وورد را گفته شود ان شاء الله
جمه صینی تخم صینی است وگفته شد **جمست** سنگیست بنفشی که بسیرخی مایل باشد
ومعدن آن سه روزه مدینه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم است اگر از

ظرفی از وی شراب بیاشامند مستی نکند اگر وظرفی بزرگ بود وانگشتری که با خود
دارد از نقرس ایمن بود واگر در شب جامه خواب سند از احتلام ایمن باشند
باذن الله تعالی **جمیز** نوعی از انجیر است بیونانی شیقوموری گویند وانجیر
سبوقاسین نیز گویند ومعنی آن تین احمق است وورق آن بورق توت ماند
وبغایت بی طعم بود ودرخت وی بسیار شیر بود ودر وی قوت جاذبه بود
از عمق بدن وجهت وی نافع بود وجهت اورام صلبه که دشوار تحلیل یابد وضماد زیر وطبیخ
وی نزف الدم را نافع بود وعصاره ورق وی بر ورمهای صلب طلا کردن وضماد
کردن نافع بود وگزندگی جانوران موذی وطلا کردن بهق وبهر وبعده را
به بود وشکم براند وغذای اندک دهد واولی آن بود که بعد از سکنجبین یا کل الخبیر
خورند **جمجم** بیخی است که بشقاقل مصری ماند برنگ وگویند از زمین زر خیزد
وگویند آن ابیوزنی زرین از زمین بر کشند ودر میان اهل چین عزیز باشد
وگویند از زرکستان خیزد ومعروف بود بیخ خطای نافع بود وجهت ربو وضیق
النفس وخناق را سود دهد ومستعمل از وی نیم درم بود **جنطیانا** دو نوعست
یک نوع رومی ویک نوع بوعانی وآن بیخی سبز رنگست بانزدها الخنثی
سبز تر وبزرگتر وگویند ویرا بنام پادشاهی خوانند که ویرا نام جنطین نام بود
طبیعت وی گرمست در سوم وخشکست در دوم سده جگر وسپرز بگشاید وحیض
وبول براند وچون نیم مثقال با شراب بیاشامند تریاق گزندگی عقرب وهمه گزندگان

بود وچون با عسل بسرشند وآب نیم گرم وبر موضع گزندگی ضماد کنند نافع بود
واگر فرزجه از وی زن بخود برگیرد بچه بیفکند وتریاق گزندگی مار وسکبا و
زهرهای کشنده بود ودرد جگر ومعده وذات الجنب را نافع بود ودار
داروهای چشم بعوض افیون مستعمل بود وبهق را زایل کند واسحق گوید مضر است
بسینه ومصلح آن اسقولوقندریون بود وبدل وی رازی گوید یک وزن ونیم
اسارون ونیم وزن آن پوست بیخ کبر وگویند بدل آن زراوند مدحرج است
واین زهر در خواص آورده است که هر زنی را که خون حیض زیاده رود ویا زن
بند وجنطیانای رومی بکوبند ویا حنا برسرشند وبر دست بند دخون باز ایستد
واین مجربست **جندبیدستر** قسطوریون گویند وخرمیان بپارسی
قندس قتیری گویند وخایه سگ آبی هم گویند وآن خصیه حیوان بحری
بود که هم در آب زند کانی تواند کرد وهم بی آب وآن حیوان را قندز خوانند
وبهترین آن بود که هر دو خصیه بهم چسبیده باشد وپوست آن بغایت رقیق
بود وآنچه سبزتر بود وهر دو بهم چسپیده نبود مغشوش بود وغش بکار وشیر و
جمع کنند ودانه که جندبیدستر گرم وخشکست در سیم وگویند در دوم ووی
لطیفتر از همه مسخنات بود ونافع بود جهت عصب سرد وفالج والقوه ورعشه
وجذر ونسیان وصداع که از سردی بود وبخور کردن ومحلل نفخ بود وحیض
براند وبچه مرده بنید از دوشیمه برون آورد وصاحب منهاج گوید

شربتی از وی زیاده از یک درم نشاید و صاحب مفرده گوید که دو مثقال جند
بید استر و قدری فوتنج نهری بیاشامد حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آورد و
چون بکوبند و بغایت سحق کنند و در چشم کشند جلاء چشم بدهد و چون نیم درم
با سرکه بیاشامند مغص و فواق را نافع بود و چون بر چشم پاره زن بجوشد بر گیرد
بادهای سرد که در رحم بود سود دهد و گزندگی عقرب را طلا کردن نافع بود
و با سرکه آشامیدن دفع سموم و ادویه کشنده بکند و سده که در اعضای باطن باشد
بگشاید و گری که سبب آن از سردی بود سود دهد و چون مقدار عدسی بر دهن
تاروین بگدازند و بر سر طلا کنند مصروع را نافع بود و چون در روغن حل کنند
جهت مفر و استرخاء اعضا و فالج و لقوه پس سرد بغایت سودمند بود و اگر بیاشامند
تریاق سمهای سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون و خربق و فوتنج
سرد خواه بلغمی و خواه ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن نافع بود و خفقان
که از سردی بود سود دهد و اگر در قضیب چکانند حبس البول که از خلطی بلغمی بود
سود دهد و کندی در کتاب عجایبات آورده که جند بیدستر که لون او بسیاهی زند
یک درم کشنده بود در روز مداوای آن بقی کنند بشبث و فوتنج و سپستان بعسل بعد
از ان حماض اترج بدهند که پادزهر وی است یا رب فواکه ترش یا سرکه یا شیر خورد بدل
آن مشک است **جنجر** عصی الراعی و گفته شود انشاء الله **جنتوریه** قنطوریون
است و گفته شود انشاء الله **جنجل** در دمشق بسیار بود و طبیعت آن گرم

از آن

و ترست در اول طبع را نرم دارد و گرم مزاج را موافق بود و خونی اندک بیک
از وی حاصل شود و بدل آن بلیلوفست **جنبذ الرمان** گل انار بستانی است بشیرازی
گلنار خوانند و منفعت وی ذکر کرده شد در جلنار **جناح البیض** بمر شفت گفته شود
انشاء الله **جناح** مطلق راسن است و گفته شود انشاء الله **جناح النسر** باقلی
و گفته شد **جنبید** صعتر است و گفته شود انشاء الله تعالی **جوز**
خسیق خوانند بپارسی گردکان طبیعت آن گرمست در سیم و خشکست
در اول درجه دویم و گویند گرم و ترست در دویم و مسیح گوید گرمست در دوم
و خشکست در اول بهترین وی آن بود که پوست آن تنک بود و ورق و پوست
وی قابض اند و پوست اندرونی که بر مغز چسپیده رقیق از وی قبضی بود و شکم
ببندد و پوست شوخه وی محقق بود و بغیر نوع و مغز جوز چون بسایند و از ورم
سوداوی که ریش شده باشد ضماد کنند نافع بود و صمغ وی بر ریشهای گرم نافع
بود و چون بریان باشند و مغز وی محض بیاکن گردانند و شکم ببندد و چون
با مری بخورند شکم براند و اگر بسیار خورند کرم از و حب القرع بیرون آورد
و چون با انجیر و سداب بخورند پیش از انکه ادویه قتاله باز هر آن بود و اگر بعد از آن
بخورند علی السبیل و چون با عسل و نمک و پیاز بر گزندگی سگ دیوانه و گزندگی آدمی
نهند نافع بود و چون با پوست بشراب و ترست بسوزانند و بر سر کودکان
مالند موی سیاه کند و بر داء الثعلب نیز سود دهد و پوست اندرونی وی

چون بسوزانند و سحق کنند و با شراب سرشته و زن بخود بر گیرد منع خون حیض بکند
پوست درخت وی و ورق آن چون دو مثقال از وی بیاشامند تقطیر البول را
نافع بود و شریف گوید پوست گردکان سبز بکوبند و چند باره خیالمه بیاران
اندازند و یکبا هفته رها کنند و هر روز چند نوبت بجنبانند بعد از ان خضاب
کنند موی سفید سیاه گرداند و صبغی عجیب بود و چون فراد و تریاق بدان بمالند
منفعتی تام دهد چون با آب بجوشانند و آب آن مضمضه کنند لثه را محکم گرداند
و استرخاء آن ببرد و خوردن گردکان گرم مزاج را مضر بود و مصلح
بود و زبان گران کند و دهن و حلق را زیان دارد و مصلح وی سکنجبین
با خشخاش یا بادام و گردکان کهن نباید خوردن که مضر بود غشیان و عطشی و کرب
آورد و تن و دیگر و بجسپی که مفصل خورده باشد و مداوای همین گیرند رب
فواکه ترش مانند رب غوره و ریباس و سیب کنند و بدل آن بوزن آن
حبة الخضری بود و گویند جوز هندی **جوز هندی** نارجیل است و گفته شود انشاء الله
جوز جندم کوز گندم خوانند و حرو الطحام بشیرازی گل گندم گویند و رازی گوید
گرم و ترست منی بیفزاید و فربهی آورد و باه را برانگیزد و قطع نزف
دم بکند و قوت باه زایل کند و منع آرزوی گل خوردن بکند و قوس گوید در وی
قوت سرد مطفی بود و ار انه که مجفف بود **جوز بوا** جوز الطیب خوانند بهترین
وی سیخ فربه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در سیم منش را نافع بود و بوی دهان

وی

خوش کند و قوت جگر و معده بدهد خاصه فم معده و سبل را سود دهد و قوت
باصره بدهد و شکم ببندد و حبس البول را نافع بود و منع قی بکند و درد
سپرز کهن شده را نافع بود و به استسقاء لحمی سود مند بود و مستعمل از وی تا دو
درم بود و بدل وی یک وزن وی نیم سنبل الطیب بود و گویند بدل وی تابستان
وی بسباسه بود و ابن جلجل گوید مضر بود شش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید
طبیعت ببندد و ممسک بود و مصلح وی جلاب گرم بود **جوز الابیل** ثمرة الغ
عرا است و گفته شد **جوز ماثل** و جوز ماثم نیز گویند و جوز ماثا و جوز جهابل
و جوز معاثل و جوز ربهم گویند بهندی بهوده گویند و داتوره و بشیرازی
کورکنا خوانند و آن دو نوعست یک نوع جنگل جوز الغی بود و یک نوع خارناک
مانند جوب بسوهان خشن و لون پوست وی سیاه بود زرد رنگ بود و سفید
رنگ اندرون وی پر تخم بود و دانه وی از تخم بادنجان بزرگتر بود
و از تخم لفاح کوچکتر و پوست وی رقیق بود و سر وی مانند سر بادنجان
لفاح بود و طبیعت وی سرد است در چهارم و تر بود نافع حرارت یا قراط ملتهب
چون قیراطی از وی بخورند دماغ را بد بود و سکر آورد و دانگی از وی صاحب
منهاج گوید مضر بود بدل و یک درم از وی کشنده بود در روز متنی و حقی بود
و منوم و مسبت و مخدر و مداوای وی بقی کنند با بکر نطرون در وی حل شده
باشد یا روغن بعد از ان شیر تازه بدهند یا سرکه سعتر و انجدان و فوتنج

کوهی در وی جوشیده باشد و یک مثقال از تازه وی جوز القی است و گفته شد
جوز المرج حب الکاکنج کوهیست و گفته شود ان شاء الله جوز البرو بهترین وی تازه
بود و بشیرازی کوز کلاغ خوانند و طبیعت وی سرد و خشک است و قابض و اسحق گوید
گرم است در اول و خشک است در دویم بر قیق ضماد کنند نافع بود با ابریشم و ابراسش
و قطع خون بکند و قوت اعضا بدهد و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند در بینی
نهند گوشت زیاده بخورد و با شراب سود دهند بود جهت عسر النفس و سرفه کهن
و بلغم و نسیان و مستعمل از وی نیم درم بود یا نیم مثقال و اگر بجوشانند و در آب آن نشیند
زنی که رحم وی بیرون می آید یا مقعد نافع بود چون با عسل و گلاب بر طلا کنند
و دیسقوریدوس گوید طبیعت را ببندد و از خون و صفرا و قوت بدن زیاده
کند و نشف رطوبات از عروق بکند و اسحق گوید صداع آورد و مصلح وی عسل بود
و بدل وی صاحب منهاج گوید هم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن کوکرد سرخ
بود و گویند بدل آن هم وزن آن ابیل بود و نیم وزن آن کوکرد سرخ و گویند
بدل آن نیم وزن آن پوست انار بود جوز القی مانند جوزی سفید بود و قوت
طبیعت آن گرم و خشک است مقیی بلغم بود و رطوبت مقدار دو درم و در فالج
ولقوه مانند آن نافع بود و بدل آن بوره و خردل بود جلید ارد قفا گویند
و آن پرخس است و گفته شود ان شاء الله تعالی والله اعلم

باب الحا حاشا

ماموں گوید و نوپس هم و صغیر الحمار و روفس گوید پودنه کوهیست و گویند
ورق خردل پاپانی است و گویند برگ سپندان دشتی است آنچه
محقق است نوعی از پودنه کوهیست گلهای کوچک بسیار دارد مانند صعتر اما گل
بسرخی مایل بود و قضیب باریک دارد مانند اذخر و برگها دارد بشکل برگ جعده و بیشتر
در کوه بود و در دامن کوه نیز باشد طبیعت آن گرم و خشک است در سیم و گویند
در دویم محلل و مقطع بود و همچنین بول و حیض براند و بچه بیندازد و سده بگشاید و
عرق النسا با شراب و سویق ضماد کردن نافع بود و سینه و شش را پاک کند و منع
نفث دم بکند و اگر با نمک و سرکه بیاشامند مسهل کیموس بلغمی بود و اگر با سرکه
بر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد و محلل خون بسته بود و زایل کند و شش زایل کند و اگر
در طعام کنند و بخورند قوت باصره بدهد و معده و جگر را پاک کند و چون
سحق کنند و با آب و عسل بسرشند و دو مثقال بیاشامند قولنج را نافع بود و قوه
کرده بدهد و جالینوس گوید فالج ولقوه و نسیان را نافع بود و اندروماخس
گوید چون بکوبند و با عسل بسرشند و بر سرطان طلا کنند نافع بود و همچنین
اگر مجذوم در حمام طلا کنند سود دهد و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح آن
نعناع است و بدل آن یک وزن و نیم صعتر کوهی و گویند یک نیم افتیمون و شراب
داشتها بیاورد و هضم بکند و مسهل گرم و بلغم بود حاقر المهر سورنجان است
و گفته شود ان شاء الله حاج خاریست که ترنجبین از وی حاصل شود و نبات

کشوث بروی پیچیده شود و بشیرازی خار ارو خوانند و عصاره وی چون در چشم
کشند سفیدی ببرد و تاریکی ببرد و گل وی جهت بواسیر نافع بود بغایت حالو ما
حالو سنجار است و ابو حلسا گویند و گفته شود ان شاء الله حافظ النحل و حافظ الاطفال
هر دو اسم فرفیون است و گفته شود ان شاء الله حالق الشعر ماهی است و گفته
شود ان شاء الله حافر حمار الوحش سم خر کور چون بسوزانند و بیاشامند مصروع را
نافع بود و چون با زیت بر داء الثعلب طلا کنند تحلیل دهد و داء الثعلب را نافع بود حا
فر البرذون سم استر چون بسوزانند صرع را سود دهد و چون با زیت بر
داء الثعلب و قضا زیر طلا کنند نافع بود حافر الحمار سم خر چون سم راست وی
بخور سازند و مصروع با خود نگاه دارد صرع از وی زایل شود و دیسقوریدوس گوید
سمهای خر چون بسوزانند و بیاشامند چهل روز متواتر هر روز بوزن یک مثقال
مصروع را نافع بود و شقاقی که از سرما بود زایل کند حب النیل قرطم هندیست
طبیعت آن گرم و خشک بود در دویم و گویند در اول و گویند در سیم و گویند سرد است
نافع بود جهت برص و بهق سفید و مسهل خلطهای غلیظ بود و سودا و بلغم و کرمها و حب
القرع از وی کشش بی از دانگی و نیم تا نیم درم بود یا دو بهای دیگر و عرق النسا و نقرس
و آنچه از درد و اخلاط در مفاصل جمع شده بود و مجموع براند و امعا را بشوید و قوت معده
بدهد و سده جگر بگشاید و ورم سپرز و مسهل مرار اسود بود اما کرب و غثیان آورد
و اولی آن بود که بروغن بادام چرب کنند و بلیله با وی خلط کنند و بدل وی

در اسهال و دفع سودا نیم وزن آن تخم حنظل و دانگی وزن حجر ارمنی بود
حب المساکین بلابلست و گفته شود ان شاء الله حب القراط حب الزلمست و گفته ما زریون است
شود ان شاء الله حب اللهو حب الکاکنج است و گفته شود ان شاء الله حب الخلا
حب السمنه است و گفته شود ان شاء الله حب الوز لسان العصافیر است و گفته
شود ان شاء الله حب الیمنه حبی است سیاه رنگ از نخود کوچکتر و خراسانیان
آنرا نقل خواجه خوانند و جرب وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت
سفید و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و گویند در دویم فربهی آورد و منی
زیاده کند و باه را برانگیزد و مقدار ده درم اگر بکوبند و در آب بالند
و صافی کنند و غذی آرد و روغن بادام و قند با روغن کنجد بپزند و بیاشامند
بدن لاغر را فربه کند چون سبب لاغری از سردی و خشکی بود و وی دیر از
معده بگذرد و مضر بود بشش و مصلح وی حب محلبست حب الزلم گویند زرد
المرشف است و در شیراز حب المرشف مشهور است حب الزلم بپارسی
تخم کنگر گویند و آنچه محقق است آن تخمیست بلون سپید و مثلث شکل بود و همچنان
توان خاید و منبت وی در شهرزور بود و فلفل السودان خوانند و ابن
ماسویه گوید گرم است در سیم و تر است در اول و عیسی گوید گرم است در دویم و تر است
در اول و صاحب منهاج گوید گرم و خشک است و در وی رطوبتی عرضی فضلی بود و منی
زیاده کند و تحریک شهوت جماع بکند و بدن را فربه کند و قوت ذکر بدهد

شریف گوید بخایند و بر کلف روی طلا کنند زایل کند و وی مولد صداع بود
و مصلح وی بنفشه بود و بدل وی شقاقل **حب الخروع** بپارسی تخم بید انجیر خوانند
و بشیرازی کنتو و در تبریز خروع گویند گفته شود ان شاء الله **حب البلسان** تخم بلسان مصری
بود و آن بغیر از مصر هیچ جای دیگر نباشد و صاحب منهاج گوید که آن میوه ها
ریقو است و میوه فاریقون گفته شود ان شاء الله و طبیعت حب بلسان گرم و خشک
بود در دویم نافع بود جهت بلغم و سودا و اورام که در شش بود و سپرز و عرق النسا
و صرع و معده و عسر البول و گزندگی جانوران چون بیاشامند و اگر بجوشانند
و زنان در آن نشینند رحم را بگشاید و جالینوس گوید اگر با کهن و نورا سود دهد
و در معده و رودی پس گوید برودت معده را نافع بود و موی بر داء الثعلب
وجه برویاند و بیخ موی را قوت دهد و دیسقوریدوس گوید قوت معده دهد
و اشتهای طعام باز دید کند و هر بلغمی که در معده بود زایل کند و درد پهلو و ربو
و ضیق النفس را نافع بود و مستعمل از وی دو درم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح
وی کثیرا بود و بدل آن عود بلسان بوزن آن و گویند یک وزن و نیم و گویند بدل آن
نیم وزن آن پوست بیخ وی و یک آن سیاه بود **حب صین** و صین نیز گویند
و آن در طبیعت گفته شود ان شاء الله **حب حلوه** انیسون است و گفته شد
حب الاس گزمازک خوانند و گزمازق و آن بر بار است و گفته شد **حب الکاکنج**
جوز المرج خوانند و آن بزر الکاکنج است و آن دو نوع است و یک نوع بشیرازی

عروس اربرده خوانند و یک نوع کوچک بهترین آن بزرگ سرخ کوهی بود
و گویند بستانی طبیعت آن سرد است با عتدال و خشکیت در آخر درجه اول
تا دویم و گویند در سیم حیض را نافع بود و بول براند و ریش بوده و مثانه
را نافع بود و اریباسیوس گوید صرع را سود دهد و اطفال که عارض شود در بیم
چون با کمی از وی با آلکی شونیز سحق کنند با روغن بنفشه و دو بار بدان
سعوط کنند یا سه بار زایل کند و روفس گوید چون یکی جزو از وی
خشک کرده با جزوی از شیح ارمنی سحق کنند و بیاشامند کرمها که در شکم بود
بیرون آورد و بسیار وی مضر بود بگرده و سبب سده و ادرار و حدر در بیم
پیدا کند و مصلح وی گل فارسی بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود
حبة السودا شونیز است و گفته شود ان شاء الله **حب السفرجل** بپارسی
به دانه گویند بهترین آن بود که از به ترش گیرند طبیعت وی سرد و تر بود
در دویم ملین بود دل قبض نافع بود جهت خشونت قصبه شش و لعاب وی
ترطیب کند و سرفه زایل کند و حرارت ساکن گرداند و دو درم از مغز
وی چون بکوبند با نبات و حب سازند یا لعاب وی با نبات و روغن بادام
بخورند سرفه گرم را نافع بود و اسحق گوید مضر است بگرده و مصلح وی نبات
بود و بدل آن بزر قطونا **حب الرشاد** بزر الحرف است گفته شد **حب الفقد**
بزر پنجنگشت است و گفته شد **حب القطن** حسوخ خوانند بپارسی پنبه دا

بهترین وی بزرگ مغز دار بود طبیعت وی گرم و تر است در دویم و گویند
سرد است نافع بود جهت ربو و سینه و سرفه را نافع بود و طبع نرم دارد و مستعمل
از وی سه مثقال بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی خمیره بنفشه و بدل آن
تخم کنگر **حب العرعر** ثمرة العرعر است و گفته شد **حب المنشم** حبیست معتبر از فلفل
و لون آسمان گون زردی وی سپری بود و بغایت املس و خوشبوی و وزن و شکن
و مغز وی بغایت سفید بود و معطر و اهل حجاز و یمن در عطریات مستعمل کنند
طبیعت آن گرم و خشک است در دویم استرخاء معده و سپرز را بغایت مفید بود
و قوت تمام هضم دهد و هضم را یاری دهد و نشف رطوبات بکند و مقوی
احشا بود و استرخاء اعصاب را نافع بود و باه را زیاده کند **حب القلقل**
بزر رمان بریست بپارسی انار دانه دشتی خوانند و معاشریح وی
است معتقد از زرد و یک طوبا بود و در طعم وی اندکی تلخی بود و خوشبوی
بود و بلون سفید بود و طبیعت آن گرم و تر بود در دویم و گویند خشک بود
قوة بدنهای مرضی دهد و فربهی آورد و چون کوبند و با عسل بطریز دافع
کنند باه را زیاده کند و بریان کرده نیکوتر بود و آنرا مضر بود و مصلح وی
روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار خورند میبضه آورد و معده را بگزاید
آن بود که با قند یا عسل خورند و بدل آن بوزن آن تودری سفید و چهار دانگ
وزن آن مغز تخم خیار زه و نیم وزن آن اهل بود و گویند بدل آن

بوزن آن معاث و بوزن آن حب صنوبر بود **حب القار** مانند فندق کوچک بود
و پوست وی بغایت سیاه و تنک بود و مغز آن بدو نیمه بود بغایت سخت
و لون آن بزردی مایل بود و اندک عطریتی در وی بود طبیعت وی گرم و خشک
بود در سیم و دو مثقال چون با میپختج بیاشامند نافع بود جهت دشخواری زادن
و بقراط گوید یک مثقال بجکیده بول و حیض براند و روفس گوید تریاق مجموع زهرها
بود و از خواص وی آنست که چون نقیع وی در خانه بپاشند مگس بگریزد
و وی سود دهد جهت سپرز که از رطوبت بود چون با راسن بیاشامد
و درد سپرز که از بلغم بود و ریاح غلیظ بود نافع بود و اگر دو ملعقه سحق کنند
و بیاشامند در ساعت حیض را پاک کند و وی مضر بود بجگر و حوالی آن
و مصلح آن زرشک تازه بود و بدل آن حب محلب بود **حب الصنوبر الکبار**
چلغوزه است و درخت آن کوچکتر از درخت صنوبر صغار بود و از نیستان
خیزد و درخت وی را اپوسن خوانند طبیعت چلغوزه گرم بود در اول و گویند
در دویم و گویند معتدل است و در وی اندک حرارت است و رطوبت و جالینوس
گوید گرم و تر بود در دویم و اعصاب و رعشه و عرق النسا و استرخا را نافع
بود و شش را پاک کند از خلطی که باشد و باه را زیاده کند و منی بیفزاید
و شیر زنان و سنگ گرده و مثانه بریزاند و گزندگی عقرب با انجیر خشک نافع
بود یا خرما یا کل انجیر و شریف گوید چون با عسل بسرشند و هر روز سه درم بخورند

از فالج خلاص یابند و اسحق ابن عمران گوید با عسل بخورند مجامعت زیاده کند
و گرده و مثانه از سنگ و رمل پاک کند و گویند طبیعت وی گرم است در دوم
و تر است در اول و ابن ماسویه گوید گرم است در دوم و خشک است و وی مصدع بود
و مصلح وی خشخاش و شکر بود و بدل آن حب المحلب بود و نیم وزن آن
بالم الغش و ابن ماسویه گوید بدل آن تخم خربزه بود و گویند جوز هندی و گویند
قایم مقام جلغوزه بادام کوهی بود **حب الصنوبر الصغار** بپارسی تخم کاج گویند
و در طعم مانند جلغوزه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم منضج و محلل بود
نافع بود جهت استرخا و ضعف بدن و فربهی آورد و رطوبات فاسده که در شش بود
خشک گرداند و قوت معده بدهد چون با افسنتین ضماد کنند و چهار درم از وی
منی بیفزاید خاصه که با کنجد و قند بود و مثانه و گرده را قوت دهد اما مضر بود به
معده را انگیزد و بسیار خوردن مغص آورد و تریاق وی حب الرمان بود و
مصلح گزیدن معده در آب گرم خیسانیده و با عسل بخورند و مخموری مزاج با قند
و بدل آن حب المحلب مقشر بود با نیم وزن آن مغز بادام سپید کرده و گویند
بدل حب صنوبر صغار حب صنوبر کبار بود **حب الرأس** صاحب مفردات گوید مویز جبلیست
و صاحب منهاج گفته است آن درست گفته که آن زرد رنگ و طعم او تلخ بود
و گرد شکل بود مانند تخم ... و از کوهستان فارس خیزد و از کردستان
همدان و آذربایجان خوانند در اسپهان دو نوع است جبلی و بستانی این تخم جبلیست

و از آن

و از آن بستانی در اسپهان گفته شود ان شاء الله و این دو نوع که گفته شد
قوت موی بدهد و از آفات نگاه دارد و چون بکوبند خورد و بدان سر بشویند
و اگر طلا کنند شاید **حب القلت** ماش هندیست و گفته شود ان شاء الله **حب العصفر**
قرطم است و گفته شود **حب الآس** بپارسی تخم مورد خوانند بهترین وی بستانی بود
فربه رسیده و طبیعت وی سرد و خشک است و قابض و بقراط گوید سرد و خشک است
در دویم و گویند گرم است شکم ببندد و منع نفث دم بکند و معده و امعا را
قوت دهد و بول براند و پر فراینکو بود و شربتی از وی سه درم بود و صاحب تقویم
گوید پنج درم ریشهای اندرونی را نافع بود و گزندگی رتیلا و عقرب چون با شراب
بیاشامد و ریش مثانه را سود دهد خواه تر و خواه خشک و چون بپزند با شراب
و طلا کنند بر ریشهای کفین و قدمین زایل کند و چون بکوبند و با شیر بر ورم چشم ضماد
کنند تحلیل دهد و عقرب و بواسیر و ورم مقعد را نافع بود و چون بدان طلا کنند با
و چون سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند با آب ببرد و قلاع را نافع بود و اسحق گوید
بسیار وی مضر بود بمثانه و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل وی آب برگ وی با نیم وزن
آن سعتر و گویند بوزن آن **حب الرمان** بپارسی انار و از بهترین وی گویند ترش فربه
بود و طبیعت وی سرد و خشک است و قابض بود و ترش وی فوق خشک کننده شکم ببندد
و منع مواد صفراوی بکند و غثیان ساکن کند و قی باز دارد و فم معده گرم را
قوت دهد و عصاره وی خاصه ترش چون بپزند و با عسل بیامیزند نافع بود

جهت ریشها که در دهن بود و در معده و ریشهای پلید و گوشت زیاده و درد گوش
و اندرون بینی که ریش شده باشد و بدل وی سماق بود **حب الانبرباریس** انبرباریس
است و گفته شود ان شاء الله **حب البان** دانه ایست بشکل پسته اما پوست وی
تنک باشد و سهل بشکن باشد و آن را فستق العبید خوانند و در طعم وی تلخی بود با قبض
و بهترین وی تازه خوشبوی بود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند گرم است
در سیم و گویند تر است در اول و سودا و بلغم را نافع بود و مستعمل از وی تا دو درم بود
جلا بدهد و ثالیل و کلف و داءهایی که بر روی پیدا شود و جرب و حکه را نافع بود
و سده جگر و سپرز بگشاید و صلابت آن نرم کند چون با آرد کرسنه ضماد کنند و
اسحق گوید مضر است بجگر و مصلح وی رازیانه بود و دیسقوریدوس گوید بدل وی
بوزن وی قشور السلیخه بود و گویند بدل آن بوزن آن فوه و نیم وزن آن
قشور سلیخه و ده یک آن بسباسه و از آن شیرازی تخم غالیه خوانند **حب الملوک**
ماهیدانه است و گفته شود ان شاء الله **حب القنا** عنب الثعلب است و گفته شود ان شاء الله
حب المحلب بپارسی ... مریم خوانند بهترین وی فربه تازه بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود و گویند معتدل و گویند سرد است قول اصح آنست که در وی
حرارت بود و جلا قوی و بصری گوید گرم است در دوم و خشک است در اول محلل بود
و بول براند و چون بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع بود و چون کرم بکشد و حب القرع
بیرون آورد و سده جگر و سپرز بگشاید و نفوس را سود دهد و سنگ گرده

و مثانه بگشاید و خون حیض براند و چون بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع بود
و قولنج بگشاید و دردهای اندرونی پاک کند و رطوبتی که در سینه و شش بود پاک
کند و گویند مضر بود بدماغ گرم و احشا و مصلح وی رب اترج بود و بپارسی
و بدل وی گویند مغز بادام تلخ مقشر بود **حب الریباس** بپارسی تخم ریباس گویند
بهترین آن تازه بود و طبیعت وی سرد و خشک است و قابض بود و نافع بود جهت
عرق صفراوی و جرب و حکه بدل آن تخم حماض بستانی بود **حب القرع** بپارسی
تخم کدو دانه گویند بهترین آن بود که آب بسیری خورده باشد طبیعت وی سرد
و تر بود در دویم سودمند بود جهت تبهای صفراوی مستعمل سه درم بود سرد و
گرم و خشک را نافع بود و چون با نبات بخورند تشنگی بنشاند و حرقة البول که از حرارت
بود زایل کند و اسحق گوید مضر است بمثانه و مصلح وی تخم کرفس بود و جالینوس
گوید بدل آن در کمر حدت ادویه کثیرا بود **حب الرشاد** حرف است و بهترین وی
بابلی بود و طبیعت وی گرم و تر و خشک است و سفید وی حرارت کمتر دارد و در سحج
و مغص بلغمی را نافع بود و چون با آب گرم و روغن گل بیاشامند عرق النسا را نافع بود
چون بکوبند و بر ورک ضماد کنند و قولنج را سه درم بکوبند و بیاشامند و بدل آن
در ضماد و عرق النسا شیطرج بود و باقی منفعت وی در حرف کاف گفته شود ان شاء الله تعالی
حب الخضرا ثمره درخت بطم است بشیرازی بن گویند و آن دو نوع است یکی
شاه بن گویند و یکی نوع بن و شاه بن خورد و تر بود و دهقانان با پوست نو آن خورد

درخت شاه بنار اسپیدار خوانند وازان بطم بنا بهترین آن سبز تازه بزرگ
بود طبیعت آن گرم وخشک است در سیم وگویند در چهارم وگرمی وی قویتر بود از
خشکی خوردن وی معده را بد بود دیر هضم شود وغذای بد دهد وگرم مزاج را
زیان دارد وهمچنین سینه وگرده بود وبول براند وشهوت مجامعت برانگیزد
وچون با شراب یا سرکه بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد ودر دیگر سپرد
وسپرز کاهد سپردی بود بلغمی مزاج را نافع بود وفالج ولقوه را سود دهد خوردن
واز روغن وی مرهم ساختن والیدن وبر ذات الجنب اعتماد کردن نافع بود وچون
وی چون بسوزانند وبر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند ودراز کند وصمغ وی
درمنفعت مانند مصطکی بود ودر ضماد گفته شود ان شاء الله ومضر مصدع بود وشهوت
طعام ببرد ومصلح وی سکنجبین وربوب فواکه بود وصاحب منهاج گوید مصلح وی کثیرا بود
وصاحب تقویم گوید خمیره بنفشه بود ودر کتاب ابدال آورده است که بدل وی
مغز جوز است وگویند بوزن آن مغز پسته ونیم وزن آن مغز بادام وگویند بوزن
آن **حب البطیخ** بزر البطیخ است وگفته شد **حب الکثری** بپارسی ... گویند بهترین آن بزرگ بود که بزردی مایل بود وگویند گرم وخشک است نافع بود جهت
درد شکم وچهار درم مستعمل بود وگویند مضر بود بگرده ومصلح آن قفا یا بزر قطونا بود
حب الذهب بپارسی دانه ... گویند طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود
در دوم شکم را ببندد وشربتی از وی آنچ درم بود ومضر بود بامعا ومصلح وی

واکر

کثیرا بود **حباری** علوفس خوانند بپارسی جرز وبترکی تغدری وآن نوعی از
کلنک است وگوشت وی سبکتر از گوشت بط بود واز بهر آنکه وی ربیت وصاحب
منهاج گوید گوشت وی گرم وتر بود میان مرغ خانگی وبط بود ریح را پاک کند
ومضر بود بمفاصل وقولنج ودشخوار هضم شود ومصلح وی آن بود که بازیت وسرکه
ودارچینی بپزند وبعد از آن حلوای عسل یا زنجبیل مربا خورند وپیه وی چون با اندکی
نمک وسنبل بکوبند وحب سازند مانند نخود ودر سایه خشک کنند وپنج حب از آن با آب
نیم گرم بیاشامند ناشتا قرب را بغایت نافع بود واگر پوست اندرون وی
خشک کنند وسحق کنند با اندکی نمک اندرانی در چشم کشند در ابتدای نزول آب
نافع بود وهیچ دوا از وی نیکوتر نبود واگر دل وی در خرقه بندند ودر کیچ آویزند
کو خواب بسیار میکند خواب از وی زایل شود ودر سنگدان وی سنگی بود چون آن را بکا
بندند که رعاف داشته باشد در ساعت ببندد ودم آن با خود دارد عود نکند و
این عمل خاصیت است وخون وی ربو وضیق النفس را نافع بود وگوشت وی گویند
بغایت گرم وخشک بود واول آن بود که با آب ونمک بپزند وبعد از آن روغن
بادام بروی ریزند جهت سپر دمزاج بروغن کردکان وزیت وسپیداج ودارچینی
وخولنجان وورق آن مریض را بغایت نافع بود **حبق القنا** مرزنجوش است واز
از ان الفار گفته شد **حبق الراعی** برنجاسف است وگفته شد **حبق البقر**
بابونج است وگفته شد **حبق الفیل** حبق الماء خوانند وآن مرزنجوش است

حبق قرنفلی فرنجمشک است گفته شود ان شاء الله **حبق زنجانی** بادرنجبویه است وگفته شد
حبق الماء فوتنج نهری است وحبق التمساح نیز گویند ودر فوتنج گفته شود ان شاء الله
حبق نبطی حماحم است وگفته شود ان شاء الله وآن نوعی از فوتنج بستانی است **حبق**
صعتری وحبق کرمانی سیسنبر هم است وگفته شود ان شاء الله **حبق خراسانی** بقلة
خراسانی است وگفته شد **حبق الشیوخ** وریحان الشیوخ نیز گویند وآن مرو است
ودر میم گفته شود ان شاء الله **حرض ما** بربانی نعناع است وگفته شود ان شاء الله
حجر التیس پادزهر است و وی را تریاق فاروق طبیعی خوانند وآن مانند
بلوط بود ودراز وگرد نیز می باشد وبر زبر یکدیگر طبقات دارد ودرمیان
آن چیزیست گویا مغزیست وآن حبوب کلفه پادزهر وی بود ولون حجر
التیس اغبر بود وسیاهی که بسرخی زند وآنچه نیک بود چون با شیر بر سنگ بسایند
بسرخ رنگ شود وآن از شکم بز کوهی گیرند وآنچه بد بود چون با شیر بر سنگ بسایند
سبز رنگ شود وصاحب مفردات آورده که از طرف خراسان حاصل میشود واین
خلاف است آنچه گفته است در شبانکاره بود وهیچ موضع دیگر حاصل نمیشود وگویند
غذای آن گوسفند مار باشد وخفه سبب آن این سنگ در شکم وی بسته دود وبدین
سبب از او تریاق فاروق طبیعی خوانند وگویند در زهره وی باشد واین خلاف
است ووی بغایت عزیز بود وباطراف برند وگویند سرخ رنگ بود وچون
بساینند ویسترنگ وزرد رنگ هم باشد واین زنگها بود ن سلیم شود ولون آن

در شیر دادن وی

بسیاهی

بسیاهی زند سرخی آمیز نیکوتر بود ودر نام مانند این سنگ میسازند از آنکه
دایما این مشکل فرق نتوانند کرد امتحان وی آنست که سوزن را با آتش سرخ کنند
وبروی نهند اگر مصنوع است چون سوزن در وی فرو رود ودودی سیاه از وی
برآید واگر حجر التیس بود دود زرد که نوک سوزن زرد کند وچون وی را با آب رازیانه
بپرشند وبر گزندگی مار طلا کنند در حال درد ساکن کند واز مردن ایمن شود و
وسود مند بود جهت گزندگی جانوران وسمهای نباتی وحیوانی ومعدنی خوردن
وطلا کردن نافع بود جهت ضعف دل ودهن وقوه بیاه بغایت نافع بود وشربتی
جهت گزندگی جانوران ودفع سمها دوازده جو وجهت ضعف دل وقوت اعضا
دانکی بود وهر کس هر روز نیم دانک بخورد ایمن باشد از همه آفتها وزهرها وجوی
مزاجرا نیز سودمند بود بسبب آنکه وی بخاصیت این عمل میکند نه بطبیعت و
وی بغایت گرم بود **حجر الحیه** دو نوع است یک نوع حجری بود ویک نوع حیوانی
بود وآن را از مار افعی گیرند وآن را پادزهر وپادمهره ومارمهره خوانند آنچه
از مار گیرند وشبیهی بود که در قفای افعی بود ودر سر افعی بود وچون از گوشت
جدا کنند نرم بود واثر هوای بسیار بیند مانند حجر النمر وخطوط بر وی کشیده بود وآن
باشد که بلون مار بود وخاکستری وآن باشد که سیاه رنگ بود ومولف گوید
که امتحان وی چنانست که بر جای صوف سیاه بمالند یا کبود سفید شود وچون بجای الغم
بمالند سیاه شود وسفیدی بماند وآن نوع الحجر بود ولون آن زیر حدی وسیاه

و خاکستری رنگ بود و بشکل تخمی بزرگ مربع بود و از یک مثقال تا دو مثقال بود و زیاده
بود مؤلف گوید امتحان وی آنست که چون در میان آب لیمو اندازند در حال جنبش
و حرکت آید و دور وار گردد و هر دو نوع بگزندگی مار نافع بود و خوردن و با خود داشتن
و بر موضع زخم نهادن و مارمهره گزندگی افعی را نافع بود و بلعیدن کردن و جالینوس گوید
چون بسایند و بیاشامند نافع بود و گویند هر دو بر سر زخم بچسبد **حجر هندی**
نوعی از سیاه جست به پارسی شاه دانه هندی خوانند خون که از مقعده آید قطع کند
و بواسیر را سودمند بود و چون بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود **حجر البلور**
سنگ بلور چون بر کسی بندند که در خواب ترسد دیگر نترسد **حجر حدیدی** خماهنست
و صندل حدیدی گویند و آن دو نوع بود نر و ماده در حمام کهنه شود ان شاء الله
حجر الرحا به پارسی سنگ آسیاب خوانند خشک بود و چون گرم کنند و سرکه
بروی ریزند بخار آن قطع خون رفتن بکند و در دهای گرم **حجر الدیک**
سنگیست که در سنگ خروس باشد بمقدار باقلا بود و گوهری بود و بلون آبگینه شفاف بود
نزدیک به بلور اگر با آب بشویند و آن بکسی دهند که بغایت تشنه باشد سود دهد
و غم و اندوه ببرد **حجر المثانه** سنگیست که در مثانه آدمی باز دید می آید گویند سنگ
مثانه بریزاند و جالینوس منکر است و گویند سنگ گرده بریزاند و گویند چون سحق کنند
و در چشم کشند سفیدی زایل کند **حجر النار** حجر الاصم خوانند و حجر الرحا (?) و آن انواعست
سفید و سیاه و سرخ و طبیعت وی سرد بود بغایت و خشک و ارسطاطالیس

گوید که اگر زنی دشوار زاید در خرقه بسته در ران وی بندند بسهل زاید بفرمان
خدای تعالی و چون سحق کنند مانند غبار و بر جای زیر پاشند خشک کند و پاک گرداند
و همچنین بر هر ریشی نمخوار و دملی که باشد و بر هر عضو که بود بکمال صحت آورد و بپارسی
به پارسی سنگ آتش گویند **حجر الحمام** سنگیست که در دیگ حمام حاصل میشود و چون
در ابتدا بر سرطان نهاده کنند نافع بود و بهترین معالجه سرطان که در رحم
پیدا شود اینست **حجر البقر** در مصر حجر البقر خوانند و آنجا و زهرج و
گاو زهره خوانند در میان زهره گاو بود و گویند در شیردان گاو هندو سپاتی (?)
بود و آن مانند بادزهریست در عمل و بلون هم چون زهرمانه اما آنچه در زهره گاو
و گوسفند می باشد آن مانند زرده تخم مرغ بود پخته و بشیرازی آنرا اندر زا خوانند
چون سحق کنند و با آب بعضی از بقول طلا کنند بر حمره و نمله نافع بود و در ریشها و جرب
مقدار عدسی سعوط کنند با آب چغندر سلق جهت دفع نزول آب بغایت نافع بود
و چون سحق کنند و بزراب بپرشند و بر موضعی که سفیدی بود طلا کنند موی سیاه
بیرون آورد و اگر سبب آن از داء الثعلب و برص بوده باشد اما موی سفید سیاه
نکند و مؤلف گوید بغایت گرم بود و بادهای سرد را سود دهد طلا کردن و
خوردن **حجر اللبنی** غالاقطیطس خوانند یعنی حجر لبنی و این اسم از آن سبب
نهاده اند که چون با آب بسایند مانند شیر از وی بیرون آید و بلون خاکستری
بود و طعم وی شیرین بود و چون با آب سحق کنند و عصاره وی در حقنه ملقی کنند

هر زمان که خواهند مستعمل کنند طبیعت وی معتدل بود و در قوت مانند شاذنه بود
چون در چشم کشند منع سیلان فضول از چشم بکند و ریش چشم را نافع بود و در ابتدا
ورم طلا کردن سودمند بود و نفث الدم و خشونت مرض را نافع بود **حجر عسلی**
سنگیست که چون بسایند رطوبت آن بغایت شیرین بود و بقوت شاذنه بود و
منفعت وی مانند حجر لبنی بود **حجر مشقق** سنگیست که بلون زرد باشد
و از طلا مغرب بود و بهترین آن بود که زعفران رنگ بود و زود ریزیده شود
و شکافته و تو بر تو و قوت آن مانند شاذنه بود اما کمی ضعیف تر و حجر لبنی و مشقق
و عسلی در قوت مانند یکدیگراند اما عسلی در وی حرارتیست که در اینها نیست و حجر
مشقق چون بشیر زنان بسایند و در چشم کشند ریش چشم زایل کند و خشونت مژه
و سوزش چشم و بهترین مداوای این زخمهاست **حجر قبطی** سنگیست مصری
بغایت سپید و زود در آب حل شود و گازران مصر کتان بدان میشویند و جاهها در
سوم روغن کنند جهت دملها و ریشها که در بدن پیدا شود و در شافهای چشم استعمال کنند
جهت نفث الدم و اسهال قرحه و در دمثانه چون با آب بیاشامند نافع بود و چون
زن بگود برگیرد جهت خون رفتن دایم نافع بود و لون آن سنگ سبز بود و تیره رنگ
حجر الیهود سنگ یهود خوانند و آن سنگیست مانند زیتون و آنچه بزرگ بود
نزدیک بخایه کبوتر و بهترین وی زیتونی شکل بود و خطوط بسیار بروی بود و
حجر الزیتون نیز خوانند و گویند از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود و گرد نیز بود

جهت سنگ گرده نیم مثقال با آب گرم و جهت ریگ مثانه همچنین و اگر با آب برگ
ترتیزک لعوق کنند همین عمل کند و عسر البول را نافع بود ولیکن مضعف معده بود
و اشتها ببرد و الحق گوید مضر است بسپرز و مصلح وی عسل است و هر سنگ که
حجر یهودی چون بخون خفاش سحق کنند و در چشم کشند موی مژه که ریخته بود برد
یاند (?) و موی ابرو همین سبیل چون بروی مالند و جالینوس گوید در طبیعت معتدل بود
و معده را سپر در آید بود و مصلح آن کرفس بود و ثولس (?) گوید خون حیض قطع کند
حجر الیشب حجر الشیف خوانند و اهل مشرق ابوطقون و بیونانی اسطرلوس
و معنی آن کو کین بود و نوعی از وی طرحتون خوانند و آن چند رنگ بود و بهترین
وی سبز بود معده را نیکو بود جالینوس گوید اگر قلاده از وی سازند که موازی
معده بود و در گردن اندازند معده و مری را نافع بود و دیسقوریدوس گوید
که بر ران زن آبستن جهت نگاهداری زادن و بر بازو بستن جهت تعویذ
نافع بود **حجر الرخام** طین قیمولیاست و گفته شود ان شاء الله **حجر الدم** شادنج
است و گفته شود ان شاء الله **حجر ارمنی** دو نوعست یک نوع لاجوردی بود
و یک نوع سرخ بغایت و چون دست بروی نهند پندارند که چرب است و طبیعت
آن گرم و خشک است و در اول مسهل سودا بود و مسهل قوی تر از حجر لاجورد و معده را
بد بود و چون مغسول بود دافع غثیان نیاورد و اگر نامغسول بود مقیی و مغشی بود
و مفرح و مقوی دل بود مغسول وی بخاصیتی که در ویست که بدتر از خلط سودا پاک

کرداند و روح را از دود سوداوی و قطع بلغم بکند و احجار را پاک کند اما حجر
جهود و مصلح وی افیمون بود بدل وی ... و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود تا نیم مثقال
و بدل وی جهت دفع اخلاط سوداوی یک وزن و نیم حجر لاجوردی بود
حجر النمر مهره ایست که از پلنگ ماده حاصل میشود و در نزدیک گفته شود
ان شاء الله حجر المغناطیس دیسقوریدوس گوید که نخستین بر شتوک چون بکیرند
در افزونی ماه و شکم وی بشکافند دو پاره سنگ یابند که یکی یک رنگ و یکی برنگهای الوان
و در پوست ایل یا پوست گوساله بندند پیش از آنکه خاک بوی رسد و بر بازوی
مصروع بندند و کودکان بغیر ان غذای تعالی صرع از وی زایل کند حجر النور حجر الروشنایی
هر دو در حشیشیات وارد شد نیز گویند و گفته شود ان شاء الله تعالی حجر اللازورد
لاجورد است و گفته شود ان شاء الله حجر المغناطیس بپارسی سنگ آهن ربا گویند
چون بسوزانند مانند شاذنه بود در عمل و منفعت و بهترین وی سیاه بود که بسرخی
مایل بود و هیچ خلطی در وی نبود و جذب آهن بقوت کند هر چند زیاده تر باشد
نیکوتر بود و جالینوس گوید گرم و خشک بود بغایت اگر کسی را خبث الحدید در شکم
مانده بود و چون با شراب بیاشامد جذب آن بکند جذب خود بکند و بصحبت خود
بیرون آورد و مسهل کیموس غلیظ بود و مستعمل از وی از نیم مثقال تا یک درم بود و گویند
چون در دست گیرند درد دست و پای تسکین یابد ... که آن را از خوانند پاکی کند
و اگر بر جراحتی که از تیغی زهردار بوده باشد نافع بود بغایت و کمال صحت آورد

و مغناطیس چون بوی سیر بوی رسد سست شود و در ربودن و باز چون در خون
گوسپند یا بز اندازند تیز گردد حجر الاحمر سنگیست که بلون بسد است
بوزن و الکی کشنده بود و از جمله سموم قتاله است مانند بیش و گویند نوعی
از الماس است حجر مشویه طلق است و گفته شود ان شاء الله تعالی حجر بحری
بسد است و گفته شد حجر النیر حجر العقابست و حجر الیرنیز گویند و آن
الکحل است و گفته شد حجر الطود حجر الدم است و گفته شد حجر البهت
حجر النسر است و گفته شد حجر القمر براق القمر و زبد القمر خوانند و افرو
سالینس نیز زبد القمر و بیونانی سالسطس خوانند و افروسالینس از بهر آن
خوانند که بشب در افزونی ماه یابند در بلاد عرب و آن شفاف سفید بود و چون
بیابند و بمصروع دهند نافع بود و اگر از درختی بیاویزند که بر نمیدهد بر آورد و اگر
بر مصروع بندند شفا یابد و زنان بعوض تعویذ با خود نگاه دارند حجر حبشی
دیسقوریدوس گوید این سنگ سبز بود و صاحب منهاج گوید زرد و زند و جالینوس گوید
مانند یشب بود و چون بسایند مانند شیر از وی بیرون آید و زنان را بغایت
بگزد شب کوری و ورم چشم و درد آن و قروح آن زایل کند و تاریکی برد و جلای
تمام دهد و مؤلف گوید از ابشیرازی سنگ یشم خوانند حجر الاسفنج سنگیست
که در میان اسفنج می باشد و حضار الاسفنج گویند و دیسقوریدوس گوید و راز بی
گوید چون با شراب بیاشامند سنگ گرده بریزاند و جالینوس گوید سنگ گرده بریزاند

و قوت آن ندارد که از مثانه بریزاند حجر اناغاطیس سنگیست که چون بسایند
مانند خون بود بلون و چون با شیر زنان در چشم کشند ورم آن و بسیاری آب
آن را سود دهد بود و حجر اعرابی سنگیست مانند عاج چون سحق کنند و بر موضعی
پاشند که خون روان بود ببندد و اگر ضماد کنند شاید و چون بسوزند و سنون
سازند دندان را جلا دهد بپارسی شکر سنگ خوانند و بشیرازی سنگ زخم حجر العاج
حجر اعرابیست که گفته شد حجر الکرک سنگیست بغایت سفید و در ساحل بحر
هند یابند و بساحل بحر سند نیز باشد و مهره که از وی حکاکان و خراطان سازند
از عاج سفیدتر بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در آخر درجه دوم و اهل
هند و سند از وی نگین سازند و زنان در گردن بندند و محقق اند که خاصیت
آن سنگ آنست که دفع سحر و چشم زخم بکند و بر دشمن ظفر یابند و هر سپاهی که
وی را با خود داشته باشند ... و سند ازوی ظرفها سازند و از آن
اکل و شرب کنند و مدعی ایشان آنست که در صحبتی که آن بود خیانت و فتنه نبود
و فرح و نشاط وی باشد و اهل هند و سند در ... از آن مهره کشند و گویند موی
دراز میکند و مهره وی بانسد مروارید بزرگ بود و چون سحق کنند و در چشم کشند
سفیدی که در چشم بود ببرد خواه قدیم و خواه جدید و اگر سنون سازند سفید
کند و جلای تمام دهد حجر اسیوش اسیوش است و گفته شد حجر القیشور مانند
سنگی بود در سپاهان یابند مقام دماغ وی سفید سخت بود و چون بیاسایند

سنگ گرده بریزاند حجر شفاف قیشور است و گفته شود حجر لماطیطوس
حجر ماعاطیس خوانند و از وادی سام آورند و آن وادی را در قدیم غاغا
خوانندی و این زمان جهنم گویند چون در آتش نهند بوی قیر و سوخته کند
و لون وی سیاه بود و بوی قیر کند و سبک بود و صفحها بر روی که بکرد و فوت وی
در غایت پیوسته بود و بخور وی صاحب صرع را و گویند مصروع را صرع آورد و صاحب
منهاج گوید بخور وی مصروع را نافع بود و اختناق رحم را سود دهد و گزندگان از وی
بگریزند و با او وی جهت نقرس ضماد کردن سود دهد و جراحتها را نافع بود و گوشت
برویاند حجر البسطریط حجر الشطرطی گویند و آن مرمر است و گفته شود ان شاء الله تعالی
حجر الکلب شریف گوید در خواص و التجیع بحر بیست نوعی از سنگ بیست که چون
سنگ بوی زنند بدهن بگیرد و نگاه دارد و در دشمنی عملی عجب میکند چون خواهد که
باهم الفت کنند سنگ برگیرد و یک بار آن سگ می اندازد و بعد از آن دو سنگ
از آن برگیرد با هم و در آب اندازد و بخورد الفت ... از دشمنی چیز عجب میکند
و گویند اگر در برج کبوتر اندازد همه بگریزند و اگر در شراب اندازند جای
از آن شراب بخورند جنگ و عربده و بیهوشی در میان ایشان پیدا شود حجر
الروشنایی حجر النور است و گفته شد حجر ابرام بپارسی سنگ
برامی خوانند و در تیشه که ... سنگ آسیا هند چون بر سنگ زنند قطعی آورد
نخند و در سنگ مانند گل فرو رود و اگر از آن سنگ سنون سازند دندان را

بغایت سفید کند **حجر خزفی** سنگیست که در مصر بسیار می باشد و مانند خزف بود
نه داز سیم لشکافد و صفحها بر یکدیگر بود و بجای قیشو ر مستعمل کنند در ستردن
موی چون درم از وی با شراب بیاشامند قطع خون حیض بکند و چون با عسل خلط
کنند و بر ورم پستان نهند ریشهای پلید با صلاح آورد و بغایت عاقبت خشک بود
حجر الافرودج حجر افرودی خوانند و از بلاد روم خیزد و سنگی بود و بر روی
آب ایستد و مجفف بود و قبض در وی بود چون حل کنند و بیاشامند گزندگی
عقرب را نافع بود **حجر الاپاکفه** سنگیست که کفشگران افزار بدان تیز کنند
نافع بود جهت ورم لهاة و ریشی آن و لهاة بپارسی ملاژه خوانند **حجر المین**
در سین گفته شود ان شاء الله **حجل** تیهو است بپارسی کبک گویند و در قاف گفته شود
ان شاء الله **حدق** بادنجانیست و گفته شد **حدید** بپارسی آهن گویند
و آن سه نوعست سابرقان و نرآهن و فولاد مصنوع و پولاد معدنی و مصنوع
بود و پولاد طبیعی معدنی شاپورقانیست و سابرقان نیز گویند و آن پولاد نرست
و پولاد مصنوع از نرم آهن کنند و زنگار آن را از عفران الحدید خوانند قابض بود
و اکحال و منفعت آن در باب زا گفته شود ان شاء الله و خبث الحدید ضعیف تر از
زنگار آن بود و صفت وی در خا گفته شود ان شاء الله تعالی و صفت توبال
در تا گفته شد و آهن سرخ کرده اگر در آب اندازند و با شراب بیاشامند شکم
ببندد و ریش روده را نافع بود و ورم سپرز و معده و استرخاء معده و سلس البول

و در مقعد را نافع بود و باد را و قوت دهد خاصه آبی که آهنگران آهن تافته
در وی می اندازند و آنرا دوسپ خوانند و ماء الحدید گویند و گفته اند که سپک دیوانه
بغایت مفید بود و قی کرده اند و برآده آهن چون در شرابی که زهر بود اندازند مدتی
زهرها را بکشد و آن شراب چون بخورند زیان نکند و براده آهن بخورند اندرون شکم
سخت و خشک شود و درد سپرز آورد و مداوای آن بشیر تازه با بعضی ادویه مسهله
کنند بعد از آن سکه و روغن بیاشامند و روغن بنفشه و روغن گل و سپرز بر آن بمالند
و مقدار یک درم مغناطیس بخورد و اراج و سپرز روغن گاو و در خواص آورده اند
که براده آهن بر کسی بندند که در خواب دندان خاید دیگر نخاید **حدج** حنظل تر سپید
بود که هنوز سبز باشد **حداة** مرغیست که بشیرازی کورکوره گویند گوشت وی
بباید خورد که عفونت در بدن پیدا کند و خون وی چون با اندکی مشک و گلاب
خلط کنند و بناشتا بیاشامند ربو و ضیق النفس را نافع بود و چون پرهای
وی بسوزانند با سر و خاکستر آن با آب بیاشامند نقرس را نافع بود
و زهره وی خشک کرده با آب حل کنند و کسی را که حیوانی موذی گزیده باشد مانند
عقرب و افعی و دیگر گزندگان اگر زخم از طرف راست باشد بر میل از آن در چشم
چپ کشند و اگر از طرف چپ بود در چشم راست کشند بغایت نافع بود و از مردم
خلاص یابد بعضی از خدای تعالی **حرمل** ابن سمحون گوید دو نوعست سرخ
و سفید نوع سفید حرمل عربی گویند و بیونانی مولی و بپارسی صندل و آنچه

ورق آن باشد و ورق بند بود کوچکتر و گل وی مانند گل یاسمین سفید بود و بطلی
و خوشبوی بود و بسریانی بساسا خوانند و نوع سرخ حرمل عامی گویند بپارسی
سپند است و بشیرازی تو تو نه و هزار اسپند نیز گویند و قولس گوید آن نوعی از
سداب کوهیست طبیعت حرمل گرم و خشکست در سیم و گویند در چهارم نافع بود جهت درد
مفاصل طلا کردن و چون سحق کنند و با عسل و زهره مرغ و زهره کبک و زعفران
و آب رازیانه در چشم کشند قوت باصره بدهد و اگر بخورند حرمل با ادویه قاطعات درد
حب القرع بیرون آورد و قولنج را نافع بود و عرق النسا و درد ورک چون نطول کنند
با آب آن سودمند بود و سینه و شش از بلغم لزج پاک کند و باد که در روده بود
تحلیل دهد و نافع بود جهت سده دماغ و بدن و لیکن سدر و صداع آورد و مهیج بود
و سکر و مصلح وی صاحب منهاج گوید بعد از آن ربوب فاکهه ترش خورند و صاحب
تقویم گوید مصلح وی حرم و دارچینی بود و جالینوس گوید نافع بود جهت فالج و لقوه و
تشنج و برد علت کرده و مثانه و مسهل مرة السوداء و بلغم لزج بود و حیض و بول براند
و نقیع وی سودا را نیک بود و خون سودا وی صافی کند و طبع ترم دارد و دخان وی
کرم وی مانند حسن بخور بود و مجهول گوید لوز اصلاح کند و محرک جماع بود و قی بهی
آورد و بول و حیض براند بقوت و این دانه گوید سودمند بود جهت عاشقان سپرکی
که دارد و گویند دو از ده شب بیابی بهر شب یک مثقال سفوف سازند نا سود و برای اصبار
نافع بود و دیسقوریدوس گوید در دیابیا و در اپچا و عرق النسا و نقرس ...

بغایت نافع بود و بدل آن بوزن آن قرد مانا تخم سداب بود اما حرمل عربی سفید
که آنرا بیونانی مولی خوانند بیخ وی مانند ملوسیای بود و چون سحق کنند و با روغن
ایرسا فرزجه سازند و زن بکار برد افواه رحم بگشاید **حرشف** بپارسی
کنگر خوانند بپارسی کنگر گویند و آن انواع است و طبیعت وی معتدل بود در
حرارت و تر بود تا درجه دوم سیح گوید بر داء الثعلب طلا کنند موی بر دیاند
~~و اگر موم روغنی سازند~~ و اگر موم روغنی سازند که آب کنگر کوبند و آن دا ده باشند
و بر ریش که بر روی پیدا شود بمالند زایل کند و عصاره ... جون بدان
طلا کنند نفع و تحلیل دهد و بول براند و ریش روده را سود دهد و بلغم بیرون آورد
و اگر سر را با آب کنگر بشویند شپش را بکشد و خارش سر را زایل کند و چون بخورند
در بهار تحلیل دهد و چون بر سوختگی آتش ضماد کنند نیکو بود و طبیعت را نرم دارد
و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و درازی گوید باد از دو ده کند و گرده
و مثانه را تنخیر کند و گند بغل زایل کند و با ادرار بول آن نتن بیرون آورد
بخاصیتی که در ویست مصلح وی آنست که در گنجین هراکنند و توابل و ابازیر لطیف
بروی ریزند صاحب منهاج گوید مغثی بود خاصه که هی گویند مولد سودا و غذای او
مر نافع و مصلح وی روغن بود و صاحب تقویم گوید مغثی بود و مصلح وی صعتر
بود دیگر **حرس** خرد لست و گفته شود ان شاء الله **حرض** اشنانست و گفته
شد **حریر** ابریشم است و گفته شد **حرز الشیاطین** اطریلال است

و گفته شد حرف حب الرشاد گویند و به پارسی معلیاه و بهوری شاه و بپارسی
تخم سپند و تره و تیزک و شب خیزک نیز خوانند و بیونانی قردامون و حرف
ابیض اسفند اسفید خوانند و خردل سفید گویند و حرارت وی کمتر از حرارت سپید
بود و بهترین وی تازه بود و طبیعت حرف گرم و خشک است در سیم و گویند در اول درجه
چهارم منضج و محلل بود و موی که ریزد نگاه دارد و خوردن و طلا کردن با آب آن سپید
شستن و ورم بلغمی و دمامیل را نافع بود و جهت عرق النسا خوردن و ضماد کردن و جهت
ربو و غلیظی خون سپرز خوردن و با عسل طلا کردن و ریشی که آنرا بهق خوانند و آنرا
جمیع اعضا را نافع بود و کچه بکشد و بینه از دبغه و البته بیا باشید و نخود بر کنش
و چون دود کنند گزندگان بگریزند و چون بیش شده و قوبا با آب و نمک مالیدن
نافع بود و چون پخ درم سحق کنند و با آب گرم بیاشامند طبیعت براند و قرح بکشاید
و حب القرع بیرون آورد و باد که در روده بود بشکند و بریان کرده شکم ببندد
و تن خنزیر را نافع بود خاصه سحق ناکرده و سپید وی کرده را نافع بود و بریان ناکرده شکم
براند و بلغم لزج از معده قطع کند و چون سحق کنند و سفوف سازند برص را نافع بود
و چون با سرکه بر بهق سفید مالند سود دهد و چون با عسل بیاشامند و طحال سخت
هرچه که از خلطی غلیظ بود سود دهد و همچنین درد پهلو که سبب آن از خلط غلیظ بود و چون
سحق کنند و بر ریش طلا کنند با صابون نمش زایل کند و بیشه را بکار آورد و چون
بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق آن چون خشک کنند بقوه تخم بود و چون

تر بود و از تخم سپید بکنجد و سبب رطوبت مائی که در وی است و وی معده را بد بود
و سینه را مضر بود و کچه بینه از دو مصلح وی صاحب منهاج گوید شکر است و صاحب تقویم گوید
مصلح وی نبات سکنجبین بود و جلاب و بدل وی خردل و تخم ترتیزک بود و با تخم جرجیر و خردل
حردون مانند سوسمار است و طبع آن نزدیکست بطبع ورل و بیونانی سالامندرا
خوانند و از جمله سموم قتاله بود خوردن آن و هرمس در خواص آورده است که
دل حردون چون در خرقه سیاه بندند و بر صاحب ربع بندند البته شفا یابد و جالینوس
گوید خون وی چون در چشم کشند روشنائی بیفزاید و دیسقوریدوس گوید سرگین و عصاره
چون زنان در روی مالند بشره را صافی کند و مانند صیقلی بود و بهترین رنگ وی سفید بود
و سبکتر مانند نشاسته و بشیرازی آنرا سرگین مارنگ گویند حربا حالاون
خوانند بیونانی و بپارسی آفتاب پرست و کرباسو نیز گویند و خون وی چون طلا کنند
بر موی که در چشم می‌باشد بعد از آنکه بر کنده باشند دیگر نروید و گوشت وی سم قاتل بود
مانند زرنیخ و سفیدروی وی سم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و دوا پذیر نبود
و معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی کنند که زرنیخ خورده باشد
و در قرابادین گفته شود ان شاء الله اما معالجه کسی که سفیدروی وی خورده باشد باید که در حال سرگین
باز در شراب بدهند و قی پاک بکنند و بعد از آن روغن کاو بمالند و بسیار وی نمک گلمیه کنند
و انجیر خشک و شکر و خطیمای رومی بدهند حرب طلع است و گفته شود ان شاء الله
حرفقان ربح الفار است و رهشتقا گویند و آن سنگ است و گفته شود ان شاء الله

حرف الما سیسنبر و نبت و قردامینی نیز خوانند از بهر آنکه بطعم قردامون بود
و آن دو صنف است و این نبات است که در آبها روید مانند قرة العین چون تر بود گرم و خشک
بود در دویم و چون خشک بود گرم و خشک بود در سیم ورق وی بکوبند
و خام خورند بول براند و اگر بر بثور لبنیه ضماد کنند و بروز بشویند زایل کند
حرجان حرحل خوانند و آن ملخیست که بال ندارد و سبز بود و چون نمک سود کنند و خشک
کرده با شراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و باید که کهن بود حزا
و خراة نیز خوانند و آن دو نوع است و دشتی و بستانی و بهروی جوه زا گویند
و آن دو نوع است بری و بستانی از آن بری مولف گوید نوعی از سداب بری است
بشیرازی آنرا کوخر خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم معده و طعام هضم کند
و بادهای غلیظ بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و گزندگی جانوران خاصه عقرب و بول
براند و تخم وی مشهور است بوریج بزو و بشیرازی آنرا مرگ کازرونی گویند و در رزا
گفته شود ان شاء الله اما حزاء درچشم آورد و قاطع منی بود و تشنگی آورد و مضر بود به سپرز و معده
و مصلح وی سکنجبین بود و بدل وی سداب حزاة بستانی بود و ورق آن مانند ورق
کرفس بود و جزر و کمون از جنس چیزی باشد و طعم آن نزدیک بطعم رازیانه بود و تخم آن
سبز رنگ بود و خوشبوی و خوش طعم نزدیک بتخم کرفس بود و شکل و در جاه پسپه بشیرازی
آنرا فو دسکه خوانند بادها بشکند و معده را نیکو بود و گرمی وی کمتر از تخم ابود و نقا
هضم کند و خمار زایل کند و سده جگر و سپرز بگشاید و همچنین کرده بود و مثانه و مجاری بول

پاک کند و جهت بواسیر هیچ ادویه و دوائی از آن بهتر نبود و خوردن و ضماد کردن
و اگر اوماء اکل آن کنند از بواسیر ایمن باشند حزنبل حشیشیت که از طرف
شام و بیت المقدس آورند و سفیدی تیره رنگ بود و چنانچه بسیاهی مایل بود و
داکمی از وی نافع بود جهت گزندگی عقرب و گزندگیها را از یک درم یا مثقال با آب
بیاشامند یا با ماء العسل بیاشامند یا با شراب نافع بود و مرا فلج نیز گویند
و در میم گفته شود ان شاء الله حزاز الصخره زهر الحجر است بپارسی اکل سنگ
گویند و آن چیزیست که بر مثال طحلب که بر روی سنگ پیدا میشود و خزاز از بهر آن
گویند که زحمت خزاز که آن قوبا است زایل میکند طبیعت آن سرد و خشک است در درجه اولی
گرم طلا کردن نافع بود و اگر مرضی که خون آید ضماد کنند خون باز دارد و بر قوبا ضماد کردن
نافع بود و ورم زبان و بر فاز اسود دهد حسک بکوهسنج و بکر بنج بشیرازی جابرک
و بپارسی خارخسک و با صفهانی و هروی و در مغرب حمص الامیر خوانند و بری و بستانی
بود بهترین وی بستانی بود و بستانی آن طبیعت آن سرد است باعتدال و خشک است
در اول و گویند گرم است در اول و گویند معتدل است در گرمی و سردی عیسی گوید
گرم و خشک است در دویم منضج و ملین بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و ریش
بن دندان و عفونت آن زایل کند چون با عسل خلط کنند و عصاره وی
در داروهای چشم سود دهد و در دسنگ مثانه و عسر البول و قولنج را نافع بود و سنگ
کرده و مثانه بریزاند و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و ورمهای از جنگ

بری جهت گزندگی افعی چون بیاشامند و ضماد کنند نافع بود و چون با شراب
بیاشامند جهت دفع ادویهٔ قتاله نافع بود و طبیخ وی جایی که [illegible] بود بنشانند
بپخته و گویند مضر بود بسپرز و مصلح او روغن بادام بود و یا روغن کنجد تازه حشیشة
الزجاج بپارسی گیاه آبگینه گویند رازی گوید قابض بود و منع رطوبت بکند
مسکن اورام بلغمی بود و عصارهٔ آن بواسیر زایل کند و سرفهٔ کهن را نافع بود
و عصارهٔ آن با اسفیداج بر حمره و نمله طلا کنند نافع بود و بر سوختگی آتش همچنین
سیل و غرغره بعصارهٔ آن کردن ورم لوزتین را نافع بود و در حموم روغن
کردن جهت نقرس نافع بود و بسیار وی خوردن مزاج را صداع آورد و مصلح وی
نبات و خشخاش بود حشیشة البرص اطریلال است و گفته شد حشیشة الطحال
و حشیشة دودیه نیز گویند و آن اسقولوقندریون است و گفته شد حشیش
الغافت غافث است و گفته شود ان شاء الله حشیشة زرقطونا بپارسی
ورق بکو گویند و در قوت نزدیک بکشنیز تر بود و بهترین وی تازه و تر بود و طبیعت
وی سرد و تر بود و حرارت بنشاند و بر دردهای گرم طلا کردن سود دهد و عصارهٔ
تر وی جهت نفث دم نافع بود حشیشة خراسانیه و حشیشیت و گفته شود ان شاء الله
حشفیل شقاقل و اشقاقل نیز گویند و گفته شد حمار الاسقیع
حمار الاسقیع است و گفته شد حصرم بپارسی غوره گویند و بمغربی دیگر
کسب و کسب خوانند طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دویم و خشک است در

در سیم و حنین گوید سرد است در اول و خشک است در سیم جهت دفع صفرا بغایت
نافع بود و حرارت آن بشکند و معده و جگر را نافع بود اما مولد ریاح و مغص
بود و شکم به بندد و مصلح آن گل انگبین بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بآلات
منی و مصلح آن انیسون و عسل بود و بدل آن ریباس یا حماض اترج حص
و رس است و گفته شود ان شاء الله حضض بشیرازی بلیل گویند و آن
انواع است مکی و هندی و مشهدی بهترین آن جهت ورمها مکی بود و جهت
موی هندی و نوعی است که در شیراز از ورق روباه بریک می‌سازند و روستاییان
شیراز بلیل شلک میخوانند و آن مستعمل ایشان است لیکن طبیعت حضض مکی معتدل است
در گرمی و سردی و خشک بود در دویم و گویند سرد است در اول و در هندی
تحلیل و قبض کمتر از مکی بود و صاحب مفردات گوید هندی اقوی بود در همه
حالات و حضض هندی عصارهٔ فیلزهرج است و مکی عصارهٔ بنانیت و گویند
معتدل است نافع بود جهت جمیع زخمها و [illegible] از روده و جوشش که از زنان
آید بغیر قاعده و جمیع ورمهای صلب و آکله و ریشهای دهن و درد گوش را نافع
بود و در جرب چشم روشنی بیفزاید و شقاق معده و بیخ را نافع بود مالیدن
و خوردن و حقنه کردن جهت اسهال کهن و روده را سود دهد بود و چون
بدان غرغره کنند خناق زایل کند و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان خون
از رحم بکند و نفث دم را سود دهد و چون با آب بیاشامند سود دهد و حضض

هندی جهت گزندگی سگ دیوانه طلا کردن و آشامیدن بغایت سود دهد و ورم
سیاه و درد سپرز ضماد کردن و خوردن نافع بود و بدل آن بوزن آن فیلزهرج
است با قرنفل و صندل و صاحب تقویم گوید سپرز را غلیظ کند و مصلح آن حماما است
و مصطکی و مقدار شربتی نیم درم بود حقا بردی است و گفته شد حلبه
و اهل خراسان شنبلیله گویند طبیعت آن گرمست در آخر درجهٔ اول و خشکست در اول و گویند
گرمست در دویم منضج و ملین بود و اگر دوی ورمهای بلغمی صلب اندر [illegible]
تحلیل دهد و سینه و شکم و حلق را نرم دارد و سرفهٔ تر بود و عسر البول را سود دهد
و باد را زیاده کند و بادها بشکند و بلغم لزج از سینه برون آورد و بواسیر را سود
دهد و اگر دوی با انطرون بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر پیش از طعام با مری
بخورند شکم براند و چون با عسل بیاشامند شکم براند و خلطها که در روده بود و چون
پخته بود و غذای [illegible] و آوازها صافی کند و چون بسیار بدان بشویند جرب زایل
کند و لعاب وی با روغن گل شقاق و سپرز را نافع بود و سوختگی آتش و داروی
دیگر [illegible] کند و در طلا کردن [illegible] جهت کلف بغایت سود دهد و چون طبیخ
وی بیاشامند حیض براند و [illegible] وی چون بخورند درد پشت و جگر و سپرز [illegible]
و [illegible] بول و درد رحم که از سردی بود نافع بود و صاحب تقویم گوید [illegible] انیسون
بود و مصلح آن روغن قسط [illegible] بود حلزون نوعی از صدف است و در ودع و صدف
گفته شود ان شاء الله حلتیت صمغ محروث است و محروث را انگدان خوانند و حلتیت را

بپارسی انگژد خوانند و [illegible] و بشیرازی انخشت کنده و آن دو نوع است
منتن و طیب و منتن [illegible] بود و طبیعت آن گرمست در اول درجهٔ چهارم و
خشکست در دویم بهترین آن سرخ رنگ صافی بود که چون بگدازند لون آن
بسفیدی زند و اگر مغشوش بود سبز رنگ بود و اگر بوی تیز دارد منتن
خوانند و اگر بوی خوش دارد طیب خوانند چون با عسل بیامیزند و در چشم
کشند روشنایی بیفزاید و تب ربع را بغایت نیکو بود و بادها بشکند و قوت
که در اندرون بود تحلیل دهد و بر داء الثعلب با سرکه طلا کردن نافع بود و بر ثالیل مسماری
و غدد [illegible] چون با موم و روغن خلط کنند و بمالند نافع بود و با سرکه بر قوبا طلا کنند
بغایت نافع بود و چون با آب بگدازند و بیاشامند حلق را صافی کند و با انجیر خشک
بر خنازیر نافع بود و [illegible] بود و چون با سرکه غرغره کنند علق را از حلق برون
آورد [illegible] گزندگی سگ دیوانه نهادن یا با سیر یا حنظل یا آشامیدن بغایت سود دهد
و اگر با زیت بر گزندگی عقرب و رتیلا مالند نافع بود و اگر با شراب و فلفل و سداب
بیاشامند کزاز را نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند شیر که در اندرون بسته بود بگدازد
و صرع را بغایت مفید بود و دفع زهرهای حیوانات بکند و زخم تیر و تیغ زهردار را
مقدار نیم مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند و بچهٔ مرده [illegible] و اگر اندکی در سوراخ
انعاظ تمام آورد و اگر با روغن زنبق در [illegible] کنند و چند روز بگذارند بعد از آن [illegible]
زن و مرد [illegible] و اگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و بریزاند و اگر

نیم درم از وی به آب لسان الحمل حل کنند و با ادویه که مسهل طبیعت بود بیاشامند
فعل وی قوی تر بود و قطع اسهال که از رطوبت بود و خلطهای لزج بکند و اگر نیم درم
از وی با نیم درم سکبینج بیاشامند و مداومت کنند فالج و لقوه و خدر را نافع
نافع بود و درد مفاصل سپرز و بواسیر و مغص را نافع بود و حب القرع بکشد و مضر بود
بجگر و معده و اسحق گوید مصلح آن انیسون است و صاحب تقویم گوید مصلح آن [illegible]
بوا یا قرنه بود و بدل آن [illegible] بعد از انکه به آب بجو بیاشامند [illegible] و صافی کنند
بوزن آن بود **حلیقم** دو قرا است و عرانز گفته شد **حلیلاب** [illegible]
و گویند لاغیه [illegible] و گفته شود انشاء الله **حلم** قراد است بشیرازی کرم
گویند و در قاف گفته شود انشاء الله **حلیجل و حلاجل** [illegible] است و گفته شد
حلبیت [illegible] انه است و طبیعت آن گرم و خشک است در دویم و گویند در سیم
نافع بود جهت عرق النسا و درد مفاصل و درد زانوها و [illegible] بدن بود و مسهل بلغم و
خلطهای غلیظ و حب القرع و کرمها بکشد اما سپرز را غلیظ کند و مصلح آن کاشنی باشد
حاما ماموان و اموس گویند بشیرازی ماهلو گویند طبیعت آن گرم و خشک است
در دویم و گویند در سیم و آن دو نوع است یک نوع مشهور است که بشیرازی ماهلو گویند
و نوعی دیگر مانند پرسیاوشان است و خوب وی زرد می بود که بسرخی مایل بود و برگ
آن سبز بود و مزه [illegible] و گل وی زرد بود و کوچک و نبات وی بمقدار یک وجب بود
و بهترین آن ذهبی رنگ بود [illegible] خوشبوی منضج ورمهای گرم بود و چون بیاشا[illegible]

ضماد کنند درد سپرز زایل کند و چون با بادروج بر گزندگی عقرب ضماد کنند سود دهد
و ورم چشم که از گرمی باشد و ورم احشا چون با زیت ضماد کنند بغایت
نافع بود و در درد رحم چون فرزجه از وی بخورد بگیرد و در طبیخ آن نشینند سود دهد
و نقرس را نافع بود و کسی که گرده یا جگر وی معلول بود و چون طبیخ وی بیاشامند
نافع بود و سده جگر بگشاید و بول براند و مستعمل از وی دو درم بود و صاحب تقویم
گوید مصلح آن صندل و گلاب بود و اسحق گوید مضر بود به معده و مصلح آن تخم کرفس
بود و بیاذوق گوید بدل آن بوزن آن ابارون یا بوزن آن وج یا بوزن آن
چوب قرنفل و گویند بدل آن بوزن آن وج و بوزن زیره کبیر **حمص** نخود است
و گفته شد **حماض اترج** در اترج گفته شد **حماض** بری بود و بستانی بود و بری را
سلق بری گویند و آن بیشتر جبلی بود اما در خاک ریزه و زمین سخت روید و آنرا
بیونانی طوطلاق اعربون گویند و بشیرازی [illegible] آنرا حلیمو خوانند و در نقرس
و درد مفاصل طلا کردن بغایت نافع بود و سپرز و صفراوی را سود دهد و بستانی
آنرا اسفیک خوانند مانند کاشنی بود و ورق آن در وی حموضتی بود و رطوبت
فضلی لزج و بهترین آن بستانی بود و ترش طبیعت آن سرد و خشک بود در دویم و تخم
آن سرد بود در اول و در وی قبضی بود و در تره گفته شد و اگر تخم وی پیش از
گزندگی عقرب بیاشامند و عقرب بگزد هیچ زحمتی بوی نرسد و ورق آن چون
بپزد شکم براند و چون بپزند و با زیت بریان کنند و شیرز خشک داند که

زیره و آب انار دانه بر وی ریزند شکم ببندد و غیر بریان کرده پیچ که
از روده و مره و صفرا بود نافع بود و تشنگی بنشاند و قطع قی بکند و غثیان صفراوی
ساکن کند و خمار دفع کند و آرد وی کال موزدن ببرد و گزندگی عقرب نافع بود
و چون با شراب بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ببرد و چون با شراب
بپزند و بر خنازیر ضماد کنند و ورمها که در بن گوش بود سود دهد و اگر با سرکه
بپزند و بر سپرز ضماد کنند بغایت نافع بود و چون بر جرب مالند صحت یابد
و اگر بیخ وی در گردن بندند خنازیر دفع کند و چون سحق کنند وزن نخود بر گیرد
قطع سیلان رطوبت از رحم بکند و اگر با شراب بپزند و بیاشامند یرقان زایل کند
و سنگ مثانه بریزاند و حیض براند و اگر یک مثقال بیخ وی بکوبند و با رب سیب
بپرسند و بلیسند پیچ و اسهال و سوزاک را مفید بود **حماض الماء** در آب روید
و ورق وی درازی انگشت بود نزدیک بورق کاسنی و ساق وی کوچک
بود و بر سر وی تخم سیاه رنگ بود که بسرخی زند و طعم وی مانند طعم حماض بود
شکم براند چون پخته بخورند و تخم وی چون سحق کنند و با شراب بیاشامند غم ببرد
و نغص با خورش دارد و توحش زایل کند و خفقان گرم و غثیان دفع کند و معده
مسترخی اصلاح آورد و چون بپزند و بر اعضا مالند خارش زایل کند و تخم آن
و ورق آن چون بخایند درد ساکن کند و بن دندان محکم دارد و اگر [illegible]
اکل [illegible] یرقان زایل کند **حماض الارنب** اکروست و گفته شد **حماض البقر**

حماض البریست و گفته شد **حماض النهری** حماض بستانی است و گفته شد **حمر الارض**
امعاء الارض گویند و آن خراطین است و گفته شود انشاء الله **حمل الامیر** حلک است
و گفته شد **حمص** بپارسی نخود گویند سفید و سرخ و سیاه و کرسنی بود
و بستانی و بری کمتر بود و انه که بتلخی زند و بستانی غذای نیکو دهد و سیاه
بقوت تر بود در افعال و بهترین آن بزرگ سفید بود و طبیعت آن گرم و تر بود
در اول و گویند خشکیست در اول طبیعت نرم دارد و بول براند و منی بیفزاید و باه انگیزد
و حیض براند و منفخ بود و لون را نیکو گرداند و درد پشت را سود دهد و دمش
ببرد و ورمهای گرم و روغن آن قوبا زایل کند و آرد آن ریشهای پلید و سرطان
و خارش بدن را نافع بود و نقیع وی درد دندان و ورم بن دندان را
سود دهد و آواز صافی کند و غذا او [illegible] بدهد زیاده از همه چیز چون
آرد وی و شیر خسای سازند و طبیخ بخورد و سیاه سنگ گرده بریزاند و ادرار
بول از همه نخودها زیاده کند و فالج و ورمهای سپرز و درد مفاصل که
از رطوبت بود نافع باشد و باه را زیاده کند تا حدی که چهارپایان
مثل شتر و گاو و اسب نر را چون نخود سیاه بجای علف بدهند قوت باه
ایشان زیاده شود و سده گرده بگشاید و چون بسپر که خوب پاشند بجوشد و
بامداد ناشتا بخورند و صبر کنند تا نیم روز کرم بکشد و اگر در آب خیسانند
و همچنان خام بخورند و آب آن بیاشامند ناشتا اخلاط [illegible] آورد و [illegible]

قوت دهد و از نخود به خاصیت موجود است که مجامعت کردن باین پر خصلت بود
اول طبعش ملایم طبع منی بود دویم آنکه کثیر الغذا بود سیم آنکه مولد ریاح و نفخ بود
و هر غذا و دوای که جهت تقویت باه خورند باید که این سه خصلت داشته باشد و این
نخود است و زرده تخم مرغ نیم برشت اما نخود کبی که قوت اصنان کرده داشته باشد
بغایت مضر بود و نخود سیاه بچه بیندازد و جذام را نافع بود و گزندگی
جانوران را و دوهای کشنده و اولی آن بود که میان دو طعام خورند و مضرت
وی کم شود تجشی اش و محرم نخود ثقل بود مصلح وی معجون گل بود
حمیرا ابوطیا است و آن کشنجر است و در الف گفته شد
حمحم بلغت اهل شام لسان الثور است و در قول صاحب مفردات
و صاحب منهاج حمحم حمحم است که آن نبات جدا است و هر دو گفته شد
حمض حرض گویند و آن اشنان است و گفته شد حماط نوعی از جمیز
و گفته شد حاجم صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند ریحان افروز
است و صاحب جامع گوید از قول عمران که حبق ریحانیست و در شام حبق
نبطی گویند و نبات وی بغایت سبز بود و گل وی سفید و تخم وی مانند حبق
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دویم اصحاب بلغمی را نافع بود و سده دماغ
بگشاید که از بلغم بود و زکام تر را نافع بود و مسیح گوید گرم و خشک تر از نمام سپرغم
بود و غیر او گوید مقوی دل بود و تخم وی بریان کرده با روغن گل و آب سرد

جهت اسهال کهن نافع بود و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند سرد و خشک
بود در اول حرارت معده و جگر ساکن کند چون طبیخ وی بیاشامند یا با جلاب
یا با سکنجبین و معده و جگر را از اخلاط به پاک کند و بسیاری وی محتاج را
مضر بود و مصلح وی کندر و حماما بود حمام بپارسی کبوتر گویند طبیعت وی جالینوس
گوید گرمست و رطوبت بسیار گوشت وی گرده را نیکو بود و منی بیفزاید
و خون و فالج و خدر و استرخا را نافع بود و شریف گوید چون زنده بچگان
پرهای وی مجروح بکشند و پاک کنند و بر موضع گزندگی عقرب نهند بغایت
نافع بود و سر وی بچگان باید بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند تاریکی چشم و
شب کوری ببرد و در خواص ابن زهر آورده است که در هر خانه که کبوتر بود
از خدر و فالج و سکته و جمود و بنات ایمن باشند و دیسقوریدس گوید
خون ورشان و فاختن و حمام چون گرم بود در چشم کشند جراحتی که در وی بود
زایل کند و خون حمام خاصه قطع رعاف کند از حجب دماغ بود و بچه و بیضه وی
بغایت گرم بود و کبوتر از کبوتر بچه سبکتر بود و اولی آن بود که با سکبا
و کشنیز با سرکه بپزند و چون بخورند بعد از آن سکنجبین خیار از پی آن بخورند
یا تخم خیار زین حارسا صاحب جامع گوید گرم و خشک بود و صاحب تقویم گوید
از قول اسحق که گرم و تر بود و خاکستر گوشت وی چون با زیت بر شقاقی که از سرما
بود بمالند نافع بود و خاکستر جگر وی چون با زیت بر خنازیر نهند نافع بود

و جذام را سود دهد و گوشت وی و جگر چون بپزند و در طبیخ آن نشینند
کزازی که از خشکی بود بغایت سود دهد و جگر وی بریان کرده با نشا
بخورند صرع را نافع بود و بول وی درد گرده را سود دهد و در خواص آورده اند
که پوست پیشانی وی چون بر کودکی بندند کمتر بترسد دیگر ترسد و گویند چرک
گوش وی چون بخورد کودکی دهند کم گرید دیگر گرید و در خواص آورده اند که
کسی اگر عقرب گزیده باشد باواز بلند در گوش خر گوید عقرب مرا گزیده درد
که بر خر نشیند درد از وی زایل شود و خر را درد گیرد و اگر پوست پیشانی
وی پاره مصروع با خود دارد تا یکسال تمام و چون یکسال تمام شود پاره پوست پیشانی
دیگر با خود نگاه دارد تا یکسال دیگر صرع از وی زایل شود و در خواص ابن زهر آورده
که چون خر خرد پلک را بغایت خوش آید حمار وحشی بپارسی خر گور گویند نظر در چشم
وی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب کند و این از خواص است جالینوس
گوید گوشت وی چون نر و جوان بود تر و نیکو گوشت ابل بود و بغایت غلیظ بود
و پیه وی چون بر کلف طلا کنند سود دهد و چون با روغن قسط بر پشت نهند جهت
درد پشت و گرده که از بلغم لزج بود و بادهای غلیظ نافع بود و زهره وی در داء الثعلب
و داء الحیه سود دهد و گوشت وی چون بپزند با آب و نمک و در بیستی و زنجبیل
و عرق آن بیاشامند و گوشت جرب آن بخورند در مفاصل و بادهای غلیظ را سود دهد
و گوشت وی بسیار خوردن تمدد در معده و بطء خروج ثقل پیدا کند اول آنچ

که از پی آن هوا رسانند مسهل چون شهریاران بیاشامند حنظل علقم خوانند
و تخم وی را هبید گویند و بهری کبست و بشیرازی کوست گویند و کرمانی خرزهره
و بلغت دیگر خربزه روباه خوانند و نر و ماده بود و ماده سفید و سبز و سیاه
باشد جنبه آنکه سفید تر بود بهتر بود و پوست وی باید که زرد وی بود و گر سفید
مایل بود و آنچه یکبوتی تنها بود و اگر بر درخت حنظل یک حنظل بیش بود و آن کشنده
بود و آن بزرگ در حنظل بود و بهترین آن ماده سفید است و هندی بود که مجوف
کرده شد و طبیعت آن گرمست در سیم و خشکست در دویم و کهنه گویند سرد و تر بود
و وی محلل و مقطع بود و در مفاصل و اعصاب و عرق النسا و نقرس سرد را بغایت مفید
بود و دماغ را از اخلاط پاک کند و تخم وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل و اعصاب
و مسهل مرار اسود و اصفر بود و قولنج ریحی بگشاید و ورق وی صرع و مالیخولیا و وسواس
و داء الثعلب و داء الحیه و جذام را سود دهد خاصه چون با ادویه خلط کنند مانند
افتیمون و افسنتین و نمک هندی و صبر سقوطری و ایارج فیقرا و حنظل و اگر در طبیخ حقنه
کنند همچنان درست از دو درم یا چهار درم شاید قولنج بگشاید و مره سودای خام
بیرون آورد و شربت آن شربتی نیم درم بود با مسهل و با ادویه دیگر و نیم دانگ باید که بغایت
سحق کنند و اصلاح وی بکثیرا کنند و بیخ وی نافع بود جهت گزندگی عقرب و افعی
خوردن و طلا کردن و حکایت کنند اعرابی که عقرب چهار موضع او گزیده بود و درم
از وی بیاشامید در حال صحت یافت و در حقنه جهت کسی که قولنج داشته باشد

پسود و به و بخور کردن بواسیر را نافع بود و چون بخود برگیرند بچه بکشد و اسحق بن
عمران گوید چون بگیرند حنظل و مغز آن برگیرند و تخم آن بیفکنند و از روغن
زنبق پر کنند و سوراخ آن بخمیر بگیرند یا بگل و در آتش نهند تا جوش
بزند و بر موی مالند سیاه گرداند و بر تخته کرو و بسفید شود و مسیح دمشقی گوید
اصل وی چون بجوشانند جهت استسقا بغایت نافع بود و گزندگی افعی و حنظل
باید که در گرمای گرم و سرمای سرد مستعمل نکنند که اسهال دموی آورد و مضر بود بمعده
و مصلح آن کتیرا بود و مصطکی و بدل آن گویند حب المزوع بود و گویند بوزن
آن حرمل و چهار دانگ وزن آن قند **حنا** بهترین آن بود که بغایت
سبز بود و در حال خرد کوفته باشند و طبیعت آن گرمست با اعتدال و گویند
معتدل است در گرمی و سردی و عیسی گوید سرد است در اول و خشک است در دوم
طبیخ وی سود دهد بود جهت شکستگی استخوان و ریش دهن و در مرهمها جهت فتنا
کنند و نیم مثقال چون بیاشامند قولنج بگشاید و از خواص وی آنست که چون کسی را ابتدا
آبله کند حنا با آب برسرشند و بر پای وی نهند ایمن باشد از آنکه از چشم وی
برآید و اگر تخم وی یکمثقال با عسل برسرشند و لعوق کنند دماغ را سود دهد و در خواص
ابن زهر آورده که چون حنا بسرکه برسرشند و بر ناخن نهند و بدان ادمان کنند
نیکو گرداند و اگر پای را بوی خضاب کنند بشاید و بول آنکس سرخ رنگ بود
و مضر بود بکلیتین چون بیاشامند مصلح آن کتیرا بود **حنا قریش** بشیرازی

اند و قوقو گویند و بپارسی دیواست و بری و بستانی بود و حند قوقا بری را
ورق و حمااء خوانند و بیونانی لوطوس اغریوس و معنی آن حند قوقا بری بود
و از آن بستانی طریمیلن خوانند و بهترین وی بستانی بود و طبیعت وی
گرم و خشک است در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول و گویند در سیم
کلف را نافع بود و روغن وی در د مفاصل را سود دهد و در داء الثعلب و عصاره بستانی
با اهلیل سفیدی که در چشم بود زایل کند و بری و بستانی صرع را سود دهد و استسقا
و بول و حیض براند و روغن وی جهت بادها که در اعضا باشد نافع بود و اگر طفلی دیر
بحرکت آید چون بروی بمالند زود حرکت کند و اگر در طبیخ آن نشیند عمل
کند و تخم وی مهیج باه بود و اگر آب وی بر گزندگی عقرب ریزند در وقت ساکن کند
در حال و چون بر عضوی بمالند لذع و درد پیدا کند و چون عصاره وی سعوط
کنند صداع آورد و حند قوقی خناق آورد و در حلق و مداوای آن بسکنجبین و کاهو
و کاشنی کنند **حنا الغول** شنجار است و ابو حلسا گویند و گفته شد **حنا قریش**
عرار الصحرا است و گفته شد **حنا مجنون** ویمم است و گفته شود انشاء الله
حنطه گندمست بهترین آن بود که میان صلابت و لین بود و فربه باشد و میان سرخی
و سفیدی بود و سیاه نبود و طبیعت آن گرم بود و معتدل در تری و خشکی
و چون بخایند و بر گزندگی سگ دیوانه نهند نافع بود و چون بخایند و بر دمامیل نهند بگشاید
و روغن وی قوبا زایل کند و وی بهترین غذاها بود و انبار را **حنطه رومیه**

حبه رومی خوانند و خالاون نیز گویند و گفته شود انشاء الله **حول**
بادروج است و گفته شد **حوز رومی** اگر دفیس خوانند و بور گویند و آن
درختیست که پوست وی زرد بود و گل وی گرم بود در درجه سیم و خشک در اول
و ورق وی ضعیف تر از گل وی بود و صمغ وی کهربا بود و تخم وی لطیف تر
از صمغ وی بود و از اسپرو خوانند و ورق وی چون با سرکه بر نقرس
ضماد کنند بغایت نافع بود و ثمر وی چون با سرکه بیاشامند صرع را سود
بود و تقطیر البول و ثمر وی منع آبستنی بکند و یکمثقال از ثمر وی عرق النسا را
نافع بود و شیخ الرئیس گوید وی لطیفست و سخت گرم است و اسحق گوید یکمثقال
از ورق وی بعد از طهر با سرکه نافع بود جهت آبستنی **حوم** و حمر نیز گویند
و آن تمر هندیست و گفته شد **حواری** آرد سفید حریخته بود **حوجم**
ورد احمرست و گفته شود انشاء الله **حوران و حوفران** این هر دو اسم طرخونست
و گفته شود انشاء الله **حومانه** بعربی گویند و بسریانی طرحلق و گفته
شود انشاء الله **حوراسقند ار** بستان افروز است و گفته شد **حیه** مار است
و انواع آن بسیار است اکثر در تریاق مستعمل بود و قرص افعی بود که از گوشت افعی
سازند و صفت آن در مرکبات گفته شود **حیوة الموتی** قطر است و گفته شود انشاء الله
حی العالم ایرون خوانند و معنی آن ایرون الحی ابدا یعنی همیشه زنده
و هرگز ورق وی نیفتد و همیشه سبز باشد و بیش بهار نیز خوانند و بعضی

گویند بستان افروز است و بعضی گویند تخم آنست و این هر دو خلافست اگر چه
بحقیقت نوعی از ریاحین است که در تبریز بسیار باشد و دایم سبز بود و حی
العالم دو نوعست کوچک و بزرگ و دیسقوریدوس گوید سه نوعست یک نوع
کوچک خودرو در جایهای سایه و بن دیوارها و کوهها روید و قضبان وی کوچک بود
و کمیاشاخ بیش نبود و ورق بسیار بر آن و مقدار یک وجب و گل وی زرد
بود و در قوت مانند نوع بزرگ بود و از آن بزرگ بستانی بود و کوهی بود
و قد وی به درازی یک گز بود و بسبزی انگشت بود و بهترین وی بستانی بود
و طبیعت آن سرد است در سیم و خشکست در اول و هر دو نوع کوچک و بزرگ
نافع بود جهت ورمهای گرم و جگر و سینه گرم را طلا کردن و چون تنها یا با سویق
بر حمره و بر نمله ضماد کنند و ریشهای پلید و ورم گرم که در چشم پیدا شود و بسوختگی
و نقرس بغایت نافع بود و آب وی بمقدار سه درم بیاشامند جهت سده ها که
در جگر و زهره باشد نافع بود و مصلح صفرا بود و نیز جهت گزندگی رتیلا را
نافع بود و چون آب وی با روغن گل و سرکه بر سر نطول کنند درد سر را نافع بود
و جهت اسهال و ریش روده سود دهد و چون با سرکه بیاشامند کرم دراز بیرون
آورد و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان خون از رحم بکند و اگر در چشم کشند
درد چشم را سود دهد قوس گوید پنج درم از وی با سکنجبین چون بیاشامند
حبه القرع را پاک کند و صفرا و قوت بدن بدهد و دیسقوریدوس گوید

نوع سیم بعقل المقاویه خوانند و بعضی طلبا قون گویند و اهل روم البیوا گویند
و این دو نوع است میان سنگها بهار و ید وطبیعت وی گرم بود و مفرح جلد بود
و چون با پیه کهن بر ضماد زیر ضماد کنند تحلیل دهد و حی العالم مضر بود و پیر زن
و مصلح وی طین ارمنی بود حیصل حدقیت و گفته شد و ار ببلاد

باب الخا

خانق النمر

صاحب منهاج گوید خانق النمر و الذیب و تسمّی قاتل النمر و الذئب و هی
حشیشة و در صفت قاتل الذئب گوید کقثاء خانق النمر و هو ثمره بر سبیل
تقدیر از آن دو اسم و ماهیة آن یکی بهم باشد آنچه محقق گفته شد خانق النمر
نباتیست کرچون پلنگ و یوز و سگ و گرگ و غیر آن بخورد نه خناق آن بگیرد و
از آن سبب خانق النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ که او را زود تر بکشد و
آن نوعی از ماذریونست بتحقیق اگر چه بعضی گویند اسقیل است و بعضی گویند نوعی
سیاه است و این هر دو قول خلاف است و از او مطلق خوانند و طبیعت آن
گرم و خشک است در چهارم خانق الذیب قاتل الذئب نیز گویند و در قوت مانند
قاتل النمر بود اما مخصوص است بگرگ که وی را زود تر میکشد همچنانکه خانق النمر مخصوص
است به پلنگ خانق الذئب مخصوص است بگرگ که وی را زود تر میکشد و این
بتحقیق خربق سیاه است و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه سیم چون
بکوبند و بر گوشت خام افشانند و گرگ بخورد بمیرد خانق الکلب قاتل الکلب

خوانند و در عمل همان فعل میکند بلکه زیاده اما سگ را زود تر میکشد و وی
سم هر حیوانی بود که دنبال داشته باشد و آن از هندوستان خیزد و از آن
اذراقی گویند و گفته شد خانق الملک ساداوران است و گفته شود انشاء الله
خامالاوون صاحب جامع گوید خامالا اسم مازریون است و آنکه گفته اند اسپه
الارض ما زریونست سهو کرده اند اسپه الارض حربا است و گفته شد و خامالا
اسم مازریونست و بسبب اشتراک اسم سهو کرده است و هم صاحب جامع گوید
از قول بعضی از مترجمان که اسپه الارض خامالاوون مالیس است که آن مازریون
سیاه است پس بدین تقدیر قول صاحب منهاج معتبر تر بود و خامالیون و کمالیون
نیز گویند خامالاوون لوقیس معنی لوقیس بیونانی سفید بود و بعربی الخنیص گویند
و ببربری اداداو در الخنیص گفته شد خامالاوون مالس ادا دا پسود است
و آن خمالیون و کمالیون نیز گویند و آن خانق النمر است و گفته شد
خامالادر بیونانی یعنی زیتون الارض و آن مازریونست و گفته شود
با نواع انشاء الله خالیدونیون و خاله و مرنا نیز گویند و آن دو نوع است
گویند بزرگ آن عروق الصفر خوانند و کوچک آن مامیران و معنی خالیدونیون
دواء الخطافی بود و وجه این سبب این اسم بوی نهاده اند که پرستوک چون بچه
خود در آشیانه نهد نابینا شود و مادر برود و بیخ مامیران بیاورد و در آشیانه نهد
بینا گردد بفرمان خدای تعالی و این از خواص است فتبارک الله احسن الخالقین

الخالقین خالادن حنظل رومیست و گفته شد و بپارسی کاکل خوانند و در
ضمن وی پس گفته شود انشاء الله خامامیلن بابونجست و گفته شد خامانطیس
معنی آن بیونانی صنوبر الارض بود و آن کمافیطوس است و گفته شود انشاء الله
خاماذریوس خامادریون نیز گویند و معنی آن بیونانی بلوط الارض بود
و آن کمادریوس است و گفته شود انشاء الله خامارفقلی معنی آن
بیونانی خان الارض بود و آن خان کوچک است و اقطی خان بزرگ و گفته شود
انشاء الله خاولنجان خسرودارو گویند و آن خولنجانست و گفته شود انشاء الله
خامشه شیلم است و گفته شد انشاء الله تعالی خبیثه بزر الجرجیر است
بپارسی شغترک خوانند و باصفهان خاکشی و ترکه را پوه و نیکو ترین آن
سرخ ملون رنگ بود خورد و شیرین و طبیعت آن گرم و تر بود و سرفه را
سودمند بود و حصبه و اصحاب سودا و چون با شیر و نبات بیاشامند بدن
فربه کند و لون را نیکو گرداند خبازی بپارسی خرفه خوانند و
بشیرازی نان کلاغ و آن نوعی از ملوکیه است و گویند ملوخیای بستانی
و ملوکیه بری و نوعی از خبازی بعقله الیهودیه خوانند و ملوکیه گویند و آن
و بری لطیف تر و خشک تر از بستانی بود و طبیعت وی سرد و تر بود
در اول و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند ملین در وی هست
معتدل بود و قول پس گوید گرم و خشک است و این قول دور است و رق وی

چون بر گزندگی عقرب و زنبور طلا ضماد کنند نیکو بود و قیمتی که خام خورد
و ورق بری نافع بود با زیتون بر سوختگی آتش حمره چون بروی طلا کنند
و وی چو زنان در آن نشینند صلابت رحم و مقعد نرم کند و ورق وی چون
با بیخ وی بکوبند نافع بود جهت زهر او دویه کشنده و بر گزندگی رتیلا
ضماد کنند نافع بود و بول براند و تخم وی چو خلط کنند با تخم هندوقا ری
و با شراب بیاشامند در د مثانه سا کن کند و چون ورق وی بپزند و بر زهیل
نهند و رحها که احتیاج بشکافتن بود بکشاید و ماده بیرون آید و بدان
حقنه کردن گزندگی روده و مقعد و رحم را نافع بود و آنچه بستانی بود معده را
به بود و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم وی جهت خشونتی که در سینه و شش
و مثانه بود سودمند بود و اگر بپزند با روغن و ضماد کنند ورمها که در مثانه
و گرده پیدا شود سود دهد و اگر ضماد کنند بر ورمهای گرم ساکن کند
و وی نافع بود جهت سرفه که از خشکی و خشونت سینه بود بول براند و شکم
ورق وی چون بخایند بخاین خام و با نمک بهم دار بمحروری که در چشم بود پاک گرداند کنند
و گوشت برویاند و چون ضماد کنند با کنز بر سر ریشی که سبب آن از زنی
بود سود دهد و چون بر گزندگی عقرب ضماد کنند خاصه چون
زیت با وی بود و طلا وی نافع بود جهت قرحه گرده و مثانه آشامیدن
و ضماد کردن و قضبان وی نافع بود جهت روده و مثانه و شکم نرم
دارد و نوعی از خبازی بری بود که مسهل مره خام بود آن دی که کاویا شد که خون بیاید

خبز بهتر آن بود که از گندمی آفت نرسیده پاک فربه صلب بود و نان
سمید و جواری و شخوار از شکم بیرون آید و نفخ در وی زیاده بود و مولد ریاح
بود و سده جگر و سپرز کند و دیر تولد کند و شکم ببندد و نان خشکار غلیظ کند
سپرز را و خون که از وی حاصل میل سیاهی داشته باشد و نان جواری بدتر ا
زود کند و نان که نمک اندک داشته باشد زود از شکم بیرون آید و غذا
اندک دهد و آنچه نمک اندک داشته باشد ضد آن بود و نان فطیر نفخ در وی زیاده
بود و از آنچه خمیر داشته باشد و نان خشکار کهن شکم ببندد و نان نرم خشکار چون
بآب و نمک تر کنند و بر قوبای کهن ضماد کنند زایل کند و شکم نرم دارد و
اصحاب قولنج را سود دهد و غذا اندک دهد و بدتر از انواع نانها بود که از کشکاب
پزند و چرب و حلوا و برسیر تولد کند و مصلح وی ادهان و حلاوت و
البان بود و بهترین نان سمید بود و غذا بیشتر دهد و دیر هضم شود و سبب
اندک تحلیل و در گرمی معتدل بود و بدتر از نان مکسله و شکم ببندد و سده
پیدا کند و اولی آن بود که نمک او خمیر ما داشته باشد و با سفیداج و طعام
حمات[?] سود خورند و بعد از وی جواری و گندم و میان سمید و خشکار بود و متوسط
بود در کثرت و قلت آن و بسرعت هضم و بطوء آن و نزدیک سمید بود
در بیشترین احوال و شکم ببندد و اصحاب کد را نافع بود و معده و قوت کند
و دیر هضم شود و مولد ریاح و نفخ بود و سده و سنگ کرده احداث کند

و مصلح وی زنجبیل و اطریفل بود و بعد از آن ماء العسل خوردن و حمام
و خوابهای دراز کردن مناسب بود و نان ارزن ترو بود و دیر هضم شود
مزاجهای خشک را سود دهد و مصلح وی شیرینی بود و نان قطایف شکم ببندد
و مولد خلط غلیظ بود و مصلح وی شیرینی بود و نان برنج بهترین آن بود که
از برنج سفید خوب گیرند و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا اندک دهد
و شکم ببندد و دیر هضم شود و مصلح وی روغن بادام بود و نان جوین
بهترین آن بود که از جو تازه فربه پزند و طبیعت آن سرد و خشک بود
شکم ببندد و غذا اندک دهد و مصلح وی چیزهای چرب بود خبز الغراب
اقحوانست و گفته شد خبز القرود لوفیست و گفته شود ان شاء الله تعالی
خبز المشایخ بخور مریمست و گفته شد خبث الحدید بپارسی ریم آهن گویند
و بشیرازی دم آهن و قوی تر از همه خبثها بود و آنرا فنجنوش خوانند
و بهترین آن بود که ولادی الحس پارهای کوچک تنگ بود که روی خشونت نبود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیم مجفف رطوبات بود و محلل ورمهای گرم را سود دهد
و خشونت جفن و مقوی معده بود و چون بشراب کهن بیاشامند خون بواسیر
قطع کند و منع آبستنی بکند و چون بخور گیرند به پشم پاره خون رفتن باز
دارد و قطع سلس البول بکند و ثقل الحکم دارد و طلا کردن و چون بیاشامند
خبث شیر که در پستان بسته بود سود دهد و معتقد اند که مسهل بود و خبث

الحدید بقوت مانند زنجار الحدید بود و چون با سکنجبین بیاشامند منع مضرت
دوایی که کشنده بود بکند مانند مازریون و از خوردن خبث الحدید همان عارض
شود که از خوردن برادة الحدید و علاج وی همان کنند که کسی را داده خورده
باشد و اولی آن بود که هر که خواهد صفت آن بگیرد خبث الحدید و سحق کنند
و در سرکه انگوری خوابانند چهارده شبانروز بعد از آن خشک کنند و سحق کنند
و بروغن بادام بریان کنند و مستعمل کنند باه را زیاده کند و ورم سپرز را
تحلیل دهد و معده و جگر و سپرز ترو اعضایی که محتاج تجفیف بود و قبض و تقطیر
بول و قرحه امعا و مثانه بغایت نافع بود و بدل خبث الحدید مرارطیقی
کوچک بود و بدل آن خبر به برخوف خبث الفضة ثقل نقره بود و بهترین آن بود
که سبز رنگ بود و قابض بود بغایت و در وی جذب و تجفیف بود و جهت سعفه
و ریشها نافع بود و چون در مرهم کنند خون از ناصور و بواسیر باز دارد
خبث النحاس در قوت نزدیکست بخبث الحدید و مس سوخته اما ضعیف تر از
مس سوخته بود خبث الرصاص قوت وی مانند رصاص محروق بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود و نافع بود جهت ریشهای چشم و بدل آن اسفیداج رصاص
بود خترق اخینین است و گفته شد ختم الملک خاتم الملک گویند و آن
طین مختومست و گفته شود ان شاء الله خثاء البقر زبل البقر است بپارسی
سرگین گاو گویند چون بر ورمهای غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند

و بر سوراخ بینی نهند باسرکه خون رفتن باز دارد و بجمیع زهرها را
نافع بود و چون بخور کنند و کرم بر وی نهند و رها کنند تا خشک شود و بعد از آن
برگیرند تازه بنهند چند نوبت و چون بر پای منقرس نهند با خاکستر و
زیت سود دهد و برگزیدگی زنبور و نحل بغایت نافع بود و مستسقی را بدان
طلا کردن سودمند بود و بهترین وی آن بود که در فصل بهار باشد چون
خشک کنند و بسوزانند و مستسقی بیاشامد بغایت غایت نافع بود و اگر
زن بخور کند زادن بروی آسان گردد و بچه مرده بیندازد و زنده
بکشد و در خواص این زهر آورده است که چون بر انثیین لیل بندند قطع کند
حذرنق هکنجو است و گفته شود ان شاء الله خداع الرجال بزر البنج است
و گفته شد خردل ابیض اسپند اسفید است و گفته شد خرء الحمام
چرز حینه مست و گفته شد خرفق خلاف است و گفته شود ان شاء الله
خروع بپارسی بید انجیر خوانند و بشیرازی کنتو بهترین آن بحری بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود در دویم و گویند تر است و اسحق گوید گرم
و خشک است در سیم مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی ده دانگ متقال بود و صاحب تقویم گوید پانزده
و اعصاب را نافع بود و هر صلابت که بود چون ضماد کنند و بیاشامند نرم
و سی حب از وی سفید کرده چون سحق کنند و بیاشامند مسهل بلغم و مره

ورطوبت مائی بود و قی آرد و غثیان باز دید کند و ورق وی چون
بکوبند و با سویق مخلوط کنند و ضماد کنند بر ورمهای بلغمی و ورمهای گرم که
در چشم بود سود دهد خواه پخته و خواه خام و نقرس و درد مفاصل چون
ضماد کنند بغایت نافع بود اما خوردن وی مضر بود بسینه و مصلح وی کثیرا
بود **حمرا الطین** زغار گرم گویند و آن اصحاء الارض است و حمر الارض
نیز گویند و آن گلی سرخ بود که در زمین مغاک یافته شود در شیب گل و طبیعت آن
گرم و خشک بود و خشکی وی در درجه سیم بود و چون بکوبند و بر جراحت
اعصاب ضماد کنند و سر روز رها کنند بغایت نافع بود و گویند در بیات
سود دهد و با پیه مرغ آبی بجوشند در گوش نافع بود و چون با شراب
بیاشامند بول براند و در قازا نافع بود و سنگ گرده بریزاند اما مضر بود
باعصاب دماغی و مصلح وی روغن بادام بود و در بزرگ کردن قضیب اثری
تمام دارد و خاصه چون بجوشند و خشک کنند و سحق کنند و با روغن کنجد
طلا کنند **خرع** عصفر است و گفته شود ان شاء الله و صاحب مفردات
گوید نوعی از خرشف است که بزبان بربری تاغیب گویند **خرنوب نبطی**
خرنوب گویند و خرنوب الشوک و قسم قریش بپارسی کور خوانند
و اهل شام منتزل و ببربری ینبوت گویند و گفته شود ان شاء الله **خرنوب شامی**
بپارسی کوره گویند و بشیرازی گورک گازر و سیتی آنکه خشک بود بهتر

از تر بود و طبیعت وی قابض بود و سرد و خشک خشکی وی در دویم
بود و گویند گرمست در اول شکم ببندد با وجود شیرینی و معده را
بکند و ادرار بول کند خاصه چون با عقید العنب پرورده باشد و جالینوس
گوید چون تر بود شکم نرم کند و معده را بد بود و هضم نشود و چون خشک بود
شکم ببندد و بول براند لیکن دیر هضم شود و چون نارسیده بود تا ثمر لیل
بوی بالند بحکم البته زایل کند و مقدار مستعمل از وی پنج درم و در وقت پس گوید
غذا اندک دهد و طبیعت ببندد و در ریش معده را نافع بود و از جهت
گوید سود مند بود جهت اسهال بافراط و قوت بدن بدهد و امعا را پاک کند
از اخلاط بلغمی فاسد اما مضعف اعصاب بود و مصلح وی لعاب بهدانه و نبات
بود و صاحب منهاج گوید فانید دفع ضرر وی کند و گویند مصلح وی ماء العسل
بود و جلاب و بدل خرنوب بازوی لی سورلخ بود و نوعی آن و گویند
طرامیث و گویند قرط بوزن آن **خرنوب هندی** خیار چنبر است و گفته شود
ان شاء الله **خرنوب مصری** ثمره سنط است و آن خرنوب نبطی بود و گویند
قرظ است و گفته شود ان شاء الله **خردل** بهترین آن بستانی بود
تازه و فربه سرخ رنگ و چون بکوبند زرد بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در چهارم و از خواص وی آنست که چون در عصیر انگور اندازند از بد حالت خود بگردد
و نگه شود و چون بکوبند و بر دماغ دارند عطسه آورد و چون بر نقرس ضماد

کنند نافع بود و بر داء الثعلب همچنین و سپل خاصه بری و بر عرق النسا و درد سپرز
و هر دردی مزمن که باشد چون خواهند که جذب از عمق بکنند طلا و
ضماد کردن سود دهد و از بخور وی گزندگان بگریزند و خوردن وی قطع
بلغم بکند و چون با پیل یا موم کرخت باز زیت بیامیزند و بر روی مالند
روی را پاک گرداند و ورمهای مزمن قضا زیر الخلیل دهد چون با کبریت
و سکنجبین بر وی طلا کنند و بر جرب و قوبا ضماد کردن بغایت سود دهد
و مولف گوید اگر کسی قوبا داشته بود که هیچ چیز زایل نشود بگیر خردل
کوفته وقتی که از حمام بیرون آمده باشد و کرباس پاره بر انگشت پیچد
و بر قوبا مالد چندانکه خون آلوده گردد بعد از آن خردل کوفته بدان بمالد
زرداب بسیار از آن روان شود و صحت یابد و رازی گوید اگر کسی را درد
دندان دایمی بود که بی ورم بود چون سحق کنند و بر دندان نهند عجایب ببیند
و بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن بر سر جهت زحمت لیثرغس
بغایت نافع بود و سده مصفا بگشاید و در داروهای چشم جهت شبکوری
سود دهد خاصه چون بکوبند و در آب بپزند و با عسل در چشم کشند و چون
با رونک بشراب بیاشامند گرم بکشد و اگر آب وی در گوش و دندان چکانند
درد بنشاند و سپرز بگدازاند و اختناق رحم را سود دهد و باه را زیاده کند
و بهقهای کهن زایل کند و مستعمل از وی دو مثقال بود و خردل بری تلطلی بید از وی

حاصل شود و بترسکه از قمی خوانند و همه معطش باشند و در سپر آورند و مضر
بوند بدماغ و مصلح وی آن بود که با بادام و سپرکه بپرورند و در خوردن
تک هندی اضافه کنند و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و کافور و گلاب بود
و بدل آن دو وزن آن حب الرشاد و گویند دو وزن آن تخم سلغم
خردل بری لبسان است و گفته شود ان شاء الله تعالی **خردل فارسی** نوعی از
حرمیست که از آن اسفند اسفید خوانند و خردل سفید گویند در الف گفته شد
خربق و خیروج خوانند و آن خبازیست و گفته شد **خربق ابیض**
بیخی است که پوست وی مستطیل و بیخ کبر میانه و گیاهش لسان الحمل
و درازی ساق وی چهار انگشت بود و مجوف بود و طعم از خربق سیاه تلخ
تر بود و از بیخ وی ریشهای بسیار آویخته باشد مانند اپاروان و نوعی است
که آن ریشه ندارد و املس بود و بغایت صلب و بهترین آن بود که سفید بود
و زود متفتت شود و لعاب داشته باشد و در حال زبان را بگزد و بعد از آن
بگزد بسخت و طبیعت آن گرم و خشکست در وسط درجه سیم و قولس گوید گرم
و خشکست در دویم فالج و صرع و درد مفاصل را سود دهد و منقی بلغم و
اخلاط سیاه بود و معده را پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا
و چون زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و لبن وی بر بهق و جرب
و قوبا طلا کردن نافع بود و وی در شیافات جهت دفع تاریکی چشم مستعمل کنند

واولی آن بود که یک رطل از وی پاره کنند و در پنج رطل آب باران خیسانند
پنج روز بعد از آن بپزند تا دو دانگ بماند و صافی کنند و خربق جنید از وی
دو درم و رطل عسل مصفی بر سر آب کنند و بجوشانند و کف آن بگیرند و بقوام آرند
آورند و شربتی از وی ملعقه بود با آب گرم و این سالم بود و اگر سحق کرده
بود و بوی وی بدماغ رسد معطس باشد و برقه پدید آکند و اگر کم کرده
بیاشامند خطر بود و تشنج و کزاز پدید آکند و قی آورد و بقوت و خناق
باز دهد کشد و افراط کردن در آن آدمی را بکشد و مستعمل از وی نیم تسو
بود و کسی را که پر از وی خورده باشد چون مرغ بخورد دلیر دو و صاحب تقویم
گوید مصلح وی دوغ تازه و حلیب بود و صاحب منهاج گوید مصطکی مصلح وی بود
و مداوای کسی که خربق خورده باشد بمرق مرغ کشته و بوییدنهای خوش و کسی که
آن بیاشامد نشاید که معده وی خالی بود و از خواص وی آنست که چون
با سویق و عسل بسرشند و موش بخورد بمیرد و وی نیم کلاب و خنازیر بود
و بدل وی بوزن الفلی بود و یا ماهیزهرج **خربق اسود** عرافت وی زیاده از عراقت
ابیض بود و ورق وی بورق خیار ماند اما شکافته‌تر بود و سیاه‌تر
و ساق وی کوچک بود و گل وی سفید است که بسرخی مایل بود و تخم وی
مانند خیک دانه بود و بیخ وی سیاه بود و رشته‌ها داشته باشد و پرگره بود
و پوست بیخ وی مستعمل بود و وی در زمینهای خشک روید و چون وی را

بشکنی از اندرون وی چون غباری بیرون آید و بهترین آن بود که میان
فربهی و لاغری بود و بسیار گره بود و اندرون گره مجوف بود و لون
بیرون وی سیاه بود مانند سعد و اندرون زرد بود اندک ریشه‌های باریک
داشته باشد و از آخال زنگی خوانند و رجل الراعی و مالیتودیون پیش
نیز خوانند و طبیعت وی گرم و خشکست در سیم و گوشت مرده بخورد و با سرکه بربهق
طلا کردن نافع بود و سود و برص و بهق را سود دهد و چون با موم و کندر و آب
رفت با روغن قطران بیامیزند و بر جرب بمالند نافع بود و چون با سرکه
بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و بخور کردن همین عمل کند
و اگر نزدیک درخت انگور بروید اگر از آن انگور شراب سازند مسهل بود و چون
در داروهای چشم کنند قوت باصره بدهد و دفع سودا کند از جمیع بدن
و مسهل بلغم نیز بود و صفرای غلیظ مستفرغ کند زیاده از سقمونیا و در علتهای
مزمن که محتاج بداروی مسهل بود مانند مالیخولیا و صداع و شقیقه بغایت نافع بود
و مرهٔ صفرا و مرهٔ سودا براند با سپانی و شربتی از وی نیم درم بود تا نیم
مثقال با فودنج و صعتر و ادویهای لطیف گرم که معده را سود دهد و بعضی در سکنجبین
خیسانند یا شراب شیرین و بعد از آن بجوشانند با برنج و مرق آن بیاشامند
مسهل بلغم و صفرا و سودا بود اما مضر بود بگرده و احشا بسیار و پیشه کرفناتی
آورد و مقدار دو درم تشنج احداث کند و مصلح وی در استعمال کردن دوغ

و کثیرا و قطرا سالیون و سپید بود و بدل وی نیم وزن آن کندس و نیم وزن آن
مازریون است و چهار دانگ وزن آن غاریقون و گویند بدل آن کبیکج است
خردل ابیض خردل پارسیست و گفته شد **خرزهرج** و فلی است و گفته
شود ان شاء الله **خرو الدیکة والدجاج** سرگین خروس و مرغ و مجموع سرگینها سخن و
مجفف بود و مصلح قولنج بود و چون با شراب یا سرکه بیاشامند و تریاق قطر
خانق بود و با عسل و چون بیاشامند بوزن یک مثقال با سکنجبین قی بلغم آورد و سرگین
خروس چون سحق کنند و بر گزیدگی سگ دیوانه نهند سود دارد **خرو الفار**
سرگین موش گرم بود و بر داء الثعلب طلا کردن سود دهد خاصه چون با سرکه
بود و اگر با کندر و شراب بیاشامند سنگ گرده بریزاند و اگر از وی شیاف
سازند و کودکان بخود برگیرند شکم براند و اگر بپزند و در آب آن نشینند عسر البول
را نافع بود و اگر در چشم کشند سفیدی ببرد و رشه زایل کند و رطوبت قرحه
پاک کند **خرو الضفادع** طحلب است و گفته شود ان شاء الله **خربزه**
بطیخ است و گفته شد **خرامقان** نباتیست بشکل سنبل الطیب اما لون وی
مایل بسبزی بود و بیخ آن مانند سنبل و بوی آن هم بسنبل ماند و در طبیعت
و خاصیت نزدیکست بسنبل و در طعم وی اندک حلاوتی بود **خرفه**
بقلة الحمقاء است و گفته شد **خرناسش** مرماخوراست و گفته شود ان شاء الله
خرنج ثمر عشر است و گفته شود ان شاء الله **خرفطان** جشو است و گفته

شد **خرمیان** چند پید استراپست و گفته شد **خزف** لطیفترین خزفها
خزف سرطان بحری بود و طبیعت وی خزف سرد و خشک بود و جلا
دهنده خاصه خزف تنور و خزف سرطان خشک چون سحق کنند و با سپیدی
تخم زرده کوفته بر بهق طلا کنند و کلف و نمش زایل کند و مرهمی که از آن
بسازند جراحتها را دمال اصلاح آورد و جرب و قرحها را بغایت سود دهد
و خزف تنور بر نقرس طلا کردن نافع بود و با سرکه بر قوبا و جرب و حکه
و سعفه و حصف سود دهد و خزف غضار چینی و نه از اجلاد و خزف
مضر بود باعصاب دماغی و مصلح آن روغن بنفشه بود و مقدار مستعمل از وی
دو درم بود **خزامی** خیری بریست شیرازی اروانه گویند طبیعت وی
گرم و لطیف بود و مسخن دماغ سرد و چون بیاشامند سوء المزاج را نافع
بود و جگر و سپرز و چون بدان بخور کنند هر بوی که باشد زایل کند و مسخن
رحم بود و مجفف رطوبتی که از آن روان بود و رحم را پاک کند و چون
فرزجه از وی بخود برگیرند آبستن کرد بفرمان خدای تعالی و چون سحق
کنند و با آرد و ه بسرشند و بر جراحتها ضماد کنند تحلیل دهد **خسیف** معروفست
گفته شد **خس** بپارسی کاهو گویند و آن بری و بستانی هم بود و بهترین
وی بستانی بود تازه بهین ورق طبیعت آن سرد و تر بود در سیم و گویند
در دویم حرارت معده را نیکو بود و خواب آورد و بول براند و قوتی که از وی

متولد شود و نیکوتر آن خونی بود که از بقولی دیگر و حیل بپرورده باشد
و جهت آب گردش نافع بود و اگر ناشسته بود و در وی تلخی کمتر بود و اگر در میان
شراب بدان تنقل کنند مستی کمتر کند و دیر زود هضم شود و تشنگی بنشاند و بسیار که
اشتهای طعام باز دیگند و یرقان را نافع بود و جهت ورمهای گرم و در جسم و دولی
طلا کردن سود دهد و بی خوابی زایل کند خواه خام خورند و خواه پخته و قطع سیلان
منی بکند و در چشم که از گرمی بود ضماد کردن سود دهد و تخم وی چون کسی که
احتلام بسیار افتد بیاشامد قطع شهوت جماع بکند و گاهی بری لبن وی
در قوت مانند خشخاش سیاه بود و قطع سیلان منی بکند مانند بستانی و نیم
درم از لبن بری مسهل کیموسهائی بود و گزندگی رتیلا را نافع بود و گاهی بسیار
خوردن چشم را ضعیف کند و تاریکی آورد و حواس را تیره کند و مصلح
آن هلیله مربا بود و اولی آن بود که بجنب قوتها یا تنقیه کنند و آب رازیانه در چشم
کشند و گاهی مضر بود بباه و مصلح وی کرفس و نعناع بود **خس الحمار** شنجار است
و دار ابوجلیه گفته شد **خس داود** قولنج است و گفته شود ان شاء الله تعالی
خشخاش ابیض بستانی بود و بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت وی
سرد و تر بود در دوم و گوید در سیم و بعضی گوید سرد و خشک است در دوم جهت
نزله گرم و نزلات سینه و رطوبات معده و نفث دم و مادهای تیز که
فرود آید از سر و با عسل منی زیاده کند و مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود

و حب وی شکم ببندد و آب وی شکم براند و وی منوم بود و غذا اندک
دهد و مصلح وی عسل بود یا قند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی خوردن سُشُل بود
و مصلح آن مصطکی و سکنجبین بود و اسحق گوید پوست وی مضر بود بشش و مصلح وی
مصطکی بود و پوست از دانه منوم تر بود و چون بپزند و آب آن بر سر ریزند
و وی چون ضماد کنند پریشانی بخوابی را نافع بود و پخ وی چون با آب کوفته
تا بنیم باز آید نافع بود جگر معلول را و کسی که در شکم وی خلطی غلیظ بود و لینج **خشخاش
اسود** صاحب تقویم گوید بری و بستانی بود و صاحب منهاج گوید بری مصری بود
و بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک است در سیم و گویند
در چهارم و گویند تر است در چهارم ریشهای چشم مواشی زایل کند و خشخاش
سیاه چون خود بکوبند و با شراب بیاشامند جهت اسهال و سیلان رطوبات
مزمن که از رحم آید نافع بود و چون با آب خلط کنند و بر پیشانی و صدغین ضماد کنند
بی خوابی زایل کند و چون ضروری بود در داروهای چشم استعمال کنند و جهت حرارت جگر
بغایت نافع بود و مستعمل از وی تا نیم درم بود و دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند
و خاکستر وی با روغن گل و سپیده بر رطوبت طلا کنند و کتان بر وی بنهند و بشنبند تا بروق
فرود آید بغایت نافع بود و چون سحق کنند و با سر بر صدغین طلا کنند درد سر
که از گرمی بود و حرارت آفتاب سود دهد و منوم و مخدر بود و مضر بود بسر و شش
و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن زنبق و نرگس بود

خشخاش زبدی مشتق از وبش گویند و معنی آن خشخاش زبدی بود و بدین
سبب بدین اسم خوانند که چون زبد سپید بود و بعضی ارقلیا خوانند و نبات
و ورق و ثمر وی بمجموع سپید بود و تخم وی مسهل بلغم بود و در قوت و طبیعت نزدیک
بجلبهنگ بود **خشخاش مقرن** خشخاش بری خوانند و غلاف آن مانند شاخ گاو
بود و بدین سبب مقرن خوانند و نبات وی در کنار دریا روید بر تعرض طلا کردن
با شیر نافع بود و چون بیخ وی بجوشانند تا بنیمه باز آید و طبیخ آن بیاشامند علت
جگر که از خلطی غلیظ بود نافع بود **خشخاش بحری** خشخاش مقرن است که گفته شد
خشک انگبین عسلی خشک است که از کوهستان فارس خیزد دانه دانه کازرون
درمیان حبض طبیعت وی گرم و خشک بود گرمی و خشکی وی زیاده از عسل بود و فعل وی
اقوی بود از عسل در همه حالتی و بدل آن بوزن آن عسل و نیم وزن آن کرانگبین و
گویند یک وزن و نیم عسل **خشل** مقل است و گفته شود ان شاء الله **خشکار**
آرد وی بود که نخاله از وی نگرفته باشند **خایه** بهترین آن خایه خروس بود
فربه و نیکی و بدی آن بحسب حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی گویند سرد
و خشک بود و غذای نیکو دهد خاصه خایه خروس فربه منی زیاده کند و دیر هضم بود
خاصه که از حیوانات پیر بود و مصلح آن انجدان است و قوت کوهی و نمک و سعتر
خصی الثعلب بهترین وی فربه شیرین بود که از وی بوی منی آید طبیعت وی
گرم و تر بود در اول تشنج و لقوه و فالج را نافع بود و شهوت جماع برانگیزد و انعاظ

قیام آورد و مقوی باه بود و قیام و قایم مقام اسقنقور بود خاصه با شراب
و مقدار شربتی از وی یک مثقال یا دو مثقال بود و صاحب مفرده گوید شربتی ده
مثقال و صاحب منهاج و صاحب تقویم گوید ثمر است و صاحب مفرده که ابن بیطار است
در جامع آورده که آن بیخی است و در آنجا قول صاحب جامع معتبر است و بدل آن
بوزن آن بوزیدان و بوزن تخم ترزه و گوید بوزن آن تخم جرجیر و بوزن
آن بوزیدان و نیم وزن آن تخم الجرجیر و گوید بوزن آن تخم است و دو وزن
آن تخم جرجیر و صاحب تقویم گوید معده را موافق نبود و مصلح آن لسان الحمل بود
خصی الکلب بیخی است مانند خصی الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند
ملبوس بود و بشکل امرود ازی مایل بود و آن زوجی بر فوق زوجی بود و یکی فربه
و یکی لاغر و گویند نوع بزرگ چون مرد بخورد و بازن خود جمع شود فرزند نرینه
آورد و اگر نوع کوچک زن بخورد فرزند مادینه آورد و طبیعت وی گرم و تر بود در
نوع بزرگ رطوبت فضلی بود و تحلیل ورمهای بلغمی و ریشهای پلید خورنده و قلاع و نمله و آکله
را نافع بود و گویند چون تر بخورند باه را زیاده کند و چون خشک بخورند قطع شهوت
بکند و جالینوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه را زیاده کند و اگر نوع کوچک بخورند
منع آن کند برخلاف یکدیگر و وی مضر شش و سینه بود و مصلح آن صمغ عربی یا خشخاش
سیاه بود **خصی برمس** جلبوت است و گفته شد و بیونانی لسوسطیس خوانند
خصی ابی جبیل خایه گوسپاله چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نعوظ تام آورد

خصی الابل خایهٔ نر گوی چون خشک کرده با شراب بیاشامند جهت گزیدن افعی نافع
بود **خصی البحر** جند بیدستر است و گفته شد **خفنف** خربزهٔ نارسیده بود و بعضی گویند
هولنگ گویند **خلاف** درخت بید است و گویند بیدمشک است و گفته شد ان شاء الله
خطمی بهترین وی سبز کوهی بود و گل وی سفید بود و آنچه بستانی بود و در
خوانند طبیعت وی سرد و تر بود و گویند گرم بود با عتدال و در وی ملینی بود
و انضاج و ارخا و تحلیل بر سبیل طلا کردن با سرکه نافع بود و قتی که در آفتاب نشسته
و ورمهای ظاهر نرم گرداند و آنچه در بن گوش بود و خنازیر و دبیلات و ورم پستانی
که از گرمی بود و ورم مقعده که از گرمی بود و در مفاصل با پیه مرغابی و عرق النسا و طبیخ
بیخ وی چون بیاشامند حصر البول و قرحه و امعا و سنگ گرده و خلطهای خام و غلیظ
و رعشه و عرق النسا را نافع بود خاصه چون با شراب پخته و چون با پیه بط یا مرغابی کوبند
و مغص البطن و زن کند و بر سیر و ورم رحم و انضمام آن بغایت نافع بود و طبیخ وی
تنها همین عمل کند و بیخ وی چون با سرکه کوبند و بدان مضمضه کنند درد دندان
پاک کند و تخم آن خواه خشک و خواه تر چون با سرکه بر بهق طلا کنند نافع بود و چون
طبیخ خطمی بر گزندگی زنبور مالند سود دهد و چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند
دفع مضرت گزندگان کند و دیسقوریدوس گوید تخم آن اعضای [illegible] بود و مقوی
آن [illegible] از وی قولنج را نافع بود و چون بیاشامند حیض فرو آورد و بول
براند و جهت اختلاط سوداوی بغایت مفید بود و صداع و شقیقه را ضماد کردن و با [illegible]

جو و عسل بر ذات الجنب ضماد کردن نافع بود و اگر ورق وی با اندکی
زیت بر گزندگی جانوران ضماد کنند و بر سوختگی آتش همچنین نافع بود
و خطمی جهت سپرز [illegible] سود مند بود خاصه چون با آب گرم لعاب وی بگیرند
و با قند بیاشامند و ورق وی در ضماد ذات الجنب و ریه سودمند بود و [illegible]
بیخ وی با آب بپزند مفاصل و اعصاب صلب نرم گرداند و ورق وی چون
خشک کنند و بکوبند و بدان سپرز شوینده پاک گرداند و تخم وی یک جزو و آرد
استخوان خرما دو جزو با سرکه بسرشند و بر ورم قضیب ضماد کنند تحلیل دهد و مولف
گوید بیخ خطمی کوهی جهت نقرس گرم ضماد کردن بگلاب بغایت مفید بود و جهت
پرتو صفراوی با نبات سفوف ساختن و بگلاب گرم خوردن و صاحب منهاج
گوید یک مثقال از وی قولنج را نافع بود چون بیاشامند و اسحق گوید مضر است بشش
و مصلح آن عسل است و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده و اصلاح و مصلح آن عصاره
زرشک است و بدل آن گویند خبازی است و گویند بدل خطمی سفید نیلوفر است
خطم [illegible] است و گفته شد ان شاء الله **خطاف** بپارسی پرستوک
خوانند طبیعت دماغ وی و خاکستر وی [illegible] گویند چون خشک باشد احتراز
زیان دارد و مصلح آن عود هندی و قسط نقل بود و دیسقوریدوس گوید چون
بگیرند بچهٔ نخستین وی وقتی که ماه در افزون بود و شکم وی بشکافند دو پاره سنگ
در شکم او بود یکی یک رنگ بود و یکی مختلف رنگ هر یکی چون در پوست گوساله بندند

یا پوست گوسپند یا گاو کوهی پیش از آنکه خاک بروی نشیند بر بازوی مصروع
بندند یا بر گردن وی صرع از وی زایل شود و خوردن وی روشنایی چشم
بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر آن در چشم کشند قوت باصره دهد و اگر با عسل بیامیزند
و در چشم کشند بهتر بود و اگر با عسل و سرکه بسرشند و بر جرب و داءهای [illegible]
در حمام طلا کنند و بنشینند تا با عرق فرو آید بعد از آن اعضا بشویند بغایت نافع
بود و اگر نمک سوده و خشک کنند و دو درم از وی بیاشامند خناق را نافع بود و دماغ
وی چون با عسل در چشم کشند در ابتدا نزول آب بغایت نافع بود و چشم وی چون
سحق کنند بروغن زنبق و بر ناف زن بمالند [illegible] پس بغایت سودمند بود
و ابن زهر در خواص آورده است سر و پر پرستوک یکی نر و یکی ماده با آتش بسوزانند
و در شراب اندازند هر کسی که آن شراب بخورد مست نشود و خون وی چون بخورد
زن و مرد چنانکه اند شهوت وی زایل شود و شیخ الرئیس گوید پر کهن وی چون
در چشم کشند سپیدی ببرد و بحربست ارسطاطالیس گوید در منافع اعضا حیوانات
زهرهٔ پرستوک چون بدان سعوط کنند موی پر ورش که سفید شده باشد و [illegible]
نیز سیاه کند پس چون خواهند سعوط کردن دهن را پر از شیر کنند تا دندان
سیاه نکند و سرگین وی چون بر زهرهٔ گاو بیامیزند و بر موی سیاه طلا کنند
سفید شود **خطیان** حنظل است و گفته شد **خفاش** و طواط خوانند بپارسی
شب پره و بشیرازی موش کور گویند شریف گوید چون بکشند و بر [illegible] کودکان

پیش از بلوغ طلا کنند منع رستن موی بکند و چون در روغن کنجد بجوشانند آن
روغن عرق النسا را نافع بود خاصه چون مکرر بمالند و گویند چون بپزند و مرق
آن بیاشامند شکم براند و درد ورک را سود دهد و خاکستر وی روشنایی
چشم را زیاده کند و ابن زهر در خواص آورده است که چون سر وی در ظرفی آهنین
یا آهنین با روغن زنبق بپزند چنانکه مهرا شود و صافی کنند آن روغن نقرس و فالج
قدیم و رعشه و ورم در اجساد و ربو را بغایت نافع بود و اگر زنی دشخوار زاید
زهرهٔ وی در فرج زن بمالند در حال بزاید و این مجرب است و اگر دماغ وی [illegible]
بمالند باه را برانگیزاند و اگر با آب بجوشانند تا مهرا شود و در سوراخ قضیب
چکانند بول براند و طبیخ وی در آب زن کنند و در آن نشیند صاحب فالج را
بغایت نافع بود و دماغ وی چون بسوزانند و در چشم کشند مفید بود زیاده که
در چشم بود زایل کند و سرگین وی چون بر قوبا طلا کنند سودمند بود و دماغ
وی با آب پیاز در چشم کشیدن جهت نزول آب نافع باشد و اگر سر وی
در [illegible] جای خواب پنهان کنند و کسی بر آن خسپد باید که نداند خواب بر وی
شوریده شود و دل همچنین عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر پنهان کنند
هر چند کبوتر که بود از آنجا نرود و الفت گیرند و اگر در سوراخ موش نهند همه
موشان از آنجا بگریزند **خفنج** خردل بریست و در لیسان گفته شود
ان شاء الله تعالی **خلال مامونی** اذخر است و گفته شد **خلاف** بپارسی

سپید گویند و خلاف بلخی بهار اج است و گفته‌اند و خلاف نوعی از صفصاف است
صمغ وی از ورق بیرون آید و بهترین سپید آن بود که در کنار چشمه‌ها رسته باشد
طبیعت وی بغایت سرد و خشک بود و ثمر و ورق وی هر دو قابض باشند لیکن
اگر بکوبند و در وی عفونتی بود و خاکستر وی در غایت تجفیف بود و در بستن خون
چون بر وی ضماد کنند تر کرده و صمغ ورق وی بغایت جلا دهنده بود و خاکستر
وی با سرکه بر داء الفیل و ثعلب ضماد کنند نافع بود و ورم پستان و ریشها و ظفر و حرارت
که در ورم گرم بود و بثری و اگر چون آب آن در حمام بشویند بغایت نافع بود
و آب وی صداع زایل کند و آب ورق وی بغایت نیکو بود جهت ماده
که از گوش گشوده بود و ثمر وی بر قروح که بر صفه تر زده باشند هان نیکو بود
و قطع رفتن خون بکند و صمغ وی جهت ضعف بصر نافع بود و آب وی جهت
سده جگر و یرقان نیکو بود و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و اسحق گوید
مضر است بشراسیف و مصلح وی گلاب بود **حلیابی** قثا است بیونانی
و گفته‌اند شو دانق اسد **خیل** بپارسی سپید گویند و وی مرکب بود از دو
جوهر مختلف گرم و سرد و سردی وی غالب بود و از گرمی و بهترین وی ثمری
بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیم و گویند سرد است در اول و خشک است
در سیم معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دهد و قطع خون رفتن بکند از
هر عضو که باشد چون بیاشامند یا آن عضو را بدان بشویند یا در آنجا نشینند

و چون بر سر نهند درد سر را نافع بود و خوردن وی معده را قوت
دهد و اشتهای طعام باز دهد و قطع خون رفتن بکند و صفرا و مزاج را
نافع بود و بدان مضمضه کردن دندان را محکم کند خاصه چون با شب یمانی بود
و بن دندان را محکم کند خاصه چون با گلاب نیم گرم مضمضه کنند و چون صوف به شیره
بدان تر کنند یا اسفنج و بر جراحات نهند منع ورم بکند و بر ریشها که در بن
سر باشد و از نمله و جمره و جرب تر و سوختگی آتش و قوبا و بواسیر و داحس
چون با بعضی ادویه موافق این زحمتها استعمال کنند بغایت نافع بود و برگهای
پلید و خورند و چون دائم بسر شویند زایل کند و چون چشم ناشسته بدان
تر کنند و بار و عصاره بر سر نهند درد سر که از حرارت آفتاب بود زایل کند
و بخار وی استعمال التحلیل دهد و گرانی گوش و کرمی که در گوش بود بیرون
آورد و طنین زایل کند و اگر در گوش چکانند کرم آن بکشد و برگ وی چون بر
موضع زخم کرم کرده و قیحی که بدان پرورش یافته باشد بسب کرم آن و اگر بدان
کرم کشته باشد پس گرم کرده بدان موضع نهند بغایت سود دهد و جهت دفع
مضرت ادویه کشنده گرم کرده بیاشامند خاصه مضرت افیون و شوکران
و خانق النمر و شیر که بسته بود و خون در شکم چون با نمک بیاشامند نافع بود
و جهت دفع مضرت قطر کشنده و چون بدان غرغره کنند قطع سیلان
فضول از حلق بکند و خناق و لهاة را سود دهد و علقی که در حلق چسبیده باشد

بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ بود و شکم خشک کند و تشنگی بنشاند و سپرز را
نافع بود و معده را دباغت دهد و ماده تیز دفع کند چون بر روی ریزند
و جهت درد دندان که از سردی و گرمی بود و آنچه از گرمی بود به سبب سردی و آنچه
از سردی بود به سبب تلطیف که در وی است و این خاصیت که در وی است در غیر وی نیست
و سرکه که از انگور جیس گیرند و با نمک سود دهند بود جهت گزندگی سگ دیوانه اما مضر بود
به سرکه سودا وی خراج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را زیان
دارد و اگر ادمان خوردن وی کنند باستسقا انجامد و چون با سپیده تخم مرغ
کنند مضرت وی کمتر بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن بادام و سپید بود
خل العنصل بپارسی سرکه عنصل خوانند سود دهنده بود جهت عرق النسا و
تنگی نفس و ربو و چون بدان مضمضه کنند بن دندان محکم دارد و گنده دهن
زایل کند خاصه چون هر بامداد ناشتا دو درم از وی بیاشامند و چون در گوش
بچکانند گرانی گوش را نافع بود خاصه که ریش در وی بود و چون ناشتا بیاشامند
چشم را روشن کند و دندان را محکم کند و آواز صافی گرداند و در معده را
نیکو بود خاصه چون طعام در معده وی هضم نشود و صرع را سود دهد و کسی را که
مره سودا بر وی غلبه کرده باشد و سنگ مثانه بریزاند و اختناق رحم و صلابت سپرز
و درد ورکین بغایت نافع بود و لرز را صافی کند خاصه در زمان نقاهت و درد
پی و عصب زایل کند و از دو درم ابتدا کند تا سه درم هر روز زیادتی می افزاید

صنعت آن بستانند اسقیل سفید پاک و یکباره چوبی پاره کنند و در ریسمان کشیده
کشند و چهل روز در سایه بیاویزند و بعد از آن یکمن از وی در هشت من سرکه انگوری
اندازند و شصت روز در آفتاب نهند در تابستان از اول سرطان تا آخر اسد
خلال ما نبت بلغت ادی القرن و بلغت اهل مدینه بسکری خوانند و وی
چون سبز بود در اندرون طعم وی حاصل تر از تخم بود و آنچه رسیده بود مسهل بود
و آنچه نارسیده ممسک بود **خلد** بپارسی موش کور گویند و بشیرازی انجشت
برک و آن جانوریست کور و در نشیب زمین باشد و گویند گرمتر است و بیخ نباتات
و اشجار خورد و در نشیب باز و کند تا بیشتر باشد و بطلب وی باز کنند تا از
سوراخ بیرون آید و اگر خواهند که وی را بگیرند پیاز یا گندنا در سوراخ نهند بیرون
آید و وی از جمله سموم قتاله است و این زهر در خواص آورده است خون که در
گوش وی بود چون بر خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود و اگر سر وی بسوزانند
و با قلقطار سحق کنند و کسی را که سستی کرده بود در میان وی دهند کند حتی برود
کسی که تب ربع دارد چون بر وی بندند شفا یابد و جهدارسی گوید دماغ وی
چون بروغن بگدازند و بر بهق و برص و قوبا طلا کنند و هر چیزی که از بدن بیرون
آید زایل کند **خلر** جلبان خوانند و خوقی و آن حبیست تر دیک
بکرسنه و در یزد و نواحی کوبان و کرمان و ولایت لرستان بسیار خورند و نان
پزند و همچنان تنها مانند عدس و باقلا پزند و خورند و در بهار چون تر بود تا پخته

خورند اما دوار آورد و زبان آن قوم کرد خورند بیشتر از وی مشوش طبیعت آن
بهر و خشک است و غذا اندک دهد و غرقی که از وی حاصل شود مولد سودا بود و
اعصاب را مضر بود و بغایت نفاخ بود و چون طبیخ وی بعسل بیاشامند خلطهای
که از اعضاء حیض براند و محلل و ملین فضول سینه بود و اگر کاو بجوزد مانند کرسنه بود
در منفعت فربهی و نوعی از وی هست که از وی بزرگتر بود و آن کچنه نامند خورد
و وی را لسیا خوانند و آن نوع بری بود و چون زنان بخورند شیرایشان بیفزاید

خمر ماء العنب است و مدام و راح و مل گویند و بیشتر از وی سکی گویند
بهترین آن بود که قوام آن معتدل بود و لون آن زرد بود و خوشبوی بود با
انگ ادویه در وی کنند و متوسط بود میان تری و کهنی و آزار یافته خوانند طبیعت
وی گرم و خشک بود در دویم اما آنچه سیاه بود و غلیظ بود و دیر هضم شود و لیکن گوشت
زیاده کند و آنچه سپید بود و رقیق غذا اندک تر دهد و محروری را اجزاء موافق بود و
ادرار بول کند و شکم نرم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سیاه و سپید و قوت
وی میانه بود در دو حالت اما آنچه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده آید اکند
و شکم براند اما معده و کرده را موافق بود اما آنچه در وی قبضی بود در وی ادرار
بول زیاده بود و صداع و سکر بود و آنچه عفص بود شکم ببندد و در وی انفعال
اثقال غذا بیشتر بود و قطع سیلان مواد کند و آنچه لین بود مضرت وی باعصاب
کمتر بود و ادرار بول اکثر کند و آنچه کهن بود مضر بود باعصاب و حواس اما لذیذ

خمیر تری و خشکی وی بقدر نمک بود در قلت و کثرت و تازه وی گرم بود
در دویم و کهن وی گرم و خشک بود در سیم و در وی قوت منقاء بود در کیاز گرم و سرد
بهر وی به جهت عفونت و گرمی طبیعی از جهت نمک دارد و در وی قوت جلا بود و جذب
ماده بلغمی از عمق بدن بظاهر آن و محلل بود و منضج هر ورم را خاصه دمامیل چون با نمک
ضماد کنند بر و جعی با در می که در شب باشد بود نافع بود و چون معتدل بود و در آب

فرو میاسند و بعد از دو ساعت صافی کنند و وانکی طباشیر و تشوجی زعفران و وانکی
قند در معده اسپ درم از ان آب حل کنند و وانکی و نیم وزن آن روغن بنفشه
با آن بیامیزند و بدان غرغره کنند جهت ورم اندرون حلق نافع بود و چون
در آب حل کنند و از آن حامی سازند و قطره چند بر سر که بیاران چکانند
و بیاشامند قطع اسهال کند **حنظل** پیوسته نافع است و گفته شود ان شاء الله **خلاف**
دو نوع است بزرگ و کوچک خان کوچک بیونانی خاما افطی گویند و بطبیعت برقه
و گفته شد در باب باء در صفت آن که از ایل میخواندند هم گفته شد و خمان
بزرگ را شبوقه گویند و گفته شود ان شاء الله و قوت هر دو محقق بود و دیگر
و محلل تحلیل معتدل و قوت خاما افطی مرد بود و مسهل سبب رطوبت مائی که
در وی هست لیکن معده را بد بود و ورق آن چون بپزند مانند تره‌ها ی
دشتی مسهل بلغم بود و حره و بیخ وی چون تازه بود و کوبند و بمانند همین عمل کند
و اصل وی چون با شراب بجوشانند و با طعام ستیق را دهند نافع بود و اگر کسی را
افعی زده باشد بیاشامد سود دهد و اگر به آب بپزند و زنان در آن نشینند صلابت
رحم نرم گرداند و ثمر وی چون با شراب بیاشامند همین عمل کند و چون ریمو ی مالند
سیاه گرداند و ورق وی چون تر بود با بست جو بر ورم گرم ضماد کنند و خوک
آتش گزنده گی سگ دیوانه بغایت نافع بود و چون با پیه بز بر نقرس ضماد کنند
سود دهد **خمخم** حجم است گفته شد **خمسه اوراق** پنجنکشت است گفته شد

خماهان صندل حدیدی خوانند و آن حجری سیاه رنگ بود و آن دو
نوع است تر و ماده از ان بغایت صلب بود و تیره رنگ و چون بساید
محک آن زرد بود و مانند ترنج و آنچه ماده بود صلبی آن بغایت نبود و جوهر آن
پاک بود و اگر بساید محک آن چون زنجفر بود و سرخی بغایت و طبیعت وی سرد
بود و آن نوعی از آهن است چاره‌ی حاضی گویند و محکوک وی چون
طلا کنند بر ورم و حمره ببرد و حرارت آن ببرد و خراب پاکن کند
و هر دو نوع این خاصیت دهد و در رمدهای دموی و صفراوی خاصه که نوع
ماده که بتر بیه و تسکین در وی زیاده بود **خسند ریل** نوعی از کاشنی
بری بود و اما بغایت تلخ بود و از اعضیه خوانند و ورق وی با کاشنی صحرایی
ماند و در گل و ساق وی همین سبیل لیکن قندی کوچکتر بود بر وی صمغی باشد
مانند مصطکی منعقد را بالای عفونت وی مانند کاشنی بستانی بود اما سبب تلخی وی
که زیاده است لطیف در وی زیاده بود و صمغ وی که چون بچکانند
و با مسیاریز و مده و معده ارزمیدسی در خمر قوت آن بخود و بمیرد و حیض
براند و اگر نبات وی را بیخ با بیخ بکوبند و با عسل بسرشند و قرص سازند چون باید
بکار برند و با نطرون بر بهق مالند سود دهد و صمغ وی موی زیاد که در چشم بود
زایل کند و بیخ وی هم این عمل کند چون تر بود و برنشی که در وی زید و رطوبتی که
بران چسبد در تن موی زیاده که در چشم بود و چشمانه موی زیاده زایل کند

وچون با شراب بیامیزند و بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و آب وی چون
چون با شراب بخورند و بیاشامند شکم ببندد و صمغ وی چون با آب کاسنی
حل کنند و در چشم کشند با سبل زایل کند و اگر دو درم از وی با خمر بیاشامند
یا بر موضع گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و اگر آب ورق وی بر بواسیر طلا کنند
قلع کند و لبن وی در سوی چشم همان عمل صمغ میکند **خندروس** خالاون گویند و آن
حنطه رومیست بپارسی کاکل گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و لزج و غذای
وی بسیار تر از غذای گندم بود و کمتر اما غذای نیکو بود و از برنج غذا
نیکوتر دهد و طبیعت ببندد و معده را نیکو بود و چون با سرکه بپزند و بر جرب
ضماد کنند قلع کند و اگر بطبیخ وی حقنه کنند نافع بود جهت قرحه امعا **خنثی**
بر واق خوانند و بزبان بربری ایقلیس و ورق وی مانند ورق گندنا بود و ساق وی
وساق وی املس بود و آنرا اشباریقون هم گویند و بر سر وی گل سفید بود و بیخ وی
دراز بود و گرد و شکل بطریق بلوط و بعضی ... گفته شد در اصل الخنثی و
وطبیعت آن گرم و خشک است و گویند سرد و تر و سیقورس گوید چون بیاشامند
بول و حیض براند و چون دو درم از وی با شراب بیاشامند درد پهلو را و سرفه را
نافع بود و بیخ وی چون بسوزند و خاکستر وی بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند
و بعد از انکه بصوف پاره موضع آن مالیده باشند و اگر مجوف کنند و زیت در آن کنند
و بر آتش نهند تا بجوشد و در شقاق که از سرما بود بمالند نافع بود و در سوختگی آتش

همین سبیل و اگر آن روغن در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر ورق
و گل و بیخ وی بر موضع گزندگی جانوران ضماد کنند سود دهد خاصه چون
با شراب بود و اگر بیخ وی با درد وی با شراب بجوشانند و بر دملها و دنبلهای پلید
و ورمها که در پستان پیدا شود و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود و چون با سویق بر
ورمهای گرم در اول آن ضماد کنند سود دهد و اگر آب وی بگیرند و در گوش مخالف
چکانند درد دندان زایل کند و اگر بیخ سفید در آفتاب بگذارند تا پاره ها بمالند بیک
و آن بیخ طلا کنند نافع بود و اگر ثمره و گل وی با شراب بیاشامند گزندگی عقرب را
نافع بود و شکم براند و بیخ وی چون بر قوبا طلا کنند زایل کند و اگر سحق کنند با عسل
و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود و ساق وی چون تر بود و بپزند و با سرکه
و زیت بخورند یرقان را نافع بود و استسقا هم و بسیار و عادارا سود دهد و طبیخ وی
آب ترهندی بود یا عوز. **خنفسا** بشیرازی خروک گس کن خوانند اگر با زیت
بکوبند و در گوش چکانند در حال درد ساکن کند و در خواص این زهرآورده است
که خنفسا چون در شیبا کل کنند مرده شود و چون در شیبا سرکین کنند باز زنده شود
و اگر سرای خنفسا در برج کبوتران نهند میان کبوتران اجتماع پیدا شود و متفرق نشوند
و شریف گوید اگر خوخ و آن پاره کنند و میل در آن فرو برند و آن رطوبت در چشم کشند
قوت باصره بدهد و اگر با زیت بکوبند و در گوش چکانند و بدان او دمان کنند
کری نو زایل کند و اگر آن روغن بر بواسیر مالند نافع بود و اگر بدان او دمان کنند

داء الثعلب را سیر را قطع کند و اگر حضض را نیم کوفته کنند و بر گزندگی عقرب بندند
درد زایل کند **خولنجان** بهترین وی آن بود که سرخ رنگ و بطریقی گره
بود و آن بحقیقت که باز از وی آشیانه سازد در لب دریا در وقت بچه کردن
و آنرا در خانه باز یابند و وی از زمین یونان خیزد و زمین یونان آب
برآمده است کسی آنرا نیابد الا در خانه باز و آنرا خیر دارو خوانند و ترکی
قره عالت و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند در سوم معده را نیکو بود
و درد قولنج زایل کند و درد گرده هم و بادها را زایل کند و بوی دهن خوش کند
و طعام را هضم کند و عرق النسا را سود دهد و بول ببندد و چون از سرد بود
گرده و مثانه بود و صرع و صداع که از سردی بود و سپرز و ضماد زیر
و دردهای بلغمی و سوداوی همه را نافع بود و بادها بشکند و بلغمی مزاج را سود دهد
و رطوبتی که در معده بود نشف کند و تحریک منی کند و اگر قدری در دهان گیرند
نعوظ آورد و صاحب جامع گوید بکمیده از وی چون سحق کنند و در بیست درم شیر گاو
افشانند و بیاشامند با شتها در قوت باه بغایت نافع بود و از خواص آنست که
که در هر دیگ یا کاسه که بود بکوبند کرد آن گرد و جگر و معده اسپ در آنجا نافع
بود و قوت اعضاء باطنه بدهد و گویند مضر است بدل و مصلح وی کثیرا بود و چیزهای
چرب و صاحب تقویم گوید مضر است بگیاه سینه و مصلح وی طباشیر و صندل بود و بدل
وی ... و اسحق بن عمران گوید بدل وی دارچینی بود و گویند قرنفل

خولان حضض است و گفته شد **خوخ** بپارسی شفتالو گویند بهترین
آن بود که استخوان بهل جدا شود و وی زودتر هضم شود و طبیعت وی سرد و
تر است در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول و آنچه مطلب بود و استخوان
برگشت سفید بود غلیظ بود و دیر هضم شود و وی ملین بود و در وی قبضی
بود و آنچه پخته بود ملین بود و معده گرم را نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر
خشک کنند قبض در وی زیاده بود و آنچه خشک بود بکوبند و طبیخ آن بیاشامند
قطع سیلان فضول از شکم و معده بکند اما خشک وی دیر هضم شود و آنچه
تر بود و رسیده اشتهاء طعام باز دهد و گرم خشک مزاج را یاور زیاده کند و
تبهای محرقه را سود دهد و حرارت تشنگی زایل کند و قی آورد وی چون
... داکو شود لطیف تر از وی بود اما غذای وی غلیظ تر از غذای وی بود
و رطوبت وی تر و متعفن شود و مولد بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن
وی زنجبیل مربا خورند یا عسل یا شراب ریحانی و اگر ورق یا بهار وی بکوبند
و آب آن بیاشامند حب القرع و کرمها بکشد **خوخ اقرع** گویند بادیج هندیست
و گفته شود ان شاء الله تعالی **خوخ ملین الشحم** قاقلا است و گویند هیل بوا است
که آن قاقلا کوچک است و گفته شود ان شاء الله **خون سیاوشان** دم الاخوین
است و گفته شود ان شاء الله **خوزبرج** سم الحمار است بشیرازی خرزهره گویند
و بپارسی خرزهره و آن دفلی است و گفته شود ان شاء الله **خوص** ورق نخل

است و نخل و نارگیل و امثال آن **خواتیم الملک و ختم الملک** طین مختوم است و گفته شود ان شاء الله **حب‌شتوح** حب القطن است و گفته شد **خیار** تخته خوانند بشیرازی خیار بالنگ صاحب منهاج گوید لطیف‌تر از خیار زه بود و سرد و تر و در وی اندک قبض بود و اسحق بن عمران گوید سردتر و ثقیل‌تر و غلیظ‌تر از خیار زه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم نافع بود جهت تبهای محرقه و بول براند و تشنگی بنشاند و مردم احشا محروری بود و آب وی بیست مثقال تا چهل و پنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی بیاشامند مسهل مرار اصفر بود و از خوردن وی خلطی به متولد شود و بهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود و افضل وی لب وی بود و موافق جگر و معده گرم بود و غافقی گوید لب وی لطیف‌تر از لب خیار زه بود اما جرم خیار دیر هضم شود و بجای جگر دو بود و تشنگی آورد و درد معده و خاصره و مصلح وی عسل بود و یا مویز یا جوارشی کمونی خواه و کمتر در وی بود اما آنچه سپرک پرورند بجای سپر د بود و حرارت بنشاند اما در معده دیر بماند و اولی آنکه بعد از طعامهای غلیظ خورند مانند آشها است و اسفیدباجه و امثال آن باید که بعد از اسفیداج خورند و پوست وی خشک کرده چهار درم چون زن بیاشامد زادن بر وی سهل گردد **خیار شنبر** بپارسی و هندی خیار شنبر خوانند و وی هندی و کابلی و مصری بود و بهترین وی هندی بود که سبز و سیاه رنگ بود و رسیده و فلوس وی براق بود و پوست وی رقیق و بهترین آن بود که در زمان که

خوانند مستعمل کردن در لطف از قسم بیرون آورند و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و برودت و گویند گرمست و گویند سرد است محلل و ملین بود و ورمهای گرم را نافع بود کودکان را با شکر و در حلق بود و چون به آن غرغره کنند و طلا کردن بر نقرس و ورمهای صلب و مفاصل سود دهد و در جگر را نافع بود و چون با تمر هندی بیاشامند مسهل مره صفرا بود و چون با ترنجبین بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت بود و چون با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان را و در جگر گرم را بغایت نافع بود و خاصه چون آب گوشت اضافه کنند و اسهال وی بی زحمت بود تا حدی که اگر زن آبستن بخورد هیچ زیان نه بلکه مصلح وی بود در زادن و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم کند و سینه و قولنج بگشاید و شربتی از فلوس وی از پنج درم تا پانزده درم بود و اسهال وی بقوت جاذبه بود و گویند بزوجت و هر کس که امعاء وی ضعیف بود اولی آن بود که پیش از استعمال بروغن بادام مولیانه و یا بر سر شربت ریزند و اسحق گوید مضر است بمقعد و مصلح وی آب عناب بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده و غثیان آورد و مصلح آن مصطکی و انیسون است و بدل وی صاحب منهاج گوید نیم وزن آن ترنجبین و سه وزن آن مویز بی دانه و قدری تربد **خیری** انواع است یک نوع خیری سیاه است و از آن خیری خطایی گویند و یک نوع منفشی است و از آن خیری مروی گویند و هفت و انگشت خوانند و یک نوع سفید است و یک نوع سرخ و آن بری بود و آن خزاما است و گفته شد و یک نوع زرد است و بهترین آن

زرد بود و کرماسی خیری شیرازی گویند و در بغداد و موصل آن را اصفر خوانند و طبیعت وی گرم بود و گویند گرم و خشک بود در اول و گویند در دویم بوییدن گل وی محلل بادهای غلیظ بود و از دماغ و سپردهای دماغ و رطوبت آن نافع بود و گل وی چون خشک بود قوت وی زیادت بود از تر و طبیخ وی حیض براند و ورم رحم را سود دهد و چون در آن نشیند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند مسقط بچه بود و سبب حرارتی که در وی هست قوت تخم وی و گل وی یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند حیض براند و باد معده و امعا را نافع بود و فواق را سود دهد و اگر با عسل بخورند بچه زنده را بکشد و مرده بیرون آورد و بیخ وی در قوت مانند این بود و لیکن غلیظ‌تر بود و طبیعت زمین نزدیک بود از آنکه چون خشک کرده با سرکه بر سپرز ضماد کنند نافع بود و نقرس و ورمی که در مفاصل پیدا شود بغایت صلب بود چون ضماد کنند سود دهد و طبیخ وی با سرکه در دندان نافع بود و گل وی چون در موم روغن کنند شقاق مقعده و انگشتان را نافع بود و چون با عسل بیامیزند قلاع زایل کند و خیری سیاه که آن را خطایی خوانند طبیعت وی معتدل بود و سود مند بود جهت بادی که در سر بود و بغیر از نوع زرد و سرخ که منفعت آن گفته شد که در طب مستعمل است و منفعت آن بسیار است الا در انواع دیگر خیری حسب آن منفعتی که مشهور بود نیست که از آن یاد کنیم مگر کسی چیزی تجربه معلوم کرده باشد

خیر و ج خیار زیست بپارسی خروع گویند و قدیم الملک نیز گویند و در حجازی گفته شد **خیر بوا** هیل بوا خوانند و هال بوا و بهترین آن تازه و فربه بود و رازی گوید در قوت مانند قرنفل بود و لطیف‌تر از قاقله بزرگ بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم معده و جگر سرد را سود دهد و جهت معده نیکوتر از قاقله بود و قی بنشاند و غذا را هضم کند و ابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهای طعام باز دید کند و نافع بود جهت وجعهای سپرز و خاصره و دماغ و قوت سپرز بدهد و ارسطاطالیس گوید جهت ایلاوس که در شکم پدید آید بغایت سود مند بود و چون یک جز از وی و یک جز از کندش و یک جز از تخم خربزه کوفته و بیخته با عسل بسرشند و طلا کنند و گویند مضر بود با محرورین و مصلح آن شیره تخم خلفه و سکنجبین بود و ورا سنبل الایلی خوانند **خیزران هندی** آبنوس است و گفته شد صفت آن که او الف و منفعت آن بری که آنرا امور دیگر هم خوانند و سیم گفته شود ان شاء الله تعالی و تقدس

باب الدال

دارج دیر حب الرأس است و گفته شد **دارج ابروج** دارج از کنه تیز گویند و بشیرازی انگلک گویند و از کوکبلو بر که از ولایت پارس است خیزد و در هیچ موضع دیگر نبود و طبیعت آن گرم است و معتدل بود در تری و خشکی منی بیفزاید و شهوت جماع برانگیزد **داذی** حبیت مانند جو بار یکتر و درازتر و بطعم تلخ طبیعت آن گرم و خشک است

در دویم وگویند سرد است و یونانیان گویند گرمست در اول و خشکست در دویم و
بهترین وی آنست سرخ رنگ کوهی بود خوشبوی تازه روی آن تیغ بود و جنبهٔ فرمایی
از ترشی نگاه دارد و ملین صلابات بود و شکم ببندد و در مقعد را سود دهد
و استرخا را بغایت سود دارد چون در طبیخ وی نشینند و اگر دو درم از وی بکوبند و زیت
بر کنند و سفوف سازند بواسیر را بغایت نافع بود و دفع زهرها بکند
و اگر در طبیخ وی نشینند مقعده و رحم که بیرون آمده باشد باز جای خود رود
و صحت یابد و اگر بعسل بسرشند و لعوق کنند کرمهای بزرگ و کوچک بکشد و بسیار
خوردن وی کشنده بود و مداوای بقی و اسهال و شیر تازه و چیزهای چرب
بود و صاحب تقویم گوید سده آورد و بواسیر و درد را مصلح آن خمیر بنفشه
بود و یا هلیله تقیه و بدل آن در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن بادام و نیم وزن
آن ابهل الا در استسقا ابهل نافع تر بود **دادی گردی** هو فاریقون است و گفته شود
انشاء الله تعالی **دار شیشعان** قند ول خوانند و بزبان بربری ازوری
و بلغتی دیگر اشتالوسش و آن درختی است بر خار ناکست و در پوست وی حرافتی
و در کل وی حدتی و در چوب وی عطر صیتی بود و بعضی گویند چوب سنبل الطیب است
و گویند چوب سنبل رومیست و این خلافست آنچه محققست چوبست وی مانند قرنفل
است بشکل اما ستبر و خیلی از وی سبز تر بود و سرخ تر مانند قرن و بهترین
آن گران وزن بود و آنچه بسرتی زند و چون پوستش باز کنی بعود فرون بود

و خوشبوی و ستبر بود و در طعم وی اندکی تلخی باشد و نوعی از دار شیشعان بود
که املس باشد و آتابان و بغایت تلخ بود و سفید رنگ بود و بوی بد داشته
باشد و طبیعت دار شیشعان گرمست در اول و خشکست در دویم و گویند سرد است
محلل ریاح بود و مصلح عفونت و قطع قروح بکند و شکم ببندد و چون طبیخ وی بیا
شامند و چون بشراب بپزند و دهان مضمضه کنند قلاع زایل کند و ریش
که در دهن بود دفع آن نگاه دارد و استرخاء عصب را بغایت نافع بود
و اگر در فرزجه کنند بچه بیفکند از و حبس البول را سود دهد و رطوبات غلیظ را
نشف کند و مستعمل از وی یک درم تا دو درم بود و نافع بود جهت نفخ معده
و چون سحق کنند و بروغن خیری بسرشند و در گوش نهند کرم گوش بکشد و چون
سحق کنند و بسرکه بسرشند و بر دهان نهند درد بساکن کند و جالینوس گوید
عفونات و زلات و وسواس سوداوی را نافع بود و معده را پاک کند
واسحق گوید مضراست بجگر و اصلاح وی به [illegible] کنند و صاحب تقویم گوید مجفف
اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی بود و کثیرا و بدل وی داسیفوریه و بسباسه و
سنبل استرخاء عصب بوزن آن ابارون و چهار دانگ وزن آن زراوند
و نیم وزن آن ارمنی بود و شاپور گوید بدل آن کرمازک است **دار فلفل** جالینوس
گوید بهار فلفل سفید است و گویند درخت وی غیر درخت فلفل است و تحقیق
بهترین وی آنست که ستبر بود و بطعم فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشک در سیم

و گویند خشکست در دویم و گویند تر است در اول محلل بود و ورمهای سپرز زایل
کند و چون در میان جگر زیر بریان کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند
و هضم طعام بکند و قوت معده بدهد و باه را زیاده کند و [illegible] زنجبیل بود
و جهت گزندگی جانوران خوردن و ضماد وی طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید
معده را پاک کند از رطوبات لزج و سده جگر و سپرز بگشاید و دیسقوریدوس
گوید عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود و قولس گوید قوت پشت بدهد و شهوت
زیاده کند و اندروماخس گوید نافع بود جهت زهرهای کشنده و گزندگی
افعی و صرع را مفید بود و مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی عناب
مسیح گوید مصلح وی صمغ عربی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و گلاب
و بدل آن بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زربا و **دار چینی** بهترین وی
سلیمانی بود خوشبوی و سرخ رنگ تیز طعم که در طعم وی شیرینی بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در سیم و گویند در دوم و روغن وی گرم بود و دارچینی در غایت لطافت
بود و مصلح عفونت بود و زکام را سود دهد و خوردن وی و کحل کردن تاریکی چشم
زایل کند و مفرح قلب بود و در وی تریاقیت است و چون با مصطکی بپزند و آب
آن بیاشامند فواق زایل کند و دارچینی نفوذ تمام آورد و هضم طعام بکند و درد
معده که از سردی بود نافع بود و باد را بشکند و عطر را سود دهد و سده
را پاک کند و سده جگر بگشاید و قوت معده بدهد و استسقا را نافع بود و درد رحم

بازده تخم مرغ و زهرهای گزنده گان و بر گزند کژدم با انجیر ضماد کردن
سود دهد و بسرکه بر قوبا طلا کردن سود دهد و با عسل بر کلف و سپرز [illegible] کهن
را سود مند بود و درد گرده و حبس البول را نافع بود و اول آن بود که بکوبند
و با شراب بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند قوت آن تا پانزده سال بود
و بقراط گوید قوت اینها نگاه دارد و جنبه اکثر [illegible] باشد و ذهن را تیز کند
و جالینوس گوید معده و دماغ را از فضول پاک کند و نسیان ببرد و دیسقوریدوس
گوید چشم را روشن کند و حیض براند و بر گردش نافع بود و مسام را قوت دهد
و [illegible] را نافع بود و قولس گوید لقوه را سود دهد و استرخاء عضل و روشنایی دیده
[illegible] نافع بود و صرع و [illegible] سپرز و مستعمل از وی یک درم بود و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح وی ابارون بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی خمیره بنفشه بود
و بدل وی پوست پسته بوزن آن و نیم وزن آن کبابه یا ابهل یا زرنباد گویند بدل
آن کبابه بود و بنا دوق گویند بدل آن بوزن آن خولنجان بود و گویند بدل
وی دو وزن وی ابهل بود و روغن دارچینی [illegible] را بغایت نافع بود **دار مک**
نوعی از دروست و گفته شود ان شاء الله **دار بر نیان** [illegible] است و گفته شد **دار وی**
هو لاچیست و گفته شود ان شاء الله **دبق** افیون پس خوانند و آن چیست
بیگل بزرگ و واند [illegible] و عطاران شیراز و یا مویز جلی گویند و چون بشکنند [illegible]
لزج بغایت چسبنده در اندرون وی بود و بهترین وی تازه املس بود

کرلون اندرون وی کران بود ولون بیرون وی سیاهی که بسرخی زند و
طبیعت وی گرم و خشک است در سیم و گویند در دویم و در وی رطوبتی فضلی بود
غیر نضیج و اصح گوید گرم و تر بود و محلل و ملین چون با ترنج بر ناخن جایی که شده
نشته قلع کند و بر ورمهای کاسیه دو بر شری ملینی ضماد کردن نافع بود و چون
با راتینج و موم خلط کنند اجزا مساوی و بر ورم بن گوش نهند و مجموع در جها
سود دهد و اگر با کندر بیامیزند و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با نوره
بر سپرز نهند کم از اند و عرق النسا و نقرس را نافع بود و چون مرهم از وی
مستعمل کنند و جذب رطوبت غلیظ از عمق بدن بکند و قولنج کوید غلظا از
اعضا کم از اند و قوت اعضا به رطوبت زایل کند و ترقوریس گوید
محلل اخلاط غلیظه بود که در مفاصل جمع شده باشد اما مضر بود بعصب و از خوردن وی
قراقر در شکم پیدا شود و مغص آورد و دوار و اول آن بود که با آب و عسل
قی کنند و حقنه کنند و سکنجبین بیاشامند و گویند مصلح آن بالنگو کاو زبان بود
و بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا و در تحلیل ورمها و صلب چهار دانگ وزن آن
جوز و سپرو و نیم وزن آن ایل **دبس** بپارسی دوشاب خرمای گویند و
بهترین وی بصری بود که از سیلان خرما ستانند و آن آنچه پخته باشد و آنچه از
رطب تازه پخته باشند دوشاب خوانند طبیعت آن گرم و تر بود و کلف زایل کند
چون با نشاسته و نمک بیاران بالند طبع نرم دارد و غذا دهد بسیار غلیظ و خون

بسیار از وی متولد شود و مصلح وی بادام و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین بیاده
یا مغز کاهو خورند **دبا** کدوست و گفته شود ان شاء الله **دباب** هیبسیر است
و گفته شود ان شاء الله **دبوادار** دیودار و دیودار گویند و گفته شود ان شاء الله
دجاج بپارسی ماکیان گویند و مرغ خانگی طبیعت وی معتدل بود در گرمی
دماغ را زیاده گرداند و عقل بیفزاید و دماغ وی چون با شراب بیاشامند منع
خونی که از حجب دماغ روان شود بکند و آواز صافی کند و گوشت جانوران پلید را
نافع بود و چون بشکافند و همچنان گرم بر موضع گزندگی جانوران نهند و زمان زمان
بدل کنند بغایت نافع بود و منع سرشایان سم بکند و مرغ غذای ماکیان بود و
شاید که اومان خوردن وی کند غذا او مذ ریاضت و که و اول آن بود که
که بعد از تناول وی مینجنج خورند و دماغ وی سستی زیاده گرداند و دماغ بهترین
و شریف گوید چون جوان مرغ فربه بپزند ریزه حبه آنکه بخته شود و کسی که اسهال
بود وی خون بخورد زایل گردد و اگر مرغ بچنگ دانه فربه کنند دوازده روز
بعد از آن بکشند و به وی بخورند را اعضا بغایت سود دهد و اگر کسی
که مالیخولیای سودای وی در چشم باشد طلا کنند نافع بود خاصه چون به نوبت چهار
بی طلا کنند و چون مرغ بمرغ دار بیاشامد که لون وی زرد بود که سبب
آن معلوم نبود هفت روز هر روز یک مرغ با نان جواری بخورد لون وی بحال صحت
رود و مولف گوید اگر سرکین مرغ دو کنند ارود تدارا نافع بود و

کیسی بود که ادویه کشنده خورده باشد و اگر با پر که بیاشامند خناق را سود دهد
دج روغنی گوید فاضلترین مرغ بری بود بعد از وی تجربه و روسیات
بس محلل و دراج و طیهوج و شقنین و فرخ الحمام و ورشان و فواخت طبیعت آن
گرم و خشک است **دجر** لوبیا است و گفته شود ان شاء الله **دخن** بپارسی
ارزن گویند و بشیرازی الم و آن نوعی از جاورس است و طبیعت آن سرد
و خشک است در دویم و گویند در سیم و گویند گرم است شکم ببندد و بول براند
و غذا او اندک دهد و اگر با شیر تازه بپزند خشکی وی کمتر بود و غذا بسیار
دهد لیکن شده و سنگ گرده پیدا کند و مصلح وی قند بود و سویق وی
قطع قی و اسهال که از صفرا بود بکند و اصح گوید مضر است بششی و مصلح وی مصطکی
بود و سابور گوید بدل آن ارزن است **دخان** بپارسی دود گویند مجموع دخانها
مجفف بود و در وی اندک بقیت تاری بود و قوت ترین دخانها دخان
قطران بود و دخان پیه پیه سپاه پس کنند در ادویه بیاض و ورم چشم مستعمل
کنند که در وی قرحه بود و آن قرحه پاک کند و گوشت برویاند و در کحلها
مستعمل است جهت منع موی زیاده که در چشم بود و دخان بطم سود دهد
جهت رطوبتی که در چشم بود بی آنکه زمد بود و دخان قوار پر کرم بود قطع سیل بکند
و در رشتای چشم بیفزاید **دراج** گوشت وی معتدل تر از گوشت فروج و تا حبه
و فاضلتر و لطیف تر و خشکتر از گوشت تدرج بود و حرارت مکرر منی زیاده کند

ببندد و دماغ و فهم را زیاده کند و مصلح ما تقان بود و دراج را بشیرازی
کبک کر خوانند **دراقن** و دراقن شفتر گویند بلغت اهل شام خوخ است
و گفته شد **دردی الخمر** بهترین وی دردی شراب کهن بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود و محلل اورام بود و کلف و نمش زایل کند و اثرهایی که مانند عدس
بر روی پیدا شود و چون بپالایند و با اشنان خلط کنند و هر روز و بر اندام
بشویند پاک گرداند و جلا دهد **دردی الخل** دردی سرکه چون خشک کنند و بسوزانند
مانند زبد البحر باید و دیگر کوزه‌ای نو کنند و بر سر آتش نهند و غایت سوختگی وی
آن بود که سفید گردد و بشویند مانند توتیای سوخته و وی محرق و مجفف بود
و مسخن و محفف گوشت زیاده که در ریشها بود بکند و با راتینج بر سفیدی ناخن طلا
کنند زایل گرداند و چون با روغن مصطکی و راتینج بیامیزند و بر موی مالند و یک
شب رها کنند موی را سرخ گرداند و آنچه سوخته بود آثار و ماخیل و ریشهای
آن ببرد و تاریکی چشم زایل کند و آنچه نسوخته بود با مورد تازه بر شکم و معده
ضماد کنند محکم گرداند و منع سیلان رطوبات از ایشان بکند و چون ضماد کنند
بر شیب شکم و بر ریشها قطع قوت ریم بکند و بر ورم پستان ضماد کردن نافع بود
و اگر بیرون رحم ضماد کنند حیض باز دارد و مسکن ورمهای گرم بود **درونج**
صاحب منهاج گوید دو نوعست عقربی و رومی و بهترین وی رومی بود و او را
درونج عقربی خوانند از بهر آنکه بشکل عقرب بود و صاحب جامع گوید در کوهستان

شام وانه لیس بسیار بود طبیعت وی گرم و خشک است در سیم و عیسی گوید در دوم
بادها را بشکند و گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و درد رحم که از سردی
بود و سپرز و درد ... و خفقان که از سردی بود و بادهای غلیظ که در معده و امعا
و رحم بود تحلیل دهد و گزندگی عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کردن و همچنان خوردن
نافع بود و تقویت دل دهد و مفرح بود و تریاق همه زهرها و مقوی دل
و اولی آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند تا شهوت وی کمتر شود و جهت
خفقان با هذری کافور خلط کنند بغایت نافع بود و این زهر در فوائد آورده
که چون قطعه از وی در اندرون خانه بیاویزند طاعون در آنجا نبود و اگر سوراخ
کنند و ریسمان بوی بندند و در میان هر دو پای زن حامله بیاویزند فرزند وی
از همه آفتی محفوظ ماند و اگر دشخوار زاید زاییدن بر وی سهل گردد و اگر بیاویزند
بر روی و سپر وی بر ریسمان بسته باشد و بن وی سوراخ کرده بود بدر از وی
ایمن باشند و از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب و این خواص و مثل این
انه لیس گوید همچنین دل و معده و جگر بود و هضم طعام کند و سودمند بود
جهت مالیخولیا معانی تحلیل نفخ و تلطیف خلط اخلاط و مستعمل از وی یک درم بود و بعضی
گویند دو درم و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن رازیانه و قند بود و رازی
گوید بدل وی عاقرقرحا بود و گویند بدل وی دو وزن وی سورنجان بود
درونیقون از جمله گیاهات بود و نبات وی به درخت زیتون ماند لیکن

از یک گز کوتاه‌تر بود و ورق وی بزرگ‌تر از ورق زیتون بود اما درازتر بود و تنگ‌تر
و بغایت خشن بود و گل وی سفید بود و تخم وی بمقدار کرسنه بود کوچک بغایت
صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی درازی یک گز بود و ستبری انگشت
و در کوهها روید و در طبیعت مانند بزر البنج و لفاح و خشخاش بود و سکر بود و اگر زیاده
خورند کشنده بود و غثیان و بحت (?) و فواق و مغص آورد و اسهال خون و غشی
و سبات و کشنده بود از چهار روز تا هفت روز و مداوای آن قی کنند
تا معده پاک شود و همان معالجه که در خوردن بزر البنج گفته شد **دردار**
شجرة البق خوانند بپارسی درخت پشه و بشیرازی اسفیدار و بسمرقندی گل
کژم و در صفاهان کنجشک و در انه لیس شجر النمل و در نجار الاحمر و غرب تیمی از
و یت و غرب گفته شود ان شاء الله اما ورق دردار در وی قبضی بود و جلایی
و پوست وی قابض‌تر و سردتر از ورق وی بود و طبیخ اصل وی چون
بر استخوان شکسته نطول کنند سود دهد و پوست ستبر وی چون یک مثقال
با آب سپر و بیاشامند با شراب مسهل بلغم بود و ورق وی چون سحق کنند
و با سرکه بر جرب ریش شده مالند نافع بود و پوست وی چون بر جراحات
بچند بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سرکه بر سرشته و بر برص طلا کنند زایل کند
و بیخ وی چون بر آتش نهند و بسوزند رطوبتی که از وی بیرون آید در گوش
چکانند کری که از رطوبت از حادث شده زایل کند و عصاره ورق وی

چون نیم گرم در گوش چکانند ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند
و در چشم کشند تاریکی چشم زایل کند و رطوبت تر وی چون بر روی مالند
جلای تمام دهد و مسیح گوید ورق وی سرد و خشک بود در درجه اول **در**
ثمرة العلیق است و گفته شود ان شاء الله **درونیکیس** دو و مطارس تیز گویند
و معنی آن بلوطی بود یا پرخس بلوط و آن چیزیست که بر درخت بلوط کهن پیچیده شود
مانند پرخس اما کوچکتر بود و در وی جلاوتی بود با اندک تیزی و تلخی اما اصل وی
با وجود شیرینی و تلخی و تیزی عفص بود و قابض و متقبض و در غایت حرارت بود
چون بکوبند با بیخ همچنان و بر موی ضماد کنند موی را سترد و داء الثعلب را نافع بود
دردارب دستنبویه است و گفته شود ان شاء الله **درابیج** گویند بعینه
است و گویند نوعی از لبلاب و این صحیح است و صفت هر دو گفته شود ان شاء الله
دستنبویه بلغت اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبو و آن نوعی
از بطیخ کوچک است بوی دهد و ادمان بوییدن دماغ را گرم کند
و سده ... که در وی بود بشکند و گوشت وی بطی الهضم بود و اگر
خشک کنند و روی را بدان بشویند پاک گرداند **دفلی** حین است و آن
دو نوع بود بری و نهری و هر دو نوع را اسم الحمار خوانند بپارسی خرزهره
و بشیرازی خرزهره و بشر (?) نوعی سبز رنگ ورق بود و بغایت تلخ بود و گل وی
مانند گل سرخ بود برنگ و ثمره وی صلب بود و طبیعت وی گرم و خشک است [illegible]

و گویند خشکی وی دو درم بود و گویند در اول بغایت محلل بود و اگر طبیخ وی
در حاره بفشانند قتل براغیث و ارضه بکند و وی محلل ورمهای صلب بود و جگر
و جرب و درد پشت و زانو ضماد کردن نافع و چون ورق وی بپزند مانند
مرهم و بر ورمهای صلب نهند تحلیل دهد و آب ورق آن چون بر جرب و حکه
طلا کنند نافع بود و چون با شراب و سداب بجوشانند و بیاشامند گزندگی
جانوران زهردار را سود دهد و مستعمل از وی نیم درم بود و مفاصل را نافع بود
و نقاع و ورق وی سم حیوانات بود از آدمی و سگ و اسب و خر و استر
و غیره و آنچه ضعیف بود از حیوانات مثل تره و میش اگر دفلی در آب خوردن نهند (?)
و از آن آب ایشان را دهند کشنده بود و انه گیاه از وی کثرت آورد سخت و باد
در شکم پیدا کند و آبی که دفلی در وی بسته باشد بد بود و نقاع وی بغایت
معطش بود و ورق وی چون با آب بپزند و هر یک رطل آب آن نیم رطل زیت
کهن برسر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند پس نیم رطل موم سفید
بر آن روغن نهند مانند مرهم و آن مرهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایت نافع
بود و اگر ورق خشک وی بکوبند و بر ریشها افشانند خشک گرداند و وی ریش را
ریش کند و زوال آن و مداوای کسی که دفلی خورده باشد با ستانی جرب
و حبیصها و لعاب بزرقطونا و روغن گل و کتیرا و تمر هندی عجب مفید بود و همچنین
انجیر بعسل و قند و علاوه جلاب و رب عنب یعنی دوشاب انگوری [illegible]

چیزهای چرب کشنده. دقطامانون منکطرامشیع است و گفته شود انشاء الله

دُلب بپارسی چنار گویند و بشیرازی چنار پوست و جوز وی بغایت خشک
بود و در درجه اول سرد بود و چوب وی سرد و تر بود و ورق وی
چون تر بود و بشراب بپزند و بر چشم ضماد کنند آب ریختن چشم باز دارد و ورمهای
بلغمی و ورمهای گرم که در زانو بود سود دهد و اگر بکوبند و بر ریشهای تر افشانند
خشک گرداند و سوختگی آتش را سود دهد و پوست وی چون با سرکه بپزند
و بدان مضمضه کنند درد دندان را سود دهد و سوختگی آتش را نافع بود و پوست وی
برص را سود دهد و طبیخ ورق وی در چشم [illegible] و خاکستر وی ریشهای چرکن
زایل کند و ثمر وی چون تر بود با شراب بیاشامند گزیدگی جانوران را سود دهد
و چون با پیه بر سوختگی آتش نهند نافع بود و غبار که بر ورق و ثمر وی نشسته
باشد بغایت مضر بود و گوش را کر و آواز را [illegible] باید که سطبر تازه و از پی آن بخورند
و صاحب تقویم گوید مصلح آن عود بود یا قرنفل و دارچینی و جوز وی با پیه بر گزندگی
جانوران ضماد کردن نافع بود و پوست وی چون بسوزانند جلای تمام دهد
آنچه [illegible] برص را شفا دهد و چون ورق و ثمر وی در خانه بگسترند خفاش بگریزد

دلبوث نوعی از سوسن بریست و آن معروفست بسیف الغراب و بدان سبب
این اسم بوی نهاده اند که ورق آن مانند سیف است و شکل ورق ایرسا بود
اما ورق ایرسا باریکتر و کوچکتر بود و ساق وی مقدار یک گز بود و گل وی

سرخ رنگ بود و آنرا اسقراغیون خوانند و بعضی مافاریون گویند و [illegible]
نیز گویند و اصل وی مانند دو پیاز کوچک بود زیر یکدیگر اگرچه در رطب بود لاغر بود
و بالایی فربه بود و در وی قوت جاذبه بود و محلل و ملطف بود و در بغداد
آن بیخ را با فروج خورانند و زنان بغداد جهت فربهی استعمال کنند و جهت جلای
روی چون بدان بشویند و در بغداد بسیار بود و از آن [illegible] بالای [illegible]
چون زن بخورد بر سر حیض براند و چون با شراب بیاشامند شهوت جماع بر
انگیزاند و [illegible] وی چون زنان بیاشامند قطع شهوت ایشان بکند و زهراوی
گوید چون بیخ وی در شراب فرو پاشند و صاحب بواسیر هر روز نیم رطل از آن
شراب بیاشامد بواسیر را خشک گرداند و اگر خشک کنند بیخ وی هر روز مقدار یک درم
با ماء العسل بیاشامند همین عمل کند.

دلیک ثمر گل است چون گل بریزد آن
ثمر حاصل شود مانند تخم [illegible] سرخ رنگ و چون پخته شود در طعم وی شیرینی
بود و در شام بعرف الدیک خوانند.

دلینس نوعی از صدف کوچک بود
که میان [illegible] گفته شد.

دلق صاحب منهاج گوید فروی
مانند سمور بود و در [illegible] گویند کرس آن کمتر از سمور بود و طبیعت وی
معتدل بود و از همه [illegible] وی گرم تر است.

دلفین ماهی بزرگ
سیاه رنگ و سپر وی مانند سپر خوک بود و دندان دارد و آنرا خنزیر
البحر خوانند و در دریا [illegible] گویند و گوشت وی فربه بود و چون بپزی

[illegible] در حنظل که تخم وی بیرون کرده باشند و در آن بجوشد و در گوشت [illegible]
گری کهن شده و از آن [illegible] زایل کند و گوشت وی سپید و غلیظ بود
و دیر هضم شود و تمیمی گوید گوشت وی مانند گوشت سگ آبی بود در غلظ و در
هضم و تولید سودا و کیموس بد دهد و دندان وی چون بر کودک آویزند
نترسد و چون پیه وی [illegible] را سود دهد.

دماغ [illegible]
گوید بهترین مغزها مغز بزغاله بود خاصه کوهی و بهترین مغز مواشی بره و گوساله
بود و [illegible] گوید مصلح [illegible] بود که زهر خورده باشد یا گزیده [illegible]
و بقراط گوید مجموع مغزها سرد و تر بود و خون سپید و لزج و خلطی غلیظ از وی
متولد شود و چون هضم شود بدن را فربه کند و دماغ را زیاده کند و در طب
[illegible] کرده بود و باه را زیاده کند اما مولد بلغم بود و اشتها ببرد و [illegible]
نزدیکی هضم شدن در معده مالیده شود و قی آورد و شکم نرم دارد و اگر
بریان کرده بود دیرتر از معده بگذرد و از آنچه رسیده بود و مصلح وی نعنع و
صعتر و فلفل و خردل و دارچینی و سرکه بود.

دماغ الدیک والدجاجه مغز خروس
و مرغ چون بخورند کژدم گزیده را نافع بود و چون [illegible] با مقدار
باقلای بخورند رعاف باز دارد خاصه دماغ مرغ و خاصه که آن خون از حجب دماغ
آید.

دماغ البعیر مغز شتر چون خشک کرده با سرکه بیاشامند صرع را سود بود

دماغ البط مغز بط ورم مقعد را سود دهد.

دماغ ابن عرس مغز راسو چون خشک کنند
و با سرکه بیاشامند صرع را مفید بود.

دماغ الخیل مغز است محرق و متعفن بود

دماغ الخفاش مغز شب پره چون با میل در چشم کشند در ابتدا نزول آب نافع
باشد و خاکستر آن روشنایی چشم بفزاید و مغز وی [illegible] چون بر کف پای مالند
باه را زیاده کند.

دم الاخوین سیاوشان خوانند و ایدع و دم الثعبان
بپارسی خون سیاوشان و بعربی قاطر الدم گویند و مؤلف گوید آن سه نوع است چکیده
و خشبی و ترابی بهترین آن چکیده بود و صاحب [illegible] گوید [illegible] طبیعت وی
خشک و قابض بود و خشکی وی در دویم بود و مسیح گوید سردی وی در اول بود و [illegible]
گوید گرمست در اول و خشکست تا دویم و قوت معده و جگر بدهد و شقاق مقعده و
پیچ امعاء را نافع بود و قطع خون رفتن بکند از هر موضع که باشد و چون نیم درم از وی
بر روی زرده تخم مرغ نیم برشت بیاشامند شکم ببندد و پیچ را نافع بود و در داروهای
چشم قوت چشم دهد و جراحتهای تازه را سود دهد و [illegible] گوید ریشها [illegible]
را نافع بود و چون بران افشانند و جالینوس گوید گوشت بر جراحتها که در امعا بود
و ظاهر بدن برویاند و [illegible] بود و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل [illegible] وی
در همه فعلها کاهو بود یا عصاره کاهو و [illegible] و مؤلف گوید وی صمغ [illegible] بود
و از جزیره سقوطره خیزد آنچه چکیده بود و آن نوع است نوع دیگر از هند و [illegible]
از مواضع دیگر خیزد.

دم خون گرم و تر بود و غذا شود و هر یکی بجای خود [illegible] انشاء الله

دم الارنب بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود جهت بهق و کلف چون گرم

بدان طلا کنند منفعت ورمهای گرم بود و تر و دی و جون با آتش زبان کنند
و قرحه امعا را نافع بود و قطع اسهال مزمن بکند و جون با شراب بیاشامند سموم را
نافع بود **دم الایل** خون گوسفند و گاو کوهی جون بریان کنند جهت سحجها که ریگ بان
کرده باشند و ذوسنطاریا را سود دهد و اسهال کهن و کسی که زهر خورده باشد **دم**
ابن عرس خون را سود جون طلا کنند بر خنازیر و مفاصل تحلیل کند **دم السلحفاة**
خون سنگ پشت آبی بری بود جون با شراب بیاشامند صرع را سود دهد **دم الانسان**
وقتی که حجامت کنند بگیرند و آب شلغم بر سر شنند و یا سداب تر و جل طلا کنند و
بر هر ریش که را اعضا باشد خاصه در پای و در بینی که آب از آن روان بود صلاح
آورد **دم القراد** بپارسی خون کنه گویند جون در بینی سوراخ کنند حسی زود آورد
و این از خواص است **دم البقر** خون گاو ماده جون بر جراحت ریزند خون
بندد **دم الحلم** دم قراد است که گفته شد منع موی زیاده که در چشم بود بکند و ستی که
بکنند و بر موضع آن طلا کنند و وی اوتی بود و از دم ضفدع اندر منع رستن موی **دم**
الحمام والورشان والفراخ والدجاج خون کبوتر و خون ورشان که بپارسی کشاد گویند
و خون شفنین که بپارسی بو تیمار خوانند و خون مرغ خانگی بهترین آن بود که از حیوان
سلیم گیرند آن گرم بود جهت ورمها که تولد کنند به سبب سقطه با روغن گل نافع بود و
جهت جراحات چشم در چشم چکانیدن خاصه خونی که از بال وی گیرند و خون فاخته
و کبوتر قطع خون رفتن که از حجب دماغ بود بکند **دم الثور** خون گاو نر جون تر بود

از جمله سموم است بود و از خوردن وی علت ضیق النفس و وجع حلق و مری و سرخی
زبان و غشیان و بحت و کرب و اضطراب پیدا کند و دندان خاید و
و خناق کشد و کزاز آورد و مداوای وی بحقنه و اسهال کنند و قی دارا که
خطرناک بود که خناق آورد و بعد از حقنه و مسهل ادویه که نافع بود جهت زهر دیگر
خون مانند جند بیدستر ان و بوره و حلتیت و خاکستر چوب انجیر در سرکه و فلفل و
انقوزه در سرکه دهند و خاکستر پر و تخم کرنب و عصاره عوسج دهد علامات خلاص
وی آن بود که از ذکر وی مانند زعفران چیزی بیرون آید و اول آن بود
که ریشکم و معده وی آرد جو با ماء العسل ضماد کنند و اگر خون وی همچنان گرم بر
ورمها صلب یا سویق ضماد کنند تحلیل دهد **دم الضفدع** خون وزغ که بشیرازی
بک گویند بهترین آن خون ضفدع زرد و سبز بود منع موی رستن بکند و موی
زیاده که در چشم بود جون بکشند و بر آن موضع طلا کنند دیگر نروید خاصه
خون ضفدع کوچک سبز و جون بسوزانند و خاکستر آن در بینی دمند خون
رفتن باز دارد و علی بن العباس المجوسی گوید جون طلا کنند بر دندان بروید
و غیر او گوید که ضفدع و خون وی جون بر دندان نهند دندان بیفتد و این
مجربست **دم الحرباء** خون آفتاب پرست که آن نوعی از عظایه است منع
موی زیاده که در چشم بود بکند جون بکشند و بر موضع آن طلا کنند **دم الخفاش**
جون بر پستان طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و نگذارد که بزرگ شود

دم الحایض گویند مسکن وجع نقرس بود جون بروی چکانند و جون بر چهره
بمالند نافع بود و جون زن بخورد زهر گیرد منع آبستنی بکند **دم الکلب الکلب**
خون سگ دیوانه سود دهد بود جهت گزندگی وی و تسمم سهام ارمنیه و گویند
بچه بیرون آورد و منع موی زیاده که در چشم بود بکند و جالینوس گوید
در وحشت **دم الدب** خون خرس جون گرم بر ورمها نهند زود بخته کند
و این زهر در خواص آورده است که خون وی جون در چشم کشند بعد از آنکه موی
زیاده برکشیده باشند دیگر نروید و شریف گوید خون وی جون دیوانه بیاشامد
نافع بود **دم الورل والحردون** خون الیاس جون در چشم کشند قوت باصره بدهد و الیاس
نوعی از عظایه است صفت حردون گفته شد و ورل گفته شود ان شاء الله **دم البوم**
خون بوم نافع بود جهت ربو و همچنین عرق و گوشت وی **دم التیس** خون بز نر
که بشیرازی دکه گویند بهترین آن بود که از بز کوهی بود هر چهار ساله و وقتی گیرند
که انگور رنگ خواهد گرفت و یکی سکین نهند و حلق وی ببرند و خون اول ریختن
و آخر و از آن میانه بگیرند و در طشت نهند تا سرد شود پس قرصها سازند و بگذارند
تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جایی نهند که نم باشد و جون استعمال کنند
جب سنگ کرده و هفت درم از وی در کاسه شراب شیرین حل کنند و بیاشامند
یا در آب کرفس کوهی در وقتی که وجع سخت بود سنگ گرده بریزاند و این از مجربات
است و جون تر بود بر ورمهای گرم طلا کنند نفع دهد **دم المعز** خون بز

جون با عسل بیاشامند ذوسنطاریا را نافع بود و جون بریان کنند جهت
سم سهام ارمنیه با شراب بیاشامند سود دهد بود **دم الحمل** خون بره
سود دهد بود خاصه صرع را **دم الخنزیر** خون خوک گرم و تر بود مانند خون
آدمی و گوشت وی مانند گوشت آدمی بطعم و قطعا فرق نتوان کرد کسی که
آدمی خوار بود **دم الفاره** خون موش جون بر ثآلیل و مسامیر طلا کنند قلع کند
دم الدیوک والدجاج خون خروس و مرغ نافع بود جهت خونی که از غشای دماغ
روانه بود **دم الحمار** منع رعاف که از حجب دماغ بود بکند **دم الورشان** خون
ورشان جون بیاشامند صرع را نافع بود **دم الثعبان** دم التنین دم الاخوین
است و گفته شد **دهنج** ابجر خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود
و در قوت مانند نمک بود بلکه اقوی بود و از وی جون سحق کنند و با سرکه بر حکه
اعضا طلا کنند زایل کند و جون سحق کرده بر موی غلیظ نهند رقیق گرداند
و زخم و بپارسی شوره گویند **دند** بشیرازی بانو گویند و آن دو نوع چینی است
و حب خطایی خوانند و حب السلاطین نیز و آن سه نوعست چینی و هندی و بحری
چینی بمقدار فستقی بود و بحری بمقدار بندق اخبیر و میل به سرخی زند و نقط سیاه
بر آن باشد و هندی از چینی کوچکتر بود و از بحری بزرگتر و مغز آن میل بزردی
زند و بعضی گویند حب الملوک دند است و این خطاست حب الملوک ماهو دانه
است و گفته شود ان شاء الله و طبیعت دند گرم و خشکست در چهارم و بهترین وی

چینی است پس هندی و شربتی از وی یک جبه و نیم بود تا دو جبه و گویند از وی دانگی
تا نیم درم مسهل رطوبات و سودا و بلغم آنجه در مفاصل بود و نشاید که در شهر گرمسیر
مستعمل کنند الا در شهرهای سرد و طبیعتهای سرد کبیر و مصلح وی آن بود که پوست
وی باز کنند چهار دو با یه که لب نزدیک نبرند اگر لب به پوست وی رسد سرخی
لب زایل شود و سپیدی مانند برص پیدا گردد و مغز وی را بگیرند و درا اندرون وی
مانند زبان گنجشکی بود آن بیندازند و با قدری نشاسته و ورق گل و زعفران
و کثیرا و رازیانه بکوبند و اگر خواهند با ادویه مسهله ممزوج کنند با تربت و
عصاره غافت و عصاره افسنتین و مانند آن که همان مزاج داشته باشد
و نباید که در ترکیبی که افیون و فرفیون باشد مستعمل کنند و اگر با شیر خر
و سکنجبین خورند شاید سود مند بود و جهت مراه سودا و بلغم و مسهل خلط خام بود
و در وجع مفاصل را تحلیل دهد و سیاهی موی نگاه دارد و دور باشد که زود سفید
شود و عیسی بن علی گوید وی هیچ امعا آورد و باید که بعد از آن شیر تازه خورند
و غذا آب گوشت با سیب و غوره و قدری قند بران افکنده و اگر
ماهی خورند شاید و اگر حسوی سازند از برنج و مغز بروغن گل نافع بود
دنقه روانیست و سلیم نیز گویند و گفته شود ان شاء الله **دواء الحیه**
حنطیا یا نیا نیست و گفته شد **دوقصر** زن خوانند و آن حشیشی است که در میان
گندم روید بشیرازی تخم اکرا اکاس گویند طبیعت آن گرمست در اول

وخشکیست در دوم و گویند سرد است ملین و رهاوی که در ابتدا بغایت صلب بود
و چون برداراالثعلب ضماد کنند سود دهد و چون با آب برغوث ضماد کنند
نافع بود و عزب ناصوری بود که نزدیک چشم پیدا شود و در کنج چشم و دو درم از وی
مسهل گرم بود و وی مضر بود با نشین و مصلح وی کثیرا بود و بهترین وی
سیاه رنگ بود و عصاره که از حشیش وی گیرند باید که با آرد جو آمیزند
و خشک کنند بعد از ان استعمال کنند **دوم** درخت مقل است و در میم
گفته شود ان شاء الله **دوقو** تخم جزر بریست و بیخ آن شقاقل است و گیاه
وی خرس کیاه گویند و کند کیاه گویند بغایت خوش بود را دوست دارد
و لوقس دوقو تخم کرفس بریست و خلاف نیست دیونا قی دوقس خوانند
و دو قیس نوعی از انیست بشیرازی بدران گویند و صفت آن در دوقوا گفته
گفته شود ان شاء الله و دوقو اغریا در قوی دوا یا اغریا بین گویند در
قوقالیس گفته شود ان شاء الله صفت همه و بهترین دوقو تازه زرد رنگ بود
و طبیعت آن گرمست در سیم و خشکیست در اول و گویند گرم و خشکست در دوم
و عیسی گوید گرمست در سیم و خشکست در دوم معقد را پاک کند و بول و حیض براند
و بیح الطفال را نافع بود و شربتی یک درم بود و مضمضه شده بود و فضلهای
بلغمی غلیظ از سینه پاک کند و سرفه که از سبب آن بود زایل کند و گزندگی
عقرب را چون بپزند و آب آن بیاشامند یا بر موضع گزندگی ریزند دردش گونه

قوت معده دهد و هضم طعام بکند و منی زیاده کند و جالینوس گوید
شهوت باه برانگیزد و نعوظ قوی آورد و دارسقوریدوس گوید اسرحای مقاعل
را نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و قولس گوید گرمها و حب القرع را بکشد
چون با شیح ارمنی یا زحس بیاشامند دو وزن آن و دیسقوریدوس گوید
مهیج شهوت جماع بود و مدر طمث و صاحب تقویم گوید مضعف مثانه بود و مصلح
آن تخم مورد یا بلوط بود و صاحب منهاج گوید مضر بود بمثانه و شهوت جماع ببرد
و مصلح آن مصطکی بود **دول** گویند طالیسفر است و گفته شود ان شاء الله
دوبا روح گویند کالنجست و گفته شود ان شاء الله **دود القرمز** دود الصباغین
خوانند و آن کرمی سرخ رنگ است که بر درخت بلوط است و وی صدفی شکل بود
بود کوچک مانند حلزون و جالینوس گوید چون درخت بگیرند و تر بود سرد
و خشک بود در دوم و صفت وی در قرمز گفته شود ان شاء الله **دود الحریر** بپارسی
کرم ابریشم گویند چون خشک شود و سحق کنند و یک درم از وی با چیزی که از
ارد کنه بود افاقه کنند و بیاشامند چند روز پیاپی لون را بغایت نیکو کند
و به زرافه برکند و اگر یکی از وی خشک کرده در خرقه ارغوانی بندند و بر محموم
آویزند بغایت سود دهد **دوغ** مخیض بقر است و گفته شود ان شاء الله
دوقص بصل است و گفته شد **دور حوسط** نوعی از بوستان بریست
که بیونانی کسیقیون گویند و آن دلبوث است و گفته شد **دود الشجر الصنوبر**

کرم درخت صنوبر است در قوت مانند ذراریح بود و در فعل همان عمل میکند و آن
سبز رنگ بود و چون بکوبند و بر موضعی ضماد کنند گوشت را باز کند و اگر بر ورمی
و دنبلی که محتاج بشکافتن بود نهند بشکافد **دوص** آهنیست که آهن تافته در ان
اندازند و از مقویات باه بود و منفعت وی در حدید گفته شود **دواء النمر**
بیخ ارزوک است و در ارزوک گفته شد ان شاء الله **دواء الحطاطیف** خالد و مرینست
و گفته شد **دهیج** سنگی سبز است بپارسی دهانه گویند و آن دو نوعست
کرمانی و فرنگی و بهترین آن فرنگی شیرین بود و شیرین وی چنان امتحان کنند
که ویرا بسایند و در روی آینه کنند و رها کنند تا خشک شود اگر آینه زنگ آورد
تلخست و اگر نه شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشکست در طبیعت نزدیک
بتوتیا بود و سودمند بود جهت سپیدی چشم با مروارید تا سفته و توتیای هندی
هر یک مساوی بغایت سحق کرده در چشم کشند و وی از جمله سموماتست بود و اگر
خشک کنند و کسی که زهر خورده باشد بیاشامد دفع زهر بکند و اگر زهر نخورده باشد
بخورد سم مهلک بود و اگر بر موضع گزندگی عقرب مسح کنند درد پاک کند و اگر سحق
کنند و با سرکه بر قوبا که از مره سودا بود بمالند زایل کند و سحقه کرده و با سرکه و جمیع اعضا
سود دهد **دهمست** درخت غار است و گفته شود ان شاء الله **دهن الحل** شیرج است
بپارسی روغن کنجد خوانند و شیرگیت گویند و روغن شیره بشیرازی روغن جوش
خوانند و در شیرج گفته شود ان شاء الله **دهن الخلوق** روغن زعفرانست و در مرکبات

گفته شود ان شاء الله **دهن عَسْپلی** او مالیت و گفته شد **دهن البلسان** روغن
بلسان است از درخت بلسان گیرند بعد از طلوع شعری شعری از آهن ساخته اند
زیر هر برگی شق کنند چنانکه از آن جایگاه که روغنست بر سد و ترشح نماید کنند
و گویند به چند حاصل میکنند و گویند شیشه ساخته اند که هر یک پنج مثقال از آن
بگیرد در شیب هر برگ که شق کرده باشند بیاویزند و بهترین وی آن بود که
تازه باشد و بوی وی قوی بود و امتحان وی چنان کنند که چون بر صوف بچکانند
و بشویند هیچ اثر بر وی نماند و اگر اثر بماند مغشوش بود و اگر بر شیر چکانند
شیر ببندد و اگر در آب چکانند و حل گشته مانند شیر سفید شود و اگر بر ابریشم
چکانند و ابریشم بسوزانند و خاکستر آن بر شسته و در آب انداز ند در بن آب
نشیند و آنرا شیر بلسان گویند و صمغ بلسان و بحقیقت آن روغن نیست بلکه صمغی است
و آن موضع که بلسان از آنجا خیزد در قدیم باغ فرعون است و آنرا عین الشمس خوانند
و بلسان از معجزه عیسی علیه السلام است و تخم آنرا حب روغن است و آنرا حب
بلسان خوانند و گفته شد و صفت او گفته شود ان شاء الله و حب آن بقوت تر از عود
آن بود و امتحان آن بکنند تا و جوال دوز کنند و مولف گوید و امتحان معتبر نیست
روغن مغشوش کنند تا و جوال دوز افروخته شود و غش آن روغن صنوبر مشتبه کنند
و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع رایج جهت آنکه چون کنند به ان مجرب کنند
و آتش دارند برافروزد و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و گویند در دویم و لطافت

وی از جمله عود زیادت بود و در چشم کشیدن جهت زوال آب نافع بود و در شب کوری
چشم سود دارد و سپید ی رحم را سود دارد و چون زنان بخود برگیرند با موم و روغن
گل مشیمه و بچه مرده از و و چون بیاشامند بول براند و حبس البول را نافع بود و دفع سموم
بکند مثل خانق النمر و اقیون و کسی که فطر خورده باشد و گزندگی جانوران چون
دو دانگ از آن با آب کرنب خواه و در وی جوشانیده باشند بیاشامد جهت سنگ و درد
و سنگ گرده بریزاند و مرضهای بلغمی را نافع بود و مولف گوید جهت عشر نجاست نافع بود
و بدل آن بوزن آن دهن داری است و نیم وزن آن روغن نارگیل و دانکی و نیم آن زیت
کهن و گویند بدل آن روغن رازقی است و نیم وزن آن آب کافور و این ماسویه گوید
بدل آن یک وزن و نیم زیت بود و ابو ریحان گوید در صندل بدل آن دو وزن
زیت خالص بود و گویند چون حب بلسان گویند و در روغن رازقی بجوشانند بدل
آن بود و گویند بدل آن روغن کادیست که در او فرخته باشند **دیو دار** و بیدار گفته
و معنی دیودار شجر الجن است و آن نوعی ابهل است یا مقل و آنرا صنوبر هندی گویند
و عیدان وی مانند عیدان زرنباد بود و شیر دیودار لبن وی بود و گرم و تیز
و محرق و معطش بود در گرمی وی کمتر از خشکی بود و چنانچه بپوسته بی در سیم بود استرخا
عصب و فالج و لقوه را نافع بود و چنانکه هیچ بهتر از وی نبود و در دهای سپید که در
دماغ بود و سکته و صرع را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و طبیعت ببندد
و در طبیخ وی نشستن استرخا و مقعد را نافع بود و دیودار نیز گویند **دو اپچ**

حبه تو تیست و گفته شد **دینار و یه** جزو است و گفته شد **دیاقودا** شراب خشخاش
است که از پوست پزند **دیو یا فو نطیس** اصل اللوف است و گفته شد **دینار**
بیر بانی بزر الکشوث است و گفته شد **دلفرو جیس** و دیفرو جاس گویند
و دیفرو جاس و آن سه نوعست یکی نوع معدنی بود که در جزیره قبرس از جاهی
بیرون می آورند و این نوعی از طین است الکن بعضی سنگ بود و چون آفتاب
خشک کنند و نوعی دیگر تقلیست که از مس میگیرند چون که اس بگداز ند و آب
بر وی ریزند چون از بوطه بیرون آورند در شیب آن بنهند و نوع سیم از قلیمیا است
که میسوزانند مانند ملکس و لون وی مانند نقره بود و جالینوس گوید طعم و قوت وی
مرکب بود و قبض وی زیاده از حرارت بود و بغایت لطیف بود نافع بود جهت
ریش که در دهن بود چون تنها مستعمل کنند و اگر با عسل کف کرده بود جهت خناق سود مند
بود و هر ریش که در دیر و عانه بود و دهن و گوشت زیاده بخورد و چون با صمغ البطم
بیامیزند یا در موم روغن کنند ریشهای بد که در بدن باشد باصلاح آورد و چون
با سرکه بر حکه طلا کنند زایل کند و چون بپزند در موی غلیظ افشانند رقیق و
نرم گرداند **دکیه** بپارسی جوز دهن مانند خصیه وی زود هضم شود و گوشت وی
گرم و خشک بود بقراط گوید عرق وی رعشه و درد مفاصل را نافع بود خاصه چون
با شبت و سیسنبر و بیار بیز ند و صاحب منهاج گوید با شبت تنها بپزند تا دانگی آب بماند

و آن عرق بیاشامند و عرق مزوس پر ربور اسپود و چون با سکنجبین و شبت افاقه
کنند قولنج را نافع بود و با خبک از مسهل بلغم بود و چون با چیزها ی قابض بپزند
بحی را نافع بود و چون با شیر بپزند تر حرقت مثانه را سود دهد و چون بیاشامند
بعد از آنکه گشته باشند و گویند چون زنده بود و اگر بر گزندگی افعی دار و د نشنو
بغایت نافع بود و پوست که در اندرون سنگدان وی بود پوست تنک که ی اندازند
اگر خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند در و معده را بغایت نیکو بود و مولف گوید
با نبات مذری بحق کنند و سفوف سازند همین عمل کند **دنیا فوبیس** از اجس الکلب
خوانند و جرانقه و شط الراعی نیز گویند و آن نوعی از خار است بیشتر از وی در
طریک فرو شد و ساق وی دراز بود و خار ناک و ورق وی مانند ورق خس است
و خار ناک بود و وی مانند ورق خنس است و خار ناک بود و معنی دنیا و تیس
عطشان بود و چون خشک شود لون آن سفید گردد و چون بشکافند در میان وی کرمها ی
کوچک بود و طبیعت وی در بیخ وی خشک بود در دویم بیخ وی چون با شراب بجوشانند
و بکوبند تا بقوام مرهم شود و بر مقعد ضماد کنند شقاق را زایل کند و اگر با صبر نهند
سود دارد و کل وی خواه خشک بود و خواه تر اما تر نیکوتر بود و چون بکوبند و در خرقه ای
کنند و بر خرقه بنهند در میان شیر نهند و بالند چند آنکه هیچ در خرقه نماند و آن
شیر بر شیری دیگر کنند مجموع یکپاره گردد و ببندد و اگر در آب بمالند همچنانکه گفته
و با ماد و با شراب بیاشامند سرزا را دفع کند و چون بجوشانند و بخورند

میسخن بود و بول براند و اگر جوشانیده ضماد کنند بر موضعی که قطع خواهند کرد منع
حس بکند دیکه بردیکه بشیرازی مرک موش عملی خوانند و مؤلف گوید آن زرنیخ
مصعد است و کسی که آن خورده باشد مداوای آن در صفت زرنیخ گفته شود
ان شاء الله الکرار اسپو و هر ریشی که عفن شده باشد و گوشت زیاده بخورد بواسیر
را قطع کند و بوی کشنده آن ببرد و از جمله سمیات بود والله اعلم

باب الذال

ذاذی الاسکندرانی

معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی بود و دیسقوریدس گوید ورق آن از
ورق مورد بزرگتر بود و نرم‌تر و بغایت سفید بود و ثمر وی در میان ورق بود
بمقدار نخودی و در کوهستانها روید و بیخ وی مانند بیخ مورد بری بود لیکن
بزرگتر و خوشبوی و چون بیخ وی شش درم با جلاب بیاشامند جهت عسر ادرار
زادن و [illegible] و کسی که [illegible] از وی آید و جالینوس گوید طبیعت
وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود و محرکست تا گرم بول و حیض براند اما
حاما ذاقی معنی آن غار الارض بود و دیسقوریدس گوید ورق وی مانند
ورق غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی مانند [illegible] بود و ثمره وی
گرد بود و سرخ رنگ پوسته و ورق وی بوی نیکو [illegible] و ضماد کنند صداع را
پاک کند والتهاب معده و چون با شراب بیاشامند حیض را پاک کند و عصاره
وی چون با شراب بیاشامند بول و حیض براند و چون زنان بخور کنند [illegible]

عمل کند و جالینوس گوید قوت وی مانند قوت ذاذی الاسکندرانی بود و
عبدالله صالح گوید فرق میان ذاذی الاسکندرانی و حاما ذاقی آنست که
که ورق حاما ذاقی [اول] الاسکندرانی پهن بود و با قضبان بود و حاما ذاقی ورق
وی کوچکتر بود و از قضبان جدا و باقی هم مانند یکدیگرند ذافیون [illegible]
بیونانی یعنی مانند غار خاصه ورق وی و اگر بحقیقت نوعی از مازریون است
که ورق آن پهن بود و مازریون گفته شد و [illegible] گویند و گفته شد و استعمال
کردن وی مضر بود ذیل جلد سلحفات هندی بود و گویند بحری چون بسوزانند
و خاکستر آن بسفیده تخم مرغ بسرشند و طلا کنند بر شقاق کعبین و انگشتان سود دهد
و جهت شقاقی که از سرما افتد و [illegible] پیدا شود بغایت نافع بود
ذباب این زهر گوید که [illegible] بود و هر حیوانی را مگسی معین بود و گشنده گاو
و شیر و سگ و اصل آن کرمی بود و مگس آدمی از سرگین حاصل میشود و اصل آن
کرمی کوچک بود که از [illegible] بیرون آید از هر حیوانی که باشد و آن کرم باز
مگس شود و زنبور و همو گوید چون بگیرند مگسی بزرگ و سر وی ببرند و [illegible]
وی [illegible] که در [illegible] باشد حکه کنند حکه سخت زایل کند و اگر مگس [illegible] تخم مرغ
سحق کنند [illegible] و ضماد کنند بر چشمی که گوشت سرخ [illegible] سفید باشد [illegible]
[illegible] پاک کند و اگر حک کنند بر داء الثعلب حکی سخت زایل
کند و اگر بر گزندگی زنبور بمالند سخت [illegible] پاک کند و دیسقوریدس [illegible]

گوید بر گزندگی عقرب و زنبور و نحل چون بمالند بر موضع گزنده سکن [illegible] بغایت نافع بود
و این بخاصیت است و چون [illegible] بسوزانند و با عسل بر داء الثعلب [illegible]
طلا کنند موی برویاند و خاکستر وی سپید و خشک بود ذراریح باصفهان [illegible]
گویند حیوانیست از مگس بزرگتر بمقدار زنبور سرخ اما باریکتر بود و بغایت
سرخ رنگ و نقطهای سیاه بر آن و آن سم قاتلست و مؤلف گوید در حوالی
همدان و کره و کرهرود و آن نواحی بسیار باشد هر یکی بمقدار زنبوری بزرگ
و بر نباتات [illegible] نشسته باشند و غذای ایشان [illegible] بود و بچه باشند در آن
صحراها و چون خواهند که استعمال کنند در کوزه [illegible] کنند و سر آن بجامه پاره
بگیرند و [illegible] که چون [illegible] رسید
و ضماد [illegible] کنند و بهترین وی ذهبی رنگ بود و طبیعت
وی بغایت گرم و خشک بود در درجه چهارم چون بر ثالیل طلا کنند قلع کند و اگر در موم
روغن کنند برص [illegible] زایل کند و ناخن [illegible] شده بیندازد از دور بهق
و برص [illegible] زایل کند و ناخن [illegible] بیندازد از دور بهق و برص [illegible]
کردن نافع بود و با خردل سحق کرده طلا کنند موی برویاند و در [illegible] سرطان [illegible]
و چون با زیت بپزند تا غلیظ شود و بر آن طلا کنند و بر جرب [illegible] طلا کردن نافع
بود و اندکی از وی چون با ادویه بود که [illegible] بول بود و گویند
اگر با زیت بجوشانند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر گزندگی عقرب [illegible] طلا کنند

نافع بود و اگر در روغن کنند و یک هفته بر آفتاب نهند و بعد از آن قطره
در گوش چکانند زایل کند و کری ببرد و روغن وی محلل ورمهای بلغمی بود [illegible]
و هرکس که یک ذراریح بخورد گویند کشنده بود و علامت وی آن بود که ورم [illegible]
و زهار و نواحی آن پیدا کند و قرحه مثانه و بول [illegible] و بعد از آن خون
و گوشت بعوض بول بیرون آید و سوزش سخت و اسهال [illegible] و غشیان و اختلاط
عقل و سوزش حلق و [illegible] در وقت برخواستن و غشی و تاریکی چشم و طعم
مانند طعم قطران [illegible] و [illegible] از وی قرحه مثانه پیدا کند [illegible] با وجود آنکه
مثانه بریزاند و اگر خواهند که در مداوای [illegible] مستعمل کنند [illegible] دوا [illegible]
مانند [illegible] و مداوای کسی که آن خورده بود [illegible] و شیر تازه [illegible]
و روغن بادام شیرین و جلاب و مرقهای چرب [illegible]
تقویم گوید مصلح وی حب کاکنج است و طین مختوم و بدل وی گویند [illegible] است
و گویند کرم درخت صنوبر ذرت [illegible] بشیرازی [illegible] خوانند
و آن دو نوعست سفید و سیاه و بهترین آن فربه سفید بود و طبیعت آن سرد
و خشک [illegible] و قطع اسهال کند و اگر استعمال کنند مانند ضماد [illegible]
و جفاف پیدا کند ذرق الخطاطیف [illegible] خوانند چون
در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند ذکر فطراسالیون [illegible] گفته
شود ان شاء الله ذفری نوعی از [illegible] و بویی بد دارد و کل وی

زرد و وی موش را بکشد و چون بکوبند و ورق آن بیاشامند جهت درد اندرون و تب ربع و درد جگر سودمند بود **ذنب الخیل** نباتیست که در جنگلها و کوههاروید و قضبان وی مجوف بود و دراز و مایل بود و صلب بود و پر گره و نزدیک گره ورق بود مانند ورق اذخر باریکتر و اطراف وی بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دویم و گویند سرد و خشک بود در دویم و قابض بود خصوص عصارهٔ وی و مجفف بود و بغایت قطع خون رعاف بکند و جراحتهای عظیم چون بر وی ضماد کنند بصلاح آورد و اگر عصب بود و نفث را نافع بود و قرحهای امعا و جمیع انواع اسهال رعاف چون با آب بیاشامند سود دهد و عصارهٔ وی رعاف را نافع بود و بیخ و حشیش وی سرفه و عسر النفس و ورم معده و جگر و استسقا را اجابت سود دهد و وی قرحهای البتر را بسیار مستعمل کردن مرض اعصاب بود و مصلح وی حرمل بود **ذنب الفاره** لسان الحمل است و گفته شود و به این سبب بدین اسم خوانند که موش وی بر ذنب موش ماند **ذو خمسه اوراق** و ذو خمسه اصابع بنجکشت است و صاحب جامع گوید سهو کرده است که گوید قنطافلون غیر بنجکشت است و درین باب قول صاحب منهاج معتبر است و ذو خمسه اقسام و ذو خمسه اجنحه نیز گویند و بنجکشت گفته شد **ذو ثلثه حبوه** زعرور است و گفته است الله **ذو ثلثه شوکه** شکاعی است گفته شود انشاء الله **ذو ثلاثه ورقات** این اسم بر چند چیز واقع است بر چند قوت ما و بر ضعفی الثعلب و بر ضفدع

بر جماهنه و بر کیو در باب خود گفته **ذو ثلاثه الوان** ذو ثلاثه اوراق نیز گویند و آن طرفیلن است و طریفولیون هم گویند و گفته شد انشاء الله **ذهب** بپارسی زر گویند طبیعت وی معتدل و لطیف بود و قولی گویند گرم و لطیف بود نافع بود جهت درد دل و خفقان و در ادویه داء الثعلب و داء الحیه طلا کردن نافع بود و چهارم وی در دهن گرفتن گند دهن زایل کند و در چشم کشیدن قوت باصره بدهد و روشنایی بیفزاید و اگر میلی زرین سرخ کرده در چشم کشند بغایت نافع بود و بحاله وی یعنی اگر سوهان زده باشند در ادویه جهت دفع سودا بغایت مفید بود و کحول وی لطیفتر بود و قوی تر از بحاله و صاحب منهاج گوید مستعمل از وی قراضه بود و گویند مضر است بمثانه و مصلح وی سکنجبین است و عسل و صاحب تقویم گوید مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح آن حب الآس بود و شاه بلوط و شربتی از وی دانگی بود و دستور بود و پس گویند سودمند بود جهت حزن دل و اندوه و غم و بادی که در دل بود و عشق و فزع که از غلبات سودا بود و خاصیت وی آنست که منفعت عظیم در دل او و پس گویند زر افسرده کند و سر گوش را نافع بود و جذام را چون بحاله وی در ضماد استعمال کنند و داء الثعلب و داء الحیه را نافع بود چون با ادویه بیاشامند مثل بسفایج و کمافیطوس و سودمند بود جهت دردهای سودا و مقوی اعضای اصلی بود و در خواص آورده اند که اگر زر بگوش کسی بسوزن ثقبه سوراخ کنند دیگر فراهم نشود و اگر پارهٔ زر خالص بر گوسفند آویزند نترسد و مرغ

گرد وی نگردد و مجربست و کسی که در حبس داشته باشند و در حبس بیشتر از وی خوی دارد فرا نشیند انگشتری زر در انگشت کند درد پاکن گردد و هم در خواص آورده اند که اگر نیم دانگ زر سرخ در ده رطل زیبق انداز ند غوص کند و در جسم دیگر باشد یک رطل در انداز ند غوص نکند **ذیب** بپارسی گرگ گویند سر وی چون در برج کبوتر بیاویزند هیچ حیوانی موذی گرد آن برج نگردد و دماغ وی چون بکوبند با آب سداب و زیت در چند مالند نافع بود جهت هر علتی ظاهر و باطن که در بدن باشد از سر وی و اگر چشم وی بر کودک بندند نترسد و اگر گرگ را دفن کنند نزدیک ده هیچ گرگ نزدیک آن ده نگردد و اگر سرگین وی در پوست بزی کنند که پارهٔ از وی گرگ خورده باشد بر خاصره صاحب قولنج نهند بگشاید و این مجربست و سرگین وی چون بر ران صاحب قولنج بندند بر ریسمانی که از پشم گوسفندی بود که بعضی از وی گرگ خورده باشد بغایت نافع بود و اگر بعوض پشم اثر او در پوست آویخته شود و از ران وی بیاویزند همین عمل کند و اگر انبوبی کوچک از نقره بسازند و انبوب بیشتر از وی پر کرده فرا شده و باید که در گوشه دامن بسته و معقد ار بر قفای در وی کشند و صاحب درج از قوت بیاویزد نافع بود و مجربست و گویند چون سرگین وی سحق کنند در انبوبی کنند و بر حلق صاحب خناق باشند که سبب آن رطوبت بود نافع بود و این زهره در خواص آورده است اگر گرگ گیاه نخورد الا وقتی که رنجور شود همچنان سگ و همه حیوانات غضب ایشان از غضل و عصب بود و بغیر از روباه

و گرگ که از استخوان بود و اگر ذنب وی در جایی که علف‌زار گاو بود بیاویزند مادام که آن آویخته باشد اگر چه گاو گرسنه بود قطعا گرد آن نگردد و اگر در موضعی سرگین او بخور کنند موشان آنجا گرد جمع شوند و اگر زنان سر بول گرگ نشانند هرگز آبستن نشوند و اگر خصیهٔ راست وی بکوبند با زیت و پارهٔ صوف بدان بیالایند و زنان بجو در برسید و شهوه وی منقطع شود و اگر زهره وی بر تن و داکنی با عسل یا با بره برآرد بیاشامند بهای کهن زایل کند و چشم وی کسی که با خود دارد منع صرع بکند و هیچ سباع و گزنده گرد وی نگردد و از راه زنان و دزدان ایمن باشد و این از خواص است و شیخ الرئیس گوید زهره وی منع تشنج و کزاز بکند و رشتهای عصب خاصه که از نخاعی بود و چون سعوط کنند بدان نزلهای کهنه را نافع بود و در خواص ابن زهر آورده است چون گرگ اسپی گزد و از وی جدا شد آن اسب بر جمیع اسبها در رفتن سبقت گیرد و پیه وی داء الثعلب و داء الحیه را بدهد و چون بدان بمالند و حافظ گوید اگر آدمی خون الو دهد و گرگ بوی خون بشنود قصد وی کند اگر چه صاحب سلاح داشته باشد و در شجاعت پهلوانی نظیر نداشته باشد تا کیدی در پی وی کند که بگریزد و هم گوید اگر سر گرگ در موضعی که گوسفند بود دفن کنند جمیع بمیرند و اگر نکاح تار بر پوست بزی که بعضی از وی گرگ خورده باشد بنویسند فعلی در میان زن و شوهر و خیشهای وی چون جمع کنند و آدمی با خود دارد ترخم غالب آید و محبوب خلایق گردد والله اعلم

باب الرا و مند

بپارسی ریوند گویند و مولف گوید بیخ ریباس است و صاحب منهاج گوید دو نوع است
چینی و خراسانی معروف بود و راوند الدواب و آن جهت چهارپایان مستعمل
کنند و چینی جهت آدمی و بهترین آن چینی بود که چون بخایند رنگ زعفران بود
و چون بشکنند اندرون آن لطیف و گوشتکار بود و آنکه ریوند طلحی خوانند
و باید که بهای زرک بود مانند بهای اسب و باید که قطعها در وی سوراخ بود و بهترین
آن کرمست و گویند معتدل است و مسیح گوید گرم است در سیم و خشک است در اول و گویند گرم
و خشک است در دویم چون سحق کنند با سرکه و بر کلف روی مالند زایل کند و چون
بیاشامند باد بواسیر را نافع بود و ضعف معده و درد گرده و مثانه و رحم و درد جگر و
مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث دم که از سینه بود و ربو و فتق و فواق و
خفقان و قرحه امعا و اسهال و تب دایره و سموم و گزیدن جانوران و شربتی
از وی نیم درم بود تا دو درم و گویند از دانگی تا یک درم و اگر با سرکه بر قوبا طلا
کنند زایل کند و چون با آب طلا کنند ورمهای گرم مزمن بگدازد و جا
لینوس گوید نافع بود در درد جگر و سپرز و معده جگر و امعا را الم ... و جهت
وی در جگر و وجع آن اگر چه مزمن شده باشد و ورم و صلابت آن و قوت جگر
زیاده از همه چیزها بود و ابن ماسویه گوید نافع بود با سهالی که از ضعف معده بود
و شیخ الرئیس گوید چون روغن وی بمالند جهت فسخ عضله و درد و احتدا او آن
نافع بود و مجهول گوید چون طلا کنند میان هر دو شانه خفقان از دل ببرد و مصلح آن ...

گوید مقوی اعضای باطن بود و سده بگشاید و رطوبتهای فاسد خشک گرداند و طبیعت
پاک کند از بلغم لزج و غلیظ خام و استسقا را سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند
و بغایت نافع بود جهت درد مثانه و بول براند و انواع اسهال که از سده ماساریقا
و جگر یا از رطوبت بسیار بود سود دهد و چون با صبر بود فعل وی اقوی بود
و همچنین با هلیله کابلی جهت تنقیه دماغ منقی تمام بود و ذهن را ذکی گرداند
و صداع بلغمی زایل کند و اگر با زیره لوعا و یا کهن باد وی اضافه کنند فعل وی قوی تر
گردد و سود دهنده بود و قرا و باد وی و خواه تنها بخورد و خاج با و علتها که از سرد ی دماغ
بود و نافع بود جهت قولنج بلغمی و ریحی اطلاق طبیعت کند و ریاح را تحلیل کند و تب ربع
و تب صفراوی را نافع بود و قولس گوید تراپاک گرداند از همه حرارتها و ورمهای
گرم را سود دهد بود و درد جگر و سپرز و یوحنا گوید ورم معده و درد و ش و جگر را
نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعده بود و چون سحق کرده بر ان پاشند خاصه با اندروت
و گویند مضر بود بسپل و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن نیم وزن آن زراوند مدحرج
و بوزن آن ورق گل سرخ و سنبل و رازی گوید بدل آن در ضعف جگر و معده و یکیه
وزن و نیم آن گل سرخ و پنج یکی وزن آن سنبل **راتج** تا رکیل است و گفته شود
ان شاء الله **رازیانج** بری بود و بستانی بود و بستانی را مارثون خوانند و بری را اقو
مارثون بهترین وی بستانی بود تازه و بری گرم و خشک بود در سیم و بستانی در دوم
و بری را بشیرازی خوالو خوانند و بستانی ورق وی گرم بود در اول و تخم و بیخ وی

گرم بود در سیم و بقراط گوید گرم بود در دویم و خشک بود در اول بگشاید
روشنایی چشم بیفزاید بغایت و صمغ وی نافع بود جهت نزول آب
چشم ارزن دیک فرود آمدن آب و رازیانه چون بخورند شیر زیاده کند
و تخم وی همین عمل کند چون بیاشامند یا با خود بپزند و اگر طبیخ وی با شراب
بیاشامند گزندگی جانور را نافع بود و طبیخ بول براند و حیض و محلل ریاح بود
و چون با سرکه بیاشامند در بهار غثیان و التهاب معده پاک کند و
بیخ وی چون با عسل بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند سود دهد و آب
رازیانه چون بگوشانند و در پوشش کلف آن بگیرند و با عسل و سکنجبین در چشم
کشند با سکنجبین منع نزول آب کند و روشنایی بیفزاید و آب رازیانه چون
خشک کنند و در کحلها کنند جهت روشنایی چشم نافع بود و بیخ وی در معالجه از
تخم و ورق اقوی بود و مسیح گوید سده جگر و سپرز بگشاید و ریگ گرده
و مثانه بریزاند و تقطیر البول را نافع بود و تبهای مزمن و شریف گوید از قول
فلاحة نبطی از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه مقدار یک درم با یک درم قند
هر روز بخورند ... از ابتدا که آفتاب بحمل رود تا آنگه که برج سرطان
رسید مداومت بران مداومت نماید در سال این سه ماه که گفته شد قطعا مریض
نشود و اگر حس بطیئی برسید و حواس وی صحت باشد تا بمیرد و شیخ الرئیس گوید
بطی الهضم بود و غذا اید و بهبود هست بود تبهای مزمن و اسحق بن عمران گوید

رازیانج دابغ معده بود و تخم وی خشک کرده سده مثانه و گرده بگشاید
و بادها بشکند و درد پهلوها و سینه که تولد از معده کند و ریاح غلیظ نافع
بود و همچنین معده بود و رطوبت آن بزداید و مقراطیس گوید گزندگان
تخم رازیانه تر بر اکنند تا چشم ایشان قوت گیرد و افعی و مار بعد از زمستان
چون از سوراخ بیرون آیند چشم ایشان ضعیف شده باشد
چشم خود بران بمالند جهت روشنایی و تقویت آن فسبحان الذی الهمها
هذا او آوازه شد بما الیه و رازیانه محرور مزاج صداع آورد و مصلح وی صندل و
کافور بود و بدل رازیانه تخم کرفس بود اما بری وی اقوی بود و سنگ گرده
بریزاند و یرقان را نافع بود و گزندگی سگ دیوانه طلا کردن سود دهد

رازیانج رومی انیسون است و گفته شد و رازیانج شامی نیز گویند **گزکرس**
و یرا زنجبیل شامی خوانند و بلغت اهل اندلس جناح خوانند و کلموح نیز گویند
و آن دو نوع است یکی نوع بستانی بود و آن ملیحوش است و گفته شد ان شاء الله
و نوعی دیگر جبلی بری بود و آن نیز برنگ بیل گوشش بود و بیخ آن از آن تر کی اندرو
گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دویم و گویند در سیم و در وی رطوبتی
فضلی بود و بهترین آن بود که سبز و تازه بود و نافع بود جهت دردهای سپرد
و عرق النسا و درد مفاصل که از رطوبت بود چون با روغن بپزند و بر ان
طلا کنند و اگر در لعوقات کنند نافع بود جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه

وشش بود اثری تمام به بود و چون طبیخ وی بیاشامند بول و حیض براند
واگر بیخ وی عربا کنند با شراب بغایت معده را نیکو بود و مربی و بنات که گشنیز
کاول خشک کنند اندکی و بپزند و بعد از ان در آب سپر فرو نیاشند پس در آب
نهند و شیخ الرئیس گوید نافع بود جهت الم و درد ها که از سپر وی بود و سود ده
و مقوی مثانه بود و دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را نافع بود و خاصه مصری
آن مقدار دو درم لعوق کنند سرفه و عسر النفس را سود ده و قسمی که باعسل
بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند عرق النسا را سود دهد و ماسپر حو بگوید
که اگر زنان در شیاف خود دود کنند ترک حیض بکنند و اگر بجوشاند و با عسل بر سرشند
و یکمثقال بیاشامند مسخن اعضا مثانه بود که سبب آن از سپر وی بود و منصوری
گوید که جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن وی خون را تباه کند و منی
کم کند و شیخ الرئیس گوید مصدع بود و لیکن در شقیقه بلغمی ساکن کند خاصه
نزول کردن و مصلح وی سپرکه بود و گویند مصطکی و حماما و گویند خمیره بنفشه
و بدل وی ایرسا بود **رامک** مرکبیست از مازو و پوست انار و زاج سیاه
و صمغ و دو شاب با عسل و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و وی
قابض و لطیف بود و در مرکبات گفته شود ان شاء الله **راطینی** یونانی
صمغ ملکها را بدین اسم خوانند **راتینج** راتیج و تیانج و رجینه و دشینه
نیز گویند و آن صمغ صنوبر است و آن سه نوعست یک نوع سایل بود که

منعقد نشود و یک نوع صلب بود سیاه و نوع سیم صلب بود و بعد از آنکه به
آتش پخته باشند و آن را القلفونیا گویند بشیرازی زنگباری بهترین وی آن
بود که سفید بود و اندکی زردی زند و بوی آن مانند بوی صنوبر بود
و طبیعت آن گرم و خشک و عیسی گوید گرمست در سیم و خشکست در اول مجفف و
محلل بود گوشت برویاند در ریشها هیچ الم بود و ریشها را اصلاح آورد و یک نار
و عروق و وی منضج اعصاب بود و مصلح وی موم روغن یا آب حی العالم بود و
بدل آن علک البطم و مثله و گویند بدل آن زفت کهن **رازقی** صاحب جامع
گوید سوسن سفید است و چند قول دیگر هم آورده که رازقی قطن است
و دیگر گوید رازقی کتانست و گوید روغن رازقی از بهار الکرم رازقی گیرند
و دیگر گوید روغن بزر کتانست و گویند روغن سوسن سفید روغن رازقیست
و مولف گوید رازقی گل زنبق است و صاحب منهاج گوید زنبق سوسن سفید
است و صاحب جامع گوید زنبق یاسمین سفید است و هر دو خلافست اما
اگر گویند که زنبق نوعی از سوسن سفید است دور نباشد **راس البقار**
سر موش است چون خشک کنند و بسوزند و فرو بکوبند و با پیه خوک بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود **رانا** یونانی رهاپست و گفته شود ان شاء الله **رتینیانه**
مولف گوید ماهی کوچک است که از طرف هرموز آورند و در کرمسیر آن را
ماهی اشنه خوانند و از وی ها بیابه سازند و مجان خشک نیز میخورند و طبیعت وی

گرمتر از ارتیان بود و مهیج باه بود و معده را نیکو بود و لیکن تشنگی آورد
و مصلح وی کاهو بود **دریق** عنب الثعلب است و گفته شود ان شاء الله
ربالسوس عصاره سوس است و در عین گفته شود ان شاء الله **ربل**
نوعی از افسنتین است لیکن کوهی بود و در افسنتین گفته شد **ربة** بندق هندیست
و گفته شد **ربیلا** مولف گوید حیوانیست مانند عنکبوت و در تیر و دان نواحی
بسیار بود و از آنها را بزرگ گویند و بسیار سیاه و زرد و سرخ و بیهای وار جمله گزنده کان
زهر دار بود و لون وی زرد بود و نباتیست که یونانی فالیجین خوانند
و نافع بود از گزندگی وی و آن نبات را هم ربیلا خوانند و در فا گفته
شود ان شاء الله **رجل الغراب** در شام رجل الزاغ خوانند و از جمله حشایش بود و برگها
و گلهای وی چون بپزند نافع بود جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل و
قولس گوید اصل وی چون بخورند قولنج را سود دهد بالاکه معرقی برساند و درد
پشت و ران و زانوها را بغایت نافع بود اما اصل وی گرم بود در آخر درجه
اول و خشک در اول درجه دویم و سرشتی از وی جهت نقرس سازند تنها بود
از دو درم تا سه درم بود کوفته و اگر در معجونی که جهت مفاصل استعمال کنند از یک درم
تا یکمثقال شاید و در مفاصل همان عمل سورنجان میکند یا مضرت **رجل الجراد**
شیخ الرئیس گوید بقله است که قایم مقام بقله یمانی بود نافع بود جهت سل و
طبیخ وی نافع بود جهت تب ربع و بهق و مطبقه و مسیح گوید زرنیخ است و مولف گوید

بتحقیق زرنیخ است و آن را سپید ترکستانی گویند و گفته شود ان شاء الله **رجل الحمام**
شنجار است و در ابوجلسا گفته شد **رجل** بقلة الحمقا است و گفته شد **رجل
العقاب** و رجل العقعق و رجل الدیزنور رجل الغراب است که گفته شد و در
مصر اطریلال را رجل الغراب خوانند و صفت هر دو گفته شود ان شاء الله تعالی
رجل الفروج رجل العلوس نیز گویند و آن واقلی است و گفته شود ان شاء الله
رجینیه تو از موصل است و بشیرازی قره قرط خوانند و این ها سپر گوید
طبیعت آن گرم و خشک است در دویم معده را نیکو بود و خلطی بد از وی حاصل شود
و اگر شانه را از خود برسیه و شکم براند **رخمه** مرغیست که و را مردار خوار خوانند
و دو برا گویند و بشیرازی تمر در زهره وی چون در گوش مخالف چکانند یاد و
تنفشه یا در شقیقه جانب مخالف چکانند در گوش و شقیقه زایل کند و کودکان را
سعوط کنند و در گوش ایشان چکانند جهت بادی که کودکان را بود و اگر زهره
وی با گلاب در چشم کشند سفیدی ببرد و اگر سپرکین وی در شیاف زنان بخور کنند
بچه بیندازد و اگر با زیت خلط کنند و در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و زهره
وی بر گزندگی مار و عقرب و زنبور بمالیدن نافع بود و شریف گوید گوشت وی چون
با خردل خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند هفت نوبت در شیاف کسی که بر زنان
بسته بود و گشوده گردد باذن الله تعالی و در خواص این زهر آورده است که
پر وی چون بخور کنند در خانه گزنده کان زهر دار بگریزند و سرکین وی با سرکه

بر برص مالند لون آن متغیر شود و چیزکردی جون بریان کنند و با سپیدکه حل کنند
و کمون بیاشامند هر روز سه نوبت سه روز پیاپی شفا یابد و پوست زرد که
در اندرون سنگدان وی بود چون خشک کنند و سحق کنند و با شراب بیاشامند
نافع بود جهت هرسستی که باشد و اگر سپیده وی بر زنی که وی نخوار زاید بیاویزند آسان زاید
رخام نوعی از احجار است و الوان بود زرد و سیاه و حمری رنگ و سفید و زرد و بهترین
وی سفید بود و شریف گوید طبیعت آن سرد و خشکست چون سه روز کشنا ل
سحق کرده مانند هباء عسل بر سرشته و بخور رند منع دمها بکند که از اعضا از هیجان خون
پیدا کرده و چون بسوزند و سحق کنند و بر جراحتی که خون از آن روان بود پاشند
قطع خون بکند و منع ورم و اصلاح آورد و در خون خلط کنند مجزوی از وی با جرم
شاخ زر سوخته و بر آهن طلا کنند و در آتش برند تا سرخ شود و بعد از آن بیرون
آورند و در آب نمک اندازند آن آهن زود و اگر از رخامی که تواریخ بر آن
نقش کرده باشند بر سر قبر انداختند و سحق کنند و کسی که عاشق بود با سیم معشوق
بیاشامد معشوق را فراموش کند و صاحب منهاج گوید گرم بود در دویم و خشک بود
در اول و مفصر و دار الثعلب را نافع بود رشاد حرفست و گفته شد بپارسی
سپندان گویند و تره تیزک و طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف که مهار را بجنبد
و داء الفیل ده و قطع بلغم کند و مضر بود بمعده و مثانه و مصلح وی الحماض کند
و او لطف آن بود که محرور مزاج با کاشنی و کاهو خورد رصاص قلعی بپارسی

ارزیز گویند و بشیرازی قلعی بهترین وی آن بود که صافی بود و طبیعت وی
سرد و تر بود و گویند خشک بود و محرور آن را اسفیداج آن لطافت در وی زیاده
بود و ملین و تحلیل و صنعت عرق آن در آنا باز که آن را بر رب سوخته بود کفته شد
و اسرب رصاص اسود بود و سپیدی وی زیاده از قلعی بود و قلعی را قسطیر و قصدیر
هم خوانند اگر صحیفه تنگ بساز ند از سرب و بر اعانه بندند یا کمر گاه منع احتلام
بکند و اگر آن صحیفه بر جوز که عصب پیدا شود نهند زایل کند و هرباده که پیدا
کرده در ابتدا اصل خیار که چون بر وی بندند بکمال از اند و ورمهای مفعد که با شیاف
بود و بواسیر و ورمهای عصب و زهار و بستان و ریشها مثل سرطانات که صاره
که در غایت سپیدی بود و روغن زیت یا روغن گل یا روغن حور و جون باوی
اضافه کنند و آن صحیفه بر آن روغن حک کنند و با لنه نافع باشد و برادهای آن
چون بیاشامند همان علت حادث شود که از خوردن مرداسنگ از بستن بول
و غایط و ثقل معده و خفقان و نفخ در ابدان و ضیق النفس تا بحدی که بخناق کشد
و ایلاوس پیدا کند و لون وی رصاص بود و مداوای وی قی کنند و بطبیخ تخم کرفس
و شبت و انجیر و بوره و ماء العسل و غذا اسفیداج و نفخ تره علاج وی آن بود که ادرار
بول و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید چون حک کنند رصاص بشراب
یا زیت نافع بود جهت ورمهای گرم و این زهر در خواص آورده است که اگر پاره رصاص
در دیگ اندازند هر چند آتش که در زیر دیگ برافروزند گوشتی که در آن دیگ بود پخته

نگرددو هرکسی که انگشتری رصاص در انگشت کند بیت وی لاغر گردد و اگر رصاص
در روغن بمالند تا زنگ برآورد و آن روغن بر آهن طلا کنند هرگز زنگ نگیرد و صاحب
تقاح گوید اگر طوق از رصاص بر درختی کنند که ثمردار د ثمر وی بیفتد و ثمر وی زیاده شود
رُطَب گرم بود در دویم و تر بود در اول و گویند حرارت وی کمتر از رطوبت
وی بود و هر چه حلاوت وی زیاده بود حرافت زیاده بود و اسحق گوید
گرم و تر است در دویم و غذای وی زیاده از غذای بسر بود و بهترین آن
جنی بود و هیرون و بعد از آن ازاد در طبس نفخ در شکم پیدا کند مانند انجیر و انگور
و خشک همچون خرما و رطب بود معده که سپر در اینکو بود و منی بیفزاید و طبع نرم دارد
پرد مزاجان رطب و خرما مفید دهد آن بود و گوشت بیامانده او بود و مضر بود بحنجره و آواز و خون
که از وی حاصل شود زود متعفن شود و مصدع بود و مولد سده و مصلح وی بادام
و خشخاش بود که با وی بخورند و بعد از آن سکنجبین کاهو و خیار بر کر یا سکنجبین فرونه
رطبه قضقضه است و چون خشک شود قت گویند و علف بپارسی سپست
خوانند و گفته شود انشاء الله رعی الابل سعانی گویند و آن حشیشی است که دانه
وی چون دانه مورد بود و در وی حلاوتی اندک بود و طبیعت آن گرم است
در اول و تر است در دویم و جالینوس گوید گرم است در اول و خشکست در دویم
و لطیف و شتر چون بوی جرا کنند هیچ مضرت بوی نرسد لیکن سیم جانوران که
زهر دار بود و طبیخ وی موی را سیاه کند و تخم وی چون با شراب بیاشامند گزندگی

جانوران را نافع بود و سیلان رطوبات رحم را سود دارد و وی مضر بود دماغ
و اعصاب و مصلح وی قرنفل بود یا سنبل الطیب رعی الحمام فرسطاریون و
فاریسطاریون نیز گویند و آن حشیشت تیره رنگ بقدر ارش اندکی بزرگتر چون
پوست از وی باز کنند برنگ عدس متعفن بود و طعم عدس اندکی شیرین تر بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود و کبوتر وی را دوست دارد و کاو مشک نیز خوانند
و مولف گوید که آن نوعی از کرسنه است و در کاف گفته شود انشاء الله تعالی
رعاد حیوانی دریاییست و دیسقوریدوس گوید ماهی دریاییست و گفته بود
چون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد زایل کند و چون بجوشانند بر ریشه
مقعدی که بیرون می آید شفا یابد و اگر زیت بجوشانند و آن زیت در مفاصل
مالند درد زایل کند رعی الحمار گویند رعی الابل است و گفته شد رغث
جلنار است و گفته شد رغیدا دانه ایست که در میان گندم می باشد و از آن
از گندم پاک کنند و مضر بود خوردن آن و بشیرازی آن را هر خوانند و بپارسی
حر رغوة العشر بزاق القمر است و زبد القمر گویند و آن حجر القمر است
رغوة الحجامین اسفنج است و گفته شد رغوة الملح زبد الملح گویند و قوت
وی زیاده از قوت ملح بود و محلل و ملطف بود رغوة ماء الملح در غایت
حرارت و حرافت بود و باشد که بسوزاند رق سلحفات بحریست
و گویند سلحفات بری و گفته شود انشاء الله رقاقیس گویند خبث اقرعات

وبعضی گویند لعبت بربریست و بعضی گویند خصی الثعلب است و صفت
هر یکی در باب خود گفته شد **رقون** حنا است و گفته شد **رقعا** ترنجبین
است و گفته شود ان شاء الله **رقعه** هر دارویی که جبر کسر کند آن را رفعه
خوانند مثل الجبار و مومیا و خاماقطی و رقعه خاص اسم چیزیست سپید رنگ
وطبیعت آن سرد و خشکست چون کهربا و یک مثقال از آن در دو منفرد نیم (?)
برشت سه روز پیاپی بخورد و هر روز این مقدار موافق بود و بی وجهیها که
در بدن مردمان پیدا شود بسبب افتادن یا زخم یا بر داشتن چیزی سنگین
رماع ملیان بجوز القی مانند اما سپیدی سوخته بود و مثلث شکل بود و بهترین
آن بود که رسیده بود و طبیعت آن گرم و خشکست منقی بلغم و رطوبات معده
بود و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد **رماذ حلو** انار شیرین بهترین آن بزرگ
رسیده ملیسی بود و طبیعت آن سرد بود در اول درجه اول و تر بود در آخر
آن و گویند گرم بود باعتدال و در وی جلا بود با قبض ملین بود و دانه وی با عسل
درد گوش را نافع بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را
سود بود و موافق معده بود و بول براند و عصیر وی چون در شیشه کنند و در آفتاب
نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنایی بیفزاید و چندانکه کهن کرده و بهتر
بود و دانه وی بیخ بود نفخ و ریح در معده پیدا کند و گویند مصلح وی انار ترش
ورازی گوید اندک نفخی دارد و زود بگذرد و گل وی چون بسوزانند جراحت را

سود دارد **رمان حامض** انار ترش بهترین آن بزرگ آبدار بود و انواع
انار غذا اندک دهد و قابض بود و قابض ترین اجزای وی بود و انار
ترش سرد و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در تری و خشکی صفرا بنشاند
و منع سیلان فضول از احشا بکند و دانه وی با عسل قلاع را نافع بود و عصاره
ناخنه را سود دهد و دانه وی چون در آب باران خیسانند منع نفث
دم بکند و وی خفقان را سود دهد و جلاء دل بدهد و التهاب معده را نافع بود
و جگر گرم و بهار را سود دهد و وی مصلح وی زنان آبستن بود و در وی
ادرار بول زیاده بود و از شیرین و سویق وی جهت اسهال صفراوی سود
مند بود و قوت معده دهد و آب وی با پوست چون در دراپاک کند و انار
بهتر تازه و به ترش و شیرین پوست از وی جدا کنند و در هاون سنگین بکوبند
معجون با پیه و بفشارند نیم رطل با بیست درم شکر طبیعت براند بقبض و مرة
صفرا براند و معده را قوت دهد و آب وی خمار را نیکو بود و تشنگی
بنشاند و غثیان و قی باز دارد و خام منقطع و کاسپا و نزدن شهوة آنرا مضر بود
و انار دانه خشک انار ترش شکم را ببندد و صاحب تقویم گوید انار ترش مضر بود
بسینه و آواز و صاحب منهاج گوید دانه وی به بود و تخشن حلق و سینه
و مضر بود بمعا و معده و مصلح آن حلوای عسلی یا قند بود و هر چه بر آن باشد
او را آن بود که زنجبیل پرورده یا ترنج پرورده خورند **رمان ممال**

خشخاش است و گفته شد **رمان الانهار** نوعی از بوغاریقون است و در دمشق
اقرو و جامن خوانند و در باب ها گفته شود ان شاء الله **رمان البر**
درختی است که بدرخت انار ماند و گوهرش و حب قلقل دارد و بیست و
معاش ... وی و حب قلقل گفته شد و معاش گفته شود ان شاء الله **رماد**
بپارسی خاکستر گویند مجموع بخفف باشد **رماد الارزیون** جلا دهنده بود
و ممتن و روشنایی چشم بیفزاید **رماد حطب البلوط** خاکستر چوب بلوط قابض بود
خون ببندد چون بجریره بپزند و مرهم بدان داشاده و در مرهم باشد آبستن
بیاشامند نافع بود و جهت لدغ معده و درین زحمت بغایت نافع بود **رماد**
حطب الکرم خاکستر چوب رز بهترین آن بود که از درخت بر گیرند و طبیعت آن
سرد و خشک بود و گویند گرم بود ریش بوده را نافع بود و مقدار نیم درم و گویند
مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و چون با سرکه ضماد کنند بر گزندگی جانوران
و سگ دیوانه نافع بود و اگر حتا کرده در خرقه کنند و بر بواسیر ضماد کنند و خون
برود شود بدل آن گرم بنهند پیاپی و بواسیر ادمان کنند بغایت سودمند
بود و چون با نطرون و سرکه ضماد کنند جهت تشنج عضله و استرخاء مفاصل
و تعقد اعصاب نافع بود **رماد قصب** خاکستر نی و بهترین آن سنبلی بود و طبیعت
آن سرد و خشکست و گویند گرم و خشک بود در سیم شده که در حراره بود کمیابیه
مقدار دانگی و گویند مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود بدل آن **رماد عش الخطاطیف**

خاکستر آشیانه پرستوک بهترین آن بود که آشیانه در موضعی ساخته باشد
که بسیار هوا بود و صفت سوختن آن چنان بود که در کوزه کنند و
بگل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود و بنهند یکساعت و بعد از آن بیرون
آورند و سحق کنند طبیعت آن سرد و خشک بود و نافع بود جهت خوانیق زایدان
مقدار یک مثقال و گویند مضر بود بشش و مصلح آن سکنجبین بود **رماد السرطانات**
طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم صاحب منهاج گوید صفت
سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و سر آن بگل حکمت گیرند و در تنور
آتش تیز نهند پس بیرون آرند و سحق کنند و منفعت آن در سرطان
گفته شود ان شاء الله **رماد بقل الباقلاء** خاکستر چوب باقلا وقتی گرم بود و چون بسوزند
و خاکستر آن ضماد کنند یا مالند در حمام آثار جرب سیاه که در بدن بود ببرد **رند**
صاحب منهاج گوید آس است و صاحب جامع گوید درخت غار است و صفت
آس گفته شد و غار گفته شود ان شاء الله **رنف** بیراج است و گفته شد
ره و بس بهترین آن بود که از حیوانی معتدل در رطوبت گیرند و طبیعت
آن گرم و تر و غلیظ بود غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و مصلح اصحاب که بود و دیر
هضم چون بپزند و مرق آن حقنه کنند امعا و بطن تر کند و گرده و اعصاب را
نیکو بود و باه را زیاده کند چون در وی انداختها حرارت پیوسته بود و خوردن وی
مضر بود بمعده و از بهر آنکه دیر هضم شود و اول آن بود که با دارچینی خورند و بعد از آن

معطکی بکار نیند و سپر کو سپیدتر تر از سپر تر بود و سپر بزغاله سپر آهو بود و این
قیاس و فی الجمله غذای بود که اندک تخم نمی داشته باشند و غذا السیار دهد و قوت
بدن ضعیف دهد چون هضم بر وی دشوار شود و باه را زیاده کند و سپر سیر
گران کند و کسی که معده وی ضعیف بود نشاید که خورد که قولنج آورد و قولنج نباید
بپخت و گوشت زبان سبکتر بود و گوشت غدد غذا او بسیار تر دهد و چشم مجرب
تر بود و زود تر بگذرد و گوشت غدد و پیه گوش سپر که و سپر الجدان و مغز دل
خورند و اوساط آن بود که پوست و مغز و غیره اکثر امکان بود و خوردند و اگر آنرا غالب
بود با سپر که و خردل خورند و مصلح دماغ در دماغ گفته شود **اما** سرهای ماهی
نمکسود خشک کرده چون بسوزانند جهت شقاق که در مقعد بود و ملازه و ورم
کرده و ورم صلب مانند آن نافع بود و سپر ... نمکسود چون بسوزند در گزیدگی
عقرب نهند سود دهد **روابس** به جیم الملا است و گفته شد **روبخج**
رابچت گویند و آن ماهی سپر که است بپارسی سوخته بود لیکن بپارسی
روی سوخته گویند و بهترین آن مصری بود و طبیعت آن گرم بود در سیم
و قابض و مجفف و ملطف بود و مسهل آب زرد بود و در خضابات بوی استعمال کنند
در ریشها اصلاح آورد و چشم را جلا دهد و گوشت زیاده بخورد و ریشهای بد که در بدن
بود منع کند **رو بیان** ... و گفته شد و اهل مصر فرید سپس خورند
و اهل اندلس ... در خواص ... آورده است که چون بکوبند و ...

سیاه و بر نافی ضماد کنند حب القرع برون آورد و گویند چون خشک کرده
سحق کنند با فلفل و در چشم کشند شب کوری را نافع بود و پیه سیر چربه گویند گرم و تر
بود با عتدال متمایل زیاده کند و شکم نرم دارد و بصری گوید پیش از آنکه
نمکسود کنند باه را زیاده کند و غذای صالح دهد و چون نمکسود کنند
بلغمی کرد و مولد سودا و حکه بود و رازی گوید ناگوار هضم بود و معده را
بد بود و اول آن بود که صلاح وی به سپر که و مری و کرویا کنند و بعد از آن
جوارشها و سکنجبین مسهل خورند و اگر محرور مزاج بود از عقب آن رب انار
منعنع خورده و اگر جهت باه خورند شاید که با سپر که خورند بعد از آنکه نیک بپزند
با روغن گردکان و زرده تخم مرغ و پیاز و کند فلفل سازند و تناول کنند مسخن
کرده و مرهم بود و باه را زیاده کند **روث الحمار الاهلی** سرگین خر خواه
سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون بکند خاصه چون با سپر که بیامیزند
و اگر سرگین بپخته رند و آن آب در بینی کند رعاف زایل کند و همچنین چون سرگین
بر روی انف ... و بو بیند همین عمل کند و سرگین خر که در علف جو داده بود و چون
خشک کنند و با شراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و صاحب لف گوید اگر
خشک کرده وی جهت جرب بکوبند و با کوکرد سحق کنند و در روغن کنجد فرو ریزانند
و بشبانه ... و ... کوفته بکار برند و بیش از آن ریختن با لند
و نشینند تا با عرق نزد و اگر بعد از آن آب بریزد بغایت نافع بود

روث البرذون سرگین استر چون دود کنند در بشب زن بچه مرده و مشیمه
جنبه از د **رویا** عنب الثعلب و گفته شد **رهشی** بشیرازی ارده خوانند د
طبیعت وی گرم و تر بود و غلیظ و مصلح وی عسل با دو شاب بود و در عجم گفته شود انشاء الله
رهج الفار مرگ موشان گویند و آن سم الفار است و تراب الهالک نیز گویند
و آن سنگی است و در شین گفته شود انشاء الله **رهیقان** در لقب ... زعفران
است و گفته شود انشاء الله **ریباج** راتینج است و گفته شد **ریباس** بپارسی
ریواج گویند قوت وی مانند حماض اترج و غوره بود و بهترین وی فارسی بود
شاخهای سبز آبدار طبیعت آن سرد و خشک است در دویم حرارت ... و ...
باز دارد و دوار را نافع بود و طاعون و وبا را سود دهد و چون عصاره وی
در چشم کشند روشنائی بیفزاید و وی اسهال صفراوی و حصبه و جدری را سود دهد
بود و بواسیر هم و غثیان ساکن کند و قوت اشتها دهد و معده و جگر گرم
و آب وی با آرد جو بر حمره و نمله طلا کنند سود دهد و صاحب منهاج گوید مضر بود
بسینه و قولنج و مصلح وی اترج مربا بود و صاحب تقویم گوید مجفف اعصاب بود
و مقطع باه و مصلح وی شراب عود یا انیسون بود و بدل وی حماض اترج بود
یا غوره **ریم** بپارسی ... گویند صاحب منهاج گوید گرم و تر بود و مسهل ...
و طبیعت ببندد و غذای وی اندک بود و میل ... دارد و مضر بود با صحاب ... و
و بقراط گوید مجموع ... سپر دو تر بود و روفس گوید ... بود و دشخوار هضم

و اصلاح وی جبان کنند که با سپر که و کرویا خورند بعد از آن بریان کنند
و بهترین شش ها شش بره و گوسپند کوهی بود و شش بره چون بریان کنند بکار
و رطوبتی که از وی روان بود بگیرند و بر آبله‌های خشک که بر اعضا رسیده بود طلا کنند
و مداومت کنند البته زایل کند و هم رطوبت بر قوبا و خشک مانند نرم کرده
و شش مضر بود معده و آلات بول و مصلح وی حب الآس و شکر بود **رئة الثعلب**
شش روباه چون با پر که عسل بخورند ربو و ضیق النفس را سود دهد **رئة
الخنزیر و رئة الجمل** شش خوک و شتر چون بسوزانند و خاکستر آن ریختی که ...
شود و در پای بسبب موزه نافع بود و اگر ناسوخته همچنان گرم بر آن نهند نافع بود
و شش خرص همین عمل کند و منع ورم آن نیز بکند و خاکستر شش خوک چون
بر جرب تر افشانند نافع بود **رئة الحمار الوحش** شش خر گور چون خشک کنند و بکوبند
و بیاشامند ضیق النفس و سرفه را نافع بود **رئة البحر** قلومن بلاسیوس
آن چیزیست که در ساحل دریا باشد مانند الجبسه چون تر بود سحق کنند و بر نقرس
ضماد کنند نافع بود و شقاق که در دست و پای باشد بسبب سرما بر آن ضماد کنند
سود دهد **ریحان** و ریحان الملک شاهسپرم گویند بپارسی شاهسپرم کوهی
بواسیر را نافع بود و در شین گفته شود انشاء الله **ریحان سلیم** جسفرم و جابو سلیمین نیز
گویند و نبات وی در کوهستان فارس و اصفهان بود و مانند شبت تر و ورق وی
مانند ورق خطمی بود و شکوفه وی کوچک بود مانند لبلاب بر درخت پیچیده شود

و وی مجفف و لطیف بود بایسر کر بر جمره طلا کردن سود دهد و بر ورمهای بلغمی و برنقرس و بواسیر علی‌الخصوص سپل و جهت القوه بغایت نافع بود و بر گزندگی عقرب طلا کردن سود دهد و چون با روغن گل بخور برگیرد درد رحم را نیکو بود و این ماسویه گوید طبیعت وی گرم بود و بواسیر ظاهر و باطن را نافع بود و بسیار از وی صداع آورد و مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بود و بدل آن مرزنگوش است و گویند بدل آن نیم وزن آن شیح است و هم وزن آن عنب الثعلب است ریحان داود و ریحان داود نیز گویند و آن آذان الفار است و گفته شد ریحان الکافور و کافور یهودی و بقلة الکافور نیز گویند بپارسی سوسن خوانند و این نوعی از درخت و نبات وی بیشتر در عراق باشد و گل وی مانند عراق باشد و ورق وی مانند ورق کاسنی صحرایی و گل و ورق وی بوی کافور کند قوت چون بپوشید دست بمالند فوراً خشک شود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم بسیار بوییدن وا داشتن بینی از بوییدن رطوبات از قفای دماغ بکشد و چون ادمان بدان نماید اخلاط غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و بوییدن وی سر درد مزاج را سود بود گرم مزاج را ریاق شراب صرف خوشبوی بود رطبیعت سپیدات و گفته شد و انشاء الله تعالی ریتیانج صاحب منهاج گوید سکینت باشد سرطان و طبیعت آن سرد و تر است در دوم نشف رطوبات چشم بکند و جلا دهد در روشنایی چشم افزاید و مؤلف گوید آن نوعی از سرطان بحری است و در سرطان

گفته شود ان شاء الله ریش شریف گوید پر مرغها چون بسوزند و خاکستر آن بر جراحت کنند و پرهای بزرگ یاری دهنده بود و در حق چینی بگفته شد و منافع پر هر مرغی در موضع خود گفته شود ان شاء الله تعالی

باب الزا زاج

اقسام است سفید و سبز و زرد و سبز زاج سفید قلقدیس خوانند و شوعار گویند و بیونانی خلقتیس و زاج سرخ سوری خوانند و زاج سبز قلقند و قلقنت گویند و قلقطار زاج زرد است بپارسی زاغ سترودندان گویند و بهترین آن مصری بود براق مانند زرنیخ چینی چون در دست بمالند زود در ترید شود و پاک بود و کهنه نباشد و نوعی دیگر از زاج سوری است بپارسی زاج کفشگران گویند و بشیرازی زاغ سیاه و بیونانی ملیطانا نیز گویند جالینوس گوید قلقطار چون کهنه گردد زاج گردد و وی معتدل ترین زاجات بود و محرق وی الطف کرده است بود و زاج احمر و اخضر و اصفر در قوت مانند یکدیگرند لیکن اختلاف در غلظ و لطافت است لطیف‌ترین سفید است و اقوی‌ترین سبز و غلیظ‌ترین سرخ و قلقطار خیر الامور اوسطها بود و متوسط است میان غلظ و لطافت و زاجی دیگر است که بیونانی مسیق خوانند و بهترین آن قبرسی بود که لون آن مانند زر بود و طبیعت قلقطار گرم و خشک بود در سیم و همه زاجات در طبیعت مانند یکدیگرند و وی قابض بود و محرق خشکریشه احداث کند و جرب و سعفه و ناصور و رعاف و ریش گوش سود دهد و مازا

سود دهد و خاصه چون فتیله بعسل بیالایند و بقلقطار بگردانند و در گوش نهند و آکله که در دندان و بینی و دهن بود و ریش آن خاصه سوری نافع بود و خوردن آن مجفف شکم بود و آنچه ای که بکشد و از خوردن زاجات سرفه سخت پیدا گردد تا آنچه کسی که بسل کشد و مداوای وی شیر تازه و سکر و تنه بود و باقی منفعت هر یکی در باب خود گفته شود ان شاء الله زاروق زیبق است و گفته شود ان شاء الله زبیب بپارسی مویز گویند و هر ثمری که خشک شود زبیب خوانند الا خرما که ویرا ثمر با رطب خوانند و زبیب عنجر خوانند و بهترین آن خراسانی بود بزرگ و شیرین گوشت وی گرم و تر بود در اول و دانه وی سرد و خشک بود در اول و جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و باد از خوردن در و معا را نیکو بود و معده و جگر دوست دارند و گوشت وی گرده و مثانه را نافع بود و یاری دهنده بود در ادویه مسهل چون ده درم از وی اضافه کنند و چون بی دانه بود شکم براند و آن نوع که لاغر بود قابض بود و حرارت وی کمتر بود و معده را قوت دهد و طبیعت ببندد و محرق دم بود و مصلح وی جبار سنبر بود و گویند شیره تخم ترک و اسحق گوید حب دم بنانه و قول اول صحیح است و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود و مویز پیر را فربه کند و هیچ مضرت و اذیت زیاده الا محرور المزاج و مصلح وی سکنجبین بود یا از فواکه ترش چیزی و دیسقوریدوس گوید گوشت وی چون بخورند موافق قصبه

شش بود و سرفه را سود دهد و اگر گوشت وی با فلفل خلط کنند و با آرد جاورس و مقل بریان کنند بعسل و بخورند بلغم از دهن بیرون کشد و چون بیامیزند با آرد باقلا و کمون ضماد کنند بر ورم گرم که عارض شود در انثیین بغایت سود دهد و چون خلط کنند سحق کرده با شراب و ضماد کنند بر هر جوش که پیدا شود در پوست مانند مثل جمره و ریشهای جهنده و عقوبات که در مفاصل بود و پرطاها است و چون ضماد کنند با جاورس بر نقرس نافع بود و چون بر ناخنی که جنبنده شده باشد زود قلع کند و مویز غذا زیاده از انگور دهد و جلای مویز کمتر از جلای انجیر خشک بود و معده و بدل آن کشمش است زبیب الجبل مویزج است و گفته شود ان شاء الله و صاحب جامع گوید حب الراس است و این سهو است حب الراس گفته شد و بشیرازی مویزک و گفته شود ان شاء الله زبد البحر بپارسی کف دریا خوانند و آن پنج نوع است یک نوع بشکل اسفنج فربه بود و سبز و بوی وی مانند بوی ماهی بود و در ساحل دریا بسیار باشد و نوع دوم بشکل ناخنه و چشم بود یا اسفنج و بسیار تجویف بود و بوی وی مانند بوی طحلب بود و سیم بشکل کرم بود و ویرا امکیسون گویند و بشیرازی کرم ایوب و نوع چهارم بصوف طحلب چرکن مانند بسیار تجویف بسیار بود و لطافت آن اسفنج است و گفته شد و پنجم صفت کرم ایوب بشکل مانند قطر بود و ویرا هیچ بوی نبود و باطن وی خشن بود مانند قیشور و ظاهر املس بود و بهترین آن

وردی بود که بزردی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و گویند
تر بود و داء الثعلب را نافع بود و چون بکوبند و با شراب سرخ رنگ که قوام
آن رقیق بود بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و خنازیر و جرب و قوبا
و بهق و هر علتی که در جلد پیدا شود سودمند بود و چون با موم و روغن گل استعمال
کنند بشره را صافی کند و کلف سیاه که در روی و سایر اعضا پیدا شود
زایل کند و نوع سیم که گفته شد عسر البول و سنگ گرده و درد آن و درد
که در مثانه بود و استسقا و درد سپرز را سود دهد و حیض براند و باقی آن منفعتها
دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلا دهد دندان را و موی بر داء الثعلب برویاند
چون با نمک یا شراب طلا کنند و انواع زبد البحر موی بسترد و برویاند و یک
نوع هست که سپید بود و طبیعت وی گرم بود و تیز و خشک در دوم جلا دهد
چشم را و داخل ادویه که صاحب بود و سفیدی که در چشم بود زایل کند و مقدار
مستعمل از زبد البحر از دانگی تا دو دانگ بود و مضر بود بسپرز و مصلح آن
کثیرا بود و گویند مضر بود بسپرز و حواس و مصلح وی روغن گاو بود و بدل وی
بوزن وی حجر الفیلسوف بود و اگر خواهند که ویرا بسوزانند در دیگی گلی خام
نهند و سر وی بنهند و شکاف آن بگیرند و در تون حمام میان آتش نهند و چون
پخته گردد بیرون آورند و استعمال کنند و اگر خواهند که غسل آن کنند مانند اقلیمیا
مغسول کنند **زبد البحر** یونانی ازاراقیون گویند و اقرنی و افراقیسلانز

گویند و بسریانی عافوراوان گویند بر گردنی جمع میشود در دریا مانند نخ بود
و در میان آن گیاه یابند و لون وی مانند حجر اسفنج بود و شکل زبد
البحر است و بسیار سوراخ و طبیعت وی در چهارم گرم بود و منع باید که تنها استعمال
کنند باید که ادویه با وی خلط کنند که کسر حدت وی بکند و قوت وی و اگر
محتاج باشند از جهت بیرون شاید که استعمال کنند لیکن از جهت اندرون احتراز
واجب باشد بسبب شدت قوت که در وی است و دیسقوریدس گوید
حب جرب ریش شده و کلف و قوبا و بثرها و مانند آن بغایت سود دهد
و فی الجمله دوایی حاد بود و ثقل نزاع که عارض شود در اعضا یا در خراجی
تنک کند و عرق النسا را سود دهد و رازی گوید چشم را جلا دهد و ورم سپرز را
ساکن کند چون کوفته با آب طلا کنند **زبد القمر** حجر القمر است و گفته شد
زباد بپارسی مشک گویند و بشیرازی مشک بهترین آن تازه بود که از شیر
میش گیرند و طبیعت آن گرم و تر است در اول و تری وی زیاده بود منضج و محلل
بود اگر بر بدن طلا کنند بر ناصور به کند و غذا دوی بود و جراحات اعصاب
و ورم بن گوش و انثیین و دهن نافع بود و اگر بر لثه گذارند بالند جهت
رستن دندان و همه ورمها که در دهن بود نضج دهد و چون با عسل لعوق کنند
جهت خونی که از شش حاصل شود و ذات الجنب و ورم شش را بغایت نافع بود
و به آن حقنه کردن ورمهای صلب که در رحم و احشا و انثیین بود سود دهد درشت بود

و اگر با ادویه بود که نافع جراحتها بود که در اعصاب و عجب دماغ و فم مثانه
باز دید آید سود دهد و ریشها پاک کند و گوشت آن برویاند و دفع زهرها
بکند و چون بر گزندگی افعی مالند نافع بود و سرفه پیر و خشک را بغایت
سود دهد خاصه چون با شکر و مغز بادام بود و ذات الجنب و شش را بغایت
نافع بود و منع خون دماغ بکند چون باز ده درم از وی با عسل بخورند و
بسیار خوردن وی مسهل بلغم و مغثی و مرخی معده بود و مصلح وی چیزهای قابض
بود و گویند مصلح وی فانید قندی بود و نافع بود جهت خشونت حلق و سرفه
خشک و خش چون بدان بمالند و حرقت مثانه را مغز و نافع بود و با پخته
نیم برشت و آنچه تازه بود و در بعضی دویه بدل زیت بود و در بعضی بدل
تخم و دخان وی یعنی دود وی چون بگیرند از چراغ مانند دود و روغن
بر آن طریقه در ادویه چشم مستعمل کنند مجفف بود و قبضی اندک در وی بود
و قطع سیلان ماده چشم بکند و ریش آن پاک کند و بحال صحت آورد **زباد**
نوعی از طیب است و آن عرقیست که از میان هر دو پای جانوری گیرند
بشکل گربه اما سر وی کوچک بود و آنرا گربه زباد گویند طبیعت وی گرم بود
در سیم و معتدل بود در رطوبت و یبوست و بوییدن آن و مالیدن صداع
برد و درد شقیقه و زکام را نافع بود و اگر یک قیراط در ده درم شرابی که مفرح
بود بگدازند و بیاشامند خفقان زایل کند و ضعف دل را در این عمل بغایت بود

و اگر زنی دشوار زاید بگیرند درم از وی با یک درم زعفران در مرق مرغ فربه
کنند و بیاشامند زادن بروی آسان گردد **زبل** بپارسی سرگین
گویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان و اختلاف اشخاص یک نوع
تنها خاصه ایشان و مجموع زبلها محلل و مسخن و مجفف بود و مفصل گفته شود انشاء الله
زبل الاطفال آنچه اول از اطفال بیرون آید بستانند و خشک کنند و محو
کنند با همچندان ورق ماهیا و همچندان نبات در چشم کشند سفیدی که در چشم بود
زایل کند در چند روز بهترین زبل اطفال آن بود که از طفلی گیرند که محفوظ باشد
از تخلیط و عسل برشته و بدان تحنیک کنند خناق و ذبحه را نافع بود و باد در حلق و سده
همین عمل کند و همچنین کسی که تورم حلق پیدا کند و نزدیک مرگ بود و احتیاج بفصد شد
از جهای سخت چون زبل کودک خشک کرده بعسل معجون کنند و در حلق وی طلا کنند بغایت
نافع بود و باید که غذا آن کودک سه روز ترمس با نان تنوری دهند که بنمک
خوش کرده باشد و شرابی که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز چهار پی
و غذاهای معتدل و روز چهارم زبل وی بستانند و خشک کنند و نگاه دارند تا وقت
حاجت و همچنین اگر غذاهای وی گوشت مرغ و دراج پخته با آب بود سودمند بود
و باید که از غذاهایی که رطوبت بسیار داشته باشد نگاه دارند و اگر نگاه ندارند
در فعل و قوت همچنین مانند زبل کلاب بود و زبل اطفال زرد کمترین تریاق کسی باشد که بسیار
زهر وار بروی زده باشند و زبل انسان چون خشک کنند و با شراب و عسل

بیاشامند سود مند بود جهت بهق دایره و کرمهای جانوران و ادویهای کشنده
و یرقان زائل الماء نافع بود و قطع اسهال بکند و چون سحق کنند و بر موضع عقرب پاشند زایل کند
زبل الثعلب سرگین روباه چون بیاشامند مصروع را سود دهد زبل الجراد
سرگین ملخ بهق و کلف زایل کند زبل الطرغ و الورک سرگین عقاب یا لوترا اکبو کرداذ
طلا کردن زبل الخطاف سرگین پرستوک سفیدی چشم را زایل کند زبل الکلاب
بهترین آن باشد که از سگی گیرند که استخوان خورده باشد و آن عجب نافع بود
جهت ریشهای کهن و کهنگی بر آن کردن خناق را زایل کند و جهت دفع اسهال
آشامیدن با شیر سود مند بود خاصه چون ذوسنطاریا بود و جهت قولنج بر آن حقنه کردن
با آب گرم نافع بود و دیسقوریدوس گوید سرگین سگ چون بگیرند در تابستان
بعد از غروب ستاره کلب و خشک کنند و با پایه و با شراب بیاشامند یا با آب شکم
ببندد و سرگین سگی که استخوان خورده باشد اگر سفید بود و خشک و کنده بود
جهت ورم حلق و خناق بغایت سحق کنند با دوایی که نافع بود بدین زحمت و اگر
با دوایی که محلل بود خلط کنند و رها کنند از اند زبل الذیب بهترین سرگین گرگ آنچ
که از خار گیرند و سفید بود و در وی استخوان بود و سوی قولنج را نافع بود خاصه چون
آن گرگ استخوان خورده باشد بغایت نافع بود و اگر زن دیگ عامره بیاویزند همین خاصیت
دهد اگر در پوست ایل یا پوست گرگ گیرند و بیاویزند بر میان که از درد نیم بیش بود که
حیفتی از وی گرگ خورده باشد نیکوتر بود زبل الزرازیر سرگین کونیک بهترین

آن بود که از رز زوری گیرند که برنج خورده باشد و قوبا و بهق و کلف را سود دهد
زبل العصافیر سرگین گنجشک پاک کننده و زایل کننده کلف از روی بود و چون
بلعاب من بسرشند و بر ثآلیل طلا کنند زایل کند و ثآلیل بشیر از وی گرگ کوبیده
زبل الرخم سرگین مردارخوار چون دود کنند در شیب زن بچه بیندازد
و چون با زیت در گوش چکانند گرانی گوش را نافع بود زبل الحمام سرگین کبوتر
گرم تر از همه سرگینها بود و نیکو بود هر مرضی سرد که باشد و با آرد جو چون
بیامیزند محلل بود و چون با سرکه بر خنازیر کنند سود دهد خاصه چون بزر کتان
کوفته با وی اضافه کنند و چون با عسل و بزر کتان خلط کنند و رهای جلب را منفجر
گرداند و خشک ریشه که حادث شود از آتش پارسی و چون با زیت بیامیزند
سوختگی آتش را سود دهد اما سرگین کبوتر که در خانها و برجها دارند بغایت گرم
بود و سرگین کبوتر صحرایی کوهی و حده و وی بیخت تر بود و سرگین در بسیار مرضها مستعمل
کنند خاصه چون با تخم حرف کوفته و بیخته با خردل بیامیزند و مستعمل کنند در مرضهای سرد
که احتیاج بسخونه بود و قوبا و درد مفاصل و صیقه و درد شکم و درد گرده را نافع بود و چون
با آرد جو بیامیزند و با آب تر کنند و اندکی قطران اضافه کنند و سحق کنند با هم تا مانند
مرهم شود و بر برص نهند بکتان پاره و سه روز رها کنند بعد از ان بردارند و دیگر
تازه نهند و چندان این عمل کنند که زایل گردد و اگر با آب بپزند و کسی را که عسر البول
بود در ان نشیند بغایت نافع بود و درد شقیقه طلا کردن و با سرکه بر مستسقی طلا کردن

سود مند بود و سرگین کبوتر برج چون در درد نیم از وی با سه درم دار چینی
بیاشامند سنگ گرده بریزاند و چون بسوزانند در خرقه کتان تا مانند خاکستر
شود و با زیت بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند سرگین کبوتر که بزر
کتان خورده باشد سنگ گرده بریزاند و سرگین کبوتر در حقنه قولنج نافع بود
زبل الفیل چون زن بپشم پاره بخود برگیرد هرگز آبستن نشود و اگر بخور کنند
صاحب تب کهن را نافع بود زبل الفرس سرگین اسب همان عمل سرگین خر میکند
زبل الدجاج سرگین مرغ اگر دود کنند جهت درد دندان نافع بود و موافق کسی که
فطر کشنده و ادویهای کشنده خورده باشند و اگر با سرکه بیاشامند خناق را
بغایت نافع بود و اگر با شراب یا سرکه بیاشامند قولنج بگشاید زرجبه نوعی از زرد اسبع
و طبیعت آن گرم است در دوم و خشک است در اول اما جرم او را قوت دهد و دیگر
منافع آن در زمرد گفته شود زبد القواریر سقمونیا است و گفته شود ان شاء الله
زجمول کشوث است و گفته شود ان شاء الله زجاج بپارسی آبگینه گویند طبیعت
آن گرم است در اول و خشک است در دوم مری برویانه چون با روغن زیت طلا کنند و
در وی قبضی و لطافتی بود و سپیدی چشم زایل کند و روشنایی بیفزاید و چون بسوزانند
در عمل اقوی بود و اگر سوخته بود سحق کرده سنگ گرده و مثانه بریزاند چون با شراب
بیاشامند و اگر غیر محرق مستعمل کنند باید که بغایت سحق کنند و صفت سوختن وی آنست
که در کوره آهنگران نهند و بدمند تا ز دیگ گداختن پس بیرون آرند و در آب سرد اندازند

بعد از ان سحق کنند و مستعمل کنند زدوار جدوار است گفته شد زرنباد بزبان
هندی کچور خوانند و بزبان اهل مکه عرق الکافور و وجه تسمیت که از وی بوی کافور آید
چون تازه بود و بلفظی سطواک خوانند و در طعم وی تلخی بود و آنچه در تری بکار دارند
و بخورسانند تلخی وی کمتر بود و آنچه پاره نکرده باشند تر بود و آن نیکوتر بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم تا سیم و گویند در اول محلل ریاح غلیظ بود و تمام
در ارحام و بدن را فربه کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند چون در دهن گیرند
و قی ببندد و مفرح و مقوی دل بود و خاصیت قوت قبض و تلطیف و از ادویه
تریاقات کبار بود و مقوی روحی بود که در جگر باشد و مسهل سودا بود و شربتی از وی
یک درم بود و بول براند و مرضهای سوداوی و خفقان دل و فساد فکر و غم و وحشت
و درشتی سیاقها مانند درونج بود و معده تر را خشک گرداند و چون در دهان گیرند
و بدان ادمان کنند درد دندان را نافع بود و بوی بد از دهان زایل کند خواه که از دندان بود
و خواه از سبب غذا و این زهر هوش در خواص آورده است که چون وزر بیاد کوبند
و در شیاف پالند هر علتی که در سر بود زایل کند از صداع و شقیقه و امثال آن و چون
در خانه بخور کنند مور بگریزد و باز نگردد و اگر صاحب داء الفیل طلا کند بر عضو یکه
کوبیده از ی کوه که کوشیه موافق بود و اگر یک جو در پیه بزرگ از وی با سوراخ کنند
و بیاویزند بر عضوی کسی که حوتش منقطع شده باشد از علتی نه آنکه طبیعی بود
بکمال صحت باز آید و انتشار حاصل شود و دیسقوریدوس گوید نافع بود جهت

تر بهر کودکان و عرق النسا و فالج و نقرس و جرب کودکان را بسه درم عسل
بپرورشند و طلا کنند جنبه نوبت زایل کند و جالینوس گوید در دورکین و نقرس
و عرق النسا و فالج و صرع که سبب آن رطوبت بود چون با عسل بیاشامند نافع بود
و صاحب منهاج گوید بسیار خوردن وی مضر بود بدل و مصلح آن فرنجمشک بود و صاحب
تقویم گوید مصلح وی سنبل الطیب و نبات بود و بدل آن رازی گوید در گزندگی
جانوران و بادهای غلیظ یک وزن و نیم آن درونج و چهار دانگ وزن آن طرخشقوق
بر [illegible] نیم وزن آن دانه رازیانج و گویند بدل آن شیطرج هندی است زرنب درخت
گویند درخت اترجیست و مولف گوید درختی است که در ولایت کازرون
بسیار بود خاصه در بنادر و برگ وی مانند برگ زیتون و گل وی مانند قرمزی
آمیخته زردی بود و در وقت شکوفه ورق وی چون سیر بود بکوبند و عصاره
آن بیاشامند با مینجه عرق النسا و عسر البول و طمث را نافع بود و خون
بسته از [illegible] بیرون آورد و گزندگی جانوران را سود دهد و وی مضر بود بمثانه
و مصلح وی حب الآس و [illegible] بود و بدل آن بوزن آن حب الاترج و گویند
بدل آن نیم وزن آن زعفران است زراوند مدحرج زراوند مدور خوانند و
معروف بود بنامی و وی ماده بود بپارسی زراوند گرد خوانند و بهندی
[illegible] گویند و زراوند نیز [illegible] خوانند و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و
تباهیت [illegible] باشد و طبیعت آن گرمست در آخر درجه دوم تا اول سیم و خشکست

در دوم و خشکست در سیم و وی اقوی بود و الطف و از طویل نافع بود جهت
ربو و صرع و وسواس و فواق و نقرس چون دو درم از وی بیاشامند
و جهت گزندگی جانوران و ادویه کشنده و جذب سلی و سبوک و سهام
بکند چون ضماد کنند و از اعضا بیرون آورد و بهق را سود دهد و ذهن را
جلا دهد و دفع اخلاط بلغمی و سوداوی بکند و قوت [illegible] دهد و ریشهای
بد پاک کند و گوشت برویاند و چرک گوش پاک کند و ورم سپرز و دهن [illegible]
و درد پهلو چون بیاشامند و دماغ و معده را از خلط پاک کند و درد سر و شقیقه
که از سردی بود سود دهد و یرقان صفراوی و بلغمی چون با عسل بیاشامند
و درد ورکین و عرق النسا و نقرس و فالج و دردهای مزمن کهن شده را
نافع بود و صاحب منهاج گوید مضر است بسپرز و مصلح وی عسل بود و صاحب
تقویم گوید مجفف اعضا بود و مصلح وی روغن بنفشه و کدو و مستعمل از وی مثقال
یا دو درم بود و بدل وی بوزن آن زرنباد و دو دانگ آن بسباسه و نیم وزن
آن قسط و اسحق بن عمران گوید بدل زراوند مدحرج یک وزن و نیم طویل بود
و گویند بدل آن راسن است و گویند بوزن آن زراوند طویل بود و نیم وزن
آن دارچینی بود زراوند طویل شجره رستم خوانند ارسطولوخیا و ارسطولوخیه
نیز گویند و اهل اندلس مسمعار و مسمعران نیز گویند و یونانی ذکر خوانند و در قطو
لیطس گویند و وی زرد بود و بهترین وی سبز کاهی رنگ زراوند مدحرج بود و از [illegible]

زرد سبزتر بود و طبیعت آن گرمست در سیم و خشکست در دوم گوشت برویاند و
صرع و کزاز را آشامیدن بغایت سود دهد و لون را صافی کند و سینه را پاک کند
و احشا را نافع بود و ریشهای عفن شده را بصلاح آورد و دندان و دهان
پاک گرداند از رطوبتی که در آن بود و اگر کوفته [illegible] بسرشته و بر سپرز طلا کنند بغایت
سود دهد و اگر با سکنجبین بیاشامند و ضماد کنند گزندگی عقرب و همه جانوران
و ادویه قتاله بغایت سود دهد و چون با فلفل و مر بیاشامند نفس را پاک کند
از فضول سینه که در رحم بود و حیض براند و بچه بیرون آورد خواه مرده و خواه زنده
و اگر زن فرزجه از وی بکند و برگیرد همین عمل کند و کرم دراز و حب القرع بکشد
و اگر با روغن بر بدن طلا کنند شپش بکشد و بهار را نافع بود و معده را سود دهد
و چون با ایرسا و عسل بیاشامند ریشهای عمیق را بصلاح آورد و اسحق گوید
مضر است بجگر و مصلح وی عسل بود و بدل آن شیطرج و گویند وزن آن زرنباد
و رازی گوید بدل آن در نفع از ریاح و تحلیل آنچه در شکم و سپرز بود بوزن
آن زرنباد و نیم وزن آن انزروت زرشک و زرنک انبرباریس است و
گفته شد زرنیخ الوان آن بسیار است زرد و سرخ و سبز و تیره
و سرخ و سفید بهترین آن زرد بود که مانند طبق زر صفائح بر روی یکدیگر
بود و بلون زر بود و براق و بوی کبریت از وی آید و بپارسی زرنیخ
[illegible] گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در سیم سوزنده بود و در وی قبضی

معفن بود و لذاع و گوشت زیاده بخورد و در ریشهای و موی [illegible] و با پیه
بر جراحت نهند سود دهد و جرب و [illegible] و اگر با زفت بر موضعی که خون مرده
بود بسبب ضربی طلا کنند نافع بود و با زیت جهت شپش و با روغن گل جهت
بواسیر و اگر در موم روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع بود جهت ریشهای پهنی
دهن و آکله که در وی بود و خوزی گوید زرنیخ سه نوعست زرد و سرخ
و سفید نوع سفید کشنده بود و زرد در موضعی که خون مرده بود بسبب ضربی چون
چون طلا کنند آثار آن ببرد و نوع سرخ در قلقنون نیکوتر بود و اسحق بن
عمران گوید نوع زرد چون سحق کنند و در میان شیر کنند هر مگس که در آن افتد
بمیرد و نوع سرخ چون سحق کنند و بعصاره [illegible] تر بسرشته و بر [illegible] طلا کنند
بعد از آنکه موی برکنده باشند دیگر نروید و دیسقوریدوس گوید قوت
زرنیخ سرخ مانند قوت زرنیخ زرد بود و چون با راتینج بیامیزند داء الثعلب زایل
کند و زرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی آن بود که بعد از وی
برنج و [illegible] طلا کنند و زرنیخ مصعد کشنده بود و از خوردن وی بیماری
عارض شود که از خوردن شک که آن سم الفار است و [illegible] از زرنیخ
سفید خوانند و مداوای آنکس که زرنیخ مصعد خورده باشد بقی با آب گرم
و روغن کنند بعد از آن آب گرم و جلاب و روغن کنجد یا روغن بادام
و شیر تازه و لعابات دهند و رازی گوید بدل زرنیخ سرخ نیم وزن

آن زرنیخ زرد بود و صاحب تقویم گوید زرنیخ معفن اخلاط بود و مصلح وی
بلیله زرد بود و مقدار مأخوذ از وی نیم درم بود و تشویه کردن زرنیخ
چنان بود که دیگی تو کواری بر سر آتش نهند و زرنیخ در آن کنند و دایم تحریک میدهند
تا آنگه ما که لون آن تغیر کند و بریان شود بعد از آن فرو گیرد و سرد کنند
و سحق کنند و بوقت حاجت استعمال کنند **زرنب** رجل الجراد خوانند
و این اسم بدان سبب نهاده اند که مشابه آنست و بهندی بترج خوانند
و بپارسی پرورز کسانی و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر دویم بغایت مفرح و
مقوی دل بود مانند زرنباد و بسبب عطریتی که در وی هست و تلطیفی و تفتیحی تقویه
و تفریح زیاده تر دهد و چون بروغن گل یا آب و روغن بنفشه سعوط کنند
درد سر که از سردی بود سود دهد و از تری نیز و در قوت مانند سلیخه بود بود
و کیاهه و معده سرد و جگر ضعیف را نافع بود و اوجاع اعصاب مجموع عصبهای
بدن پیدا شود و شکم ببندد و مصلح وی جلاب نیم گرم بود و بدل آن سلیخه و کیاه
بود و گویند بدل آن هیل است و گویند بقوت جوز بوا است لیکن لطیفتر از او است
زرنک ورد زرد که آب خشق است و در عصفر گفته شود ان شاء الله **زریرا**
بقلهٔ مبارکه است بزبان بربانی و گفته شد **زرقوری** رجل الغراب است
و گفته شد **زرنتیلج** ریباس است و گفته شد **زرقون** پلیقون خوانند
و آن اسرنج است و در سین گفته شود ان شاء الله **زرافه** زرافه حیوانیست که شتر

گاو پلنگ خوانند و در خواص حیوانات صفت وی گفته اند گوشت وی غلیظ
بود و سودا انگیزد **زریر** گل نباتیست که در کوهستان جرجان می باشد
و آنرا بشیرازی اسفرک خوانند جهت رنگ زرد صباغان استعمال کنند
زعفران جادی خوانند و جیاد و در سیعان و کرکم و شعور الصغار و خلوق
و بهترین آن بود که بغایت سرخ رنگ و تیز بوی بود و آنکه ولایت فارس از
کوه کلویه خیزد و آن نوع بهترین انواع زعفرانست بعد از آن خواپاستی
که معروف بود به پلکند بعد از آن رودآوری و زعفران فرنکی که آن مشهور بمصری بود
بیشتر مغلب بود و طبیعت زعفران گرمست در دویم و خشکست در اول و قول سیم گوید
گرمست در سیم و خشکست در اول و در وی قبضی بود و محلل و منضج بود و مصلح عفونت
و بلغم بود و مقوی احشاء و لون را نیکو گرداند و چشم را جلا دهد و تاریکی زایل کند
و آب رفتن وی باز دارد و چون با شیر زنان در چشم کشند و چون با ادویه خلط کنند
که مناسب بود و پاشامند جهت درد انداز و نی نافع بود و قطار دات از وی
چون مستعمل کنند درد رحم و مقعد را نیکو بود و وی مقوی دل بود و مفرح و منوم باشد
برانگیزد و بول براند و سده جگر بگشاید و چون با زرده تخم مرغ زنی که دشخوار زاید
بیاشامد مقدار دو درم در ساعت بار نهد و مجربست و صاحب منهاج گوید یکدرم تمام
بود و چون با شراب بیاشامند بغایت مستی زیاده کند و تفریح بخشد تا که گاه
گاه باشد که از غایت فرح بدیوانگی کشد و وی دافع معده بود و بسبب عفونت

که دارد و مقوی معده و جگر بود و مقوی آلات نفس و قوت پشت بدهد
و درد ورکین و رکبتین را نافع بود و مقوی دماغ بود و مثانه و گرده پاک کند و سنگ زا
بغایت نیکو بود و چون بپزند و آب آن بر سر ریزند بیخوابی را نافع بود که بسبب
آن بلغمی شود و ورمهای گرم که در بن گوش باشد و حمره چون با آب الطلع کنند نافع
بود و اگر با ادویه خلط کنند نفع دادن او و بها در جمیع بدن بخشد و درد سر که از شری
بود و شقیقه را سود دهد واصل وی چون با شراب بیاشامند بول براند و شربتی
از وی نیم درم بود تا یکدرم و المحق گوید مضر است بشش و مصلح وی انیسون بود
و منصوری گوید مصدع و مغثی بود و مصلح وی عصاره زرشک بود و صاحب منهاج گوید
مظلم حواس بود و مصدع و منوم و چون سه مثقال از وی با آب بیاشامند کشنده بود
بنفرتیکه و سیح گوید هضم طعام بکند و رازی گوید اشتهای طعام ببرد و مغثی بود
و در خواص آورده اند که در هر خانه که زعفران بود سام ابرص در آنجا نرود و رازی گوید
بدل آن بوزن آن قسط و بوزن آن دار ارتج و دانگی و نیم آن سنبل و شش یک
آن قشور سلیخه بود و صاحب منهاج گوید بدل آن بوزن آن قسط و دانگی و نیم آن قشور
سلیخه بود و گویند بدل آن دو وزن آن خلط و فقل و روغن زعفران بود **زعرور**
جبلی تفاح بری خوانند و آنکه نیز خوانند و ارونیا و ثولاث حبات هم
و درخت در انگلخی انه و زعرور بشیرازی کیل خوانند و جالینوس آنرا
ملیسون خوانده است و بهترین آن سرخ بود و آن بستانیست و گفته شود

انشاء الله اما نوع زرد و طبیعت آن سرد و خشک و قابض بود و قابض تر از سرخ
معده را نیکو بود و شکم ببندد و بول ببندد و هیجان صفرا و خون بود و قی باز
دارد و قوت معده و جگر گرم دهد و صاحب تقویم گوید غذای بدن نیک دهد و مقوی
و سمین بود و قوت پشت بدهد و داء الفیل را نافع بود لیکن و رحی معده بود
و مصلح وی گل شکر بود و صاحب منهاج گوید در مداوا به درم مستعمل بود و مصدع
بود و قولنج آورد و گرده را بد بود و مصلح وی انیسون بود و اولی آن بود
که بغایت رسیده بود **زعرور بستانی** مثلث عجم خوانند بشیرازی کیل سیاه
گویند بهترین آن رسیده بود و طبیعت آن سرد و خشک است و گویند تر است
مولد بلغم بود و گرده را بد بود و مصلح وی راز یانه بود **زعفران الحدید** صدا الحدید
است و زنگار الحدید هم گویند بشیرازی زنگ آهن گویند و آن از آهن گیرند
صفت آن بستانند پوشش آهن و آنرا بر روی صحیفه کنند و نم کنند و بآب بنهند
تا خشک شود و بکوبند اگر نمانده بود دیگر باز نم کنند و بنهند تا خشک شود و بکوبند تا آنگه
همه زعفران شود و انواع پاشیدن آن بسیار است این نوع که آنجا درج بود
گفته شد طبیعت وی قابض بود و سرد و چون کهن شود گرم و خشک بود در دویم
چون زن بخود بر گیرد قطع خون رفتن بکند و چون زن بیاشامد منع آبستنی
بکند و چون با سرکه بیاشامند و حمره و بثورها بنشاند نیز نافع بود و جهت
واخس که ربا حرب آید که آنرا بشیرازی فوی درد خوانند نافع بود و خشونت جفان

و بواسیر که رسته بود در مقعد نافع بود و بن دندان محکم دارد و چون
بر نقرس بنهند نافع بود و موی بر داء الثعلب برویاند **زعفر**
مر و سعید است و در میم گفته شود ان شاء الله **زفت رومی** سپید و سست بری
دیگری و حبلی و بهترین آن براق صافی بود پاک املس و طبیعت آن گرم و خشک بود
و عرق النسا را سود دهد و نقرس و وجع مفاصل و فالج و بادهای کهنه دود در اینها
و زانوها و جذام را طلا کردن بغایت نافع بود خاصه چون از دهان بر آن گشته
و مقدار یک درم تا دو درم مستعمل بود اسحق گوید مضر است بشش و مصلح آن کتیرا بود
و بدل آن و بدل آن جاوشیر و علک البطم و گویند بدل آن قطران است
زفت یابس زفت تر است که خشک میشود و طبیعت حرد و اثر ابو
خوانند و بیشتر از پوست درخت گیرند و بلوط درخت است و از صنوبر گرمت
کرمنید و طبیعت آن گرمست در اول و گویند در دوم خشکست و جالینوس
گوید گرمست در سیم و وی خشکتر از زفت رطب بود و قوبا را نافع بود و ریشهای
فاسد از رطوبت پاک کند و ریشها سر و گوشت در ریشها برویاند و منضج و
محلل و ملین جراحات بود و بر موضع ضرب طلا کردن سود دهد و منضج دمامل بود
زفت رطب زفت تر است و آن روان بود و در رگها کشند و آن میل
قیراست و از بلوط و غیر آن از انواع صنوبر گیرند و زفت تر دیگر
بقطران بود و روغن وی نپالاون خوانند و آنچنان گیرند که زفت تر

برعلای وی صوفی پاک بپالایند و بخاری که بدان منعقد شود چون بسیار
گردد آن صوف افشارند در ظرفی و در قرع انبیق نهند تا بچکد و آنرا روغن
زفت خوانند چون با آرد جو بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و اگر
بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ بود و برص و ناخن برد و ملین ورمهای
صلب بود و قوبا زایل کند و چون با شکر بخورند سینه را پاک کند و اگر
بر ریش جهارپایان و جرب ایشان بنهند سود دهد و اگر جنبه نوبت
بر هر عضو که خواهند طلا کنند فربه گرداند و در شقاق پای طلا کردن سود دهد
و منع نفث دم بکند و مسهل بود و شریف گوید چون زفت تر حقنه کنند
گزندگی مار و عقرب را نافع بود و چون میان سر براشند کسی که علق فرو برده
بود و بدان روغن یا قطران چرب کنند علق بیرون آید از حلق و صاحب
منهاج گوید چون ده درم از روغن وی با عسل بیامیزند تریاک زهرها بود
و گزندگی افعی طلا کردن سود دهد و دود وی مژه چشم برویاند و
ریش زایل کند و در قوت مانند دخان کندر بود **زفزف** بزبان اندلسی
عناب است و گفته شود ان شاء الله **زلابیه** شیرازی زلیبی خوانند و
حلقی گویند و آن بسیار از لوزینج و قطایف بود زود تر هضم شود و پرفه
تر را نافع بود و در رطوبت سینه و شش و مولد تخمه بود و مصلح وی آن بود
که بعد از وی سکنجبین خورند یا انار میخوش و سده جگر تولد کند

کسی را اگر مجاری جگر وی تنگ بود **زمرد** ارسطاطالیس گوید زبرجد
و زمرد هر دو یک جنس اند در معدن زر از جنوب زمین خیزد و طبیعت
وی سرد و خشک بود و خاصیت وی آنست که چون بیاشامند هشت جو
از گزندگی جانوران زهردار و سمهای کشنده خلاص یابند و باید که پیش
از آنکه زهر در وی عمل کند بیاشامند و اگر از وی گردن بندی بسازند یا نگینی
و با خود نگاه دارند دفع صرع بکند چون پیش از آن زحمت نگاه داشته
باشد چون بر کودکان خورد آویزند خاصه در زمان که بزایند از صرع ایمن
باشند و ابن ماسویه گوید نافع بود جهت خون ریختن و اسهال خون بیاشامند
یا بیاویزند و مجهول گوید زبرجد چون حک کرده بیاشامند جذام را نافع
بود و در خواص آورده اند که چون افعی نظر بر زمرد افکند از وی آب
از چشم وی روان شود و اگر گویند کور شود خلافست و چون سحق کنند
و با دویه جهت سبل استعمال کنند بغایت نافع بود و اوهام نظر بدان
کردن کند تیرگی چشم زایل کند **زمج** مرغیست که بدان صید کنند و پارسی
بحرج گویند و شریف گوید گوشت وی خوردن و مداومت بدان نمودن
ضعف دل و خفقان را نافع بود و زهره وی چون در کحلها کنند تاریکی چشم
و شبکوری زایل کند و سرگین وی چون بر کلف و نمل طلا کنند نافع بود
زنجبیل بهترین چینی بود که لون آن بزردی مایل بود اندکی و طبیعت آن

گرمست در آخر سیم و خشکست در دوم و ابن ماسویه گوید گرمست در اول سیم
و تر است در اول نافع بود جهت سده که در جگر پیدا شود از سردی و تری
و مجامعت را قوت دهد و محلل ریاح غلیظ بود که در معده و امعا باشد و جگر و
معده سرد را نیکو بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و اعصار را نافع بود و مجموع
دردها که از سردی بود چون با عسل بپرشتند و قولس گوید عرق النسا و نقرس
و فالج و صداع و حمود و سده دماغ و اخلاط بلغمی بر را نافع بود و بوجانس گوید کرمها
بکشد و پیچ امعا را نافع بود و چون دو درم از وی با قند با آب گرم بیاشامند
مسهل اخلاط لزج بود و در چشم کشیدن و خوردن وی حفظ بیفزاید و رطوبت
از نواحی سر و حلق بزداید و گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و تری معده را
نشف کند و منی بیفزاید و بلغم و مره سودا بیرون آورد و مقدار دو درم
مستعمل کند و اسحق گوید مضر است بحلق و مصلح وی عسل بود و بدل وی
وزن وی دار فلفل بود یا فلفل سفید و گویند بدل وی یک وزن و نیم راسن
و گویند بدل آن عاقرقرحا بود **زنجبیل الکلاب** فلفل الماء است و ورق
وی مانند ورق بید بود اما بغایت زرد بود و قضبان وی سرخ بود
و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از بهر آن گویند که سگ را هلاک کند و طبیعت
آن گرمست در سیم و خشکست در اول و چون تر بود دیگر گویند با تخم وی در کلف و آثار
و منش کهن طلا کنند زایل کند و اگر بر ورمهای صلب ضماد کنند بگدازند

زنجبیل العجم اشترغاز است وگفته شد **زنبق** گلیست سپید که اندرون گل وی دو شاخک زرد بود و قد آن شاخ که گل دارد یکی گز باشد وزیاده بود وکمتر بود و بهر شاخی چهار پنج وشش تا ده زیاده گل بود و بوی عظیم خوش دارد و برک بر بن شاخ بود مانند برک مورد بود دراز تر و برک اصل وی مانند برک کاشنی بود ولیکن سبز تر بود وصاحب جامع گوید زنبق هُوَ دهن الحل المربا بالیاسمین وخطا کرده است وصاحب منهاج نیز وبگفت زنبق هو السوسن الابیض مولف گوید اگر محقق بود وگفت واگر گویند که زنبق نوعی از سوسن است شاید ومولف گوید رازقی زنبق است باقی هم اقوال ها خلافست وطبیعت آن گرمست در اول ومعتدلست در تری وخشکی **زنجار** بپارسی زنگار خوانند وبیونانی قسیطوس ومعنی آن بخور دهد بود وآن دو نوعست معدنی وعملی بهترین آن معدنی بود که در معادن مس حاصل شود واز ابیونانی ماسکاولقیس گویند ومعنی آن دود بود وطبیعت وی گرم وخشکست تا چهارم وتیز بود وخورنده گوشت صلب بود وجرب وبهق وبرص را سود دهد ودر مرهمها استعمال کنند جهت ریشهای پلید که در بدن بود وقوت زنجار مانند قوة مس سوخته بود ولیکن از زنجار از وی لطیف تر بود وچون در چشم ومسه کند بنی زایل وریشهای آن وباید که دهن پر آب کند تا که آن بلغم نرسد واگر با ادویه که نافع بود جهة چشم بیامیزند ناخنه وسبل وسپیدی چشم وجرب وسیلان زایل کند وتیزی چشم بیفزاید ورطوبت آن خشک گرداند

بواسیر وناصور که در مقعد بود وچون با راز یانه وروغن بیامیزند سود دهد وچون بعسل بسرشته یا با سپر که بپزند نافع بود وجهت ریشهای اعضای خشک مزاج مانند ریشهای دهن واسرتها وریشهای پنبی وگوش وبرشها ونافع بود وجهت غلظ اجفان چون با عسل در چشم کشند وغبار روی مضر بود وعلاج ومداوای وی با شیرتازه وسکه کنند ووی از جمله سموم بود وچون بیاشامند از بهر آنکه چون بجگر رسد تقطیع کند ومضر بود بمعده از آنکه معده عصبی است وعصبی واز خوردن وی مغص سخت ولذع قوی در حلق وتقطیع در امعا وریشها پیدا کند وقی آورد وعلاج وی آن بود که جلاب وآب گرم وروغن بادام ولعابات وحرفهای چرب بیاشامد وبدل آن بوزن آن اقلیمیا ونیم وزن آن زنجفر بود **زنجفر** بپارسی زنجرف خوانند وبشیرازی شنغرف وآن مخلوق بود ومصنوع بود آنچه مخلوق بود بیونانی منیتبون خوانند وآن حجر الذهبی بود وآنچه مصنوع بود بیونانی قنبابری گویند وآن قنبار بود وآن از گوگرد وزیبق سازند وآنچه مخلوق بود از گوگرد چیزی معدن زیبق رسد ومستحیل شود زنجفر وقوت زنجرف مانند اسفیداج بود وگویند بقوت شادنج وطبیعت وی معتدل بود در حرارت ودر وی قوتی محلل بود وگویند گرم وخشکست در دویم گوشت در ریشها بر دیانند ومبرد ورم حار بود وجالینوس گوید سرد است در دویم وخشک ورم جگر ومعده را نافع بود وچون با روغن گل وگلاب طلا کنند وفولس گوید نافع بود

داء الثعلب که در پیرولب پیدا شود وچون با اسفیداج رصاص بروغن گل سرشته وبدان طلا کنند بغایت مفید است وچون در مرهم کنند سوختگی آتش را سود دهد وجراحتهای بد را صلاح آورد واگر در ورکنند پراکنده نافع بود ودر ریشهای عفن ودر داروهای چشم استعمال کنند بقوت تر از شادنج بود از بهر آنکه قابض تر بود از شادنه وقطع خون رفتن بکند ووی از سموم قتاله بود چون بیاشامند همان عارض شود که از زیبق مصعد ومداوای وی بچیزهای چرب وشحمها وآنچه در مداوای زیبق گفته شد وگویند بدل آن مردارسنگ است وگویند بقوت شادنج است یا اسفیداج **زن** دوسر است وگفته شد **زوفرا** تخم خرا است وگفته شد در خاصیت آن لیکن طبیعت آن گرم وخشک بود در سیم محلل نفخ بود وگزند کژدم عقرب را نافع بود خوردن وطلا کردن ومحقق منی بود وجرب جگر را نافع بود ومقوی بدن بود ودر دسینه وسرفه را نافع بود وچون با عسل کف گرفته بیاشامند وچون سحق کرده با روغن گل بر سر طلا کنند در حمام خوره را نافع بود وشپش بکشد **زران** شیم است وگفته شود ان شاء الله **زراوند** زراوند است وگفته شد **زوفا یابس** گیاهیست که برک صنا مانند وجبلی بود وبستانی بود بهترین آن بود که از کوه بیت المقدس خیزد وآن مشهور بود زوفا مصری طبیعت آن گرم وخشک بود در سیم ولطیف تحلیل ریحی وی چون با انجیر بود جهت دوی گوش نافع بود وبادی که در گوش بود تحلیل کند وچون با سرکه بپزند وبدان مضمضه کنند

درد دندان ساکن کند وچون با آب انجیر وسداب عسل بپزند وبیاشامند ورم سشش گرم را نافع بود وربو وسرفه کهن ونزله که از سر بحلق ریزد وسینه ودشخواری نفس وکرم بکشد وحب القرع واگر با عسل لعوق کنند همین عمل کند ومسهل بلغم بود وداء الثعلب وداء الحیه وریش رود ده وعرق النسا ومفلوج را نافع بود ودرد معده وسینه ودرد پهلوها ورا اشارو بچه امعا وسده جگر وقولنج را نافع بود وچون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس غلیظ بود واگر با قرامانا یا ایرسا خلط کنند مسهلی قوی بود وچون با انجیر ونطرون بریسر تر ضماد کنند یکبار از انند وبا شراب جهت ورم سپرز گرم ضماد کردن نافع بود وچون با آب جو سانئد وضماد کنند بر خون مرده که در زیر چشم بود بکبار ازانند وچون با طبیخ انجیر بیاشامد خناق را نافع بود ولون را نیکو گرداند وچون با شراب بیاشامند چند روز متواتر استسقا وگزندگی جانور را نافع بود وچون با آب بپزند ودر چشم نهند نافع بود جهت نزول ومستعمل از وی چهار درم بود واسحق گوید مضر بود بجگر ومصلح وی مجمع عربی بود وگویند عوض وبدل آن بوزن آن پرسیاوشان ونیم وزن آن مرزنگوش **زوفا رطب** وحقیقت که بر دنبهای میش ارمن جمع میشود وسبب گیاهی که شیر دارد وآن نیز عات بود وچون بخورند وچون بخورند بسبب حدة وقوت آن شیر وتیج بر دنبه ایشان جمع شود وبشد که روان بود آن را بپزند وبقوام آورند وگویند هرگاه که ایل افعی بخورد وقوت طبیعت ایل دافع سمیت است حرکت کند تا دفع ضرر سم بکند

عرق بسیار بر میخ فی وی جمع شود وکثیف کرده آنرا ذوفا تر خوانند واین نوع
بغایت بقوت بود وطبیعت زوفاء تر گرم است در سیم وگویند در دویم و تر است
در اول محلل اورام صلب بود و درشید چون بران ضماد کنند و با بوره و انجیر
بر سپرز ضماد کنند سود دهد و استسقا را سود دهد وجهت سرفه آن و پرنی
کرده وچون با اکلیل الملک وسکه بیامیزند وزن بخود بر گیرد حیض براند
و بچه آپبان بیرون آرد و چون با پیه مرغابی بیامیزند ریش گوشه دریش
مقعده و رحم و پیرامون آن سود دهد و تشنج را نافع بود وصاحب تقویم
گوید مولد صداع بود ومصلح آن روغن گل و سرکه بود ومولف گوید
انچه مصنوع بود صنعت آن بگیرند پشمهایی که درمیان ران گوسفند بود و چرک
آن در دیگ کنند با قدری آب و بجوشانند چرکهایی که بر سر آب آید را کنند
تا سرد شود و بردارند و مستعمل کنند وگویند بدل آن مغز ساق گاو بود
زهر الحجر حجر الانفحه است وگفته شد **زهم** تر ... گفته شد
زهرة الملح نباتیست که در نیل مصر بر روی آب بود و در آبهای ایستاده و
نهرها نیز بود و در زمینهای شور نیز روید و بهترین آن زعفرانی رنگ بود
که بغایت معطر باشد و در طعم وی شوری و گزندگی بود ومحلل وملطف بود
ومصلح ریشهای پلید و ریشهای خورنده و رطوبتی که از گوش آید و چون با آب
و شراب بیاشامند شکم براند لیکن معده را بد بود و چون با سکنجبین بیاشامند

صرع را نافع بود و فی الجمله در صداع و تلذیع مانند نمک بود **زهرة النحاس**
انچه زیست که چون مس بگدازند و در گوی از زمین ریزند و آب بر آن
ریزند تا بر بندد و اجزا او پس جمع شود و آن آب چون گرم شود کفی گرد
مانند نمک و آنرا زهرة النحاس خوانند بهترین وی سفید بود و وی
اکال و لذاع و قابض بود و گوشت زیاده بخورد و گوی کهن شده زایل
و چون سحق کنند و در گوشت مند و مسهل آب زرد بود و بواسیر خشک
گرداند و ورم جهار التحلیل دهد و ریشهای پلید عفن را اصلاح آورد و چون با شراب
بیامیزند بثور زایل کند و چون با عسل بدان تحنک کنند ورم ملازه بگدازند
زیتون انچه رسیده بود در حرارت معتدل بود وگویند گرم بود وانچه
نارسیده بود بغایت سرد و قابض بود و زیتون سبز بهترین آن بود
که تر بود وطبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون سیاه غذا زیاده تر از
انواع زیتون دهد وطبیعت وی گرم و خشک بود و تر و دو تر از سبز هضم
شود و چون با استخوان بخور کنند ربو و مرضهای چشم را نافع بود لیکن
خوردن وی بیخوابی آورد و صداع و خلط سودا وی از وی متولد شود
و اولی آن بود که در میانه غذا خورند و سرکه اگر بعضی روی میکند و تقوی
معده بود و شهوت طعام بیاورد و مجامعت را زیاده گرداند و قوت
ذکر یافت و زیتون کوهی گرم و خشک بود و آنرا قمم خوانند و زیتون الماء

انچه نارسیده بود سرد بود ومعتدل بود در حرارت وقوت اشتها بدهد
و معده که خاصه چون با سرکه بود و چون سحق کنند و ضماد کنند ریشهای
بر کن پاک کند و سوختگی آتش و زیتون سبز طبیعت ببندد و معده را
دباغت دهد و قوت شهوت غذا بدهد خاصه نیکو دارد اما دیر هضم شود و غذا
بد دهد و چون در سرکه نهند زود هضم شود و شکم بیشتر ببندد و غیر
نیکو شود واسحق گوید چون پنج درم از آب وی بیاشامند نافع بود جهت
مره صفرا و گوید مضر است بشش ومصلح وی عسل بود و عصاره زیتون چون
زن بخود برگیرد سیلان رحم و خون آن باز دارد و معتدل استخوان وی
چون با پیه خرس بیامیزند و بر برص مالند ... زایل کند و نمک آبی که زیتون
در آن نهاده باشند چون بدان مضمضه کنند بن دندان و دندانهای متحرک
را محکم گرداند وانچه تازه بود و لون با قوت بود معده را نیکو بود وانچه
سیاه بود و رسیده معده را بد بود و زود تباه شود وانچه در نمک آب نهند
لطیفتر از آن بود که در آب تنها نهند **زیت** بپارسی روغن زیتون
خوانند وانچه شیرین بود و از زیتون رسیده گیرند طبیعت وی گرم تر بود گوهر
معتدل وانچه از زیتون نارسیده گیرند متوسط بود میان نارسیده و رسیده
وانچه از زیتون سبز گیرند آنرا زیت انفاق خوانند طبیعت آن سرد و خشک
بود در اول وگویند در وی رطوبتی بود معده را نیکو بود وانچه از زیتون

بری گیرند مانند روغن گل بود در اکثر حالتها و سود مند بود جهت حمره
و شری و جرب و قوبا و صداع و دندان متحرک را محکم گرداند و سبوسه را
زایل کند و اگر هر روز در موی مالند نگذارد که زود سفید گردد وانچه زیت
کهن بود بقوت روغن خروع بود وانچه تازه بود گرم بود باعتدال میل
برطوبت داشته بود و پس اگر بشویند معتدل بود میان تری و خشکی و شستن
وی چنان بود که در آب شیرین کنند و بدست بزنند چند نوبت و صافی کنند
و استعمال کنند و جالینوس گوید زیت گرم است در دویم و کهن وی چون
در چشم کشند تاریکی چشم زایل کند و بر نقرس طلا کردن نافع بود وانچه
شسته بود موافق درد اعصاب و عرق النسا بود و با جو آب خوردن
ده درم مسهل بود و با آب گرم آشامیدن وقی کردن گیرند زهرها کشته
و زیت انفاق الاطبا گویند و بهترین آن شیرین تازه بود و معده را نیکو
بود و بن دندان و لثه محکم دارد چون در دهان زمانی نگاه دارند و منع عرق
بکند و چون در دیگی مس کنند و بجوشانند تا بقوام عسل آید منفعت وی
مانند حضض بود و مجموع زیتها منع پیر شدن بکند از بهر آنکه زود در بدن نفوذ
کند و تلیین طبیعت بکند و قولنج که بسبب آن از ورم امعا بود و یا از سده
که عارض شود از ریح یابس بدان حقنه کردن سود دهد و زیت کهن
کسی که در چشم وی ماده سبل بود یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ یابس باریده

چون در چشم کشند زایل کند و قوت باصره بدهد و در گشادن سدها بغایت است و زیت
یکسال کهن شود و هر چند کهنه‌تر بود فاضل‌تر بود و اگر بر گزندگی عقرب گرم کرده
بمالند در حال درد ساکن شود و بدل زیت کهن گویند روغن خروع بود و
گویند روغن گل و در او دو یه قتاله از زیت الحجر زنجار ثفل زیت است
و بیونانی اسوری گویند و بعربی عکر الزیت و بپارسی دردی زیت
خوانند و چون بپزند طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و منفعت وی در عکر
گفته شود ان شاء الله زیت رکابی زیت انفاق است و اهل عراق زیت
رکابی خوانند بدان سبب که بیشتر می‌آورند از شام و اهل مصر زیت
فلسطینی و گفته شد در زیت زیتون الحبشی و زیتون الکلب زیتون بریست و گفته شد
انواع زیتون زیتون الارض مازریون است و گفته شود ان شاء الله تعالی
زیزفون نوعی از درخت غبیراست در دمشق که برمیدهد و گویند غبیرا است
زیت السودان گویند زیت الهرجان است و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان
خوانند و درخت آن دو نوع است یک نوع بزرگ بود خارناک و ثمر آن مانند
بادامی کوچک بود و روغن از آن میگیرند و بشیرازی درخت دیرار میخوانند
و یک نوع دیگر بادام کوهیست و بشیرازی بجزک گویند و بعربی لوز البر و گویند زیت
السودان غیر زیت هرجان است و آن زیتیست که از بلاد سودان آورند
و بغایت گرم بود و نافع بود جهت درد و علتها اما منفعت لوز البر در حلوز

گفته

گفته شد زبیب کشانیست و گفته شود ان شاء الله زرز حرحر است و آن
حیوانی کوچک است مانند ملخ و بشیرازی وی را بجوابک خوانند و شناوری
کند و در صاد گفته شود ان شاء الله زیت الهرجان در زیت السودان گفته شد
زیبق بپارسی سیماب گویند و وی را نام بسیار است بلغت اکسیریان
الغیان العبیط الزهرم الحی الماء السحاب النوزه الزواووق
الروحانی عین المیزان اللبن الحل الدهن الابق القرار الروح
الناقد الطیار این مجموع بزبان اکسیریان است و بشیرازی جیوه گویند
بهترین آن بود که زنده بود و مستعمل نکرده باشند و بغایت جهنده بود
و اگر در کرباسی پاره کنند و بفشارند تا بیرون آید و لون کرباس سیاه
شده باشد استعمال کرده باشند و طبیعت زیبق گرم و محرق بود گویند سرد
و تر است در دوم و وی مصدع و قابض بود و مقتول آن جهت قتل شپش خصوصیتی
دارد و قرد آن حیوانات بکشد و با روغن گل جرب و حکه را نافع بود و خاک وی
چون با ملحی بسرشته موش را بکشد و چون با سپیده که بر جرب و حکه طلا کنند نافع
بود و دخان وی رنجهای بد پیدا کند مانند فالج و رعشه و کری و عقل را زایل
کند و چشم را تاریک و لون را زرد کند و جستن اندامها پیدا کند و بوی دهن و گنگی
دماغ و در موضعی که دود وی برود مار و عقرب و گزنده گان بگریزند و اگر
نگریزند بمیرند و زیبق مصعد کشنده بود و اگر زیبق در گوش کسی ریزند

اختلاط عقل پیدا کند و باشد که بصرع و سکته کشد و مداوای آن بود که میلی از رصاص
در گوش فرو کنند تا زیبق در وی چسبد و بیرون آورد و آنچه مصعد بود و مقتول
چون بیاشامند در حال بشیب بیرون آید و مضرت زیاده زیبق نه چون زنده
بود و علاج کسی که زیبق خورده باشد مانند کسی که مرداسنگ خورده باشد و
مولف گوید صنعت تصعید بسیار است یک نوع گفته شود دستانند زیبق و
بیامیزد با هم وزن آن اسرب یا قلعی و بسایند با هم چندان نزاج سوخته و هم چندان
هفت بخته و بوزن مجموع نمک بریان کرده و همه را بصلابه بسایند و آب حماض اترج
بران میریزند و آمیخته و میسایند تا بغایت سوده کردد پس آنرا بریان کنند و دیگر
بسایند یکروز هم بحماض اترج و دیگر بریان کنند بآتش نرم هفت نوبت چنین
کنند بعد از آن بسایند و در شیشه بگل حکمت اندوده کنند و تصعید کنند تجربت
تا سپید کردد و مانند دانه مروارید و آن سم قاتل مهلک بود نعوذ بالله منه

باب السین سادج

صاحب منهاج گوید هندی بود و رومی بود هندی را ساذج هندی خوانند و
بزرگ و مالابثرون و آن ورقیست مانند ورق کردکان و بر روی آب میبود
و وی را بیخی نبود مانند عدس الماء بهترین آن بود که تازه بود و یک روی وی
بزردی مایل بود و یک روی دیگر بسبزی و برایحه وی قوی بود و آنچه لون آن
سیاه بود و برگ قرنفل بود و طبیعت سادج گرم است در دوم و گویند تر است

ورازی

و رازی گوید گرمست در سیم و خشکست در دوم و از خواص وی آنست که چون جامه
برا کنند از پوسیدن ایمن باشد و اگر در زیر زبان نهند بوی دهان خوش کند و معده
و جگر و سپرز را سود دهد و در جگر را موافق بود و در سپرز ورم و درد را نافع
بود و مشیمه محتبس بیرون آورد و خوارزی زنان را نافع بود و چون زنان بخور کنند
و با سپیده که بر شکم طلا کنند حیض براند و شیر هم و مقوی بدن بود و بمن دهد و معده
و بوی که در رود و دبود و درد سودا را سود دهد و درد دل و خفقان را
نافع بود و بول براند و بوی بغل زایل کند و در قوت نزدیک سنبل الطیب بود
الا آنکه وی گرمتر بود و یک مثقال مستعمل بود و اسحق گوید مضر است بشش
و مصلح آن مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی شراب بود و بدل وی
بوزن وی سنبل الطیب بود و گویند سلیخه یا طالیسفر سپاداوران قنطارخرانند
و معنی سپاداوران بپارسی سواد العقبان و ختم الملک نیز گویند بشیرازی
سیهک داوران گویند و صاحب منهاج گوید صمغیست و صاحب منهاج گوید
چیزیست مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت کردکان که مجوف شده باشد
باشد مولف گوید که آن چیزیست که در میان درخت بطم کهن می‌باشد و آنرا
آب بن میخوانند و صاحب جامع از درخت جوز تا درخت بطم سهو کرده است
و بهترین آن بود که بسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد است در دوم و خشکست
در سیم و گویند گرمست خوزان بنید دو خوردن و از بیرون ضماد کردن با گرده

بر کرمش خامه چون سحق کنند و نیم درم از وی با آب لسان الحمل بیاشامند و چون
بنشینند و هم قطع اسهال بکند و اگر زن بسیه کرباس تر شده و فرزجه سازد و قطع خون
ریش بکند و قوت عروق رحم واورده آن بدهد و همچنین اگر با آب لسان الحمل
بیاشامند و چون حقنه کنند بدان رحم را همین عمل کند و اگر حک کنند در آب برگ
مورد سبز مقدار دو مثقال با پنج درم روغن مورد و بیامیزند وزن موی خود را
بدان غلاف سازند و بن موی با آب مورد که آن در وی حل کرده باشد تر کنند
قوت موی بدهد و از تساقط منع کند تجمیق کرده وی است و اگر نیم مثقال
بیاشامند معده و امعا را پاک کند و اگر بر ورم خصیه و ذکر بر که کرمتری طلا کنند
نافع بود و دهد بعور پس گوید خاصیت موی را قوت دهد و موزه دن وی گویند
مفتر بود پس و مصلح وی زعفران بود و بدل وی بوزن آن فیلزهرج و دو دانگ
و مایچ نی **ساج** شریف گوید در حقیقت در هندوستان درخت ساج درختی از وی
بزرگتر نبود و چوب وی صلب بود و سیاه طبیعت آن سرد و خشک بود و چون بسوزانند
و در آب اما میان از ند و سحق کنند و در پزند و در چشم کشند قوت دهد و ورم
اجفان را نافع بود و چون چوب وی حل کنند با آب سرد در سنگ و بر پیشانی نهند
صداع گرم زایل کند و همچنین بر ورمهای صفراوی و دموی مالیدن بکمال ازاند خاصه
چون با بی که طبیعت وی سرد بود و از ثمر وی روغنی سازند که معروف بود
به من الساج و غش ما قوت رنگ بدان کنند و در آن عوض کنند و پیدا باشد

الاوزان آن زیاده کنند و نشاره چوب وی چون بیاشامند کرم از شکم
بیرون آورد و بیقوتی که در وی است **بالنجشه** پرسیاوشانست و گفته شد
سا سادکشت بزر الانجره است و گفته شد **سام ابرص** بسوار خوانند صاحب
جامع گوید وزغ است و مهور کرده است و زهر قسم مهلک است و سام ابرص
موذی است و بشیرازی با ترکیه خوانند و باصفهانی مالوالی و طبیعت آن گرم و خشک
بود و بهترین آن بود که در بستانها بود و چون بشکافند و بر گزندگی عقرب نهند درد
پاک کند و گویند چون خشک کنند و با زیت بیامیزند و بر سر کل طلا کنند موی برآید
و بول و خون وی منتج کود کاز انجاست سود دهد و چون بپزند و در آن نشینند
و همچنین بول و خون وی با قدری مشک در سوراخ قضیب کود کان بچکانند منتج را بگشاید
و جگر وی چون بر سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و چون بکوبند و بر موضع پیکان
نهند بیرون آورد **سا سالیوس** سسالیوس ماسالیوس نیز گویند و گفته شود ان شاء الله
سپاطل ساطل گویند و شاتل و گفته شود ان شاء الله **ساپرج** و ساپرک نیز گویند
و آن لقاح است و گفته شود ان شاء الله **سطوربون** سو محطیرانست و گفته شود ان شاء الله
سالامندرا نوعی از عظایاست و چهار پای دارد و در کان توتیا در بسیار بود
و دنبه وی کوتاه بود و آن بزرگتر و مهین تر از سام ابرص بود و گردن وی باریک بود
و لون وی ابلق بود از سیاه و زرد و گویند چون در آتش اندازند بسوزد و اگر سیر کم
او سیاه بود و گویند چون بسنگ بر وی زنند کار کر نشود و از جمله سموم قتاله است

مانند ذراریح و معالجه وی مانند معالجه ذراریح بود و علامات کسی که آن خورده باشد
درد معده سخت بود و ورم شکم و گزار و احتباس بول و ورم زبان و زایل شدن
عقل و لون اندام سیاه گردد و مانند باد نجان و منفعت وی در عرق دون گفته شد
سباق البقر چون بسوزانند و بکوبند و بیاشامند نافع بود جهت خون ریش شکم
سبستان مخاطه و مخیطا گویند و بعضی سبستان الطباء الکلیه بود و بهری و بی خوانند
بهترین وی کاجر سین بود تازه فربه طبیعت آن معتدل بود و گویند سرد بود
و گویند گرم و تر بود و نافع بود جهت سرفه که از گرمی و خشکی بود و سینه و حلق را نرم گرداند
و شکم براند و تشنگی بنشاند و مسهل سودا بود و منقی بدن و مقوی آن و امعا را از اخلاط
پاک کند و در ادویه مسهله شکو بود فعل وی و تبهای گرم که سبب وی خون یا صفرا بود
الخیه بلغم شور بود و سود دهد و مستعمل از وی سی عدد بود و لیکن غذا اندک دهد و مولد بلغم بود
و گویند مضر بود بجگر و مصلح آن آب عناب بود **سبج** صاحب جامع گوید
سنگیست سیاه براق که از هندوستان آورند و صاحب منهاج گوید آن چیز نیست
بلکه سنگیست مانند کهربا در حرج لیکن سیاه و براق بود و مولف گوید آن دو نوع است
یکی نوع از دربند قپچاق آورند و آن آبیست که مرور ایام منجمد میشود و سبج میشود به تاثیر
شدت هوا و یک نوع از جیلان آورند و آن کانی بود بهترین آن در بندی بود
بپارسی شبه گویند و شبرک گویند و بشیرازی شوق خوانند طبیعت آن سرد و خشک
بود و شریف در خواص آورده است که هر که با خود دارد از چشم بد ایمن بود

و اگر از سر بپاویزند درد سر زایل کند و مجربست و ارسطوطالیس گوید کسانی که
مسن باشند و در چشم ایشان ضعفی بود و مانند خیالی با مگسی با مجوا بر چیزی برابر چشم
ایشان آید و خیرگی کند آینه از وی بسازند و برابر نظر خود دارند و منظور نظر خود
گردانند آن زحمت زایل کند و از نزول آب ایمن باشند و هر که مهره با خود دارد
از علت آتش ایمن باشد و میل آن در چشم کشیدن روشنایی بیفزاید و قوت باصره
بدهد ان شاء الله تعالی **سبع الارض** شعر الجن است و کرر البرنیه گویند و آن
پرسیاوشان است و گفته شد **سبع الشعرا** گویند افستیمونست و گفته شد
سجلاط یاسمین است و گفته شد **سجینوس** خلال مامون گویند و آن اذخر است
و گفته شد **سدی** بلغت اهل مدینه خلالست و گفته شد **سدوس** نیلج است و گفته شود
ان شاء الله **سدر** بپارسی کنار گویند و آن دو نوع است یک نوع خار دارد و یک نوع
آنچه خار دارد آنرا ضال گویند و آنچه خار ندارد عبری خوانند و در نبق گفته شود
ان شاء الله و بهترین آن بود که ورق وی سبز بود و بهین و طبیعت آن گرم و خشکست
و دخان وی بغایت قابض بود و صاحب منهاج گوید صمغ وی حزاز زایل کند و موی را
سرخ گرداند و طین ورم بود و محلل و سحق گوید دو درم از وی مقوی امعا بود و مضر بود
بسر و مصلح آن کثیرا بود **سذاب** فیجن خوانند و حفا بن خوانند و آن بستانی
و بری و جبلی بود و بهترین آن بستانی بود سبز و تیزبوی که نزدیک درخت انجیر رسته
باشد و طبیعت آنچه تر بود گرم و خشک بود در دویم و خشک آن گرم و خشک بود در سیم

وطبیعت وی در درجه چهارم وگویند در سیم و بستانی مقطع و محلل اخلاط غلیظ لزج بود
بهق زایل کند و تحلیل خون کجا بیند بوی سیر و پیاز قطع کند و محلل خنازیر بود و چون
بران ضماد کنند و فالج و عرق النسا و درد مفاصل خوردن و ضماد کردن وجهت صداع
مزمن با سویق ضماد کردن نافع بود و با سرکه بر پیشانی ضماد کردن رعاف ببندد و خوردن
وی تنها یا با انجیر خشک و گردکان دفع سموم قتاله کند و موافق ضرر جانوران بود و چون
با شبت خشک بپزند و بیاشامند مغص را ساکن کند و چون استعمال کنند چنانکه ذکر
رفت در دفع سپرز و درد پهلو و سینه و دشواری نفس و سرفه و ورم گرم که عارض شود
در شش و عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود و چون با زیت بپزند و بدان
حقنه کنند نفخ معا که آن را قولنج گویند و نفخ رحم و نفخ معاء مستقیم را نافع بود و چون
سحق کنند و با عسل برشته و بر فرج زنان آمیخته مالند درد رحم که از خناق
بود سود دهند بود و چون با زیت بجوشانند و بیاشامند کرم را بکشد و چون با نمک
بود و غیر نمک روشنایی چشم زیاده کند و در چشم کشیدن همین سبیل اثر کند
و روغن گل صداع زایل کند و چون سحق کنند و در بینی دمند خون باز دارد
و چون با انظروق بهق سفید را بدان بشویند صحت یابد و با انجیر بر استسقاء لحمی
ضماد کردن نافع بود و چون ضماد کنند با ورق غار نافع بود جهت ورم گرم که در
انثیین عارض شود و چون با شبت و عسل بر قوبا نهند سود دهد و عصاره وی
چون در پوست انار گرم کرده در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و چون

با آب رازیانه و عسل در چشم کشند ضعف چشم را سود دهد و اگر با سرکه و اسفیداج و
روغن گل بر حمره و نمله و ریشهای تر که در سر بود بمالند نیکو بود و در شریف گوید که فالج و رعشه
و تشنج را نافع بود چون هر روز یک درم از وی بیاشامند و اگر از طبیخ وی مقدار
سکرجه با بیست درم عسل بیاشامند فواق زایل کند و اگر بیاشامند یا ضماد کنند گزیدگی
عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه بغایت سود دهد و وی دافع زهرها بود و در روغنی
که منع آبستنی کند وطری گوید تخم وی چون بجوشانند و یک درم یا دو درم بیاشامند
با عسل یا سکنجبین بغایت نافع بود جهت فواق از بلغم و سپرز وی در سر بجهد و پیدا شود
بغایت صرع و کابوس را سود دهد و چون بیاشامند قولنج ریحی را سود دهند بود و چون
بپزند در زیت و بر مثانه کمید کنند عسر البول را نافع بود و اسحق بن عمران گوید
چون سحق کنند بغایت پوست سداب جبلی و بر داء الثعلب طلا کنند زایل کند اگرچه
کهن شده باشد و عصاره سداب جبلی و اصل وی با موم چامیزند و بر داء الثعلب نهند
موی بر رویانند و هیچ معالجه نیکوتر از این نبود و اگر آب ورق بستانی در اندرون بینی
بچکانند طلا کنند نافع بود جهت صرع بچگان که آن را ام الصبیان خوانند و سداب منی
را خشک کند و مقطع شهوت باه بود و مضر بود بچشم بسیار خوردن وی و مصدع بود و مولد
شقیقه بود و مصلح آن نیلوفر بود و مستعمل از بستانی سه درم بود و بزر کاز او کودکان را
از قیراطی تا دو قیراط و گویند بدل بستانی نعناع و فوتنج بود و گویند بیستبر بری چون

چون بکوبند و بر عضوی ضماد کنند ورمی گرم حادث شود و از خوردن وی حرقتی در
التهابی بحت پیدا شود و مداوای وی بقی کنند و آنچه در مداوای فلی گفته شد **برمق**
برنج گویند و آن قطوا است گفته شود ان شاء الله **بربیقون** اربقونست و آن
زنجفر سوخته است و گفته شد **برخیس** حبیدارو و کلیدارو و حمام صغیر
و کیلکان گویند یونانی بطارس و بلغتی دیگر بلغون و آن رزها ده بود دو وقت
هر دو مانند یکدیگر بود و بهترین آن بود که سیاه و بزرگ بود و چون بشکنند اندرون
وی فستقی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دویم گرم کند و دانه و کرمهای دیگر
بکشد و بیرون آورد و جالینوس گوید چهار مثقال از وی با ماء العسل بیاشامند حب
القرع را بکشد و بکرم کرده بیرون آورد و زنده بکشد و چون بر جراحتهای تر
نهند خشک گرداند و دیسقوریدوس گوید چون چهار درم از وی با شراب بیاشامند
حب القرع بیرون آورد و اولی آن بود که پیش از آن سیر خشک بخورد و اگر سه درم
با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و در روغن کوبید ریش کرده و صادره را
نافع بود و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل را سود دهد چون با عسل بیاشامند و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی دو درم بود و این مقدار یا دو بهای کرقاطات دود
بود و غلط کرده عمل کند و الا نکند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی شیح ارمنی بود
و گویند بدل وی تخم شبرم بود و گویند مصلح وی ساده بلوط و شکر سفید و بدل آن
شیح ارمنی بود **سراد** خلال است و گفته شد **بربیاد** پنجکشت است

و گفته شد **سرطان نهری** بهترین خرچنگ جویی آن بود که بزرگ بود و در آبهای
شیرین باشد طبیعت وی سرد و تر بود مسلول را سود دهند بود خصوص بشیر خر
و چون هضم شود غذا او بسیار دهد و خاکستر وی شقاق پا بهای که آن از سرما بود
سبب آن سود دهد و کلف و بهق زایل کند و بر گزند که سگ دیوانه نهند با سرکه
در غایت بود و اگر با جنطیانا و کندر بود ساییده کنند یکی جزو جنطیانا پنج جزو خاکستر وی
ده جزو و اگر با عسل استعمال کنند همین عمل کند و بر گزند که عقرب و رتیلا خوردن
و ضماد کردن سود دهد و محلل اورام حاسیه بود چون روی نهند و خاکستر وی
شقاق مقعد را نافع بود و سرطانات چون خام بکوبند و سحق کنند و با شیر خر
بیاشامند گزندگی جانوران و رتیلا را سود دهد و چون بپزند و بخورند و مرق آن
بیاشامند قرحه شش را نافع بود و چون بکوبند با برنج و زرد کیاه عقرب بر نهند
عقرب بمیرد و شریف گوید اگر بیاشامند بشراب عقید اسرار البول را سود دهد
و سنگ بر زانه و بیرون آورد و چون بپزند با رازیانه و کرفس صافی کنند
و آب آن بیاشامند مقدار سی درم بول و حیض براند و اگر همچنان خام سحق کنند
و با آب بشویند و بدان غرغره کنند مقدار اسکره خناق و وجع لوزتین ساکن
کند و اگر چشم وی بیاویزند رگی که تب غب داشته باشد شفا یابد و بصری گوید
گوشت سرطان نهری و مرق آن باه را زیاده کند و مسلول را سود دهد و گویند
چون با شیر بز بپزند سود دهند بود جهت ابتدا و سل که از خشکی سینه و شش بود

وشیخ الرئیس گوید دیر هضم شود و غذا بسیار دهد و مصلح آن بود که با ماش بپزند
پختنی نیک و گوید مضر بود به مثانه و مصلح وی طین قبرسی بود و به کسر طانات خشک
بوزن آن موصوف بود و این زهر گوید اگر بپزند سرطانات نهشت و ملسوع بر آن غرغره
کنند صحت یابد و اگر پای سرطانات پا در زنند از درختی میوه دار میوه آن بجمع بیفتد.
بی علتی و اگر بسوزانند و طلا کنند بر بواسیر کسی که سرطان داشته بود شفا یابد و
مؤلف گوید صفت غسل وی چنانست که پایهای وی بیندازند و شکم وی بشکافند
و بخاکستر چوب رز و نمک بشویند و بعد از آن بپزند با ماش یا جو مسلول را سود دهد
و صفت سوختن وی چنانست که دیگی مسین یا برنج بر سر آتش نهند و سرطان زنده
در آن نهند و آتش برافروزند تا سوخته شود مانند خاکستر و باید که در تابستان بود
بعد از طلوع شعری عبور چون آفتاب در اسد بود و قمر هژده شب گذشته بود سرطان
بحری نوعی از خرچنگ دریایی بحری بود و هم اعضای وی و محرق وی الطف
محرقات بود و صفت سوختن وی آنست که در کوزه ای کرده سر کوزه را محکم گرفته و یک
شبانه روز در تنور نهند و بردارند و آن سرد و خشک بود در سیم سوخته وی
چون سحق کنند و به انسان سازند دندان را جلا دهد و کلف … زایل کند و ریشهای
چشم و تشقق طبقات از طبقات … عضلات و اعصاب چشم بکند و … چیز …
و در کحلها مستعمل کنند جهت جرب چشم و ناخنه و آن سرطانی … در دریای چین
چون از آب بیرون می آورند و هوا بوی می رسد صلب میگردد مانند سنگ

سرطان هندی سرد و تر بود و گویند خشک بود و مسلول را نافع بود و باه را زیاده کند و
سرطان بشیرازی کلنجک خوانند سرقیوسیس شطرج است و گفته شود ان شاء الله تعالی
سراج القطرب و سراج القطرب لیتینر گویند و صاحب منهاج گوید آن مجهول است و آن
نباتیست نزدیک به رو فا و مستعمل از وی تخم وی بود و بهترین آن تخم آن بود و طبیعت
آن گرم بود در اول و خشک است در دویم قابض بود و قطع خون رفتن بکند و ریش …
سود دهد چون بدان اختناق کنند و صاحب جامع گوید سراج القطرب یبروح الوقاد
و شجرة الضم نیز گویند و هو گوید شجره سلیمان بن داود علیهما السلام است و گویند شجره
ذو القرنین الملک الاسکندر است و اقوال دیگر بسیار آورده و خود نیز گفته که آن
افینومس است که آن را … گویند و قول رازی آورده که آن نباتیست که یونانی
اوسیاحیریس گویند و دیگر گفته که از یونانی لحیتس گویند و قول غافقی آورده است
که آن نباتیست که در میان کتان روید و نفاخ و بالنده سرخ بود و اصل وی مانند
جوزی بود و قول شریف آورده است که آن نباتیست که در شب مانند شعله آتش
بود چون تر بود و چون خشک شود فعل وی باطل گردد و قول دیگر آورده که بیخ بر
در خانه که نهاده بود و آن شخص از خواب بیدار شد مانند گوزی سیاه بود و چون بر بیخ خواب
بیخ بر در ادید و تا آخر بود چنان بود و چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوال
بسیار مختلف آورده و تحقیق نکرده که چیست و صاحب منهاج مطلقا گفته که مجهول است
و منفعت بیروح در یا گفته شود ان شاء الله تعالی سپرد در طبع وی

حدت و حرافتی بود و مرارتی و عفوصتی و حرارتی و طبیعت وی معتدل بود در گرمی
و خشکی یا در دویم و گویند سرد است و ورق وی قابض بود و محلل خون را قطع کند
و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند موی را سیاه کند و چون ضماد کنند تنها یا با سویق
چون بر حمره و نمله و ورمهای گرم که در چشم بود نافع بود و چون با موم و زیت کثیر
بیامیزند و بر مقعد نهند مقوی وی بود و طبیخ وی … که از دندانها سود دهد و
خاکستر وی چون بر سوختگی آتش افشانند بجمع ریشهای … سود دهد و ورق و جوز
و جوز وی چون دو دست و پا بگیرند و ورق آن بر نفس نهادن سود دهد … منفعت
جوز وی در جیم گفته شد و از آن ملک وی در عین گفته شود ان شاء الله و بدل وی
هم وزن وی پوست انار بود و به وزن وی از ورد سرخ سپر و جبلی
عرعر است گفته شود ان شاء الله سپرنج ارنج گویند و آن اسفیداج سوخته بود
و قوت وی نزدیک بدان بود لیکن بقوت تر از وی بود و طبیعت آن سرد و خشک و
قابض بود و چون با سپید آب و با لسان الحمل حقنه کنند قرحه امعا را سود دهد و اگر با زیت
بپزند تا چون مرهم شود گوشت در جراحت برویاند و پاک کند از گوشت مرده و خون را
باز دارد و در مرهم جهت سوختگی آتش استعمال کنند نافع بود سپیالیوس سپالیوس گویند
و ساساليوس و سیساليوس … دلیون هم گویند و آن تخم الجذان رومی است و کاشم
رومی نیز گویند و مانند الجذان بود لیکن درازتر از وی بود دانه وی و جایش سفید
بود و اکثر رومی بود و بهترین وی رومی بود که ورق آن کوچک بود و بیخ آن

خوشبوی بود و جمیع آن خلیتیث طیب بود و تخم از اکاشم خوانند و سیساليوس
هم گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دویم محلل و ملطف بود و دردهای اندرونی
را پاک کند و بلغم بسته بگدازاند و گویند چون چهارپایان بیاشامند نتایج ایشان
زیاده شود و چون با شراب بیاشامند منع ضرر … در سفر او در دشت
و مصروع را بغایت مفید بود و مستعمل از وی یک درم بود و ربو و ضیق النفس و سعال
مزمن را نافع بود خاصه تخم وی و بیخ وی چون با عسل لعوق کنند و وی معده را
نیکو بود و مغص ریحی را و سده بگشاید و زاییدن آسان کند همه حیوانات را و عسر
البول و اختناق رحم و گرده و مثانه را نافع بود و ریاح خاصره و حالبین سود دهد
و گویند بدل وی … سفید بود و گویند الجذان طیب مثل آن و بسیار از وی
مستعمل کردن مضعف جگر بود و مصلح وی عصاره زرشک بود سیسنبر عود
بلسانست ان شاء الله گفته شود سیطرونیون گویند کتف سگ است و مولف گوید
آن نوعی از کندس است و آن را اذریون گویند و گفته شد در الف و اگر از آب بیخ وی
دو نقطه در بینی چکانند درد دندان را سودمند بود و چون با جاوشیر بیخ کبر
بیاشامند سنگ بریزاند و بول بیرون آورد و ورم سپرز بگدازاند و زن چون
بخود بر گیرد بول براند و بچه بکشد و حکم چون با سویق و سرکه ضماد کنند بر جرب
ریش سنه نافع بود و وی محرک عطسه بود و چون سحق کنند و با عسل بیامیزند و
سعوط کنند فضول دماغی از سر بکشد آب وی و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک

به درجه چهارم و بغایت معطس بود و در سفید کردن کتان و صوف بغایت نیکو بود و بپارسی ازا کلیم سوتی و قصب سوتی خوانند و در عوغلطیا نیز گفته شد و انشاء الله

و بشیرازی آزجوبک اشتان گویند سطراطیوس نباتی آبیست کو در آنجا نی است و بر روی آب پیدا بود و ورق وی مانند ورق بادرنجویه بود که حکیم وار نعناع بزرگ و طبیعت وی سرد و تر بود و چون پاشند خون که از کرده آید ببندد و چون بابسرکه ضماد کنند منع ورم از جراحتها بکند و جرب

• و ورمهای ملتهبی را نافع بود سطراک سطرک نیز گویند و آن زر باد راست و گفته شد سطاح هر نباتی که بر روی زمین گسترده بود آنرا اسطاح گویند

همچون خیار و هندوانه و امثال آن سیطرکا اصطرک است و اسطراک نیز گویند و گفته شد سطاریون قرسطاریون گویند بپارسی پرابرآن خوانند و آن

گیاهیست طبیعت آن گرم و تر بود و ورمهای سرد و بگدازاند چون بکوبند و بر آن نهند و بر گزندگی عقرب ضماد کردن سود دهد سیطاخیس نباتیست که در کوهها و سنگستانها و زمینها درشت روید و مانند فراسیون بود در از تر و ورق وی که حکیم و سیار بود و خوشبوی و قضبان وی بسیار بود و اصل وی یکی بود و قضبان وی

سفید بود و قضبان و ورق فراسیون زرد بود و طبیعت وی گرم بود و اسیم بول و حیض براند و بچه فاسد کند و مشیمه بیرون آورد و مره سودا پاک کند و مالیخولیا و جمیع مرضهای سوداوی را سود دهد بود و مقوی قلب و نفس بود.

و بخوا ای زایل کند و گزندگی سگ دیوانه را سود دهد و چون زیت بکوبند

در دو زند از آن نافع بود و در اندلس تعاره خوانند سطرکس حلبار است

و گفته شد سیعه انواعست بهترین آن کوفی بود فربه و خوشبوی بستانی

سفید و بعد از آن هندی اگر سفید بود و باید که چون سیاهی از وی بخراشند

سفید و فربه بود و در شیراز یک نوعیست که آنرا سعد ریکی خوانند و در میان ریگ

و گل زرد در کنار رود خانه بود و آن نوع اگرچه کوچک بود اندرون بغایت سفید

بود و خوشبوی و سعد را بترکی تبلاق خوانند و قرقرون هم سعد است و طبیعت

آن گرمست در اول و خشک است در دویم ملطف و مخفف بود بی آنکه بگزد و در وی قبضی

بود و دلو تراکنیکو کردانند و بوی دهان خوش کند و سحق کرده اکلها زایل کند و ریشها که حکل

بود و عجایب سود دهد و ریش دهن و ریش معده و سنگ بریزاند و بول و حیض براند

و گنده بینی و دهن و قلاع و اسپرغاله را بغایت نافع بود و حفظ مفرزاید و سجن معده

و جگر بود و تقطیر البول و ضعف مثانه و کرده و سپردی رحم و تبهای کهن و وباسیر را

بغایت سود مند بود و درد دندانرا سود دهد و اعصاب را قوت دهد و قطع قی بکند

خوردن و ضماد کردن و چون با زفت بیامیزند آنچه که بر سر کودکان بود سود دهد

و مستعمل از وی یک درم بود و در وی قوت مسهل بود که رهای دراز و حب القرع بیرون

آورد و چون با شراب بپزند و ده درم از آن شراب بیاشامند و وی مضر بود به سرفه

و حلق و مصلح وی آن بود که با قند یا صندل بیامیزند و انجه گوید مضر بود بشش

و مصلح وی انیسون بود و سعد و سوزندگی خون بود و بسیار خوردن وی جذام آورد و نوعی از سعد هندیست که زنجبیل ماند چون بخایند برنگ زعفران بود و چون

بر پوست طلی کنند موی بستردو سعتبر بر خش است و گفته شد سیقبین

و صعبین نیز گویند و آن سکبینج است و گفته شود انشاء الله سفرجل بپارسی آبی گویند

و بیونانی قوذوونیا میلا خوانند و بهترین وی بزرگ رسیده بود و طبیعت وی سرد بود

در آخر درجه اول و گویند در آخر دویم و گویند در سیم و شیرین وی سرد و تر بود و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و ترش قابض تر بود و گر شیرین و ترش بیا

بول براند و ترش مقوی و قابض بود و کل وی همچنین و سفرجل منع سیلان احشا بکند

و عصاره وی نافع بود جهت انتصاب نفس و ربو و منع نفث دم بکند و قی و خمار را

نافع بود و تشنگی بنشاند و مقوی معده بود و آب وی قاطع تر از جرم وی بود در

تقویه معده و بول براند و آنچه بعسل پخته باشند ادرار وی زیاده بود و دو

سنطاریا را سود دهد و قوت ربش باز دارد و نافع بود جهت حرقه البول چون

عصاره وی در میوه را تعقیب کنانند و اگر بعد طعام خورند شکم براند بقوت

عصر و اگر بسیار خورده باشند طعام هضم نشده بیرون آورد و اگر پیش از

طعام خورند شکم ببندد و بطبیخ وی حقنه کردن شقاق معقد و رحم را سود دهد

و بوییدن وی مقوی دل و دماغ بود و قطع غثیان و قی بکند و چون بسیار

بخورند درد اعصاب و قولنج و مغص تولد کند و آنچه نارسیده بود و بخواراهضم

مصلح وی رطب العسل بود سفیداپیذ خردل سفید است و گفته شد سفاریکیپس

نوعی از بادرنجیست و طبیعت آن گرم و خشک است و مسهل بود و خام خورند و پخته خورند

سیسطیون زوفراست و گفته شد سقن بپارسی سلیان گویند و ادنا

عسل رطب بود و بیونانی و سپس گویند و گفته شد سقیدولیون کمون بریست و گفته

شود انشاء الله سقولوقندریون استولوقندریون گویند و گفته شد صفت وی در الف

و منفعت وی اینجا گفته شود بیونانی اسقلیفس گویند و سقلیبون خوانند و امیرون

و قطار یغا هم خوانند و مولف گوید بشیرازی زنگی دارو خوانند و نباتی

صحری مشابه بکبریه الکبر طبیعت آن گرمست در اول و خشک است در دویم و گویند معتدل

در گرمی و خشکی و وی لطیف و محلل بود و جهت سپرز بغایت نافع بود و چون با سرکه بپزند

یا سکنجبین و چهل روز بیاشامند و فواق و ریاح را سود دهد و چون بکوبند

با شراب بیاشامند و تقطیر البول را سود دهد کرده و مثانه بریزاند و مستعمل از وی دو درم

بود و مسقوریدوس گوید نسیان و خفقان و لقوه و وسواس و صفراوی و صرع را

نافع بود و قولس گوید صلابت سپرز را و غلظ آنرا نافع بود و بار و طوع نقرش

سقوط کردن فالج و لقوه و سکته را سود دهد بود و گوید چون از خوردنها و زید

منع آبستنی بکند و اگر با سرکه استر بود نیکو تر بود و وی مضر بود ببدل و معده و مصلح

وی مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن دو وزن آن

بکار نیز پس است و گویند بوزن آن پوست پنج کرو نیم وزن آن تخم کرفس
سقمونیا محموده گویند و آن عصاره گیاهیست از ینبوعات کی برگ آن
طیلسان باشد و درازی نبات وی سه گز یا چهار گز بود و شاخهای بسیار از یک بیخ
بود و گل وی سفید بود و بهترین آن بود که سبک و صافی و متخلخل بود و لون ابریشم
بود و چون انگشت بالند زود خرد شود و سفید بود و در آب زود حل
شود و چون حل شود مانند شیر بود آن انطاکی بود و آنچه سیاه بود و بازرد کی
بود و پس انگشت خرد نشود و آن نوع بد بود و تا در میان سیب و بهی نهند نیک
استعمال کنند مولف گوید شوی کردن وی چنانست که در سیب تر کنند و یا بجای سیب
اندرون خالی کنند و در میان آن نهند و رها کنند تا پخته شود و باید که سیب را
بجو یکان گل کنند و در میان خمیر گیرند و در آتش نهند تا پخته شود و بعد از
بعد از آنکه بپزد بیرون آورند و خشک کنند و استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیم و گویند در دوم و حرارت وی زیاده از یبوست بود و در بهق و برص و کلف
طلا کردن نافع بود و تحلیل جراحات بود و چون بعسل طلا کنند و در وی کهن شده
با سرکه و روغن گل طلا کنند نافع بود و سقمونیا مشوی مسهل صفرا بود و شربتی از وی
تسوجی باشد و دانگی بود بحسب مزاج و هوا و یا ادویه از تسوجی تا دانگی و بر کرمی
عقرب طلا کردن و خوردن سود دهد و وی مضر بود باحشا و معده و جگر و دل
و کرب و غثیان و تشنگی آورد و اشتهای طعام ببرد و مصلح وی آن بود که با کثیرا

انیسون و ذو قو و فستق و روغن بادام شیرین ممزوج کنند بوزن آن
و چون با هم بند از وی مقدار بسیار و آن یک درم بود و اول احیاک کنند بعد از آن
کرب و غثیان آورد و عرق سرد و اسهال با افراط آورد و باشد که بکشد
و اگر زن بخود بر کیرد بچه بکشد و دو درم از وی کشنده بود و شریف گوید
یکی جزو از وی با دو جزو تربد با شیر تازه بیاشامد بیاسانه کرم بزرگ خورد
بیرون آورد و اصل نبات وی چون با سرکه بپزند و بکوبند و بار د صمد
ضماد کنند بعرق النسا نافع بود و رطوبت بیخ وی چون بپشم پاره زن بخود
بر کیرد بچه بکشد و چون با عسل و زیت بیامیزند و بر جراحات نهند ابتدا کند از آن
و چون با سرکه بپزند و بر چوب ریش شده مالند سود دهد و بیخ وی بر برص طلا کردن
بغایت سود دهد و مداوای کسی که سقمونیا بسیار خورده باشد به دوغ و سویق تفاح و به
سفرجل و رب سماق و رب ریباس کنند و صاحب منهاج گوید بدل وی خربق بود
و گویند سه وزن آن و مولف گوید هیچ ادویه عمل وی نکند و بدل وی نبود و در مسهل
صفرا نیز اکثر امتحان کنند و قوت سقمونیا تا چهار سال باقی ماند سقاقل اشقاقل
است و گفته شد سقورد یون ثوم بری بود و آن را سقورد یون گویند گفته شد
و شقرد یون نیز گویند و گفته شود ان شاء الله و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم
ملطف و مفتح بود و جراحات خبیث باصلاح آورد و فتح سده ... بود و باقی منفعت
آن در شین گفته شد سقنقور و رل ماهی است و سقنقیس نیز گویند ... ...

و آنجا نیست که بر لب رود نیل خایه می نهد و بچه بر می آورد و هر چه در آب می افتد نهنگ
بود و آنچه در ریگ میافتد سقنقور بود و وی هم در آب و هم در خشکی اند زیست و وی
از نر و ماده نیز متولد شود و صاحب جامع گوید گوشت وی بیشتر از حجاز و مصر بود و از
پهلوی آب بیرون آید و در روی ریگ بیابان نهد و صیاد به درسپ و صید کند و انچه گل
خامه صاحب جامع است و منقول از این جمیع سکنه و سقنقور در رمل کنار نیل بود
و صعید از رمل و در آب نیل میرود و بدان سبب او را ماهی خوانند که مانند ورل است
و ماهی از بهر آنکه در آب میرود و فرق میان سقنقور و ورل آنست که سقنقور در نیل
و نزدیک آن بود و ورل در بیابانها و سپر ورل پهن بود و سپر سقنقور باریک و کشیده
و رنگ ورل زرد بود که بسپری زند و تیرگی و پوست وی خشن بود و رنگ سقنقور مایل بود
از زرد و سیاه و سفید و سبز و پوست وی املس بود و محمد بن احمد التمیمی گوید در کتاب
مرشد که نر سقنقور دو قضیب دارد و ماده آن دو فرج و مولف گوید یک سقنقور دیدم
نر که قضیب وی پرشاخ دو شاخ بود و اما بن آن یکی بود و نزد آن دو خصیه دارد
مانند خصیه خروس بمقدار آن و هم در موضع آن بود و ماده وی بالای پشت بیضه
در رمل دفن کند و بحرارت آفتاب تمام شود و بچه بیرون آورد و غذای وی
در آب ماهی بود و در بیابان عظایات و غیر آن و صاحب جامع گوید که از اهل
صعید شنیدم و در بعضی کتب خواص دیدم که چون سقنقور صیاد را بیند کریزد از آن
صیاد و کز نه طلب آب کند اگر آب یافت در آب رفت و اگر نه شاخ شید

و در بول خود غلطید صیاد مرد و در حال و سقنقور سالم ماند و اگر صیاد پیش از
وی در آب رفت یا در بول خود غلطید سقنقور مرد و صیاد سالم ماند و این
از خواص عجیبست و اختیار روا بود وی نر بود که در وقت بهار صید کرده باشند
و در موسم هیجان ایشان و بهترین اعضای وی ناف گرد بر گرد آن و کرده
وی و آنچه بر آن بود و گوشت که بر ناف بود هم نیک بود و نمک وی بهترین آن
بود که از موازی ناف بر کرند که قوت ناف در وی بود و پهلوی بود و نمک وی
باید که سیاهی بود که بسرخی مایل بود و بر هم سفیده بود و آنچه سفید بود
زیر آن بود و نمک کرده بود و سقنقور چون تازه بود گرم و تر بود در دوم و چون
نمک سود کنند و خشک کرد حرارت وی زیاده شود و رطوبت کمتر
و صاحب منهاج گفته گرم است در دوم و خشک بود در اول موافق کسان بود
که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود
در اول موافق نبود بلکه مضر بود و اگر تنها مستعمل کنند فعل وی اقوی بود و از آنچه
در مرکبات کنند و شربتی از گوشت وی یک مثقال تا سه مثقال بود بحسب مزاج
استعمال کنند و سن و شهر وی و وقت استعمال کردن تا کدام فصل بود و اولی
آن بود که اگر تنها استعمال خواهند کرد سحق کنند و بر سر شراب کهن ریحانی یا ریباس با عسل
نا پخته یا نقیع زبیب شیرین یا بر سرز رده تخم مرغ نیم برشت کنند و بیاشامند
و همچنین نمک وی را از طعوم با هی از یک درم تا دو درم بحسب مزاج اگر ریسم

زرده نیم برشت کنند تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن آن این شغل را بجایست
نافع بود و سقنقور سوده بود جهت مرضهای عصبانی و کسی را در مجامعت
ضعف و فتور بود و منی بیفزاید و قوت شهوت بدهد خاصه چون گرده وی
وگویند چون یک درم با شراب بیاشامند از حوالی گرده وی شهوت با جنبش بر
انگیزد و ساکن نشود مگر که مرق عدس با عسل و یا تخم کاهو با آب بیاشامند و بدل وی
جالینوس گوید خصی الثعلب است و مؤلف گوید در ادویهٔ باه چندان که
امتحان رفت هیچ دوا به خصی الثعلب نرسید خاصه چون با شراب بیاشامند
وگویند سقنقور در هند و سیستان نیز می باشد در بحر قلزم وگویند در بلاد حبشه
اما این نوع مشهور نیست وگویند بدل وی خصی الثعلب است با هم وزن او و مؤلف
گوید اولی آن بود که بدل وی در معاجین و تراکیب بوزن آن خصی الثعلب بستانند
و بوزن آن قضیب گاو جوان خشک کرده سوده و هم وزن آن تخم گزر کنند
نافع بود سکر بپارسی شکر گویند و در منهاج مراد از سکر الطبرزد است
و بهترین وی آنست که سفید و شفاف بود و از طبرزد و سیستان آورند
و چین و آن را قند خام خوانند طبیعت آن گرم است در آخر اول یا در اول دوم و تر است
در میان اول و چون کهنه گردد میل بخشکی داشته باشد و وی ملین بود و نافع بود بمعده
[illegible] و سینه و در جلا زدگی فعل بود و سکر سیاه ملین تر و وی بیشتر بود
و شکر قضیب ملین تر و وی بیشتر بود که در فانید و شکر طبرزد ملین تر و وی بیشتر بود

[illegible] نحل و تلیین وی کمتر از تلیین سکر قضیب بود و شکر مصلح ریاحی بود که حادث
شود در امعا و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معده و جگر بود و مفتح سده
جگر و شربتی از وی ده درم بود و اگر با روغن بادام شیرین بیاشامند قولنج
بگشاید و کهنه وی سود مند بود جهت بلغمی که در معده بود و التهاب و تشنگی آورد و حرقت
در و آمیزد از وی صفرا متولد شود و صفرا را انگیزد و مصلح وی انار ترش بود و شریف
آورده که چون با روغن گاو یا گوسفند بیاشامند احتباس بول را سود دهد
و چون ده درم از وی گداخته در بیست درم از روغن گاو تازه نیم گرم بیاشامند
درد ناف و اذره و زحیر را سود دارد و زنان که زاییده باشند پاک گرداند از حوادث
آب گرم آشامیدن و [illegible] آن کردن سرفه زایل کند و آواز [illegible]
سود دهد و سینه و شش را نیکو بود و خشونت حلق زایل کند و موافق بود محرور و مبرود را
[illegible] و محتاج مصلح نبود و سده بگشاید و گرده را نافع بود و اگر بخور کنند
قطع زکام کند و سود مند بود جهت جرب جفون چشم و چون باریک بسایند
کنند تا خون آلود شود و اگر احتیاج بود دیگر بار مکرر کنند و اگر در داروی چشم کنند
سپیدی رقیق ببرد و چون بپزند و کف از وی بگیرند تشنگی ننشاند و [illegible]
آن بود که کسی در طبیعت لینتی داشته باشد و در امعا از بسیار خوردن وی حذر کنند
وگویند بدل وی آب آلوی سیاه است وگویند مصلح آن به است و طباشیر
و بدل آن مویز خراسانی سکر العشر صاحب منهاج گوید صمغیست که از درخت

عشر بیرون می آید و در موضع گلوی وی که خشک گردد جمع میشود و آن را سکر العشر خوانند
و مؤلف گوید طلیست که بر درخت عشر می افتد در عراق [illegible] بر خاری مانند
پارهٔ نمک و در وی حلاوتی بود و [illegible] و سپید بود و آنچه حجازی بود
میل بسیاهی داشته باشد و مؤلف گوید برخار مانند کیسه بزرگ آشیانه میباشد
و آن کرم در میان آشیانه میباشد و آن کرم را بشیرازی [illegible] تیغال خوانند و آشیانه را
بپارسی تیغال گویند و طبیعت وی معتدل است و میل بحرارت دارد و نزدیک بمزاج
شکر بود و وی لطیفتر از وی بود و در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد و چون
در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند روشنی زیاده کند و شریف گوید
اگر سه روز متواتر از وی بیاشامند استسقا را نافع بود و عطش بنشاند مانند انواع سکر
از بهر آنکه حلاوت وی اندکست و وی معده و جگر و مثانه و گرده را نیکو بود
سکبینج صمغ نباتیست که بشکل مانند قثا بود و صاحب منهاج گوید که نیکوترین
وی آن بود که بیرون وی سفید زند و اندرون وی سرخ و تیز بوی بود
و زود در آب حل شود و اصفهانی بهتر بود و صاحب جامع گوید نیکوترین
وی آن بود که صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون سفید و [illegible]
میان حلتیت و قنه و حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و محلل و ملطف
بود و فالج را نافع بود و مسهل باد بود که در زهدان باشد و قولنج بگشاید و چون بیاشامند
یا در حقنه کنند و اوجاع مفاصل را سود دهد و چون تنها بیاشامند و سنگ گرده بریزاند

و سردی که در معده بود و در رحم و امعا نافع بود و حیض و بول براند و بچه بکشد و
مسهل آب زرد بود و نشف تری معده بکند و بر گزیدگی مار و عقرب طلا کردن
سود دهد و چون سعوط کنند صرع را نافع بود و آنچه اصفهانی بود باه را زیاده کند
و جگر را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید سکبینج محلل ریاح بارده و ریحی بود و استسقا
و ضعف را سود دهد خوردن و طلا کردن با سرکه و چون یکبار از [illegible]
مفاصل و ضعف یکبار از انه و ضماد کردن جذب شوک بکند و کرم کدو دانه و کرمهای
دیگر بکشد چون بیاشامند وگویند تقریبی که از سردی بود سود دهد و در مفاصل و
و سینه را پاک کند بقوت و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که
سبب آن بلغم بود و درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود و تاریکی چشم
و غلظ اجفان نافع بود و وی فاضلترین داروهایی بود که جهت دفع نزول آب
استعمال کنند و چون در سرکه [illegible] و بر شعیره که بر پلک چشم برآید بمالند
زایل کند و شربتی از وی یک درم تا یک مثقال بود و گویند که بغیر از سر در مزاج
سرد استعمال کنند و بغایت سرد مزاج و مرضهای سرد را مفید بود و محرور
مزاج را بغایت مضر بود و اگر با شراب بیاشامند گزند که جانوران و زهرهای
کشنده را نافع بود وگویند مضر بود بمثانه و مصلح آن اشق بود و صاحب تقویم
گوید معده و امعا را به بود و مصلح آن مصطکی و انیسون بود و بدل وی [illegible]
وگویند نیم وزن آن جاوشیر وگویند بدل آن حلتیت و صبر و اشق و جاوشیر است

از هر یک ربع وزن آن خایو... گویند؛ و صاحب منهاج آورده است که نوعی از قنّه
مستحیل میشود بسکبنج **سک** اصل وی صینی بود و آن عصاره آمله بود و نوعی دیگر
مرکب بود از عفص و بلیله مانند رامک ترکیب کنند و بهترین وی آن بود که بوی وی
نیکو و خوش بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دویم قابض بود و مقوی احشا و منع
قی بکند که از رطوبت بود و شکم ببندد و چون بر شکم ضماد کنند و قوت اعضاء
اندرونی بدهد و باه را زیاده کند و سده بکشاید و درد مفاصل و درد اعصاب را
نیکو بود و منع عرق بکند و درد دل را سود دهد و نیم درم مستعمل بود و بوییدن وی
مر گرم را صداع آورد و مصلح وی کافور بود **سک المسک** مرکب بود از مازو
و فاغره و قلنجه و کبابه و صندل و مصطکی و سنبل الطیب و عسل و در مرکبات گفته شود
انشاء الله **سکبنج** حجر طاغیلوس است و مغناطیس هم گویند و گفته شد **سکی**
رغلا و سکی رغلا نیز گویند و معنی آن به پارسی کثیر الارجل بود و آن [illegible] است
و گفته شد **سکبینوبه** سکبینج است و سجینوبه نیز گویند و آن [illegible]
است و حب القلقل گویند و گفته شد **سلق** دو نوع است به پارسی هم سلق خوانند
و مشهور است و آن را اسود خوانند و یک نوع دیگر به پارسی چغندر گویند و بهترین آن
شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند مرکب القوی بود و گویند [illegible]
در اول و در وی قوت بورقیه بود و ملطف و محلل و مفتح بود و در سیاه قبض بود
و در سفید جلا و تحلیل کلف و داء الثعلب و خراز و ثالیل را نافع بود و چون آب وی را

طلا کنند و ورق وی پخته سوختگی آتش را نافع بود و برق وی با عسل طلا کردن نافع بود
و اگر سر را به آب وی بشویند شپش بکشد و اگر آب وی در موم روغن کنند و بر ورم نهند
پاک کند و ریش [illegible] زایل کند و بر داء الثعلب طلا کردن موی برویاند و قولنج را سود دهد
[illegible] و رعشه را سود دهد و قطع بلغم بکند و بیخ وی اگر در بینی مصروع چکانند و ادمان
کنند اگر سبب آن از جمع شدن اخلاط لزج در دماغ بود به غایت نافع بود و آورده اند
که چون آب ورق وی بر خمر ریزند بعد از دو ساعت سرکه گردد و اگر بر سرکه ریزند
بعد از چهار ساعت خمر گردد و اگر آب وی با دوای مسهل بیاشامند بلغم بیرون آورد
و اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد و چون ده درم آب وی با ده درم
غاریقون حل کنند خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد **سلق جبلی** سلق بری است
و شیرازی آن را [illegible] خوانند و آن [illegible] است به پارسی [illegible] خوانند
و بلوط نیز گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و نقرس و مفاصل ضماد کردن به غایت
نافع بود و جهت [illegible] سفوف ساختن به غایت سود دهد و بر عضوها که
کوفته شده باشد ضماد کردن با گلاب به غایت مفید بود **سلق الماء** [illegible] است
و گفته شد **سلق بری** سلق جبلیست و آن نوعی از حماض است و گفته شد **سلمت**
به پارسی [illegible] گویند و [illegible] و آن مانند [illegible] بود ولی پوست او در شعر گفته
شود انشاء الله **سلیخه** قسیا خوانند پوست درختیست که آن درخت را سلیخه
خوانند سلیخه بدان سبب گویند و آن انواع است نیکوترین وی آن است که سرخ رنگ بود

و سبز [illegible] وی اندکی تلخی بود و [illegible] و چون بشکنند مانند [illegible] بود
و قصبه وی دراز بود و سوراخ وی تنگ بود و [illegible] تو بر تو پیچیده بود و اگر سیاه بود
به باشد و اگر [illegible] رقیق بود کسیلا بود که بعضی سلیخه نوشته و صفت آن در کاف گفته شود
انشاء الله و گویند نوعی از سلیخه است که [illegible] بود به از حبشی و آن نیکو بود و طبیعت سلیخه
گرم و خشک است در درجه سیم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض بسته بکشاید
و بول براند و اگر با داروهای چشم خلط کنند تیزی چشم زیاده کند و درد سینه
و [illegible] که تولد کند از اخلاط لزج یا از ریاحی غلیظ سود دهد و مسهل نفث الدم بود
و شراب وی جهت معده و جگر سود دهد و چون دود کنند دهان رحم را پاک
گرداند از رطوبت فاسد و بوی آن نیکو کند و چون با عسل بیامیزند و بر رطوبتهایی
[illegible] که بر روی باشد بنهند آن را زایل کند و گزندگی افعی را نافع بود و چون بیاشامند
و مجموع ورمهای گرم که عارض شود در اندرون و درد گرده نافع بود به غایت
سود دهد و سده بکشاید و [illegible] بنهند از دو [illegible] بیرون آورد
مستعمل از وی یک درم بود و گویند مضر است به معا و مصلح وی کثیرا بود و بعضی گویند
بدل آن نیم وزن آن دارچینی بود **سلیط** زیت است و گفته شد
سلجم شلغم و گفته شود انشاء الله **سلخ الحیه** پوست مار بود و نیکوترین آن
پوست مار نر بود که لون آن سفید بود و [illegible] گوید که سرد و خشک است و [illegible]
مجفف بود و اگر به شراب بپزند و در گوش چکانند درد گوش را به غایت نافع بود

و اگر بدان مضمضه کنند درد دندان را سود دهد و در داروهای چشم خلط کردن
سود دهد خاصه چون خشک کرده سحق کنند به عسل یا شراب و در چشم کشند
تیزی چشم زیاده کند و اگر در سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را
نافع بود و اگر با ورق کبر بپزند و بدان مضمضه کنند همین عمل کند و اگر بسوزانند
و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و اگر یک درم از وی با [illegible]
و در شیب آتش کنند تا پخته شود بخورند و به غایت بواسیر [illegible] ظاهری و [illegible]
باطنی به غایت سود دهد و اگر در [illegible] بپزند و با موم روغنی بسازند
نافع بود جهت شقاق لبان و مقعد و چون در آتش بخور کنند مار بگریزد
از آن موضع و چون بر ورک زن حامله بندند آسان بزاید یا بچه در شکم وی مرده بود
هر کدام که باشد بنهند از دو [illegible] و در گوش چکانند [illegible]
از سردی بود و ریش آن و ماده که از وی روان بود سود دهد و اگر زیت
اندازند و هفته روز در آفتاب گرم بیاویزند نافع بود جهت غلظ اجفان
و رمص [illegible] شود و کحل کردن **سلوی** سمانیست و گفته شود
انشاء الله **سلور** ماهی خوانند و آن ماهیست در نیل مصر و در سمک گفته
شود انشاء الله **سلحفاة** به پارسی سنگ پشت گویند و شیرازی لاک پشت [illegible]
سنگ پشت دریایی چون بیاشامند به شراب و [illegible] سود دهد و
جهت گزندگی جانوران و کسی که ضفدع آجامی خورده باشد [illegible] خورده

باشد و زهره سنگ‌پشت چون در بینی مصروع چکانند نافع بود و چون لطوخ کنند
خناق را نافع بود و جهت ریشهای بچه که در دهان کودکان عارض شود که
آن را قلاع خوانند و سبعه وی سرفه کهن را نافع بود و سنگ‌پشت دریایی اگر بسوزانند
تا سفید گردد و بر روغن کاو سحق کنند و بر سرطان ریش‌شده طلا کنند جرک آن
پاک کند و گوشت برویاند و دیگر عود بخت مجموع ریشها و سوختگی آتش زایل
کند و شریف گوید سنگ‌پشت سه نوعست بحری و نهری و بری چون سنگ‌پشت بحری را بکشند
و هرچه در شکم وی بود برون آورند و ویا بسوزانند و خاکستر آن با آهک
فلفل بیامیزند و با سپل بسرشند و حلول را با مداد و شبانگاه لعق دهند و لعق
از معجون چهار مثقال بود و از آن دویه دو درم ویرا سودمند بود ربو و لهث را
و چون خون سنگ‌پشت بحری با آرد جو و عسل بسرشته و مانند فلفل حبها سازند و مصروع
را هر روز بامداد و شبانگاه یک حب دهند عجایب نافع بود و چون خون سنگ‌پشت
در دست و پای مالند و چون به روی در تشنج و کزاز مالند سود دهد و گوشت
وی چون بخورند همین عمل کند و خون وی چون صاحب تشنج جون بیاشامد
همین عمل کند و چون با جند بید استر معقد کنند تشنج را بغایت مفید بود و چون
سنگ‌پشت دریایی بسوزانند و خاکستر آن با سفیده تخم مرغ طلا کنند بر شقاق
خامه شقاق پایها زایل کند و گویند چون سوخته وی بر دبلی که جوشان
بود نهند از جوشش بازایستد و گویند چون پا و ترند بر سر مصروع وی

بالای

پاک کند و صاحب قلاحه گوید اگر در موضعی مرگ بسیار آید و زبان دراز دهد
بگیرند سنگ‌پشتی و از گونه بر زمین بدارند و دست و پایهای وی بهوا کنند
دیگر مرگ نیاید در آن موضع و این زهر گوید زهره وی چون خشک کنند و بعسل که
دو و نبیده باشد سحق کنند و در چشم کشند نزول آب را نافع بود و ما شهر
گوید جهت سفیدی چشم و نزول آب نافع بود و گویند چون بپزند با آب
و کودکان اگر ضعیف بود در آن آب نشانند سود دهد **سلداتیون** درختیست
که بالای وی مقدار یک گز از زمین برآمده بود و گلی سرخ دارد و بعد از آن
با دانه کند مانند گشنیزی و آن نباتست باجب وی جهت گزندگی مار و مجموع
گزندگان زهردار سود دهد و چون بیاشامند سینه و حلق را از خشونت پاک
گرداند و آواز را نیکو بود **سلاح** بول زکوهیست که بهنگام تهیج بر سنگ کرده باشد
و سنگ سیاه شده مانند قیر بود و تنک در ادویه استعمال کنند جذام را سود دهد
سلیمه شوکرانیطیس است و گفته شود ان شاء الله **سماق** تتم خوانند
و طمطم گویند و عرب سماق الدباغین خوانند و نیکوترین وی تازه سرخ بود
و طبیعت آن سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سیم بغایت
قابض بود و منع طرف کند تا که بعضی گویند از خود بپاوزند همین عمل کند
و قوت ورق وی قابض بود مانند اقاقیا و طبیخ ورق وی موی را سیاه گرداند
و با آن حقنه کردن قرحه امعا را سود دهد و خوردن و در آن نشستن

واگر در گوش چکانند چرکی که از گوش روان بود ببرند و ورق خشک وی
چون با آب بپزند تا بقوام عسل آید مانند خبیص بود در عمل و فعل و اگر ثمره وی
همچنین کنند همین سبیل بود و موافق بود و چون در طعام اندازند جهت کسی که اسهال
مزمن و قرحه امعا داشته باشد و چون با آب ضماد کنند منع ثمره و ورم از تحقیق بکند
و چون با عسل بیامیزند خشونت اجفان را نافع بود و قطع سیلان رطوبات سفید
از رحم بکند و قطع بواسیر کند چون با تخم جوب بلوط سحق کرده بر بواسیر نهند
و نقیع ثمره وی چون بپزند تا غلیظ شود فعل وی نیکوتر بود از فعل مشروع
وی چون بر سر سوراخ نهند درد پاک کند و چون بپزند و آب وی بر وی
ریزند تورم بنشیند و رازی گوید چون سماق بشراب قابض بیاشامند قطع اسهال
و نزف دم بکند از رحم و کثرت بول را نافع بود و بعضی گویند اگر بر بند زیر بهوفی
و بر کسی که خون از وی روانه بود از هر موضع که باشد بندند قطع خون بکند
و ابن ماسویه گوید اشتهای طعام باز دهد کیمیوس متی کو دارد و طبیعت را ببندد و
که دارد و اسهال صفراوی که مزمن شده باشد سود دهد چون بخورند و برآن
صبغ کنند و اگر با گوشت دراج یا مرغ بپزند شکم سخت دارد و اگر بر معده و شکم
ضماد کنند همین سبیل و چون برابر کنند شکم ز باد و تریه ببندد و چون در کلاب
خوسانند و از آن کلاب در چشم کشند در ابتدای درد چشم نافع بود که از رکود
باز دهد و معده را قوت دهد و سوبق وی شکم ببندد و معده را سود دهد و

صفراوی

صفرا و اسهال آن و اسحق بن عمران گوید که اگر در چشم کشند از نفع وی سیلان
و سوزش چشم و خارش آن زایل کند و اگر کسی که دایم قی کند و هیچ در معده وی
قرار نگیرد نه از طعام و نه از شراب سماق و کمون بکوبند جرشی و با آب بپزند
بیاشامند قی باز دارد و سماق دباغ معده بود و مقوی آن و تشنگی بنشاند
و غثیان صفراوی پاک کند و بچه را سود دهد و ذوسطاریا را و از آن حقنه کردن
و سیلان رحم و بواسیر را بغایت نافع بود و شریف گوید اگر بپزند ده درم
در ده عدد درم آب تا قوت آب بدهد بعد از آن فرو پالایند آن آب و بر سر
هر جسمی که جرب بود و آکله و سلاق بخمید کنند تنها نافع بود و چون بگیرند تنها آب
بپزند قطع سیلان خون خون از هر موضع که باشد بکند و اگر در چشم مجیه در چکانند چون
سرخ شده باشد امین باشند از آنکه در چشم وی برآید و چون گرد سماق با کلاب مضمضه
کنند قلاع را زایل کند و ورق وی همچنین و چون ضماد کنند بر شکم بجای طبیعت ایشان
ببندد و چون ورق وی بپزند و عصاره آن بجوشانند چنانچه غلیظ بود قوت
اعضا بدهد و در منع مادها از چشمها بغایت نافع بود و چون حل کنند در آب
بیان المحل و طلا کنند در ریشهای پلید هرچه بود خشک گرداند و چون ضماد کنند
بر ناف در بن قضیب نافع بود و سلس البول را که سبب آن استرخا بود و سماق مضر بود
بجگر سرد و گویند مصلح آن مصطکی بود **سمسق** مرزنجوش است و در اوان
الفار گفته شد **سمین** چربی گوشت نیکوتر آن بود که از حیوان مسکل گیرند

وطبیعت آن گرم وتر بود شکم براند وزود هضم شود وباه را زیاده کند
وغذاء وی بلغمی مطفی طعام بود وزود مستحیل شود بدخان وحرارت اول آن
بود که اندک خورند بمقدار اگر لذتی دهد وصلح وی لیمو ونمک بود وتحلیل
ورم کند محلل **بطم** بپارسی کمجد گویند بهترین وی آن بود که تازه
وبزرگ حب بود وجرم وی اقوی بود از روغن وطبیعت وی گرمست در میان
درجه اول ودوم است ودر آخر آن وگویند در دوم ملین بود ومحلل خون بسته
وازرقی که از ضربه حادث شود ونافع بود جهت شقاق دو پایها وخشونتی که در
بدن باشد ورا اعصاب ضماد کردن محلل غلظ آن بود ودر دوها وسوختگی آتش
ضماد کردن سود دهد ونقیع ثمر حیض براند وبچه بیندازد وچون معتشر کرده
بریان کنند غذا انی صالح دهد وفربهی آورد وچون هضم شود در معده وجگر
ولعوق وی مرضهای سینه وسرفه وسپرز را نافع بود وخونی که از وی متولد شود
متوسط بود در نیکی وبدی ووی مسکن حرقتی ولذعی که در معده عارض شود
از خلطی تیز یا از شرب شراب یا از شرب داروی گرم ووی منی بیفزاید وباه
زیاده کند وگزندگی مار را سود دهد واگر با بزرکتان بخورند قوة باه
بیفزاید بغایت ومقدار ماخوذ از وی پنج درم بود ومعده را بد بود ودوی
دهان بد کند ومرخی معده بود وغثیان وتشنگی آورد ومولد خلطی غلیظ باشد
وبطی الهضم بود واولی آن بود که بریان کنند بریان کردن سبکتر وجلی

بخورند وجالینوس گوید بدل وی در تحلیل خامه بزرکتان بود واگر همچنین خام
بخورند وقدری مری برسر آن خورند زود بگذرد واگر بطبیخ ورق وی موی را
بشویند نرم گرداند ودراز **ثمور ماهون** موثیون نیز گویند وآن کرفس
بریست وگفته شود در کاف انشاء الله **ثمقیمحون** سمسق است وگفته شد
ثمم ربی جلبنگ است وگفته شد **ثمهیل** سماق است وگفته شد
ثجمنه در ها گفته شد صفت حب آن **سم الحمار** دفلی است
وگفته شد **سم الفار** اهل عراق تراب الهالک خوانند واهل اندلس رهج
الفار وآن سنگ است وگفته شود انشاء الله **سم السمک** ماهیزهره است
وگفته شود انشاء الله **سمن** بپارسی روغن گاو وگوسفند گویند
وفعل وی مانند زبد بود ودر انضاج وارخاء وتلیین اقوی بود از وی وطبیعت وی گرم
وتر بود در اول وحرارت وی بیشتر بود از زبد وجوری گوید روغن گاو منع
سم افعی بکند ودر المخند گوید دل رسید ورازی گوید تخمی دربادیه افعی ورا بگزید
وروغن گاو کهن بیاشامید هیچ ضرر بوی نرسید وروغن چنانکه کهن تر گردد
حرارت وی زیاده شود وقوت جلاء وی محکمتر بود ونضیج الرس گوید
منضج ومحلل بود وسبب فعل وی در ریها نیکو وبیانه بود در خراجها محکم و
منضج ورمها بود وخاصه ورم بن گوش وازان گود گان وتر این وسینه را نرم
گرداند ومنضج فضولی بود که در وی باشد خاصه با شکر وبادام تلخ وسلم ببندد

وهم براند ووی تریاق زهرهایی باشد که خورده باشند وشریف گوید که چون
با آب گاسنی مرهقه کنند زخم وقرحه امعاء را نیکو بود وچون بر پنبه نهند وضماد کنند
بر قرحه وریش خشک زایل کند واگر بر پنبه نهند وبر دهان جراحتی نهند که خواهند که بران
باز هم بپاید هیچ گوشت رستن نکند وسر آن جراحت فراخ گرداند وچون حنا
بروغن کهن پرسته وبرجرب طلا کنند زایل کند وچون بیاشامند از وی ده درم
با پنج درم شکر بول براند در حال ومجربست وچون بقرصها کوید در سینه در آن ریش رحم را
سود دهد وچون بر مقعد مالند بواسیر را نیکو بود وچون بغلط کنند ده درم از وی
با شصت درم آب انار ترش ودر سنطاریا را نافع بود وچون بر چشم طلا کنند صلابت آن
زایل کند وچون با زیت بیامیزند وطلا کنند بر احقانی که جرب داشته باشد
سود دهد وچون در چشم کشند با آب عنب ثعلب نافع بود جهت قرحه چشم وورم آن
وگوشها را سود دارد وچون نبات شاه لوق کنند بر سر خشک را زکرد اند و
اولی آن بود که کسی که علتی باطنی داشته باشد احتیاب نماید از وی وچون روغن
برروی طلا کنند هفت شب وبر آن جبه روی را پاک گرداند وحسن زیاده کند
وجلای تام بدهد وزیت نیز همین عمل کند در طلاء بر روی **ثمیتون** بمنه ایست وگفته
شد وبر ترکیبی کردن فریه کند بمنه خوانند **ثمیس** وسیر خوانند وآن
ورد الابیض است بپارسی گل سفید گویند ودر ورد گفته شود انشاء الله **ثمبارون**
قطرا است وگفته شود انشاء الله **سمک** بپارسی ماهی خوانند وبعضی بقایس بعضی

گرم بود وسبحون کوچ دماهای تیز بیفزاید وبپر کرده از ویشکوترین ماهی مخوری بود
که پوست وی رقیق بود وطو پس وی کوچک ومتوسط بود در خوردی وبزرکی وتزیع
ولاعوی دسهو که نه اشته باشد ولذیذ بود وفاضلترین انواع آن شبوط بود وبار
بلی بس بیستی وشبوط در فرات ودجله بغداد بسیار بود وفاضلترین جایگاه ایشان
آن بود که سنگ ریزه یا رمل وآبهای شیرین واکثر سری بود وافضل آن بود که
درلجه بود وافضل آنکه خورند جهت ترطیب باسفیداج بود از آن شوی یا طبیخ واگنه
با آتش بریان کرده باشند سبکتر بود بر معده وآنکه بروغن بریان کنند وآنچه در آرد
ملوث کرده باشند وبروغن بریان کنند بد بود وتشنگی آورد وبسیار ودیر از معده
بگذرد وطبیعت ماهی سپید وتر بود در دوم باه را زیاده کند خاصه بارنی ودیدنی را که
عرق کنند فربه کند وعرق وی نافع بود جهت زهرهایی که خورده باشند وگزندگی
نیز وچون مداوم کنند بیان گزندگی مار وجانوران وسگ دیوانه سود دهد ووجی
که آن را سلور خوانند وآن در نیل مصر بود ووی را فلوس ودرشت نبود وطولانی اطلس بود
وبرروی بیرون از یمایل بود ودهن وی کشیده بود ومانند خرطوم ودمیقور ودیوس
وی را سلورس خوانده است ووی فربه بود وتر در گوشت وی رطاوتی
واز وحشی بود وجهودان وی را نخورند ودر رومی وی را بود اسپل خوانند وچون تازه
بود غذا دهد وشکم براند وچون ملح کنند غذا اندک دهد وقصبه شش را پاک
کند وآواز صافی کند واگر گوشت ملح وی ضماد کنند از پرون بر سلی

بیرون آورد و از تمتع گوشت و طبیخ مملوح وی چون در ایشان تشنج در ابتداء علت
قرحه امعا نافع بود و بسبب جذب سواد که بظاهر بدن آورد و چون میان حقنه کنند
عرق النسا را زایل کند و اگر بجای گمکفته ضماد کنند برعضو زجاج از بدن بیرون
آورد و بقوت جاذبه و خوردن وی مولد بلغم غلیظ لزج بود و چون تازه
بخورند غذای فاسد بود و اگر ادمان خوردن آن کنند برص آورد و سبب بسیاری
رطوبتی و لزوجتی که در وی بود مگر اگر مطبوخ کنند و بسرکه خورند که بقوت نمک قطع
فضول وی بکند و انواع ماهی مولد بلغم مائی باشد و مرخی اعصاب و موافق نبود الا معده
گرم و شب کوری آورد و چون مملوح بود با عسل بسیار که عسل وی را گرم کند و زود بیرون
آورد و جالینوس گوید دیر هضم شود و دیر گوار خون از وی متولد شود و خون مائی از
شود و مملو از رطوبات بود و بلغمهای غلیظ به از وی حاصل شود و از آن بلغم مرضهای
غلیظ متولد شود و ماهی که سپید بود و در موضعی نمناک نهاده باشد از خوردن
وی همان عارض شود که از خوردن قطر و ماهی الجب مطبوخ بود و نیکوترین آن بود
که کهن نباشد و زود کباب کرده مطبوخ کرده باشند و اولی آن بود که آب بجوشانند
و بعد از آن ماهی در آن اندازند و بپزند و طبیعت ماهی شور گرم و خشک بود و سیر وی
نافع بود جهت ورم ملازه و شقاق مقعده و سر ماهی شور که از استعمال آن بیش گویند
چون بسوزانند و بر گزیدگی سگ دیوانه و عقرب نهند سود دهد و گوشت وی
چون بخورند همین خاصیت دهد و ماهی شور بلغم لکه از اندرون بسیار آورد و تشنگی

بیشتر از ماهی تازه آورد و مصلح وی آن بود که بسرکه و سعتر و کرویا معمول کرده باشند
و بعد از آن حلوا و روغن خورند و سپید مزاج را شاید که ماهی تازه خورد و معده
بلغمی را مضر بود بغایت و ادمان خوردن آن مرضهای بد در اعصاب و دماغ پیدا
کند و اولی آن بود که اگر ادمان خوردن وی خواهند بروغن گاو ذرب
بریان کنند و فلفل خورد کرده بر آن افشانند و بخورند چنانکه توانند و اگر اتفاق
آب افتد بعد در معده پیدا کند قی آورد و نیکوتر آن بود که آب بخورند
الا مگر روزی که عزم قی کردن داشته باشد و اگر بخورد و اتفاق قی نیفتد بعد از آن
داروی مسهل بباید تا از معده و بدن بیرون آید و الا بلغم لزج زجاجی از وی
متولد شود بسیار و آن سبب قولنج سخت و فالج و سکته گردد و مصلح وی عسل بود
که از عقب وی بخورد و بلغم را بزداید و تغیر در مزاج آن پیدا کند و سرکه نیز
موافق بود در اصلاح آن و سمک مملوح و ممقور نیکوترین آن بود که تازه و فربه
بود و وی مطبوخ کنند و در سرکه نهند و گشنیز خشک اضافه کنند و طبیعت آن
سرد و خشک بود و اشتهای غذا بیاورد و تشنگی کمتر از مطبوخ کننده و از تازه ماهی
بریان کرده و وی مضر بود بعرق النسا و سوداوی مزاج و مصلح وی اترج
مربا بود و بهک مسیح گفته نیکوتر آن بود که بهار باز پزند و آن آتش کم باشد و اولی
آن بود که بسرکه بجوشانند با سداب و کرفس و زعفران و بعد از آن ماهی را
شرحه کنند و در آن اندازند و بپزند تا بجوشد تا آنکه مهرا شود و لذت وی باقی بود

و لذت وی باقی بود و باید که بعد از آنکه صید کرده باشد زمانی رها کنند تا بجنبد که
متغیر شود و تباه گردد و طبیعت آن سرد بود و معتدل در رطوبت و بعضی گرم دانند
نافع بود و یرقان و تبهای صفراوی و ماء البصر را نافع بود و مصلح وی فالوذج بود
سمیکه صیدا در شام سمیکه الزبد خوانند شریف گوید ماهیست که وی
در چشمه بود نزدیک بیت صیدا آن از زمین شام و وی ماهی تند و سرمی
کوچک بود و وی را در زمان بهار صید کنند و در هیچ فصل دیگر نتوانند کردن
الا در بهار که وقت هیجان ایشان است و بسیاری حرکت ایشان و نیکوترین زود
و مادام که زنده باشند فرق توان کرد زود و چون مرد و خشک شد علامات
وی پنهان شد و چون صید کرد مطبوخ کنند و خشک کنند و چون استعمال کنند تخم
درم از وی سحق کنند و در شراب سفید کنند و بیاشامند و اگر در طعام کنند شاید
و خاصیت شهوت مجامعت را انگیزد و بحفظ رقود وی اگرد و بعضی گویند قدر قیراطی
زوماده آن بود که نر آن سر کوچک و دهان دراز بود و این جمیع در کتاب ارشاد
گوید نیکوتر آن بود که نر آن سر کوچک و دهان دراز بود و بعد از منقطع شدن
شباط صید کنند و آن مهیج باه بود و مرد را زیادت دهد آن مهیج باه بود و زنان را
و به سپید نیم رشت کنند و بخورند **سمانی** شریف گوید مرغیست که
از دریا خیزد و وی را قتیل الرعد خوانند بدان سبب که چون آواز رعد
بشنود بمیرد زهره او چون لعوق کنند صرع را سود دهد و خون وی چون

در گوش چکانند درد گوش زایل کند و چون بخورند و ادمان اکل وی
کنند دل را سخت نرم گرداند و گویند این خاصیت در دل وی است و پس
این زهر گوید سکین وی مطلق بسر کین گنجشک ماند بشکل و مزاج و در مزاج
میان کبک و مرغ بود و وی بجای مرغ کوچک نزدیک بود و لطیف تر از
وی و میل بگرمی داشته باشد و کیموس نیکو دهد و خوش طعم بود و نافع بود
جهت تنقیه رستان و تاجهان و گوشت وی سنگ بریزاند و بول براند
و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بود که لطیف وی تر بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود و مفاصل سپر را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید خوردن
گوشت وی باشد که تند و تشنج پیدا کند چون خربق خورده باشد بلکه در
جوهر وی این قوتهاست و ظن آن بود که خربق خورده بود و مطلقا کمی که میان
ایشانست و مصلح وی آن بود که بسرکه و گشنیز بپزند و شیرازی وی را ارزیش
خوانند **سمور** جانوریست که در ترکستان بسیار بود و گرم و خشک بود و سخونت وی
زیاده از همه حیوانات سبعی بود و پوست وی زود تغیر پذیرد و از بهر آنکه
دباغه وی زحمتی که همه پوستها بود و صاحب منهاج گوید وی و دلق نزدیک
یکدیگر باشند بنجن و مجعف بود و پوستین آن برای پیر و مزاج سود دهد و
غیر وی گوید پوشیدن سمور سینه و گرده را نیکو بود **سنا** نیکوترین
وی حجازی بود که برگ وی بطریقه برگ مورد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود

اول مسهل مره صفرا بود و مره سودا و بلغم و غوص در مفاصل کند تا عمق بدن
و نقرس و عرق النسا و درد مفاصل که حادث شود از اخلاط مره صفرا و بلغم
سودمند بود و شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم تا هشت درم بود و اگر
کوفته مستعمل کنند تا سه درم شاید و سقمونیا بدل وی و پس گوید سودمند بود جهت
هیجان سودا و مسهل آن بود و مسهلی محکم و قوت بدن بدهد و اسحق بن حنین از بول
بولس گوید که وی نافع بود جهت دیوانگی سوداوی و شقاق که در دستها پدید شود
و تشنج عضلی و داء الثعلب و داء الحیه و شپش که در بدن پیدا شود و صداع کهن را نافع بود
و جرب و حکه و بثرها و صرع را نافع بود و شریف گوید چون با زیت انفاق بپزند و از آن
بیاشامند درد پشت و درد کهن را سود دهد و خلط خام بیرون آورد و دیگر گوید مصلح وی بنفشه است
و اسحق گوید مضر است به مثانه و مصلح وی هلیله زرد بود و در مطبوخ صالحتر بود و گویند قوت
و ورق وی چون با حنا بیامیزند موی را سیاه کند و ورق وی مستعمل است **سنبل**
صاحب منهاج گوید سه نوع است هندی و رومی و جبلی سنبل الطیب و سنبل العصافیر
نیز گویند و رومی را ناردین اقلیطی گویند و وی نوع گفته شود و انواعه و نیکوترین
آن سوری بود تازه و سبک و خوشبوی همچون سعد و اشقر بود و خوشه وی کوچک
و مجفف زبان بود و بوی خوش در دهان درنگ کند چون بخایند و آن از کوهی خیزد
که از آن طرف سوریاست و از طرف دیگر هند و آنچه هندی بود از انفیطس گویند
و این اسم مشتق است از اسم نهری بحری است که جانب کوه منفیطس سیر و نزدیک

آن رویند و وی در قوت ضعیف‌تر از سوری بود و سبب آن رطوبتی که در موضع رستن
وی است و خوشه وی بزرگتر بود و درازتر و زردتر بود و جالینوس گوید سنبل الطیب گرم بود
در اول و خشک بود در دویم و گویند در سیم و وی مفتح و محلل بود و اول آن بود
که چون مستعمل خواهند کرد در بیخ وی مانند گل چیزی بود آن خاک وی بگیرند به آنکه
جهت دست شستن نیکو بود و خوشبوی و بعد از آن سنبل مستعمل کنند و در زور وی
منع قی بکند و وی جگر را نافع بود و ورم معده و چون بیاشامند و چون از بیرون
ضماد کنند و وی محلل اورام بود و مقوی دماغ و اگر در کحلها کنند موی مژه برویاند
و نافع بود جهت خفقان و چون با آب سرد بیاشامند غثیان زایل کند و بول را براند
و شکم ببندد و چون فرزجه از وی زنان کنند و رطوبت رحم قطع کند و رطوبتها
که سوزاننده بود اندرمیهای خشک گرداند و چون بپزند با آب و زنان بنشینند در آن
آب نشینند و ورم گرم که حادث شده باشد در رحم زایل کند و سینه و شش را پاک
گرداند و یرقان را نافع بود و سده جگر و معده بگشاید و قوت هر دو بدهد و منع ریاح
بود و همه اعضا را قوت دهد و لون را نیکو گرداند و ضیق النفس ساکن کند و استسقاء لحمی را نافع
مفید بود و ممسک طبیعت بود و قی بلغمی باز دارد و محلل ریاحی بود که متولد شود در معده
و مقوی فعل قوت ماسکه بود در بیرون و چون مجموع و شسته که در دهن بر ...
و بوی دهان خوش کند و در دو سیر زیان بود و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و
گویند مضر بود به گرده و مصلح وی کتیرا بود و جالینوس گوید بدل آن اذخر خوشبوی

بود و وزن آن و گویند بدل وی سادج بود **سنبل هندی** صاحب منهاج گوید
برسیتی که آن دار شیشعان است و خلاف است سنبل هندی سنبل الطیب است و گفته شد
و دار شیشعان نیز هم گفته شد **سلبوت** گوی است و گفته شود انواعه
سنبل الکلب صاحب جامع گوید ثمر شجر دردار است که معروف است بالسنة العصافیر
ثمر در حقیقت که بپارسی آنرا اهرفوانه و سنبل الکلب بهاورست **سندروس**
صمغی زرد است مانند کهربا لیکن سست‌تر از وی بود و در وی اندکی تلخی بود
صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در دویم و در وی قبض بود و صاحب جامع گوید
از قول ابن ماسویه که گرم و خشک بود در اول قرصها ببندد و بواسیر را سود دهد
و چون بیاشامند و قطع فضول بلغم و اعضا و ... و کرمها و حب القرع بکشد و نافع
بود جهت استرخاء عصب که حادث شود از افراط رودها و رطوبت امتلا
و اگر روغن وی در ناصور مالند خشک گرداند و دخان وی همین عمل کند خاصه
در جراحتها که در اسفل بود و نزله را نافع بود و اگر فرو کرده بر جراحت افشانند
خشک گرداند و چون بیامیزند با روغن گل چنانکه غلیظ شود و شقاق قرمن که در
دست و پای پدید باشد بمالند بغایت نافع بود و خفقان و ... را بود که از زحیر
بود و سپرز و اسهال ... را بغایت سود دهد و چون با ماء العسل بیاشامند حیض
و بول براند و چون در چشم چکانند جلای تمام دهد و چون بیاشامند خون از همه جای منع
باشد یا بند و دخان وی نزله و زکام را بغایت نافع بود و جهت درد دندان

بغایت سود دهد و معتدل‌تر از وی نبود در این و مانند کهربا بود در قوت
و در ربودن کاه و در وی قوتی بود که به‌تر ا بغایت لاغر کند چون
هر روز قدری از وی با سکنجبین بیاشامند **سپندوقیا** سرخست و گفته شد
سنجرف زنجفرست و گفته شد **سیستارج** ارسطاطالیس گوید طبع
بجز وی سرد بود در دویم و خشک بود در سیم و معدن وی در جزایر دریای
چین بود و در وی جلای تمام بود و نوره اسرا از چرک پاک گرداند و جلای تمام جهت
و چون با آتش بسوزانند و سحق کنند و بر ریشها و بثرها عفن که دراز کشیده باشد
و کهن شده بر افکنند زایل کند و استرخاء لثه را نافع بود و نقاشان در جلای نگینها و
خاتمها مستعمل کنند **سنجاب** کری وی کمتر از سمور بود و گویند بغایت سپیدی وی پوستد و تر
و پوشیدن وی مر و در مزاج او دواتاز انیکو بود و کسی که شب دایم کند **سیندیان**
درخت بلوط است نزد کیا اهل شام بی خلاف **سپندیان** فواسیوست و گفته شود
انواعه **سپندیان** کو و هندست و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و نقرس را
سود دهد چون بیاشامند و بر آن ضماد کنند **سیستور** فزوری آنچه هندی بود
گرم و خشک بود و بغایت سخن بود قایم مقام فرفیون بود و شریف گوید چون وی را
همچنان بسوزانند در دیگی بگل گرفته تا خاکستر گردد و با سرکه طلا کنند بر مرض شقاق
که در میان انگشتان دست و پای بود زایل کند و غافقی گوید گوشت کربکرم و زر بود نافع
جهت درد بواسیر و سخن کرده بود و دو بود و در پشت را نافع بود **سنگبسوم**

سکبینو است و گفته شد **سورنجان** در مصر کف خوانند و در عراق لعبة بربری
و بیونانی قلجیقون و بعضی بلبوس خوانند و بعضی افیادرون و بهترین وی مصری
بود که مانند ورد و برون سفید بود و درون صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود ردی بود
و حبیش بن الحسن گوید طبیعت وی گرمست در اول درجه سیم و خشکست در اول درجه
دوم و در وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد و خاصیتی که در وی هست تسکین درد
مفاصل و نقرس و عرق النسا کند و نافع بود جهت جراحتهای کهن و زنگار [illegible]
ضماد کردن درد پای کن کند در زمان و اگر بسیار ضماد کنند ورم را صلب گرداند و وی
تریاق جمیع مفاصل بود و تمیمی گوید وی را خاصیتی عجب در بواسیر باطن چون سحق کنند
و نیم درم از وی با روغن گوسپند کهن بسرشند و چند بار فتیله کنند و بر گیرند در مقعد
دو شب نافع بود و محتاج شب سیم نبود و در وجع مفاصل با اطریه کردن با بعضی آنها
درد پای کن کند و منصوری گوید منی خشک کند و مجهول گوید سورنجان سفید
باه را زیاد کند و صاحب منهاج گوید خاصه با زنجبیل و فرفیون و کمون و شربتی
از وی نیم مثقال بود با قند و شیخ الرئیس گوید چون جهت مفاصل [illegible] اول آنچ
[illegible] و فلفل بیامیزند و ابن ابی صلت گوید مسهل بلغم خام بود و سودمند بود
در وجع مفاصل و نقرس و ماده که در ایشان بود پاک گرداند و شربتی تمام از وی
یکمثقال بود با قند بود و مانند زعفران و چون با ادویه بیامیزند نیم مثقال
یا یک درم شاید و اسحق گوید مضر بود با دماغ و معده ضعیف را [illegible] و مصلح وی [illegible]

باقند و زعفران و آنچه سیاه و سرخ بود ردی بود و اگر با ادویه مسهل بیامیزند
ادویه مسهل از معده بیرون برد و آفتی عظیم پیدا کند و آن هر دو نوع را نشاید که
استعمال کنند که در ایشان سمیت هست و بدل سورنجان سفید بوزن آن تربد
و دو دانگ وزن آن افتیمون بود و ده یک آن خربق سفید و گویند
در درد مفاصل بدل آن بوزن آن ورق حنا و نیم وزن آن حنظل [illegible] بود
و گویند بدل آن بوزنه انست و تربد **سوقطیون** حشیشة الثعلب است و گفته شد
سوری نوعی از زاجست و گفته شد **سوسن** مکة خوانند بپارسی همک
و ترک بیان گویند و اصل آن را بیان ریمی گویند و جالینوس گوید منفعت
وی در بیخ است و عصاره آن در عین گفته شود ان شاء الله و اصل آن گفته شد
در الف طبیعت سوسن گرم و خشکست و گویند معتدلست و گویند سرد است و
صاحب منهاج گوید در جگر را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود و گویند
مضر بود بسپرز و مصلح وی ورق گل سرخ بود جهت وی فلفل و عرق آن و ازان
پای نیکو بود چون استعمال کنند همچنان تازه **سوسن** چهار نوعست یکی سفید
و آنرا آزاد خوانند و یکی ازرق و آنرا کبود گویند و یکی صحرایی بود و الوان آن
ازرق و زرد و آنرا آسمان گونی خوانند و بیخ وی را ایرسا گویند و یکی زرد بود
و آنرا حطائی خوانند و قد شاخ وی بغایت بلند بود و سوسن بری بود
و بستانی بود و نیکوترین آن آسمان گونی بود و طبیعت آن گرمست در اول

و معتدلست در خشکی و در وی تحلیلی بود و تلطیفی و گویند معتدلست و سوسن
بری گرمی و خشکی وی زیاده بود و جلایی دهد و کلف و نمش را سود دهد
و چون روی را بدان بشویند پاک گرداند و جرب ریش شده و خشکریشات را
سود دهد و بستانی فاضلترین ادویه بود که جهت سوزش خشکی آب گرم استعمال کنند
و در وی سپرز و گزنده جانوران را نافع بود و خاصه عقرب و بوییدن وی محلل
ثقلهای دماغ بود و بیخ وی مسهل آب زرد بود و چون آب وی با عسل بیاشامند
و شربتی از یکمثقال تا بمثقال بود و بوییدن وی مضر بود و [illegible] و سپرزی
از گرمی بود و مصلح وی کافور بود و شیخ الرئیس گوید سوسن آزاد طبع وی
نزدیکست بزعفران لیکن در گرمی و خشکی کمتر از آن بود و از ادویه قلبی بود
سواد القضاة عفص است و گفته شود ان شاء الله **سواد الهند** نوعی از اسلیخه است
و آنرا اسلیخة السوداء خوانند و از ادویه تریاق بود و در اسلیخه گفته شد **سولان**
شیخ الرئیس گوید دوایی رومیست گرم و خشک بود در چهارم چون یک جو از وی
با آب سلق سعوط کنند لقوه را نافع بود **سوار الهند** صاحب جامع گوید برگیست
و گفته شود ان شاء الله **سوداناث** مرغیست که بپارسی دار برگویند
و بشیرازی دارتک و طبیعت وی گرم و خشک بود باه را زیاده کند و مضر
بود بدماغ و در گوشت وی حدتی بود و از بهر آنکه حشرات میخورد و بوی دارد
خاصه چون لاغر بود **سورج** نوعی از کف دریا است و در موضعی گرم سنگ

ریزه بود و نزدیک دریا متولد شود و در قوت مانند نمک بود و مانند
زهرة الملح و لطیفتر از نمک بود بسیار و ملطف و محلل بود **سویق الشعیر**
بپارسی پست جو گویند و نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند
و نخاله وی اندک بود و وی سردتر از پست گندم بود و بسیار شکم ببندد
و چون با آب انار بسرشند یا سفوف کنند همچنان نزدیک معده را خشک
گرداند و قی صفراوی باز دارد و درد سپرز را سود دهد و عطش را بنشاند
و قوت معده بدهد و اگر از وی حسو با عصیده سازند با قدری شیر [illegible]
اطفال از ان کنند بدن ایشان را فربه کند و وی مولد ریح [illegible] و مصلح وی
قند بود **سویق الحنطة** نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند
و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و گویند [illegible] و چون نقیع کنند
طبیعت وی سرد گردد و چون بیاشامند حرارت بنشاند و رطوبت حاصل کند
و وی دیر از معده بگذرد و کثیر النفخ بود و اولی آن بود که با آب گرم بشویند
و قند اضافه کنند **سویق النبق** بپارسی پست کنار گویند معده را سود دهد
شکم ببندد **سویق التفاح** قی و غثیان ساکن کند و از صفرا بود
و معده را قوت دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند **سویق الرمان** سرد و خشک
بود و مسکن صفرا بود و معده را نافع بود و طبیعت سخت دارد و اشتهای طعام باز دهد
کند **سویق الخرنوب و الغبیرا** طبیعت ببندد **سیسنبر** بپارسی [illegible]

سویق القرع طبع سرد دارد [illegible] معده را نافع بود [illegible]

گویند و تمام نیز گویند و تاماو تام الملک و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم
وی خاصیت بیان ننمود و بادرنجبویه و بوی تیز دارد و تخم وی نیز سخت
بود و هر دو لطیف و محلل باشند فواق و منفس را نافع بود و تخم وی چون
بیاشامند باشد ایتقطیر البول و سنگ گرده و مثانه را سود دارد و حیض و نفاس
پاک کند و ورق وی چون [illegible] ضماد کنند [illegible] سود دهد
و رگ [illegible] زنبور ضماد کردن سود دهد و چون با شراب بیاشامند قی [illegible]
پاک کند باقی منفعت وی در تمام گفته شود ان شاء الله و بدل وی در تحلیل
و تلطیف بادرنجبویه بود **سیاب** بلغت وادی قرن خلال است و گفته شد
و گویند بلح است **سیارون** صاحب منهاج آورده است و راوی نیز
در حاوی چنین گفته است که سیارون حب شونیز است و در وی
حرارت و قبضی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دویم و در وی تحلیلی بود
و طبیخ وی معده را سود دهد و بول براند و صاحب جامع گوید از سخن
دیسقوریدوس و جالینوس روشن نمیشود که سیارون قلقاس است
و هو گوید روشن نیست که چیست و جای گفت است **سیسبان** صاحب
منهاج گوید حب القطن است و گفته شد **سیبیا** صبا است و گفته شود
ان شاء الله **سیبیا** ماهی است معروف در [illegible] بیت المقدس و خزف

که در اندرون وی بود و آن را لسان الحمل خوانند و در بعضی سواحل مغرب
بوقناط خوانند چون بپزند و خوش را وی بخورند و [illegible] هضم شود و شکم
براند و چون بسوزانند و سحق کنند بهق و کلف و نمش و جرب زایل کند
و همچنان از احلیل دهد و لعاب سیاه که از وی بیرون آید موی بر داء الثعلب
برویاند و مانند مداد سیاه بود و اگر کتابت کنند بدان توان کرد
سیف الغراب نوعی از سوسن است و آن را دلبوث خوانند و گفته شد
سیسنبرون حرق الماء است و گفته شد **سیکران** بوری است و گفته
شد در باب **سیکران الحوت** ماهیزهره است و گفته شود ان شاء الله تعالی
سیسیر جرجیر الماء است و کرفس الماء و قرة العین و نیز گویند
و وی در آبهای ایستاده بود و عطری در وی است و سخن و محلل بود و حیض
و بول براند و سنگ گرده بریزاند خواه پخته و خواه خام و دوسنطاریا را نافع
بود و مولف گوید در آبهای سواد [illegible] می باشد و باقی منفعت وی در
قرة العین گفته شود ان شاء الله **سیال** یاسمین است و در باب یا گفته شود
ان شاء الله تعالی **باب الشین** **شاه بوج**
نوعی از اجاص است بپارسی الوکرده و آن را اجاص ابیض و اصفر خوانند
و شاه آلوک گویند و اسحق بن سلیمان گوید نیکوترین وی تا بیت زرد رسیده بود
و اسهال وی کمتر از نوع سیاه بود و سبب غلظ و قلت رطوبت و اگر نارسیده بود

نه باشد و اجاص خشک کرده اشتهای طعام بر دهد و صفرا را نافع بود و [illegible]
و اگر بخورند در حال باید که مصطکی و کندر باره استعمال کنند تا از معده بگذرانند
در معده اندود نشود و اسحق بن عمران گوید چون ترش بود سرد بود
و خشک گرم مزاج را موافق بود و قطع تشنگی کند و [illegible]
[illegible] بود و آنچه [illegible] بود و نقیع وی در انواع سرفه نافع بود [illegible]
در انواع معزا است و آب وی حیض براند و طبیخ خشک وی چون قدری قند
باشد نافع بود و [illegible] صفرا وی و شکم براند **شاه انجیر** نوعی از انجیر است
[illegible]
و نیکوترین انجیر است بپارسی انجیر وزیری گویند و در تین گفته شد
دیسقوریدوس [illegible] افقیص خوانند و است و جالینوس ورا [illegible] خوانند
و آن را [illegible] خوانند و معنی آن دخانی بود و چنین در کتاب خود
آن را [illegible] خوانده است و وی [illegible] بود و [illegible] گویند و بقلة
الملک بشیرازی شاهتره گویند و نیکوترین وی سبز و تازه بود و طعم تلخ
بود و ورق وی نیکوتر از قضبان آن بود و طبیعت آن معتدل بود در حرارت
و خشک بود در دویم و گویند سرد و خشک است در سیم و گویند سرد است در اول خون
را صافی کند و چون بیاشامند حکه و جرب را بغایت نافع بود و [illegible]
سخت کند و مقوی معده بود و [illegible] آن [illegible] و بول براند
و مره محترقه و طبع نرم دارد و چون آب تره وی همچنان خام بیاشامند [illegible]

سوخته و جرب و حکه که سبب آن از خون عفن باشد و صفرای سوخته و بلغم عفن
همه را نافع بود و این جا [illegible] در آب تره وی بود و شربتی از ده درم
تا نیم رطل مقدار بود و با قند یا انگبین بیاشامند و شربتی از خشک وی در طبیخ
از چهار درم تا ده درم و از جرم وی کوفته و بیخته تنها از سه درم تا هفت درم بود
و تخم وی اقوی بود از وی در فعل و اگر بوزن آن هلیله زرد اضافه کنند باید
و اگر آب که بپرورند و بخورند قی را پاک کند و غثیان زایل کند که سبب آن بلغم بود
و معده و امعا را از فضول [illegible] پاک کند و شریف گوید اگر حشیش وی را در آب
خوسانند و سر و ریش بدان بشویند شپش بکشد و چون عصاره وی حنا
بسرشند و در حمام در اعضا بمالند جرب و حکه زایل کند و چون آب طبیخ وی
مضمضه کنند بن دندان را سخت کند و حرارت دهان و زبان زایل کند و چون
آب تازه وی ترهندی بمالند و بیاشامند حکه و جرب زایل کند و قوت معده
بدهد و جگر بگشاید و رازی گوید بدل وی در جرب و حمیات کهن نیم وزن
آن سنا و یکی چهارم وزن آن هلیله زرد بود و گویند مضر است به سپرز
و مصلح وی هلیله زرد بود **شاه بلوط** قسطل خوانند و آن شبیه تر از بلوط بود
و غلظت و خشکی وی کمتر بود و نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و طبیعت
آن معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول و گویند در دویم و گویند
در وی اندک حرارت بود و گویند گرم است در اول و سرد است در دویم

غذا بیشتر از حبوب دهد و در وی جلایی بود و سموم را نافع بود و تر و چرب
اسهال که از رطوبات معده بود سود دهد و شاهدانه را پاک کنند از قشرها
و وی منفخ بود و چون بکوبانند و در آب نهند آن کمتر شود و طعم آن لذیذتر
کرده و ابوجریج گوید فربهی آورد و مجربست در شهوت با ابطال الهضم برد و غذای وی
محمود بود آدمی را و فوک را نافع بود و مصلح وی قند بود و بدل وی بلوط بود
و گویند خرنوب **شاه صینی** گویند عصاره گیاهیست صینی و گویند تحقیق چنان
آنکه صحیح نیست و پیر که می پرشند و لوح میسازند طبیعت وی سرد بود و صداع
گرم و ورمهای گرم را سود دارد طلا کردن **شاهسپرغم** حبق کرمانیست
و نیکوترین آن سعتری بود و آنرا شاهسپرغم کرمانی گویند و ریحان خوانند
طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد است
محلل فضلات دماغ بود و چون آب سپرغم بر وی ریزند و ببویند گوری
مزاج را نافع بود و ورق وی قبضی لطیف بود و سده دماغ بگشاید
و دماغ سرد را از بخار ممتلی گرداند و قلاع را بغایت سود دهد و مقوی
امعا بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک کند و بر داء الفیل طلا کردن نافع بود
و چون با آب سرد بر سر کشند و ببویند خواب آورد و گویند مصلح وی نیلوفر بود
و اسپرجوبه گوید نافع بود جهت حرارت و سوختگی و صداع و خواب آورد
شاه دانج بپارسی شاه دانه گویند و بعربی حب القنب و آن انواعست

عدسی و جاورسی و هندی و نیکوترین آن عدسی بود و دیگر جاورسی که آنرا
خشخاشی خوانند بعد از آن هندی و عدسی باید که از عدس پهن تر بود و
بغایت سرخ بود چنانکه بسیاهی مایل بود و مانند گل گبری و چون بشکنند
اندرون آن سرخ بود و زود شکن باشد و آنچه کوچک تر باشد و گرد تر
چون در آب مالند سرخی وی زایل شود و سفید گردد و صلب بود و مانند
یک آن نوع به بود و آنرا شادنه ملی خوانند و شادنه خشخاشی سنگی سرخ است
و نقطها بران و شادنه هندی حجری صلب است بیک رنگ و شادنه چون شسته باشد
گرمست در اول و خشکست در دوم و آنچه شسته باشد سرد است در اول در دوم
و شستن وی چنان بود که بسایند شادنه خوب بکوبند و بغایت سحق کنند و آب
در کاسه چینی کنند و آب از سر آن بریزد در کاسه دیگر و آنچه با آب سوده شده با
نگاه دارد و دیگر با آب سحق کنند و چندان مکرر کنند که آنچه شادنه بود با آب از
شود و ریگ باند بعد از آن آبها بنهند تا شادنه در بن آب نشیند و آب از وی بریزد
و شادنه را خشک کنند و در وی قبضی سخت بود و تجفیفی و چون بر گوشت زیاده افشانند
بگدازاند و ریشهای چشم را بغایت سود دهد خاصه چون با سفیده تخم مرغ بود یا با آنکه
کحل در روی گفته باشد جهت خشونت اجفان و ورم گرم آن بغایت مفید بود
و چون با شیر زنان خلط کنند در چشم دانکه که روان بود و سوزش آن سود دهد
چون طلا کنند و چون با خمر بیاشامند حصر البول و سیلان طمث و خروج مقعد را نافع بود

و منع گوشت زیاده بکند در ریشها و خون زایر ببندد و صحت چشم نگاه دارد
و چون با آب انارین بیاشامند نفث الدم را نافع بود و وی مضر بود بمعده
و احشا و مصلح وی عصاره زرشک بود و بدل آن نیم وزن آن روی سوخته
و چهار دانگ آن توتیا و شاه بور گوید بدل آن حجر مقناطیس است و گویند چون
مقناطیس بسوزند شادنج بود در عمل **شاه بلک و شاه بانج** رخابلک نیز گویند
و شاه بلک و شاهبانج و آن بنفسج الکلاب است بعربی فسوه الکلاب گویند و صاحب
جامع گوید برنوف است و هو گوید تخبره ابراهیم گوحکبت و هو گوید از قول
غافقی که نوعی از قیصومست و از قول صاحب حاوی گوید سیرم ربیت مؤلف
گوید این همه اقوال اختلافست آنچه محقق است بنفسج الکلاب بشیرازی آزاتش سک
خوانند گرم و خشکست در دوم صرع را سود دهد و قطع آب ریش از دهان بکند
خاصه از دهان کودکان و محلل ریاح شکم ایشان بود و در حمیات قایم مقام مرزنجوش بود
شاطل و شاطل نیز خوانند و آن دوایی هندیست مانند گلابخشک و گویند
عود هیت خشن بر کره مانند بسفایج و بقدر مقدار باقلایی بود و مؤلف گوید قول
او صحیحست که آن مانند گلابخشک بود و از هندوستان و ترکستان نیز آورند
بشیرازی اگر ار خوانند و نتیجی گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه سیم
مسهل کیموسات غلیظ بود و فالج و لقوه و داء الصرع و ارتعاش و تشنج مفاصل و علتهای
دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع بود و گویند مسهل کیموسات گفته تر بود و شربتی از وی

نیم درم بود و با وزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند **شاه بوی** فلفل سفید است
و گفته شود ان شاء الله **شاهدانج** شاهد الجنت و شهدانج گویند و گفته شد ان شاء الله
شبرم نباتیست که در بستانها و کنار جوها روید و صحرا و مؤلف گوید
بشیرازی و یا گاو خطونک گویند و گاو خطونک بدان سبب که اگر گاو بخورد بمیرد
و گوسپند هر چند بخورد هیچ مضرت بوی نرسد و بهترین وی سبک بود که لون وی
آن بسرخی مایل بود و بدترین انواع آن پارسی بود و صاحب منهاج گوید گرمست
در اول درجه دوم و خشکست در آخر دوم و وی جلای قوی عالست بود و لبن وی گرم
و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید لبن وی قلع دندان میکند بی اردویه
که شبرم اصلاح ناکرده مستعمل نکنند و اصلاح وی چنان کنند که بسایند شیر تازه و شبرم
ناکوفته همچنان در آن خوبیسانند یکی شبانروز و زیاده رها کنند و در آن یکشبانروز
دو نوبت یا سه نوبت شیر تازه کنند که مصلح وی بود و بعد از آن در سایه خشک کنند و نقوه
ناکوفته بیامیزد و با ادویهای مسهل که ملایم وی بود و مانند انیسون و رازیانه و کمون
کرمانی و تربد و بلیلج پس اگر در این ادویها در بعضی قبض بود و هر سنی که بر خلاف قصد
شبرم بود از بهر آنکه در این ادویها مزاجهای صالح است در دفع طبایع و اما آن آنچ
خلاف آنکه در شبرم است از بهر آنکه ملطف اند و حده وی را زایل کنند و اگر در جلاب
قولنج که سبب آن ریاحی غلیظ بود و بلغم مستعمل کنند خلط کنند با مقل و سکبینج و اشق
و سرگین گرگ حب سازند و اگر در معالجه اورام و سده و آب زرد و بلغم و سودا

مستعمل کنند چون از شیر بیرون آورند و خشک کنند در آب کاسنی و آب رازیانه
و آب عنب الثعلب صافی کرده خیسانند پس شبانروز بعد از آن خشک کنند و قرص
سازند با اندکی نمک هندی و صبر و تربد و بلیله بعد از آن دوایی نیکو بود و لیکن
وی نشاید که قطعا چنانکه هیچ یکی از وی بماند کشنده بود و شربتی از اصلاح
کرده وی با دو بها کفته شد از دانگی تا دو دانگ و در حبیب قوت وی صاحب
منهاج گوید شربتی از وی دانگی بود ... مضر بود خاصه مزاجهای گرم
و مضر بود بمعده و جگر و باه ... گرداند و لیکن وی در دوم
کشنده بود و معالجه وی بانچه در روغن گاو کنند و مولف گوید اگر لبن وی
بر قوبای تر و خشک طلا کنند البته زایل کند و لبن مجموع یتوعات این خاصیت دارد
و بدل وی مازریون است **شبت** بشیرازی شود گویند بهترین وی سبز تازه
بود که گل وی شکفته بود و سخونت وی میان درجه دوم تا سیم بود و حقایت
وی میان اول تا دوم و اسحق گوید گرم و خشک بود در دوم و وی منضج اخلاط
سرد بود و مسکن اوجاع و چون تر بود حرارت وی کمتر بود و رطوبتی در وی بود
اقتضای وی بجهت تر بود و چون خشک بود تحلیل وی زیاده بود و شبت منضج
ورمها بود و اگر در زیت بپزند آن روغن محلل و مسکن وجع بود و منضج ورمها و مفتح
نفخ بیاید و خواب آورد و چون شبت بسوزانند گرم و خشک بود در سیم و خاکستر
آن ریشها که حادث شود در مقعد و ذکر و ریشهای کهن چون بر آن افشانند نیکو بود

و اگر

و اگر بواسیر که رسته باشد ضماد کنند نیکو بود و مقدار ماخوذ از شبت پنج درم بود
بلغم لزج که در سینه بود و درد سینه و شش را نافع بود و فواق امتلایی و مغص
و شیر براند و عصاره وی درد گوش سود دارد و وی را سود دهد و رطوبتی
که در وی بود خشک گرداند و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا را پاک کند و چون تحقن
کنند و با عسل بپزند تا منعقد شود و در مقعده مالند شکم آسان براند و طبیخ وی
درد پشت و باد را نافع بود و مبخر سپر بود و محرور را موافق بود و اگر خایه بود
و بخورند بعد از آن سکنجبین ساده بیاشامند اگر محروری بود و طبیخ جلار وی
درد گرده و مثانه چون از سده بود و یا از ریاح غلیظ نافع بود و سنگ مثانه
بریزاند و ادمان خوردن وی مضعف چشم بود و مضر بود بمعده و گرده
و مثانه و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی دارچینی بود یا فلفل
و بدل وی تخم وی است **شب** انواع است و آنرا زاج بلور خوانند از کوه
فرو چکد و بفسرد مانند یخ ... که از کوههای یمن خیزد و لون وی سفید بود که بزردی
مایل بود و قابض بود و در وی حموضت بود نیکوترین انواع شب بود و انواع
آن یمانی مشهور بود و دیسقوریدوس گوید انواع شب بسیار است اما آنچه
مستعمل است در معالجات طبی سه نوع است مشقق و رطب و مدحرج مشقق یمانی بود
و طبیعت وی خشک بود در دوم و سرد بود و گویند گرم و خشک بود در سیم و گویند
گرمی در دوم بود چون با درد وی سرکه بود نافع بود جهت ترف دم از بن دندان

کو بود و چون با سرکه و عسل مضمضه کنند دندان متحرک محکم گرداند و چون
با عسل بیامیزند قلاع زایل کند و اگر با عصی الراعی بیامیزند بهق را سود دهد
و سیلان ماده که از گوش آید نافع بود و چون با ورق الکرنب یا با عسل
جرب ریش شده را نافع بود و چون با آب بیامیزند جهت حکه و برص
ناخن و داحس و شقاق که از سرما بود سود دهد و چون یک جزو
از وی با یک جزو نمک بیامیزند نافع بود در ریشهای بد که منتشر شده باشد
در اعضا و چون با آب زفت ... زایل کند و چون با آب
مالند شپش بکشد و سوخته آتش را سود دهد و ورمهای ... لزج
کردن و در ... بغل مالیدن کنند بغل زایل کند و چون اندکی از وی با پشم
پاره بقم رحم نهند پیش از جماع نیکو بود جهت قطع خون و منع آبستنی و بچه
بیرون آورد و ورم لثه و لهاة و بناغ و دهن و وجع قرحها و انثیین بغایت
نافع بود و رازی گوید در خواص وی چون در آب تیره اندازند صافی
کند و گویند چون شب در شیب جامه خواب کسی نهند که در خواب بانگ
بانگ و فریاد کند دیگر نکند و خوردن وی مضر بود تا حدی که کشنده بود و ...
سخت پیدا کند و باشد که بسل انجامد و مداوای وی بشیر تازه و قی کنند و ...
کنند و بدل وی نمک یخ بود و نمک سیاه بوزن آن **شب الاساکفه و**
شب العصفر شب القلی است و در قاف گفته شود ان شاء الله **شبطبات**

علی

عصی الراعی است و گفته شود ان شاء الله **شبوقه** خمان بزرگ است گفته شد
شیوط نوعی از ماهی است و در دجله بغداد و فرات بسیار بود و
زهره وی در داروهای چشم استعمال کنند و منفعت وی در سمک گفته شد
شباب درخت ماهودانه است و گفته شود ان شاء الله **شجره بهره** آزاد
درخت است و گفته شد **شجرة الله** اهل هند ... خوانند
و گویند صنوبر هندی است و در دال گفته شد **شجرة البهق** در دار است و گفته شد
شجرة الکه شجره الله است و گفته شد **شجرة الحیات** درخت سرو است
و گفته شد و این اسم بدان سبب نهاده اند که جایگاه مار است **شجرة بارده**
لبلاب است و گفته شود ان شاء الله **شجرة رستم** زراوند طویل است
و گفته شد **شجرة موسی** علیق الکلب است و گفته شود ان شاء الله **شجرة التنین**
... الکبیر است و گفته شود **شجرة الخطیف** عروق الصفر است و گفته شود ان شاء الله
شجرة الطحال ... الحدید است و آن نباتی است که بر هر درختی که نزدیک وی بود
پیچیده شود و آن نوعی از ... است و گفته شود ان شاء الله **شجرة الضفادع**
کبیکج است و گفته شود ان شاء الله **شجرة الدم** شنجار است و گفته شود ان شاء الله
شجرة ابراهیم غافقی گوید ... و بعضی گویند ... است و صاحب فلاحه
گوید درخت برم است که آن مغیلان است **شجرة الکف** اصابع الصفر است و گفته شد
شجرة البهن ... است و گفته شود ان شاء الله **شجرة ابی مالک** در دمشق

صابون القاقی خوانند و آن بناتیست که در موضعهای نمناک روید و در میان
نهرها و در جاه پاک کردن بیخ آن مانند صابونست و مولف گوید آن نوعی
از کلیم سوئی است و در اصل الوطمینا گفته شد و بیخ آن مسهل مره سودا بود
اسهالی برفق سپوختنه بود و جهت زحمتهای حقنی الجذام **شجرة الدب** درخت
سپستانست **شجرة البقیس** طراغوثست وگفته شود انشاء الله **شجرة البرابیث**
طیاقیست وگفته شود انشاء الله **شجرة مریم** صاحب جامع اقوال مخالف یکدیگر
بسیار آورده و محقق نکرده و صاحب منهاج محقق گفته که آن بخور مریمست
و آن سه نوعست یکی نوع برسیه و دو نوع برمیه و بیخ آن عرطنیثا است
وگفته شد در بخور مریم **شجر الغار** درخت و طبیعت آن گرم و خشک بود در دویم
و منفعت آن در غار گفته شود انشاء الله **شحرور** صاحب منهاج گوید بهترین
وی کوچک بود و گوشت وی گرم و خشک بود و دیر هضم شود و بعضی گردار و غذایی
به بود و خون گرم و خشک از وی متولد شود و در وغن بسیار مضرت وی گشته کند
و صاحب جامع از قول رازی گوید گوشت تر بود و کیموس وی محمود بود و زود
هضم شود و قراطیس گوید روحانی به پرستی که فاضلترین اصحاب مالیخولیا بود و بیمار
وی را در خواستند و از مرغان خوش آواز بود **شحم** نیکوترین پیه آن بود
که از حیوان فربه بگیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف بود بسبب حیوان که
از وی حاصل شود و در رطوبت وی کمتر از سمین از بهر آنکه چون بگدازند زود از وی

بپته

بپته شود و گوئید محکم است سود مند بود جهت خشونت حلق لیکن مرخی و مغثی و بد خو
بود و دفع مضرت وی بلیمو و نمک و زنجبیل و در اسن محلل کنند **شحم البط** گرم تر از
همه شحمها بود و بغایت لطیف بود و چون بموم و روغن بیامیزند و بر روی مالند
روی را جلا دهد **شحم الدجاج** گرمی وی کمتر از پیه بط بود و پیه خروس میانه بود
و پیه مرغ مرغ خشونت زبان و درد رحم را نافع بود و **شحم الاوز** داء الثعلب را
سود دهد و شقاق و روی را نافع بود **شحم الارض** صاحب منهاج گوید قطن است
و گفته شود انشاء الله تعالی و صاحب جامع گوید غرا الطین است و مولف گوید حرا الطین
را امعاء الارض گویند و گفته شد **شحم الفیل** گرم بود و چون در خود مالند
گزندگان بگریزند **شحم الاسد** گرمترین شحمها بود و رطوبت و کمی وی بود و خشکی
زیاده و بقوت تر بود و جهت تحلیل اورام صلب غلیظ **شحم الایل** نافع بود جهت
اشیائی که در پوست بود و سوختگی آتش **شحم الحمار الوحشی** با روغن قسط درد پشت
سود دهد **شحم المعز** قابضترین شحمها بود و شحم تیس تحلیل در وی زیاده بود
نافع بود و جهت لذع معا و ریش آن و شحم عنز بقوت تر بود از شحم خنزیر از
بهر آنکه زود بسته شود و حقنه کردن بدان سحج معایی و زحیر را نافع بود و کسی را که
ذراریح خورده بود بغایت نافع بود **شحم الخنزیر** نیکوترین آن بود که از خنزیر جوان
گیرند و رطوبت وی زیاده بود که در زیت و گرمی آن کمتر از گرمی شحم بز و میش
بود و نافع جهت ورمها و قرحهٔ امعا و گزندگی جانوران و مقدار با خوردن از وی

تا سه درم بود و اول آن بود که عوض آن پیه بز کنند که قایم مقام وی بود
در این زحمتها و وی حرام بود و تصرف در آن ناکردن اولیست و گویند بدل
وی شحم کلب الما بود **شحم البقر** گرم و خشکتر از پیه میش و بز بود و متوسط
میان پیه شیر و بز و بدل وی گویند پیه بط بود و شحم العجل گرمی وی کمتر از شحم
بقر بود **شحم الدب** لطیف بود و داء الثعلب را سود دهد و شقاق که از سرما
بود و جهت خلع دوثی و تقعد زمن و برص سود مند بود و شریف گوید
پیه وی چون در پوست انار گرم کنند و با هم بدان زیت بیامیزند بعد از آن
بر ابرو طلا کنند موی بسیار بر وی اند و چون با صبر مالند زایل کند و اگر پیه
وی سحق کنند و بر مفاصل متخلخله طلا کنند سود دهد و چون در آفتاب در عصب
غلیظ مالند مانند آن زخم تا اعضای وی را بجز و اعصاب لطیف گردانند و در غایت
متین بود و بدل وی شحم الکلب بود و ابن زهر گوید چون بر داء الثعلب مالند موی
بر رویاند و چون در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده بر کنده باشند دیگر زود به
و چون بگدازند و در گوش کودک مالند که درد دیده بود از ام الصبیان ایمن باشد و حرزی بود
وی را **شحم السمک البحری** تیزی چشم زیاده کند و نزول آب را سود دارد با عسل کشیدن
شحم الافعی گرم و تیز بود و بیشتر اطبا متفق اند بر آنکه منع نزول آب میکند
از چشم و علی بن عیسی گوید منع موی زیاده که در چشم بود بجنبد و قسمی که میکنند
و بدان ما لند و اسحق گوید مقدار دو دانگ از وی تا دو دانگ زهرها و گزندگیها را

پسود

پسود دهد و مضر بود و بدل و منع مضرت بصل الفار می کنند **شحم قاوندی** قاوند
گویند وگفته شود انشاء الله **شحم الثعلب** درد گوش را ساکن کند چون در روغن
پسوسن بگدازند و به پنبه پاره در گوش نهند و درد و ندانرا سود دهد
و گویند چون بگدازند و بر نقرس مالند زایل کند اگر طلا کنند بر جوبل
و در گوشهٔ خانه رها کنند براغیث بروی جمع و بر غوث بسیار بسی
کک خوانند **شحم التمساح** جالینوس گوید پیه وی چون بر گزندگی وی
نهند در ساعت درد زایل کند **شحم الحنظل** چون از حنظل بیرون آورند
بعد از سه ماه قوت وی ضعیف شود و منفعت وی در حنظل گفته شد **شحم المرج**
خطمی بریست وگفته شد **شخار و شخیره** قلی است و در قاف گفته شود
انشاء الله **شریث** فراسیونست وگفته شود انشاء الله تعالی **شری**
شجرهٔ حنظل است و در حنظل گفته شد **شربین** درخت قطرانست و آن از
جنس شجرهٔ صنوبری بود و ثمر وی مانند ثمر سرو بود لیکن کوچکتر بود و وی
خارناک بود و آن دو نوعست دراز و کوتاه و در پوست وی قبض بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود و چون ورق وی بپزند که بر چهره و بدان مضمضه کنند درد
دندانرا ساکن کند و ثمر وی سرفه را نافع بود و حصر و تقطیر البول را نافع بود
و مشیمه بیرون آورد و بول براند با فلفل استعمال کردن و وی شکم بربندد
و ثمر وی چون با شراب بیاشامند کسی از تب بحری خورده باشد سود دهد

و چون با شحم ایل بیامیزند و بدان را طلی کنند هیچ گزنده نزدیک وی نگردد
و تخم وی معده را بد بود و لذاع بود و درد سر آورد و دیگر چیز از او مصلح
وی بعد از آن لسان الحمل و جلاب کنند **شقاقل** اشقاقل است و گفته شد
ششنبه آن فاترسیلیون است و گفته شود ان شاء الله **ششتره** خواست
و گفته شود ان شاء الله **شطرنیه** نوعی از صعتر است و ورق آن دراز بود
و بستانی بود و تبریزیان آن را آمرنه خوانند و در صعتر گفته شود ان شاء الله
شعور الفقانیه زعفران است و گفته شد **شعر الجن** و شعر الحیات و شعر الارض
و شعر الجبار و شعر الغول و لحیه الحمار و باق الاسود و حانقه و صفایر الجن و شعر الخنازیر
و کزبره البئر این جمله اسم پرسیاوشان است و کرمانیان آن را کورسو خوانند
و زنان بشیر از وی را گیسو بری خوانند **شعادیر** قثاء الحمار است و گفته
شود ان شاء الله **شعیر رومی** جندروس است و گفته شد **شعیر** نوعی از وی
بی پوست بود و آن را سلت خوانند بپارسی جو برهنه گویند و جمل
وی تر و گویند بعضی جو با پوست و نیکوترین جو آن بود که تازه و سپید و
بزرگ دانه و فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم
و خشکی بیشتر از باقلای مقشر بود باندک چیزی اما در همه خصلتها مانند وی بود
چون از پوست بیرون کنند استعمال و چون پخته شود قاطعتر از باقلا بود و در وی تحلیل و
جلا بود و غذا وی کمتر از غذای گندم بود و ورق گرم کرده طلا کنند

پسود و به و بر جوب ریش نهند با گرد گرم کرده طلا کردن نافع بود
و با سرکه و پیه بز نقرس گرم طلا کنند خوب بود و منع سیلان فضول از
مفاصل بکند و آرد وی با پوست خشخاش و اکلیل الملک ضماد کردن ذات الجنب
نافع بود و با سرکه و پیه بز نقرس گرم طلا کنند خوب بود و منع سیلان فضول
از مفاصل بکند و با انجیر چون بر پزند تبهای بلغمی را سود دهد و چون بر صوف ضماد
کنند و با آتش گرم کنند و بر وجعی که از حرارت بود و تمدید کنند ساکن کند
و بر ورمهای گرم همین سبیل و وی با و الکثر بود و معض آورد و از بهر آن
وی را با جوشانند و مضر بود مثانه و مصلح وی انیسون است و آرد جو چون با انجیر
بپزند و بر ورم بلغمی و ورمهای گرم نهند بگدازند و چون با راتینج و زفت
و سرگین کبوتر بیامیزند و بر ورمهای صلب نهند نضج دهد و چون با عصاره
بر دیر پرشته مانند کاهو و تورک و آب روباه ترک و ضماد کنند بر چشم
ورم کرده و ورمی که گرم بود ساکن گرداند و همچنین طلا کردن بر همه ورمهای گرم
همچون حمره و جمره و طلفون و امثال آن و چون با سرکه پرشته و در بیا
طلا کنند درد سر گرم زایل کند و همچنین تنها یا با ادویه که موافق بود استعمال کنند
قلاع را زایل کند **شعر** جالینوس گوید موی اگر بسوزانند در قوت
مانند پشم سوخته بود یعنی گرم و خشک بود در سیم و اگر موی آدمی بر گزنده
سگ و بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند در ساعت درد زایل کند و گویند

سحق کرده با سرکه تر کنند و ضماد کنند بر آن و اگر بشراب صرف و زیت
تر کنند و بر جراحتهای سر نهند منع تورم آن بکند و اگر بدان دخان کنند
خناق رحم و سیلان آن سود دهد و موی سوخته چون سحق کنند با سرکه
و بر بثر مانند زایل کند و چون سحق کند با عسل و بر قلاع دهان کودکان بمالند
بغایت نافع بود و چون سحق کنند با کندر و بر جراحتهایی که در سر پیدا شود
افشانند نافع بود و ضماد با زیت و اگر سحق کنند با عسل و بر جراحتها نهند
زایل کند و چون سحق کنند موی سوخته با مرداسنگ و بر چشمی که جرب و حکه
سخت داشته باشد طلا کنند ساکن گرداند و چون با روغن گل بیامیزند و در
گوش چکانند درد دندان را ساکن کند و اگر طلا کنند بر سوختگی آتش سودمند بود
و ابن زهر گوید اگر بیاویزند موی طفل پیش از آنکه بالغ شود بر کسی که نقرس دارد
یا عقرب گزیده بود نافع بود و اگر موی آدمی بخور کنند بگیری زرد گرداند
و آب مقطر وی چون بر داء الثعلب مالند موی برویاند و صفت سوختن وی
چنان بود که دیگی پر کنند از موی و طبقی بر سر آن نهند که سوراخی در میان
آن بود و بر سر آتش نهند تا بسوزد **شعر الجبار** شعر الجن است و گفته شد
شقلج ثمر الاصف است و آن را قثاء الکبر خوانند و در قاف گفته شد
شقفنین مرتکیت که وی را یمام خوانند و بپارسی بوتیمار و صاحب منهاج
گوید بهترین کوچک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و خشکی وی بقوت بود و مقلع را

سود دهد و نیز خواب آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و نشاید که یکسال
گذشته باشد خورند بغایت مضر بود و اولی آن بود که بعد از کشتن یک
روز رها کنند و رازی گوید پر از او تا بهانز نیکو بود و ارسطو گوید خاصیتی
قوی دارد در قوت ماسکه و در این باب از کبک نافع تر بود و ابن زهر گوید گوشت یمام
حفظ را زیاده کند و ذهن را تیز و قوت حواس بدهد **شقفنین بحری** جانوری دریایی
بشکل خفاش و دو بال دارد مانند بالهای خفاش و لون هم مانند وی و دنب وی
مانند دنب موش بود و در بن آن خاری بود مانند نیشی و بدان بگزد و دردی سخت
پیدا شود از گزندگی وی و صاحب جامع گوید در مدینه مالقه از بلاد اندلس وی را ارنب
خوانند و شریف گوید اگر زنی یا مردی بول بکند در موضعی و در آن موضع خار یمام بحری فرو
برند انگشت که بول کرده باشد سوزشی تمام و دردی سخت پیدا شود مادام که خار وی
در آنجا فرو برده باشند و مهرادیس گوید روی چون نهند در شیاف و خواب کسی خفته باشد
مادام که آن نهاده باشد بخواب رود تا آن برگیرند و اگر دفن کنند در بن درختی
بار ور نشود و خشک گردد و اگر دفن کنند در خانه قومی تفرقه کردند و اگر بسوزند و سحق کنند
و آن خاکستر بر دو کس افشانند از یکدیگر پراکنده شوند و دشمن یکدیگر گردند و بعضی
آن را حوت الشر خوانند **شقایق النعمان** شقر خوانند و بیونانی ارامونی
و بری بود و بستانی بود و گل وی بزرگ بود و بپارسی لاله گویند و نوعی دیگر است
از شقایق که آن را آذریون خوانند و گفته شد و طبیعت هر دو نوع صاحب منهاج گوید

گرم بود در اول و خشک بود در دوم و بعضی گفته اند در دویم و تر و عیسی بصری گفته گرم و خشک بود
در دویم و وی محلل و منضج جلابی بود و صدق در وی بود و اگر گل شقایق با پوست
جوز تر بیامیزند موی را بغایت سیاه کند و خضابی نیکو بود و اگر در شیشه کنند
و در شب بالای وی یک مثقال روغن سوخته بنهند و در سرگین نهند چهل روز دفن
کنند چون بیرون آورند در پاشت موی را خضاب کنند تنها بغایت سیاه گردد
و عصاره وی سفیدی چشم زایل کند و ناصر از چشم زایل کند و ناصر از چشم
کودکان و چون کحلهای مرکب با وی مرکب کنند قوت چشم بدهد و شریف گوید
چون آب وی در چشم کشند حدقه را سیاه کند و منع نزول آب در ابتدا بکند
و تیزی چشم زیاده کند و قوت وی بدهد و اگر یک رطل شقایق و نیم رطل پوست
و اگر یک رطل شقایق گردکان تر در شیشه کنند و دفن کنند در سرگین گرم ده هفته
موی را خضاب کنند سیاه گرداند و اگر دو پشت زنان بوی رنگ کنند خضابی
عجب بود و ابن رضوان گوید تخم وی چند روز متواتر هر روز یک درم با آب سرد
بیاشامند از برص شفا یابند باذن الله تعالی و مجربست و دیسقوریدوس گوید
چون بمجتان بکوبند و آب آن بگیرند و بدان سعوط کنند سر را تنقیه کند
و چون بخایند قلع بلغم بکند و چون بپزند بشراب و بر ورم گرم چشم ضماد کنند زایل
کند و آثار قروح که در وی بود ببرد و ریشهای چرکن پاک کند و چون زنان کوفته
بر گیرند حیض براند و چون ورق و قضبان وی با حشیش وی بپزند و بخورند شیر را

براند و شقایق نافع بود جهت نمش و جرب و ریش شده و قوبا **شقاقل**
اشقاقل و ششقاقل نیز گویند و گفته شد منفعت آن بعضی در باب الف
اینجا نیز گفته شد منصوری گوید مربای وی قوی گرم قوی بود و مسخن معده و جگر
بود و منی زیاده کند بسیار چون ادمان آن کنند و ابن وافد گوید گرم و تر
در اول و رطوبت وی بیشتر از حرارت بود و مهیج جماع بود و باه را زیاده کند
خاصه مربای وی بعسل و جالینوس گوید گرم و تر بود در سیم شیر بیفزاید و قوت
باه بدهد و حیض فرو آورد و مقوی اعضای بارد بود و دیسقوریدوس
گوید در استسقا نافع بود و مقوی امعا بود و بدن و منی بیفزاید و قوت
ارجاع و پس گویند مقوی صلب بود و ذکر و منی بیفزاید و لذت زیاده کند
و بچه فرود آورد و اختناق در رحم و گزندگی سگ دیوانه و سباع و جانوران
که زهر ایشان سرد بود نافع بود و مقدار ما خوذ از وی دو درم بود و شیخ الرئیس
گوید طبع آنست که بخوشت وی لطیف بود و رطب وی قوت در روح زیاده
درازی گوید جمل وی در حبشی و تخم کمتر بود و بسیار خوردن وی مضر بود بشش
و مصلح آن پرسیاوشان است یا نبات که جلاب سازند **شقر** شقایق است
و گفته شد **شقراق** بلواره و سنقره گویند بپارسی کاسکینه و شیرازی کاچه
گویند گرم بود و در دوی رهومتی بود اما محلل ریاح غلیظ بود که در امعا باشد
خوردن وی و وی با هم بود **شقردیون** اشقردیون گویند واین اشقوردیون

است و گفته شد بعضی و تمامی اینجا گفته شود و آن ثوم بری بود و حافظ الاحیا و
و حافظ الموتی خوانند و بغایت گرم بود و بول براند و چون تر بود بکوبند و چون
خشک بود بشراب بپزند و بیاشامند گزندگی جانوران و ادویه کشنده را نافع بود
و سینه را از کیموس غلیظ پاک کند و اگر مقدار دو درم با ماء العسل بیاشامند
قرحه امعا و عسر البول و لذع و معده را نافع بود و چون با سرکه بیامیزند و بر
نقرس بنهند درد ساکن کند و چون با مر و عسل و راتج بیامیزند و چون خشک بود
و لعوق کنند سرفه مزمن را نافع بود و اگر با آب ضماد کنند همچنین و زنان بخود برگیرند
و حیض براند **شکوهج** شکرهج نیز گویند و آن حشیشت و گفته شد **شکاعی**
صاحب منهاج گوید حشیشت در قوت مانند بادآورد و شکوفه زرد وی سبز بود
و گویند زرد و طبیعت وی گرم و خشکست در دویم محلل لطیف بود بغایت و گویند
در شب جامه خواب کودکان نهند نافع بود جهت آب بینی و دهان ایشان
و برقان با طلا کردن و سعوط کردن و با شراب آشامیدن نافع بود و رطوبت معده
و باد که در رحم بود و سوده و مستعمل از وی دو درم بود و جالینوس گوید سود مند
بود جهت مرهای سودا و بلغم و مقوی بدن بود و معده و امعا را پاک کند از فضلها
بد و جذام را نافع بود و قولس گوید جذام و بهق و برص را نافع بود و چون با افسنتین
رومی و عسل بیاشامند و سمین بود و صاحب تقویم گوید مستعمل از وی پنج درم بود
و گوید مضرات بشش و مصلح آن کتیرا عربی بود و نافع بود جهت ورم ملازه و ورم

مقعد و بیخ وی قطع سیلان رطوبت و خون از رحم بکند و فوت روغن از سینه
و بجمیع سیلان رطوبات از بدن بکند و شیخ الرئیس گوید جهت بثهای که هست
خاصه صبیان را نافع بود و مولف گوید بشیرازی آن را غار مهک خوانند و وی
نباتی بود در کوهی و زمینی که سنگستان بود باشد و جهت تپ ربع و تپ سپرز
جلاب خوردن بغایت نافع بود **شکوهم** انکوشت است و گفته شد
شک تراب الهالک خوانند اهل عراق و اهل مغرب ربیح الفار گویند
و بعر ایشان سم الفار و بشیرازی مرگ موش کانی و صاحب منهاج گوید دو نوعست
که از خراسان می آورند و گویند دو و نقره است که در خراسان در معدن نقره
حاصل میشود و مولف گوید محققست از طرف دریا می آورند از کوکیوت
و میگویند وی کانست و اکثر آن وی را زرنیخ سفید خوانند و وی سم قاتل
بود و معالجه کسی که آن خورده بود و بعضی گفته اند که معالجه کسی که زیبق مصعد خورده
باشد و مشکل ملاص یافته از آن از بهر آنکه بغایت مهلک است و اگر در میان طعامی
کنند تا موش بخورد و هر موشی که آن بخورد بمیرد و هر موشی که بوی آن موش مرده
بشنود بمیرد چنانکه خانه از موش پاک گردد **شلجم** و شلجم نیز گویند
و آن لغت است بپارسی شلغم گویند بری بود و بستانی و طبیعت وی گرمست
در دویم و تر است در اول غذا بسیار دهد مولد منی بود و سینه را نرم گرداند و باه را
زیاده کند و بول براند و مسهل بود و اشتهای طعام بیاورد و چون بپزند که بود و خردل

و مقوی معده بود و آب وی حب را سود دهد و آن زهری است که بیرون آری
رطوبت خوانند و در وی غلظ و نفخ بود و محرک شهوت جماع بود و چون بجوزند
و آب را پس نقی در حوض دهند بعد از ان جوارشی تناول کنند مفید بود
شل اسحق بن عمران گوید شل در هند و سپاهان سفرجل هندی خوانند
و آن ثمری مدور بود مانند زرد آلو و قوت وی مانند زنجبیل بود و طبیعت وی
گرم بود در سیم و تر بود در اول ملطف لیکن غلیظ بود و صلابت
اعصاب را نافع بود و شیخ الرئیس گوید طعم وی تلخ بود و تیز و قابض باد را
بشکند و درد را تحلیلی عجیب بود و اعصاب را نافع بود و عرق النسا و نقرس
و بیاروق گوید سلج رحم زنان را نافع بود و بچه را بیفکند و دارد و چون
با عسل با شتاب استعمال کنند معده را پاک کند و قوت اشتها دهد
و مستعمل از وی تا یک درم بود و گویند مضر بود به شش و مصلح وی عسل بود
و صاحب تقویم گوید صداع آورد و گویند مضر بود به شش و مصلح وی عسل بود
و صاحب تقویم گوید صداع آورد و مصلح آن خشخاش سیاه و شکر بود و صاحب
منهاج سهو کرده است که از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن
زیبق مقتول و حق طرف صاحب جامع است که آواز سنگ نامثل سهو کرده است
شمع بپارسی موم خوانند و دیسقوریدوس گوید بهترین وی آن سرخ
رنگ بود خوشبوی که بوی عسل از وی آید و در وی غلظ نبود و طبیعت وی

معتدل بود و گویند گرم بود و ملین و ماده مرهمهای سپید و گرم بود
و درد انفاجی اندک بود و ملین اعصاب بود و خشکی ریشها و خشونت
سینه را نافع بود و طلا کردن و با روغن بنفشه لعوق کردن و منع سیر بستن
در سپاهان زمان بخشد و چون ده حب بکیل مقدار جاورسی از وی
بیاشامند و همین مقدار چون در حسای از جاورس یا برنج کنند و بخورند
قرحه امعا را نافع بود و جذب سموم بکند و در جراحتها که از پیکان زهردار
بود طلا کردن نافع بود و شریف گوید چون با روغن سوسن یا زنبق
بر روی طلا کنند لون را صافی کند و کلف ببرد و منضج دملها بود و استنشاق
را چهار روی در زمان و با نافع و خوردن وی شهوت طعام را ضعیف گرداند
شمشرا مرزنگوش است و در آذان الفار گفته شد **شمشار**
را زیادیت نزدیک اهل مصر و شام و گفته شد **شمشار** بقراست و گفته شد
شمشیر شوشیر گویند و آن قاقله صغار است و گفته شد **سام** سنبویه
است و گفته شد **سنجار** بپارسی شکار گویند و آن انغلیا و ابوخلسا گویند
و گفته شد ورق وی چون بشراب بیاشامند سکم ... ورق وی به ورق
کاهو ماند اما خشن بود و آن گاوزبان تخت است و در کوههای سپیر روید
جامه کند مان **سشندله** تودریت و گفته شد **شنبلیله** صاحب جامع گوید از
قول تمیمی که شنبلید فقاع سورنجان است و صاحب منهاج گوید ورق ...

و قول او صحیح است و نیکوترین آن سفید تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود و بوییدن آن صداع سر را سود دارد و بادهای غلیظ که در دماغ بود
بشکند و سده دماغ و بینی بگشاید و چون اول باران باشد که هنوز آفتاب
بر وی نرفته باشد بشکفد و مانند بهار نارنج شکفته بود لیکن بوی
تیز دارد **شنج** نوعی از حلزون است بپارسی گلک گویند و بشیرازی ...
و آن کوچک بود و بزرگ بود و صاحب جامع گوید بستر و بزرگ بچیده بود و لون
ظاهر آن زرد بود و باطن سفید بود و عطاران شیراز آن را توتیای اکبر خوانند
و آن نوع است در واو گفته شود ان شاء الله و بهترین شنج تازه سفید املس
بود و چون بسوزانند در داروهای چشم مستعمل کنند و صفت سوختن وی چنان
بود که شنج را در گل گیرند که سرگین با وی سرشته باشد و در تنوری نهند که تافته
تافته بود تا بسوزد و علامت سوختن وی آن بود که سفید گشته باشد و اگر سفید
نشده باشد دیگر در گل گیرند و با آتش برند بعد از آن به آب سحق کنند و بشویند
و خشک کنند و دیگر بار سحق کنند و مستعمل کنند طبیعت آن سپید و خشک بود و گویند
تر سفیدی که در چشم بود زایل کند و نشف رطوبت از چشم بکند و آب رفتن
باز دارد و جلای تمام دهد و اگر سوخته در چشم کشند جلا زیاده دهد و سوخته
نشف رطوبت بیشتر کند و تجفیف در وی زیاده بود و اگر بعد از سوختن
غسل کرده باشند نشف بی لذع کند و سنون کردن دندان را جلا دهد و چون

و جبهای گرم بود مقدار نیم درم اما مضر بود به شش و مصلح وی عسل بود
و بدل آن نوع **شنقاد** شنجار است و گفته شد **سشنان** فراسیوشت
و گفته شود ان شاء الله **شونیز** شنیز است و حبة السودا گویند بپارسی
شونیز نیکوترین آن فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم قطع بلغم
بکند و جلا دهد و محلل ریاح و نفخ بود و ورمهای بلغمی کهن شده را و ورمهای صلب
چون بکوبند و با کمیز کودکان که بالغ نشده باشند بسرشند و ضماد کنند
بگدازاند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را سود دهد
و چون بکوبند و به آب تر کنند و بر ناف ضماد کنند کرم دراز بیرون آورد
و اگر به آب حنظل تر بسرشند و طلا کنند کرمها مجموع بیرون آورد و چون
سحق کنند بریان کرده و در صره بندند و دایم ببویند زکام سرد را
نافع بود و اگر سحق کنند و با قدری روغن حبة الخضرا بیامیزند و سه قطره
در گوش چکانند سردی و بادی و سده که در گوش بود ببرد و اگر بریان
کنند و بکوبند و در زیت خیسانند و از آن زیت سه قطره یا چهار قطره
در بینی چکانند زکام را اگر عظیم بسیار آید سودمند بود و اگر بسوزانند
و با روغن سوسن یا روغن حنا که موم در آن گداخته باشند بیامیزند
و بر داء الثعلب مالند موی برویاند و روغن وی چون سعوط کنند فالج و لقوه را
نافع بود و چون بکوبند و بپزند و هر روز دو درم با آب نیم گرم بیاشامند

کرنه کی پیک دیوانه را سود دهد و چون سحق کنند و با سکنجبین بیاشامند تب
ربع را نافع بود و اگر با سرکه بر بهق و برص طلا کنند نافع بود و اگر با عسل
و آب گرم بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون با عسل و روغن گاو
بسرشند در رحم و درد گرده و درد وی که نقرس را بود و در زمان اسهال خون
نفاس پاک گرداند و چون سحق کنند با بول و بر ریشهای سر نهند و بدان
ادمان نمایند پاک گرداند و موی برویاند و چون در حلق کنند و در ابتدای
نزول آب در چشم کشند یا بدان سعوط کنند منع آن بکند و قلع ثآلیل و ثیلان
و بهق و برص و جرب و ریش شده بکند و [illegible] طلا کردن در داء الثعلب [illegible]
بود سود دهد و سده مصفاة بگشاید و چون یک شب در سرکه خیسانند
و بامداد سحق کنند و بدان سعوط کنند درد سر کهن و لقوه زایل کند
و اگر ادمان خوردن وی کنند چند روز بول و شیر و حیض براند و چون با نطرون
بیاشامند عسر النفس را نافع بود و چون دو درم از وی با آب بیاشامند
کرمه کی ریشها را سود دهد و چون در خانه دود کنند کرنه کان بگریزند
و نجاست بیتهای بلغمی و سوداوی زایل کند و چون روغن وی سعوط کنند
فالج و کزاز را نافع بود و قطع تری و سرد وی بکند که اگر جمع شود از آن
افلاج حادث شود و چون سحق کنند و با [illegible] طلا کنند
بر سفیدی که بر اطراف ظاهر باشد لون آن بگرداند و چون بریان کنند [illegible]

آهسته بکوبند و بگلاب بسرشند و بر ریشهای ساق طلا کنند بعد از آنکه
ریش بسرکه شسته باشند زایل کند و چون ضماد کنند در مفاصل را سود دهد
و چون بجوشانند حیض براند و بچه مرده و زنده بیرون آورد و مشیمه
بیندازد و شریف گوید چون هفت دانه از وی بشیر زنان بخورانند [illegible]
و سعوط کنند در صبی که یرقان دارد و چشمهاش زرد باشد بغایت نافع
بود بشدت تفتیح سده و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا بود
و بدل وی صمغ زیتون و گویند بسیار خوردن وی کشنده بود و نوعی از وی
هست که خناق و غثیان آورد و اول آن بود که قی کنند و شیرها نامند
و مداوای وی چون مداوای کسی کنند که کندس خورده باشد شواصرا
نوعی از برنجاسف است و اگر اسک الحبج خوانند طبیعت آن گرم و خشک است
در مقعها تیز کنند جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل سپرد و از بهر آنکه مسهل
اخلاط غلیظ لزج بود شوخط خرشه ارز است شوبلا برنجاسف است
و گفته شد شوع درخت بان است و بان و حب آن گفته شد
شوشیر شیر و است و بهیل بوا و نال بوانسه گویند و آن قاقله صغار است
و گفته شود ان شاء الله شوکة الدراجین مشط الراعیت و بیونانی [illegible] گویند
و گفته شد شوکة الدمن عکوبت و گفته شود ان شاء الله شوکة الملک [illegible]
و گفته شد شوکة عربیه شکاعا است و گفته شد شوکة قبطیه قرظ است

و گفته شود ان شاء الله تعالی شوکة شهباء ینبوت است و گفته شود ان شاء الله شوکة
منتنة حنین گوید طباقیت و گفته شود ان شاء الله و طباق خار آنک هست
که آن را شوکه خوانند شوکة بیضا بادآورد است گفته شد شوکة مصریه
شوکه قبطیه است و گفته شد شوکران حقطوط گویند و بیونانی قونیون
و میقونیون و باریقوین طفسیقوین و آن طماع است و گویند تخم بیخ رومیست
و دیسقوریدوس گوید ساق آن مانند ساق رازیانه بود و ورق آن مانند
ورق خیار زه و گل وی سفید بود و تخم وی مانند انیسون رومی بود اما سفیدتر
و روفس گوید ورق آن مانند ورق ببروح بود زرد بغایت بود و بیخ آن
باریک بود و تخم آن مانند نانخواه بود و شکل آن بطعم و لعابی که داشته باشد
و مؤلف گوید آن بیخ گوییست بپارسی و در پس گویند و بهترین آن زردی
که از ولایت تبرد از نقفت خیزد و اگر از دو درس لغتی خوانند و تخم آن شوکران
است و طبیعت آن سرد و خشک است در سیم تا چهارم و کشنده بود و اگر عصاره
وی بگیرند پیش از آنکه تخم وی خشک شود و در آفتاب نهند تا منعقد گردد بسیار منفعت
داشته باشد در اطلیه و در ضمادها جهت درد چشم استعمال کردن چون ضماد کنند
بر حمره و نمله زایل کند و اگر با تخم وی همچنان با ورق بکوبند و بر انثیین ضماد
کنند جهت کثرت احتلام نافع بود و چون ضماد کنند بر قضیب سستی در وی پیدا کند
و چون بر پستان ابکار ضماد کنند رها نکنند که بزرگ گردد و اگر بر پستان شیر دار

ضماد کنند قطع شیر بکند و اگر بر موضعی که موی سترده باشند طلا کنند منع موی
رستن بکند و اگر در خصیه کودکان ضماد کنند رها نکنند که بزرگ شود و اگر کسی
بخورد علامت وی آن بود که عقل از وی زایل شود و چشم وی تاریک شود
تا حدی که هیچ نبیند و فواق آورد و اعصاب سرد شود و در آخر تشنج اعصاب
آورد و خناق از تنگی که در قصبه شش و حنجره پیدا گردد بسبب ریاح
و مضرت وی [illegible] رسد تا حدی که بکشد و مداوای وی بقی و شراب
صرف کنند و فلفل پس بشیر خر با افسنتین و [illegible] و سپیداب با شراب
و قردمانا و میعه و فلفل و تخم انجره با شراب و ورق غار و الحلتیت
با روغن و مداوای وی بقی و شراب بفرفیون [illegible] کنند و اگر از تخم وی
اندکی در شراب کنند بغایت مبرم بود و بدل آن دو وزن آن بزر البنج بود
شوغار [illegible] است و گفته شد شودانق سودانیاست و گفته شد
و غذا اندک دهد و کیموس وی کم بود شهدانج بزر القنبیت است و آن
بری بود و بستانی بود و در قاف گفته شود ان شاء الله شیطرج [illegible] خوانند
زبان تبرزی و بیونانی لیپدیون و آن انواع است بهترین آن صاحب آن
صاحب منهاج گوید هندی بود [illegible] و مؤلف گوید چنانکه امتحان رفت
بهتر از پارسی نیست که در لغت آیلم خیزد در اطلیه و هندی آیلم نیز [illegible]
که صد موی زیاده از هندیست و این نوع نیکوتر است [illegible]

تازه بود دویم اگر مغشوش بود فی الجمله طبیعت آن گرم و خشک است در آخر
درجهٔ دویم و جالینوس گوید گرم بود در درجهٔ چهارم و شیخ الرئیس گوید
بر بهق سفید و برص و جرب و قوبا با سرکه طلا کردن نافع بود و چون بیاشامند
درد مفاصل را سود دهد و بر سر طلا کردن ... و ورق وی چون بکوبند
بکوبند و با خردل پس بر عرق النسا ضماد کنند ... نافع بود
و بر سر نهادن و بر جرب ریش شده مالیدن مفید بود و چون از خود بکوبند
درد دندان را ساکن کند و مؤلف گوید از خواص وی آنست که اگر کسی را درد دندان بود
شطیرج را در کف دست مخالف نهند و بر سینه روی نهد درد دندان ساکن کند
و بر قوبا با سرکهٔ کهنه طلا کردن نافع بود و مقدار یک مثقال مستعمل بود از وی
و گویند مضر است بشش و مصلح آن مصطکی بود و بدل وی فوه و گویند بیخ کبر

شیح بپارسی درمنه گویند بهترین وی ارمنی بود و آن را درمنهٔ ترکی خوانند
و شیح جبلی را افیلون خوانند و طعم وی تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک بود
در سیم و گویند گرم بود در دویم و خشک بود در اول محلل و ملطف بود و مقطع و در وی
قبضی بود و دون قبض افسنتین و چون بسوزانند و خاکستر آن با روغن بادام
بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و مع الکمد و عسر النفس را سود دهد و کرمهای حب
القرع را بکشد و بول و حیض براند و گزندگی عقرب و رتیلا و زهرها را سود دهد بود
و مقدار دو مثقال و چون بسوزانند و بر ریشی که کوتاه بود بر موضع ریش که

رسته باشد طلا کنند موی برآید و وی مضر بود باعصاب و مصلح وی ... بود و مقدار
یک درم بود و مصلح وی ... و گویند مصلح وی شراب ریباس بود و یا شراب اترج
و بدل در ... و در علتهای دیگر غیر ارمنی بود شیلم زوان است
بهترین وی آن بود که از گندم ... بود و طبیعت وی گرم بود در اول و گویند
در سیم و گویند در دویم و وی ملطف و محلل بود و جلا دهد و با گوگرد بر بهق طلا کردن
و محلل ورم ... بود با بزرکتان با سرکهٔ کهنه بر روی نهند سوراخ کند و با گندم
بر قوبا و ریشها ... کردن نافع بود و بخور کردن آبستنی را یاری دهد خاصه چون با ...
و مر و زعفران و کندر بود و چون بکوبند و بپزند و بر عضوی نهند که ...
باشد بیرون آورد و وی مسکر و مصدع بود و شیرازی ... گویند اگر در میان گندم
بود و از آن نان پزند سدر و سکر آورد و بدل آن ... بود و اگر در شراب
خوابانند و بیاشامند بغایت منوم بود و مستی و خواب گران آورد و ...
وی جهت قوبا ... بود و چون ... مقدار
آورد و رازی گوید بدل آن ... است شیرج دهن الحل است بپارسی روغن
کنجد گویند و شیره گویند و طبیعت وی گرم و تر بود و نافع بود سعال و خشونت سینه را
را خوردن و طلا کردن و چون با ... و بزند مو را نگاه دارد و قوت دهد و خوردن
وی با آب ... را زایل کند و ضیق النفس و معدل الطبیعت ...
را نافع بود و خشونت حلق را سود دهد و ... زایل کند چون در طبیخ کنند
و در وی غلظ بود و معده را بد بود و مرخی وی بود و مصلح وی آن بود که بریان کنند

و بعضی گویند که سوداوی را هیچ نفع ندهد شیبة العجوز اشنه است و گفته شد
شیان دم الاخوین است و گفته شد شیرزق و شیرزق گویند صاحب جامع گوید
سرگین خفاش است و گویند بول او و صاحب منهاج گوید بول خفاش است و گویند
شیر او است و مؤلف گوید آنکه محقق است شیر خفاش است که هیچ مرغ شیر ندارد
الا خفاش و شیر مرغ که مردمان با فواه گویند شیرزق است و طبیعت آن
بغایت گرم است ... و سپیدی که در چشم بود ببرد چون در چشم
کشند شیراه خشخاش است و گفته شد شونیز شونیز است و گفته شد
شیح حبشی فلفل سیاه است و گفته شود ان شاء الله شیاف خوزی گوشت
درندگان است و گفته شد شیخ البحر حیوانی دریایی است که سر و پشت وی مانند
گوساله بود و گویند روز شنبه از دریا بیرون آید شیر ابلج
چون در شیر خوابانند شیر ابلج گویند و بعضی گویند ... ابلج بود و نیکوتر ابلج
بود که چند روز در شیر خوابانند طبیعت آن سرد و خشک در سیم و گویند گرم و تر بود
بلغم پاک کند و قوت شهوت دهد و قطع ... بکند و آب ... از دهان باز دارد
و حرارت ... مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی
شیر تازه و ... بود شیراز بپارسی ریکان خوانند شیرخشت ... در رنگ
که از هند و سیستان آورند طبیعت آن گرم و خشک بود و مسهل مره سودا بود و بلغم
خلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد و شربتی از وی دانگی تا نیم درم بود شیرخشک
بپارسی شیرخشک گویند و طبیعت وی گرم بود با اعتدال و اقوی بود از ترنجبین و ...

وی آن که شفاف بود و مانند صمغ والله اعلم بالصواب
باب الصاد صابون
گرم و خشک است در چهارم مفتح اعضا بود و ... و قولنج بگشاید و مسهل خلط خام بود
چون شافه از وی ... و بر ... شریف گوید چون
در میان ... نهند و ... بمالند محکم زایل کند و اگر
با هم چند آن نمک بیامیزند و در حمام بمالند حکه و جرب ریش شده را نافع بود
و اگر با هم چند آن حنا بر زانو طلا کنند درد زانو ساکن کند و اگر ... طلا کنند
... زایل کند و چون بجوشانند با روغن گل و بر ریش سر کودکان
طلا کنند ... چند نوبت زایل کند و چون طلا کنند بر ریشها ...
و هفت روز رها کنند بعد از آن آب گرم بشویند هیچ دوا به از این نبود
و چون دو درم از وی با دو درم زنجفر محرق و همچند آن نوره با آب ... ریش
خضاب کنند در حمام بعد از آنکه شسته باشند و نیم ساعت صبر کنند موی سیاه کند
و تیزی تمام پیدا کند و اگر سر را بدان بشویند شپش بکشد و سبوس ببرد
و اگر با ادویه بپزند جهت ... مناسب بود و فعل وی زیاده کند
و چون بر اورام بلغمی ... نهند با ادویه موافق ... و چون ... شده
با ادویه گشاید اورام ها ... و ...
قوی گردد و گویند سر را چون بدان بشویند مو سیاه کند ...

طلا کردن بجای شیره و آب وی اگر خورده شود کشنده بود و نیز دیگر خوردن نوره
ومداوای وی آنست که آب گرم نوشند و روغن کنجد بعد از آن آب گوشت از
مرغ و روغن بادام **صابون القاق** شجره ایست ملکی است و گفته شد **صاب** گویند
قثاء الحمار است و گویند نوعی از یتوعات است **صاره** لوف الصغیر است
و گفته شد **صبی** گویند عصاره اسپناج است و گویند عصاره زرد ورچ است
طبیعت آن سرد است نقرس گرم را نافع بود **صبر** سه نوع است سقوطری
و عربی و سمجانی بهترین وی سقوطری بود و سقوطره جزیره ایست نزدیک
ساحل یمن است جبل فرسنگ یمن است و اهل آن جزیره دبلی دینان اند و
ساحران محکم و اصل ایشان از یونانست اسکندر ایشان را از زمین یونان
بدان جزیره فرستاد جهت ساختن صبر و زنان ایشان مجموع ساحر باشند
تا که ی که اگر خصمی با کسی داشته باشند اگر آن شخص حاضر باشد و الا شکل وی در ضمیر خود
دارد و قدحی پر آب پیش خود نهند و آغاز سحر کنند تا آنگاه که نقطه خون در میان
قدح پیدا شود بعد از آن آن قدح را بر سر گیرد و دل وی را کشش کرده و آن شخص در حال
بمیرد و چون بشکافند جگر نبود در شکم وی نبود تا این حد ساحری میکنند
و ساحری ایشان و نیکوترین صبر سقوطری آن بود که لون آن مانند لون
جگر بود و بوی مانند مر بود و براق بود و نیز دیگر جمع عربی و چون در دست مالند
زود خرد شود و لون مانند زعفران بود و از وی بوی روغن گل هفته

آید و قطعها سنگ ریزه در وی نبود و نوع عربی را عدنی خوانند و میانه آنند
و وی میانه بود و سمجانی بد بود و آنرا صبر ردی خوانند و طبیعت گرم و خشک
بود در دویم و گویند گرمی وی در اول بود و گویند حکیم جالینوس گوید خشکی وی در سیم بود
و گرمی در اول جهت معده از همه دوای سودمندتر بود و ریشهای که مشکل نیک شود
خاصه در ذکر و دبر چون با آب بگدازند و طلا کنند و همچنین سودمند بود جهت
ورمهای که در دهان و بینی و چشمها دست شود و فی الجمله فواص وی آنست
که منع ماده کند و اگر جمع شده باشد بگدازاند و همچنین معده بود و دو دماغ آن
و بادها بشکند و مسهل صفرا بود و رطوبت بلغم از پرده مفاصل جذب کند و سده
جگر بگشاید با وجود آنکه مضر بود جگر و ریش چشم و جرب و درد و سوزش
آن زایل کند و رطوبت آن خشک گرداند و سودمند بود و ابتدای نزول آب را
و سر معده و مجموع بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک کند و عروق و اعصاب را
از او سیاح پاک گرداند و ذهن را صافی کند و حبیش بن الحسن گوید باید که صبر
در سرمای سرد و گرمای گرم مستعمل نکنند الا در زمانی معتدل که اگر در سرمای سرد
مستعمل کنند مضر بود مقعده را باشد که اسهال دموی آورد و از بهر آنکه مرضی بود و فتح افواه
مقعده بود پس افواه آن بگشاید و خون روانه کرده و صبر عربی کرب و مغص آورد
و قوت وی در طبقات معده دیگر و روز باقی ماند و سقوطری بهتر آن بود و چون
بیاشامند بخاری لطیف از وی متصاعد شود بسر و دماغ و بلغمی که جمع شده بود

پاک گرداند و بخاری که از معده متصاعد شود بسر و قوت با صره بد ها تیز اینست که
چون متصاعد شود دبر از وی حس و ی لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول پاک کند
و روشنای چشم زیاده کند و بدین سبب است که صبر در ایارجات و معاجین
میکنند و صبر چون شسته باشد زیاده اسهال کند و چون مغسول کنند قوت دوای
بسیار نقصان کند و از طبیعت دوای سر دور رود و صفت شستن وی
صاحب منهاج آورده که بگیرند صبر سقوطری یک رطل و سحق کنند و منخل صفینی بیزند
و بعد از آن افسنتین ربع رطلی و از دو بیای ابارد مصطکی حب بلسان دارچینی
سلیخه عود بلسان اسارون سنبل از هر یک درم این داروها در دو رطل آب شیرین
بپزند تا بنیم آید فرو گیرد و دو دست بمالد و صافی کنند و صبر کوفته و بیخته در هاون کنند
و آن آب بران ریزد و بگذارد و نظر کند تا آن آب از صبر صافی شود
و دیگر باره در هاون کنند و دویم بار بشوید تا آنگاه که هیچ باقی نماند الا مانند خاک
گردد بعد از آن آب از وی بریزد و پس سه درم زعفران با وی بیامیزد و بوقت
حاجت استعمال کنند و شربتی از وی مابین یک درم تا دو درم بود و صبر چون
کهن شود سیاه گردد و شستن وی زود تر از ماسنه ضعیف گردد و گویند مسهل سوداء بود
و آنچه مغسول بود صاحب منهاج گوید شربتی از وی مفرد مابین نیم درم تا دو درم بود
با آب گرم مسهل بلغم و صفرا بود و اگر با دویه بود شربتی از دو دانگ تا نیم درم بود
و مضر بود بجا و مقعد بدل آن بکثیرا کنند و مضر بود بجگر و مقعد و مصلح آن مصطکی بود

و ورق گل سرخ و مقل و منصوری گوید شربتی از وی یک مثقال تا دو مثقال بود
و نوع سمجانی سیاه بد بود و صبر تنها مستعمل کردن بغایت بد بود و مقعد از بهر آنکه
خشکی وی در درجه سیم است و مقعد عصبی است و مزاج وی سرد و خشک بود و چون
بران بگذرد بشکافد و خشکی مضر بود بعصب و شراف گوید چون با آب کنند تا سحق
کنند و طلا کنند جهت نوبت بواسیر که از مقعد رسته باشد چند از و گویند
نیکوترین معالجه این زحمت بود و باید که چون چند از روغن گل که در ظرف اربا
یقطی حل کرده باشد بمالد از پی آن و اگر در آب لسان الحمل حل کنند و بر ریشهای چپی
و گوشت طلا کنند زایل کند و چون سرکه حل کنند و بر حمره و بثور طلا کنند نافع بود
و بدل صبر بوزن آن حضض بود و در نفع معده بوزن آن افسنتین و گویند بوزن
آن حضض و افسنتین بود **صحناه** بپارسی ماهیابه گویند و طبیعت آن گرم
و خشک بود در دویم و گویند گرم بود در اول و خشک بود در دویم و آنرا از ماهی
سازند که آنرا ماهی اشنه خوانند در گرمسیر شیراز خلطی بد از وی متولد شود و تشنگی
رطوبت معده بخشکاند و وجع ورک بلغمی را نافع بود و کند دهان که از دفع معده بود
زایل کند و قطع بلغم بکند و جرب و حکه آورد و تشنگی و صداع و مصلح وی مغز کاهو بود
صدف بهترین آن سفید بود که آب شیرین باشد و طبیعت آن خشک بود
و صوف فرفیر و صدف فرفور تا سوخته نشاید که استعمال کنند از بهر آنکه بغایت
صلب بود و چون بسوزانند قوت وی در غایت تجفیف بود و اولی آن بود که

بغایت سحق کنند واین ابی عاصت هر چیزی که جوهری مجری بود پس چون
تنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای خبیث از بهر آنکه مجفف بود و بغیر لذع
و چون با سرکه و عسل بپرشند یا با شراب نافع بود جهت جراحتهای متعفن خبیث
و گوشت صدف بری چون سحق کنند و طلا کنند بر زاخ تا کرداند بقوت و صدف
حتی سلی و عظام بگیرد و سکن وجع معده بود و مسکن نقرس و مفاصل چون ضماد کنند
و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند و چون بر سر ضماد کنند و رها کنند
تا خود رها کند بغایت نافع بود و چون زنان بخود برگیرند حیض براند و گوشت
سودمند بود جهت گزندگی سگ دیوانه و حرق صدف کوچک شکم براند و بدان
بخور کردن اختناق رحم را نافع بود و مشیمه بیرون آورد و صدف سوخته در تکحیل
و جلای دندان و در کحلهای چشم مستعمل کنند و ریش چشم را نافع بود و غلظ اجفان
زایل کند و چون طلا کنند بر موضع موی زیاده که در چشم بود بعد از آنکه بر کنده
باشد دیگر نروید و سوخته آتش را سود دهد و در دل و مستعمل از وی یک مثقال بود
و از آب وی سپید ارم و صدف سوخته بهق را زایل کند و ریشها پاک گرداند
و اسحق گوید خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی [illegible]
صدف البواسیر نوعی از صدف است که در ساحل دریای قلزم بسیار باشد و در بحر حجاز
نیز بود چون در شیشه نهد و دود کنند بواسیر را سود دهد و شکل وی مانند حلزون
بزرگ بود الا وی طبقات داشته باشد و بوی وی کریه بود و لون وی قرنفلی

بود و کرسیای زند و در قلزم بر که معروف بود **صدا الحدید** زعفران الحدید
است و گفته شد **صرابه** حنظل است که زند و خوانند **صریمة الجدی**
شجرة الطحال است و گفته شد **صرد** شوکران است و گفته شد **صریب**
صمغ است و گفته شود انشاء الله **صرصرایا** بادروج است و گفته شد **صرصر**
زنجره گویند و آن حیوانی است کوچک مانند ملخ کوچک که بشب آواز کند و بشیرازی
چرواسک خوانند و دیسقوریدوس گوید چون بریان کنند و بخورند درد
مثانه را سود دهد و جالینوس گوید بعد از آنکه خشک کنند کسی که قولنج دارد
یکی سه و یا یکی دانه فلفل بخورد و شربتی پنج عدد و از این حیوان بود یا پنج عدد
با بیخ اشل وی فلفل در وقت هیجان درد و صاحب منهاج گوید چون روغن زیت
بپزند و در گوش چکانند درد گوش زایل کند **صرفان** اسرب را صرفان
گویند و نوعی از خرمای سرخ فربه است و آن را مرفان گویند و بپارسی یکتوم
گویند و در میم گفته شد **صعتر** بشیرازی صندار اوشیه گویند و نیوهانی اور
بیاپس و آن دو نوع است دراز ورق و گرد ورق و بری را انواع گویند و در قوت
مانند حاشا بود و دراز ورق اقوی بود از گرد ورق و نیکوترین آن کوچک
ورق بری بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و ملطف و محلل بود در درد دندان
را نافع بود و درد دندان که از سردی و باد بود و چون بخایند ساکن کند و طبیخ
وی چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و چون ما میخته با

بیاشامند دفع مضرت کرم کدو و انیون بکند و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت
جبسین بکند و چون با خیار زه بخورند کوفتگی عضلات را نافع بود و معده و جگر را
مفید بود و اگر با روغن ارسا سعوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد و اگر با سرکه
بیاشامند مطحول را نافع بود و حیض و بول براند و اگر طبیخ وی بیاشامند شکم براند
و فضول مراری بیرون آورد و اگر با عسل لعوق کنند ورم ملازه و شش و کرم را
نافع بود و خوردن وی غشیان را بغایت سود دهد و چون بپزند و آب وی بیاشامند
کرم کشد و حب القرع بیرون آورد و اشتهای طعام باز دید کند و بادها را تحلیل
دهد و تاریکی چشم و شبکوری که از رطوبت بود زایل کند و مقدار نیم مثقال مستعمل بود
و روغن وی سینه و شش را سود دهد و اگر با سویق بر ورمهای بلغمی ضماد کنند بکمال
و خوردن وی هضم طعام بکند و معده و امعا از بلغم غلیظ پاک کند و غذا ها
غلیظ لطیف گرداند و سپرز و معده و جگر را سود دهد و سدها بگشاید و چون
قضیب وی با عناب بکوبند و آب آن بیاشامند خون غلیظ رقیق گرداند و این
خاصیت در وی موجود است و اگر با انجیر خشک بخورند عرق برانگیزد و لون را نیکو
کند و فقاح وی مسهل مره سودا بود و بلغم و شربتی یک مثقال با سکنجبین که بود و سحیر
قولنج و درد رحم و مثانه را نافع بود و چون با عسل و شکر بپرورند هر شب یک مثقال بخورند
و بر آن خسبند جهت دفع نزول آب بغایت مفید بود و از نزول آب ایمن باشند
و ذهن را نیکو کند و چون بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و اگر ضماد کنند

بر موضع گزندگی نیکو بود و چون بچشم زند یک نقول که ضعف چشم بود و بیشتر فراک
زایل کند و نوعی از صعتر بستانی است که آن را بکارند و آن ضعیفتر از بری بود در قوت
و در شیراز بسیار کارند و آن را مرزه خوانند و صعتر مضر بود با ریه و مصلح آن سپرک
المکوری بود و **صغبین** سغبین نیز گویند و آن سکبینج است و گفته شد **صفصاف**
خلاف است و گفته شد **صفیسته** درخت اهیل است و آن عرعر بود و گفته شود انشاء الله
صقراغون مرضیت که آن را طرغلودیس گویند و گفته شود انشاء الله **صقر**
مرغیست که کنجشک را صید کند بپارسی باشه گویند و به بری [illegible] و ابو عمان [illegible] گویند
گوشت وی گرم و خشک بود و چون بپزند و خشک کنند و سحق کنند و دو درم از وی
بیاشامند با آب سپید و بیاشامند سه روز پی فراپیش دور بود را نافع بود و زهره
وی ابتدای نزول آب را در چشم کشیدن نافع بود و قوت باصره بدهد و چون
دلکاف [illegible] زایل کند **صلون** خرنوب نبطیست و ثمره وی در مصر کیا الکلای
خوانند و انا فورس نیز گویند و صفت خرنوب گفته شد و در مفردات نیز گفته
شود انشاء الله **صلصل** بپارسی فاخته خوانند و آن عقعق است و گفته شود
انشاء الله **صموغ** جالینوس گوید مجموع صمغها گرم و خشک بود و سکبینج قوی از بعضی
فاضلتر بود و صمغ بشیرازی از دو گویند و بپارسی ژد **صمغ عربی** بهترین صمغها بود و
تر آن بود که صافی بود و چوب اندک داشته باشد و سفید و شفاف بود و چون در آب نهند
زود بگدازد و طبیعت آن معتدل بود و گویند گرم بود و گویند سرد و خشک بود

و در وی قبضی بود و صفا فی باعتنه السرفه گرم را نافع بود و آواز صافی کند
و قوت معده دهد و اسهال صفراوی را نافع بود و حدت ادویه بشکند و اسحق گوید مضر است
بسپرز و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن صمغ بادام و حب الآس و گویند مصلح آن شراب
صندل و گلابست **صمغ اللوز** بهترین صمغ بادام آن بود که سفید باشد و از درخت
جوان گیرند و وی مایل بسردی بود و گویند گرم و تر بود و صمغ بادام شیرین وارد
حلق و سرفه و تب دق را نافع بود و اگر با سرکه بیامیزند و بر قوبا که بر ظاهر پوست
بود بمالند زایل کند و چون با شراب ممزوج کنند و بیاشامند سرفه کهن را نافع بود
و سنگ گرده بریزاند و گویند مضر بود به سپرز و مصلح آن قند و خشخاش بود و بدل
آن صمغ عربی و کثیرا **صمغ الاجاص** بهترین صمغ آلو آن بود که از درخت کهن گیرند
و در وی گرمی و خشکی بود و گویند گرم و تر بود و درشتی و سینه را نافع بود و چون
با شراب بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون با سرکه بیامیزند و بر قوبا
کودکان بمالند زایل کند و جراحت را اصلاح آورد و چون در چشم کشند روشنایی
زیاده کند و چون در سرکه حل کنند و بر پشه‌ها مانند غراز و سترها و مصعف طلا
کنند سود دهد و اسحق گوید مضر بود به سپرز و مصلح وی قند بود **صمغ السماق** چون
در دندان کیسه نهند درد ساکن کند و جراحت را نافع بود و اگر در شیافات کنند
روشنایی چشم زیاده کند **صمغ الجوز** حلتیت است و گفته شد **صمغ**
الدامیثا نیکوترین آن بود که صافی بود و بسرخی مایل بود و در غایت

وداوی

و حرارت بود و بغایت تلخ و مولف گوید که آن الشیرازی او دوک گوید
و از معده و شبانگاره چنین [illegible] و در هیچ جای دیگر نبود ملطف بود جهت بادهای
غلیظ که در معده و امعا بود و نافع بود و بلغمی که در معده بود لطیف گرداند و قومی
گویند مانند حلتیت بود و مولف گوید جهت درد دندان نیز درم نافع بود و اگر سبب آن
از نفخ بود **صمغ الیدب** گرم است در سیم و خشک در دوم باد بشکند و در جهای صلب
کبد از دو در ریش چشم را نافع بود چون بر آن افشانند و خنازیر که در حلق و شیب
بغل بود بگدازد و چون داغ پیدا کند و بدل آن دو وزن آن حلتیت است
صمغ الخطمی سرد و تر بود تشنگی ساکن کند و شکم ببندد و نافع بود
جهت صفراوی **صمغ الجوز الرومی** کهرباست و گفته شود انشاء الله **صمغ الطرثوث**
اشق است و گفته شد در الف **صمغ القتاد** کثیرا است و گفته شود انشاء الله
صمغ الیدا ایا ابری تافسیا است و گفته شد **صمغ الکمثری** صمغ امرود نیکوتر
آن بود که از درخت کهن گیرند طبیعت آن گرم و تر بود و درشتی و در ریشهای آن سود دارد
و سنگ از وی دو مثقال بود و گویند مضر بود به سپرز و مصلح آن گل ارمنی بود **صمغ**
البطم علک است بپارسی بناست گویند و بشیرازی گند طبیعت آن گرم بود
و محلل و ملطف و در خواص و منفعت آن نزدیک بمصطکی بود **صمغ السرو** گرم و خشک است
و در قوت مانند صمغ سداب و صمغ صنوبر بود و چون بر ان سعوط کنند رطوبت
دماغ را پاک کند و چون بر ریشهای سیاه افشانند بیکبار زایل کند و مجموع ریشهای

اعضا همین کسپل **صمغ الصنوبر** راتینج است و گفته شد **صمغ الطرثوث** کنگرزد خوانند
بشیرازی کنگر مکیو سند و آن تراب القی بود در کنگرزد و گفته شود انشاء الله تعالی
صمغ الزیتون اصطرک است و گفته شد و صمغ بری وی از او دیگر قتاله بود و چون
در چشم کشند شب کوری و تاریکی چشم زایل کند و بول و حیض براند و چون بر دندان
خورده نهند درد ساکن کند و جرب ریش شده را سود دهد و گویند ارد و بدل
آن عصاره اطراشیث است و گویند بدل آن شونیز است **صمغ البلاط** صاحب
جامع گوید بیونانی کیشوملا خوانند معنی آن بپارسی از سنگها پخته و آن چیزیست
که از رخام و سنگها سیاه زنند و صاحب منهاج گوید معدنی بود و مرکب بود از صبر
و مر و خون سیاوشان و انزروت و صمغ عربی از هر یکی جزوی اصل [illegible]
و زاج از هر یکی نیم جزو و کوفته و بیخته با آب صمغ بسرشند و به دیواری که گچ
سفید کرده باشند زنند و رها کنند تا خشک شود و هر چند کهن شود نیکوتر بود
دوی ملحق بود و جراحت را نافع بود و منع خون و ورم بکند و در شیافهای [illegible] اصلاح آورد
صندل ابیض نیکوترین آن مقاصری بود زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود
در سیم و خشک بود در دوم و صاحب منهاج گوید سرد بود در آخر دوم
و خشک بود در سیم درد سر و خفقان که عارض شود از تبهای حاره و جگر گرم
و محروری مزاج را بغایت نافع بود و ضعف معده را سود دهد و چون با آب صلایه کنند
و بگلاب و اندکی کافور بسرشند و بر پیشانی طلا کنند درد سر که از حرارت بود

بدل

پاک کند و چون در حمام با روغن ورد بمالند بوی آن زایل کند و چون
با آب عنب الثعلب یا با آب حی العالم یا آب بربهن یا با آب طحلب بسرشند و بر
نقرس [illegible] گرم طلا کنند و بر ورم گرم نهند سود دهد و مفرح و مقوی قلب بود
و چون محکوک کنند اندک حرارت در وی پیدا شود همچنانکه از دار طحن و اگر خلط
کنند با ادویه جهت تقویت معده و جگر و سپرز آن سود دهد و مفرح و مقوی
قلب بود و چون محکوک کنند اندکی حرارت در وی پیدا شود همچنانکه از دار طحن
و اگر خلط کنند با ادویه جهت تقویت معده و جگر و سپرز آن سود دهد
و مضر بود بآواز و مصلح وی جلاب بنابات بود و بدل آن کشنیز **صندل احمر**
سرد و خشک است در دوم و گویند سرد و تر از ابیض است و گویند سفید سردتر است
از سرخ لیکن سرخ خشک‌تر است محلل اورام گرم بود و منع ماده بکند و در جمره
طلا کردن نافع بود و درد سر را بغایت مناسب بود و شریف گوید چون سحق کنند
و با روغن زنبق بر اعضا مالند تب دق زایل کند و همو گوید صندل سرخ بغایت
سردتر از صندلها بود و بدل آن قرنفل است **صنوبر** بشیرازی کلاج خوانند
و صفت حب آن در حا گفته شد در پوست بیخ صنوبر صفا رقیقی و قوت ما بود
بیخ را نافع بود و چون بروی نشینند [illegible] و چون بیاشامند شکم ببندد و اگر
[illegible] دود کنند بر سوختگی آب گرم بغایت نافع بود و وی معتدل بود در حرارت
و گویند گرمست در دوم و خشک در سیم و گویند در اول و ورق آن تر تر از

طحلب

ازلی، آن بود و جراحتها را نیکو گرداند و غرغره بطبیخ قشر صنوبر کردن
بلغم را جذب کند و بیرون آورد و دخان وی نافع بود جهت کسی که در
مژهٔ وی استرخایی بود و هر علتی و زحمتی که بود زایل کند و قشور و ورق های
چون بیاشامند در جگر و ریش شش را نافع بود و گرمی آن بسیار است و در درخت
صنوبر و آن بقوت فرابیج بود و قشور هر دو صنوبر چون زنان در آن نشینند سود
دهد و کشنده بچه و مشیمه بیرون آورد و ورق وی چون بکوبند و ضماد کنند
بر ورمهای گرم در ساکن کند و جراحتهای تازه که خون روانه بود سود دهد
و چون با سرکه بپزند و بر دندان ضماد کنند درد ساکن کند و چون با آب
با ماء العسل بیاشامند یکمثقال موافق بود جهت کسی که در جگر وی علتی بود
و همچنین پوست و ورق وی چون بیاشامند همین عمل کند و چون چوب وی
پاکیزه کنند و با سرکه بپزند و طبیخ وی در دهن نگاه دارند درد دندان زایل کند
و اگر بسوزانند و دخان وی بگیرند در مداد بغایت خوب بود و اگر در داروهای
چشم کنند مژهٔ چشم نیکو کند و موی زیر دو آب ریش باز دارد و شریف
گوید ثمر صنوبر کبار جلغوزه است چون بکوبند و بعسل بسرشند و هر بامداد
سه درم بخورند از فالج خلاص یابند و چوب وی چون بپزند با ... اعضا ...
کسی که زحمت کشیده باشد بران بشویند نافع بود و بدل آن زفت است
صنار دلب است گفته شد **صنوبر** اسمی یمنی است صمغ را گم

ازطر

از طرف یمن می آورند بلون مربود و در جراحتها استعمال کنند و قطع اسهال
بکند و ازین معجون مستکل حضض همچنان قرص ساخته شد و آثار اول الابل خوانند و جراحتهای
خبیثه را صلاح آورد **صوق الارض** فراسیون است گفته شود ان شاء الله تعالی
صوف بپارسی پشم خوانند طبیعت آن گرم و خشک است و نیکوترین وی نرم
بود و پشم سوخته خشک بود ابریشم و مجفف بود و صفت سوختن آن مانند ابریشم
بود بگیرند و در کمی آهنی با کواری نو و کواری بهتر بود و پشم را بشویند و پاره کنند
و در دیگ نهند و بر سر آتش نهند و طبقی بر سر آن نهند که سوراخ داشته باشد تا از آن
که سوخته گردد و ریشها را نافع بود و گوشت زیاده بخورد و پشم ناسوخته که چرکن
باشد چون با زیت و سرکه تر کنند یا با شراب و ضماد کنند و جراحتهای چرکن
در ابتدا آن موافق بود و بر جایی که ضربی زده باشند یا استخوانی شکسته بود و چون
با سرکه و روغن گل تر کنند صداع و درد چشم و مجموع اعضا را نافع بود بران ضماد کردن
و شریف گوید خرقهٔ صوف چون بر گردن روندگان بندند خشکی از ایشان زایل کند
و چون پشم زده بیاکنند میان انگشتان دست و پای که شق کرده باشد شقاق را
کند و باید که کیمیا شاز و وزر را کشته و دیگر بار تکرار کنند تا زود زایل شود و رازی گوید
چون بپوشند صوفی را اگر گوشت آن گوسفند گرگ خورده باشد حکه در بدن انگیزد
کند و دیمقراطیس گوید اگر ریسمانی پشمین در گردن کاو ببندند زبون و عاجز گردد
صوطلم نوعی از ملح بود زرد رنگ واسم ...

باب الضاد

ضال
ثمر السدر خوانند بپارسی کنار گویند و در نبق گفته شد ان شاء الله **ضبع عرجا**
حیوانیست مانند گرگ و چون پای راه رود و لنگ نماید و از بهر آن ضبع عرجا نام وی
کرده اند بپارسی کفتار گویند گوشت وی گرم و خشک بود در دوم مانند گوشت
سگ چون آدمی در دست وی حنظلی بود و کفتار از وی بگریزند و چون یک
دندان وی با خود نگاه دارند و سگ بگیرند سگ بانگ نزند و چون موی سوپایان
خون وی بخورند نافع بود و چون زهرهٔ وی با همچندان روغن انگور ...
و در ظرفی مسین کنند و سه روز را گذشته بعد از آن طلا کنند بر چشمی که وارد
داشته باشد نه هرای دو بار سپیدی و وارد زایل کند و هر چند این روغن کهن
تر شود بهتر بود و چون زهرهٔ وی با پسیر طلا کنند کلف ببرد و چون زهرهٔ
وی تنها در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و طبیخ وی که با شبت و نخود و آب
پخته باشند جهت درد مفاصل در ان نشستن بغایت نافع بود و نقرس را زایل کند
و بادهای غلیظ ببرد و جمیع علتهای مفاصل ببرد و دهن پای وی چون با زیت
بگدازند و بر نقرس طلا کنند بغایت نافع بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله
بندند بچه نیفتد و اگر از جلد وی کیلی سازند و بدان کیل تخم جهت زرع کردن
بپیمایند آن زرع از همه آفتی ایمن باشد و اگر آن پوست در قوی کرده در آن
آب کنند و همچنین ... که یک دیوانه گزیده باشد بیاشامد هیچ زحمتی نرساند

ولد

و صاحب جامع گوید پوست پیرامون خاصرهٔ وی چون بسوزانند و با زیت
سحق کنند و خشک بر قروح مالند ایشه از وی زایل شود و صاحب جامع اللذات گوید
اگر موی که پیرامون دبر و خصیهٔ وی بود و اکثر بود بدین نوع گفته شد استعمال
کنند این عمل کند و اگر ضعیف ماده بود و بگیرند و بکوبند و سحق کنند زیت
و طلا بر دبر مردی که این زحمت داشته باشد ابنه بر وی غالب شود و این از
خواص است و گویند کفتار بغایت همه حیوانات بود و از بهر آن همی گویند که هر حیوان
هم جنس وی که بر وی بگذرد البته بر پشت وی رود و در خواص حیوانات آورده است
که وی یک سال نر و یک سال ماده باشد و سبب آنست که در شب و تب او خطی باشد که
تا بدم نری و ماده که ترسیده باشد و شب تماشا کرده و وی موافق خرگوش بود
و مخالف همه حیوانات است و از عجایب خواص وی آنست که نگاه بر بالای آن سایه افتد
در مهتاب و سایهٔ سگ بر زمین افتاده بود کفتار در شب سایهٔ سگ ...
در سایه ستوق شود ... از بالا بشیب افتد ... و کفتار روی را بخورد و اگر زهرهٔ
وی در چشم کشند که موی زیاده بود دوقتی که بر کنند و باشند دیگر نروید و کفتار در شب
هیچ حیوانی با وی بر نیاید **ضب** عظایه است و عظایه نیز گویند و آن
نر و کمیت بود بپارسی سوسمار خوانند سرگین وی با کلف و نمش طلا کردن
سود دهد و سفیدی که در چشم بود ببرد **ضجاج** بکسر ضاد و اسم صمغ ... خلیفت
مانند درخت بان و نبات وی در کوه تحوان از زمین عمان باشد و آن صمغی سفید

بود که چون جامه بدان بشویند پاک گرداند پاک‌تر از صابون و مردم را
بدان شویند و دانه دارد مانند تخم مورد سیاه و زبان را بگزد و صحیح تفسیح
ضاد در حقیقت کرده و دوام اثر ابو حنیفه مانند خروب و حب الب ضرو
در حقیقت در کوهستان یمن باشد درخت بلوط بزرگ الا از وی کوچکتر بود
و ورق وی بسرخی مایل بود و ثمر وی مانند خوشهٔ بطم لیکن حبهای زرد کوچکتر بود
ورق وی چون بپزند و صافی کنند و دیگر بار به آتش نهند و بپزند تا زود و کیف
انعقاد بعد از آن استعمال کنند جهت خشونت سینه و سرفه که از سردی بود
و درد دهان و گویند قلاع را ساکن کند و صمغ وی می‌آورند بمکه و بقوت مانند
لادن بود و در بوهای خوش زنان مستعمل کنند و خوشبوی بود و طبیعت وی
گرم بود در سیم و گویند در دویم و تر بود در اول و گویند خشک است در اول و بعضی
ککام ورق شجر ضرو است و گویند ککام الحاد است یعنی پوست بیخ آن و
بصری گوید صمغ ضرو معروفست بککام و طبیعت آن گرم است در درجهٔ دویم و خشک است
در اول محلل و جذاب بود از عمق بدن و اسحق بن سلیمان گوید خاصیت روغن
حب وی آنست که ریاح بلغمی زایل کند و رازی گوید ضرو جهت دفع قلاع و استطلاق
بطن در غایت نیکویی بود و شریف گوید روغن بسیار از حب وی بیرون آید
بادها بشکند و مغص را ساکن کند چون بیاشامند یا بمالند از آن روغن در حقو و محلل و
مجفف بود و چون ورق وی با روغن بپزند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود

وچون

و چون آب بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند بن دندان محکم دارد و بلغم زایل کند
و چون ورق تازه و تر همچنان بسوزند و خاکستر آن با آب بپزند و صافی کنند
و چاشنی سی درم در دهان مره زایل کند و تخم حبوب وی جهت جراحتها نافع بود
خاصه جراحت خشنه کودکان و اسحق بن عمران گوید به لغت افرومین ضرو
اندلس است و بعضی گویند ضرو درخت حبة الخضرا است ضرب صاحب
منهاج گوید عسل است و صاحب جامع از قول شریف گوید که آن حیوانیست
بلغت همدان دیو استیم خوانند و بلفظی دیگر ولدل و آن نوعی از قنفذ
بزرگست و خار دراز دارد و مانند تیرانداز د و چون خواهد که بیندازد
گرد گرده و چون راست شود و تیر بیندازد گاه باشد که به چهار بیندازد
و اگر بر اعضای آدمی آید مجروح شود گوشت وی گرم و خشک بود و وی مقدار
سگی کوچک بود و گوشت وی چون بخورند نقرس را نافع بود و خون وی
بر قدمین ضماد کردن نقرس زایل کند و چون خون وی بر اندام بمالند
برص زایل کند و کلف را جلا دهد ضرع بهترین پستان آن بود که از حیوانی
گیرند که گوشت وی نیکو بود و در وی شیر بسیار بود و طبیعت وی سرد
و خشک بود و اولی آن بود که با ابازیر خورند تا زود از معده بگذرد
و شریف گوید زنی که شیر دارد که شیر وی اندک بود و چون بخورد شیر زیاده
گردد ضریع نباتیست دریایی که در ساحل دریا باشد و طبیعت وی گرم

و خشک بود و بدان بخور کنند زکام زایل کند و چون خشک بود در حمام
بدان بشویند حکه و جرب زایل کند ضرم اسطوخودوس است
و گفته شد ضرو الکلب اسمی یمنی عربیست درختی را که در کوهستان یمن بود
و آن زقوم است و درخت آن بشکل درخت صنوبر بود اما وی مجموع سفید
بود ضرس العجوز خشک است و گفته شد ضغابیس قثاء الصغار است و
گفته شد و انواع اسد و نباتی دیگر است که ساق نبات وی ما شد همیون بود
از نیز ضغبوس خوانند ضغبوس خشف است و گفته شد ضغابیس البر
گویند پرسیاوشان است و گفته شد ضفدع بپارسی غوک خوانند
و نوع بشیرازی بک خوانند و بیونانی بطراخو و گوشت آنچه نهری بود
چون با زیت و نمک بپزند نافع بود جهت گزندگی جانوران و باد زهر جذام
و مجموع گزندگان بود و محرق وی چون بدان نوع بپزند و با موم و روغن
گل موم روغن بپالایند نافع بود جهت مرضهای مزمن که از اثر ریشها عارض شده
باشد و چون بسوزانند و خاکستر وی بر موضعی که خون روانه بود و بر رعاف افشانند
خون ببندد و چون با زفت بیامیزند و بر داء الثعلب مالند زایل کند و گویند
خون یک سبز بر موضع موی زیاده که در چشم بود بچکانند بعد از آنکه موی کنده
باشند دیگر نروید و چون با آب و سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان
ساکن کند و چون وی را مرضوض کنند و بر گزندگی عقرب و مار نهند نافع بود و چون
بر دندان نهند بی درد بیفتد و پیه وی کشنده بود و چون چهار پایان در میان علف

وی را بخورند دندانهاشان بیفتد و گوشت وی گزندگی جانوران را نافع
بود و در خواص آورده‌اند که زبان وی چون بر ناف خفته نهند هر چه
کرده باشد بگوید بی آنکه وی را خبر بود و خون وی با جای [illegible]
چون بر موضعی که موی سترده باشند طلا کنند دیگر نروید و اسحق گوید شخصی را
پیکانی در استخوان روی مانده بود و مدتی دراز و علاج بسیار کرد هیچ فایده
نبود ضفدع را با پوست از وی باز کردند و بر سر جراحت نهادند چون آن
نهادند در یک شبانروز پیکان بیرون آمد و وی در غایت جاذب بود و از
مضرات آنست که قلع دندان میکند و خوردن وی بدن متورم کند و لون تیره
کرده و قذف منی احداث کند و بدترین ضفدعها آنکه گفته شد سبز است
که در چشمه بود یا سرخ که در دریا بود و مداوای کسی که آن خورده باشد قی با آب گرم
کنند و عسل و نمک تا معده از وی پاک کرده بعد از آن در حمام رود و سکنجبین
خورد و اسفیدباج با دارچینی و شراب با حلتیت وی را نافع بود و هر چه نافع بود
جهت استسقا و چون خلاص یابد دندانهای وی همه بیفتد و اگر ضفدع زرد
خورده باشد قطع شهوت طعام بکند و لون را تباه کند و غشیان و قی و درد دل و دوار
شکم و یرقان پیدا کند و علاج وی نزدیک بود بدانکه پیش از این گفته شد
و گویند چون دل وی بیاویزند بر کسی که تب غب داشته باشد نافع بود ضوم
خوک خوانند و آن بادروج است و گفته شد ضومران صاحب جامع سهو کرده است

که آن ضمیران است وقول صاحب منهاج معتبر است که آن سپید مشکست وآنرا ابراج گویند
وگفته شد وبدل برم است یا بجنبه بوزن آن ضمیران ضمیرن نیز گویند
وآن سافسغرم شیراز نیست وآن کنبر بود نه جون کرمانی بود وصاحب جامع
گوید فوونج جونی است وسهو کرده است وطبیعت وی خشک بود در دویم
وگویند سپرد بود ومحرور مزاج را نافع بود وخاصه جون گلاب بوی زنند
وبرجایی که سوخته بود ضماد کنند نافع بود وقلاع را سود دهند والله اعلم

باب الطا

طالیسفر

یونانی دارکیسه خوانند وماق گویند وصاحب منهاج گوید ورق زیتون هندی
بود وآن منسور هندیست وصاحب جامع اقوال بسیار آورده اول گفته که سیاه
است ودیگر قول ابن جلجل آورده که لسان العصافیر است ودیگر گفته که عرق
شجره هندیست ودیگر گفته که عرق درخت توت که کرم ابریشم برگ وی میخورد
واین قولها خلافست وقول مجوسی آورده که ورق زیتون هندیست واین
قول موافق قول صاحب منهاج است وصاحب منهاج وصاحب جامع تحقیق نکرده
آنرا که صحیحست مؤلف گوید پوست بیخ زیتون هندیست باقی همه اقوالها خلافست
وخطا وآن پوستی سطبرتر از دارچینی است وصلبتر ومیل بسیاهی زند وطعم آن
بغایت عفص بود وقابض واندک عطریتی دارد وجالینوس گوید در وی تلخی

و سردی بود وگویند خشک بود در سیم وابن عمران گوید گرم وخشک بود در دویم
ومجوسی گوید معتدل بود در گرمی وسردی وخشک بود در دویم وتب را نافع
بود وتروا حاوزف دم وبواسیر را بغایت نافع بود وفالج ولقوه وضعف اعضا خود
از وی کیمثقال بود وجو ن با سپرکوبند وبدان مضمضه کنند درد دندان وقلاع سفید
زایل کند جون آب دی در دهان گیرند وگویند مضر بود بشش ومصلح وی عسل بود
ومدیورس گوید بدل طالیسفر جهار دانگ وزن آن کمون بود ونیم وزن آن
ابیل درازی گوید داسحق بن عمران هم جنین گویند بدل وی بوزن وی سنبل
ونیم وزن آن پاوج وگویند بدل آن مقل وابیل بود جهارم وی

طاخک

ترا زاد اخ

است وگفته شد

طاوس

مرغیست مشهور شریف گوید بعد از سه سال تا م پر ها
برآورده باشد وهر یکسال یکبار یکجای برآورد وگوشت وی جون با سفیداج
بپزند وبخورند ورق آن پاشامند ذات الجنب را نافع بود وجون پیه وی بکداز ند
وبا آب سداب وعسل بیامیزند در وجع معده وقولنج را نافع بود وگوشت پیه وی جامعت را
قوت دهد وزهره وی با سپرکه کرزنگی جانور را زاسو ده دجالینوس گوید گوشت
وی صلبتر از شفنین وورشان وبط بود وغلیظ تر ودیر تر هضم شود واین ماسوید
گوید گوشت طاوس بد بود مزاج را وصاحب جامع قول صاحب منهاج آورده
که نیکوترین آن جوان آن بود وطبیعت آن گرم بود ومصلح معده گرم بود که با خمیر ازوی
بقوت بود واولی آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز رها کنند و سبکی

دربالای وی بنهند وپاوزیر معده از ان باسپرکه بپزند واین زهر گوید الطبار
ما تقدم مرغها که گوشت ایشان صلب بود ومکاعت بیشها از کمبتن گشته اند
ومحبان با پر او گشته اند واین از بهر آن کرده اند که زود هضم شود وکم جون
زمانی در نمک کشته مانند خمیر که در آرد رود هضم نان نیکوتر بود واین هم جنانست
ورازی گوید طعامی که در وی سمی بود در روی جون طاوس ببیند رقص کند در زیاد بیند
وگویند جون ببیند ظرف که سم در ان بود بشکند وابن زهر گوید اگر صبطون
زهره وی با سکنجبین وآب گرم پیاشامند شفا یابد واگر قرن وی با از زوت یکجا
بر ریشهای بد تر کرده بپاشند که اکله کرده طلا کنند زایل کند واگر سپر کین وی زیر بیل
طلا کنند زایل کند ورسخوان وی جون بسوزانند وسحق کنند ودر کلف طلا کنند
نافع بود واگر بر برص مالند لون آن بگردانند

طارطوح

ماهو دانه است

وگفته شد انشاء الله

طاریقه

دنه است وگفته شد

طالقون

علی بن محمد گوید
طالقون نحاسی بود که مدبر کرده باشند بتوبال نحاس که در کمیز کاو خیسانیده باشند
ومرجان که در آب کشتان خیسانیده باشند پس حلوی سیتی تام بود وحدیدی
قوی ودیگری گوید آن نوعی از مس بیخ داست وقرن سیاه وی وانواع پس زردی
بود وجون از آتش بیرون آورند وبنک زنند در وی تیزی بیدا شود وزرد گرد
ودر کتاب ایجاز گوید طالیقون از جنس نحاس است غیر آنکه گویند با ادویه گرم
مرکب تا سمیت در وی احداث کند واگر از طالیقون منقاش سازند وموی
زیاده که در چشم بود بوی برکنند دیگر نروید خاصه جون مکرر کنند واگر کسی باغ و وارد

در خانه تاریک رود وگوفطی روشنی در وی بود وآینه از وی برابر نظر خود
دارد وبه ان ادمان کند لقوه زایل کند واگر طالیقون در آتش سرخ شده تا
سرخ شود ودر آب فرو برند هیچ جهارپای که از آن آب بخورد واگر قلابی از وی
بسازند ودر آب آویزند ممکن نبود که هیچ ماهی از وی خلاص یابد وطبری گوید
طالقون نحاس مدبر بود وبتوبال النحاس وآنچه در زمان رکیتین مرتفع شود
مرتفع شود وبقیه در موضع سبکه ودر بول گاو خیسانند ومؤلف گوید اکسیران طالیقون
را مس وسپیت خوانند وگویند در کان مس بسیار دیده

طباشیر

نیکوترین آن
سفید سبک بود وزود خورد شود وطبیعت آن سرد وخشک بود در سیم وگویند
در دویم ومسیح گوید دمشقی سرد است در دویم وخشک است در سیم وشیخ الرئیس گوید
مرکب القوی بود مانند گل در وی قبضی بود وقوت معده بدهد وقلاع را نافع بود وتشنگی
آتش را سود دهد وشکم ببندد وتبهای حاره وتشنگی بشکند وقی که از مره صفرا بود
باز دارد وگرمی جگر بنشاند وحصبت ریشها وبثرها وقلاع که در دهان کودکان حادث شود
نافع بود جو تنها یا با ورق گل سرخ بدان بپاشند وبواسیر را سود دهد ودندان متحرک را
محکم گرداند تنها سوده یا خستن وورم چشم گرم را نافع بود وقوت دل دهد وخفقان
که از حرارت بود ساکن گرداند وتوحش غم را نافع بود وضعف معده والتهاب آن
ومنع غلو صفراوی وتشنگی بکند وغشی وکرب را نافع بود ومفرح ومقوی قلب بود
وتری کهن از معده نشف کند وقوت اعضایی که از حرارت ضعف شده باشد

وسپید و مزاج زعفران معتدل کند و تفریح و تقویت دل بغایت بود و گویند
خوردن وی باه را مضر بود و اسحق گوید مضر شش و مصلح وی گلاب بود و گویند
مصطکی و انیسون و بدل آن عصاره لحیة التیس است و گویند بدل آن سپید وزن آن
مغز تخم خیار دو دانگ و چهار وزن آن بزر قطونا و گویند بدل آن نیم وزن آن کافور است
و گویند بدل آن طین مختوم است بوزن آن و بوزن آن عصاره لحیة التیس و گویند
بدل آن کاغذ مصری سوخته است **طیار** نوعی از انجیر است سرخ بزرگ
طیات گویند غیر غافت است اما قول اکثر آنست که غافت است و در عین گفته
شود ان شاء الله **طیقا** نوعی از گندم است اما باریکتر بود و حشیش وی یکیابادی
مردم بود و در سپاهیان کار بند و اگر از آن کماک خورند و مزاج وی مانند مزاج
گندم بود لیکن نفاخ بود و نان وی چون گرم بود نیکو بود و اما چون سرد شود
بد بود و دیر از معده بگذرد و اگر از آرد وی حسویی سازند سینه را پاک کند
و سپرز فربه را نافع بود و بول براند و گرده و مثانه پاک کند و مضر بود
معده و نفخ و قرقره پدید آرد و اگر سبب گیرد هیچ مضرت نبود زیرا که نگاه از
گندم میرسد **طبرزد** اسم پارسی معرب است و اصل آن تبرزد است از بهر آنکه
صلب بود **طبیخ** بطیخ است و گفته شد **طرثوث** موری کوچک بود و در علل
گفته شود ان شاء الله تعالی **طحلب** خرء الضفادع است بپارسی جامه غوک
بگر خوانند طبیعت آن سرد بود در سیم و گویند در دوم و تر بود در دوم

قوزا

قوزا بند و طلا کردن بر ورمهای گرم و نقرس گرم و حمره و درد مفاصل گرم
بغایت نافع بود و چون در زیت کنند بجوشانند عصب را نرم گرداند و اگر
ضماد کنند بر تبیدی اعصار کودکان نافع بود **طحال** یعنی سپرز آن بود که
از حیوانات فربه گیرند از بهر آنکه سپرز آن کمتر از لاغر بود و شیخ الرئیس گوید
بهترین سپرزها سپرز بوک و مع ذلک کیموس وی بد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
و گویند سرد و در وی قبضی بود و خون سوداوی از وی متولد شود و دیر
هضم شود و سبب مخصوصی که دارد دوا وی آن بود که با روغن بسیار و پیه بپزند
و بر پس وی شراب صافی رقیق خورند یا کبر بکه **طحما** شوکرانست و گفته
شد **طخشیقون** طفشیفون نیز گویند و تاویل آن قوسی بود از بهر آنکه دوائیست
که اهل ارمن پیکان از وی زهرآلود کنند و در جنگها بکار برند و حقیقت باز بهره است
طرخوقون برطانیقی است و گفته شد **طرخو هنیس** شعر الجن است و گفته شد
طرسیقوج زرستقوج نیز گویند و آن ماهی دریایی بود و بیونانی طرنفیلا خوانند
و اهل اندلس حل خوانند و دیسقوریدوس گوید اما خوردن وی کردن
شبکوری و تاریکی چشم آرد و چون بشکافند و بر گزندگی تنین بحری و عقرب بندند
و عنکبوت نافع بود **طراثیث** طرثوث نیز خوانند و بشیرازی کابل شکر بن
گویند سرخ بود و سپید بود و بهترین وی سپید بود و طبیعت وی سرد و خشک است قابض

بود و رازی گوید سرد و خشک بود در سیم قطع خون ریختن بکند از مجوی اعتقاد
رحم و شکم بربندد و قوت مفاصل بدهد و معده و جگر را قوت دهد
و چون با دوغ گاو یا شیر تازه بپزند و بیاشامند استرخاء معده را نیکو بود
و مستعمل از وی یک مثقال بود و اسحق گوید مضر بود بطحال و مصلح وی کلنار است و بدل
نیم وزن آن پوست مرغ سوخته شسته و چهار دانگ وزن آن قرظ و شیخ گیاه
عفص و ده یک صمغ عربی **طراغوریغاش** فروج جبلی است و گفته شود ان شاء الله
طرخون بشیرازی ترخون گویند و نیکوترین آن بستانی تازه بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در دویم و در وی قوتی مخدره بود و ابن ماسویه گوید گرم و
خشک بود در وسط درجه سیم و گویند سرد است و مجفف رطوبات بود و خشک
تری بکند و قلاع را نافع بود و چون بخایند و زمانی نگاه دارند دهان گاه دارند و چون
بخایند پیش از خوردن داروی مسهل کریه طعم احساس طعم آن نکنند بسبب تخدیر و معده را
قوت دهد و در وطلق آورد و دشخوار هضم بود و قطع شهوت باه کند و تشنگی آورد
و مصلح وی کرفس بود از بهر آنکه زود بگذراند و هضم کند و تمیمی گوید آب وی با آب انار
ترش در شراب هندی کنند که از شراب کالای وی خوانند منع آروغ و حصبه بکند که نعت
اشربه ملوک هند و بزرگان بود و خاصه آب طرخون این فعل بکند و منع حدوث
علل و بانس بکند **طرطفلین** معنی آن بیونانی ذو ثلثة اوراق بود و این
اسم مشترک است بر حبه قرقی و گفته شد و بر نبات حصی الثعلب و گفته شد و دیگر دوائی

الطفوني

کمخصوص است باین اسم و آن جوار است و بیونانی نام بسیار دارد و بعضی
سیاسپس خوانند و بعضی اسقلیطس و بعضی فسیقس و بعضی اکسوفیلن و آن نباتیست که ارازی
قد وی یک گز بود یا بیشتر و قضبان وی باریک بود و سیاه مانند اذخر و ابتدا بوی
سداب کند و آخر بوی قفر و گل وی فرفیری بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیم مانند قفر الیهود و تخم و ورق وی چون با آب بیاشامند نافع شوصه و عسر البول
و صرع و ابتداء استسقا و درد رحم و حیض و بول براند و باید که از تخم وی سه درم و از ورق
چهار درم بخورند و چون با سکنجبین بیاشامند گزندگی جانوران نافع بود و بعضی گویند
طبیخ نبات وی چون با بیخ وی بود و بر موضع گزند کی عقرب و جانوران ریزند
درد ساکن کند و بعضی از مردمان در تب مثلثه سه ورق و سه حب از وی با شراب بیاشامند
و در تب ربع چهار ورق و چهار حب نافع بود **طرفا** بپارسی درخت گز خوانند
و آن انواع است یک نوع گرا بیج خوانند و آن اثل است و ثمر وی را حب الاثل خوانند
و ثمره الطرفا گویند و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و قبضی و تجفیفی بود و ثمره وی
بغایت قابض بود و گویند وی گرم بود و طبیخ وی چون نطول کنند ریشها بکشد و چون
ورق و بیخ و قضبان وی با سرکه یا شراب بپزند سپرز را نافع بود و درد دندان از ان بپزند
و بدان مضمضه کنند و ورق وی با آب بپزند و با شراب ممزوج کنند و بیاشامند
سپرز کم گرداند و موافق زنانی بود که رطوبات از رحم ایشان روان بود و فرزجه
چون در طبیخ آن نشینند نافع بود و خاکستر چوب وی خون زنان نگاه دارد و گرم

همین عمل کند وخاکستر وی چون بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند و بخاصیت
ریشهایی که از سوختگی آتش بود نافع بود ودخان وی زکام وحیه را نافع بود
بتجارب واین واقف کرده زنی روی جذام ظاهر شد از طبیخ بیخ وی با مویزج بند زبیب
بیاشامید ازوی زایل شد وگویند زنی دیگر را دیدم وحستاییت و جوری که
چون دخان گشته ورم سپرز را سود دهد وبیشتر دیدها ورازی گوید بخور وی بسیار
نوبت بواسیر را خشک گرداند وشریف گوید چون بخور کنند دردمان کسیکه علق
در حلق چسبیده باشد بیفتد و ثمره وی کرند کی ریشها را سود دهد و دبیقور ریدوس گوید
بدل ثمرة الطرفا در داروهای چشم حفظ کنند **طرغلودیس** طرغلودیطیس است و
گفته شود وبعد از بیخ **طربقون** شقمین است وگفته شد **طرخشقوقر** و طرخشقون
نیز گویند وآن هندبا بریست وگفته شود ان شاء الله **طرمیخ** نوعی از ماهی کوچک
بود که از طرف آذربایجان می آورند بهترین آن تازه بود وطبیعت آن گرم وخشک بود
طبع برانند و انک ازوی مطلق سود اود ودبهای ریح ووی مضر بود بسپرز ومعده مصلح وی
روغن بسیار بود **طراغیون** نباتیست که در جزیره اقریطش روید ومنع وی مانند
منع عویی بود وحرارت منع دورق وی در اول درجه سیم بود وسنگ گرده بریزاند
وحیض براند وچون ضماد کنند ازوی پیکانها بیرون آیند واین نبات بغیر از جزیره اقریطش
نروید وورق وی مانند ورق مصطکی بود **طرزیلون** سیسابودلیوس است وگفته
شد **طرمیله** طرنقین است وگفته شد **طروقوقون** طرنقوقین گویند ومسطن

واو شاو وآن زعرور است وگفته شد **طروغلودیطیس** عصفور بطالش دوته سنجه
گویند الشوک است وعصفور السیاح نیز گویند مولف گوید آن مرغیست کوچکتر از گنجشکی
ودر بال وی پری زرد بود ونقطی سیاه بر دنبال وی بود وبر لب آب نشیند ودنب
دراز دارد وداایم دنبه وی در حرکت بود وبشیرازی ویرا دمک یا لک گویند
سنگ مثانه بریزاند ورا الحته ودیگر جمیع کرده دیسقوریدوس گوید چون اندک
از جوف وی بخورند سنگ بریزاند وویرا اصغرا غون وطرغلودلیس گویند **طرخا**
طلیقون نوعی از پرمه است **طربخان** نباتیست که در بهار روید وگل آن
مانند گل خسی بود وزرد ورکه وبرگ وگل وی خار بسته وبشیرازی اکر اکریز خوانند
وآن گرم بری بود ودر قاف گفته شود ان شاء الله اگر طبیخ وی بر گزندگی افعی ریزند
درد ساکن کند واگر بر عضوی سلیم ریزند همان درد پیدا کند وزحمت که از گزیدگی
افعی بود **طلنشیل** عدس مقشر است که با پیر کرکخته باشند **طلق** کوکب
الارض خوانند وعرق الورس وبیونانی اسطرالای کوکب وتفسیر آن کوکب الارض بود
ورازی گوید سه نوعست بحری ویابانی وجبلی علی بن محمد گوید هم سه نوعست یمانی
وهندی واندلسی یمانی نیکوتر بود ودو تنگ وراق وهندی بشکل یمانی بود والا جمل
وی یخته واندلسی صحیفه دی سبتر بود وغافقی گوید آن نوعی از جلبین است واین
معروف بود وبوق الورس وارسطوطالیس گوید خاصیت طلق آنست که اگر بهاون
یا آهن یا مطرقه وهر چیز که چیزها بدان توان کوفت بکوبند کوفته نشود الا مکر بحجر الماس

بشکنند وقطعا وی سحق نتوان کرد الا مکر بسکی جند کوچک با وی اضافه کنند ودر خرقه
خشن باویجی بندند ودر آب جوشانند تا جسم وی خورد شود دیکه از د
وعلی بن محمد گوید حل وی چنان کنند که در خرقه بندند با سکی چند خورد ودر آب
نیم گرم اندازند وباهستگی می جنبانند تا حل شود واز خرقه بیرون آید بعد از آن آب
از وی بریزند ودر آفتاب خشک کنند درین ظرف مانند آرد خورد وشیخ الرئیس
گوید خوردن وی خطر بود وطبیعت وی سرد است در اول وخشکست در دوم قابض
بود خونرا ببندد وآب لسان الحمل وورم ثدیین ودیکر وخلف اذنین وبحیی گوشت که
سست بود دراینها نافع بود وخون که از سینه آید وآب لسان الحمل ببندد وخون
رحم ومقعد ببندد وچون منخول وبآب لسان الحمل پاشانند وطلا کردن ذوسنطاریا
را نافع بود وغافقی گوید نیکو بود ریشهای که بریخته ومان پیدا کرد زایل کند وصاحب
منهاج گوید از قول ابحق کرم مثقال ازوی سکی کرده بریزاند وگوید مضر بود بسپرز
ومصلح وی کثیرا بود ووی سوخته نشود الا بحیله **طلع** ابوحنیفه گوید اول ثمر
نخل طلع خوانند وقشر وی کفری وجف می گویند وآنچه در اندرون قشر بود ویرا طلیع
خوانند بپارسی بهار خرما گویند طبیعت آن سرد است در اول وخشکست در دوم
وگویند قبض در وی مکن نیست وی تر بود ویاقوتی گوید دقیق نخل ذکر که بپارسی
کش خرما خوانند باه را نافع بود ومجامعت بیفزاید واین ماسویه گوید خشکی وی غالب
بود وبرخشکی حاره واسهر دی وی حاجت بود ودیر از معده بگذرد وسکم ببندد

وبسیار خوردن وی در معده سده پیدا کند وقولنج واین فعل خاصیت ویست
وصاحب منهاج گوید مصلح وی شهد است ورازی گوید طلع مقوی معده بود
وخشک کننده ومحرور مزاج را سود دهد ودفع مضرت وی از نفخ در معده
ودیر از معده گذشتن زنجبیل مربا کنند یا کلوا اشارت واین ماسویه گوید اگر
مسلوق خورند باید که وری وزیت وفلفل وکرویا وسداب وکرفس ونعناع وصعتر خورند
واگر خام خورند با طعامهای چرب مانند مرغ فربه وزغاله فربه وبعد از آن شراب کهنه
بر سر آن خورند **طلح** میوه ایست در طرف دریا که از اموز خوانند وگفته
شود ان شاء الله **طلیپا** نوعی از صدف است کوچک واهل شام ویرا طلیس خوانند
واهل مصر دلنیس وبکمنو دیانان فورند ودر صدف گفته شد **طلا** خمر است
وگفته شد وبعضی گویند مثلث است واین سمحون گوید نوعی از قطرانست و مولف
گوید آنچه محقق است ومشهور شراب کهنه خوب را طلا خوانند **طمطم** بماشت
وگفته شد **طمر** خرو عست وگفته شد **طواره** بیش است وگفته شد
طوفیویس نوعی از کمادریوس است وگفته شود ان شاء الله تعالی **طوط**
قطن است وگفته شود ان شاء الله **طولیدون** عنب الثعلب است وگفته شود ان شاء الله
طوطاق اغریون حماض جبلی است وآن نوعی از سلق بری بود ودر حماض گفته شد
طهف غافقی گوید ذرتست وگویند طعامیست که از ذرت سازند **طیلافیون** نوعی از حی العالم است وگفته شد وجالینوس گوید طبیعت آن گرم بود

در اول و خشک بود در دویم و ضماد وی جراحتهای عفن را نافع بود و بر بهق و برص با سرکه
طلا کردن نافع بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی چون ضماد کنند بر برص و بثور
ساعیه را کشته و برص زایل کند و بعد از آن باید که از او ضماد کنند و چون
بکوبند و با سرکه در آفتاب بر بهق مالند و رها کنند تا خشک گردد بهق زایل کند
طیقی و طیقی نیز گویند و آن وادی است و گفته شد طیهوج بپارسی تیهو خوانند
و بزبان اندلسی ... نیکوترین آن فربه بود که در زمان خریف گیرند و طبیعت وی
معتدل بود در گرمی و سردی و غذا نافع بود که اصحاب ادمان الاکل وی کنند
خصوصا اصحاب ریاضت و اولی آن بود که مانند هریسه بپزند از بهر آنکه غذای وی
غلیظ بود طیب العرب اذخر است و گفته شد طیطان کراث بریست
و گفته شود ان شاء الله طیبوت حیوانیست مانند ذراریح اما کوچکتر بود و گردتر
و سمج آن سرخ بود و نقطها سیاه بران و حال و عمل ذراریح میکند و مولف گوید
بشیرازی آن را ... خوانند و به آن ذراریح است و گویند کرمی سبز است
که در تحت صنوبر و آن لعوث ... ذراریح است طیبا ... دراست و گفته
شود ان شاء الله تعالی طین مجموع کلها سرد و خشک بود طین الحکمه بپارسی
گل حکمت گویند و صفت آن بسیار است مولف گوید بهترین این نوع است
بگیرند گل زرد پاک چهار من و بکوبند و ببیزند و یک من کاغذ ... در آب کنند
و ... بماند تا حل شود پس گل را با آن کنند و چهار ... موی سر آدمی

میقراض چیده و چهار یک سرگین اسب بگیرند و همچنین و یک ماه ... اکثر ...
بکوبند و آنگاه ... بکنند و بنهند تا خشک شود و بوقت حاجت بکوبند و با آب
صافی خمیر کنند و استعمال کنند که بهترین انواع گل حکمت است طین مختوم گل سرخ رنگ
رنجیت بغایت املس و از تل بحیره آرند و گویند در آن زمین قطعا هیچ نبات و حشیش نیست
و هیچ سکنه در آن زمین نبود و قبری در آنجا هست و آن گل را مغره کاهنان خوانند
و طین الکاهنی گویند از بهر آنکه زنی کاهن ... آن گل ... است و مغره لمنیه و خواتیم
نیز خوانند و صورت ارطامس بر آن بود ... و دیسقوریدوس گوید که ... از
جزیره لمنوس که بخون بزکوهی سرشته و آن صورت بر آن میکنند و خواتیم
الملک و ختم الملک از بهر آن گویند که صورت ارطامس بر آن بود و اقوال بسیار آورده اند
در این گل و جالینوس گوید نیکوترین گل آن بود که از وی بوی ... آید و خون را ...
و چون در دهان گیرند زبان را بچسبد و مولف گوید امتحان وی اول بر لب کنند
اگر بر لب بچسبد دیگر بار بر زبان نهند و باید که بچسبد و بغایت نرم و املس براق بود
و گویند آن زمین که گل مختوم از وی می آورند از زمین یونان بود و از زمان ...
و شیخ الرئیس گوید طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی مانند مزاج آدمی
الا آنکه وی بیشتر از رطوبت بود و در وی رطوبتی که ممتزج پیوسته بود و در وی
خاصیتی عجب بود و تقویه دل و تفریح آن و تریاق مطلق و معاوضت جمیع زهرها کند
و مولف گوید که ... قریب دو مثقال در یک ... که از سموم قتاله است خورده

بود و در زمان قدری از طین مختوم بآب ... بوی دادند آغاز قی کرد و چنانچه هرچه که
خورده بود ... دیگر بار قدری هم ... بوی دادند دیگر قی کرد و ... طبیعت
بیامد و از آن زهر گشته خلاص یافت و مجموع ... که خون روان بود و چون بر آن
پاشند خون ببندد و چون بدان حقنه کنند ذوسنطاریا ... نافع بود و ...
از وی دو درم بود و جهت گزندگی جانوران گشنده مانند افعی و سگ دیوانه با شراب
بیاشامند و با سرکه طلا کنند نافع بود و کسی که ذراریح خورده باشد و ارنب بحری
طین مختوم بیاشامد در حال قی کند و دفع سم آن بکند و ... نیز همین عمل کند
در دفع سموم و مسیح گوید سحق کرده بیاشامد و نقیع وی از زمان ... دفع و ...
و اسحق گوید مقدار ... و ... وی کلاب بود و بدل آن ... طین رومی بود
یا طین ارمنی که بخون بزکوهی سرشته باشند اما در تریاق بدل وی نیست طین ارمنی
گلیست سرخ رنگ که ... و اسحق بن عمران گوید ... است که بسیاهی زند
و خوشبوی مذاق وی ... بود و بر زبان بچسبد و طبیعت وی سرد و خشک بود
در اول صاحب منهاج گوید نیکوترین وی وردی بود که در وی هیچ ریگی نبود و چون
سحق کنند و چون بر زبان نهند بچسبد و طبیعت وی سرد بود
در اول و خشک بود در دویم خوردن ... و طلا کردن نافع بود
و جراحتها و قلاع زایل ... و نزله که از سر بسینه ریزد و از آن ضیق النفس پیدا شود
و هیچ دوا بهتر از وی نبود و مقدار یک مثقال مستعمل بود و سل را نافع بود و سبب آنکه

ریش سینه را خشک گرداند و جهت تب وبایی بغایت نافع بود و گویند در زمین
ارمن وقتی وبایی عظیم بود چنانچه ... ماند و آن چند کس ... چون ... گرد
همیشه این گل اندک می خوردند و این خواص از آنجا معلوم کردند و از بهر آنست که
اطبا بشراب و گلاب ... و اگر تب بود بگلاب و آب سرد و ...
با اقاقیا طلا کردن نافع بود و ... بواسیر از مقعد بیرون آورد و گویند مفرح بود
بسیار ... گلاب بود و اسحق گوید بدل وی طین حجازی بود که در اندلس معروف
... و گویند طین ... طین رومی مجفف ... منع ورمی که در جفون
پیدا شود ... چون با آب کاسنی طلا کنند و خون که از چشم آید باز دارد
طین ساموس طین سامس خوانند و کوکب ساموس بهترین آن بود که سفید
و سبک بود و بغایت بر زبان بچسبد مانند ... و چون در آب نهند زود حل شود
و از بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد و وی خشکتر از طین مختوم بود و ...
غسل حاجت نیست و در بستن خون قایم مقام طین مختوم بود و ... طلا کردن
... بود و ... نافع بود و در نفث الدم و ...
... حقنه کنند ... از آن ... حقنه کنند ...
... و اگر با سرکه ممزوج کنند و آب ... نافع بود و جهت ورمهای گرم ...
چون بر آن عضو رطوبت زیاده بود و ... مانند ثدی و ...
و مجموع گوشتها ... و قطع نفث الدم ... دایم بکند

چون با گلنار بری بخورند و چون با آب و روغن گل بمالند برخصیه و ثدیین که ورم گرم بود ورم آن ساکن کند و قطع عرق بکند و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران و ادویه کشنده را نافع بود **طین قبرسی** کلیست سرخ گلگون و چون در دست بمالند و چون بشکنند در اندرون وی رگهای زرد بود و چون بر زبان نهند بچسبد بغایت چنانکه بدشواری توان کند و طبیعت وی سرد و خشک بود در وی قبضی معتدل بود سود دهد جمیع حرارتها و ورمها را طلا کردن و بستن اعضا و کوفتگی در زمان افتادن از جایی بلند و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و از قول اسحق ریختن خون جای رگ و دید را سود دهد و در نفث الدم و قرحه امعا و کاهیدن و حقنه کردن نافع بود و دفع ادویه قتاله را یک درم از وی با آب سرد بیاشامد و مطبوخ بود مانند بود و بدل آن طین مختوم بود **طین قیمولیا** حجر الرخام گویند و آن مانند صفایح رخام بود سفید و براق و خوشبوی و گویند از وی بوی کافور آید چون تازه بود و آن نازک بود چسبنده و آن نوعی از رخام است و دیسقوریدوس گوید آن دو نوع است یکی سفید و دیگر قرفیری و وی دسم بود و جالینوس گوید قوت وی کسر کند و در وی تبرید و تحلیل بود و از بهر آنست که چون محلول کنند جز دهل از وی بیرون شود و طبیعت وی سرد و خشک کرده و چون با قدری سرکه و آب طلا کنند بر خستگی آتش نافع بود و آنچه خالص بود بسیار منفعت دارد و چون با سرکه طلا کنند بر جمیع ورمهای گرم و ورم خصیه بغایت نافع بود و ریشهای دشخوار زخم چون بدان طلا کنند

و استعمال کنند نافع بود و مولف گوید در کوهستان یزد می باشد و زنان بجای روی استعمال کنند و روی را پاک کند و ابن سمجون گوید بدل آن طین مصر است و ابن جبان گوید اهل بصره طین قیمولیا طین الحر خوانند و اصناف وی بسیار است ارمنی و سجلاسی و اندلسی و ارمنی نیکوترین همه بود و بعد از وی

و استعمال کنند نافع بود و مولف گوید در کوهستان یزد می باشد و زنان بجای روی استعمال کنند و روی را پاک کند و ابن سمجون گوید بدل آن طین مصر است و ابن جبان گوید اهل بصره طین قیمولیا طین الحر خوانند و اصناف وی بسیار است ارمنی و سجلاسی و اندلسی و ارمنی نیکوترین همه بود و بعد از وی سجلاسی و فی قلتهم از اندلسی بود در معالجه و آن بغایت سفید بود و جرم وی صلب زود شکسته نگردد و در آب حل نشود تا دیر زمان و چون حل شود در وی لزوجت بیشتر بود که در غیر وی و اندلسی دو نوع بود یکی سفید و یکی سیاه و آنچه بغایت سفید بود در معالجه مستعمل کنند و آنچه سیاه بود به بود و تصرف در آن نشاید کرد **محمد بن عبدون گوید** طین الحر خالص از رمل بود و مولف گوید گلی است در یزد و یکی شیراز و شیرازی گل کرتی خوانند و در طبیعت نزدیک بوی و آن را هم بدین اسم خوانند و آن گل بغایت سبز رنگ است و چون به پوست بادام دهان کنند از بهر خوردن لوز را سرخ کرد و اند و طعم آن خوش بود و دیگر بدین نام خوانند **و علی بن رزین گوید** طین الحر سرد و خشک بود و بیشتر در آن نیکو بود جهت همه بجرا حتها و اگر با سرکه بر گزندگی زنبور طلا کنند درد ساکن کند

طین فارسی بهترین وی سرخ بود و بشیرازی وی را گل سرشوی گویند و طبیعت وی سرد و خشک بود و درد و ریش را نافع بود و چون دو مثقال از وی مستعمل کنند و گویند مضر بود و مبادا نز و مصلح وی آب سماق بود **طین اصبغی** طین الضم خوانند و آن از موضعی که نزدیک قسطنطنیه است میان دو کوه آرند و لون آن زرد وی تیره رنگ بود و در آنجا رهبانان اند که بدین گل مهر کنند و آن طلسم کسی نتوانند خواند و ندانند که جهت غیر از بیان آن و اگر کسی دیگر باز دارد از طلسم شناسند و آن عزیز بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و بر ورمهای گرم طلا کردن سود مند بود و خون رعاف باز دارد و خوردن وی و در بستن خون از همه طینها بقوت تر بود و دفع گفته **طین الحر** صفت آن در طین قیمولیا گفته شد **طین بلد المصطکی** گل جزیره مصطکی است طین خیا خوانند و حنین گوید و دیسقوریدوس گوید نیکوترین آن بود که سفید بود و بلون خاکستر مایل بود و این گل رقیق بود و صفایح داشته باشد و پارهای مختلف شکل بود و چون در حمام خود را بدان بشویند روی و جمیع تن را جلا دهد و فاضلترین ادویه بود و جهت ریشها که از سوختگی بود مستعمل کنند **طین اقریطیس** مضعف ترین طینها بود که یاد کرده شد و مضعف قواس بود و ریشهای چشم را نافع بود و چون زنان بستن از قوت باد و زیر جبه نگاه دارند و وی جلا دهد بغیر لذع **طین کرمی** بیونانی اپیاطیس خوانند و معنی این اسم کرمی بود و بعضی قوتا فیطس خوانند و این اسم مشتق از قرمان بود و حس آن دوا بود و این گل از سه نیز

سوقیا با جاد سوریا بود و نیکوترین وی آن بود که سیاه بود مانند فحم زغال که از چوب صنوبر گیرند و آنچه خاکستری رنگ بود بد بود و جالینوس گوید سبب طین کرمی خواندند که در زمان بهار در ابتدا انگه درخت کرم و ورق بیرون کند این گل بر درختهای بمالند کرمی که ورق انگور بخورد و جمیع درخت تباه شود بکشد و دیسقوریدوس گوید قوت وی قابض و ملین و مسبر بود و در طلاها مستعمل کنند **طین مصری** موی سر را برویاند و جالینوس گوید چو بر روی نزدیک بحیره بود السلام الملیز خوانند و جالینوس گوید مطلوان و مستسقیان بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کردند نافع بود و بر ورمهای کهن و دردهای مزمن و بر استسقا طلا کنند نافع بود **طین نیشابوری** طین مأکول خوانند و طین موافق آنی و آن گلیست که خام و بریان کرده خورند و بدان شغل کنند و وی نوعی از طین الحر بود و لون وی بغایت سفید بود مانند اسفیداج و شیرازی وی گل سفید خوانند طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و بسبب آنکه شوری که دارد قوت فم معده دهد و غشی را نافع بود و منع قی کند و تری معده زایل کند و مستعمل از وی یک درم بود تا یک مثقال و اگر زیاده کنند مفید نزاج بود و سده آورد و سنگ مثانه پیدا کند و انیسون و تخم کرفس ضرر وی کم کند و بدل آن بود که تر کنند از بهر آنکه فنیا دوی زیاده از صلاحیت و آب وی دهان در وقت خواب تشنگی را غظیم نافع بود و غثیان و کرب معده را سود دهد **طین الصنم** طین اصفر است گفته شد **طین خراسانی** طین نیشابوری است گفته شد

طین الاحمر معروف است و در میم گفته شود ان شاء الله تعالی

باب الظاء

ظفر و ظفیره فوذنج بریست و گفته شود ان شاء الله ظفیرة العجوز ثمر خبیث گفته شد
ظلیم ذکر النعامست و در نون گفته شود ظلف المعز سم بز بسوزد خشک بود
داء الثعلب را نافع بود و چون خاکستر آن با سرکه طلا کنند و اگر سحق کنند با شراب
و بر گزندگی همه جانوران و سباع نهند نافع بود و سحق کرده با عسل در مفاصل و عرق النسا
سود دهد و اگر بول کودکان بریزند و بر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم و ریاح بود
سود دهد و مسهل آب زرد بود و ظلف البقر سم گاو چون بسوزانند و سحق کنند
و با عسل بسرشند و با آب بیاشامند نافع بود جهت کم گردن و در جای … و اگر
در خانه دود کنند مار بگریزد و اگر ظلف معز بسوزانند و سحق کنند و بر …
در اعضای که بارده المزاج بود بر آن افشانند نافع بود ظمخ اسم ثمر … است
… اهل عرب و بغیر آن ظیان یاسمین بریست و …
مغطی … و معنی آن عشبة النار بود و نبات وی … بیابانها
… بود مانند لبلاب بود و بعضی بر بعضی پیچیده بود و گل وی یاسمین شکل بود
کوچک و بر شاخهای وی خار بود … خار گل و … نبات وی … بود
همیشه و از وی جدا نتوان کرد و بیخ وی سیاه و دراز بود و در فعل مانند فرفیون سیاه
بود بلکه حرارت وی زیاده بود و گرم و خشک بود در چهارم چون بر عضو نهند جسم را

بسوزاند و مانند شیلم و چون سحق کنند و بر بهق سفید و سیاه طلا کنند
زایل کند لیکن دیر زایل کند و چون ضماد کنند بر عرق النسا عضو را ریش کند و بغایت
نافع بود و چون بیاشامند از وی مقدار دانگ درمی با هم چندان سقمونیا و هم
چندان … خلط سوداوی براند و ربو و عسر النفس را نافع بود
و گل وی صداع سرد و ریاح غلیظ را … چون ببویند و روغن گل وی
گرم و لطیف بود و محلل قوی بود … جهت القوه و فالج و عرق النسا و رعشه
و … سرد و الله اعلم

باب العین

عاقرقرحا در دمشق عود القرح خوانند و بیونانی فوریون و بشیرازی …
و نیکوترین آن بود که تیز و محرق بود … بسوزاند … بود
و غلیظ و چون بشکنند اندرون وی سفید بود و آن بیخ طرخون … و گویند
جبلی و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و چون سحق کنند و با زیت …
عرق براند و … اعصاب … را نافع بود …
بگشاید و بلغم که در معده بود زایل کند و چون در دندان گیرند درد دندان که از
سردی بود پاک کند و چون با سرکه بپزند و دهان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود
و چون بخایند بلغم … اعضای بود که سردی … کرده باشد
و حس و حرکت آن باطل شده و مفلوج و … را بغایت نافع بود و چون
با عسل لعوق کنند بلغم معده … و مجامعت را قوت دهد …

و دمشقی گوید گرم و خشک بود در چهارم و اسحق بن عمران گوید چون با سرکه بپزند
و دهان مضمضه کنند ورم … و استرخاء زبان که سبب آن بلغم بود سود دهد
و ابو صلت گوید چون بیاشامند دو درم از وی مسهل بلغم بود و شریف گوید روغن
وی القوه و استرخا و فالج را بغایت نافع بود و چون پیش از مجامعت با عسل
در قضیب بمالند مجامعت را انگیزد و غافقی گوید چون با عسل لعوق کنند صرع را نافع بود
و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح وی مویز بود و بدل آن در … فودنج
و در مرضهای معده … و گویند بدل آن دار فلفل و پلپل است عاقرشمعا
شنجار است و گفته شد عاقول گویند نوعی از خرنوب است و خلاف است عاقول
… حاج است و گفته شد عبب و عنب نیز گویند و آن ثمر کاکنج است
و گفته شد عبهر نرجس است و گفته شود ان شاء الله عتم زیتون
کوهیست و گفته شد عجب حب النیل است و گفته شد عجم الزبیب …
بپارسی دانه مویز گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم …
ببندد عدس بلمس خوانند و بیونانی فاقوس و وی نفاخ بود و مرکب
از قوت قابضه و جالیه و پوست وی بغایت قابض بود و بهترین وی سفید رنگ
بود … و چون در آب کنند سیاه نشود و طبیعت وی
معتدل … سرد بود در دوم و گویند … گرم بود در اول
و … سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سیم …

ادمان اکل وی کردن تاریکی چشم آورد و با سویق بر نقرس ضماد کردن نافع بود
و با اکلیل الملک و روغن گل و سفرجل بر ورم چشم که از گرمی بود و ورم پستان ضماد
کردن نافع بود و جرم عدس شکم ببندد و آن آب که عدس در وی پخته باشد
شکم براند و خناق را سود دهد و عدس مولد سودا بود و …
و خون را غلیظ کند و دیر هضم شود و معده را بد بود و مولد ریاح بود و در معده
و امعا و اعصاب و شش را بد بود … با لسان الحمل یا سلق سیاه
یا حب الآس یا قشر رمان یا ورق گل خشک یا زعرور یا سفرجل بپزند قوت قبض وی
زیاده گردد و شکم ببندد و … کند و … معده بود و چون
مقشر کنند و سی دانه از وی فرو برند استرخای معده را نافع بود و چون با عسل
بیامیزند ریشهای عمیق اصلاح آورد و شیخ الرئیس گوید … غلیظ کند و …
که در عروق روانه گردد و خلط سوداوی و امراض سوداوی تولد کند و بسیار فرو بردن
وی جذام آورد و ورمهای صلب و سرطان … که عدس با شیر … خورند که
سده … و منع ادرار بول و حیض
بکند و بهترین وی … بود و گویند استسقا را نافع بود و صاحب جامع گوید …
گرم چون با سرکه یا با غوره بپزند و دفع ضرر آن بود که با گوشت …
بپزند یا روغن گاو یا روغن بادام … عدس مر …
… و آن نوعی از عدس بری بود و وی گرم بود … و مسهل …

و گویند اروی ترپا قیمت است و بدل وی فوتنج نهری بود و گویند نیم وزن وی
حنظل بود و وزن آن عدس **عدرتا** کندش است و گفته شود ان شاء الله
عدس الما صاحب منهاج گوید پرسیاوشان است و صاحب جامع گوید طحلب
است و گفته شد **عذبه** جزمازج است و گفته شد **عوف** بلغت اهل نجد
قضب است و گفته شود ان شاء الله **عرق المنیار** در اینجا ذکر گفته شد **عرعر**
سرو کوهی است کوچک است و بزرگ بود و بشیرازی آنرا [illegible] گویند و گویند درخت
وی گرم بود در سیم و خشک بود در اول مسخن و ملطف بود و دخان کردن وی گزندگان
بگریزند و نافع بود و اختناق رحم را سیده بکشاید و حیض براند و دفع گزندگی جانوران
بکند **عراد** [illegible] است و گفته شد **عرطنیثا** مستعمل از وی بیخ وی است و آنرا ابیل ام
خوانند و اهل مشرق قلیقی و مصری نانخواه خوانند بشیرازی چوبک اشنان گویند و آذربو
گفته شد و بدل آن [illegible] طویل است بوزن آن و فوتنج و دانه اترج بوزن آن **عر**
عروق الصفر عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز گویند و آن دو نوع است کوچک و
بزرگ و ویرا بپارسی زرد چوبه گویند و بعضی هر دو یکی گویند ماميران است و گفته
شود ان شاء الله و طبیعت وی گرم و خشک است در سیم و گویند در دوم در وی جلایی قوی بود
و خاییدن وی درد دندان را نافع بود و عصاره وی روشنایی چشم بیفزاید و سپیدی
ببرد و با شراب سپید و افیون بیاشامند یرقان که از سده جگر بود ببرد و [illegible]
واگر بکوبند و بر ریش پاشند خشک گرداند و اگر در چشم کشند قوت باصره دهد و بدل

وی نیم وزن وی ماميران بود و گویند نیم وزن آن عاقرقرحا **عروق الاصف**
بپارسی بیخ کبر گویند بهترین وی باریک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود مسهل بلغم بود
و مقوی معده و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی [illegible]
عروق حمر فوه است و گفته شود ان شاء الله **عروق مقی** [illegible] است و گفته شود ان شاء الله
عروق الصباغین عروق الصفر است و گفته شد **عرق الحجر** [illegible] است و گفته شود
عرق الکافور زرنباد است و گفته شد **عرق یابس** [illegible] است و گفته شود
ان شاء الله **عوسج** [illegible] که زیاده میشود و ظاهر میگردد [illegible]
[illegible] از اعظم الشین خوانند و دیسقوریدوس گوید چون
بکوبند و بحق کنند و با سرکه بیاشامند صرع زایل کند و در مداواه گزندگی جانوران
مستعمل کنند و گویند ورم از وی چون بخور کنند کسی را که تب ربع آید زایل کند
عشر مریم اسم [illegible] است یا دخان [illegible] و بعضی [illegible] خوانند و گفته شد
عروق دار بهرم اصل [illegible] است و گفته شد **عرم** ماهی [illegible] اهل مغرب
[illegible] خوانند و بیونانی [illegible] **عرصف** [illegible] است و گفته شود ان شاء الله
عرمض نوعی از کنار است و آنرا کنار [illegible] خوانند و [illegible] دراز
دارد [illegible] مرغ و بعضی مانند قلاب کج بود **عرق** نزدیک اهل مغرب [illegible]
خوانند و دوم گویند و بلغت اهل [illegible] خوانند و گفته شد **عرطبه**
[illegible] گفته شد **عرفیری** [illegible] است و گفته شد **عرز الکبیر** قنطوریون

غلیظ است **عرز الصغیر** قنطوریون دقیق است و گفته شود ان شاء الله **علك**
الکرم است و گفته شود بپارسی [illegible] خوانند **عسل لبنی** میعه سایل است
و گفته شود ان شاء الله **عسل النحل** بهترین وی آن بود که صادق الحلاوه بود
و خوشبوی و سپید و گویند [illegible] عسل آن بود که بسرخی مایل بود و ربیعی بود
و بعد از آن صیفی آنچه شتایی بود بد باشد و نوعی از عسل خریفی بود که چون
ببویند عطسه آورد و آن نوع [illegible] گویند بوییدن آن غشی آورد و [illegible]
[illegible] عقل زایل کنند و چون بخورند البته عقل زایل کند و مداوای وی [illegible] کنند
[illegible] و سه آب [illegible] نوبت [illegible] باشد تا معده پاک کند بعد از آن تفاح
[illegible] بخورند و حکم نوعی دیگر عسل [illegible] حکم [illegible] بود و [illegible]
حادث شود و معالجه آن چون معالجه [illegible] کنند و آنچه عسل بود نیکو بود
طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس گوید بقوت جالی [illegible]
از عفونت بکشد و منع عفونت بکند و چون با شب تر بپزند و [illegible] زایل کند
و اگر با قیطا [illegible] بر دو چون [illegible] و اگر با نمک [illegible]
[illegible] گرم در گوش چکانند درد و دوی آن زایل کند و چون [illegible] کنند
[illegible] ورم حلق و ورم [illegible] جانب زبان و خناق و لوزتین که بشیرازی آنرا [illegible]
و خناق بلغمی را نافع بود و بول براند و چون گرم کرده با روغن گل [illegible]
را موافق بود و گزندگی جانوران [illegible] که افیون خورده باشد یا قطر [illegible] بیاشامند نافع بود

و گزندگی سگ دیوانه نیز و اگر با نمک بر سیاهی که از ضربی در اعضا پیدا شود ببندند
زایل کند و منصوری گوید زود مستحیل شود بصفرا و بلغم را دفع کند و پیران و سرد
مزاجان را نافع بود و در تابستان مزاجهای گرم را بد بود و درازی گوید بسیج معالجه
جهت [illegible] و دندان به از وی نبود و جسم مرده را نگاه دارد و اگر با [illegible]
بیازند و دندان را سپید کند و صحت آن نگاه دارد و شریف گوید چون با روغن
گل بر ریشهای شهدی و مجموع ریشهای بلغمی شود بمالند زایل کند و چون با ادویه [illegible]
کرده و جلایی بود چشم را روشن کند و قوت باصره دهد و چون با آرد جواری
بپزند و بر ورمهای که پخته بود نهند بگشاید و چرک آن بکشد و چون با [illegible]
طویل [illegible] بر سینه گوشت در جراحتهای عمیق برویاند و اگر [illegible] و بادام
تلخ و آرد جو اضافه کنند و بر بهق طلا کنند بهق براند و چون با آب [illegible]
سینه را از فضلات پاک گرداند و شهوت جماعت برانگیزد و بغایت مفلوج را
نافع بود و چون کف گرفته با آب [illegible] بشکم براند و چون با ادویه [illegible]
بوی ببر [illegible] جلای آن زیاده کند و چون با آب [illegible] ریش [illegible]
پاک کند و طبیخ وی مسموم را نافع بود و خون نیک از وی متولد شود و [illegible]
و جوانان را مضر بود و کسی که وی مزاج [illegible] کرده باشد و چون بسیار خورد قی آورد
و مصلح وی رمان مز بود و حامض اترج و ربوب فواکه و بدل آن [illegible] شیرین
عسل الطبرزد و القصب گرم و تر بود در اول و عسل قصب شکم براند و عسل طبرزد [illegible]

وسکر طبرزد و چارپی شیره نبات خوانند و از آن عصب آنچه اول از بلی گرفته

عسل البلادر منفعت آن در بلادر گفته شد وصمغ انجم عسل داود داود ادهالی است و گفته شد عشرق بزر المرو است و گفته شد عشر صاحب منهاج گوید درختی اعرابی یا بانی بود و آن گیاه از نوع عاقیت و ثمر وی را خرنوع خوانند و فقاح وی مانند فقاح دفلی بود و گویند نوعی از وی هست که اگر در سایه وی بنشینند کشته بود و طبیعت وی گرم بود در سیم و خشک بود در چهارم و در وی قبضی باقیمال بود و لبن وی بر قوبا و سعفه طلا کردن نافع بود و با عسل جهت قلاع که در دهان کودکان حادث شود و سکر را نه و مصعق احرح بود و لبن وی که در گشتند بود و سکر وی در سین گفته شد عشقر نوعی از لیلاب است و گفته شود انشاء الله تعالی

عصاب مجر

عصاب شیطرج است و گفته شد عصیقره بزبان بغدادی و موصلی خیری زرد است و گفته شد عصفر بپارسی خسک خوانند و باصفهانی گل کاودشه و در کتب زعفران نیز گویند و آن دو نوعست بری و بستانی طبیعت بستانی گرمست در اول و خشک است در سیم و وی معتدل بود با نضاج کلف را زایل کند و بایسه که بر قوبا مالیدن نافع بود و ورمهای گرم و با عسل جهت قلاع که در دهان کودکان بود چون بدان بمالند ظاهر بری وی وجالینوس گوید بدل آن زهره الملح است عصبر صاحب منهاج گوید جمیز است گفته شد و صاحب جامع گوید پوست که بیونانی ورا قنوس گویند و گفته شود انشاء الله عصی الراعی بطباطه خوانند

و بر پیاز اندر دو بشیرازی کپسه خوانند و بلفظی دیگر برنج مرد و آن دو نوع بود نر و ماده و بهترین آن بستانی بود و بهیچ رنگ که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک است در سیم و گویند تر است و وی قابض بود و منع خون ریختن بکند و طبیعت ببندد و براورام دموی و حمره و نمله ضماد کردن نافع بود و جراحتهای تر بصلاح آورد و عصاره وی چون در گوش چکانند گرم آن بکشد و ریش آن را خشک کرداند و اگر زن فرزجه از وی کند در بسته قطع سیلان رحم از رحم بکند و چون آب وی بیاشامند نفث دم که از سینه بود نافع بود و تقطیر البول را سود دهد از بهر آنکه ادرار بول محکم کند و قولنج را سود دهد و مستعمل از وی ده درم بود و چون شراب بیاشامند گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و چون پیش از آمدن تب بیاشامند تب دوار را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی صندل بود و بدل وی ثعلب ثعلب عصب بیونانی نوارس گویند و گفته شود انشاء الله عصفور بپارسی گنجشک خوانند نیکوترین آن فربه بود و آنچه در خانها بکنند به بود و اولی آن بود که از آن اجتناب کنند که خون بد از وی متولد شود و طبیعت وی گرم بود در دوم گوشت وی صلبتر از گوشت دراج بود و باه را زیاده کند خاصه دماغ وی و ابو العلا گوید زهر گوید استرخا و ضعف القوه و انواع استسقا را نافع بود و مجامعت زیاده کند لیکن محرور مزاج را موافق نبود و اگر بخورد باید که سکنجبین بر شش آبها بر سر آن خورد و سرد مزاج را موافق بود و وی مضر بود برطوبت اصلی و خلط صفراوی از وی

متولد شود و اول آن بود که بروغن بادام بریان کنند و چون با برنج مطبخ کنند گویند زود تر بگذرد و که بریان کرده و باید که قطعا استخوان وی نخورند که مجرح در ری و امعا پیدا کند عصارة الماميثا شیاف مامیثا خوانند بهترین آن بود که زرد بود و سبک و جلی رهبانان که در نواحی موصل سازند طبیعت آن سرد و خشک بود و ورمهای تحلیل دهد و حرارت آن بنشاند و در چشم کهن و نور را نافع بود و صفت وی چنانست که آب وی بگیرند و بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند و بدل آن حضض است یا پوست بیخ هندی عصارة خشخاش اسود افیون است و گفته شد عصارة المشك عصارة السوس و رب السوس خوانند و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبضی اندک بود و خشونت قصبه شش را نافع بود و ریش مثانه و تشنگی قطع کند و قوت ادویه حاره بشکند و بدل آن دو وزن آن اصل السوس بود عصارة القرظ اقاقیا است و گفته شد عصارة القث بگیر دعافت تازه و آب آن بگیرد و در آفتاب نهند تا منجمد گردد و استعمال کند و در غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت آن سرد و خشک بود و ملطف و مقطع چرب و حکه را نافع بود و چون با آب بیاشامند و سکنجبین بیاشامند و تبهای کهن و درد جگر را سود دهد و مقدار مأخوذ از وی تا یک مثقال شاید و گویند مضر بود با مثانه و مصلح آن مصطکی بود و بدل آن سه وزن آن ورق بادآورد و گویند سه وزن آن غافت عصارة لحية التيس بهترین آن بود که تازه بود و صفت آن مانند غافث است که گفته شد طبیعت آن

سرد و خشک بود در سیم و نفث دم و بیخ را نافع بود و مستعمل از وی یک مثقال بود و اگر ضماد کنند ورم اعضا سستی قوه آن ببرد و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح آن مارالعسل بود و بدل آن اقاقیا عصارة قثاء الحمار گرم بود در سیم مغثی بود و جهت مالیخولیا و کرم کشد و غثی و امساک آورد و مداوای وی قی کنند و آنچه در مداوای کسی که ریشش فرو دوانیده و صفت آن در قثاء الحمار گفته شود انشاء الله عصارة افسنتين صنعت آن مانند صنعت غافث بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و ملین و مقبض بود و تبهای کهن را نافع بود و سده جگر بگشاید و مقدار ماخوذ از وی تا یک درم شاید و مره صفرا از معده پاک کند و مصلح وی ریوند بود و گویند بدل آن سه وزن آن ورق آنست عصارة انبرباریس سرد و قابض بود و حرارت جگر و معده و ورمهای گرم را نافع بود و قوت مردو به صنعت آن بگیرد نزدیک تازه رسیده و آب آن بگیرد و صافی کنند و بجوشانند تا غلیظ شود و بر روی کاغذ کنند یا در آفتاب نهند تا تمام شود و بدل آن دو وزن آن زرشک بود و آنچه بود عصارة الكرنب گرم بود در درجه دوم عصارة الرازيانج گرم بود در درجه دوم عصارة آذان الفار گرم بود در دوم عصارة الجوز جرم گرم بود در درجه دوم عصارة ورق الغرب سرد بود در سیم عصارة شقایق النعمان گرم بود در سیم و بدل آن عصاره گوز مریم بود عصارة النبج بدل آن عصاره عوسجست عصارة شجر الجوز بدل آن مرزنگوش است عصارة الطراثيث سرد و خشک و قابض بود و بدل آن عصاره قرط است

کرآن اقاقیا بود عصفور الشوک و عصفور السیاج نیز گویند و آن طرد علود قطیس است

وگفته شد عفرپس خطمی بری بود وگفته شد عفابه دعفا نیز گویند

وآن ضب است وگفته شد عضاه در لغت اسمیست که واقع شده است

بر هر درختی از درختهای خارناک مانند عوسج و قتاد و قرظ و سدر و امثال آن

عضل ماننده گوشت ماهی است و نیکوترین عضلات است ... پیرازی ...

وزود تر هضم شود و بواسطه اعتدال رطوبت که عصب داری انجمیده است

عطفل حنونراست وگفته شد عطب قطن است وگفته شود ان شاء الله

عطارد سنبل رومیست وگفته شد عطام بناتیست که یونانی ... گویند

عظام سوختهء ... بود و گر ... استخوان آدمی ... را

نافع بود و جالینوس گوید ... که استخوان سوخته از صرع و درد مفاصل

شفا یافته اند استخوان کهن چون بسوزند سود مند بود جهت ریشهای که

در اعضای که خراج و ... بود و مانند ... و امثال آن ...

چون بپزند استخوان پوسیده ... آن ... قطع رعاف بکند و

چون سحق کنند استخوان پوسیده ... که در دیوارها بود و بگلاب ...

و بر ریشها ... کنند نافع بود و چون سحق کنند ... و طلا کنند

... آن زایل کند ... چون بسوزانند و خاکستر آن با سکنجبین

بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و چون با عسل بیاشامند باه را برانگیزد و چون استخوان

ران

ران گاو بسوزانند و خاکستر آن با عصارهٔ عصی الراعی بیاشامند قطع

نزف دم بکند ... را سود دهد و اگر استخوان مرده سحق کنند و بگیرد

صاحب تب دهند چنانچه مذکور شد نافع بود و غافقی گوید خاکستر استخوان سوخته

چون با سرکه سحق کنند و بر سوختگی آتش ضماد کنند سود دهد و در خواص آورده

که کعب ابن عرس ... چون زنده ... بیرون آورند و بر زن آویزند آبستن نشود و

و در خواص ابن زهر آورده است که دندان کودک اگر اول بیفتد پیش از آنکه

بر زمین رسد در صحیفهٔ نقره گیرند و بر زن آویزند منع آبستنی بکند و اگر استخوان

آدمی مرده بر اسب آویزند ... از وی زایل شود و اگر صاحب

تب ربع ببندد نافع بود و اگر چیده ناخن ده گانه بسوزانند و آن خاکستر

بخورد کسی دهند محبت و الفت ... پیدا کردد و اگر دندان آدمی

و استخوان ... راست ... بیدار نشود

و اگر دندانها که از جانب راست ... و دیگر ... راست مرد ببندد ...

مجامعت زیاده کند و اگر دندان پیش ... بر مصروع ببندند صرع از وی زایل

شود و اگر دفن کنند ... آدمی مرده کهن شده در برج کبوتر کبوتر زیاده

گردد و بسیار شود و در بال خروس دو استخوان است که سوراخ دارد اگر از آن

راست بر صاحب تب دایم آویزند منع تب ... بکند و دیسقوریدوس گوید

ناب کلب یعنی نیش سگ چون آدمی بگزد و سگ بگیرند و در پارهٔ پوست بندند و بر

بازو ببندند ایمن باشند از سگ دیوانه و در خواص ابن زهر گوید که ناب سگ چون

بر کسی ببندند که در خواب سخن گوید دیگر نگوید و اگر بر کودکی آویزند دندان او بی زحمت

بیرون آید و اگر بر صاحب یرقان ببندند نافع بود و فی الجمله ... عجیب با فوائد

سگ را ... عظلم درخت نیل است و نیل عصارهٔ وسمه است و برگ

آن را وسمه خوانند و ... گویند و گفته شود ان شاء الله تعالی عفص بپارسی

مازو گویند و یونانی قنقیس و بهترین وی سبز بود که سوراخ نداشته باشد و آنرا

ایقاقالیس خوانند و آن غوره بود و آنچه رسیده بود و سرخ رنگ و سست

و بزرگ بود و آن نوع ضعیف تر از سبز بود و سوختن وی یا تنها یا بازیت

بسوزانند تا سوخته گردد از بهر سیاهی موی خضاب نیکو بود و طبیعت وی

سرد بود در دویم و خشک بود در سیم و گویند در دویم و بغایت قابض بود و چون

بپزند و سحق کنند و مانند ضماد ... و بر ... که باشد در دبر و بیرون آمده

مقعده نافع بود و چون بسوزانند قطع خون رفتن بکند و اولی که بر روی آتش

تشویه کنند و در شراب اندازند ... و چون با سرکه ...

طلا کنند زایل کند و آب وی خضابی بود موی را و چون ... و گوشت

زیاده ... و منع رطوبت که روان بود ... اما ...

خاصه که ... و اگر سحق کرده ... اسهال کهن باز دارد و ...

مزه ضعیف ... و آنچه ... در سوراخ دندان نهند درد

و در طبیخ آن نشستن جهت بیرون آمدن مقعده و رحم و سیلان رطوبات کهن

که از رحم آید بغایت سود دهد و چون بغایت سحق کنند و در بینی دمند

خون رفتن باز دارد و اگر با سرکه بپزند و بر حمره طلا کنند در ابتدا سود دهد

بود و منع ... طلا کردن ... چون خواهند که بیاشامند جهت امساک

سیلان بخصوص حیض نیم درم ... با آب حل کرده ...

... وی ثمرة الطرفا بود و ... آن ... عفص ... جهت

... الاس ... ثمرة الطرفا ...

... عقارام گویند معاشست وگفته شود ان شاء الله عقیق

ارسطاطالیس گوید ... عقیق بسیار است ... در بلاد ...

و ساحل بحر روم و نیکوترین آن بود که بغایت سرخ و شفاف بود و آنچه

سوخته کنند سرد و خشک بود و قوت چشم ... نافع بود و قوت دل

... محکم کند و اگر انگشتری عقیق در انگشت کنند و ... خصم

رود خشم وی فرو نشیند قطع خون رفتن بکند از هر عضوی که باشد خاصه ...

کردن خون ... روانه بود و اگر خورده کرده ... خون رفتن

بن دندان باز دارد و دندانرا سپید کند و جلای ... دهد

عقربان اسقولوقندریون است وگفته شد عقرب بپارسی کژدم

خوانند و یونانی سقربیوس ... بهترین وی ...

آن بود که ضعیف و لاغر بود و نیشهای وی استر بود و ماده فربه و بزرگ بود
و نیشهای وی باریک بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اگر در زیت بگدازانند
و آن زیت در گوش چکانند درد ساکن کند و اگر جوز کشته و برکنند و بر وی نهند
درد زایل کند و اگر بریان کرده بخورند همین عمل کند و شریف گوید اگر خاکستر وی
در چشم کشند ضعف چشم را نافع بود و چون سوخته وی با تخم ورزن آن
پرکین موش سحق کرده در چشم کشند ضعف چشم را نافع بود و تیزی زیاده کند
و هم جرب آن زایل کند و اگر عقرب سیاه خشک کرده سحق کنند با سپیده و بر جرب
طلا کنند نافع بود و چون در زیت بسوزانند تا سوخته گردد و آن
روغن بر ریشها که دشخوار نیک شود بمالند و عقرب سوخته سحق کرده بر آن افشانند
بصلاح آورد و عبدالرحمن بن الهیثم گوید چون بگیرند یک عقرب و باید که سه روز
یا چهار روز از ماه باقی باشد و در شیشه کنند و روغن زیت بر سر آن
کنند و سر آن محکم بگیرند و رها کنند تا زیت قوت وی اخذ کند جهت درد پشت
و دران بغایت نافع بود و گوید این روغن چون بر بواسیر طلا سازند خشک گرداند
و بعید از بعض ان حق تعالی و این ها بپوید گوید اول آن بود که عقرب را
بسوزانند با اندکی کبریت و شیخ الرئیس گوید صنعت سوختن وی چنان است
که شیشه سبز در گل حکمت کنند و عقرب را در ان کنند و در تنوری گرم یک شب بنهند
و گل کنند و بامداد در سر بیرند و آبگینه به از خزف که آن نا شق بود و افه نو

بکنند و صاحب منهاج گوید بگیرند ظرفی مسین و عقرب در ان کنند و در خمیر گیرند
و سر آن بگل بگیرند و در تنوری که چوب رز در ان سوخته باشند و آتش
بیرون آورده و سر تنور بنهند یک روز و یک شب رها کنند و روز دیگر بیرون آورند
و در ظرف آبگینه نگاه دارند تا وقت حاجت سنگ گرده و مثانه بریزاند
و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود و اگر نیم درم از وی بیاشامد کزندگی مار را
نافع بود و صاحب جامع گوید چون در زیت بسوزانند و آن زیت بر موضع داء الثعلب
طلا کنند ابرو موی برویاند و اسحق گوید خوردن وی مضر بود و شبش و صلاح وی
تخم کرفس و گل ارمنی بود عقرب بحری زهراوی گوید که دم در یاسی ماهی
کوچک تیره رنگ که بسرخی زند و بر سر وی خاری سفید بود که بدان بزند
و چشم وی خارناک بود و سر وی بزرگتر از بدن وی بود و از گزندگی وی
همان الم سخت که از عقرب حادث میشود بلکه سخت تر و دیسقوریدس گوید
سقربیوس یا لاسیوس حیوانی بحری است باسم عقرب میخوانند زهره وی
جهت نزول آب و شبکوری و قرحه که عارض میشود در چشم که آنرا الوقا خوانند
نافع بود عقار کوهان و عقر کوهان عاقرقرحا است و گفته شد عقاد خرست
و گفته شد عقید العنب منهج گوید رب العنب و عقید العنب و بشیرازی دوشاب
خوانند و مشت مول از آنست عقعق صلصل گویند و عکه و بشیرازی کالنجه و
بپارسی کالنجه گویند سرکین وی ربو را نافع بود و گوشت وی گرم و خشک بود

و کمیوس بود عقاب بپارسی آله خوانند گوشت وی گرم و خشک بود
چون بخورند بمنزلت گوشت گاو بود و زهره وی چون در چشم کشند نافع بود
ابتداء نزول آب را و شیافی نیز آید و چون بر روی بخور کنند اختناق
رحم را نافع بود و سرگین وی کلف و بثرهایی که در روی پیدا گردد لطوخ
کردن نافع بود و گوید محلل خنازیر بود عکوب حرشف است و گفته شد
عکنه لعبه بربری خوانند و آن سورنجان است و گفته شد و در مصر عکنه
خوانند و در اندلس سورنجان است و در عراق لعبه بربری عکبر ابن الحج
وسخ الکور است و مولف گوید وسخ الکور بپارسی مومیایی گلی خوانند و بشیرازی
ربو گویند و بغایت گرم بود و گوید بسیار امتحان کردیم جهت شکستگی اعضا
و از جایی افتادن و دفع خون همان عمل میکند که مومیایی معدنی و شربتی
یک مثقال با ده مثقال عسل و بشیرازی آنرا وارو خوانند و مولف گوید عکس
نحل آنرا از بهر خورش خود بکار می آورند و از مجموع گلها و آن الوان باشند
زرد و سفید و سرخ و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند
و صفت وسخ الکور گفته شد ان شاء الله تعالی عکر الزیت بپارسی درد زیت
خوانند بهترین آن کهن بود طبیعت آن گرم و خشک بود در درجه دوم نافع بود جهت
ابدی بحث که زود بیک سر بود و در چشم کشیدن محلل نزول آب بود و مجموع جراحتها
و ریشهای ناصور که در بدن پیدا شود نافع بود و دیسقوریدس گوید چون در ظرف

مسین تر بسی بپزند تا غلیظ شود مثل عسل و بر دندان خورده مالند ببندد از و
و اگر با خام الاوذن یا پسته بند با نقیع ترمس و بر مواشی لطوخ کنند جرب ایشان
زایل کند اما آنچه تازه بود چون گرم کنند و بر نقرس و درد مفاصل مالند
نافع بود عکر دهن السوسن درد روغن سوسن چون در چشم کشند محلل آب
نزول بود علیق بپارسی درگونه گویند و یونانی باطیس و بشیرازی توت
سگ خوانند و نوعی از آن علیق الکلب گویند و گفته شود ان شاء الله و عوسج
نوعی از علیق بود و نیکوترین عصاره وی آن بود که در آفتاب خشک کرده
باشند و طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق و اطراف آن چون بپزند خضاب
نیکو بود موی را و چون بیاشامند شکم ببندد و قطع سیلان رطوبت کهن
از رحم بکند و گزندگی حیوانی که ورا فرطیس خوانند نافع بود و آن ریش
که شاخ دارد و ورق وی چون بخایند قلاع و ریشهایی که در دهان بود
زایل کند و چون خشک گردد و خشکی وی زیاده گردد و گل وی همان قوت که
در شجر وی موجود است در گل هست بعینه و بیخ وی سنگ گرده بریزاند و چون
ورق وی ضماد کنند نمله و ریشهایی که در سر بود زایل کند و ناخنه که در چشم بود
و بواسیر که بر مقعده رسته باشد و بواسیر که خون از و روانه بود نافع بود و چون
ورق وی بکوبند بیک در معده علیل نهند که ضعیف شده باشد و ماده از وی
روانه بود موافق بود و عصاره ثمر وی چون بغایت سپیده بود درد دهن را

مقیئ بود و چون ثمر وی بخورند تا آنچه در شکم باشد دفع کند و چون با شراب
بیاشامند شکم ببندد و شریف گوید چون بکوبند ورق و اطراف وی
تازه و ضماد کنند [illegible] را از ... سود دهد و از وی شیاف سازند نافع بود
جهت همه علتهایی که در چشم پیدا شود بغایت و صفت ساختن وی آنست که تازه
وی را بکوبند و صافی کنند و در سفالی ... کنند تا غلیظ شود و صمغ عربی ...
حل کرده ممزوج کنند اندکی و شیاف سازند **علیق الکلب** علیق القدس خوانند
و بشیرازی درخت سه گل و ثمر وی را سه گل خوانند در اندرون وی مانند پشم بود
و گل وی را ورد السیاج خوانند و نسرین السیاج خوانند و بیونانی افرطیس ماطس(?)
خوانند و ثمر وی چون رسیده شود سرخ گردد و جالینوس گوید ثمر وی ...
قابض بود و ورق قبضی اندک دارد و اولی آن بود که از ثمر وی حذر کنند بسبب
آنچه در اندرون وی است مانند پشم که مضر بود بقصبه شش و دیسقوریدوس گوید
ثمر وی چون خشک کنند و آنچه در اندرون وی بود بیرون آرند ...
بقصبه شش زیان ... و با شراب بپزند شکم ببندد و بول نیز هم ببندد و بدل
آن شوکة ... است **علف** ... است و گفته شد **علیبی** ... گوید
بپارسی سپر(?) خوانند **علق** شریف گوید چون بروغن نهند که روغن ...
بکشد و چون بسوزانند و خاکستر آن با سرکه بسرشند و طلا کنند و بر موی ...
که در چشم بود ... از آنکه برکنده باشند دیگر نروید و علق بشیرازی ... خوانند

باصفهانی دیوچه و بلفظی دیگر زلوی و بترکی سیلوک خوانند و در خواص آورده
که چون بخور کنند در دکان آبگینه گر هر چند آبگینه که باشد شکسته گردد **علک**
هر صمغی که توان خایید آنرا العلک گویند و علک الانباط صمغ البطم است و گفته شد
و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر درجه دویم و گویند تر است بهترین آن سفید بود
که زردی ... و در طبیعت نزدیک مصطکی بود و علک رومی مصطکی است و گفته شد و صمغ
البطم در گوشت ... در رگها مانند راتینج بود و در رحمها بدل وی کنند و ...
گویند مضر بود بعصب و اصلاح وی بعسل کنند **علک یابس** قلقطار(?) خوانند و آن
نوعی از راتینج است و گفته شد **علقم** گویند قثاء الحمار است و گویند
حنظل و هر چه تلخ بود آنرا العلقم خوانند **علث** بیونانی خندریلی گویند و گفته شد
علجان نباتیست که آنرا ... خوانند و گفته شود انشاء الله **عسرد** ...
است و گفته شود انشاء الله **علیجه** آن نوعی از خربزه است که گوشت وی بسیار تلخ
بود و سبز بود و مجانین آنرا خورند و ... گویند و صفت بطیخ گفته
شد **عمار** ... است و گفته شد **عنب** بپارسی انگور گویند و سفید وی
نیکوتر از سیاه بود و شیرینترین آن رازقی ... و مثقالی بود و پوست انگور سرد و خشک بود
و گوشت وی گرم و تر و دانه وی سرد و خشک بود در درجه دویم و انگور غذای نیکو دهد و
قوت بدن بدهد و آنچه رسیده بود ... بود و غذای انگور بیشتر از غذای
عصیر وی بود و ... فربهی آورد و خون نیک از وی متولد شود و سینه

و شش را نیکو بود و پوست وی دیر هضم شود و انگور همه مضر بود بمثانه و تشنگی
آورد و مضر بود بجگر و سپرز که غلیظ بود و دفع تشنگی وی بانار ترش کنند و صاحب منهاج
گوید انگور آنچه در روز چیده باشند بهتر از آنکه در روز چیده باشد **عنب الثعلب**
فنا خوانند و در ... نیز گویند بپارسی روباه ترک و بیک انگور نیز گویند
و بلفظی دیگر ... گویند و بترکی تولکی اوزمی گویند بهترین
آن زرد تازه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در دویم و گویند گرم و تر
بود و ورمهای گرم را در آخر ضماد کردن نافع بود با اسفیداج و روغن
گل بر نمله و حمره طلا کردن سود دهد و آب وی غرغره کردن ورم زبان را
نافع بود و مثقالی از پوست بیخ وی با شراب خواب آورد و چون بکوبند
و ضماد کنند درد سر را نیکو بود و چون عصاره وی در چشم کشند قوت چشم
بدهد و چون زنان بخود برگیرند قطع خون ... بکند و استسقا و ورم معده
را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی ... بود و خوردن و ضماد کردن
تشنگی بنشاند و چون آب وی با اسفیداج بر سوختگی آتش و جدری ریش
شده طلا کنند نافع بود و چون ... وی بکوبند و بر سرطان ریش شده
نهند پاک کند و چون ادمان کنند بصلاح آورد و خوردن ثمر وی قطع
احتلام بکند و آنکه سیاه باشد بد بود و مخدر و جنون آورد و نوعی است
که چهار درم از وی کشنده بود و مداوای وی ... کنند بعد ازان شیر تازه

انیسون یا با ماء العسل و سینه مرغ و خوردن با دام تخم مفید بود و بدل
وی گویند ... است و گویند ... **عناب** نیکوترین آن
جرجانی بود تازه که ... بود و وی معتدل بود میان گرمی و سردی
و تری و خشکی و مسیح گوید گرم و تر بود در میان درجه اول و حرارت وی
غالب بود بر رطوبت و گویند سرد است در اول نافع بود جهت حدت
دم و غلظی ... از وی حاصل شود و چون بخورند یا آب وی بیاشامند حده
و حرارت دم ساکن کند و سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و درد سینه و حلق را
نافع بود و اگر پیش از طعام بخورند نیکوتر بود و غذای وی اندک بود و هضم
وی دشخوار و مولد بلغم بود و معده را بد بود و مصلح وی کشمش یا مویز منقی
بود و شریف گوید ورق وی چون خشک کنند و با سرکه سحق کنند و بر ...
مالند بغایت نافع بود و اولی آن بود که پیش از آن ... طلا کنند
و چون پوست ساق درخت وی بکوبند و با ... آن اسفیداج بیامیزند و بر
ریشهای پلید مالند پاک کند و چون ورق وی بپزند و صافی کنند و پنج روز هر روز
نیم رطل ... با قند ... از بدن زایل کند و چون ...
کنند ... امعا را نافع بود و صمغ وی چون با سرکه حل کنند و بر قوبا طلا کنند
و دو سه نوبت پیاپی مکرر البته زایل کند و ورق وی چون بخایند نیکوتر از
... خون بود و جهت کسی که داروی مسهل خواهد خوردن و غثیان ...

و عناب ضعیف باه و مقلل منی بود و شیراز ی کشیلانه خوانند **عنب الدب**
درختی کوچک است و از غالش خوانند و ثمر وی بمقدار کنار ی کوچک بود و سرخ
رنگ و دانه درون وی دانه کوچک صلب بود و طعم وی قابض بود و ثمر وی
شیرین بود و کرانه که تخمی داشته باشد و از وجهت دفعتی تیز و از خشک وی سبوس
بازنه نافع بود و جهت اسهال کهن و گل وی مشابه بگل تناسرخ بود و الا کوچکتر بود و لون
آن میان زردی و سبزی بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود **عنب الحیه**
ثمر هزار جشان است و آن کریه الطعم است و گفته شود ان شاء الله تعالی و بعضی
ثمر کبر را بدین اسم خوانند **عنبر** ابن حسان گوید روث دابه بحریست
و گفته اند چیزیست که در قعر دریا بروید و حیوانات دریا بخورند و بعضی گویند
که در شکم ماهی یابند که بمیرد و شیخ الرئیس گوید که از چشمه در [illegible]
میشود و اقوال بسیار آورده اند اکثر محققت موهبت و نیکوترین آن اشهب
بود که آنرا سفید خوانند و دیگر ازرق که آنرا فستقی خوانند و دیگر زرد که آنرا
خشخاشی خوانند و عنبر باید که چرب بود و هر چند که سفیدتر و سبکتر و کبیر
نیکوتر بود و طبیعت آن گرمست در دوم و خشک در اول پیران را نافع بود و دماغ
و حواس و دل را سود دهد و بادهای غلیظ که عارض شود در معاوی و چون بیاشامند
یا از بیرون طلا کنند نافع بود و در شقیقه و صداع که از خلطهای سرد بود چون
بدان بخور کنند نافع بود و بر مفاصل که از رطوبات و ریاح بلغمی بود ضماد کردن

بغیره

بغایت نیکو بود و اگر در روغنی گرم مثل روغن قرنفل و روغن بابونه یا
الحوان حل کنند و بدان سعوط کنند علتی که از بلغم غلیظ و ریاح بود در دماغ
بر ان تحلیل دهد و اگر از وی شمامه سازند بر مثال سیبی و بویند فالج و لقوه و کزاز
نافع بود و چون در روغن بان حل کنند نافع بود جهت انواع درد اعصاب
و خدر و فی الجمله مقوی اعضای عصبانی بود همه و اگر گویند اگر اندکی
از وی در قدحی شراب کنند و بیاشامند مستی زود آورد و صاحب
منهاج گوید قوت دل و دماغ و حواس بدهد و روح را تفریح افزاید و شربتی
از وی دانگی بود و مضر بود باصحاب [illegible] و مصلح وی بوییدن کافور بود
و خیار و اسحق گوید مضر بود [illegible] و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن دو دانگ
وزن آن مشک و دانگی مرو و دانگی زعفران و گویند بوزن آن مرو
مشک و زعفران بدل آن بود **عنصل** اسقیل است و گفته شد
عنم بقم است و گفته شد **عنقر** مرزنجوش است و در آذان
الفار گفته شد **عنزروت** انزروت است و گفته شد **عنجد** عجم از میب است
و گفته شد **عنکبوت** دابه کاکیا گفته شد **عنم** گویند حنا است و گفته شد
عود الصلیب فاوانیا است و گفته شود ان شاء الله **عوسج** نوعی از ملیلی است
و نوعی از عوسج امغیلان خوانند و در بیابانها بود و نیکوترین آن بیابانی
سبز ورق بود و طبیعت وی سرد بود در اول و گویند در دوم و خشک بود

در سیم و ورق وی بر حمره و ملتهبا ضماد کردن نافع بود و شریف گوید
عصاره ورق وی چون بیاشامند جرب صفراوی و التهاب صفرا را نافع بود و چون
بکوبند و عصاره آن بر رشته در حمام بخورد یا بمالند جرب و حکه زایل کند و ورق
وی چون بخایند قلاع را نیکو بود و چون با عصا [illegible] کنند گزندگان
بگریزند و چون آب وی بگیرند و هفت روز بیاپی در چشم چکانند سفیده که
[illegible] زایل کند و ثمر عوسج چون بکوبند و آب آن بگیرند خشک کنند
مقدار دانگی با سفیده تخم مرغ یا شیر زنان حل کنند و در گوش چکانند بغایت
نافع بود جهت درد چشم خاصه سفیدی آن و صاحب منهاج گوید چون
بر [illegible] طلا کنند نافع بود فضلاتی که در چشم آید بواسطه قبضی که در وی هست
و مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا بود
و گویند بدل آن در ورمهای گرم بوزن آن اشنه و بوزن آن قرنفل بود
عود الوج وج است و گفته شود ان شاء الله **عود البلسان** نیکوترین عیدان وی
و املس اثر بود و خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم سده بگشاید
و عرق النسا و صرع و دوار را نافع بود و تاریکی چشم زایل کند و ربو و ضیق
النفس را سود دهد و چون بخور کنند نشف رطوبت از رحم بکند و عقم را نافع بود
و باد زهر زهرها بود و گزندگی افعی و سردی معده و جگر را سود دهد و [illegible]
از دماغ پاک کند و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و مضر بود بمعا و مصلح وی

کثیرا

کثیرا بود و بدل وی حب وی بود **عود القاقلوج** سنجاد است و گفته شد
عود الدفر اصل الجبا است و گفته شد **عود العطاس** کندش است
و گفته شود ان شاء الله **عود** الخوخ [illegible] گویند و آن انواعست
و شیخ الرئیس گوید نیکوترین آن عود مندلی بود که از وسط بلاد هند می آورند
و بعد از آن عود هندی که آن جبلی بود و فاضلتر از مندلی بود از بهر آنکه بیش
در جامه را نگاه دارد و بعضی از مردمان فرق میان مندلی و هندی نکنند و یک نوع
سمندوری بود و از سفاله هند خیزد و از فاضلترین بود و بعد از آن
قماری و آن نوعی سفالی بود و بعد از آن قاقلی و بری و قطعی و صیفی
و آنرا قسمیری خوانند و آن تر و شیرین بود و مندلی مجموع [illegible] بود
بعد از آن سمندوری ازرق فربه صلب بسیار آب سبز که قطعها سفیدی در وی
بنود و فربه بود و بر آتش بماند و بسیار آب بود و بالجمله فاضلترین عود آن
بود که سیاه و سخت و گران وزن بود و در بن آب نشیند و چون بکوبند هیچ
ریشه در وی نبود و زود گفته شود و آنچه در روی آب افتد بد بود و عود خام
درختیست که ببرند و در زمین دفن میکنند تا خشبیت از وی تخته زایل میشود و عود خالص
میشود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم لطیف بود سده بگشاید و بادها بشکند
و خاییدن وی بوی دهان خوش کند و مقوی احشا و اعصاب و دماغ و حواس
و دل بود و مفرح آن و رطوبت عفن از معده زایل کند چون نیم درم از وی

بیاشامند تا یک درم و نیم و قوت معده و جگر بدهد و شکم ببندد و
پینظاریا را نافع بود خاصه سوداوی و مضر بود به سپرز و مصلح وی عسل و انیسون
گرم کو در دماغ بود و اسحق بن عمران گوید چون بخور کنند بلغم از سر فرود
آورد و وی منع ادرار بول کند از سپردی و ضعف مثانه بود بکشد
و اسحق گوید خوردن وی مضر بود به طحال و مصلح وی ورق گل سرخ بود
و گویند بدل وی در شکم بستن صندل زرد بود و اگر در معاجین احتیاج
بود بدل وی زعفران و دارچینی و تراوته مدحرج از هر یکی دو دانگ وزن آن
قایم مقام آن بود و بدل عود هندی اند نقرس قیطوریون باشد **عود الحیه**
شریف گوید نباتی است که در شهر سودان بود و مشهور بود و مانند عود پیچیده بود
صلب و در طعم وی تلخی بود و چون نیم درم از وی بیاشامند از هر زهر که باشد
شفا یابند خواه گرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند هیچ مار
گرد آنکس نگردد و گویند چون در دست گیرند و چشم آنکس بر مار افتد مار حرکت
نکند و بی حرکت شود و چون بخایند و ثفل آن در دهان افعی اندازند زود بمیرد
عود الریح اسمیست مشترک در نام فاوانیا بدین اسم خوانند و اهل مصر ماميران
و هم اهل مصر قشر اصل اثرار بارس که آن بربری امیرباریس گویند و عود الریح
نیز بدین اسم خوانند و در یک جای تو دیعنی گفته شده و بعضی گفته شود
ان شاء الله **عیین** و لغت مصریست و گفته شد **عیون الدیکه** حبیست سرخ

حبیست سرخ مدور که از طرف هند آورند و در الف گفته شده که در خت بقم است
و آنرا بپارسی چشم خروس گویند و طبیعت آن گرم و تر بود در باه را قوت دهد
و منی زیاده کند بسیار چون از وی بیاشامند **عیزران** زعرورست
و گفته شد **عین الدیک** گویند جوز اپست و گویند بجقیق حبی است **عین الهدهد**
اسم نباتیست با زریقین که ورقیست با دام کی العار رومی و نزدیک ایشان مجرب بود
جهت عرق النسا چون با دنبه کمیش بخورند **عین البقر** اهل مغرب وادند لیبل اجاص
عیون البقر خوانند و ابوحنیفه گوید عیون البقر نوعی از انگور سیاه است بزرگ
مدور که صادق الحلاوه نبود **عیثام** شجر دلب است و گفته شد در دال
عیدان الطیاط **عیسوب** مرزنگوش است و در اذان الفار گفته شد
چوب عیص الراعیست و گفته شد **عین الدب** شریف گوید چشمهای خرس که چون
در خرقه بندند و بر چشم صاحب ربع آویزند تب از وی زایل شود و این مجربست

باب الغین **غافت** بهترین آن غافت
بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند و رومی نیز نیکو بود و آن گیاهیست لاجوردی رنگ
دراز سگل و شاخهای وی باریک بود و برابر از ی یکی بود و کوتاه تر بود و گل وی
شاخ و ورق وی عسرتلخ بود بتخمی از سبز طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود
در دوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند سرد است و وی لطیف بود
و در ابتداء داء الثعلب بغایت نافع بود و با پیه کهن بر ریشهای دشوار بعلاج آورد

و در جگر و سده و صلابت سپرز و رقبه و اعضا و تبهای مزمن و صفراوی کهنه فرو
بیرون آورد و شربتی از وی یک مثقال بود و وی حیض براند و گویند مضر بود به سپرز
و مصلح وی انیسون بود و بدل وی نیم وزن وی افسنتین با یک وزن وی چاپارون
بود **غافقه** بلغت عمان قوطیست و گفته شود ان شاء الله **غار** درختی بزرگ
است و ورق او دراز و رق سپید بود و حب وی از بندق کوچکتر بود بعد از آن قشر
و گفته شد در سیم و طلا کردن و بیونانی ذاقی گویند و بعضی بود که ورق آن
باریک بود و بعضی پهن تر و هردو نوع در زمینهای سنگستان روید و بهترین آن بری بود
و قوت وی در ورق بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و طلا کردن با شراب
بریهق نافع بود و با سویق بر ورمها و در داعصاب و تشنج النفس و انتصاب را
لعوق کردن نافع بود و صاحب منهاج گوید چون بر معده و تشنج کشته قی را حرکت دهد
و درد رحم و مثانه را نافع بود و حبی در ان ... سنگ بریزاند و شربتی از وی یک درم
مثقال بود و دو درم از وی مسهل بود و صاحب جامع گوید چون بیاشامند حرقت
معده بود و قی را حرکت دهد و ورق وی چون تر کوبند و بر گزندگی زنبور
و کژدم نهادن نافع بود و پوست بیخ وی چون چهار دانگ و نیم با شراب ریحانی
بیاشامند سنگ بریزاند و علت جگر زایل کند و صاحب تقلاه گوید اگر یک ورق
از وی بکیسه در بالین خفته که بر زمین افتد و خلقا ذن خود نگاه دارد و مقید اگر
شراب خورد مست نشود و گویند چوب درخت وی چون پاره نه در موضعی که طفل

در آنجا خسپد وی خواب تر بود و گویند سپید و ورق وی چون با سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن شود و بدل غار سیسنبر است بوزن آن
غاغاطی حجر الماعیطوس است و گفته شد **غاریقون** دو نوعست نر و ماده
و بهترین آن ماده بود که بغایت سفید و املس بود و زود متفتت شود و مولف گوید
غاریقون باید که سفید و سبک باشد و آنکه نر بود بد باشد و طبیعت آن
گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند تر بود در دوم و وی محلل و مقطع اخلاط
غلیظ بود و مفتح سده و ورمها را سود دهد و عرق النسا و ورم سپرز با سکنجبین موافق
و وی بخاصیت منقی فضول دماغ و اعصاب بود و شربتی از وی دانگی و نیم
تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم از سینه و قرحه شش و یرقان و ورم
سپرز را نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا و بلغم و اختناق
رحم را سود دهد و تبهای کهن چون پیش از نوبت تب با شراب بیاشامند و گزندگی
گزندگیها که زهر ایشان سرد بود و شیخ الرئیس گوید وی بخاصیت تریاق
همه زهرها و گزندگی افعی و مقوی و مفرح قلب بود و مصلح اخلاط کهنه بود و اگر با وزن
وی زراوند استعمال کنند سنگ گرده بریزاند و درد پشت که از خلطی خام بود سود دهد
و چون با انیسون بخورند دردهای اندرونی که سبب آن سردی بود نافع
بود و اگر با اندکی حب بلسان استعمال کنند قولنج ثفلی و بلغمی و جمیع آن را ازالت
بکند و گوید چون با خود دارند عقرب آنکس را نزند و در استعمال کردن آن

باید که بغربال مویی بیالایند تا فرو ریزد و نکوبند و آنکه سیاه بوده باشد کشنده بود و خناق آورد و مداوای کسی که آن خورده باشد یعنی آب گرم کنند و شیر تازه و مجموع مداوایی که در کسی که کشته شود و اتفع الله و بدل وی در سهیل بلغم و سودا بوزن آن تربد و دو دانگ افتیمون و دو یک آن غاریقون سفید بود و جالینوس گوید بدل آن هم‌وزن آن قنطوریون بود **غالالوطا** باقلای قبطی است گفته شد **غالیه** شیخ الرئیس گوید اورام صلب را نرم گرداند و اگر در روغن خیری یا روغن حب البان بگدازند و در گوش چکانند درد ساکن کند و بوییدن آن مصروع را نافع بود و صداع آرد و چون در شراب حل کنند و بخورد کسی که همه مست گردد بغایت و بوییدن آن مفرح دل بود و جهت درد رحم سرد بخور برگرفتن بغایت سود دهد و ورمهای بلغمی صلب بگدازاند و حیض براند و رحم را نافع بود و آبستنی را یاری دهد **غاسول** اشنان است و گفته شد **غبیرا** بپارسی سنجد گویند نیکوترین آن گوشت‌مند فربه بود و طبیعت وی سرد بود در اول در درجه اول و خشک در آخر درجه دوم یا اول اسم غذا اندک دهد و معده را دباغت کند و شکم ببندد و حلق پاک کند و مجموع سیلانها باز دارد و صفرا بشکند و چون بدان متقل گشته مستی در آورد و پرقان گرم را نافع بود و بول براند و ریح صفراوی سود دهد و صداع و موافق اطفال بود و چون با شیر با ایشان دهند از بهر آنکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و وی مضر بود بمعده

دهم

و هضم و مصلح ماثانه بود و شیخ گوید بتجربه غبیرا قوتی تمام دارد در شهوت زنان الکیمیمن **غبار الرحا** بپارسی گرد آسیاب خوانند مجفف بود و چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که بچشم رود بکند **غبار رب** عنب الدب است و گفته شد **غزالجلود** بپارسی ابریشم خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و چون بسوزانند و بشویند قایم مقام توتیا بود و اگر با جوز پر در قیق ضماد کنند نافع بود و بر سعفه طلا کردن سود دهد و سوختگی آتش و ابریشم پوست کاو و گاومیش چون بالیسر که طلا کنند بر قوبا و جرب ریش شده بغایت نافع بود **غزالسمک** بپارسی ابریشم ماهی خوانند و آن مانند مهی است که در شکم ماهی دریایی می‌باشد و طبیعت وی خشک بود و در وی حرارتی بود و نیکوترین آن سفید بود و در وی اندک خشونتی بود و قولس گوید موافق بود در ادویه برص و در شقاق روی و در مرهمها کنند جهت سوا دو یا حریق مستقرح و در لون بشره بکار برند نافع بود و اگر در جای نفث دم را سود دهد و اگر در سرکه حل کنند بقوام لعاب دهان و ادویه نقش مدان بپرشته و ضماد کنند بغایت نافع بود و شریف گوید ابریشم ماهی چون بر ناخن سفید کشته طلا کنند نافع بود **غرب** درختیست غرب سفید که آنرا طاغ خوانند و بشیرازی ورک و آن درختی بزرگ بود و صمغ آن نیکوترین بار بود و تازگی بر یافتن زیره که شکافته گردد آن صمغ بیرون نیاید و وی هیچ مرضی که نشد

حوز و نیه و طبیعت وی سرد و خشک بود و از هر دو ورق و قشر وی عصاره وی قابض بود و مجفف بغیر لذع و خاکستر قشر وی چون با سرکه بپرشته و بر ثآلیل بر دست و پای باشد ضماد کنند نافع بود و پوست بیخ وی در خضابات موی استعمال کنند و طبیخ وی چون بخورند سرمان بشوید نافع بود و خرازنیز و صمغ و گل وی با زرنیخ حرم را سود دهد و پوست وی نفث دم را نافع بود و شیخ الرئیس گوید عصاره وی علق از حلق بیرون آورد و عصاره ورق و پوست تر وی بجوشانده و با روغن گل در پوست انار بریزند و در گوش چکانند نافع بود و مثروی نفث دم را سود دهد و ورق و گل وی در ادویه و مرهمها مجفف استعمال کنند و خاکستر پوست بیخ وی چون با سرکه بپرشته در قلع ثآلیل موره و سکونج که در جلد بود و بقوت تر از خاکستر پوست ساق وی بود و ابن ماسویه گوید ورق غرب چون بجای ماسته عقم آورد و قذف دم را نافع بود و گوید بصیر ورق وی نیکوترین سهاها بود که از گوش بواانه بود و سه جگر را سود دهد بود **غرقد** نوعی از عوسج است و گفته شد **غرز** اسم نوعی عصی الراعی کوچک است که آنرا سموق بود باده گفته شد **غرنیا** رازیانه است و گفته شد **غربیب** نوعی از انگور سیاه است **غزال** بپارسی آهو گویند منفعت گوشت وی در باب الام گفته شود ان شاء الله اما نافه وی چون با سرکه بیزند و بر ورمهای بلغمی بنهند بگدازاند **غسل** خطمی است و گفته شد **غسا** بلح است و در باب تا گفته شد **غسیلج**

اولی

و طیبنا است و گفته شد **غلیلجوغمایا** فوتنج بری است و گفته شود ان شاء الله **غلیه غیریا** اصل السوس است معنی آن بیونانی اصول الحلوه بود **غلمور** تملول است و آن قنابری است و گفته شود ان شاء الله تعالی **غمام** اسفنج البحر است و گفته شد **غنقلی** بضم غین شلجم است و گفته شد **غوشنه و غویشه** نوعی از گیاه و فطر است و صاحب جامع گوید در زمین بیت المقدس بسیار بود و آنجا بگریشه خوانند و چون خشک بود بیان جامه شویند و در حموضات فرنند و طبیعت آن سرد و تر بود در اول و طبیعت سرد بود که گاو و آن خلطیه که از گاو حاصل شود از وی نشو **غوک** ضفدع است و گفته شد **غیم** غمام است و گفته شد والله اعلم بالصواب

باب الفا فاشرا

اسمیست سریانی هزارجشان و هزار فشان گویند و بیونانی ابانالیس لوقی و معنی آن کرمه البیضا بود و معنی هزارجشان هزار رنگ بود و ویریه بی‌بار جا لون گویند و بپارسی کرم دشتی و بشیرازی نه خوش از بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک نمیشود و فاشرستین نوعی از وی است و نبات وی بر هر درختی که نزدیک وی بود درپیچد و شود و خوشه‌های وی قریب دهانه دار دشته باشد و در اول سبز بود و در آخر بغایت سرخ شود و گل وی لاجوردی بود و بشیرازی وی را سیاه دارو خوانند و منفعت وی نزدیک است بفاشرا

لیکن ضعیف تر از وی بود و فاشرا المقبطی دیگر بود اینا کویند و حالق الشعر نیز
کویند و حالق الشعر نیز کویند و ثمر وی مانند ثمر فاشرا ستین بود و بیخ وی
گرم و خشک بود در سیم و حرافت و حدت دارد و جلا دهد و ملطف بود و سپرز بگشاید
شده کم از د جون بیاشامند یا با انجیر از برون ضماد کنند و جهت علت
کردها بغایت نافع بود و ثمر وی که مانند خوشه بود کویند که در باهات مستعمل
کنند جهت حلق شعر و بیخ وی جون با ارسنه و حلبه بپزند و بدان بشویند
پاک کرداند و اثر کلف زایل کند و ثالیل قلع کند و اثر سیاهی که از زخم مانده بود
ببرد و جون با شراب بر داء الثعلب ضماد کنند نافع بود و جهت ورمهای گرم را تحلیل دهد
و دملها بگشاید و اگر با روغن بپزند تا جون موم گردد نافع بود جهت بواسیر و گره و غدد
بود و صفوف مادهٔ آن و اگر با شراب ضماد کنند ورم را سپرد گرداند و ورمهای
گرم را بگشاید و شکستگی استخوان را نافع بود و اگر هر روز یک درم بیاشامند صرع و فالج
و سدر را نافع بود و اگر [illegible] بیاشامند گزندگی افعی و مجموع گزندگان را
سود دهد و بیخ وی جون تر ان بکوبند و بر کیرد بچه بمیرد از و مشیمه بیرون آورد
و جون اول آن بود که نبات او بر وید جون بخورند بول و شکم براند و بلغم
و جون با پیل ... کنند سر زود ذات الجنب را نیکو بود و عصارهٔ وی جون
تر بود بیاشامند تحلیط در عقل پیدا کند و با صبر بر ورم سپرز ضماد کردن نافع
بود و اگر زن در طبیخ آن نشیند بچه بیرون آورد و رحم را پاک کند و ثمر وی بر جرب

تر و خشک جون بمالند نافع بود و عصارهٔ نبات وی جون بیاشامند قی
نیکو آورد و خلطهای غلیظ بیرون آورد و بدل آن بوزن آن در وج و هم وزن
آن بسباسه بود و فاشرا ستین بپارسی شش بندان کویند و بیونانی انبالس الیاوسی
آن کرم الاسود بود و در انه پس معروف بود ببوطانیه و به بربری محبوب و شیرازی
سیاه دار و خوانند و ورق وی بهن تر از ورق لبلاب بود و پیچیده شود بر درخت
و آن نوعی از فاشرا است و صفت آن در فاشرا گفته شد و بیخ از بیرون سیاه بود
و اندرون برزر وی مایل بود و وی گرم بود با عتدال و در فعل مانند فاشرا بود لیکن
ضعیف تر از وی بود و انند که اول آنکه نبات وی بروید بپزند و بخورند بول و حیض
براند و محلل ورم سپرز بود و صرع را نافع بود و بعضی فاشرا ستین بسریانی دانند صفت
علت بود فاجشه جنه بید استر است و گفته شد فانید بهترین آن بود
که از قند سفید سازند و وی غلیظ تر از شکر بود و طبیعت وی گرم و تر بود در اول
و کویند حرارت وی در سیم بود و آنکه تجربی بود گرم و خشک بود در دوم سرفه
را نافع بود و شکم نرم دارد و نوعی معتدل از وی متولد شود و سینه را نیکو بود
و مولف کوید که این فانید که صفت این گفته شد بشیرازی کعب الغزال خوانند
و باید که قطعا آرد در آن نبود و فانید هایی که این زمان مستعمل میکنند مجموع بی
آرد نبود و پس اول آن بود که در هر ترکیبی که فانیده بود قند بجای وی کنند با کعب
الغزال که آن فانید اصل است و صنعت وی جنانست که قند بقوام می آورند

وی کشند و پاره میکنند پارهای کوچک فابشا الیونانی باقلاست گفته شد
فالیش القبطی باقلای قبطی بود و آن جاسیه است گفته شد فاغیه
صاحب منهاج کوید گل حناء است و هر نوری که خوشبوی بود از آن فاغیه خوانند
و آن معتدل بود در گرمی و سردی و تمیمی کوید گل حنا جون در میان جامه نهند
و در بچه خوشبوی کند و رها تخته که سپوس از آن بخورد فافیرا ردی است
و گفته شد فاعیه بخ نیلوفر هندیست و از آن فل کویند و بعد از این گفته شود
ان شاء الله فانا قس اسقلیبوس نوعی از دو قوی است فانا قیس حمرون تون
نوعی از بیخ زنو فراکو حکمت و گفته شد فانا قس ابراقلیون بیونانی درخت جاو شیر بود
و جاو شیر گفته شد فاغره بپارسی فاغره کویند و بشیرازی کبابه شکافته
و از سقاله هند خیزد و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و کویند در دوم و در وی
قبضی و تحلیلی بود و مصلح معده و جگر سرد بود و سود استمرا که از سردی بود
و شکم ببندد فاغوس شیطرج هندیست و گفته شد فاریسطالیون
رعی الحمامیست و گفته شد فازغوس ملارح خوانند و آن لعلق است
و مرغی مشهور بود و در خواص زهراوی آورده است که استخوان وی جون با خود
دارند عشق زایل کند و صاحب منهاج کوید بیضهٔ وی خضاب نیکو بود موی را
فاحشه گوشت وی گرم و خشک بود و فالج را نافع بود و مضر بود به دماغ
و سهر آورد و سپرز که و گشنیز ضروری کم کند و مجهول کوید سپرز کین وی جون

برکود کی بندند که شب مصروع میشود نافع بود فلا النجیقن تا ویل وی بیونانی
ریتیلا بود و از بهر آنکه گزندگی وی را نافع بود و فالنحیطین و فالانخیطین و فالانجو نا
نیز کویند و لو فاقیخس هم و آن نباتیست که گل وی مانند سپوس بود و تخم وی
سیاه بود مانند نیمی عدس کوچکتر و بیخ وی باریک و کوچک بود و اول که
از زمین برآید زرد بود و بعد از آن سپید گردد و در ملطفات ... سو بید ورق
و تخم و گل وی جون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود
فاض صاحب منهاج و صاحب جامع کویند که آن دوایی ترکیبیست که دفع
مجموع زهرها و گزندگیها میکند جون با آب سرد بیاشامند و در داهای ... زایل
کند و مولف کوید ظن من آنست که حب و ارا است که از طرف ختا می آورند
فادزهر مولف کوید سنگیست زرد که بسبزی زند و سفیدی و هر رنگی دیگر
بروی ظاهر بود و آن سنگ از آخر هند و سپاهان آورند و از فغفور چین نیز و
نیکوترین آن چینی بود و شربتی از وی کسی را که زهر داده باشند دو ارزه
جو بود که با آب سرد بیاشامد و این سنگ با آتش نسوزد و جون با زر ده جو
بیاسایند بر سنگ مانند پسته نماید و با زهر جمله زهرها بود و خاصه در طلا کردن
و بعضی کویند که وی فاض است که گفته شد فاوانیا فاونیا نیز کویند
و کهیانا و آن عود الصلیب است و نر و ماده بود آنکه نر بود ورق وی مانند
جوز بود و بیخ وی سطبر بود و سفید مانند انگشتی و در طعم وی قبضی بود و آنکه ماده بود

کثیر الشعب بود و بیخ وی مانند بلوط بود و هفت یا هشت عدد بود و نیکو
ترین آن سبز روی بود و وی قاطع‌تر از هندی بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در دویم و گویند معتدل بود در حرارت و در وی تجفیف و قبض با تحلیل بود و مفتح
و ملطف بود و وی آثار سیاهی از بشره ببرد و چون بر طفلان آویزند مادام
که با ایشان بود صرع زحمت ندهد و چون با شراب بیاشامند درد شکم و یرقان
و درد گرده و مثانه را نافع بود و چون با شراب بپزند و بیاشامند شکم ببندد
و آنچه ماده بود بر ساق وی علاقی پیدا شود مانند علاقهای دام و چون شکافته
شود حبهای سرخ بسیار بود مانند خون و بشکل ناردانه بود و در میان وی
حبی سیاه رنگ بود و از این حب سرخ پانزده حب با شراب سیاه رنگ قابض
بیاشامند قطع نزف دم از رحم بکند و چون بخورند نافع بود جهت درد
معده و لذع آن و چون کودکان بخورند در ابتدای سکتهٔ مثانه نافع بود
و هر حب سیاه بود چون از وی پانزده حب با شراب بیاشامند اختناق
رحم که عارض شود از دو درم و کابوس را نافع بود خاصه ماده وی و بعضی
گویند چون با آهن پاره کنند این خاصیت از وی باطل شود و نقرس و ضربه
و سقطه و صرع را نافع بود و چون ثمر وی بخور کنند مصروع و مجنون را مفید بود
و اگر از ثمر وی گردن بند سازند و در گردن کودک مصروع آویزند صرع از وی
زایل شود و اگر عود وی سحق کنند و در صره بندند و مصروع دایم بوید نافع بود

و مفید الیس (?) گویند بیخ وی و ثمر وی نافع بود جهت هر مرضی که باشد دخان
کردن و چون بیاویزند بر کسی که در پا یا بهار (?) بود و از ثمر آن حتی (?) ایمن باشد
و اسحق گوید عود الصلیب مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و گویند بدل آن
فاریقون و زراوند مدحرج و بعضی گویند پوست انار یا ورق آن
و فو و سمور و سویق الغزلان چون باهم جمع کنند بدل فاوانیا بود **فار** بپارسی
موش خوانند خون وی قطع ثآلیل کند و چون بشکافند و بر خار زیر نهند
یا بر گزندگی عقرب نهند بغایت نافع بود و گویند چون بریان کنند و بر گزیدگی
عقرب نهند بغایت نافع بود و گویند چون بریان کنند و بکودک دهند که لعاب
بسیار از دهان وی روان بود باز دارد و اگر در آب بپزند و کسی که اسرار (?) البول
بود در آن نشیند سود دهد و خوردن گوشت وی نسیان آورد و ضعف
غثیان و ضعف معده بود و چون بشکافند و بر موضعی نهند که خار یا پیکان
بود بیرون آورد و منفعت سرگین وی در خرو الفار گفته شد و سر وی در راس الفار
فار البیش پیشموش است گفته شد **فادزهر** هر دوایی که در حفظ (?)
بود بقوت و دفع ضرر سم کند آن را فادزهر خوانند و آنچه مخصوص است باسم
حجر التیس است و حجر الحیه و گفته شد **فجل** بپارسی ترب گویند و بشیرازی (?)
ترزه تخم وی اقوی بود بعد از آن پوست پس ورق پس گوشت آن و نیکو
ترین آن سبز آبی بود سبز و تازه و طبیعت آن گرم بود در اول و گویند

خشک بود در دویم و جالینوس گوید گرم بود در سیم و خشک بود در دویم موی بر داء الثعلب
و حیه برویاند و وی مولد ریاح بود و معده را نیکو بود و مسهل بود و بول براند
و ابن ماسویه گوید چون بعد از طعام بخورند شکم نرم گرداند و تخمه از او باری و بیم (?)
در گذشتن از معده بود و اگر پیش از طعام بخورند هضم طعام بکند الا آنکه قرار گیرد
و ابن ماسویه گوید چون بعد از طعام بخورند هضم طعام بکند خاصه ورق وی و باسانی
قی آورد و آب وی استسقا را نافع بود و چون در چشم چکانند جلا دهد و گویند
ورق وی جلای چشم دهد و شیر زیاده کند و چون پخته بخورند نافع بود سرفه کهن
را و کیموس غلیظ که در سینه بود و آب وی چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی
را نافع بود و فجل بری در همه حال اقوی بود از بستانی و روفس گوید فجل بلغم را
نافع بود و مضر بود به دندان و چشم و سر و حنک و معده و مفسد طعام بود و علتهای
بسیار آورد و شپش در بدن پیدا کند و صاحب فلاحه گوید درد گرده و مثانه
و سپرز را نافع بود و باه را برانگیزد و چون آب وی را بر آن طلا کنند گزندگی
سود دهد و تخم وی در دفع سمها و گزندگی جانوران بمنزلت تریاق بود و بر کلف (?)
و نمش که بر روی پیدا شود با سرکه طلا کردن نافع بود و ادمان اکل وی کردن
موی بر داء الثعلب برویاند و شیر بیفزاید و گویند فجل که بدل ورق و آب وی
بگیرند و با شش درم از وی بیاشامند سنگ بزرگ و خرد که در مثانه بود بریزاند
و این فعل بخاصیت میکند و طبری گوید ورق وی یرقان زایل کند و سنگ مثانه بریزاند

و گویند منی زیاده کند و انعاظ آورد و اگر تخم وی با کندش (?) بکوبند و با سرکه
بسرشند و در حمام بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند و شریف گوید چون آب وی
بردارند و ابثره (?) و روغن وی طلا کنند و روغن گل در وی گرم کنند و در گوش
چکانند درد زایل کند و ابن زهر در خواص آورده که آب وی بگیرند و با روغن گل در گوش
بچکانند و نیم گرم در گوش چکانند کری گوش زایل کند و اگر بگیرند و اندرون وی
خالی کنند و چهار درم تخم شلغم در آن نهند و سر آن ببندند و در خمیر گیرند و در میان
آتش نرم نهند تا پخته شود بعد از آن اندکی سحق کنند و سه روز ناشتا بخورد
سنگ بریزاند و جرم وی مغثی بود و تشنه و ورق وی با سکنجبین عسلی قی باسانی
آورد **فرفیون** افرپیون است و فرفیون و ناکوست (?) نیز گویند و باید که چون
فرفیون از درخت گیرند دهان ببندند تا غبار آن در دهان نرود که جلای دندان
بریزاند و چون بگیرند باید که باقلای مقشر در میان وی ریزند تا قوت وی
نگاه دارد و آنچه تازه بود تر بود و زود در زیت کم آزد (?) و آنچه کهن بود
آن و لون آن بسرخی مایل بود و گویند قوت وی بعد از سه سال تا چهار سال
متغیر شود تا هفت سال و ده سال باطل شود و نیکوترین آن تر و صافی بود
که رایحهٔ وی در غایت حده و حرافت بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم
و گویند خشکی وی در سیم بود و وی را قوت ملطف و محرق بود بغایت عرق النسا را
نافع بود و چون با ادویهٔ موافق آن بیاشامند و چون بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه

طلا کنند نافع بود ولقوه و قولنج بردی کرده را نافع بود و فضلهای بلغمی
از مفاصل و اعصاب پاک کند و مسهل آب زرد بود و بلغم لزج که در
ورکین و پشت بود و کرم فراخ را نه بود و کسی که خون روی غلبه کرده باشد
ونشاید که تنها پا شامند و مضر بود با نثین و چون بروغن گل حل کنند حدة
وی شکسته کرده و مقل رب السوس و کثیرا و صمغ اضافه کنند و شربتی از وی
قیراطی تا دانگی دوی بجاست رحم را نه بود و الضام سپید اکنه تا جدی
کرمنع ادویه مسقط بکند از اسقاط جنین و چون در روغن بگدازند و بدان
تمریخ کنند فالج و خدر را نافع بود و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند
جلا دهد لیکن سوزش آن دو روز باقی بود و قطع نزول آب بکند و پیوسته
از وی کشنده بود و در سه روز ریش در معده و امعا پیدا کند و از خوردن وی
کرب یل سخت و لهیبی عظیم و لذع در شکم و فواق پیدا کند و شاید که اطلاق باز اطاوکرد
و مداوری وی مانند کسی بود که فرفیون سنبل خورده باشد مثل دوغ و آب انار
مزو سیب مزو کافور و آنچه بدان ماند و گویند بدل آن بوزن وی دو دانگ
آن مازریون بود و گویند وی صمغ مازریون است و گویند بدل آن بوزن آن
مازریون و دو دانگ آن حبه سپید است بود و گویند بوزن آن حبه سپید است
و نیم وزن آن مازریون **فراسیون** فراسیتن گویند و حشیشة الکلب و صوف
الارض نیز گویند و آن گیاهی جبلی است بیاریبی کنند نادکوهی گویند و دیگر

آن رومی

آن رومی بود سپید رنگ تخم و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود
در سیوم مفتح سده جگر و سپرز بود و سینه و شش را پاک کند و حیض براند
و عصارهٔ وی در گوش کهن را نافع بود و با عسل چشم را قوت دهد و خوردن
و کحل کردن و عصارهٔ وی سعوط کردن یرقان را نافع بود و با تک بر کندگی
پیک و دیوانه ضماد کردن سود دهد و گل وی چون خشک بود با آب بپزند یا نجم
با تخم وی و چون تر بود و بکوبند و آب آن بگیرند و با عسل بیامیزند قرحه ران را
نافع بود و ربو و سرفه را با ریسای خشک فضول غلیظ از سینه پاک کند و حیض
براند و مشیمه بیرون آورد و شخوار زادن را سود دهد خوردن و چون ضماد کنند
بورق وی و عسل ریشهای بد کهن را پاک گرداند و داخل گوشت خورده را
قلع کند و در دهلو سیاکن کند و عصارهٔ ورق وی که در آفتاب خشک کرده باشند
همین عمل کند و عصارهٔ وی در داروهای چشم در جرب قدیم و جبه ها و اصناف
جرب سپید کاه چشم زایل کند چون با آب انار رسش حل کنند و در چشم
باز کردانند و طلا کنند و نه کلها کردن جهت آثار ریشها و سعیدی که در چشم
بود قدیم و جبهها نافع بود و در شافها بکار دارند جهت قرحه و عین و تقویه
نور بصر مستعمل کنند و اگر نیم مثقال یا یک درم در طبیخ زوفا که از وی در روغن بادام
شیرین و بیاشامند شش و سینه را پاک کند از رطوبات لزج و قرحه که مسبل
فواهد انجامید بکمال صحت آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه یا جلاب بیاشامند سرفه

تو در ریش سینه زایل کند و رطوبتهای آن بیرون آورد و چون عصارهٔ وی با
آب بگدازند و با عسل بر جراحتهای متعفن پلید ضماد کنند بصلاح آورد و چون ضماد کنند
بر دمامیل نارسیده و خنازیر تحلیل دهد و منفتح و ملین آن بود و درد را
بنشاند و فراسیون تحلیل بادهای غلیظ را نافع بود خوردن و ضماد کردن و چون
بر سینه ضماد کنند ضیق النفس را نافع بود و چون ورق وی کجا بینه و فرو برند
نافع بود و جبی که متولد شده باشد در معده و اعداء و چون با آب بپزند و نشیند
یا با آب تنها و تکمید کنند بر زهار نافع بود جهت دردی که عارض شده باشد
از احتباس البول و از ریاح و از جمیع اسباب او جاع و ورق وی چون تر بود و با
گرده بهم بکوبند و بر وی جهانند که بدارند و همچنین همه جراحتها و چون ورق وی
با عسل بپرورند نیکوترین معالجه سرفه و ربو و ضیق النفس بود و اگر آب آن بگیرند
و حسو یا بپزند و در پختن نیم درم ورق وی اضافه کنند و تمام بپزند و بیاشامند
جهت سرفه مفرط و غلیظی نفث نافع بود و باید که سه روز پیاپی استعمال کنند
و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند تنقیه اعضا و وجع آن بغایت نافع بود و
بعضی گویند مضر بود بگرده و مثانه تا حدی که خون بول بول جدا شود و تخم وی
را زیاده وقع مضرت آن مسکنه چون با وی خلط کنند با پیش از و یا بعد از وی
بیاشامند و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب و گرده و مثانه مصلح آن سنبل الطیب
بود بدل آن بوزن آن اسارون و چهار دانگ وزن آن لبلاب و گویند آن

انیسون و افتیمون است و گویند بدل آن بوزن آن لاعیه است و صاحب منهاج
گوید شربتی از وی نیم درم بود و سده جگر و سپرز بگشاید و حیض براند **فرنجمشک**
از فرنجمشک خوانند و گفته شد و وی بواسیر را نافع بود و فره بنفراید و تخم وی
چون بیاشامند مجفف منی بود و وی معتدل تر از فرنجمشک بیشتر بود و منفعتهای
وی در الف گفته شد و بدل آن گویند قرنفل است و گویند قرنفل است
و گویند قرنفل با دو نیم وزن آن و بازیار ان آن را لنکر کنند و خوانند
فرصاد توت است و گفته شد **فرفیر** بقلة الحمقا است و گفته شد **فرفیرو قرمه**
بنفشه است و گفته شد **فربیون** صلب است و گفته شد **فرسیلون** طلق است و گفته شد
فرفت شاهتره است و گفته شد **فرفخ و فرفخین** بقلة الحمقا است و گفته شد
فراخ الحمام بپارسی کبوتر بچه گویند و در وی حرارت رطوبت فضلی بود
و غلیظی و ابن ماسویه گوید گرم تر از جمیع گوشت مرغان بود و دیر تر از هضم شود و خون
بسیار از وی متولد شود و رطوبت و صاحب منهاج گوید فروج را گوشت وی
وی خوردن سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سریع العفونه بود تا حدی
که سهر آورد و مصلح وی سپر گشنیز بود و محرور مزاج اولی آن بود که با آب غوره
و گشنیز و خرفه بیار بانک خورد و رازی گوید گوشت وی گرم و خشک بود و بحرارت
حرارت ظاهر بود و موافق محروری نبود الا سهل تر از گوشت مرغ از شکم بیرون
آید خاصه چون با آب و نخود و شبت و نمک بپزند و مرق وی نافع بود و سرد مزاج

وکسی که شکم وی قبض دارد و درد پشت که سبب آن خلطی غلیظ مزمن بود دور کرده
را فربه کند و باه را زیاده کند و شریف گوید ادمان اکل بریان کرده
وی قوت را بسوزاند و باشد که جذام کشد خاصه در مزاج طفلان کوچک و صاحب
مزاجان گرم و او مضر بود بچشم و دماغ خاصه بریان کرده و اولی آن بود که پروی
حزمی پا شامند که منع صعود بخار از سپر کند و شریف گوید چون کبوتر بچه
در دیگ اندازند و روغن کنجد بر سر آن کنند [?] بپوشانند و نمک
و هیچ توابل در آن نکنند و بپزند **فنک** گرمترین پوستین روباه بود بعد از آن
سمور بعد از آن فنک و قاقم پس [?] و هر یک **فوة الصبغ** فتیل است وگفته
شود ان شاء الله **فستق** بپارسی پسته گویند گرمتر از گردکان و بادام بود و نیکو
ترین آن تازه بزرگ بود و طبیعت وی گرم بود در سیم و خشک بود در دویم
وگویند گرم در اخر درجه دویم بود و گویند خشک بود در سیم و گویند در دوم
رطوبتی فضلی بود و گویند تر است در سیم [?] جگر بگشاید و منع غثیان بکند
و قوت معده و فم معده بدهد و شکم را نه بندد و گزندگی جانوران را
سود دهد و باه زیاده کند و سرفه بلغمی را نافع بود و گزندگی عقرب و
غذا اندک دهد و شری آورد و مصلح وی زرد آلو خشک بود و شریف گوید
از خواص وی آنست که بوی دهان خوش کند و مغص را زایل کند و گویند پوست و شکم
پوست وی سبز چون در آب [?] فرمایند و بیاشامند تشنگی بنشاند و قی باز دارد

و روغن وی مضر بود بمعده بخاصیتی که در وی است و بدل آن بوزن
آن مغز بادام و شوحبة الخضرا بود وگویند نیم وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن
حبة الخضرا بود **فستق الهند** حب البان است وگفته شد **فشاع** بلغة اندلسی
ربوله خوانند و صاحب جامع صفت و منفعت آنکه گفته صفت فاشرا است با فاشرا
ستیق و صاحب منهاج صفت وی گفته که نبات وی چون برگهای انگور [?] شود
معقد وی بود و مولف گوید بشیرازی [?] خوانند **قصقصه** بپارسی
اسپست گویند و چون تر بود قصقصه رطبه گویند و چون خشک گردد قت و علف
خوانند و نیکوترین آن سبز [?] بود و در وی تلخی بود تخم وی منی و شیر
بیفزاید و رازی گوید چون ویرا بپزند و بکوبند تا چون مرهم شود و ضماد کنند
بر دست کسی که رعشه دارد هر روز دو نوبت رعشه زایل کند و روغن وی [?]
را نیکو بود خوردن و تر کرده و غافقی گوید دواب را فربه کند و تر آن
شکم براند و خشک آن شکم ببندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود **قضا**
عجم از پی است وگفته شد **قضب** [?] گویند سحاله وی سپید و خشک بود
باعتدال وگویند معتدل بود در گرمی و سردی وگویند بغایت قابض بود و منع
[?] گوید سحاله وی با ادویه بیامیزند خفقان را نافع بود و بخور رطوبت لثه
را سود دهد و جرب و حکه زایل کند و عسر البول را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی
دانگی بود و فعل وی حکم فعل یاقوت داشته باشد لیکن بخیلی ضعیف تر از وی وگویند

شراب از نقره [?] زود آورد و نقره چون بوی کوگرد شود سیاه
گردد و چون بنمک بشوید سیاهی از وی زایل شود و سحاله وی چون با زیبق
بر وی [?] طلا کنند نافع بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است **قطر**
بپارسی [?] گویند و آن انواع است یکی نوع فقع خوانند و یک نوع [?] و فقع را
هکل خوانند و یک نوع قتبیل و مجموع انواع از آن کاه خوانند و بهترین همه [?] بود
یک نوع صحرایی بود و یک نوع در شیب درختان روید و نوعی در شیب خم شراب
اگر سرخ بود زهر بود و اگر سفید بود با زهر اگر در شیب خم شراب روید پوست وی
بازگشته و خشک کنند هر که [?] انگشتی ببندد بیهوش گردد و پوست وی زهر بود
وگویند هر که با پاک سمارغ خورد بول وی منقطع شود دیگر فرزند از وی حاصل نشود
و خلطی غلیظ از وی متولد شود و خشک کرده ویرا بدی کمتر بود و طبیعت
قطر سرد و تر بود در آخر سیم وگویند در دویم [?] سکته آورد و گاه باشد
که بکشد و اکثر هیضه و عسر البول احداث کند چون بسیار خورده بود و با
دشوار هضم بود و تولد [?] غشی و ضیق النفس و عرق سرد آورد و باشد که در روز
بکشد و آن در موضعهای عفن یا در موضعی که مار گزنده کان بود یا در شیب درخت
زیتون روید و مصلح وی آنست که مطبوخ کنند با کشوثی تر و خشک بخورند که
بخاصیت دفع مضرت وی بکند و شراب بخت بر سر آن خورند و مصلح [?]
وی منقطعات کند مانند سکنجبین و فوذنج **فطراسالیون** تخم کرفس کوهی و آن دانه سیاه

طولانی شکل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و قوت وی زیاده
از بادیان بود و بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بود و جالینوس گوید
بدل آن نیم وزن آن افسنتین بود **فغیلابوس** فقلا مقیوس گویند و آن
[?] وگفته شد **فغولیون** [?] است وگفته شد **فقع** نوعی از کما است
بپارسی هکل گویند و آن در لب چاه و اندرون و کنار آبها روید و آن [?]
از قطر بود و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ **فغد** تخم پنجنکشت است
وگفته شد **فقاح اذخر** [?] که بود [?] خوانند بهترین آن
خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دویم خون حیض براند
و شربتی از وی یک مثقال بود و نفث دم را نافع بود و مطبوخ وی سنگ را [?] و بول
و حیض براند و بقراط گوید در ورم رحم و گرده و نزف دم و شکم ببندد و ورم سرد
و جگر بود و معده که سرد [?] سود دهد و [?] بوی آن وی کنند سر را
گران کند و خواب آورد و [?] گوید مقلل خون بود و مصلح وی [?] است و
بدل وی قصب الذریره **فقاح الیبروجان** اصابع هرمس است وگفته شد **فقاح**
الکرم بپارسی گل گویند و آن شکوفه انگور بود و طبیعت آن سرد است
فقاح الملح زهرة الملح است وگفته شد **فقلا امیثون** فتیلاپوس است
وگفته شد **فلنجمشک** [illegible] و آن تخمیست مانند خردل لیکن [?]
سرخ بود و نیکوترین آن بود که چون در دست بمالند بوی سیب کند و طبیعت آن

کرم و خشک بود و آن در عطریات مستعمل کنند مقوی معده و جگر بود و سده
که در سپرز بود بگشاید و قوت دماغ بدهد و آنچه زرد بود و یا سیاه بد بود و چون
سحق کنند و با زیت بر گزندگی عقرب طلا کنند نافع بود **قل** صاحب منهاج گوید
قاقیه است و آن بیخ نیلوفر هندیست و قوت وی مانند قوت سرخ بود و گویند
گرم و خشک بود صداع را شفا کردن نافع بود و اسحق گوید تیم ورم از وی سحق کرده
در معده را نافع بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی لفاح
بود و صاحب جامع از قول اسحق بن عمران گوید که فلفل ثمری هندی بود بمقدار فستق
و لون قشر وی بلون فندق ماند و مغز وی چرب بود مانند مغز چلغوزه
زردی که بسفیدی زند و طبیعت آن گرم و خشکست در سیم اسهال عصب و اسپر را
نیکو بود **فلفلمویه** اصل الفلفل است بپارسی بیخ درخت فلفل گویند و آن خوشبوی
عریف بود و بشکل قسط بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم بحث و تشنج امتلائی
و نقرس و قولنج و بادهای سرد را سود دهد و برص و بهق طلا کردن و عرق النسا نافع
بود و غافقی گوید لوزا نیکو گرداند و گره سودا بیرون آورد و بر رفق کنانک ادویه
مسهله و باه را زیاده کند و چون با سرکه ضماد کنند با پا مالند ورم سپرز
تحلیل دهد و چون با موبزج بخایند و بدان غرغره کنند یا موبزج بلغم را قلع کند و بدل
آن دار فلفل بود و گویند بوزن آن نارمشک دو و دانگ و ربع وزن آن ... و نیم وزن
آن مغز خسک دانه بود **فلفل ابیض** درخت فلفل مانند درخت انار بود و

جالینوس گوید اول ثمر فلفل دار فلفل بود و از بهر اینست که دار فلفل زودتر از فلفل بود
و دار فلفل گفته شد و همو گوید ثمره فلفل چون نارسیده بود فلفل سفید بود
و چون رسید سیاه شود و مولف گوید خلافست در فلفل درخت وی غیر
درخت فلفل است و بیشتر در بنگاله می باشد و آنکه میگویند که فلفل سفید هم از درخت
فلفل سیاه می باشد این نیز هم خلافست و بهترین وی آن بود که سبک بود و گری
وی ضعیفتر از سیاه بود و مولف گوید فلفل سفید بزرگتر از فلفل سیاه بود
و لون وی بزردی مایل بود و بمقدار نخود و کوچک بود بدو روا الملس و طبیعت
آن گرم بود در سیم و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید از قول میسو رید و حبیش
که چون در کلها کنند جلای تمام بدهد و هضم طعام بکند و اشتها بیاورد و ورم
سپرز را بغایت نیکو بود و بول و حیض براند و طبیعت نرم گرداند و اندک
و بسیار در تریاقات مستعمل کنند بلغم و سودا پاک گرداند و شربتی از وی
تا نیم مثقال بود و وی مخفف منی بود و محدر حیض و مضر بود بگرده و مصلح وی عسل
بود و ابن ماسویه گوید بدل وی زنجبیل بود **فلفل اسود** بیونانی بابری خوانند
و وی کرم تر از سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و در وی غذا
و تحلیلی بود و جلا دهد و بلغم لزج دفع کند و مسخن اعصاب و چون با زفت
بیز نه محلل خنازیر بود و چون با نطرون بیامیزند بهق زایل کند و غذا را غلیظ لطیف
گرداند و بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخود برگیرد آبستن نشود و وی

جهت تاریکی چشم و آب رفتن آن نافع بود و سپرز و مزاج را نیکو بود و مسخن
معده و جگر بود و عصب اعضا و مسخن خون بود و اگر سحق کنند و با جاوشیر و
پا مزید و بر داء الثعلب ضماد کنند بعد از آنکه بکتان مالیده باشند آنقدر موی
برویاند و چون سحق کنند و در روغن زیت بجوشانند و بمالند فالج و خدر را
نافع بود و اعضائی که سردی بروی غالب بود چون با ادویه بیاشامند
گرده و مثانه را نیکو بود و تقطیر البول که از سردی بود سود دهد و همچنین فالج و خدر
و رعشه را مفید بود و فی الجمله نافع بود جهت هر علتی که در اعصاب حادث شود و گویند
بدل آن یک وزن و نیم آن فلفل سفید بود **فلفل الما** بیونانی اوذریانالا
گویند و آن نباتیست که در آبهای ایستاده روید و در آبهائی که آهسته روان
بود و ترکان وی را قرمینی خوانند و گویند چون گرگ وی را بخورد بمیرد و نبات
آن ارادو پست دارد و ساق وی گره دار باشد و درازی وی یک گز بود
و ورق وی مانند ورق بید بود بزرگتر و سفید و طعم فلفل بود و بوی خوش
نبود و ثمر وی کوچک بود و نرم بر شاخهای کوچک که از بن ورق مجتمع بود بعضی
بر بعضی مانند خوشه و طعم و تجاییت حریف بود و چون ضماد کنند ورق
و ثمر وی ورمهای بلغمی و ورمهای حار را تحلیل دهد و سلعها که در پیش چشم بود
زایل کند و بر کلف و نمش که بر روی بود ضماد کردن سود دهد و بیخ وی در از بود
و هیچ منفعت ندارد و مولف گوید این زنجبیل الکلاب است و گفته شد **فلفل السودان**

حبیبت مانند جلبان و طعم مانند فلفل و از بلاد سودان آورند در ودنه ازا
نافع بود و حبشیه آن **فلفل الصقالبه** بزر بجنکشت است و گفته شد **فلفل القرود**
حب الکلم است و در کم گفته شود انشاء الله **فلفل الخولص** ماهو دانه است
و گفته شود انشاء الله **فلیفله** اسم هر توه است و آن غرحلو و بود و گفته
شود انشاء الله و در اندلس ما خوله را بدین اسم خوانند **فالقلمون** حبی جبلی بود
بپارسی بود نه رکوهی گویند و آن نوعی از پوده است و طبیعت آن گرم
و خشک بود و نیکوترین آن صحی بود و نیم مثقال از وی با ستیمه بیرون آورد و مضر بود
بقم و مصلح آن پوده بری بود **فلنجمشک** فرنجمشک است و گفته شد **فنجنکشت**
ذو خمسه اوراق و ذو خمسه اصابع گویند و گفته شد **فنا** عنب الثعلب و گفته
شد **فنطافلون** فنجنکشت است و گفته شد **فنک** کرمتر از سنجاب بود و سردتر
از سمور و رازی گوید فنک و قاقم و حواصل معتدل بود در حرارت **فوم** حنطا
و گفته شد **فوفل** جرجر گویند و آن باقلاست و گفته شد **فو ليون** ... است و
گفته شد **فوشنه** عوشنه گویند و آن نوعی از فطر است و گفته شد
فو ... اسمی که ورق نبات آن مانند ورق کرفس بود و بزرگتر
و گل وی مانند نرگس بود بزرگتر و ساق وی یک گز زیاده بود و املس بود
و لون وی مایل بفرفیری بود و بسیری اعلای وی مانند خنصری بود و در اصل و
عطریتی بود و گویند قوت وی مانند سنبل بود و در سیاه چیز نیکوتر از وی ادرار

بول اشتر اسهال کند و طبیعت وی گرم و خشک بود و درد پهلو را نیکو بود و بول
و حیض براند خشک وی و مطبوخ وی داء الثعلب را سود دهد و شربتی
از وی نیم مثقال بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی تخم رازیانه بود
و جالینوس گوید کبابه در طعم و قوت مانند وی بود و اللطیف گوید [illegible] از او
بود و گویند بدل وی بوزن آن سنبل و کبابه بود و گویند بدل آن فلفل سیاه است

فوفل ثمری است که در قوت مانند صندل سرخ بود و درخت وی
مانند درخت نارگیل بود و وی سرد بود در دویم و [illegible] قابض بود بر ورمهای
گرم [illegible] طلا کردن نافع بود و اعضای سست را محکم گرداند و بوی دهان خوش کند
و قوت دل بدهد و منع التهاب چشم و جرب آن بکند و حرارت دهان خوش کند
و قوت دل [illegible] و دندان بدهد و گویند بدل وی بوزن وی صندل سرخ
و ربع وزن آن زرانیج بود و گویند بوزن آن صندل سرخ و نیم وزن آن
کشنیز تر بود **فودنج جبلی** و فودنج نیز گویند و آن سه نوع بود جبلی و بری
و نهری و مؤلف گوید جبلی دو نوع بود یک نوع حاشا گویند و گفته شد و یک
نوع فقلمون و هم گفته شد و بری دو نوع بود یک نوع را مشکطرامشیع گویند و گفته شود
ان شاء الله و یک نوع دیگر بود نه صحرایی خوانند و آن مطلق پودینه بود و نهری
یک نوع بیش نبود و نیکوترین جبلی آن بود که خوشبوی و تازه و سبز بود و برگ
آن کوچک بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم مطلقی بغایت قوت بود

و عرق براند و بر اثرهای سیاه که در بدن بود ضماد کردن نافع بود و خاصه
چون بشراب پخته باشند و طبیخ وی در حمام جرب و حکه زایل کند و جذام را
نافع بود و ریش دهن و قلاع و چون با عسل و نمک بیاشامند فضول که در معده
بود بیرون آورد و چون بیاشامند حیض براند و بچه بیرون آورد و
و چون خشک کنند و بسوزند و سحق کنند استرخاء لثه را نافع بود و چون
با سویق ضماد کنند ورم گرم را پاک کند و یرقان و استسقا را نافع بود و مسهل
سودا بود و شربتی یک درم و دو دانگ بود بجلاب و وی گزندگی عقرب را
نیکو بود و عصاره وی با مطبوخ گزندگی سباع را نافع بود و چون کوفته
و بیخته بیاشامند بچه بکشد و اسحق گوید مضر بود با معا و مصلح وی کثیرا بود و بدل
آن یک و نیم فودنج نهری **فودنج نهری** قوه شراب وی مانند شراب [illegible] بود
و نیکوترین آن سبزتر بود و بوی [illegible] اقوی بود از جمیع پودینه ها و طبیعت
گرم و خشک بود در سیم چون بخورند و بعد از آن ماء الجبن بیاشامند [illegible]
بیاید داء الفیل را مفید بود و دوالی طبیخ وی انتصاب نفس را سود دهد
و چون با سرکه بخورند و یک پنجی بر [illegible] که غشی کرده باشد نافع بود و منع احتلام
بکند و طبیخ وی نفث را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند دفع سموم قتاله کند
خاصه گزیدن [illegible] از آن خورده باشد و از دهان ورق وی گزندگان بگریزند
و خاییدن وی بوی سیر زایل کند و شربتی از وی یک درم بود و چون با شراب

بپزند و صاحب جذام ضماد کند نیکو بود و وی مقطع باه بود و از بهر ضروری نکرده
و مصلح وی کثیرا بود و گویند بدل آن نعناع است **فوت** معروف بود
بفوة الصباغین و بپارسی روناس گویند و آن چه سرخ است
نیکوترین آن بود که تازه و سرخ و باریک بود که از ارمن آرند و آن معروف
بود [illegible] و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند در دویم [illegible] و جلای
[illegible] طلا کردن نافع بود و [illegible]
[illegible] پاک کند و یک درم تا دو درم جهت سقط و ضربه نافع بود
چون با [illegible] شراب بیاشامند و ثمره وی چون با سکنجبین بیاشامند ورم
سپرز بگدازاند و [illegible] چون بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد
و بیخ وی چون [illegible] حیض براند و بچه بیندازد و وی بغایت مدر بود
تا بحدی ادرار کند که خون بیاید و جگر و سپرز پاک و سده جگر بگشاید و چون با ماء
العسل بیاشامند عرق النسا و وجع ورک و استرخاء اعضا را نافع بود و اگر با عسل
ضماد کنند [illegible] و اول آن بود که کسی که آن بیاشامد هر روز بحمام رود و گویند
مضر بود [illegible] و مصلح آن [illegible] بود [illegible] بدل وی در تنقیه جگر [illegible]
و ادرار الحیض و بول بوزن آن [illegible] وزن آن [illegible] گویند
بدل وی در [illegible] **فیلجوش** بپارسی پیلگوش گویند
و آن لوف است و گفته شد ان شاء الله **فینجنکشت** [illegible] است و گفته شد

فیلزهرج درخت حضض است و ثمر وی مانند فلفل بود و حضض عصاره وی است
معتدل بود در حرارت و برودت و بر موی طلا کردن قوت آن بدهد و چون
بیاشامند [illegible] نافع بود و طبیخ [illegible] حیض براند و بدل آن حضض
بود **فیروزج** نوعی از احجار است ازرق نیکوترین آن نیشابوری بود
[illegible] و طبیعت آن سرد و خشک بود و چون سحق کرده بیاشامند گزندگی عقرب را
نافع بود و در ریش اندرونی و چون در داروی چشم کشند تیزی [illegible] و تاریکی چشم را
نافع بود و در ریش اندرونی و گویند چون روغن بوی رسد خراب شود و عرق
همچنین و لون وی بطبیعت تباه شود و [illegible] همچنین و ارسطاطالیس گوید هر جوهری از
احجار که از لون خود بگردد [illegible] آن بد بود **فیل** حیوانی معروف است
و دندان وی را عاج خوانند و [illegible] گوید برادة عاج قابض بود و چون
[illegible] ضماد کنند زایل کند و شریف گوید چون [illegible] عاج هر روز دو درم
با ماء العسل بیاشامند حفظ را نیکو بود و اگر زنی که عاقره بود هفت روز بیاشامد
هر روز دو درم [illegible] وی با ماء العسل بیاشامد بعد از آن جماع [illegible] آبستن گردد
بفرمان خدای تعالی مؤلف گوید امتحان [illegible] دیگر کردیم [illegible] یک مثقال [illegible]
عاج با یک مثقال نبات مصری سائیده [illegible] سفوف ساخته [illegible]
با وی مجامعت کرد آبستن شد بفرمان خدای تعالی [illegible] شرط آنکه [illegible] طهر بود
و اگر [illegible] وی [illegible] با نیم وزن وی [illegible] آهن بیامیزند [illegible] بغایت [illegible]

کنند و بر جواسیر مقعد پاشند مفید بود و طبری گوید چون از دندان فیل چیزی در گردن
طفل آویزند از وبا و اطفال ایمن باشد و مرکبی فیل چون فرزجه سازند با عسل در
بخود برگیرد هرگز آبستن نشود و بخور وی صاحب سکته را نافع بود و چون بسوزانند
و بر سعفه و نرطلا کنند زایل کند و چون در موضعی که پشه بود بخور کنند
بگریزند و ابن زهر در خواص آورده است که اگر درخت انگور و زرع و درختهای
دیگر با استخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم گرد آن نگردد و اگر پاره‌ای از دندان
وی در خرقه سیاه بندند و بر گاو بندند از وبای ایشان ایمن بود
و اگر از تراشهٔ وی ده درم با آب پودنه کوهی بخورند و چند روز بیاشامند
نافع بود و اگر پاره‌ای از عاج بر عضوی نهند که استخوان در وی شکسته بود
جذب کند و بجای بیرون آورد **فیطل** اهل اندلس لفظ خوانند و آن
کمون بری بود و سعتر و لیمون گویند و در کمون گفته شود ان شاء الله **فینک**
قنبیح نیز گویند و آن قنفذ است و گفته شود ان شاء الله تعالی

باب القاف

قاقله
دو نوعست بزرگ و کوچک از آن بزرگ که از جوزبوا بزرگتر بود و حب آن مانند
پنبه دانه بود و بزرگی و پوست آن صلب بود و رنگ وی بسرخی مایل بود
که بسیاهی زند و قاقله کوچک شوشمیر خوانند و خیربوا و هال بوا و هیل بوا
گویند و آن دو نوعست یک نوع مقدار استخوان بلیله بود و یک نوع بمقدار از

جوز بوا الکبیر مثلث شکل بود و دانه ایشان نزدیک یکدیگر بود و یک نوع
هیل گویند و گویند وی لطیف‌تر از بزرگ بود و بزرگ را نر خوانند و
کوچک را ماده و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجهٔ دوم تا اول سیم
و گویند ابتدای آن در دیگر بود و در وی قبضی و تحلیلی و تقویتی قی و غثیان را
نافع بود و با آب انار ترش و هضم را یاری دهد و معده و امعا را پاک کند و مستعمل
از وی تا یک درم بود و درد جگر سرد را نافع بود و سدهٔ آن بگشاید
چون با سکنجبین یک هفته بیاشامند و صرع را نافع بود و چون هر روز دو درم
از وی بیاشامند و چون با تخم خیارزه بیامیزند اخلاط امراض وی هر
روز یک درم با سکنجبین بیاشامند سنگ گرده بریزاند و کوچک وی نشف
رطوبت از سینه و حلق و معده بکند و هضم را قوت دهد زیاده از نوع
بزرگ و لطیف‌تر از وی بود و قبض وی کمتر بود و مرافق مشتر گویند
قاقله مضر بود بشش و مصلح وی قند بود و بدل قاقلهٔ کبار یک وزن و نیم صغار بود
و گویند نیم وزن آن قرنفل کبابه و نیم وزن صغار و نیم وزن آن قرنفل و
بدل قاقلهٔ صغار نیم وزن آن قرنفل بود **قاقلی** بنات مانند اشنان و طعم
وی شوری بود با قبض و اسحق گوید مانند کشوث بود در فعل و طبیعت وی گرم و خشک
بود در اول مسهل آب زرد بود و خاصه تخم وی و مدر بول و حیض بود و مسهل صفرا و
را سود دهد و گمویش نیکو بود و در معده ثقل پیدا کند بسبب آنکه لزوجتی

که در وی هست و شربتی از آب وی دو درم و از کمی رطلی تا نیم رطل بود و بدل وی شکر سرخ
و صاحب منهاج گوید بدل سکر العشر و حبیش بن الحسن گوید شکر سرخ با قلیل نشاسته سرخ و
لبلاب نیکوتر بود و قوی‌تر از شکر اسپید **قاتل النحل** تیلوفرات و گفته شود
ان شاء الله **قاتل النمر** خانق احمر است و گفته شد **قاتل ابیه** بداسقان و یه
کنان گویند و گفته شد **قاتل نفسه** نوعی از اشق است و گفته شد **قاتل الکلب**
ادارقی خوانند و آن خانق الکلب است و گفته شد **قاره** بیونانی پیطاسیا
گویند و گفته شد **قاتل العلق** نوعی از اناغالیس است انثی که زهر وی ازرق بود
و آن آذان الفار است و گفته شد **قاتل الذیب** خانق الذیب است و گفته شد
قاطون ارمنیا است و گفته شد **قاونه** قبونه خوانند بپارسی چشم قاونه ی
گویند و در روستاییان شیراز و در ابر شیرل خوانند و آن از هند آورند مانند پسته
بود و طبیعت آن گرم بود در دوم ای که از سرما بود مالیدن سود دهد و بیرقوی
کهن بسر دود و درد خاصره و پشت که از سرما بود و چون یک درم از وی حسو کنند و
بیاشامند نافع بود و مالیدن نیز و صاحب جامع گوید وی از ثمرهٔ کیسبیر بود که
مانند فندق بود و بسیاهی فرو کشند و روغن وی مانند ... بود و
ورد کنند تا منجمد شود **قاقیا** اقاقیاست و گفته شد **قاتل اخیه** خصی الکلب است
و گفته شد و از بهر آن این اسم بروی نهاده اند که ایشان دو بیخ‌اند مانند دو زیتون
که در میان یکی فربه بود و یکی لاغر در سال دیگر آنکه فربه بود لاغر گردد و آنکه لاغر بود

فربه شود **قاقفه** بپارسی سپیکدان گویند و در قوابض گفته شود ان شاء الله
قاراصیا قراصیا است و گفته شود ان شاء الله **قبج** کبک خوانند بپارسی
کبک گویند صاحب منهاج گوید نزدیک بطیهوج بود و لحم وی الطف لحوم بود و گرم
تر بود چون بریان کنند شکم ببندد و مسمن بود و باه را زیاده کند و دل را
روشن و تقویت او بسیار دهد از بهر آنکه دیر هضم شود و شریف گوید گوشت وی
معتدل بود و غذا ازو نیکو دهد و زود هضم شود و دماغ وی چون با شراب بیاشامند
صاحب یرقان را سود دهد و جگر وی چون گرم بود مقدار نیم مثقال فرو برند
صرع را سود دهد و زهرهٔ وی شبکوری و تاریکی چشم را نافع بود و کحل کردن
و چون بزهرهٔ وی سعوط کنند در هر ماه ذهن زیاده کند و نسیان کم
و قوت باصره بدهد و اگر زهرهٔ وی با مروارید ناسفته و مثل آن مشک
اجزا مساوی سحق کرده کحل کنند سفیدی چشم و غشاوه و جرب را سود دهد
و بیضهٔ وی چون بآب سرکه در مفصل بپزند و بخورند درد شکم و معده را سود دهد
قت رطبه خشکست و آن فصفصه است و گفته شد **قتاد** خاریست که
صمغ وی کثیر است و بشیرازی اکزاکم خوانند و خار وی بسوزانند و چوب
بگاو و شتر دهند و غذای نیکو بود ایشان را و طبیعت آن گرم و تر بود سرفه
را سود دهد و ترش و منفعت کثیرا در کاف گفته شود ان شاء الله تعالی **قثاء**
قثد خوانند و کوچک آن سعاریر و صغار پس گویند بپارسی خیار زه و شکنیا د

و خیار دراز هم گویند نیکوترین آن میتنابوری که پخته بود و طبیعت آن سرد
و تر بود در درجه سیم تسکین حرارت و صفرا بکند و بول براند و تشنگی بنشاند و مثانه را موافق
بود و بوییدن قثاء و قند بیهوشی را که از حرارت بود و انتعاش بکند و ورق وی
با عسل بر ریش‌های بلغمی طلا کردن نافع بود و خوردن وی گزند سگ دیوانه را
نیکو بود و کیموس وی بد بود و مستعد عفونت بود و هضم وی صعب گردد و درد معده
و دفع ضرر وی به عسل و مویز کنند یا با تخواه و گویند که سکنجبین از خیار زود و زود تر
بگذرد و خیار و خیار زه و که و مانند آن مزاج را نافع بود و محتاج اصلاح نبود لیکن اگر بسیار
بخورد نفخ در شکم و ثقل پیدا کند و مصلح آن نمک و سکنجبین بود اما سرد مزاج را مضر بود
و باید که بسیار نخورد و شراب بعقوبت و جوارشات گرم از پی آن بیاشامد **قثاء**
هندی خیار چنبر است و گفته شد **قثاء هندی** بلادر است و گفته شد
قثاء الحمار بپارسی خیار زه ... گویند و آن قثاء بری بود و اهل اندلس
علقم خوانند و ... نیز گویند و یونانی اسفیراغوریس و عصاره وی
اطریون گویند و نبات وی بنبات کبر ماند اما خار ندارد و لون وی خاکستری
که بسیاهی مایل بود و صنعت عصاره وی چنانست که ثمره وی که در تابستان زرد شود
بگیرند و درشت کنند و بمالند تا آب از وی بیرون آید و صاف کنند و بگذارند
و در ظرفی کنند و خشک گردانند بر روی خاکستر بعد از آن در سایه قرص سازند
... بر روی خاکستر پخته و عصاره غلیظ بران ریزند تا ... آب فرو رود

بعد از آن پر حلاوه کنند و بختی کنند و قرص سازند طبیعت آن گرم و خشک بود
در اول درجه سیم و گویند حرارت وی در درجه سیم بود محلل و ملطف بود و بیخ
آن چون بدان مضمضه کنند با پست جو بر ورمی و بلغمی کهن که بود تحلیل دهد و چون
با صمغ البطم بر جراحات نهند از دمل و هر چه بود بکشاید و چون با سرکه بپزند
و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و طبیخ وی در عرق النسا را سود دهد به مقدار یک درم
و مضمضه بدان کردن درد دندان را نافع بود و چون خشک کنند و سحق کنند بهق و جرب
ریش شده و قوباء و اثرهای سیاهی که از دمل و ریش بر روی باشد زایل
کند و عصاره و ثمره وی حیض و بول براند و اگر زن تحمل کند بچه بیفکند مرده و اگر
با شیر سعوط کنند یرقان سیاه را نافع بود و صداع کهن را عصاره وی چون
در گوش چکانند درد زایل کند و چون با زیت کهن یا عسل یا زهره گاو ... کنند
یا طلا ورم حنجره و خناق را بغایت نافع بود و وی مسهل خام غلیظ و مره سودا
و مره صفرا بود و باید که با ادویه که موافق بود خلط کنند مانند صبر و قنطوریون
باریک و سورنجان و بوزیدان و کمافیطوس و قسط و مرزنجوش و زعفران و سنبل
الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس و فطراسالیون
و جاوشیر و سکبینج و مقل ازرق و نمک هندی و حب البان و چون با بعضی ازین ادویه
بیامیزند نافع بود جهت بسیار دردها چون درد مفاصل و نقرس و قولنج و لقوه و خدر
دست و پای و دردهایی که از مره سودا بود و نشاید که با ادویه حاره مثل سقمونیا

و شحم حنظل بیامیزند و شربتی از وی دانگی بود تا دانگی و نیم بحسب مزاج و مضر بود
بشش و مصلح وی صمغ عربی بود و طین ارمنی و نشاسته و اگر قثاء الحمار با روغن کنجد
بپزند و بر بواسیر که ظاهر بود و بر اطراف مقعده طلا کنند ... روغن کنجد روغن چراغ
کنند خشک گرداند و اسحق بن عمران گوید که روغن از آب وی و زیت بگیرند یا در آب
با آتش بپزند آن روغن نافع بود جهت سردی اعضا چون بدان بمالند
و کلف و اثرهایی که بر روی بود نافع بود جهت دوی و طنین و گرانی گوش که از بادی
غلیظ بود و شریف گوید چون طبیخ ورق و بیخ وی بیاشامند بچه مرده را نافع بود و اگر
بیخ وی سحق کرده بر ورم بن گوش و ... که در گردن بود نهند بگدازاند و روغن
وی مفاصل کهن ... را مالیدن و خوردن نافع بود و شربتی از وی بقوت دو درم
که با آرد جو بیامیزند و وی خلط خام و لزج بیرون آورد و ... ضیق النفس را نافع بود
و عصاره وی در حقنه کردن خطر بود الا که با ادویه که موافق بود از یک درم تا یک مثقال
کنند بحسب مزاج و باشد که قی یا فراط آورد و مداوای وی به پوست جو کنند
و شراب و سرکه قی باز دارد **قثاء النعام** حنظل است و گفته شد
قثاء الحیه از قول صاحب جامع زراوند طویل است و از قول صاحب
منهاج حنظل کوچک ... و گفته شد **قثد** بپارسی خیار گویند و گفته شد **قدبیا**
قلمیا است و گفته شود ان شاء الله **قداح** رطبه است و گفته شد **قدح مریم**
نباتیست که یونانی قرطولیدون گویند و گفته شود ان شاء الله تعالی **قدید**
بتازی گوشت خشک بود و نیکوترین آن بود که از حیوانی تر بود و حرارت وی

بلکه ... و قوت بدن بدهد مستسقی را نافع بود خاصه چون در سرکه خوابانیده تا
تشنگی کمتر کند و مستی که از مستی بود باطل کند و قلیل الغذا بود و اولی آن بود
که با شیر و روغن بپزند **قرع** دبا خوانند بپارسی کدو نیز گویند نیکوترین آن
تر سبز بود و طبیعت آن سرد و تر بود در درجه سیم غذایی که از وی متولد شود مانند
وی بود و اگر با خردل بخورند خلطی حریف از وی متولد شود و اگر با سکنجبین خورند
خلطی ... و مسلوق وی غذا اندک دهد و زود بگذرد و صفرا و خون ساکن کند
و مولد بلغم بود و محرور و صفراوی مزاج را نافع بود و حرارت بنشاند و تشنگی باز دارد
و خشونت سینه و سرفه گرمی که جگر وی گرم بود و تب گرم را نافع بود و چون
با جو آب یا ماش مقشر و روغن بادام شیرین بپزند و بخورند و سرد مزاج و
بلغمی مزاج و اصحاب سودا نشاید که خورند که قولنج غلیظ آورد و اگر خواهند با
زیت مطبوخ کنند و مطیب بفلفل و کرفس و خردل و سداب و نعناع و شراب صرف
بر پی آن خورند و جوارشات و مری تیز مصلح وی بود و چون مسلوق کنند
و آب غوره و آب انار و سرکه و روغن بادام و زیت انفاق بخورند خلطی سلیم
از وی حاصل شود و سویق وی سرفه و درد سینه که از حرارت بود نافع بود
و تشنگی بنشاند و کرب که از صفرا بود سود دهد و در وجع حلق ... و گویند روغن وی
مانند روغن بنفشه و نیلوفر بود مسهل و حرارت را سود دهد و آب وی صداع زایل
کند چون بیاشامند یا بدان سر بشویند و اگر با روغن گل در گوش چکانند درد آن

پاک کند و ورم دماغ را نافع بود و چون در خمیر گیرند و در میان آتش نهند
تا بریان شود و آب آن بگیرند و با قند بیاشامند بجای سوزان گرم زایل
کند و تشنگی بنشاند و غذای نیکو دهد و چون بیاشامند بعد از آنکه از آن آب
[illegible] و ترنجبین و خمیره خشخاش حل کرده باشند صفرای محترق براند و شریف
گوید کدوی کوچک که اول [illegible] بیرون آید چون در خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن
کحل کنند زردی چشم که از یرقان بود زایل کند و چون آب گل وی کحل کنند درد
چشم گرم زایل کند و پوست کدوی خشک چون بسوزانند و بر موضعی که خون روان
بود افشانند باز دارد و اگر بسوزانند و با سپیده بر برص طلا کنند نافع بود
و دانه وی چون مقشر کنند و روغن از وی بگیرند در گوش و درد اعضای گرم
سود دهد و که و چون یک خربزه [illegible] بن آن بگشایند و سوراخی گشاده در میان
آن کنند و گنجشک [illegible] تا ممتلی شود و بن آن باز جای نهند و چهل
روز رها کنند [illegible] پس فرو گیرند و آنچه در اندرون وی بود بیرون آورند
و [illegible] آبی سیاه از وی بیرون آید در شیشه کنند که پر شود و چون خواهند
[illegible] بپرشته و بوی خضاب کنند موی را سیاه گرداند و خضابی نیکو بود
و [illegible] که وی تر بود ضماد کنند در ابتدا در چشم که از حرارت بود نافع بود
خاصه که با آرد جو بپرشته و همچنین صداع گرم را و چون [illegible] در [illegible] کنند
خواه در تب و خواه در غیر تب و چون ضماد کنند بر سر [illegible] بکند و درد

کند و پوست که وخشک ریش ذکر را نافع بود و همچنین ریشهایی که بر اعضا یابس المزاج
و سوختگی آتش چون بروغن گاو بسرشند و مغز دانه وی سرفه که از گرمی بود
سود دهد و مرطب سینه بود و مقطع تشنگی چون در آب بمالند و سوزش مثانه
که از خلطی تیز بود سود دهد و وی مولد بلغم بود و داول آن بود که با سکنجبین
حل بیامیزند در مسلوق کردن بعد از آن با مری و سعتر و فلفل و خردل و فوتنج
استعمال کنند **قرنفل** بپارسی میخک خوانند و ثمر آن مانند استخوان زیتون
بود و از آن [illegible] بود و علامت وی در قوت ملک الطیب بود و نیکوترین آن
تیز بوی شیرین طعم با تیزی و تلخی اندک بود که چوب وی باریک بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیم بوی دهان خوش کند و چشم را روشن کند و شب
کوری ببرد کحل کردن و قوت جگر بدهد و قی و غثیان پاک کند و سلس البول
و تقطیر قطع کند چون از سردی بود و همچنین رحم زنان بود و اگر یک درم از وی
سحق کنند و با شیر تازه بیاشامند بناشتا مجامعت را قوت دهد و بوی وی
مقوی دماغ سرد بود و کسی که علت سودا بر وی غلبه کرده باشد و وی مقوی
دل و مفرح بود و سودا وی را نافع بود و مقوی معده و جگر و جمیع اعضا
باطن بود و استسقاء لحمی را نافع بود و مقوی اعضای رئیسه بود و مدت
است که مجامعت را زیادت کند و هضم را یاری دهد و بادها که متولد از فضول
غذا در معده و شکم بود جمیع بشکند و لثه را قوت دهد و گویند مضر بود [illegible]

آن جمع عربی بود و گویند بدل وی نیم وزن آن دارچینی بود و گویند بدل
آن قرفه است و گویند بدل آن نیم وزن فرنجمشک و نیم وزن آن خولنجان بود
قریض بدء الانجره است و گفته شد **قرنفل بستان** فرنجمشک است و گفته شد
قرفه القرنفل قرفه الطیب خوانند و پوست چوب درختی که بود اکرا
قرف خوانند و قوت وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی ستبر بود بلون
قرفه و طعم قرنفل کند غیر حلاوت دارچینی و اگر شیرین تر بود از قرنفل ضعیف
تر بود از قرنفل بفعل و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیم
و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و بدل وی قرنفل بود **قردمانا** بر
رومی بری بود و کرویای جبلی نیز گویند و مولف گوید بشیرازی قرا
تخم تر خر گویند و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن تازه زرد بود و
طبیعت آن گرم بود در سیم و خشک بود و سینه را پاک کند و چون بآب بیاشامند
صرع را نافع بود و سرفه که از سردی بود و عرق النسا و فالج و استسقا و مغص
و کرمهای شکم و حب القرع بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند درد گرده
و حبس البول و قولنج و گزندگی جانوران و جمیع گزندگیها نافع بود و چون بیاشامند
از وی یک درم با پوست بیخ غار سنگ بریزاند و چون سحق کنند و با سرکه
بر جرب و سعفه طلا کنند زایل کند و دخان وی بچه در شکم بکشد و شربتی از
وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن انیسون بود و بدل آن [illegible]

و عسل بود و گویند بدل آن مشکطرامشیع است **قرقرون** سپید است
و گفته شد **قراصیا** بعراسیا نیز گویند و مولف گوید بپارسی آلو بالو
خوانند و آن سه نوع است شیرین و ترش و عفص آنچه شیرین بود گرم و تر
بود در دوم زود از معده بگذرد و مرخی وی بود و مستحیل شود بهر طبیعی که
غالب بود و شکم براند و معده را ملک تحوه زیاده کند اما قلیل غذا بود و مولد
سودا و آنچه ترش بود تشنگی بنشاند و شکم ببندد و معده بلغمی که مملو از فضول
بود سود دهد از بهر آنکه تجفیف در وی بیشتر بود که در عفص و آنچه عفص بود قبض
شیرین بود و دیسقوریدوس گوید چون تر بود شکم براند و چون خشک بود
شکم ببندد و صمغ وی چون با شراب و آب بیامیزند سرفه زایل کند
و لون را نیکو گرداند و چشم را روشن گرداند و منهض شهوت بود و چون با شراب
بیاشامند سنگ بریزاند **قرمز** زعفرانست و گفته شد **قرقوما** و قرد
قوما نیز گویند و آن ثفل روغن زعفران بود بیونانی و بهترین آن خوشبوی
قریب سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود و چون در آب بگدازند بلون
زعفران بود و چون بخایند دندان را رنگ کند رنگی که باقی بود و وی مسخن و منضج
بود و خشک بود در سیم بول براند و تاریکی چشم زایل کند **قره العین** کرفس الماء
جرجیر الماء خوانند بیونانی سلیون و آن در آبهای ایستاده روید و در آب
روان نیز روید و ساق سخت شاخهای وی رطوبتی لزج دارد چنانکه [illegible]

بخیه و در وی عطریتی بود و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع بود اندکی درشتی بود و محلل
بود و حیض براند و سنگ گرده بریزاند و آماس فرو نشاند و قوله و بچه بیرون
آورد و قرحه امعا را نافع بود و اگر بسیار خورند مزاج را گرم کند تا بحدی که روی
بیمار سرخ کند و لون برص نیکو کند و درد پهلو را سود دهد و محلل و مفتح سده
بود و مسخن معده **قرانیا** درختیست بزرگ در کوهستان سپید روید و ورق
وی مانند ورق آزاد درخت بود و ثمر وی مانند زیتون دراز بود چون نارسیده بود
سبز بود چون رسیده سرخ شود مانند خون و از آن خورند و در طعم وی عفوصتی بود
و طبیعت وی گرم و قابض بود و موافق اسهال کهنه و قرحه امعا بود چون در طبخ کشته
و بخورند و در نمک آب نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق وی چون تر بود حاصل شود
بسوزانند و بر قوبا مالند نافع بود و ورق قضبان وی بغایت عفص بود و مجفف قوی
بود **قرصعنه** در اندلس شوکة ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود و نبات وی
در سنگستانها و زمینهای خشن روید و آن نوعی از خار است و اول که بیرون آید
ورق وی بر روی زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار گردد و سفید
و بقدر یک وجب زیاده نبود و نبات وی انبوه بود و گل وی سفید بود و سر گل وی
بسرخی زند و گرد بر گرد گل وی شش خار و خ بود مانند ستاره و صلب بود و بیخ وی
سطبری انگشتی بود و درازی یک گز و زیاده بود و مولف گوید زنان آن قوم که آنجا
عسل سیاه از آن خارخسک گویند و بشیرازی … و در صحرای شیراز بسیار بود

و یکی پس نحل از گل وی خورش دارد و بیخ وی درد سینه و پهلو و کزاز را نافع بود
و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود در آخر درجه اول و محلل ضعیف بود و چون
با شراب بیاشامند در جگر و کزاز را و ترهای گشته نافع بود و اگر
یک درم گزر بیاشامند حیض براند و محلل … بود و بعضی گویند چون ضماد کنند بر ورمها
تحلیل دهد و غافقی گوید ملطف بود و سریع الانحدار و مولد خلطی محمود بود و بلغم رقیق
از معده بگدازاند و ادرار بول براند و بیخ وی چون بخورند … بر تب بلغمی … نیکو
بود و اگر … از وی … کاشتها … و طلا کنند …
که در ساق بود که آب از وی روانه بود نافع بود و در ابتدای داء الفیل همچنین و گوشت
که طبیخ وی چون بیاشامند ایمن باشند از ورم پهلو **قراطاریقون** نباتیست که ورق
مانند ورق گندم بود و شاخهای بسیار بود از یک اصل رسته و تخم وی مانند جاورس
و بیشتر در موضعهایی که سایه بود روید و بغایت … بود و ثمر وی در مذاق حدت
و حراقتی تمام دهد و گویند چون زن چهل روز ناشتا بیاشامد با آب بعد از طهر و مرد
نیز همچنین کند بعد از آن با زن مجامعت کند فرزند نرینه آورد **قرقان** پوستیست که …
… بود و … طبیعت آن سرد و خشک بود و در … کنند جهت قوت … گوشت
بن دندان و دندان را سفید و پاک کند **قرمز** دوده الصباغین گویند و آن
جانوریست کوچک بر خاری می باشد و بر … که از میوه تر باشد خاصه این حیوان آنست که
رنگ ابریشم و صوف بدان … کنند و کتان و پنبه نتوان کرد و جای دیگر گفته است مانند

و بعضی گویند … سرخ رنگ بود و از آن نیز قرص فروشند و قبض خوانند و …
گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و خاصیت وی آنست که چون زن هفت روز
بیاشامد هر روز دو درم حبل قطع حیض بکند و چون با سرکه استعمال کنند قطع
… بکند و اگر در ابریشم سرخ کشند و بر محموم آویزند شفا یابد **قرسطاریون**
سطاریون است و گفته شد **قرط** اسم ثمر خاریست که آن را صنط خوانند و از
ثمر عصاره گیرند و آن را اقاقیا گویند و گفته شد و آن ثمر را بپارسی
کره خوانند بشکل ثمر توت شامی بود اما سفید و ضعیف تر از وی بود **قراص**
بابونج است و گویند اقحوان است و هر دو گفته شد **قرن الجبل** کهرباست
و گفته شود انشاء الله **قرول** و قروالیون … گویند و آن بسد است
و گفته شد **قردامن** بیونانی حرف است و گفته شد **قرنباد** کرویا است
و گفته شود انشاء الله **قرنفان** هم کرویا است **قردامون** بیونانی قردمانا است
و گفته شد **قرطم** حب العصفر است بپارسی خسک دانه گویند
و بیونانی قنیقس طبیعت آن گرم بود در دوم و شکم نرم کند و اگر چند درم
از وی کوفته در شیر بمالند و بیاشامند مسهل خلطهای سوخته بود و انواع
جرب را نافع بود و ماسرجویه گوید دفع ریاح بکند و منی بیفزاید و
شیخ الرئیس گوید سینه را پاک کند و آواز صافی کند و قولنج را نافع بود و این
و مسهل بلغم سوخته بود و باه را زیاده کند چون با شیر یا عسل یا انجیر خورند و

ماسرجویه گوید آواز را نیکو بود و مسهل کیموسات غلیظ بود و ابن ماسویه گوید
مسهل بلغم بود و شربتی از وی ده درم تا بیست درم بود بعد از آنکه نیکو کوفته
در نیم رطل آب بجوشانند و در دست بمالند و صافی کنند و ده درم شکر سرخ
با وی خلط کنند و بیاشامند و ابو صلب گوید همچنین نافع بود جهت استسقای زقی
و طحلی و ابن ماسویه گوید شربتی از مغز وی پنج مثقال با اندکی نمک هندی
بود جهت مسهل بلغم و ماء الجبن که مغز وی سفته باشد چون بیاشامند با افتیمون مالیخولیا
و جذام را نافع بود و چون مغز خیار چنبر در آن بمالند تب بلغمی را نافع بود
و باید که شیر دو رطل بود و چنگ دانه کوفته بیست درم در وی بمالند بعد
از آن … گردد و آب آن بگیرد و استعمال کنند و گویند بدل آن
حبة الخضرا است **قرطم هندی** حب النیل است و گفته شد **قرطم بری**
بیونانی اطرقطولس گویند و بعضی قنقس اقریون و آن خاریست مانند خار
قرطم بستانی و مولف گوید بشیرازی آن را کمر خوانند و گل وی زرد بود
و جالینوس گوید سخن بود با اعتدال و مجفف و دیسقوریدس و بس گوید چون
سحق کنند ثمر و ورق وی با جمه یا ثمر وی با فلفل و شراب بیاشامند گزندگی
عقرب را نافع بود و بعضی گویند مطبوخ استعمال کنند … تحلیل کند و چون
… باشد استعمال کنند همان وجع بی آنکه که از گزندگی و مولف گوید
طریقان نیز گویند و گفته شد **قرطانا** قردمانا است و گفته شد

قرحان نوعی از کماه است سپید کوچک قرطمان برطمان است و گفته شود ان شاء الله تعالی قرطاس بپارسی کاغذ گویند و اسحق گوید نیکوترین
آن مصری بود و پاک سفید از بهر آنکه از بردی ساخته اند و وی مجفف بود و کرده
و کاغذهای دیگر مجفف بود و کرده و سوخته وی سپید را نافع بود و منع نزف
دم بکند و رعاف تیز و ریشهای معده را پاک کند چون یک درم از وی
بیاشامند و قرحه شش را نافع بود و آب برطان بهری قرون جمع قرن
بود و قرون بپارسی شاخ گویند و سپید گویند قرون المعز والایل نیکوترین
آن بود که از ایل برگیرند و باید که بسوزانند تا سفید گردد و طبیعت آن سرد
و خشک بود سوخته وی دندان را جلا دهد و لثه را محکم کند و منفعت آن
در ایل گفته شد و مضر بود بشش مصلح آن کتیرا بود و بدل آن ایارون و خولنجان
و مستعمل از وی یک درم بود و درد مثانه و یرقان را نافع بود قرون البقر
بپارسی شاخ گاو چون با آب بیاشامند رعاف را ببندد و چون بسوزانند
و با آب بیاشامند رعاف را ببندد و چون بسوزانند و با آب بیاشامند
نفث دم را ببندد قرون السنبل بعضی گویند نوعی از سنبل سفید گشته بود
و در میان سنبل باشد و گویند بیخ خانق النمر است و صاحب منهاج گوید دوایی
[illegible] و چون بخورند خون بعوض بول بیاید و میرزبان سیاه
گردد و [illegible] سقط شود و مداوای وی [illegible] دو مثقال کافور

با گلاب و انار و شیره تخم خرفه که برف سرد کرده باشند یا جلاب
یا دوغ گاو و یا قرص کافور بدهند و شیر تازه بیاشامند و سویق
سیب ترش و سویق شعیر با آب برف و خیار و کدو و جلاب بدهند و جگر
و دل وی را سرد گردانند ضماد آب سرد و صندل و کافور و گلاب
قرط نوعی از رطبه است که در مصر میکارند و ورق او عظیم بود و آکاه بزرگتر
و چهارپایان را میخورند و فربه میشود و طبیعت آن گرم و تر بود و چون تر بود
شکم براند و چون خشک شود شکم ببندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود
و آنرا بپارسی شیدار خوانند و باصفهان شودر و شوری رستنی خوانند
و بقوت تر از نبات وی بود و در وی قبضی بود و شکم ببندد قرط
اسم نوعی از کراث است که معروف بود و کراث المائده و کراث البقول و گفته
شود ان شاء الله قرفة الدارصینی بپارسی دارچینی صینی گویند و آن بهتر
از قرفه قرنفل بود و شیرین تر از وی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم
قوت اعضای باطن بدهد و جرب و قوبا را نافع بود و طلا کردن و درد
عصبانی و وجع ورک که از بلغم و مفلوج و مصروع را نافع بود و وی اقوی بود
از دارچینی و در تقویت جگر و معده دیگر تر بود و بدل آن نیم وزن آن
قرنفل و نیم وزن آن دارچینی بود قراح اسم نباتیست که مانند تره
بود که اشتر و گوسفند و دواب میخورند و مولف گوید شیرازی آنرا اکر خوانند

و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم بول براند و دردهای سرد را در وی نیکو
کند و محلل ریاح بود و در منفعتها بقوت بود و چون بپزند و آب آن بیاشامند
مسکر بود و آنرا اطباء ان خوانند قسطوریون جند بیدستر است و گفته شد
قسطولیدوس کاکنج است و گفته شود ان شاء الله قسطیر بکیمیا گویند
و آن ارزیز است و گفته شد قسط بیونانی قسطس خوانند و آن را نیز
است و جملج است یکی نوع عربی بود و آنرا قسط بحری خوانند و آن سفید
رنگ بود و یکی نوع هندی بود و آن سیاه رنگ بود و آنرا قسط مر خوانند بپارسی
قسط تلخ گویند بغایت تلخ بود و سبک وزن و صاحب جامع گوید قسط هندی
سیاه و شیرین بود و قسط بحری سفید و تلخ و مشهور گوید است قسط سفید شیرین
بود و آن رومیست و قسط سیاه تلخ بود و آن هندیست و یک نوع دیگر هست
که بسیاهی مایل بود و بوی [illegible] کند و بهترین آن تازه سفید فربه بود و بدل آن
هندی سیاه سبک و طبیعت آن گرم است در سیم و گویند در چهارم و خشک بود در سیم
نافع بود جهت هر عضوی که محتاج تسخین بود و جذب خلط از عمق بدن بکند
و اگر با عسل و آب بر کلف طلا کنند زایل کند و استرخا و عصب و عرق النسا و
[illegible] نفس ضماد کردن سود دهد و بول و حیض براند خوردن و در شیاف
بکار بردن سود دهد و بول و حیض براند و درد رحم را نافع بود و چون در فرزجا
کنند یا تحمیل [illegible] بول و چون یک درم با شراب و افسنتین بیاشامند کرمها

و مجموع جانوران را نافع بود و درد سینه و کوفتگی عضلات سود دهد و چون
با شراب و عسل بیاشامند محرک شهوت باه بود و چون با آب بیاشامند
حب القرع و کرمهای شکم بیرون آورد و با زیت لطوخ کردن نافض و فالج و استرخا
را نافع بود و نافض پیش از وقت نوبت لطوخ کنند و درد پهلوها را نافع
بود و رازی گوید زکام را نافع بود چون در شیاف بخور کنند و مسیح گوید چون
سحق کنند و بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند و قلهمان گوید چون در شیاف
بخور کنند حیض براند و بچه بکشد و طبری گوید چون بیاشامند مفتح سده جگر بود
و گویند چون بدان بخور کنند ثآلیل را نافع بود و با که حادث شود از عفونت
و چون با عسل بسرشته و بیاشامند درد معده و حیض و درد گرده را نافع بود
و سنگ گرده بریزاند و اگر با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود و چون
بر بهق و کلف طلا کنند با عسل یا سرکه یا قیطران زایل کند و موی
برویاند داء الثعلب برویاند و قطع اخلاط لزج بکند و مضر بود بمثانه و مصلح وی
ورق گل سرخ بود و [illegible] بود و گویند مضر بود بشش و مصلح آن انیسون بود
و بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا و گویند بدل آن وج است و مصلح آن خطمی
و مولف گوید قسط رومی قسط شیرین خوانند و آن نوعی از بیخ سوسن
آسمانی بود که در صحاری نخشب می پرورند و باطراف میبرند و معروف بود و
بیخ بنفشه و آنرا اشکر موره خوانند [illegible] راسن است و گفته شد قسط هندی

صاحب جامع سهو کرده است که آن چیطشتر نیست و قول صاحب منهاج معتبر است
که آن قیطوس است و گفته شد قیسوس قیسوس گویند و آن معروف است
بجبل الساکین و آن لبلاب بزرگ بود و ورق بزرگتر از لبلاب کوچک بود
و لبلاب بیشتر از وی به رشته گویند و آن اصناف بسیار است نوعی سفید گویند
و یکی سیاه و دیگر قسس خوانند و این سه جنس بود و آنچه سفید بود ثمر وی سفید
بود و آنچه سیاه خوانند ثمر وی سیاه بود و در بعضی با سیاهی مانند لون زعفران
بود و بعضی آن را نوسیون خوانند و جنس سیم که آن را قس گویند و آن حبی بود
و هیچ ثمر ندارد و شاخهای باریک بود و ورق کوچک دارد و مجموع اصناف قیسوس
حریف بود و قابض و یک نوع از آن لادن از آن حاصل شود و آن نوع
گرم بود و باقی اصناف آن سرد بود و عصب را مضر بود و گل وی چون با شراب
بیاشامند قرحه امعا را نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود باید که در روزی
دو نوبت بیاشامند و چون بکوبند و سحق کنند و با موم و زیت موم روغن
بسازند سوختگی آتش را موافق بود و ورق وی چون تر بود با سرکه بپزند
و بکوبند و بر ورم سپرز ضماد کنند نافع بود و چون ورق و سرکه وی بکوبند
و آب آن بگیرند و با سرکه و روغن سر را بدان تر کنند درد سر کهن زایل کند
و چون با زیت بیامیزند و در گوش چکانند درد و ریم که از گوش آید زایل کند
و نوع سیاه آن آب وی چون بیاشامند بسیار بدن را ضعیف کند و ذهن را

مشوش را چون بگیرند از برای وی حاجت عدد و یک بکوبند و آب آن بگیرند
و در پوست انار گرم کنند با روغن گل و در گوش مخالف دهند آن جانب که درد کند
درد دندان ساکن کند و وی موی را سیاه کند و چون ورق وی با شراب بپزند
و ضماد بسازند بر ریشها که عارض گردد از سوختگی آتش نیکو بود و کلقیر و اگر
وی را قیس خوانند برای وی چون بیاشامند حیض براند و چون قضبان ورق
وی در عسل فرو برند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه با شانی بیرون آید و چون
بکوبند و آب آن بگیرند و در بینی چکانند کهنه بینی زایل کند و اصول آن چون بکوبند
و آب آن بگیرند و با سرکه بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد و دمعه وی
که آن را صمغ وی خوانند و دمعه الشجر گویند چون بر موی لطوخ کنند شپش بکشد
و موی بسترد قسب خرما و هرون خوانند و آن نوعی از خرما است
خشک و اهل مغرب مقعقل خوانند و اهل کند عرف و در شوم نیز گویند طبیعت
وی معتدل بود در گرمی و خشک بود و در وی قبضی بود و گویند گرم بود در دوم
طبع را ببندد و قوت معده بدهد قت سلیخه است گفته شد
قسمش بپارسی گشنیز خوانند و وی لطیفتر از گوشت موز شیرین بود و نیکوتر
و بدل آن موز منقی بود قشر الجوز الاخضر پوست بیرونی سبز گردکان چون با تره
و در بل از وی بگیرند جهت خناق که از بلغم و رطوبت بود نافع بود قشر
الجوز الصلب چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشها افکنند خشک گرداند

و مجفف نیکو بود و بغیر لذع قشر الاترج پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم
چون بخایند بوی سیر زایل کند و چون بخورند قوت احشا را سود دهد و شربتی
از وی تا ده درم بود و وی محلل ریاح بود و چون اندکی از وی بخورند و بسیاری
مضر بود بجگر و معده و مصلح آن عسل بود قشار الکندر طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم و در وی قبضی قوی بود و چون بر جراحتها پاشند گوشت برویاند و اگر بر
ریشهای دشخوار افکنند صلاح آورد و چون زن بخود برگیرد رطوبات
مزمن از رحم باز دارد و جهت نفث دم و قرحه امعا چون بیاشامند نافع بود
و در داروهای چشم استعمال کنند جهت ریشهای آن و اگر بریان کرده بود حکه چشم
زایل کند و اگر چون مرهم بر شکم نهند شکم ببندد و بدل آن دو وزن کندر بود
و بوزن آن دقاق آن قشر اصل الکبر گرم و خشک بود در دوم ملطف و مفتح
سده بود و بول براند و باقی منفعت در کبر گفته شود ان شاء الله قشر
اصل الهندبا در هندبا گفته شود ان شاء الله قشر اصل الرمان پوست بیخ انار سرد و خشک
بود و کرمها و حب القرع بکشد قشر الرمان آنچه پوست انار ترش بود سرد و خشک
بود در دوم و آنچه شیرین بود سرد و تر بود بر ورمهای گرم و ورم ضماد کنند
نافع بود و چون بپزند با برنج و جو سفید کرده و آب آن حقنه کنند سحج امعا و اسهال
زایل کند و چون با آب وی مضمضه کنند مقوی لثه بود و چون بدان استنجا کنند مقوی
مقعده بود و قطع خون بواسیر بکند و اگر سحق کنند ده درم از آن سفوف بسازند و آن

از پی آن بیاشامند کرمها را بقوت بیرون آورد قشر البیض پوست خایه سرد
بود در دوم و خشک حکه و جرب چشم را نافع بود و چون بسوزانند و سحق کرده
کحل بسازند و اگر غسل نشده و سحق کنند و کحل سفیدی که در چشم بود زایل کند و قوت
چشم بدهد و نشف اشک بکند و منع ماده آن و قرحه و بثره که در چشم بود و چون
با تخم خرفه بر کلف طلا کنند قلع کند و کلپسی وی چون با کشنیز تر حل کنند
و در بینی چکانند قطع رعاف بکند قشر الارز پوست برنج از جمله سموم است بود
و چون بیاشامند درد دهان و زبان و ورم زبان آورد و باشد که ورم در حری
و معده و امعا و التهاب مجموع بدن پیدا کند و مداوای وی مانند مداوای کسی
بود که زرنیخ خورده باشد قشر القصب الفارسی پوست نی پارسی سوخته وی
گرم و خشک بود در سیم داء الثعلب را نافع بود و سفیدی چشم زایل کند قشعه
قثا است ملیخا اهل مرنا گفته شد قصب السکر نی شکر در طبیعت مانند
شکر بود و در وی تلیین زیاده بود و نیکوترین آن شیرین آبدار بود و طبیعت
آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در حرارت و گویند در وی قبضی بود
و مانند صمغی از قصب بگیرند سفیدی که در چشم بود زایل کند و شکر قی آورد و در رفع
و سینه را نافع بود و مثانه پاک کند و خونی معتدل از وی حاصل شود و بول براند
و رطوبت مثانه زیاده و مولد نفخ از آن زایل شود قصب الذریره نیی باریک است
مانند نی قلم و باریکتر منیر بود و آن دو نوع است یکی نوع بگیرید کنجد خشک مانند

وآن نوع کوتاه‌تر بود و بمقدار یک وجب اندکی زیاده و یکی نوع دیگر املس بود
و بقد دراز بود و از یکی گره درازتر و بطعم تلخ و تیز بود و برنگ تیره بود و چون
بشکنند مانند نسج عنکبوت چیزی در اندرون وی بود و این نوع از کالیکوت آورند
و آنرا ترکینه گویند و نیکوتر و خوبتر بود و آن نوع نبات پیچم مانند ریسمانها
وی تخم بود مانند نخودکی که در غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد و این نوع
هم از هندوستان خیزد اما بد بود و طبیعت قصب الذریره گرم و خشک بود تا سیم
مطلق بود و با آنکه قبض محلل اورام بود و کوفتگی عضله را نافع بود و جلای چشم بده
و چون دود وی تنها یا صمغ البطم یا بنویه در حلق رود سرفه را نافع بود و ورم جگر
و معده با عسل نافع بود خاصه چون با تخم کرفس بیاشامند و تقطیر البول و استسقا را
نافع بود و چون زن در طبیخ آن نشیند و بیاشامد درد رحم را نیکو بود و درد دل
و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و بدل آن اظفار الطیب بود یا حنه ل
و عدس پس مرو گویند بدل آن عدس مراست **قصب** نی مردی محکم بود
فاکسیر آن گرم و خشک بود در آخر درجه اول و دویم تا اول دویم و در اصل وی
جلای اندک بود بی حدت و همچنین ورق وی و اصل وی با پیاز جذب
پیکان کند و وی بول و حیض براند و کوبند کی عقرب را نافع بود و کل وی چون
در گوش افتد کری آورد و بیرون نتوان آورد **قصقص** توده بیت و گفته
شد **قصد** عو بحیت و گفته شد **قصب یرا** قصب الذریره است و گفته شد

قفصم

قفصم قطن عتیق است و گفته شود ان شاء الله **قفنب** فصفصه است
و گفته شد **قصم قریش** و قم قریش نیز گویند و آن تخم شجره ایست
که آنرا اقوفی خوانند و آن معروفست و گفته شود ان شاء الله و خرنوب نیز گویند
و گفته شد و صاحب جامع گوید حب صنوبر صغار است و آن حاکمی است
و حب صنوبر صغار و کبار گفته شد **قفاب مصری** اسم نوعی از عظمی الحیات
که آنرا ذکر خوانند و گفته شد **قطران** روغنی است که از درخت عرعر
و ناژو عتم و شربین و شوحب گیرند و نیکوترین آن بود که از عرعر گیرند و بدترین
آنکه از ناژو طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیم شپش و رشک بکشد
و کنه‌ای که از آن مواشی و حیوانی گوشت سست بود و جرب را نافع بود حتی جرب
ذوات الاربع مانند سگ و شتر و از گوش و غیر آن و داء الفیل و دوالی و استسقا را
مفید بود و مالیدن و طلا کردن بر سر صداع سرد را مفید بود و دندان
متحرک را محکم کند و چشم را روشن کند و اثر ریشهای چشم و فره برد و کرمها
بکشد و چون بر قضیب مالند پیش از مجامعت منع آبستنی بکند و در گزیدگی
مار نافع در حقنا کردن نافع بود و چون با شراب بیاشامند دفع زهر ارتیل
بجای بکند و چون در چراحت اندازند و بر اعضا میت کنند هیچ کرمی گرد وی نگردد
و اگر بر گوشت مرده مالند نگاه دارد از عفونت و اگر بخود بر کیسه ریزند زنده
بکشد و مرده بیرون آورد و قوت دخان وی مانند دخان زیت بود

و چون قطران در حلق مالند خناق و ورم لوزتین که بشیرازی گوشک گویند
نافع بود و اگر بر دندان فرو دهند بریزاند و چون با سرکه مضمضه کنند
همین کند و با سرکه در گوش چکانند درد و دودی و طنین زایل کند و وی منقطع
ابدان زنده بود و حافظ ابدان مرده و به این سبب است که او را حیوة الموتی
خوانند و ثمره شجره وی سمه دراجه بود و حقیقه معنی بود و گویند بدل آن بوزن
آن نفط و نیم وزن آن خلاف یا ورق آن و گویند بدل آن نفط سیاه چاود
شیر است **قطف** سرمق خوانند بشیرازی اسفاناخ رومی ریمی بود و آن
بود طبیعت آن سرد و تر بود در دویم و گویند سرد بود در اول و در وی قبضی نبود
و از شکم زود بیرون آید ورمهای حمره را نافع بود و تخم وی یرقان را
نیکو بود و وی چون بپزند اندکی و بخورند شکم براند و چون بخورند و ضماد کنند ورمهای
گرم را تحلیل دهد و وی غذای نیکو بود و جگر گرم را نافع بود و مجمره و یرا اصلاح
اصلاح آن بجو و از بهر آنکه موافق اسهال بود خاصه چون با زیت بپزند و سرد مزاج
را به از آنکه بپزند با دیگه زیت بریان کنند و با ابزار گرم و در طیب کردانند
و بخورند و گویند معده را به بود و مولد سودای غلیظ و فعع بود و اسحق بن عمران گوید
تخم وی ورمهای گرم را نافع بود و اگر دو درم از وی با عسل و آب گرم بیاشامند قی حره
صفرا آورد و شریف گوید چون تخم وی با جیدان نبات سحق کنند و کحل چشم کنند
جرب چشم را نافع بود و وی محلل ورمهای حلق بود و ملین سینه و تخم وی در غایت

شفا بود

شفا بود و ورمهای ظاهر و باطن آنچه ظاهر بود گویند با آب قطف ترکشته و طلا کنند
و آنچه در باطن بود سحق کرده بیاشامند با شیره مانند سکنجبین و جلاب و گلاب
و آب وی دوای نیکو بود استسقا را چون هر هفته از وی بیاشامند در هر روز
دو درم و چون ورق وی نیم کوفته در حمام بمالند حکه زایل کند و چون جامه ابریشم
و حریر چرب کن آب طبیخ وی بشویند پاک گرداند و هیچ لون کم زداند و اما نوع بری
وی چون پنج درم در نود مثقال آب بجوشانند تا باز نیمه آید و صافی کنند
و زن بیاشامد مشیمه بیندازد و اگر جنین روز بود که در شکم وی بود و آن را بیندازد
قطف ملوخیت و گفته شود ان شاء الله **قطن** کرفس بری و طوط
و عطب و قوزکو گویند و کهن از قطن نیکوتر نو بود و بصری گوید جامه وی
سخت محکم بود و تخم وی کمتر از ابریشم بود و گرمتر بود و پوشیده وی
و گویند معتدل بود در حرارت و لینه و عصاره ورق وی اسهال کودکان را
نافع بود و چون ویرا بسوزند و بر جراحت نهند خون باز دارد و کهنه وی بر گوشت
مرده نهند بخورد و دود آن زکام را سود دارد و چون ورق تازه وی
کوفته بگیرند و آب بکشند با قدری بخ وی چند آنکه قوت آب دهد و زن
در آن نشیند اختناق رحم را نافع بود و اگر با ورق تورک ضماد کنند بر مفاصل گرم
و سرد سود دهد و بخاصیت تسکین نقرس و عرق النسا و دایم آن بکند خاصه چون با قدری
روغن بیامیزند و حشیش وی لاغری آورد و حب وی گفته شد **قطاة** مرغیست کوچک

بپارسی اسفرود گویند و مانند کنجشکی بود و بر سپیدی و سیاهی بود و گوشت وی را
حرارت ضعیف بود و پیوسته خوردن محکم نافع بود جهت کسی که سده و ضعف جگر و
استسقا و تباهی مزاج داشته باشد و مولد سودا بود و صاحب منهاج گوید دیر گوار
هضم بود و غذای بد دهد و ضرر وی به روغن بسیار کم شود و رازی گوید
قطاة و آنچه بدان ماند گوشت ایشان سخت بود و سپرز مصلح آن بود و در خواص
ابن زهر آورده که استخوان قطا چون بسوزانند و خاکستر آن با زیت بکوبند
و بر سر اقرع طلا کنند و داء الثعلب روی بروید قطر نحاس است
و گفته شود ان شاء الله قعبل بیونانی سقراطیون گویند و سقلاریون و آن
نباتیست که بیخ وی مانند بصل النرجس بود و لون آن بسرخی زند و بطعم تلخ بود
و ورق وی بورق سوسن ماند و بیخ وی در قوت و طعم مانند بصل الفار بود
و بعضی بدل وی کنند لیکن ضعیف تر از وی بود و دیسقوریدس گوید در قوت
مانند بصل الفار بود و چون آب وی بگیرند و آرد کرسنه بدان بسرشند و قرص سازند
و مطبوخ و مخبوز را با ماء العسل بدهند نافع بود و صاحب منهاج گوید وی گرم و تر بود
در دوم و آن نوعی از کماة است و مولف گوید نبات وی کوچک است و کال را آنرا
کنیدا و خوانند قفر نبات الکشوث است و گفته شد و مولف گوید
بشیرازی آن را خنکو گویند و بر خار ترکیب پیچد و بشود قفر الیهود انواع است یک نوع
عرق الجبال گویند و بشیرازی مومیایی پالوده گویند و یک نوع از آن که حاصل شود

و آنرا مومیایی آبی گویند و آن نوعی که کوهی بود عرق کوه است که بجوشانند
و می پالایند و وی مانند زفت بوی دارد و بوی قیر کند و بهترین آن
نوعی [?] خبیص زرین بود و سیاه چرکین بد بود و غش وی بزفت کنند
و طبیعت وی گرم و خشک است در سیم و گویند خشکی وی در دوم بود و مقوی اعضا بود
و خون بسته که بماند در اشکم و سپیدی ناخن ببرد و چون بمالند منفعت [?] بود
و حنین گوید آنچه خالص بود نافع بود بفرمان خدای تعالی جهت کوفتگی گوشت
و شکستگی اعضا و چون ضماد کنند از بیرون و با زیت بجوشانند و بیاشامند
مولف گوید در شکستگی اعضا و کوفتگی عمل مومیایی میکند چنانکه امتحان کرده شد
و آنرا مومیایی کوهی خوانند و بیونانی اسفلطس و ابوطالون نیز گویند و دیگر
الیهود خوانند و بر قوبا لطوخ کردن و بر نقرس و عرق النسا ضماد کردن
نافع بود و چون بخور کنند یا دخان وی اختناق رحم و اخراج آن نافع بود و عسر النفس
و چون با جند بیدستر و شراب بیاشامند حیض براند و [?]
و گزندگی مجموع جانوران را نافع بود و چون با شراب و افسنتین بیاشامند و چنین گوید
بول براند و کرمها و حب القرع بکشد و قوت شهوت بدهد و در رحم [?] را
نفع خوردن و در آب طبیخ آن نشستن عرق النسا و درد پهلو را سود دهد و چون
بگدازند با [?] قرحه امعا را نافع بود و استنشاق وی زکام را
سود مند بود و چون بر دندان نهند درد ساکن کند و چون با آرد جو موم

و نطرون ضماد کنند بر نقرس و درد مفاصل را نافع بود و چون در چشم کشند
سپیدی زایل کند و مجفف رطوبات بود و ریشهای تر را اگر در مرهم کنند
گوشت برویاند و وی بادهای غلیظ که در معده بود بشکند و چون در چاهها
دود کنند مجموع گزندگان موذی بگریزند و ضیاء الدین ابن البیطار خوانند شیخ
الرئیس گوید مقوی اعصاب بود و قرحه آتش و نفث دم و ماده از سینه
بیرون آورد و مرضهای خناق و لوزتین و صلابت رحم را نافع بود و بدل
آن گویند زفت است و وی صداع آورد و مصلح وی کافور و گلاب بود
و شربتی از وی دو درم بود قفور را نباتیست که قطا به آن چرا کند و ابن
ماسویه گوید تخم وی گرم و خشک بود و مجفف رطوباتی بود که در سپرز باشد
قفلوط نوعی از کراث است و در کاف گفته شود ان شاء الله قلقل
و قلاقل و قلقلان اسم درخت قلقل است و گفته شد در حا قلقاس [?]
نباتیست که در آب روید و ورق وی بورق کدو ماند و [?]
باشد و اصل وی مانند [?] بود و بیرون بسرخی مایل بود و اندرون سپید
و در طعم وی قبض با حرافت بود و چون با سیر بپزند حرافت از وی زایل شود
و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل در گرمی و تری بود در دوم
و گویند خشک بود در دوم باه را زیاده کند و ادمان اکل وی کردن مولد
سودا بود قلب [?] خوانند و معنی آن [?] بود

لبیش مرمن خوانند و معنی آن [?] بود و سلیم بن حسان گوید از بدان
این اسم بوی نهاده اند و این اسمیست از اسمهای فضه و آن تخمیست سپید
مانند نقره در سپیدی و صلابت و نبات وی [?] بسیار بود و بمقدار
کرسنه بود و کوچک و در موضعهای خشن روید و قوت این تخم آنست که چون
با شراب سپید بیاشامند بول و حیض براند و سنگ بریزاند و ربو و فواق
زایل کند و [?] دوای [?] را سود دهد و مجفف منی بود و شربتی از وی
دو درم بود قلقطار نوعی از زاجست بپارسی زاج اشتر دندان گویند
و آن مصری بود و جالینوس گوید قلقدیس مستحیل بقلقطار میشود و وی معتدل ترین
زاجات بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم حاد و قابض و محرق بود و سوخته
وی تجفیف در وی بیشتر بود و لذع کمتر و در وی تنقیه تمام با حرافت زیاده
بود و محرق گوشت زیاده بود و رعاف را نافع بود و در کحلها جهت جلا و غلظ
جفون استعمال کنند و جالینوس گوید مجموع زاجات بدل یکدیگر باشند
قلقدیس نوعی از زاجست گرم بود در چهارم و ملطف و محرق بود و وی
اقوی ترین زاجات بود و الطف و صفت آن گفته شد قلقند
هم نوعی از زاجست و لون آن فیروزجی بود و گرم و خشک بود تا چهارم
و گویند حرارت وی در سیم بود و مجفف و اکال بود با قبض و [?] مجفف
لحم بود قوی و ناصور که در بینی بود سود دهد و منع رعاف بکند و کرم گوش

بکشد و شکم و دفع مضرت فطر بکند اما خوردن وی منشف رطوبات اصلی بود
و مصلح وی شیر و شکر بود **قنطوریون کبیر** قنطوریون غلیظ گویند و یونانی
طرباغافوا خوانند و تفسیر آن قنطوریون کبیر بود و بعضی لوقی خوانند و ورق
وی بورق گردکان ماند نزدیک بود بورق کرنب و ساق وی ساق(?)
حامض بود و درازی آن دو گز یا سه گز و گل وی گلی رنگ بود و ثمر وی
مانند خشخاش بود و در اندرون گل و گل وی مانند پشم بود و بیخ وی
ستبر و صلب بود و ثقیل و درازی دو گز بود از رطوبت پر بود و بطعم
حریف بود با اندکی قبض و لون خون بود و در وی اندک حلاوتی بود
و لون عصاره وی مانند خون بود و جالینوس گوید بیخ وی حیض براند
و بچه زنده بیافکند و بچه مرده بیرون آورد و نفث دم را نافع بود و
شربتی از وی دو مثقال بود و دیسقوریدوس گوید اگر از بیخ وی تب
داشته باشد به بهنه(?) و اگر نه بشراب و شربتی از وی دو درم بود نیکو بود
جهت درد پهلو و ربو و سرفه کهن و نفث دم از سینه و مغص و درد رحم
مجموع را سودمند بود و اگر شکل فرزجه از وی بسازند و بکار دارند حیض براند
و بچه بیرون آورد و عصاره وی را همین عمل کند و مصلح آن آب ... (?) بود
و طین قبرسی **قنطوریون صغیر** قنطوریون دقیق گویند و یونانی لطو
لیطون و معنی آن قنطوریون دقیق بود و بعضی طومغرون گویند و

و تفسیر آن قنطوریون صغیر بود و بعضی مردمان هلینیون(?) گویند و ساق وی باریک
بود و درازی یک وجب بود و گل وی پر خس(?) بود و گرد بقرفیری مایل بود و ورق
بورق مشکطرامشیع ماند و بیخ وی کوچک بود و هیچ منفعت ندارد و طعم قنطوریون
باریک بغایت تلخ بود و منفعت وی در قضبان و زهره و ورق بود منفعتی بسیار
قولنج که سبب آن بلغم بود سود دهد و بچه مرده بیرون آورد و کزاز را نافع بود
و اعصاب و دماغ را پاک گرداند تنقیه تمام و صرع را بغایت نافع بود
و مسهل آب زرد بود و خام و مسهل بقوه و مره صفرا که با بلغم آمیخته بود
براند و در عرق النسا و مفاصل و قولنج خوردن و حقنه کردن نافع بود و شربتی
از وی دو مثقال بود و در حقنه پنج درم و عصاره وی جهت درد جگر که
از حرارت آفتاب بود و یا از خوردن شراب صرف چون با سرکه بکوبند از ته(?)
و بر صدغین و پیشانی ضماد کنند و ریش سر زایل کند بعد از آنکه سر را
بتوره بمالند و موی سر تراشند و پاک بشویند و آن عصاره با سرکه بکدازند
و بر سر طلا کنند چون با آب عسل اندک حل کنند و در موی مالند شپش بکشد
و اگر این عصاره بر روی سنگ کارد بمالند با آب و بر ... (?) کنند آب رفتن
از چشم باز دارد و اگر بشیر دختران حل کنند و طلا کنند بر گرد چشم درد چشم
اثرا نافع بود و مجموع دردهای کهن که در چشم بود زایل کند مثل جرب و سبل و
شعیره و سفیدی و ریش که در طبقه قرنیه بود مجموع نافع بود و اگر با روغن

چیزی با سپستان بگدازند و نیم گرم در گوش چکانند درد زایل کند و اگر از حرارت
بود با روغن گل هیچ استعمال کنند و جهت ریش گوش و اگر کرم در ریش گوش
تولد کرده باشد با آب ورق شفتالو حل کنند و بچکانند و مجموع علتهایی که در گوش
بود زایل کند مانند طنین و دوی و قرحه و اگر با آب تره تیزک(?) حل کنند و در گوش
چکانند گرانی گوش زایل کند و ورمی که عصب سمع را بود بگدازد و مجموع ریشهایی
که در بینی احداث کند نافع بود و رعاف زایل کند چون با سرکه حل کنند و فتیله(?)
زاج سپید ده با آن اضافه کنند و در بینی چکانند البته رعاف ببندد و ریشها که
در دهان بود و ورمی از آن زوال بود و بوی دهان گنده شده باشد چون
بشراب کهن قابض حل کنند و بدان مضمضه کنند زایل کند و زخمهایی در دهان
نگاه دارد و کسی را که بوی دهان گنده شده باشد بسبب کلاله(?) حل کنند
و بدان مضمضه کند و زخمهایی دیر در دهان نگاه دارد شفا یابد و جهت ملازه(?)
و ورم لوزتین و شقاق لبها و خناق و دندان متحرک مجموع نافع بود و عرق النسا
و وجع ورکین و مجموع گزندگی جانوران زهردار نافع بود و چون یک درم از وی
در بیست درم ... (?) که باد آورد و خشک در وی فرو سایند و باشند حل کنند و بیاشامند
و صاحب منهاج گوید افراط کردن قنطوریون مسهل خون بود و مصلح وی
صمغ عربی و کثیرا بود و اسحق گوید مضر بود به سپرز و مصلح وی عسل گویند بدل وی بوزن
وی اوراق حنا و دو دانگ آن پوست گیلان(?) و بوزن آن ... (?) و گویند بوزن آن پرسیاوشان

و نیم وزن آن ورق حنا بود **قنبیط** نوعی از کرنب است بپارسی کرنب
رومی خوانند و بهترین آن تازه تر در رنگ بود و طبیعت آن سرد بود در اول(?)
و گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم سده بگشاید و خمار را نافع بود و منع
مستی بکند همچنانکه کرنب و طبیخ وی نطول کردن بر درد مفاصل سود دهد و وی
غلیظ بود و خون غلیظ کند و نفخ در حوالی پهلو احداث کند و اولی آن بود
که بگوشت فربه بپزند و با روغن بسیار یا با گوشت فربه و سرکه و مری و داروهای
گرم بخورند **قنه** بارزد است بشیرازی پیرزد(?) گویند طبیعت آن گرم است
در دوم و گویند در سیم و خشک است در دوم و گویند در سیم ملین و محلل بود خنازیر و ... (?)
... (?) و صداع و کزاز و صرع را سود دهد و مصروع چون بوی او بشنود در حال بخود
آید و سده را نافع بود و کلف زایل کند و اگر بر دندان خورده نهند سود دهد
و خناق رحم چون با شراب بیاشامند نافع بود و وی تریاق بکان(?) زهردار بود
و از دود وی مجموع گزندگان بگریزند و وی معاونت با مجموع زهرها بکند و زود یک
بشکنج(?) و چون بخود بگیرند بچه بیندازد و از خواص وی آنست که معقد لحم بود
و باقی منفعت وی در بارزد گفته شد و صاحب تقویم گوید محرور را صداع آورد
و مصلح وی روغن بید مشک و کافور بود یا روغن بنفشه و کافور و صاحب منهاج گوید
مصلح وی اشق است و گویند بدل وی در ضعف معده و جگر یک وزن و نیم ریوند
چینی بود **قنبیل** صاحب منهاج گوید بزوری رملست و صاحب جامع گوید

از قول تمیمی که آن یکی از منهاست که از آسمان می افتد در بلاد یمن و از قول
رازی همچنین گوید و صاحب تقویم نیز همچنین گوید و از قول دیگری گوید خاکیست سرخ
بر این کشنده زرد گردد فی الجمله طبیعت وی گرم و خشکست در درجه سیم و تمیمی گوید
گرم و خشکست در اول درجه دویم و بتحقیق قوی بود و گویند سرد است و شیخ الرئیس گوید
گرم و خشکست در دویم و ابن ماسویه گوید در وی قبضی تمام بود و وی حب القرع
و جمیع کرمها را بکشد و بیرون آورد و منشف رطوبت زخمها و بثرها کند و بروی
طفلان پیدا شود که مردمان آنرا [illegible] خوانند و اطبا آنرا [illegible] گویند چون
بروغن گل چرب کنند و فتیل بران [illegible] خشک کرده و جرب را نافع بود و شربتی
از وی تا دو درم بود و گویند مضر بود بامعا و مصلح وی شیخ ارمنی بود و بدل
آن رازیانه است و گویند مصلح آن انیسونست و بدل آن ترمس و [illegible]
و گویند مضر بود بمعده و مصلح آن مصطکی و انیسون بود **قنفذ** بپارسی
خارپشت گویند و آن بری و جبلی و بحری بود و بحری نوعی از بری بود و جبلی بزرگ
بود و آنرا دلدل خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود بغایت و محلل بود و بعضی
گویند گوشت وی تر بود و مجفف [illegible] نافع بود و خاصه گوشت بری خشک کرده
و جهت کودکان که در جامه خواب بول کنند و گزندگی جانوران نافع بود و مقدار
ماخوذ از وی تا پنج درم بود [illegible] خشک کرده و با سکنجبین جهت استسقا و فالج و داء الفیل و درد
گرده را نافع بود و ادمان خوردن وی عسر البول احداث کند و از [illegible] اگر مضر بود

بمثانه و گویند اصلاح آن بعسل کنند و گویند بتخم کرفس و شکر و شیخ الرئیس
گوید گوشت بری وی خنازیر را نافع بود و مرضهای عصبانی مجموع و سل
و بهقهای مزمن و گزندگی جانوران سود دهد و غافقی گوید ادمان اکل وی
کردن معقد معده و جگر بود و پیه وی منع انصباب مواد از اعضا بکند
و خاکستر پوست وی داء الثعلب را نافع بود و چون با زفت تر بمالند و
دیسقوریدوس گوید نوع بحری معده را نیکو بود و طعم وی خوش بود
و ملین شکم و مدر بول بود و پوست سوخته وی با ادویه که موافق جرب بود
بیامیزند جرب زایل کند و اگر بسوزند و با ادویه که موافق بود در ریش
و پیه را بدان بشویند جذب مادها بکند و ریش پاک کند و گوشت زیاده
بخورد و جگر بری چون خشک کنند در خرقه با آفتاب گرم موافق استسقا
لحمی بود و هر زخمی که گوشت آن بدان موافق بود و زهره وی چون با موم
و بخور [illegible] مرده را از شکم بیرون آورد و چون زهره وی در چشم کشند سپیدی
چشم زایل کند و بقراط گوید گوشت وی چون بپزند که بمفاصل نهند بخیه دم را نافع بود
و شیخ احتلامی و درد گرده و مفاصل را سود دهد **قتب** بپارسی
بری و بستانی و هندی بری قضبان وی مانند خطمی بود لیکن بغایت سیاه بود
و ورق وی مانند ورق بستانی بود و او خشن بود و سیاهی کمتر و سفیدی بروی
غالب بود و زهر وی سرخ بود و ثمر وی مانند فلفل بود نزدیک بحب البلسان [illegible]

وی چون بپزند و بر ورمهای گرم ضماد کنند و بر حمره و اعضایی که کیموسات در وی
متحجر شده باشند کیموسات بگدازاند و عصاره وی در گوش را نافع بود
و از ان بستانی تخم وی را شهدانج خوانند چون بسیار بخورند قطع منی بکند و
چون تخم تر وی بکوبند و آب آن در گوش چکانند سود دهد و جالینوس گوید
تخم وی بادها بشکند و محلل نفخ بود و مجفف محکم و اگر بسیار خورند منی را خشک
گرداند و شیخ الرئیس گوید خلط وی بد بود و قلیل غذا بود و مشقی گوید طبیعت وی
گرم بود در دویم و خشک بود در اول نشف رطوبت معده بکند و فایق [illegible]
و چون آب آن سعوط کنند دماغ را پاک گرداند و اسحق بن عمران گوید
مهر الهضم بود و معده را بد بود و صداع آورد و شکم ببندد و بول [illegible]
و مصلح آن شراب لیمو بود و اسحق بن سلیمان گوید تخم وی چون بریان کنند
مضرت وی کمتر بود و دفع مضرت وی بسکنجبین تند کنند اما ورق وی
چون بکوبند و با آب آن سر بشویند موی را پاک گرداند و دراز کند و گویند
مصدع بود و مظلم چشم بود و دفع مضرت وی بآب سرد و برف و ربوب [illegible]
ترش کنند و نوع سیم آن قنب هندیست شیرازی بنگ خوانند و مصر گویند
بپارسی حشیش و بعضی ورق اخضر و اعظم گویند و بعضی [illegible] و بعضی چای قلندر و بعضی
[illegible] و بعضی اسرار گویند و وی نوعی بود که مجنون بود و اگر زیاده استعمال کنند
کشنده بود و نوعی مفرح بود و طرب آورد و نشاط و اشتهای کاذب و نوعی بود که

حزن آورد و خیالهای فاسد بد و نوعی بود که مقوی باه بود و الحق نیکو بود
مقدار ماخوذ از وی یک درم تا دو درم بحسب مزاج و آن بود که اگر زیاده
ازین مقدار بود کشنده بود و اگر کسی بسیار خورده باشد دفع مضرت وی بقی
کند با روغن گاو و آب گرم تا هیچ در معده نماند و شراب حماض بغایت
نافع بود **قندس** کندش گویند و گفته شود ان شاء الله و قندس نیز آدم
حیوانیست معروف **قند** عصیر نیشکر چون منجمد گردانند قند خام خوانند
و بعد از ان بخورند چون بریزند البوج گویند و بپارسی شکر خوانند **قنهر**
صمغیست ناخوش طعم که از بلاد عرب خیزد و گویند سندروس است و گویند
[illegible]ست که از بلاد ترب خیزد و مولف گوید آنکه محقق است صمغیست شفاف
مانند سندروس و آنرا العلك عنبری خوانند و وی اثر ریشها برد و [illegible]
زایل کند و چشم روشن کند و با ماء العسل ربو را نیکو بود و چون قدری از وی
با سکنجبین و آب بیاشامند بیرقان را دفع کند و چون سه روز بیاشامند سپرز را
ضعیف کند و با ماء العسل حیض براند و گویند نوعی از سندروس است نارسیده
قنطارد بپادزهر است و گفته شد **قنطط** دم الاخوین است
و گفته شد **قنابر** بیونانی برد برلوسخلی خوانند و آن نوعی از عصافیر است
که بشیرازی آنرا جوکوش و دیسقوریدوس گوید قنبره چون بریان کنند و بخورند
قولنج را نافع بود و جالینوس گوید چون با سفیدباج بپزند و با مرق وی بخورند قولنج را

سپوده و درازی کوید مرقای شکم براند وکوشت وی شکم ببندد و صاحب
منهاج کوید نیکوترین آن فربه بود بریان کرده وطبیعت وی کرم و خشک بود
شکم ببندد و مرق وی قولنج را نافع بود و غذای وی نیکو بود و مانند عصافیر بد
بود با انکه مجفف بود و مصفر بود و رطوبات و اولی آن بود که با روغن با دام
استعمال کنند **قوقاپس** دو قوا غزیا و دقوری خوانند و دوا یا اغیزیا کوید
و آن نوعی از دوقس است بادها شکند وعلت ثقل را نافع بود و حقن سیاکی کند
و شکم براند و عصاره وی در بن دندان یا بکشد الیه ن نافع بود و چون بخورند
عرق براند و بول هم و بیشتر ازین اثر او تر خوانند اکر بری بود و انچه جبلی بود
بیشتر ازین بدان کوید و آنرا دوا یا اغزیا خوانند **قوسمنی** موز کوید و
کفته شود انشاء الله **قوسپیا** حنیط است وکفته شد **قوینا** بیوماني
آب خاک سر کوید **قوطولیدون** اذان العقیس کوید و زنابیف الملوک خوانند
اهل مغرب کوید نوعی از حی العالم است وکوید یا منت که منفعت وی مانند حی العالم
بود و ورق وی بیخ وی سنگ بریزاند و بول براند و چون ضماد کنند بر ورمهای کرم
و حمره و خنازیر و شقاق که از سرما بود و التهاب معده را نافع بود **قوتیرا**
کوید طیاثیث وکفته شد وکویند بنوتیث وکفته شود انشاء الله **قوسفی** صاحب
منهاج کوید حیوانیست بحری در قوت نزدیک بحبه به اسپنز کوشت وی صرع
و اختناق رحم را نافع بود و هم این اسم را تخم قرطم کوید که آن پنبوست و

کفته

کفته شود انشاء الله **قوطماما** آذیون بری است وکفته شد **قور**
قطن است وکفته شد **قوانص** بهترین سنکدان آن بود که از او زنانزه
فربه کیرند و وی غلیظ بود و غذا بسیار دهد و پوست اندرونی چون خشک
کننده و سحق کرده با شراب بیاشامند در و معده را نافع بود و خاصه پوست
سنکدان تدروپس و وی غذای اصحاب کد بود و چون هضم شود خونی نیک
از وی متولد شود و انچه از ان مرغ خانکی بود زود هضم نشود و مولد قولنج بود
و اولی آن بود که نیک بپزند با نمک و مری بخورند **قوش** درخت و ج است
وکفته شود انشاء الله **قورسپاما** عود بلسانست وکفته شد **قیمولیا** طین قیمو
لیا است وکفته شد وطفل طیلی کویند **قسیغمن** فیغمن نیز کویند و آن
قنقهر است وکفته شد **قیبا** نوعی از بقلة الحمقا است **قیصوم** نوعی از
برنجاسف جبلی است وبهترین آن تازه بود و طبیعت آن کرم است در اول وکویند
در سیم یا دویم و خشک است در دویم وکویند در سیم تر است در اول وکویند کرم است
در دویم و خشک است در اول و وی مسهل صفرا و کرمها بود و جالینوس کوید کل وی نیکوتر
از افسنتین بود و در وی تفتیح بود و چون بسوزانند دا الثعلب را نافع بود
با روغن تر ز ه و جهت ریش کسی که دیر برآید چون بمالند زود برآید و وی
حیض براند و سنگ کرده بریزاند و عرق النسا و زحیر را نافع بود و روغن وی
انضمام رحم و عسر البول را نافع بود و چون در خانه بکسترند کزنده کان بکریزند و چون

با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و کزندکی عقرب و رتیلا و شربتی از وی
یکمثقال بود تا دو دیم و موافق جراحتهای تر بود بلکه آنرا بکزد و وی بکه سپردن آورد
و اسحق کوید مضر است بشش و مصلح وی شیح ارمنی بود و صاحب تقویم کوید مصلح وی
صمغ کثیرا و خشخاش بود و بدل وی ادر و سپه که از سپردی بود کوید با بوجنت
قیطاقون ترمس است وکفته شد **قیطپس** رس است وکفته شد **قیشور**
حجر القیشور خوانند و آن نوعی از کف دریا است و مؤلف کوید آن مانند سنکیست
سفید و تجویف بسیار در ان بود و در میان کف دریا و مرجان سفید بسیار بود
و در حمام دست و پای بدان مالند و صیقل دارد و اولی آن بود که بسوخته استعمال
کنند و طبیعت آن کرم و خشک بود و لطیف دهد از اجلا ده چون بدان سنون
کنند و در ستردن موی استعمال کنند و ریشهای عمیق پر کرداند و کوشت برویاند
و کوشت زیاده بخورد و اکر در خم شراب اندازند که جوشان بود از جوش بازا
ایستد در زمان و صفت سوختن وی چنان بود که در شیب آتش کنند تا کرم شود
بیرون آورند و در شراب ریحانی اندازند پس دیکر در شیب آتش کنند و دیکر
در آب اندازند پس سیم بار در شیب آتش کنند چون کرم شود بیرون آورند
و رها کنند تا سرد شود پس بوقت حاجت استعمال کنند بن دندان محکم کند
و تاریکی و شب کوری زایل کند **قیرسپ** بیوماني شمع را کوید وکفته شد
قیز قار است بپارسی قیل کویند **قیل** رفت تر است وکفته شد

قیسوپس قیسوس کویند وکفته شد و آن سه نوع است سیاه و سفید و سرخ و
مجموع حریف و قابض باشند و یکی نوع از ان بنات الاو نست و آن کرم بود
و باقی انواع آن سرد بود و بیخ آن چون با شراب بیاشامند کزندکی رتیلا را سود
دهد و صمغ وی سپش بکشد و چون با شراب و مرچا مزند منع تا فقط موی بکند و کورا
کردن منع آبستنی بکند و کجو در کرمش بکه سپردن آورد و ترد وی با سرکه ضماد کردن
نافع بود و کجو در کرمش حیض براند **قیوندی** تخم کاو ندی خوانند و تخم قیند و مي
کویند وکفته شد **قیلوط** ورق کنه نای شامیست وکفته شود انشاء الله تعالی
قیروطی موم روغن بود و مرهمی که از موم و روغن کل و صندلین و کل سرخ
و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند و آنرا قیروطی خوانند والله اعلم بالصواب

باب الکاف ... کادی

کدر خوانند و آن نباتیست که در بلاد عرب نواحی عمان و یمن می باشد وکویند
طلع انجاست و این همچون کویند بیشتر در زمین هند بود و درخت وی مانند
درخت خرما مسکین دراز بود مانند نخل و طلع وی مانند طلع خرما بود و پیش از انکه
پوست بشکافند و بیرون آید بکیرند و از اندرون پوست بیرون می آورند
و بر روغن می اندازند و آفتاب می پرورند و مؤلف کوید در کرمسیر شیراز بسیار
بود و بپارسی کل کیدی خوانند و بوی خوش دارد تا بحدی که جامه که بوی وی
بکیرد تا ریزیده شود بوی از وی زایل نشود و رازی کوید جذام را قطع کند و وی

معتدل بود و شراب وی حصبه و جدری را نافع بود و آبله کسی را که بیرون آید باشد
نافع بود و چون شراب کاوی بیاشامد به معده زیان دارد و بدل آن بوزن آن صندل
سرخ و بوزن آن تخم بود. **کاوچشم** بهار اقحوانست و گفته شد. **کافور**
چند نوع بود و شیخ الرئیس گوید قیصوری و ریاحی سفید و آزاد و اسفرک و ازرق
و نیکوترین آن قیصوری و ریاحی بود سفید مانند برف و طبیعت آن سرد و خشک
بود در سیم منع ورمهای گرم بکند و محروری مزاج و اصحاب صداع صفراوی را
بوییدن وی تنها یا با صندل سرشته بگلاب یا با گل پارسی نافع بود و مقوی حواس
و اعضای ایشان بود و چون ادمان بوییدن وی کنند قطع شهوت باه بکند
و چون بیاشامند فعل وی اقوی بود و اگر مقدار دو جو با آب کاهو هر روز سعوط
سازند قطع حرارت دماغ بکند و خواب آورد و صداع زایل کند و چون [illegible]
دارد و با آب بادروج و عصیر بیخ یا با آب کشنیز تر یا عصیر سرشته همین عمل کند و رازی
گوید سرد و لطیف بود صداع گرم و ورمهای حاره که در سر و چشم بود
سود دهد و اگر بیاشامند سردی گرده و مثانه و انثیین احداث کند و نقرس
و ورمهای سپرز در نواحی گرده و مثانه و انثیین پیدا کند و وی شکم صفراوی را ببندد
و اکثر از وی ورمهای گرم را نافع بود و قلاع و بادو بیاجهت در چشم که از گرمی بود
نافع بود و یک درم از وی خلاص دهد از سم عقرب جراره و با آب سیب ترش
ربع مثقال از وی نافع بود کسی را که قروح سبیل خورده باشد با آب انار و شیره تخم

خرقه با برف و بسیار وی پیری زود آورد و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه
تولد کند و مصلح وی معجون گل بود و بوییدن وی ارتعاش سهر آورد و مصلح وی بنفشه
و نیلوفر بود و گویند زعفران و ماسپر جو به گوید شخصی شش مثقال کافور به نوبت بخورد
معده وی فاسد شد و طعام هضم نشد و شهوت وی منقطع شد و هیچ زحمت دیگر
بروی عارض نشد و گویند چون در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج
گرم که از ماده بود که در دماغ و چشم متولد شده باشد و علامت وی آن بود
که در طلوع آفتاب تا نیم روز زیاده میشود و چون نیم روز گذشت تا آخر روز
ساکن میشود و چون شب رسید مرتفع شد و سبب وی آن بود که بسیار در آفتاب
گرم در تنگ کرده باشد و چون هوای کاسپر در رسیده باشد پیر ریشه کرده باشد
و مسام وی بسته باشد نافع بود و چون با روغن گل و سپر کرده پیش طلا کنند
صداع گرم را نافع بود و تعدیل وی بمشک و عنبر بود و مقوی و مفرح بود و گاه با مشک
وی بود در این معنی لیکن کافور قوی بود در خاصیت و بدل وی دو وزن وی طباشیر
بود و گویند بوزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید و اگر خواهند که کافور ابیض شود
در میان فلفل باید نهاد. **کاوزبان** گیاهیست که او را بعربی لسان الثور خوانند
نافع بود جهت فرح و بلغم زایل کند و مفرح بود و غم ببرد و در لام گفته شود ان شاء الله
کاسر الحجر زر القلب است و گفته شد در قاف. **کاول** کراث
الکرمست و گفته شود ان شاء الله. **کاشم تخم** انجدان نوعی بود بویانی

لیغمن طیقون گویند و آن جالینوس است و نیکوترین آن زردرنگ بود و برگ
وی مانند ورق انجدان و در قوت مانند کمون بود و طبیعت وی ابن ماسویه گوید
گرم و خشک بود در سیم و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک در سیم بادها را بشکند
و منفخ و منضج بود و طعام را هضم کند و مقوی معده بود و یک درم از وی با شراب مسهل
دیدان بود و حب القرع و بول حیض براند و گزندگی جانوران را نافع بود و شده جگر را
و رطوبت معده کم کند و قراقر زایل کند و دو درم از وی با آب گرم مستسقی را سود دهد
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس گوید بدل آن در ادرار
تخم انجره بود یا تخم کرفس و بیادوق گوید بدل کاشم بستانی بوزن آن و ربع وزن
آن زیره سفید بود و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن زیره بود. **کاکنج**
بپارسی عروسک در پرده گویند و یک نوع بشیرازی کجومن و بیونانی [illegible]
و قوت وی نزدیک بقوت عنب الثعلب بود و قاصرتر از وی و نیکوترین حب
آن گویند کوهی بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین ورق آن بستانی بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود تا دوم و گویند در دوم و گویند در سیم ربو و لهث و عسر النفس
را نافع بود و شریف گوید اگر از حب وی هر روز یکمثقال فرو برند از ریاح خلاص یابند
و ادرار بول و اگر [illegible] روز هر روز هفت حبه بخورد منع آبستنی بکند
و وی جگر و گرده و مثانه را نیکو بود و ادرار بول بکند و قرحه که در مجاری بول بود
سود دهد و قولس گوید که جهت حب القرع بیرون آورد و جوهر وی از خشکی

با جز وی شیح ارمنی بیاشامند و شربتی از وی دو درم بود و مضر بسپرز بود و
مصلح آن معجون گل بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود در [illegible] **کاربا**
کهرباست و گفته شود ان شاء الله. **کاوزهرج** جاوزهر حبست و حجر البقر گویند
و گفته شد. **کبر** بیونانی قیارسخ خوانند و بشیرازی کورک و وی را ثمره بود
مانند حبی و ثمره دیگر دارد مانند فندق و از اقسام الکبر خوانند و وی حریف بود
بغایت گرم و چون در خم شراب اندازند شراب از غلیان بازدارد و مانند
خردل و نیکوترین آن بستانی بود و سودمندترین پوست بیخ آن بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیم و وی محلل بود و اصل وی مقطع و ملطف بود
و در پوست بیخ وی مرارت و حرافت و قبض بود و خنازیر و صلابات که از ماده
و ریشهای پلید [illegible] و عرق النسا و درد کمر و [illegible] و پوست بیخ وی جهت
درد دندان نافع بود و نیکوترین چیزها بود جهت سپرز خوردن و ضماد کردن خام
با آرد جو و بسیار از وی مواد غلیظ سوداوی از سپرز مستفرغ گرداند و مسهل اخلاط خام
بود و حیض براند و کرمهای شکم و باه را زیاده کند و وی تریاق [illegible] بود و اگر سپرز کهنه
شده سپرز بگشاید و صلابت آن بگدازاند و بلغم از معده پاک کند و [illegible]
تره و ثمره وی چون با نمک بود و بخورند شکم نرم کند و معده را به بود و تشنگی آورد
و چون از ثمره وی سی روز هر روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازاند
و بول براند و مسهل دم بود و چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و چون بخایند

قلع بلغم بکند و دانه وی چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند
و چون پوست بیخ وی بسحق کنند و با سرکه کهن بر بهق سفید بطلی کنند زایل کند
و ورق بیخ وی چون بکوبند و بر خنازیر نهند و ورمهای صلب را زایل کند و چون
بکوبند وقتی که تر بود و آب آن بگیرند و در گوش چکانند کرم بکشد و بعضی گویند
ورق و ثمر وی در قوت مساوی باشند لیکن ثمر اقوی بود و بیخ وی اقوی بود
از هر دو و پوست در اصل وی بیشتر بود و طبیعت او گرم و خشک بود در سیم معده را
بد بود و چون با سرکه بپزند رفع ضرر وی بکند و بپارسی گویند کبر تریاق است
بوی دهان خوش کند و باد بشکند و باه را زیاده کند و قوزی گوید که با صبر کی
در اماق بود و بیرد و بیخ وی چون دود کنند در شیب بواسیر نیکو بود و طبری گوید
بیخ وی چون بر ریشها زنند از بیرون و چون بپزند و آب آن با سرکه
ریشها شده بدان بشویند زایل کند و چون با فلفل و سداب بخورند تب حسکر
که از سپرز بود بگشاید و اسحق بن عمران گوید حب وی غذای بد بود
متعفن شود و مره سودا مستحیل گردد و ثمره وی نیکوتر بود و ابن سمجون گوید
نفاخ و قبض وی نافع بود جهت سپرز و اول آن بود که چند روز در سکنجبین
خوابانند و بعد از آن با آب شیرین بشویند دو نوبت یا سه نوبت و در سرکه
نهند و چهل روز بخورند سپرز بگدازاند اما باید که زیت بسته بدان ریزند و گویند
مضر بود بمثانه و مصلح آن اسطوخودوس بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح

آن خولنجان

آن خولنجان و عسل بود و سابور گوید بدل آن ثمره وی ورق وی بود

کبیکج کف السبع خوانند و بیونانی بطراخیون گویند و آن نوعی از
کرفس بریست و بعضی بالیس اغریون گویند و وی انواع بسیار است
نوع اول ورق کشنیز بود اما از وی پهن تر بود و دو لون وی سفید می زند و در وی
رطوبتی لزج بود و گل وی زرد بود و ساق وی سبز بود و به اندازه یک گز بود
و دراز تر بود و بیخ وی کوچک بود و سفید و بغایت تلخ و گره دارد مانند خربق
و آن نوع زود کیاهی روان بود و نوع دویم تیره رنگ و بغایت حریف
و نوع سیم کوچک و گل وی ذهبی رنگ بود و آنرا بشیرازی کس ویران خوانند و
باصفهانی موبک و بترکی ماسبوا چیچکی گویند و نوع چهارم هم بنوع سیم ماند لیکن گل وی
مانند شیر سفید بود و طبیعت هر چهار نوع گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیم
و بغایت حاده و لذاع بود و از بیرون هر عضو که نهند ریش کند و جالینوس گوید
شاید که طبیب آنرا استعمال کند که بخاصیت حرارت قلیت و از سموم قتاله است
و برص بدن و برص ناخن و داء الثعلب و حیره و ثآلیل طلا کردن نافع بود با سرکه
و چون بپزند با سرکه و آب آن بریشه نطول کنند نافع بود و چون سحق کرده بر دندان
نهند بریزاند و بیخ وی از مطلعات قوی بود و وی مفرح حشیش بود و اصلاح آن
بشیر و سناء کنند و صاحب منهاج گوید مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای
کسی کنند که طلاء خورده باشد **کیا بره** حب العروس خوانند و در قوت مانند فو

بود لیکن از وی لطیف تر بود و نیکوترین آن خوشبوی بود که زود باز آید و
طبیعت گرم و خشک بود تا دویم و اسحق گوید در سیم و مسیح بن الحکم گوید در وی قوت
متضاد بود و از حرارت و برودت بر وی غالب بود و وی مفتح و ملطف بود
در و حلق را نافع بود و اشکم ببندد و سده جگر و گرده بگشاید و مجاری بول
پاک کند از ریگ و حلق را صافی کند و ریش عفن که در لثه بود و قلاع که در دهن
باشد زایل کند و چون بخایند و آب آن بر قضیب مالند تر زالقی تمام حاصل شود و
و وی قوت معده و اعضای باطنی بدهد چون بیاشامند و چون در دهان نگاه
دارند لثه را نیکو بود و بوی دهان خوش کند و آواز صافی کند و نفس معطر گرداند
و سنگ گرده و مثانه بریزاند و بستری ابیض را نیکو بود و چون دو دانگ از وی
با سکنجبین بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و گویند صداع آرد
و مصلح آن صندل و گلاب بود و گویند بدل آن هیل بود و گویند هیل و دار چینی

کبریت بپارسی گوگرد خوانند و آن معدنی بود و صاحب منهاج گوید
زرد بود و سفید بود و صاحب جامع از قول ماسرجویه گوید که آن بر نوع است
سرخ و سفید و زرد و از قول اسحق بن عمران گوید چهار نوع است سرخ و سفید
و زرد و سیاه و ابن سمجون گوید چشمه ایست روان و چون منجمد شود کبریت زرد و
سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود و معدن وی در آن وادی است که مور آنجا بود
که سلیمان علیه السلام بر ایشان بگذشت و آن موران مانند چهار پایان بزرگ

و ارسطوطالیس گوید گوگرد سرخ در معدن خود بشب افروخته می شود
مانند آتش چنانکه روشنی آن چند فرسنگ برود و پیرامون آن و چون از
معدن بیرون آورند این خاصیت نماند و در اکسیر مستعمل گشته سفید را سرخ
گرداند صبغی نیکو و طبیعت کبریت دمشقی گوید گرم و خشک است در چهارم و چنین گوید
در سیم و وی ملطف و جاذب بود و برص را زایل کند و چون سحق کنند و بر موضع
گزندگی جانوران زهردار پاشند یا با آب دهان بسرشته و بر آن نهند یا بگیرند
بسرشته با سرکه کهن یا عسل یا صمغ البطم بغایت نافع بود و با سرکه بر بهق مالیدن
دفع مضرت تنین بحری و گزندگی عقرب بکند و چون بدان بمالند و جرب ریش شده
و قوبا با صمغ البطم نافع بود و خوردن بسته همین عمل کند و با نطرون زنگ پیش مالیدن
گردن و آب وی حیض براند و بخور کردن زکام و نزله را نافع بود و چون سحق کرده
باشند قطع عرق بکند و چون دود کنند در شیب زنان آبستن بچه بیندازد و دود وی
موی را سفید کرداند و ارسطوطالیس گوید گوگرد سرخ و داء الصرع و سکته و شقیقه را
نافع بود و چون سعوط کنند و چون در زیت حل کنند که در آن زیت افتیمون و مانند
بیده باشند و قدری موم اضافه کنند و موم روغن سازند جرب تر و خشک و قارش
نیز را نیکو بود و چون بکتابت سرشته و بر قوبا نهند نافع بود و کبریت مضر بود بمعده
و دماغ و مصلح وی بنفشه و شکر بود و صاحب تقویم گوید شربتی از وی دو درم
و جالینوس گوید بدل وی نه در آتش افروخته ازان گوگرد زرد و ترنج زرد بود و دار

کو کرد همیشه زنخ بسیح **کبد** طبیعت جگر گرم و تر بود و نیکوترین آن
بود که از او فربه گیرند و چون هضم شود غذا بسیار دهد و صاحب منهاج گوید
خون محمود از وی متولد شود و ابن ماسویه گوید بطی الهضم بود و خون غلیظ از وی
متولد شود و مجیانگه از سپرز و خصیه و جالینوس گوید جگر مواشی و حیوانات مالوفه
متولد خلطی غلیظ بود و عسر الهضم و دیر از معده بگذرد و امعای ها فاضلترین جگرها
در جمیع احوال جگرهایی بود که از تتمه فواشند از بهر آنکه حیوان و بیابانی خشک دار ده
باشند و رازی گوید جگر غذایی نیکو و بسیار دهد خاصه جگر حیوانات مکاثر
مانند حلیش و بره و نیکوترین آن جگر مرغ و خروس فربه بود اما ثقیل بود و دیرگوار
بهضم بود و اول آن بود که با مری و زیت بپزند و با نمک و دارچینی بخورند و مگر در
مزاج با سیر کرده یا وکشیز خشک و جگر بط شاید که بعضی جوارسات از پل
آن بخورند **کبد الطیور** نیکوترین جگر مرغها جگر بط فربه بود و یا مرغ فربه
خاصه چون علف وی فواکه کنجیده شیرین داده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود و خون
محمود از وی متولد شود و مصلح آن زیت و نمک بود **کبد المعز** جگر بز شب کوری را
نافع بود خوردن و رطوبت آن کحل کردن و چون بریان کنند بر بخار آن
داشتن همین عمل کند **کبد الحمار** جگر خر چون بریان کنند و ناشتا بخورد
مصروع را نافع بود **کبد الفار** جگر موش گویند چون بریان کنند و بخورند
نافع بود جهت کسی که لینتی در طبیعت وی بود و حبس کند **کبد الوزغ** چون در خرما

فرو دهند در سایه کنند **کبد الکلب الکلب** جگر سگ دیوانه نافع بود کسی را که سگ
گزیده بود چون بریان کرده بخورند تا ترس از آب خوردن بجهد
کبد الخنزیر البری جگر خوک صحرایی چون در سرکه نهند و بخورند کسی را که نور ازا
نافع بود **کبد الحجل** جگر کبک چون خشک کنند و بکوبند و مثقال از وی بیاشامند
مصروع را نافع بود **کبد الذیب** جگر گرگ درد جگر را نافع بود و در آن آب
دمل آن نیم وزن آن ریوند و نیم وزن آن دارفلفل بود **کبد الایل** جگر گاو
کوهی و بز کوهی چون شرحه کنند و دارفلفل و فلفل سفید خرد کرده بدان بپاشند
و بآتش بریان کنند و رطوبت آن در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم و ابتدای
نزول آب را نافع بود **کباب** نیکوترین از گوشت بره رسیده تر بود و باید که
اجتناب کنند از آتش هیزمی که چوب انجیر و دفلی و بید انجیر و مانند آن بود کباب کنند
و طبیعت آن گرم و تر بود و غذای وی از غذای مشوی بود نافع بود کسی را که
رگ زده باشد یا مجامعت کرده باشد اما معده ضعیف را مضر بود از بهر آنکه دیرتر از
مشوی هضم شود و مصلح وی اطریفل بود **کبست** حنظل است و گفته شد
کتان سرد و خشک بود و معتدل حرارت بدن بود و چون بپوشند و صاحب
گوید جامه کتان معتدل بود در حرارت و برودت و رطوبت و پیوسته و پوشیدن
وی نشف تری و عرق از بدن بجهد و شپش کمتر پیدا کند و مسیح گوید اگر خواهند که
بدن لاغر شود در زمستان جامه کتان تر بپوشند و در تابستان جامه کتان

پسته و اگر خواهند که لاغر نشوند بر عکس آن و قولس گوید چون بسوزانند دود وی
لطیف بود و سپیده تر کام بگشاید و مصلح رحم بود **کتم** صاحب منهاج گوید وسمه است
و گفته شود ان شاء الله **کدش** جار النحل است و گفته شد **کثیرا** صمغ القتاد
است و قوت وی مانند قوت صمغ بود و نیکوترین آن سفید پاک بود و طبیعت
وی معتدل بود و در وی حرارت بود و تر تر از صمغ عربی بود و قولس گوید
گرم و تر بود در اول و مسیح بن الحکم گوید سرد بود در دوم و گویند سرد و خشک
بود و گویند تر بود و در داروهای چشم بجای صمغ کنند و در ادویه مسهل بود
اسهال بکند مقدار نیم مثقال تا یک درم و کسر حدت ادویه بکند و سرفه و خشونت
سینه و حلق و ریش شش و مثانه را نافع بود و چون مسیح خوبیاتند و با قدری
قرن ایل سوخته بیامیزند و اندکی شب یمانی در وی کرده و بپوزش مثانه
را نافع بود و قولس گوید مقوی امعا بود و مسهل مره سودا و بلغم و لزج و مقوی
بدن بود و مسمن آن و چون کثیرا بر موی طلا کنند شکافته کرد و اسحق گوید مضر است
بشش و مصلح آن انیسون بود و گویند بدل وی مغز دانه که و بود و تیادوق
گوید بدل وی صمغ عربی بود و صمغ بادام **کمغ** صاحب منهاج گوید بزرجرجر
است و گفته شد **کثیر الارجل** بسفایج است و گفته شد **کثیر الاضلاع** لسان
الحمل است و گفته شود ان شاء الله **کثیر الرؤس** قیصوم است و گفته شد
و بولوقیمن ... ... این اسم خوانند **کثیر الورق** مریافلن است و گفته شود ان شاء الله

کجور زرنباد است و گفته شد **کحیلا** لسان الثور است و گفته شود
ان شاء الله **کحلا** این اسم مشترک است بر چند چیز اول بر لسان الثور دوم
بر نباتی دیگر که از لیبان گویند سیم بر شنجار چهارم بر نباتی که از آن اقحوان خوانند
کحل بپارسی سرمه گویند و کحل مطلق مراد از آن سرمه اصفهانی بود که
آن را اثمد خوانند و گفته شد و کحل سلیمان و کحل صلا خوانند **کحل فارسی** انزروت
و گفته شد **کحل السودان** تشمیزج است و بتخم خیزک گویند و گفته شد **کحل خولان**
حضض یمانی است و گفته شد **کمر** کاویست و گفته شد **کرفس** بستانی بود
و اجامی و جبلی و صخری و بری و قریشی و مشرقی و نوعی از آن در آب روید
و آن را کرفس الماء و جرجیر الماء گویند و قرة العین و سیزبز گویند و گفته شد
و کرفس جبلی را فطراسالیون خوانند نه هر کرفس جبلی بلکه صخری را فطراسالیون
گویند و گفته شد و بری را سمرنیون خوانند و طبیعت کرفس گرم بود در اول
خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید گرم بود در اول درجه دوم و خشک بود در وسط
دوم و روفس گوید بستانی تر بود و اصل وی خشک بود و گویند گرم و خشک بود
در دوم و جالینوس گوید کرفس بستانی جهت معده سودمندتر از انواع کرفس بود
از بهر آنکه لذیذتر است بول و حیض براند و محلل ریاح بود خاصه تخم وی و مفتح
سده جگر و سپرز بود و معده و جگر سرد را نافع بود و بوی دهان خوش کند
و عرق النسا در بر و ضیق النفس را سود دهد و چون با نان یا با سویق طلا کنند

ورم پستان که از حرارت بود و ورم چشم گرم سودمند بود و چون با نخ بپزند
و طبیخ آن بیاشامند نافع بود و جهت ادویه کشنده و حرکت بود و شکم ببندد
و در تخم وی ادرار بول زیاده بود و گزندگی جانوران و خوردن مردارسنگ را نافع
بود و صاحب قسطاس گوید و در کتاب غلاوه که شهوت زنان و مردان برانگیزد و از این سبب
است که زنان که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کرده اند از بهر آنکه باه برانگیزد
و شیر بازکم آید و این مضمون از قول جالینوس که گوید زن حامله چون کرفس بسیار خورد
بچه چون بزاید ریشهای عفن و بثرهای بد بر اعضای وی بود و شاید که زن چون
شیر دهد کرفس خورد کودک وی احمق بود و ضعیف العقل و فعل و رقت وی اقوی بود
و از تخم و بیخ وی بیشتر اطلاق کنند که رقت وی اقوی بود از ورق و تخم و شاید که
پیش از طعام بخورند و اگر بعد از طعام خورند موافق بود و اندکی و بیش از ما چه گوید
جگر و گرده و مثانه را پاک کند و سده‌ها آن بگشاید و محلل ریاح و نفخ معده بود و صرع
را بغایت مضر بود و شریف گوید خاصیتی در وی است که چون بکوبند و با عسل بخورند
و سرگین را پسود دهد و چون تخم وی با مجبدان بات بکوبند و بر روغن گاو جرب کنند
و بپزند بیاشامند مجامعت را بسیار قوت دهد اما باید که غذای وی گوشت خروس
و خصیه آن بود و اگر عصیر وی با روغن گل و سپیر که در حمام بر اعضا مالند هفت روز
پیاپی حکه و جرب را نافع بود و اگر با کاهو بخورند تعدیل پیدا کند و مصلح وی
کاهو بود و در روغن پس گوید رحم را از رطوبت [illegible] برگرداند و طبری گوید ورق تخم وی

چون بخورند معده و جگر را سودمند بود و سنگ بریزاند خاصه جبلی و مشیمه
بیرون آورد و آب ورق وی چون بیاشامند تنها یا با آب ورق رازیانه
ترتیب بلغمی را نافع بود و گوید تخم وی اقوی بود از ورق و رازی گوید اولی
آن بود که کسی که از گزندگی عقرب ترسد کرفس نخورد از بهر آنکه مفتح مجاری
بود و زود و سم به دل رسد و کرفس بری داء الثعلب را نافع بود و شقوق الظفار
و شقاق که از سرما بود و کرفس بری معده را نیکوتر بود و کرفس مصروع را
عظیم مضر بود و گوید مصروع چون اصل وی از کردن بیاویزد ایمن بود از خوف
وی و زنان آبستن را مضر بود و صداع آورد و مصلح وی کاهو بود و بدل وی
رازیانه و گویند مصلح وی معجون گل و مصطکی بود **کراث** بپارسی گندنا
گویند و آن شامی و نبطی و بری و جبلی بود و جبلی را فراسیون گویند و گفته شد
و بری را کراث الکرم خوانند و وی بقوت متوسط میان ثوم و کراث بود
و طبیعت وی گرم و خشک‌تر از انواع کراث بود و گرم بود در چهارم و خشک بود
در سیم و کراث نبطی که از آن کراث المائده خوانند حرافت در وی بیشتر بود
که در شامی و در وی اندک قبضی بود و کراث شامی را قفلوط گویند و گرمی و
خشکی وی کمتر از نبطی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و گویند گرم بود در سیم
و خشک بود در دویم و کراث شامی اصل وی خورند و فرع و طبیعت وی گرم و
خشک بود در دویم و چون بر ثآلیل ضماد کنند با سماق نافع بود و با نمک جهت

ریشهای بد و خاصیت اصل وی آنست که قولنج را نافع بود و بول براند و منفخ بود
و کیموس بد دهد و شب کوری آورد و حیض براند و بثره‌ها را ریش نشده و گرده
و ورق وی سودمند بود جهت رطوبت رحم و چون بپزند با آب در آب
و بپرکه زن در آن نشیند انضمام رحم و صلابت آنرا سود دهد و چون بخوراب
بپزند فضول از سینه و شش بیرون آورد و کراث نبطی چون آب وی با سپیر که
دوغ کنند بیامیزند قطع دم کند خاصه رعاف و وی محرک شهوت جماع بود و چون
با عسل بیامیزند و لعوق کنند نیکو بود جهت سرفه و دمه که عارض شود در سینه
و قرحه شش و چون بخورند قصبه شش را پاک کند و اگر مداومت کنند خوردن وی
تاریکی چشم آورد و معده را بد بود و مصدع بود و مولد خوابهای بد و مصلح وی
آن بود که بجوشانند در آب و بعد از آن در آب سرد خیسانند پس با سپیر که و
روغن و حرف بپزند و بخورند بواسیر را بغایت نافع بود و طبیخ وی بیاشامند
همچنین سپل و بر گزندگی افعی و جانوران ضماد کردن نیکو بود و آب وی چون
با سپیر که و کندر و شیر با روغن گل در گوش چکانند درد گوش و دوی آن زایل کند
و اگر بر بواسیر که سبب آن رطوبت بود ضماد کنند نافع بود و سده جگر بگشاید که از
بلغم بود و اشتهای طعام باز دهد و باه را قوت دهد و گرم مزاج را موافق نبود
بلکه در چشم آورد و امتلا در سر پیدا کند و مفسد لثه و اسنان بود و اگر اصل وی
با روغن خشک کرده با کتیره بپزند قولنج بلغمی را نافع بود و خوردن و آب آن حقنه کردن

و عصاره کراث خشک مسهل دم بود و کراث بری مقرح بدن بود و ادرار
بول بیشتر کند و معده را بد بود و کراث نبطی قوت پشت دهد و باه را
زیاده کند تا حدی که عنین را بحال صحت آورد **کرنب** بپارسی کرنب
گویند و بشیرازی کلم و آن بستانی بود و رومی بود و آنرا قنبیط خوانند
و گفته شد و بحری بود و بری و کرنب الماء نیکوترین آن کرنب نبطی بود
که آن کرنب بستانی معروف است و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دویم
و گویند در اول سرد است و صاحب فلاحه گوید کرنب دو نوع است نبطی و
قبرسی ورق وی غلیظ بود و خشونتی داشته باشد و کرنب نبطی منضج و ملین
بود و خاکستر قضبان وی در غایت تجفیف بود و منضج صلابات بود
و چون با سفیده تخم مرغ بر سوختگی آتش کنند سود دهد و کرنب سپید قوبا
کهن را نافع بود و چون طبیخ وی بر مفاصل و نقرس ریزند سود دهد و عصیر
وی چون با شراب بیاشامند چند روز درد سپرز زایل کند و چون با زاج و سرکه
طلا کنند بر جرب و برص نافع بود و چون کرنب بخورند آواز صافی کند و لون را
نیکو گرداند و رعشه را بغایت نافع بود و بر سپرز ضماد کردن سود دهد و حرقت
وی سپرقه و درد پشت کهن و درد زانو را نافع بود و شکم براند خاصه چون دو نوبت
بجوشانند و عصاره وی با شراب کنند که جانوران و سگ دیوانه را سود دهد
و چون عصاره وی بسعوط کنند سر را پاک کند و خوردن وی در شراب دیر مستی
آورد و وی مولد خلط سوداوی بود و مصلح وی اگر با گوشت فربه بپزند

باروغن کنجد بسیار عادت آن کمتر بود و وی مضر بود بمعده و تاریکی
چشم آورد و با وجود آنکه در داروهای چشم استعمال کنند وی مضر بود بچشم
کسی که مزاج چشم وی خشک بود و کسی که مزاج چشم وی تر بود هیچ مضر نبود و بلکه
سود دهد و کرنب سوداوی مزاج را و صاحب دوالی و داء الفیل و سرطان و
وبواسیر نشاید که خورد و اگر خورد بعد از آن شراب پس از آن خورد و سپید مخ
با خردل و سیر خورد و عرق آن از پی آن بیاشامد و اگر ورق وی بکوبند و
ضماد کنند تنها یا سویق مجموع ورمها را نافع بود و از بلغمی و حمره و شری و کرنب
بری تلخ بود و بیشتر در سواحل دریا روید و طبیعت وی گرمتر از بستانی بود و چون
خشک کنند و سحق کنند و دو درم با شراب بیاشامند از گزندگی افعی خلاص یابند
و تخم وی بمقدار مثقالی سپید بود و وی نیز جهت گزندگی افعی نیکو بود و کرنب بری
بیشتر از خارج بدن استعمال کنند در اطلیه و تخم وی کرم را بکشد و حب القرع بیرون
آورد و در طعم وی شوری بود و باشد که تخم **کرنب الماء** نیلوفر است و گفته شد
کراث جبلی فراسیون است و گفته شد **کرنه پیغا** فاشرا است و گفته شد
کرنه سودا فاشرا سیبستین است و گفته شد **کرنه تاکیر** قثاء است و گفته شد
کرم بپارسی درخت انگور گویند و بشیرازی رز و رازی گویند طبیعت آن سرد و خشک بود
ورق و خیوط وی چون بکوبند و ضماد کنند صداع را ساکن کند و ورق وی
چون تنها ضماد کنند یا با سویق الشعیر بر ورم گرم معده و التهاب آن نافع بود

و عصارهٔ ورق وی قرحهٔ امعا را سود دهد و کسی که خون قی کند و زنان
آبستن را نافع بود و خیوط وی چون در آب خیسانند و بیاشامند همین
عمل کند و در زمان بهار چون شاخهای وی ببرند آبی از آن بچکد نقطه نقطه
چون بر قضبان منجمد شود مانند صمغی بود و چون با شراب بیاشامند سنگ
بریزاند و بر قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح مالند نافع بود و چون باحتیاج
مالیدن وی بود باید که پیش از آن عضو را بنطرون بشویند و اگر با زیت
بمالند داء الثعلب را موی بروید خاصه و صمغ که از قضبان تر وی گیرند
و قضبان تر وی مقوی معده بود اما نخستین علق بود و مصلح وی کثیرا و صمغ عربی
بود و خاکستر چوب وی چون با سرکه ضماد کنند بر مقعدی که بواسیر از آن
قطع کرده باشند نافع بود و گزندگی افعی همین سبیل و چون با روغن گل و
سداب و سرکه ضماد کنند بر ورم گرم که در سپرز بود نیکو بود **کرد نانج**
بپارسی کردانیه گویند و فاضلترین آن از مرغ فربه تر بود و باید که بر آتش بشوی
گردانند و در روغن بادام بخورد و آن [illegible] طبیعت آن گرم و تر بود و معده
گرم را نافع بود و ابدان متخلخل و کسی که ریاضت بسیار کشیده باشد و خواهد که زود
قوت وی زیاده شود و مضر بود بمعدهٔ ضعیف و مصلح وی سکنجبین بود **کرسنه**
بیونانی ارونس گویند و بشیرازی کسنه و باصفهانی کرکرو و آن حبیست که طعم وی
میان ماش و عدس بود و رنگ وی به تیرگی زند و چون مقشر کنند بزرگ [illegible]

مقشر بود و هیچ چیز کار را مانند وی نشر نکند و در ولایت پیغاو کام فیروز
بسیار کارند و نیکوترین آن بود که لون وی بسپیدی زند و دمشقی یا مصری بود
و طبیعت آن گرم است در اول تا دویم و گویند در سیم و خشک است در دویم سینه و شش را
از رطوبات غلیظ پاک کند و ریش و کلف و آثار طلا کردن نافع بود و لون را نیکو
گرداند و چون با شراب بر گزندگی افعی و ابن عرس و سگ دیوانه ضماد کنند
نافع بود و چون با سرکه و افسنتین بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و وی
گوشت برویاند در جراحتهای مقعر و چون با عسل و [illegible] بر جرح بسرشند و استعمال
کنند گوشت بن دندان که خورده بود برویاند و مؤلف گوید اگر آرد با وزرا [illegible]
بر جرح و کندر و دم الاخوین با وی اضافه کنند و سکنجبین عسلی بسرشند گوشت
بن دندان خورده برویاند مکرر التجربه و طبیخ کرسنه چون با [illegible] کنند
از سرما بود و حکه در بدن حادث شود بدان ریزند نافع بود و چون بریان
و نیک بکوبند و با عسل بیامیزند و چهار درم از وی تناول کنند لاغران را فربه
بود و چون با سرکه استعمال کنند یا روغن کنجد چرب کرده و عسر البول را نافع
بود و زحیر و مغص را ساکن کند و دقیق وی ملین اورام صلب بود که در پستان
و اعضا عارض شود و معده و نارفارسی را نافع بود و اطلاق طبیعت کند و ادرار
بول و حیض کردن و وی جنابت که بکمیر و گرسنه فربه سفید و آب بر سر آن
ریزد و وزنان نیک تر کنند تا آب بخورد و پس از آن بیرون آورد و بریان کنند

تا مقشر شود و با آسیاب خورد کنند و منخل تنک ببیزد و شربتی از وی دو درم
بود تا سه درم و خلطی بد از وی حاصل شود و غذایی خشک بود و بسیار خوردن
وی بعوض بول خون براند بقوت ادراری که در وی است و مسهل خون بود
بلغمی و مصلح وی گویند گلاب بود و گویند گل ارمنی و کاکج **کرشف** قطن است
و گفته شد **کرویا** کراویا نیز گویند و قرنبا و قرنباد و بیونانی اقاروا
و بلغتی دیگر تقره و آن رزیانهٔ رومیست و بشیرازی کرویه گویند و در قوت
نزدیک بانیسون بود و معده را نیکوتر از زیره بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دویم
و گویند در سیم و جالینوس گوید گرم و خشک بود در اول و نیکوترین آن بستانی
تازه بود و بادها را بشکند و هضم طعام بکند و بول براند و کرم بکشد و حب القرع
بیرون آورد و قوت معده بدهد و شکم ببندد و خفقان که از خلط لزج
بود و سود دهد و مغص را بغایت نافع بود و شربتی از وی دو درم بود و اگر
هر روز دو درم بناشتا در دهن گیرند و رها کنند تا نرم شود و بخاید و نفس و
ضیق النفس را بغایت نافع بود و نفخ معده و امعا و گرده و مثانه را سود دهد
و درد معده را زایل کند و چون بدان ادمان کنند بلغم که در معده بود دفع کند از آن
و جالینوس گوید سدهٔ امعا را نافع بود و چون با قضا استعمال کنند منقی
بدن بود و مقوی آن و گویند مضر بود بشش و مصلح وی عنبر بود و بدل آن نیم
وزن آن کمون مثلی و نیم وزن آن انیسون بود **کردمانه** و کردمانه نیز گویند

وجه دانی و چو دانی و فافیی گویند ثمر درختی مشابه پسته و در میم گفته شود ان شاء الله
و بعضی گویند الجوز اسپ است و خلاف است مولف گوید تحقیق آن تخم نوعی از مانند پسته
بغایت گرم بود و بیکل بور وانه بود و مسخن قیل بود و جهیل باد اصفر و مره بود و دو درم
از وی کشنده بود و از خوردن وی حکه و ورم عارض شود و بکشد و مداوای کسی که
آن خورده باشد مانند مداوای کسی که فرفیون خورده باشد کنند **کرکی**
بپارسی کلنگ گویند نیکوترین آن بود که باز صید کرده باشد و باید که چون
بکشند بعد از چند روز بپزند با سرکه و دیگر آب و نمک و صاحب منهاج گوید با بازیر
گرم بپزند و بعد از آن حلوای تنتنه یا عسل بخورند و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند
سرد بود و شریف گوید دماغ و زهرهٔ وی چون با روغن زنبق بیامیزند و سعوط
کنند نسیان زایل کند و چون معتره وی در چشم کشند شب کوری ببرد و زهرهٔ وی
با آب سلق بیامیزند و سعوط کنند سه روز بپارسی لقوه را زایل کند و دماغ
وی با آب چلبه یکجا بزنند و طلا کنند بر ورم دست و پای نافع بود و چون خصیهای
وی بخوشکنند و خشک کنند و با محبه ان اسپید کهن سو بیمار و کف در پا و بیاست
اجزامیا وی دو در چشم کشند سفیدی که بسبب لکه بود یا ناخنه زایل کند
و چون پیه وی یکجا بزنند و با سپرکه عضل مطوّل کنند و چند روز بغایت نافع بود
و چون زهرهٔ وی با عصارهٔ مرزنگوش صاحب لقوه سعوط کنند مخالف
جانبی که لقوه بود دفع شود و باید که روشنائی نبیند و روغن کرد کان

در لقوه مبالغه بکلی زایل شود و زهرهٔ وی گویند جرب متقرح و برص لطوخ کنند
نافع بود **کروش الغنم** حافظ النحل است و حافظ الاطفال نیز خوانند و
آن فرفیون است و گفته شد **کرنز** گویند قثاء الکبر است و خلاف است آنکه
بحقیقت قثاء الحمار است و گفته شد **کروش** بپارسی شکنبه و نیکوترین
آن بود که از شکم حولی میش برون آید و طبیعت آن سرد بود و عصبانی
و باید که بسکباج پزند و خولنجان و فلفل یا با سداب و کرفس و ابازیر ملطفه و تا جار
هر کراد مان خوردن وی کند بلغم بسیار پیدا کند که دشخوار از شکم برون آید
و باید که بعد از وی جوارشات جیهله فرزند و وی دشخوار هضم شود و غذا اندک دهد
و کیموس بلغمی بود و دوالی در ساقین احداث کند و اولی آن بود که سپر کرزند
و خولنجان و فلفل **کرک** بپارسی کرگدان گویند و آن حیوانیست که بهمانی ربا
خوانند و میان هر دو چشم سروی دارد بزرگ و قوت وی بغایت بود و تا که بی
که فیل از سپر آن سرو بردارد و در شهر نوبه دکویند زهرهٔ وی چون بخور کنند باد شکنه
و هر سحر که باشد زایل کند **کزبره** کسبره نیز گویند و تقده و بیونانی قوریون
و بپارسی کشنیز و نیکوترین آن بستانی بود تازه و فربه و طبیعت آن تر بود و سرد
در آخر درجه اول تا دویم و آنکه خشک بود سرد بود در دویم و خشک بود در سیم
و بقراط گوید در وی حرارت و برودت بود و زنه و کیجا لینوس میل بخنونت دارد
مرکب بود از قوت متضاد و دیسقوریدس گوید در وی پس و غیر اسیان بسرد است

که اگر سپید دیو وی عصارهٔ وی کشند بود وی بهتر بود و جالینوس گوید اگر نه گرم
بودی خنازیر را تحلیل نکردی و درستی که این فعل با خاصیت میکند یا از بهر آنکه
جوهر وی لطیف است و غوامض اوز دو نفوذ و غوص میکند و جو مرسپید عوض
بکنند لیکن چون بیاشامند محلل حرارت بود و تر و وی فعل سپید دی وی باقیماند
و اگر سپید دیو وی حمره را شافی بودی و در وی قبضی و تخدیری بود و چون تر
وی با خشک بخایند بوی سیر و پیاز زایل کند و عصارهٔ وی با شیر زنان چکانند
هر فرهانی بخت بود و چون با سویق بر حمره و نمله ضماد کنند نافع بود و چون
با عسل و مویز یا با ورق گل سرخ و عسل ضماد کنند بر بثری و ورم خصیه که از گرمی
بود و انار فارسی نافع بود و چون با آرد باقلا بر خنازیر ضماد کنند یکبار از اند
و چون با سپرکه و اسفیداج و روغن گل بیامیزند حمیت و رمهای گرم نافع بود
و خشک وی دوار را نافع بود که از بخار مراری بود یا بلغمی و مقوی معده بود
و خوردن وی تاریکی چشم آورد و اما خفقان را نافع بود و بخاصیت منع بخار از سر بکند
و از بهر آنست که در طعام مصروعان کنند حیث منع بخار معده و تر وی چون بکوبند
و آب آن در بینی چکانند قطع رعاف بکند خاصه چون دو حبه کافور در یک درم
آب وی حل کنند و قرون وی با شیر زنان در چشم چکانند ضربان بخت را ساکن
کند و خشک وی چون با نبات بیاشامند در دوسیر ونیست که از گرمی بود دفع شود
و بد و وقع صداع و سهر بکند و چون خشک وی گرفته با عصارهٔ تر وی معفص کنند

جوشش و دو انها که در دهان و زبان بود زایل کند و کشنیز خشک بخاصیت مقوی
دل و مفرح بود خاصه در مزاجهای گرم و دو درم از وی با سی درم آب لسان الحمل
بیاشامند قطع خون ریختن بکند و منع قی و غشا و حایض کند بعد از طعام بود و خشک وی
بریان کرده شکم ببندد و چون با سپیغول بیاشامند کرم را از برون آورد
و هر روز چون یک درم با یک درم نبات بیاشامند شری زایل کند و بسیار خوردن
ذهن را مختلط کند و چشم را تاریک و منی خشک گرداند و باه را بشکند و نسیان آورد
و مصلح وی سکنجبین سفرجلی بود و جوزی گوید چون کشنیز خشک بیاشامند و با نبات شکر بیامیزند
و بیاشامند قطع نعوظ بکند و منی خشک کند و همچنین اگر با نبات سفوف سازند و تر وی
چون با مرغ فربه بپزند مرق آن سوزش مثانه را تسکین بود و خشک وی وسواس
گرم را سود دهد که سبب آن از حدت شراب بود و چهل درم از آب وی کشنده بود و بتجربه
و اکثر مضرت وی بدل اسپید و بیداری و غشا و جنون آورد و حال وی مانند حال آن
بود و همچنین چون از تر وی بخورند نیم رطل اختلاط عقل و غلظ آواز و سبات آورد
و مانند مستان کلام وی فاحش بود و از مجموع بدن وی بوی کشنیز آید و مداوای
وی بقی کنند بطبیخ شبت و زیت و بوره ارمنی و بعد از آن زرده تخم مرغ نیم برشت
بنک خورد و فلفل و مرق مرغ فربه یا بط بنمک بسیار و فلفل و شراب کهن اندک بیاشامد
با میبختج و جیش بن الحسن گوید کشنیز تر چون آب وی تنها بسیار خورند زهر بود
و اگر با شیرینی دیگر باشد از بقول منع آن کنند اگر با سموم بود سمی بود و اگر بقول بود بقلی بود

کزبرة بزر الکزبره است و گفته شد **کزوان** بادرنجبویه است و گفته شد
کرنازک ثمرة الطرفا است و گفته شد و جز مازج نیز گویند **کزانگبین** چیزیست
مانند ترنگبین و آن طلیست که بر ورق طرفای افتد و نیکوترین آن ماینی بود
سفید بزرگ دانه مانند مصطکی و مرطوبی مزاج را نافع بود و سرفه و خشونت سینه
که از رطوبت بود و مستعمل از وی هفت درم تا بیست درم بود **کسبره** کزبره
است و گفته شد **کسیلا** قشوری بود مانند سلیخه سودا و آن دو نوع است
یکی نوع ستبر بود آنرا کسیله خوانند و یکی نوع تنک و باریک بود مانند دارچینی خوانند
و نیکوترین آن باریک بود که میل به سرخی دارد و طبیعت وی گرم بود در حد دوم
درجه اول و خشک بود و قوتی که وی معتدل بود در حرارت و رطوبت اسهال
معده را نیکو بود و قریب آورد هم عود و هم حب وی و حب آن مانند حرف بود
و از حب وی بیشتر مستعمل بود و اصحاب بلغم و رطوبت را نافع بود و دوشته کرده
و رحم بگشاید و حیض و بول براند و گرده و مثانه را جلا دهد و کرم بکشد و قولنج گوید
چون دو دانگ از وی با پرشند و به دندان که درد کند و جبینه طلا کنند محکم کند و درد
زایل کند و اسحق گوید مضر بود به معده و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی مغاث **کسب السمسم**
بپارسی خر کنجد گویند و کسب الجوز خرما به الجیر و هر دو را از سموم شمرده اند و انعام
خورند و معالجه را آن قی کنند تا از آن پاک شود **کشک الشعیر** بپارسی شیر جو گویند
طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ تر از جو آب بود و در تبرید و ترطیب کمتر از وی
بود و مزاجهای گرم و خشک را نافع بود و دفع تب حاد و تشنگی که از گرمی و خشکی بود

نباشد **کشوث** اکشوث است و گفته شد و کشوثا و شکوثا نیز خوانند
کشوث رومی افسنتین است و گفته شد **کشمش** نوعی از انگور است و کلیکان
و شجر نیز گویند و آن در رمل روید و اکثر بلاد ماوراء النهر و خراسان باشد و در
طرف پارس نیز باشد و مولف گوید به شیراز آنرا اکل کنند و گویند و آن مخدر بود
و زنان جهت فربهی در حلوا کنند و مست کننده بود و چون تر بود منعقد ار
کرده بود کوچک و چون خشک شود از کردکان بزرگتر بود و اندرون وی مجوف
بود و طبیعت آن سرد و تر بود و چون نظر کاه و خال شود از رطوبت غریبه
بیم است و جوهر وی حرارت نباشد و دیر هضم شود و غلیظ بود و مصلح وی بری
و زیت و دارچینی و فلفل و صعتر و نمک بود **کشنی** کرسنه است و گفته شد
کشب ترکشت نباتیست بر هم پیچیده مانند ریسمان تافته و عد و آن بیخ بود
و مولف گوید به شیراز آنرا انجنک خوانند و از طرف هند آورند و طبیعت آن بیخ
اریس گوید گرم و خشک بود در دوم و ابن رضوان گوید در اول جرب و قوباء را
نافع بود و مسهل بلغم غلیظ و رطوبات فاسده بود و ابن ماسویه گوید ملطف و محلل بود
نافع بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت و بردهای سپید و ضماد کردن نافع بود و داء
پارافیون گوید بجاست مقطع شهوت باه بود و بدل آن بوزن آن کافور و سه وزن
آن صبر بود و مولف گوید از خواص وی آنست که زنان شیراز اگر با شیرخواره
بسیار گریه و در گهواره آرام نگیرد در شب سپاه او بکیسه در بنجکی بنهند قرار گیرد
کشط و کسط نیز گویند و آن قسط است و گفته شد **کشمش** کشمش است

و گفته شد و منافع وی ترد ویکیست منافع مویز طایفی **کصنیثون** بادنجان بری
خوانند و مرغامی تیز گویند ازبهر آنکه برجا می چسبد و بار آن مانند بیک کژ بود
و بر وی رطوبتی بود که بر دست بچسبد و ثمر وی مانند جوز جندم بود و کوچکتر و خار ناک
و در باغهای شیراز بسیار بود و تخم آن کلال بود و ورق آن چون خشک گشته و بحق
کنند و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند **کعب الخنزیر** کعب خوک چون بسوزانند و
سنون سازند سنونی قوی بود و چون با سکنجبین بیاشامند تشنگی بنشاند و قولنج که
در شکم بود بسود دهد **کعب البقر** کعب گاو چون بسوزانند و سنون سازند
دندان متحرک را محکم گرداند و چون با سکنجبین بیاشامند سپرز بگدازاند و محرک شهوت
باه بود و بر برص طلا کردن نافع بود و اگر با فلفل بپرشند مفرح دل بود و بیمار را
فربه کند و جگر را قوت دهد و شربتی از وی سه مثقال بود و چون در چشم کشند
روشنایی بیفزاید **کف** بقلة الحمقا است و گفته شد **کف الکلب** صاحب منهاج گوید
بزاشقان است و گفته شد **کف الاسد** بیونانی لاریطو طالون گویند و آن عر
طنیثا است و گفته شد **کف الذئب** حنظیانا است و گفته شد **کف الضبع**
کف السبع خوانند و آن لیکچ است و گفته شد **کف عایشه** کف مریم خوانند و آن
اصابع الصفر است و گفته شد **کفری** بیونانی فنیقس خوانند و آن پوست
بهار خرما است و آنچه از نخل نر بود آنرا کافور خوانند و قفورا گویند و آنچه ماده بود
کفری و کغرام گویند و نیکوترین آن خوشبوی عفص نرین کثیف بود که اندرون
وی جرب بود و وی قابض بود و چون در ضمادات مستعمل کنند معده ضعیف را درد

جگر موافق بود و چون بطبیخ وی بشویند جبه زنبرت موی را سیاه کند و چون طبیخ وی بپاشند
درد اعصاب را نافع بود و درد گرده و مثانه و اوجاع و قطع سیلان فضول از شکم
و رحم بکند و قوت وی به وی به بهار که در اندرون وی بود مانند بکیر باشد و جهار نیز
چون بخورند و چون با بپزند همان عمل گفری کند **کفر الیهود** قفر الیهود است و گفته
شد **کلا** مغاث ... است در سستی الاعضا و کوفت آن بغایت نافع بود **کلس**
نوره است و گفته شود ان شاء الله **ککلک** بلغت اهل خراسان مقل است و گفته شود
ان شاء الله **کلبه** بپارسی کرده گویند و وی معتدل بود در گرمی و خشکی و ابن سینا
گوید سرد و خشک بود و گویند سرد و تر بود و خلطی بد زهم از وی متولد شود و دیر الهضم
بود و دیر از معده بگذرد و ابن ماسویه گوید محمود ترین کرده بره بود خاصه چون گرم
بخورند و صاحب منهاج گوید محمود ترین کرده چیش بود و اولی آن بود که با پیه که وی
بپزند تا با نمک و فلفل و دارچینی و مجبان با پیه وی بخورند **کلح** قنه است
و گفته شد **کلیانی** اشق است و گفته شد **کماه** انواعست یکی نوع خوشنه گویند
و گفته شد و یکی نوع کشنج و هم گفته شد و در فطر انواع آن گفته شد **کماشیر** ما بجزیه
گوید صمغیست مانند جاوشیر و گویند طلیست و گویند تحقیق صمغ کرفس کوهیست که قطر
اسپالیون تخم آنست و وی در اسهال اقوی بود از جاوشیر و گرم و خشک بود
در دوم و گویند در جهارم بول براند و حیض و بچه بیندازد و محکم بقوتی قوی
و بی نظیر بود در اسهال آب زرد و وی مذیب و محلل بود **کمثری** بپارسی

امرود گویند و آن انواعیست و فاضلترین انواع آن نوعیست که در خراسان آنرا
شاه امرود خوانند و آن مانند آب نبات بسته بود و خوشبوی و خوش
رنگ پوست تنک بزرگ و بعد از وی بجستانی رسید و آن معتدل و گویند
سرد و تر بود و یک نوع که آنرا صینی خوانند سرد بود در اول و خشک بود در دویم
و بصری گوید کمثری سرد بود در اول و خشک بود در دویم و صینی سرد و تر
بود در اول و آن نوع که شاه امرود خوانند شکم براند و کثیر الغذا بود و کمثری
بیشتر از فواکه دیگر غذا دهد خاصه آنکه بزرگ شیرین بود و آنکه ترش بود شکم ببندد
خاصه خشک کرده و قوت معده بدهد و تشنگی بنشاند و تسکین صفرا بود و غلطهای
صفراوی در ما و آنکه قابض بود علاج کسی بود که قطر و زده باشد و اگر قطرا بکمثری بپزند
فرا آن کمتر شود و خوردن وی بعد از غذا امتناع صعود بخار از سر کند و بجایی
که در وسیت قولنج آورد و پر از امعر بود و مصلح آن ماء العسل بود با ادویهای گرم
با زنجبیل مربا و حب وی کرم اکشد و بقراط گوید کمثری چون صلب بود سرد و گفت
بود و شکم ببندد و آنکه رسیده و نرم و شیرین بود و پخته و مرطب بود شکم براند
و شیخ الرئیس گوید مقوی دل بود و روفس گوید آنکه متولد شود در بدن از وی بجوهر
تر از آن بود که از سیب متولد شود و دشخوار هضم بود و رازی گوید نشاید که آب سرد
بر سر آن خورند و بعد از وی طعام غلیظ نخورند و اگر کمثری که صادق بود دیگر خورند
باید که خواب نکنند و بعد از آن شراب کهن خورند با زنجبیل مربا و ابن ماسویه گوید

رب کردی طبیعت ببندد و دوای نفع معده بود و مقطع اسهال مره صفرا **کمافیطوس**
بیونانی خامایطس گویند و معنی آن صنوبر الارض بود و صاحب منهاج گوید تخم
کرفس رومیست و صاحب کامل گوید طرخون رومیست یا کاشنی رومی و بعضی
گویند برگ و شاخ تمشاست و بعضی خلاف آنست و مولف گوید حشیشی است که گلی بنفش
رنگ دارد و بار خرخسم کرده و بیشتر از وی آنرا ماش دارو خوانند و تخمی وی
زیاده بود و از تیزی و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن نباتی بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیم و گویند گرم بود در دویم و خشک بود در سیم و گویند گرمی
وی در سیم بود و مفتح و جلادهنده اعضای باطن بود و در وی قوت مسهل بود و چون
بر صلابتها نهند و ریشهای عفن با عسل نافع بود و چون با عسل بیاشامند عرق النسا
را سود دهد و سده جگر بگشاید و یرقان سوداوی را نافع بود و چون هفت روز
پیاپی بیاشامند خاصه با شراب صفی و بول براند و شربتی از وی یک مثقال بود
و گویند مضر بود بشش و مصلح وی انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن سیالیوس
و دو دانگ و نیم آن سلیخه و دیسقوریدوس گوید چون با ماء العسل چهل روز پیاپی
بیاشامند و دیسقوریدوس گوید عرق النسا را زایل کند و علت جگر و درد
گرده و معقد را نافع بود و طبیخ وی چون بیاشامند دفع ضرر سم جانوران بکند و ابن
پرابون گوید مسهل بلغم غلیظ بود و شربتی از وی یک درم و نیم بود تا یک مثقال و نیم
و اسحق بن عمران گوید چون بیاشامند دو مثقال از وی با آب انجیر بکنند

امعا را بالایی را پاک گرداند و دیسقوریدوس گوید بدل آن بوزن آن سیالیوس
و دو دانگ و نیم آن سلیخه و ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن زیره کرمانی بود
و گویند بدل آن کمادریوس است **کمادریوس** بیونانی خامادریوس خوانند و
معنی آن بلوط الارض بود و بعضی طوفوریوس گویند و گویند برگ و شاخ انشی است
و خلاف آنست و مولف گوید گیاهیست سبز رنگ نباتیست تلخ بود و آن ورق قضبان
و تخمی بود ما تخم اندک داشته باشد بیشتر ورق بود و بیشتر از وی آنرا داروی
تلخ خوانند نیکوترین آن تازه بری بود که بعد از ادراک تخم گیرند و طبیعت
گرم و خشک بود در سیم و گویند در دویم و وی ملطف و مفتح بود و چون با عسل بر
ریشهای مزمن نهند پاک گرداند و چون بیاشامند تازه وی یا آب بپزند
سود دهند بود جهت سپرز کهن و ابتدای استسقا و حیض و بول براند و سپرز
کم از اند و بچه بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران
را نافع بود و چون سحق کنند و با شراب در چشم کشند قرحه چشم که ناصور
شده باشد زایل کند و چون بکوبند و بر سپرز نهند کم از اند و اگر بیاشامند
یرقان زایل کند و شریف گوید چون آب اندک بپزند و سه روز پیاپی
هر روز سی درم بناشتا با زیت بیاشامند نیم گرم سنگ بریزاند و وی سود دهنده
بود جهت دردهای مزمن که در نواحی سینه و شکم بود و چون سحق کنند و با جلاب
یا عسل بسرشند و بیاشامند سه روز و شربتی از وی تا سه درم بود و کمافیطوس تخم

همین عمل کند و شراب کمادریوس مسخن و محلل بود و تشنج و یرقان و نفخ که در رحم بود
و سوء الهضم و ابتدای استسقا را بغایت نافع بود و بدل آن عروق غافث
بود و دیسقوریدوس گوید بدل آن اسقولوقندریون بود بوزن آن و تیادوق
گوید بدل آن بوزن آن سلیخه بود و گویند بدل آن تخم حماض بریست **کمون**
چهار نوع است زیره گویند و کرمانی و فارسی و شامی و نبطی بود و کرمانی اقوی بود
از فارسی و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و گویند گرمی وی در دویم بود
کرم را بکشد و بادها بشکند و هضم طعام بکند و چون با آب آن روی را بشویند
صافی کند و بولس گوید کرمانی شکم ببندد و نبطی براند و ابن ماسویه گوید
چون بریان کنند و در سرکه خیسانند شکم ببندد و بادهای غلیظ دفع کند
و مجفف معده بود و جرب را نافع بود و اگر زنان با زیت کمون بخود برگیرند
قطع کثرت حیض بکند و چون در سرکه خیسانند و خشک کنند و سحق کنند و بخورند
چهار روز و مداومت کنند قطع شهوت طین بکند و چون با نمک بخایند
و فرو برند قطع سیلان لعاب بکند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند و چون
تنها بخایند و آب آن در چشم چکانند خون را ببندد و طرفه را نافع بود و
عصاره بری وی چشم را جلا دهد و چون بر موضع موی زیاده که در چشم بود
طلا کنند بعد از آنکه موی کشیده باشند دیگر نروید خاصه که با صمغ طلا کنند و بری وی
سیاه رنگ بود مانند شونیز و نوعی از بری هست که تخم وی مانند تخم سوسن

بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و تقطیر البول را
سود دهد و سنگ بریزاند و چون با سرکه بیاشامند فواق ساکن کند
و چون با زیت و عسل ضماد کنند بر آثار سیاهی که در زیر چشم بود زایل
گرداند و همچنین بر ورم انثیین که از گرمی بود و شربتی از وی دو درم بود و گویند
مضر بود بشکم و مصلح وی کثیرا بود و بسیار خوردن وی لون را زرد گرداند و بدل
کرمانی یک وزن و نیم حنظل بود و شاپور گوید بلکه یک وزن آن و تیاذوق
گوید بدل آن بوزن آن پارسی بود و گویند بدل آن کرویا بود و بدل آن
نیم وزن آن کرمانی بود و گویند بدل آن تخم کرفس بود **کمون حلو** گویند انیسون است
ضرو است و گویند پوست بیخ آنست و مزو گفته شد و رازی گوید صمغ آنست
کمالیون حامالیون است و گفته شد و آن نوعی از مازریون سیاه است
کندر بوی لبان گویند بپارسی کندر، اصمعی گوید چیزیست که
از یمن خیزد و در هیچ جای دیگر نبود و لبان رو ترس و صاحب ... گوید
و ابو حنیفه گوید لبان نبود الا در جبالهای عمان و درخت آن خارناک بود و قد
آن دو گز زیاده بود و نروید الا در کوه و ورق آن مانند ورق مورد بود
و ثمر آن هم مانند ثمر مورد بود و علک وی را کندر خوانند و شیخ گوید و بهترین
و نیکوترین آن سفید ترمه حج بود یعنی ... و چون
کهن گردد سرخ شود و غش وی بصمغ صنوبر کنند و جالینوس گوید طبیعت

کندر گرم بود در دویم و خشک بود در اول و گویند ابریسم قوت حافظه را نیکو بود
و خون بر بندد از هر موضع که بود و نزف الدم که از عجب دماغ بود و آن نوعی از
رعاف است و منع ریشهای بد که در مقعد بود بکند و چون با عسل بر داحس نهند
زایل کند و چون با پیه بط یا پیه خوک بر قوبا مالند زایل کند و ریشها که از سوختگی
آتش بود و شقاق که از سرما بود سود دهد و چون با نطرون بیامیزند
و سر را بدان بشویند ریشهای تر را پاک کند و چون با خمر ... بیامیزند و در گوش
بچکانند انواع دردهای آن زایل کند و ابو جریج گوید محرق خون و بلغم بود
و نشف رطوبات از سینه بکند و مقوی معده ضعیف و سخن آن بود و جگر بود
و اگر یک مثقال در آب خیسانند و هر روز از آن آب خورند بلغم را نافع بود و
حفظ زیاده کند و ذهن را جلا دهد و دفع نسیان بکند و اگر بسیار بیاشامند
صداع آورد و کندر هضم طعام بکند و باد را بشکند و قی ببندد و در ریشهای خبیث
را نافع بود و خفقان را سود دهد و شیخ الرئیس گوید محقق روح دل و دماغ بود
و قوت ... بسبب آن دهان وی در زمان ... بود و گویند
عرق را نافع بود و خاییدن وی دندان را ... گرداند و بسیار خاییدن وی
باشد که جذام آورد و برص ابیض سیاه پیدا کند و دخان وی چون با قطران ...
موی بر داء الثعلب برویاند و اگر کندر بسیار با شراب یا سرکه بیاشامند گرم کشته
و فتور ... تمام داشته باشد و گفته شد صفت آن ... و دقاق کندر

فاضلتر از کندر بود و در قوت مانند کندر بود و دقاق کندر آن بود که کندر بکوفته
در منخل کنند و بیزند آن خرده که از منخل که از خورده بزیر آید آنرا دقاق الکندر خوانند
و نیکوترین آن سفید بود و شربتی از کندر نیم درم بود و نافع بود بهقهای بلغمی چون ...
و اندکی مرو زعفران بکوبد بر سپید نافع بود و همچنین اگر قدری با اندکی نانخواه
بیاشامند و دخان کندر جهت علتهای چشم نافع بود و گفته شد کندر مضر بود بشش
و مصلح وی ارز پارسی بود و بدل وی مصطکی و اسحق بن عمران گوید بدل آن
یک وزن و نیم و دانگی از دقاق آن بود **کندس** بپارسی کندش گویند
و مستعمل از وی بیخ بود و بیرون آن سیاه بود و اندرون سفید که بزردی مایل
بود و طبیعت آن گرم بود در اول درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه سیم و خوردن
وی در غایت خطر بود و وی قطع بلغم و سودا بکند و برص و بهق سیاه و گر
را نافع بود طلا کردن و سپرز بگدازاند و بول و حیض براند و سنگ بریزاند و
مسهل بلغم لزج بود از مفاصل و شربتی از وی تا دانگی و نیم بود و اگر سحق کرده در
بینی عطسه آورد و شیخ گوید که در تابستان سعوط کنند شاید و اگر بچه ...
تا چهار ماهه در شکم مرده باشد از آن حقنه کنند و با عسل فتیله سازند و در فرج نهند
بچه بیرون آورد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و کندس از دو دانگ ... بود
و قی بسیار آورد و غشیان ... باشد که خناق انگیزد و مداوای کسی که آن خورده باشد
بقی و حقنه و قی کردن ... حنظل بود و گویند و اگر تشنج پیدا کند علاج تشنج باید کرد ... و بدل آن

درق جوز القی بود یا دو دانگ وزن آن فلفل و رازی گوید کسی که در شب
ستاره و ماه نبیند مقدار عدسی با روغن بنفشه سعوط کند و به نوبت شب
کوری را بغایت نافع بود **کنکر** حرشف است و گفته شد طبیعت آن گرم و تر بود
باه را زیاده کند و عرق را خوشبوی کند **کنکرزد** بپارسی کنگری گویند
و آن صمغ حرشف است و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند سپرز ... بود
و قی آورد بآسانی چون با آب سکنجبین بیاشامند یا با عسل و بدل آن بیخ دار
شیشعان است و گویند درق بدل وی جوز القی بود **کوز** مقل است و گفته شود ان شاء الله
کورکندم جوز جندم است و گفته شد و صاحب منهاج در خواص وی آورده
که چون یک کیلو از آن بکوبند و ده رطل عسل و سی رطل آب و یک با هم بزنند
و سر ظرف بنهند در ساعت شراب سپید گردد و آن شراب فربهی آورد و
و منی بیفزاید **کوالف** باد آورد است و گفته شد **کرشد** حنظل است و گفته
شد **کوکب الارض** گویند کوکب تیتولیا است و رازی گوید طلق است و ابن
سمجون گوید درختی است که بشب روشن بود و گویند سنگیست که بشب روشن بود
و آن طلق است و گفته شد **کوارع** بشیرازی دست و پا گویند کیموس وی لزج بود
لیکن غلیظ نبود و در هضم بطی بود و زود هضم شود و عدیم الفضول بود و حسن
الکیموس و خون بسیار و لزج از وی متولد شود و اگر با سرکه و ... استعمال کنند
لزوجت و برودت آن کمتر شود و وی ... خشونت حلق را نافع بود

و شقاق زبان و لبها که از گرمی بود سود دهد. **کهربا** کهربا صمغ جوز رومیست
نیکوترین آن مشمع رنگ بود و صافی سرخی که بزردی زند و طبیعت آن
سرد و خشک بود و خشکی وی در دویم بود و گویند در وی حرارتی اندک بود
و گویند گرم بود در سیم خون را ببندد از هر موضع که بود و خفقان را نافع بود
و مقوی دل و مفرح بود و چون نیم مثقال از وی با آب سرد بیاشامند
قی ببندد و با مصطکی قوت معده بدهد و درد معده را نافع بود و عسر البول
و جوزی گوید قطع رعاف بکند و چون بر ورمهای گرم بیاویزند نافع بود و تاو(?)
فرسطس گوید کهربا چون بر زن حامله ببندند بچه نگاه دارد و اگر صاحب
یرقان ببندند بغایت نافع بود و اگر سحق کرده بر سوختگی آتش لطوخ کنند
نافع بود و رازی گوید خون حیض ببندد و بواسیر و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح وی از زیارسی(?) بود و بدل وی طباشیر تا دوق گوید بدل وی بوزن
وی سندروس بود و دیسقوریدس گوید بدل وی دو وزن وی طین رومی بود
و چهار دانگ وزن آن سلیخه و نیم وزن آن بزر قطونای بریان کرده. **کلم**
بادنجان است و گفته شد. **کیه** مصطکی است و گفته شود ان شاء الله. **کلیدارو**
برخس است و گفته شد. **کیسرکون** ولیمو تیز گویند و آن جدوار است و گفته شد
کمیل تمر زعرور است و گفته شد. **کیخرس** جاورس است و گفته شد. **کیلکان**
نوعی از کراث است و گفته شد.

باب اللام

لادن نیکوترین آن چرب خوشبوی بود که لون آن بزردی زند
و هیچ رمل در وی نبود و در روغن حل شود و هیچ ثفلی نداشته باشد و
طبیعت آن گرم بود در آخر درجه اول و گویند در آخر دویم و تر بود
و گویند سرد و قابض بود و این قولی دور است و گویند خشک بود و جوهر وی
بغایت لطیف بود و در وی قبضی اندک بود و نضج رطوبات غلیظ بود و ملینی
معتدل و قوت بن موی بدهد و بر وی یابد و با روغن مورد موی را نگاه دارد
از داء الثعلب و جز ممکن نیست که بروید و اگر لادن در شیب دامن بخور کنند
بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و بول
براند و بلغم پاک کند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال بود و ملین صلابات
معده و جگر بود و قوت ایشان بدهد و چون شقاق و سپرز در ایشان بود
و اگر در روغن گل حل کنند و بر هر وجعی که بود بمالند نافع بود و اگر در روغن گل
حل کنند و طلا کنند بر یافوخ کودکان نزله و سپرز را نافع بود و چون با پیه
خوک حل کنند و بر ورم مقعد نهند درد ساکن کند و چون با روغن گل حل کرده
حقنه کنند سحج را نافع بود و گویند مفتح سده بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن
سنبل الطیب بود. **لاژورد** بپارسی لاجورد گویند و بهترین آن معدنی
بود و مولف گوید که خاصیت تفریح و تقویه در وی زیاده بود که در نوع دیگر
اسرب و طبیعت آن گرم بود در دویم و خشک بود در سیم و گویند سرد و خشک بود

در دویم و قوت وی مانند حجر ارمنی بود ولیکن لاجورد ضعیف‌تر از وی بود
در مسهل سودا و گویند قوت وی مانند لزاق الذهب بود اندکی ضعیف‌تر و لاجورد
مسهل سودا بود و هر خلطی غلیظ که با خون آمیخته بود و مالیخولیا را نافع بود
و ربو و چون پنج درم از وی در فرزجه کنند با یک درم روغن زیت بچه را نگاه
دارد و در رحم تا بشوت(?) رسد و شربتی زیاده از وی تا یک درم بود و درد گرده
و مثانه را سود دهد و ثآلیل قلع کند و چون با سرکه بر برص طلا کنند زایل کند
و موی مژه برویاند و چون زن بخود برگیرد حیض نیکو براند و لاجورد مضر بود
بفم معده و مصلح آن مصطکی یا جلاب بود و بدل آن حجر ارمنی و گویند بدل آن لزاق
الذهب کافی بود. **لاعیه** نوعی از یتوعات است و گلی زرد دارد و مانند گل شبت
و ورق وی بزردی زند و ورق اندک داشته باشد و زنبور حل بر گل وی جمع کنند(?)
و بعضی گویند نبات تمگیز(?) است فی الجمله طبیعت وی گرم و خشکست در سیم و گویند در چهارم
و از خواص وی آنست که اگر مقامی که ماهی بود در آن آب اندازند ماهیان بر روی
آب افتند و لبن وی مسهل آب زرد بود و استسقا را نافع بود و ورق وی چون بپزند
و بخورند همین عمل کند و اگر عصیر ورق وی بیاشامند مسهلی قوی بود و فعل وی
اقوی بود از لبن لیکن لبن وی منقی بود و بدل آن فراسیون بود. **لالا**
گیاهیست که از طرف مکی آورند جهت بواسیر کوبیده کردن بغایت نافع بود خاصه
تر آن و درد مقعده را ساکن کند و چون بیاشامند خون را ببندد و طبیعت وی

مسخن بود و در وی قبضی بود و بسیار از وی مضر بود بمثانه و مصلح وی حب الآس بود
لبلاب قرنبیله(?) خوانند و آن نوعی از قسوس(?) است و معروف بود و بعضی
و طبوب(?) نیز گویند بشیرازی هربه(?) خوانند و نباتی دیگر بر هر نبات که نزدیک وی
بود بپیچد و آنرا حبل المساکین گویند طبیعت وی معتدل بود در حرارت
و یبوست و گویند گرم و خشک بود در اول و گویند سرد و تر بود و ملین و محلل بود
و اگر عصیر وی با روغن به پنبه در گوش نهند درد گوش ببرد و درد سر کهنه
را نافع بود و سینه و شش را سود دهد و ربو و سده جگر و ورق آن با سرکه
سپرز را سود دهد و آب وی مسهل صفرای سوخته بود و صاحب منهاج گوید شربتی
از وی سی درم بود با نبات یا انگبین بیاشامند و غافقی گوید شربتی از وی نیم رطل
گلاب بود و حبی که مسهل وی پنج مثقال و نیم با بیست درم نبات و اگر بجوشانند قوت وی
ضعیف شود و جهت سپرز که از حبس طبیعت بود و قولنج که سبب آن خلطی گرم بود
و محلل ورمی بود که در مفاصل و احشا باشد چون با فلوس خیار چنبر مستعمل کنند
و قرحه امعا را نافع بود و چون با روغن بادام بپزند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی
نبات بود و لبن لبلاب برنگ موی بسترد و شپش بکشد و صنف بدوی مسهل خون(?)
بود و بدل لبلاب آب ورق خطمی و خیار زه بود. **لباب القمح** لبلاب الحنطه است
و آن نشا است و گفته شود ان شاء الله. **لبان** خردل بری خوانند و آن در طعم
مانند خردل است نه بطبیعت و آن حرارت که خردل داشته باشد ندارد و در

بطبیعت اجنبیه خوانند و مؤلف گوید تبرک آن آنچه خوانند و آن تازه بود و از
حاض فقه اشتر ده و نیکوتر از وی بود و بعد ماچیان بزینه و کمتر نه و شتر الف گوید
چون بزند و در طبخ آن طفلان که از ضعف اعصاب و برودت براه نتوانند رفت
چون در آن نشانند نافع بود و تخم وی چون بحق کنند و با شیر بسرشند و بر روی مالند
کلف ببرد و نمش و ریش زایل کند و اگر از تخم وی لعوقی سازند سرفه کهن را
نافع بود و چون با شراب بیاشامند یا با سکنجبین سنگ بریزاند **لبن** بپارسی
شیر خوانند و آنچه حلیب بود ابن ماسویه گوید گرم و تر بود و گرمی وی گفته‌اند
و دلیل حرارت وی حلاوت است و هو گوید قوت وی در حرارت در وسط
درجهٔ اول بود و در رطوبت در اول درجهٔ دوم و رازی گوید جالینوس گفت
که حرارت وی زیاده نبود در برودت و در حرارت میان بلغم و خون بود
بلکه بخون نزدیک بود و از بلغم دور و ماسرجویه گوید گرم و تر بود و خاصه چون
غلیظ بود و صاحب منهاج گوید لبن سرد و تر بود و حلیب را سردی کمتر بود
و هو گوید معتدل و مقوی بدن بود و چنین گوید باید که نظر کنند به
اعضایی که هضم وی میکنند چه طبیعت دارد و عضو ثانی هضم وی میکنند
پس هر دو سرد باشند از بهر آنکه طبیعت وی سرد است و صاحب منهاج گوید
نیکوترین آنست که بغایت سفید بود و معتدل القوام بود و بر روی ناخن بایستد
و صالحترین شیرها شیر زنان بود و بعد از آن شیر حیوانی که نزدیک بطبیعت آدمی

بود و در روایح گوشت حیوانات دلالت بر جودت البان و رداءت آن کنند
اگر از حیوانی مثل پلنگ و ترک و شیر و یوز و سباع بود که گوشت ایشان کریه الرائحه
بود بد بود اما گوشت حیوانی که خوشبوی بود مثل گوسفند و بز و گاو و دواب
و خرگور و آهو و خوک و امثال آن نیکو بود و موافق بود و شیر حیوانی که لون وی
سفید بود قوت وی ضعیف بود و آنچه سیاه بود اقوی بود و نیکوتر و دیرتر
بگذرد و آنچه سفید بود زودتر بگذرد و در بهار رطوبت و رقت زیاده بود
در تابستان صحو و صفو نه و نیکوتر بود از بهر آنکه زرعی که آن زمان میخورند
ادسم و اغلظ بود و آنچه در میشها چرا کرده باشند شیر ایشان از رطب بود
و شکم براند و آنچه در کوه چرا کرده باشند اخف و الطف بود و نیکوترین شیرها
شیر جوانان بود و کوچک سن شیر وی تر بود و بزرگ سن شیر وی خشک بود
و شیر مرکب از سه جوهر بود جبنیه و مائیه و زبدیه و چون از یکدیگر جدا شوند هر یکی
فعل خاص داشته باشند و شیر چون با عسل بیاشامند ریشهای اندرونی
از اخلاط غلیظ پاک کند و نیز نه غذای نیکو دهد و دماغ بیفزاید خصوص
شیر زنان و وی زود هضم شود و چون از خون متولد شده باشد در غایت
انهضام بود و اول آن بود که چون شیر بیاشامند تخسینه و هیچ غذای بر سر
وی نخورند تا وی بگذرد و وی سودمند بود بغایت مزاج گرم و خشک را
چون در معده وی صفرا نبود و با عسل یا نبات بر هضم یاری دهد و نیکوتر باشد

اوقات خوردن وی میان بهار بود که آن زمان معتدل بود در غلظ و لطافت
و جبنیه و دهنیه او چیزی از مائیه باشد و در زمستان نشاید که خورند و نشاید که تا
چهل روز که زاده باشند شیر وی خورند بسبب آنکه شیر ازین زمان که میزاید و شیر وی
چون با نبات بیاشامند لون را نیکو گرداند خاصه زنان و فربهی آورد و آنکه وی
که صاحب مزاج گرم و خشک چون در آب پنیر نشیند فربه شود و جرب و حکه را نافع
بود و باه برانگیزد و شیر پخته که سنگ با آتش تافته یا با آهن داغ کرده باشند
شکم ببندد و شیر هیچ را نافع بود و کسی که ادویه کشنده خورده باشد خاصه
ذراریح و ارنب بحری و خانق الذئب و بنج و شوکران و وی تریاق زهرها بود
حتی افعی و وی در معده صفراوی مستحیل بصفرا شود و منفخ بود و سده در جگر
پیدا کند و مضر بود باصحاب سیلان دم و هیچ چیز مضرتر بر بدن ایشان نبود
از شیری که فاسد شده باشد و شیر مضر بود باورام باطنی و اعصاب و اورام
بلغمی و چون بسیار خورند برص آورد و شپش در بدن پیدا کند الا شیر شتر که وی
برص کمتر آورد و شیر علاج نسیان و غم و وسواس بود و مضر بود دلها و دندان
و تاریکی چشم آورد و شبکوری و خفقان که از رطوبت بود که سبب آن از
خون بود از بلغم بود و مضر بود و سنگ کرده و سده جگر احداث کند و اول آن بود
که بعد از وی مضمضه کنند بشراب و عسل یا پس از خوردن بماء العسل مضمضه کنند و بعد
از آنکه خورده باشند شراب صرف و چون جوشانیده بیاشامند و بعد از آن شهد بخورند

نفخ وی زایل کند و اگر در شکم بسته شود بسبب پنیر مایه پنیر آن تف بپزد و آورد
و غشی و حمی و ناقص و اختناق با پنیر مایه بسته بود و زود بکشتن کشد و باید که از حلو
حات اجتناب نماید که پنیر زیاده گرداند و باید که سرکه با آب عرق و نعناع کرده
ده هشت با قوت و نیم درم که در پیات تحلیل کند با پنیر مایه یکمثقال بیاشامد که رقیق
گرداند و بقیه را باسهال بیرون آورد **لبن حامض** نیکوترین آن بود که بسیار
و سیار بود و چون مسکه از وی بگیرند و ترش شود آن را الحیض خوانند
بپارسی دوغ گویند و چون مسکه از وی گرفته باشند آنرا بپارسی ماست گویند
طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر بود و گرم مزاج را موافق بود و شیخ
الرئیس گوید ماست در مزاجهای گرم مهیج باه بود و از بهر آنکه مرطب و منفخ بود
و وی دندان را از زیان ندهد لیکن خلط را خام گرداند و بطیء الهضم و ستر ا بود و لثه را
زیان دهد و ورم معده گرم را نافع بود و شهوت وی دقاقی بود و از بهر آنکه پنیر
از وی گرفته اند اسهال صفراوی و حمی بر بندد و تشنگی بنشاند و باید که با عسل
مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود و اگر مستحیل شود و بعفونت با جموضت دارد و غشی و خفقان
در فم معده تولد کند و باید که بهیضه کشنده کشد باید که قی کنند و معده از وی
پاک کنند بماء العسل بعد از آن شراب صرف یا مثلث یا فلافلی بیاشامد و روغن بادام بر
بر معده ضماد کنند **لبن البقر** روفس گوید شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر باشد از مدت
حمل ایشان بود آدمی را به بود و آنچه حیا وی ملایم بود از بهر آنست که شیر گاو

بهتر و مناسبتر از شیر دیگر حیوانات بود و دسومت و غلظ وی زیاده بود و غذا بیشتر
از همه چیزها دهد و منی بسیار آورد و دیر ترگیند و در ربو و سل و قروح ریه و تبهای کهن
را نافع بود لبن المعز شیر بز معتدل بود میان شیر گاو و شیر ... نافع بود
و ریش حلق و قروح النساء را که از خشکی بود و غم و وسواس را و سرفه و سل و نفث الدم
را سود دهد و غرغره کردن بآن خناق و ورم ملازه را نافع بود و ریش مثانه
و بیهوشی ... که شیر بز ضرری است کمتر بود و از شیرهای دیگر از بهر آنکه
چرا کردن وی بیشتر بچیزهای قابض بود مثل درخت مصطکی و درخت بلوط و زیتون
و حبة الخضرا و امثال آن و از بهر آنست که معده را نیکو بود و در وقت که
شیر بز اسهال وی ضعیفتر از شیر گاو بود و باقی از همه احوال مانند وی بود
و تری گوید تبهای کهن و استطلاق بطن را نافع بود و از بهر آنکه بسیار رود
و اندک ... و بر چیزهای تلخ چرا کند و گوید بول براند و گوید مضر بود
با حشا و بدل وی شیر گاو بود لبن اللقاح لبن الابل است بپارسی
شیر شتر گویند و وی را دسومت و جبنیه کمتر داشته باشد و بغایت رقیق
و مائی بود ... حدت نکند چنانکه شیرهای دیگر بلکه سدها بگشاید و جگر را
تازه کند و ضیق النفس و ربو و ماء اصفر را نافع بود و قوت چشم دهد و
مرضهای سپرز را نافع بود و با بول وی چون بیاشامند استسقا را مفید بود
و اگر با پنج درم سکر العشر بیاشامند استسقاء گرم را نافع بود و حنین گوید استسقاء

طبلی و زقی را سود دهد بود و غلظی که در جگر بود بگدازاند و ورمهای صلب
جگر و سپرز را مفید بود و بواسیر و دبیله را نافع بود و شهوت غذا و جماع برانگیزد
و اگر با نبات بیاشامند زنان لون را صافی کند و حرارت جگر و خشکی آن را
بغایت نافع بود و مقدار یک رطل تا دو رطل مستعمل بود و وی زود از معده
بگذرد و غذا کمتر از البان دیگر دهد و بدل آن شیر بز مخیض بود که در وی تب
دوشیده باشند لبن النعاج و لبن الضان نیز گویند بپارسی شیر میش
گویند دسم و غلیظ بود و جبنیه و زبدیت بسیار داشته بود و نفث الدم و قرحه
شش را نافع بود و تدارک ... جماع بکند و قوت باه دهد و داء دویه
گشنده را نافع بود و ترنجر و قرحه امعا و ربو و سرفه را سود دهد
و لون صافی کند و دماغ بیفزاید و نخاع و چون شیر تازه بود دوی
گرم بود و ملایم بدن بود و قراقر و درار و بلغم آورد و قولنج لبن الاتن
بپارسی شیر خر گویند و دسومت وی کمتر بود و رقیق بود چون بدان
مضمضه کنند لثه و دندان را محکم کند بخلاف شیرهای دیگر و سرفه و سل و نفث
الدم و عسر النفس و مجموع مرضهای سینه و ریش مثانه و مجاری بول را بغایت
نافع بود چون از حلیب وی بیاشامند مسی ارم بادا دیا گستا شیر
و ادویه گشنده و ترجر و قرحه امعا را نافع بود و موافق بود اصحاب
صداع و دوار و بدل وی شیر بز لبن الخیل لبن الرماک خوانند

بپارسی شیر اسب گویند جبنیه در وی کمتر بود و زبدیت و زود بگذرد
خون حیض که منقطع شده باشد براند و چون زن شیر وی حقنه کند چون گرم
بود رحم پاک کند از قرحه و چون بیاشامند مستی کند و ترکان آن را قمیص
خوانند لبن النساء شیر زنان بول براند و تریاق ارنب بحری بود و درد
چشم را نافع بود چون در چشم دوشند و خشونت چشم زایل کند خاصه چون با سفیده
تخم مرغ بود و سل را نافع بود و چون بیاشامند همانا که از پستان بیرون
آید یا بمکند از پستان لیکن از زن صحیح البدن معتدل المزاج و ورم گوش
گرم و قرحه آن را نافع بود لبا هرشان آن شیر نشیت که از گاو و گوسفند و هر
حیوان شیر دار حاصل میشود و شیرازی زنک خوانند طبیعت آن سرد
و تر بود و مصلح مزاج گرم بود و بدن را فربه کند و وی بطی الهضم بود و خلطی
غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده بگذرد و از امعا و قی در معده و درد
پیدا کند و مصلح وی دخانی بود و ... و مولد ... بود و چون با عسل بود
غذا بسیار دهد و مصلح وی بود لبن السوداء صمغیست که از طرف مغرب آورند
و طبیعت آن بغایت گرم بود و مفید بدن بود و بو بیدن آن عطسه آورد
اگر دو درم بلاک بود و چون بر ورمهای صلب بمالند ... مفید بود لبن اللاغیه
در لاغیه گفته شد و جالینوس گوید در قوت مانند فراسیون بود و بدل وی دو
لبان کندر است و گفته شد لبن التیوعات شیر تیوعات مانند مازریون و حلتیت

و انجیر و شبرم و عرطنیثا و انواع آن حار و محرق بود و به وجه قرون بود
و اگر بر اعضا چکد بسوزاند و مداوای آن در آب بغایت سرد نشین بود و چیز
های سرد و موالف گویند شیر تیوعات خاصه شبرم و لاغیه چون در قوبا بمالند
زایل کند لباب القرطم مغز خسک دانه گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و قولنج بکشاید
و استسقاء طبلی و زقی را نافع بود و شربتی از وی سه مثقال بود با عسل لبنی
میعه سایل است آنچه سایل بود آن را عسل لبنی خوانند و میعه جامد گویند
و آن مانند عسلی بود و در وی حلاوت بود و آن صمغ درخت رومیست
و نیکوترین آن بود که سایل بود و خفیف بود و خوشبوی و زرد رنگ بود و سیاه
نبود و طبیعت آن گرمست در اول و خشکست در دویم و گویند ترست و وی منضج
و ملین بود و جرب تر و خشک را نافع بود و سرفه مزمن بلغمی و آواز صافی
کند و طبع نرم دارد و چون زن بخور در گیرد یا بیاشامد حیض و بول براند
و مسهل بلغم بود بی زحمت چون یک مثقال از وی مستعمل کنند و وی سبب بود و
نزله را ببندد و مصلح وی ... صمغ بادام بود که اضافه کنند و
بدل وی حیته ... بود و روغن یاسمین و گویند بدل آن جاوشیر لحم
مجموع گوشتها گرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد دم اما بعضی از بعضی فاضلتر
بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود در فربهی و لاغری و وسط عضله
معتدل تر بود و خصی کرده فاضلتر از نخصی ناکرده بود و وی غذای مقوی بدن

بود و نزد و هیچ نقصان نشود و بجمع گفته شود ان شاء الله **لحم الحملان** فاضلترین
گوشتها گوشت بره بود و نیکوترین آن گوشت حولی بود و طبیعت آن
گرم بود در اول و نیکو بود جهت بدنهای معتدل و معده‌های معتدل و مولد غذای بسیار
گرم و تر بود و چون بسوزانند و بر بهق و برص و ثوباطلا کنند سود دهد و پیه
سفیدی گوشت سفید ... چشم را نافع بود و گوشت سوخته کرده گزندگی مار و عقرب
و حرارت را نافع بود و با شراب گزندگی سگ دیوانه و خوردن وی مولد
بلغم بود و مصلح وی مثلث یا حلوای شکر بود و مضر بود بکسی که غثیان داشته باشد
و مصلح وی آن بود که با بهای قابض پزند **لحم النعاج** گوشت میش سینه حرارت
آن کمتر از گوشت بره بود و فضول بد از وی حاصل شود **لحم الخنزیر** ترپا یان
گویند گوشت خوک بهترین گوشتها بود و گوشت بری وی که بهترین گوشت و حشی
بود و آنچه صحیحست بهترین گوشت وحشی گوشت آهو بود و گوشت خنزیر بری
و اهلی زود هضم شود و بکثرت غذای از کس ... اما بقوت بود و جالینوس گوید
موافق است معتدل المزاج بود و گویند قومی که گوشت آدمی خورند فرق نکنند
در لون و طعم و بوی و این دلیل ملازمت و مشابهت است و وی غلیظ و لزج بود
و قطع لزوجت آن بشراب یا بحلوای قند کنند **لحم الجدار** گوشت
جیش فضل آن کمتر از گوشت بره بود و ترغاله شیر خواره که شیر ... نیکو خورده
باشد نیکو بود و اگر شیر بد خورده باشد بد بود و نیکوترین سیاه رنگ بود

سبکتر و لذیذتر بود و گویند گوشت انجیریخ بود و جشم اندرون حرارت آن کمتر
از گوشت میش بود و معتدل بود در رطوبت و پیوست و زود هضم شود و نافع
بود گسی را که دل و اشها را اعضا بر می آید و خونی معتدل یکنواخت میان لطافت
و غلظ از وی متولد شود و چون بریان کرده بود مضر بود بقولنج و مصلح آن
حلوای قند و عسل بود **لحم المعز الاناث والتیوس** گوشت بز ماده و که بد بود و دشخوار
هضم شود و غذای بد دهد و مولد خون بود که میل بسیاهی داشته باشد
لحم البقر گوشت گاو بهترین آن بود که جوان بود و نیکوترین او ماده
خوردن آن بهار بود و وی خشک تر از گوشت بز بود و در گرمی کمتر از وی
و گویند گرم و خشک بود در چهارم و وی کثیر الغذا بود و چون بسکباج پزند منع
سیلان مواد از معده بکند و وی از اغذیه اصحاب کد بود و دشخوار هضم
و غذای غلیظ بود و خون سیاه بود و مرضهای سوداوی تولد کند و بهق و جرب
و سرطان و توبا و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع ...
پیدا کند و مصلح آن دارچینی و زنجبیل بود و در پختن اگر پوست خربزه در دیگ
اندازند زود گوشت مهرا شود **لحم العجل** گوشت گوساله بهتر از گوشت گاو
و گبش بود و نیکوتر آن بود که از دیگ زاییده باشد و طبیعت آن گرم و تر
بود و غذای معتدل بود و خون صالح از وی متولد شود و مصلح اصحاب ریاضت بود
و مطبول را مضر بود و مصلح آن ریاضت و حمام بود **لحم الجاموس** گوشت گاومیش

غلیظ ترین گوشتها و کیموس بد دهد و دیر هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت
سرد و خشک بود و در جنب گوشتهای گرم و وی در طبع مانند گوشت نعام و گوشت
ستور بود **لحم الخصی من الحیوان** گوشت خصی کرده بهتر از نخصی کرده بود و چون حیوان
مزاج وی بخشکی مایل بود و نیکوترین آن حولی شان و معتز بود و فاضلترین آن بود
که میان فربهی و لاغری بود بلکه وی فاضلتر از گوشتها بود و گرمی وی کمتر از خایه دار بود
و زود هضم شود و خون معتدل از وی متولد شود و ضرر آن مرطب بدن بود
و ملین طبع و لاغران لاغری آورد و مخفف طبع بود و وی مرخی معده بود
و مصلح آن آب غوره که قابض بود **لحم الغزال** فاضلترین گوشتهای صید گوشت
آهو بره بود با وجود آنکه مجموع گوشتهای صید بد بود و خون غلیظ سوداوی از آن
متولد شود و آهو بره بدی کمتر داشته باشد و نیکوترین آن خشف بود و طبیعت
آن گرم و خشک و قولنج را سود دهد و فالج و مصلح بدست بود که فضول بسیار داشته باشد
و وی مخفف مجفف بود و مصلح وی ادهان و حموضات بود **لحم الارنب** گوشت خرگوش
بعد از گوشت آهو بهترین گوشت صید بود و نیکوترین آن بود که بیک صید کرده باشد
و طبیعت آن گرم و خشک بود و در حرق گوشت وی صاحب نقرس و مفاصل نشستن
نزدیک منفعت عرق النسا بود و گوشت بریان کرده وی قروح امعا را نافع بود
و شکم ببندد و بول براند و فربهی را نافع بود و مصلح ابازیر ملطف بود **لحم الایل**
گوشت گاو کوهی اصلاح بود و تر بود و بکثرت دو بول براند و غلیظ بود و تب ربع آورد

لحم الکباش الجبلیة والحمار الوحشی گوشت گوسفند کوهی و خرگور طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیم غذای بد دهد و عسر الهضم بود و لحم کباش سود مند بود بکسی که قرایح خورده
باشد **لحم الخیل** گوشت اسب مصلح اصحاب تعب بخت و ریاضت قوی بود و
مسام متخلخل و وی مانند گوشت شتر بود در غلظ و را دارت و تولید سودا **لحم الدب**
گوشت خرس لزج و مخاطی و عسر الهضم و غذای بغایت مذموم بود **لحم السباع**
و ذوات المخالب گوشت ددو دام بواسیر و چشم را سود مند بود و قوت آن
بد بد **لحم الحمار** گوشت خر خر اهلی کمتر بود با اصحاب که سخت و ابدان
متخلخل و وی بدتر از گوشت شتر بود و غلیظ تر و تولید سودا در وی بیشتر بود و وی
بدترین گوشتها بود **لحم السنور** گوشت گربه گرم و تر بود و گویند سپر و بود در
بواسیر را نافع بود و مسخن کرده بود و درد پشت را سود دهد **لحم الابل** در گوشت
شتر بغایت گرم بود و مصلح اصحاب که سخت در ریاضت بود و گویند مصلح اصحاب
عرق النسا بود و در آن فرق تب ربع نیکو بود و وی غذای غلیظ بود و غلیظتر از مجموع گوشت
وحوش و سخت تر تولد سودا کند و مصلح آن زنجبیل و مربا بود **لحم التیس**
چنانچه گوید رومی آن را هو فسطیه اسپ خوانند و ترکی یلوک و بپارسی اسب آبی
گویند و بعضی از ناب النیل و اصفهانی نشنگ قابض و یابس بود و خون حیض ببندد
و از آن رحم و مجموع اعضا و نیکوترین آن تر و تازه بود و طبیعت آن سرد و بود
در اول و خشک بود در سیم و گویند در دوم و گویند گرم بود در اول اعضا را سخت

بپخت کنند و از بهر آنست که در تریاق مستعمل است و در وی قبضی بود و مانند تخم گل و ورق خشک آن ریشهای کهن را نافع بود و اصل وی چرک گوشت را پاک کند و وی ریش شش را نافع بود و عصارهٔ وی نفث دم و نزف آن را سود دهد و مقوی معده بود و سودمندترین چیزها بود جهت قرحهٔ امعا و شکم ببندد و جراحتهای عظیم با صلاح آورد و چون بر آن نهند و اگر عصب منقطع شده باشد و بدل آن تخم گل و گلنار است بوزن آن **لحام الذهب و لحام الصاغه** از اقا الذهب گویند و نیکوترین آن معدنی ارمنی بود و آنکه معمول بود از بول کودکان بود و پس که در هاون مسین در آفتاب چندان می باید که منعقد میشود و طبیعت آن گرم و خشک بود و حاد و قابض و مسخن و معفن بود و لذاع بود و بپخت گوشت زیاده بکند از اندو در جراحتهای متعفن از نجاست نیکو بود و لحام الذهب را شکار الصاغه خوانند **لیفنس الاکلیله** نوعی از خیری جبلی است و آن حمرا است و گفته شد **لسان الحمل** نباتیست که مانند زبان بره بود بشیراز ی ورق بارشنگ خوانند و بترکی باغاییرانی و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک و ورق بزرگ بزرگتر بود و جوهر وی مرکب بود از مائیت و ارضیت با کیت مبرد بود و با رضیه قابض و بهترین بزرگ تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در دویم و ورق آن قابض بود و رادع منع سیلان خون بکند و خشکی وی لذاع بود و اصل وی از کردن صاحب خنازیر بیاویزند نافع بود و وی ورمهای کرم را

وخنازیر و آتش فارسی و داء الفیل و صرع و نمله و پوسیدگی آتش را سود دهد بود و آب ورق وی قلاع را نافع بود و شیاف جشم را چون بوی بکدازند سود دهد بود و گویند تب غب را نافع بود و چون بیاشامند از اصل وی سه عدد در جمل ربع از سه شراب ممزوج کرده و گویند در تب ربع چهار اصل وی بر کرده یک دیوانه نهادن نافع بود و گویند مضر بود باسپرز و مصلح وی مصطکی و سنجد بود و بدل آن ورق حماض بستانی بود **لسان الثور** حشیشیست که بپارسی گاوزبان گویند و گویند نوعی از مرو است و بهترین آن شامی یا خراسانی بود و غلیظ و رقیق و بر وی نقطها بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند نزدیک باعتدال بود و در وی برودتی اندک بود و تر بود و در آخر درجهٔ اول و آنکه خشک بود رطوبت آن کمتر بود و گویند سرد و تر بود در سیم و سوختهٔ وی قلاع کودکان را زایل کند و مفرح دل و مقوی آن بود و خفقان و علت سودای را نافع بود و شربتی از وی و درم و برقه و خشونت سینه را نافع بود و چون نبات بپزند و گویند مضر بود باسپرز و مصلح آن صندل سرخ بود و بدل آن بوزن آن ابریشم سوخته و چهار دانگ وزن آن پوست اترج و گویند بدل آن بادرنجبویه است و هندبا و گویند مصلح آن بلیلهٔ پرورده است و بدل آن دو وزن آن پوست اترج **لسان العصافیر** ثمر درختیست که آن را بپارسی مهر خوانند و بشیرازی آن ثمر الخمر اهرو و بپارسی گنجشک از زبان و زبان گنجشک نیز گویند و طبیعت آن گرم بود در دویم و تر بود در اول و ورق درخت آن

قبضی بود و ابن ماسویه گوید لسان العصافیر درد خاصره را نافع بود و سنگ بریزاند و باه زیاده کند و ابن بیطار گوید خفقان را نافع بود و بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مقشر و بوزن آن تودری سرخ و گویند بدل آن نیم وزن آن بهمن سرخ بود **ولسان الکلب** لسان الحمل است و حماض را بدین اسم خوانند **لصیقی** نباتیست که مروفیست یا ذان الارنب و آذان الغزال و آن نوع کوچک لسان الحمل است و گفته شد **لعبه بربریه** بعضی گویند چیزیست مانند بسورنجان و بعضی سورنجان گفته اند و آنکه محقق است سورنجانست و در مصر حلبه خوانند و طبیعت آن گرم است در سیم محرک شهوت باه بود و منفعت وی در سین گفته شد و بعضی گویند یبروح است و خلاف نیست و بدل آن در تحریک باه بوزن آن مغز ... تودری زرد و گویند بدل آن نیم وزن آن فلفل است **لعبه مطلقه** اصل یبروح است و گفته شود ان شاء الله **لعاب** مختلف بود بسبب انواع و بحسب مزاج شخص و قوت وی منضج و محلل بود و کلف و نمش را زایل کند و محلل خون مرده بود **لعنت** شلجم است و گفته شد **لفاح** ثمر یبروح است بپارسی سابیزج خوانند و مغد گویند و مغد اسم بادنجانست و نیکوترین آن بزرگ تیز بوی رسیدهٔ زرد بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سیم و گویند در وی حرارتی بود و گویند خشک بود در سیم لین وی نمش و کلف را قطع کند یک نوع و تخم وی چون با عسل و زیت بر گزندگی جانوران نهند نافع بود و ورق وی با ذهبی ضماد بیشتر کنند بود

و بوییدن وی صداع را سود دهد و جرم وی مشوم بود و بسیار از وی و بوییدن وی سکته آورد و خامه آنکه ورق وی سفید بود و با جیر کرده بر بوییدن و چون طفلی نیط از وی بخورد دستی و اسهال پیدا کند تا که آنکه کشنده بود و کشنده اول اختناق رحم پیدا کند و سرخی چشم و انتفاخ مانند پستان و مداوای وی بقی روغن گاو و عسل کنند و چیزها از انیسون و بعضی از اطبا گویند که سرد نشیند و بدل آن نیم وزن آن جوز ماثل است و نیم وزن آن بزر البنج و دو دانگ آن خشخاش و گویند بدل آن بوزن آن بزر البنج و گویند بوزن آن جوز القی **لف الکرم** عیاپنج الکرم خوانند و در کرم گفته شد و آن را بشیرازی ابسرما بنگ خوانند **لک** صمغیست که از طرف هند آرند و مولف گوید آن را بشیرازی رنگ لاک خوانند و لک باید که مغسول کنند و غیر مغسول نشاید که مستعمل کنند و صفت غسیل وی چنانست بگیرند لک صمغی از چوب وی یک کوب و آبی که در وی چینی و بیخ او تو در آن جوشانیده باشند اندک اندک بر آن میریزند و میسایند تا رنگ میگیرد بعد از آن به حریری تنک صافی کنند و آنچه در منخل مانده باشد دویم بار همچنان کنند و صافی کنند و در هم کنند و رها کنند تا در بن آب نشیند آهسته آهسته آب از وی بریزد تا لک بماند و خشک کنند و دیگر سحق کنند و استعمال کنند طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و اسحق بن عمران گوید گرم و خشک بود در دویم خفقان و یرقان و استسقا را نافع بود و درد جگر را بغایت نیکو بود و قوت آن ...

بجای وی معده را سود مند بود و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود تا یکمثقال
و چون با شیر که بیاشامند چند روز پیاپی هر روز شربتی تا شش بدرا
لاغر کند و وی مضر بود به مهزای لاغر و بقوت و گویند مضر است به سپرز
و مصلح وی مصطکی بود و بدل وی رازی گوید در تنقیح شده و ضعف جگر چهار دانگ
وزن آن ریوند و نیم وزن آن اسپارون و چهار دانگ آن طباشیر سفید

لوز حلو بپارسی بادام شیرین گویند و نیکوترین آن بزرگ فربه بود
و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود در درجه دوم و گویند گرم و تر بود
در اول غذای متوسط دهد میان کثرت و قلت و مسمن بود و سویق وی سرفه خشک
و نفث الدم را نافع بود و سینه را پاک کند و حرقت بول پاک کند و چون با شکر خورند
منی بیفزاید و شش و مثانه و امعا را نافع بود و شکم براند خاصه چون با انجیر بخورند
و گزیدن سگ دیوانه را نافع بود و بریان کرده معده را سود دهد و وی دیرگوار
هضم بود و مهیج صفرا و مصلح وی شکر بود و بادام که از بادام متولد شود غثیان و
کرب و غشی آورد و مداوای وی قی کنند بعد از آن رب فواکه ترش مانند
غوره و سیب و ریباس و مجموع آنچه در مداوای مفصل گفته شد و بادام تر چون با
پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد لثه و دهان را نافع بود و حرارت
آنرا ساکن گرداند ببرد و سستی و عفونتی و متوضعی که در پوست بیرون وی بهست

لوز مر نیکوترین بادام تلخ آن بود که بزرگ و روغن دار بود و طبیعت

آن گرم و خشک بود در دوم و مسیح گوید گرم بود در سیم و در وی جلا و تنقیه بود
و از خواص وی آنست که شپش را بکشد و بر کلف روی طلا کردن زایل کند و شری
و توثها را نافع بود و با شراب و عسل طلا کردن و نمله و روغن وی درد گوش را
نافع بود و چون سر را بدان بشویند با شراب شوره ببرد و اگر پیش از
شراب خوردن پنج دانه بادام تلخ بخورد منع مستی بکند و گویند پنجاه بادام
و اگر روباه با طعام بخورد بمیرد و وی قوت با مرهم بدهد و با نشاسته نفث
دم را نافع بود و سده جگر و سپرز و گرده بگشاید و جرب و حکه را نافع
بود و یاری دهد بر نفث اخلاط غلیظ از سینه و شش و بول براند و حصر البول
را نافع بود و سنگ بریزاند و مضر بود به معا و مصلح وی بادام شیرین و نبات
و خشخاش بود و جلا در وی در قوت مانند وی بود لوز البربر لوز
جبلی است و آن حلوز است و در زیت الهرجان گفته شد لوبیا و لوبیا نیز
گویند و نام دیگر آن پهلوتر از ماش هضم شود دیرتر آید و نفخ وی کمتر
از باقلا بود و نیکوترین آن سرخ بود که بخورند ده بود و طبیعت وی گرم بود
در اول و معتدل بود در تری و خشکی و گویند سرد و خشک بود و سرخ وی
کمتر از غیر وی بود و اگر آنرا در وی بخته باشند حیض براند خاصه سرخ وی
و دم نفاس پاک کند و بول براند و به نزله مضر بکند و سینه و شش را نافع
بود و مشیمه بیرون آورد و بکار دارند و وی مولد خلط غلیظ بلغمی بود و نفخ

و مولد اخلاط بد و نفخ بود و مضرت آن کم شود و چون با زیت و مری و سپر که با خردل
و انگدان و فلفل و دارچینی و صعتر مستعمل کنند و شراب بر سر آن خورند لوقا بین
حرف ابیض است و اسفید اسفید نیز گویند و گفته شد لوف بپارسی پالکوش
خوانند و آن سه نوعست یک نوع را یونانی دراقنطن گویند و معنی آن لوف الحیه بود
و لوف السبط گویند و آن لوف الکبیر است و یک نوع یونانی لارن خوانند
و بربری ارنی و بزبان اهل اندلس چاره و آن لوف الصغیر است و آنرا لوف الجعده
گویند و نوع سیم یونانی ارمصارن گویند و آن صریس است و اهل مصر آنرا
دوریه خوانند و لوف الجعده اسخن بود از سبط و لوف السبط ارمنیه داروی بیشتر بود
مقطع اخلاط غلیظ لزج بود و مفتی معتدل و بیخ وی کلف و بهق و نمش زایل کند
چون با سرکه طلا کنند و با شراب که از سپرز ماده سود دهد و ورق وی
جراحتهای بد را نافع بود و ریوی کهن را سود دهد و چون با شراب بیاشامند
محرک باه بود و اگر بیخ وی در بدن مالند افعی نگزد و ضرر وی چون ... که
بیاشامند ... و از خوردن وی خلطی غلیظ متولد شود لوقا صاحب
منهاج گوید فنطوریون بارکیست و صاحب جامع گوید نوعی از حی العالم است که آنرا اذان
القسیس خوانند و هر دو گفته شد لوطوس جنه قوقا ... را بدین اسم
خوانند و گفته شد و شبین را هم بدین اسم خوانند و شبین نوعی از نیلوفر است
که در مصر ویرا خزیری خوانند و آن نیلوفر دیگر را اعرابی گویند و گویند

لوطیس نوعی از سدر است و این قول بعید است لولو بپارسی مروارید خوانند
نیکوترین آن سفید پاک بزرگ شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند
و لطیف در دوم ... را نافع بود و خفقان و غم و نفث الدم را سود دهد و مقدار
ماخوذ از وی دو دانگ بود و ریشهای چشم را نافع بود و منشف رطوبات آن
بود و حدت چشم نگاه دارد و گویند مضر بود به مثانه و مصلح آن ... بود و بدل آن
یک وزن و نیم آن صدف صافی بود و ابن زهر گوید چون در دهان نگاه دارند
قوت دل دهد لیمو مون نوعی از حامض بزرگست که در سیاهها و پیشها روید
و در حامض گفته شد لیمو صاحب منهاج گوید مانند اترج بود ببوی و شکل و وی را
دباغ پوست و ورق وی گرم و خشک بود در اول و حامض وی مانند حامض اترج
بود در منفعت و قوت بلکه اقوی بود و نشاید که با پوست آب از وی گیرند
لیکن معتصر باید کرد و آب از وی گرفتن تا عصاره پوست وی با وی نیامیزد
که برودت وی بشکند لینوفر نیلوفر است و گفته شود ان شاء الله لینو
فرهندی او سپید است و گفته شد لیلج نیل است بپارسی نیل گویند
و گفته شود ان شاء الله لیپیج نوعی از اقلیمیا است که در جزیره قبرس در معدن
نحاس یابند و گفته شد والله اعلم بالصواب

باب المیم ... ماهیشا

ماهیشا نیز گویند و آن دو نوعست یک نوع گل وی سرخ بود و آنرا

از عاموئی خوانند و گفته شد و یک نوع گل وی زرد بود و نیکوترین آن زرد بود و از وی شیاف سازند و آنرا عصارهٔ ماعیثا و شیاف ماعیثا خوانند طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و قابض بود و ورمهای گرم را نافع بود و ابتدای رمد را و مقوی چشم بود و درد چشم را سود دهد ماهودانه و ماهودانه نیز گویند بپارسی حب الملوک خوانند و آن از ماش بزرگتر بود و لون آن تیره بود که بسرخی زند و چون در غلاف بود مانند لوبیا بود کوچک و رنگ غلاف وی سفید بود و چون بشکنند مغز وی هم سفید بود و صاحب جامع در ماهیت اسم وی و تفسیر آن که گفته سهو کرده است از بهر آنکه او تفسیر ماهو بدانه کرده است و گفته ای قائم بنفسه انه یقوم بذاته فی الاسهال و حال آنکه آنرا ماهو بدانه خوانند نه ماهو بذاته و بعضی دند را حب الملوک گویند و دند غیر حب الملوک است و گفته شد و طبیعت حب الملوک گرم و خشک است در دوم استسقای مفاصل و نقرس و درد الظهر و قولنج را نافع بود و چون ورق وی بپزند با خود بسپر و ورق آن بیاشامند و وی لبنی تمام دارد که باشد مانند یتوعات و اگر حب وی شش هفت دانه فرو برند مسهل بلغم و مره و کیموس مائی بود و لیکن آب سرد از پی آن بیاشامند و شربت زیاده از وی پانزده حب بود و اگر کاینه مسهل قوی بود بافراط و اگر همچنان نخورند مسهلی باعتدال بود و مقوی بود

بقوت و موافق معده نبود و مسهل بود مانند یتوعات و لبن وی چون بیاشامند فعل لبن یتوع کند و مصلح وی انیسون و کثیرا بود و بدل وی نیم وزن وی دند است و گویند بدل آن حب الخروع است و گویند یک وزن و نیم حب النیل ماهیزهره معنی آن بسم الماهی بود و آن پوست بیخ نباتیست و درخت آن صاحب منهاج گوید مانند درخت شبرمست در ازتر و در لون وی سرخی بود که بصفرت مایل بود و مولف گوید درخت ماهیزهره بدرازی یک گز و نیم باشد و دراز تر و کوتاه تر بود و گل وی زرد و خوش رنگ بود و میانهٔ گل وی بنفش بود و آنکه وی گل بی حد داشته باشد و برگ وی باریک زند چنانچه صاحب منهاج گوید و اصل وی کمی بود و شاخهای بسیار دارد و گویند از یتوعاتست و طبیعت آن گرم و خشکست در سیم نقرس و مفاصل و پشت درد را نافع بود و چون با دویه مسهل مستعمل کنند و از خواص وی آنست که چون در آبی اندازند که ماهی بود ماهیان مست کردند و بر روی آب افتند و شربتی از وی چون با نبات یک مثقال بود و اگر در مطبوخ کنند با دویهای دیگر از دو درم تا سه درم بود و اگر در حب کنند با دویهای دیگر نیم درم بود و مضر بود بمعا و باید که بروغن بادام چرب کنند و کثیرا و نشاسته و انیسون اضافه کنند و آنرا سکران الحوت گویند و سه نوع بود و کوهی و یک نوع صحرایی و کوهی بقوت تر بود و آنرا ابو صیر خوانند و فلومس گویند و نوع صحرایی معروف بود با ماهیزهره مازریون خامالا گویند

و آن دو نوعست یکی نوع الخبیص خوانند و آن مازریون سفید است و گفته شد و یک نوع دیگر مولف گوید بشیرازی مست رو خوانند و بپارسی هفت برگ و ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر و سبزتر و لون آن بزردی زند و نیکوترین این نوع بود و در قوت مانند شبرم بود و نوع سیاه وی گویند از شبرم بقوت تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و برص و بهق و نمش طلا کردن نافع بود و با سل زنجبیل بیاشامند و چوب طلا کردن سود دهد و مسهل مره اصفر بود خاصه چون تر بود و در موسم گل آن و مسهل کرمها و حب القرع بود و سود دارد با دویهای که مناسب بود و چون با شراب بیاشامند کزندگی جانوران را نافع بود و شربتی زیاده از وی دو دانگ بود و باید که بر کرده مستعمل کنند و صنعت تدبیر کردن وی چنانست که بگیرد مازریون تازه بزرگ ورق و در سرکه خوب بیاشامند دو شبانه روز بعد از آن سرکه تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند بعد از آن با آب شیرین بشویند سه نوبت و در سایه خشک کنند و استعمال کنند و اگر در سرکه خوب بیاشامند و بر سر نهند کمیا از آن وی بغایت جگر را مضر بود و رطوبت جگر کم کند و جمیع جگر و مازریون هرگز چون بکوبند بغایت مضر بود و کثیرا اضافه کنند و بروغن بادام شیرین چرب کنند و اگر خواهند با دویه که مصلح وی بود بیامیزند مثل تربد و افتیمون و هلیله زرد و ورق گل سرخ و رب السوس و کمون کرماسی و نانخواه هندی و دوای موافق بود جهت علل مره سودا که با سهال سوداوی نافع بود دردهای

بیخ را و اگر خواهند که آب زند ورا اندر برگ دهند وی با ایرساپا و توبال النحاس و اسارون و ورد صافی و سکبینج و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و عصارهٔ غافت و عصارهٔ افسنتین و سنبل و مصطکی بیامیزند و با حب النیل و از ادویه تر کرده اگر گرفته باشند و جوشانیده و صافی کرده بیاشامند و اگر طبیعت محکم بود مغز خیار چنبر با آب بقول که گفته شد زیاده کنند مسهل آب زرد بود و اگر در ضمادهای قرصی کنند شاید از بهر آنکه در غایت قوت بود و صنعت را احکم ببرد و جگر و دل مزاج و در زمان گرم و در گرمسیر استعمال کردن بد بود و نوع سیاه آن کشنده بود و دو درم کشنده بود و گریه دار اسهال و معالجه وی بشیر تازه کنند و پالیده چلاب و زر رکنین معالجه را آن مژه و دیطوس بود یا زیاده طین مختوم و چون با ارده و زیت و آب بیامیزند مورش بهک و خوک را بکشد و بدل مازریون سه وزن آن ایرسا بود و دو دانگ وزن آن حنظل الیهود ماهیزمان سیاه است منه ست و گفته شد مارچوبه مارگیا خوانند و آن هلیونست گفته شد و انشاء الله تعالی ماهپفدن ماسیقوذ نیز گویند و آن دوایی هندی بود و آن ورق ورعشاییا قند مانند تاخمبوزهم ده عش از وی اکسیر مانند یاسمین و طبیعت وی گرم و لطیف بود و بوی آن سنبل ماند ماشیا حشیش از انبانه یاسمین و طبیعت وی گرم و لطیف ظاهر است و گفته شد ماش هج خوانند بشیرازی بنو ماش گویند و هیو سیاه خوانند و جو هر وی نزدیک با ماقلا بود و نیم و وی کمتر قابض تر

استعمال کردن وی آسان بود و نیکوترین سبز بزرگ فربه بود و طبیعت آن
سرد بود در اول معتدل بود و در رطوبت و پوسته وی چون معتق گشته و گویند خشک بود
در اول و کیموس وی محمود بود و زود در آزاد باطلاق کند و خاصه معتقشه وی جهت درد امعا
ضماد کردن نافع بود و اگر خواهند که شکم براند و سیح نفخ در وی بود بشر خشک داند
و روغن بادام شیرین بپزند اما باید که ورم و تب صفراوی نبود و اگر تب حاره باشد
با بقلة الحمقا و کاهو و اسفاناخ و جو کوفته بپزند و اگر خواهند که شکم ببندد و مجفف آن
با پوست بپزد در آب و آب از وی بریزد و با ورق حماض بستانی بپزد و آب
سماق و آب انار دانه و زیت بخورد حرارت پاک کند و شکم ببندد و اگر زیت
نخواهد روغن بادام و وی کیسه فرا نافع بود و خاصه چون با تب بود و چون بکوبند
و با آرد و مورد و برشته و ضماد کنند بر اعضای که کوفته باشد قوت دهد و وی ملازمه
را نیکو بود و مضعف دندان بود و مضر باه و دیر بگذرد و در اوایل نفخ بود
و وی جلا بود و باید که روغن بادام بپزند و در شربا مصلح وی شیر خشک داند بود
و بدل آن باقلای معتقشه **ماس** بپارسی الماس خوانند و آن چهار نوع است
اول هندی که لون آن بسفیدی مایل بود و بزرگ آن بمقدار باقلای باشد و بمقدار
تخم خیار و کنجد بود و باشد که از باقلا بزرگتر بود و لیکن نادر افتد و لون آن نزدیک
بلون نوشادر صاف بود و نوع دوم ماقدونی لون وی مانند نوع اول بود اما بزرگتر
بود و سیم مروف بود که به ی از بهرامگذ لون وی مانند آهن بود و وی بوزن ثقیلتر بود

وازاد

و آن از اوز زمین یمن یابند و بلاد سوته و چهارم قبرسی بود و موجود در معادن
قبرسی و بلون نقره بود و طبیعت الماس سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک
بود و یاقوت و گویند چون در دهان گیرند دندان بشکند و بغایت مضر بود
و وی را خاصیت قتل بود و مداوای کسی که آن خورده باشد قی آب گرم و روغن کردن
بعد از آن شیر تازه و آشامیدن و الماس با سرب و قلعی توان شکست و چون وی را
بشکنند شکسته پر سوده بود و آتش وی را کار نکند **ماهیران** گویند نوعی از عروق الصفر است
و از وی کمتر بود و آن چینی بود و خراسانی چینی زرد بود و خراسانی تیره رنگ
که بسبز زند و آن عروق باریک بود و گره داشته باشد و طبیعت آن گرم و خشک است
در آخر دوم و گویند در چهارم و گویند گرمست در اول و خشک است در سیم سفیدی
و سفیدی چشم زایل کند و روشنایی بیفزاید و اصل وی یرقان را نافع بود و حیض
و درد و ادرار بول بود و شربتی از وی نیم درم بود و چون با سرکه بکوبند
و بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و بدل وی
بوزن وی عروق الصفر و نیم وزن آن مر بود **مارون** چنین گویند ماقریاست
و گفته شد ان شاء الله **ما** نیکوترین آب چشمه آن بود که از طرف مشرق بود
و نیکوترین آن بود که بشدت بیرون آید و مقابل شمال و در سنگ روانه بود و
براق و صافی بود و سبک وزن و رایحه و طعم نداشته باشد و چون آفتاب در وی
زود گرم شود و چون از وی زایل شود زود سرد شود و زود و از معده بگذرد و ثقل

طعام خشک کرده از آن و طبیعت آن سرد و تر بود و تری آن در چهارم و مقدار معتدل
از وی آن بود که غذا را یاری دهد و با عضا رساند و رطوبت آن نگاه دارد
و بدن کسب نضارت و نعومت از وی بجنبد و وی ریشها را به بود و بسیار خوردن
وی کزاز و رعشه و سبات و نسیان آورد و شاید که تشنگی برد شهوت و قوت را
نقصان دهد و مجفف جسم و مظلم بصر بود و بقراط گوید نیکوترین آبها آب باران بود
خاصه که از مستی نیکو گیرند و قطره وی اندک اندک بود در ماه کانون و وی شیرین
و سبک بود و سپید وی کمتر از آب چشمه بود و وی سپرفرا نافع بود و خاصه چون
اشربه جهت سپرفرا از وی بپزند و آب برف سپید بود و بطبع و بکسب اگر با معتدل
بیاشامند مر معده و جگر بود و در هضم قوت دهد و مضر بود به دندان
و حنجره و سینه و نقرس و امراض حار بارد و عصب و مصلح وی ریاضت و استحمام بود
و نشاید که ناشتا آب خورند که کزاز آورد و ناقض معده و بدن ضعیف که گوشت ماند که
داشته باشد و ناقهان و صاحب سپرز و یرقان و استسقا و بواسیر و نشاید که آب سرد
خورند و بعد از مجامعت و حرکات نشاید که خورند که مضعف بود حرارت غریزی
بنشاند و استسقا آورد و الا اگر چیزی گرم و خشک یا شور خورده باشند و اگر اندکی
بخورند شاید و آب گرم نیکوترین آن گرم بود که حرارت وی لذیذ بود و وی
گرم بود و حرض طبیعت براند خاصه چون با نبات یا عسل بود و چون با آب سرد
ممزوج کنند صرع را مضر بود و تشنگی پاک نکند و اگر بسیار خورند معده

مزاج

مزاج بود و رقت معده بود و دماغ را از بخار پر کند و هضم را تباه کند و سبب قی و
هضم لوز ازدر و کند و سپرز و جگر تورم کند و مهیج رعاف بود و باید که با گلاب
بیاشامند تا رقت معده ببرد **ماء اللحم** باید که از گوشت مجرد بود و مانند برهٔ حولی
و حبیش و سپید و سمن ترین چیزها بود جهت ضعف الصنعت آن بقرع انبیق گیرند و
آن مانند عرق بود در غایت قوت **ماء الشعیر** بپارسی جوآب گویند و فعل وی مانند
کشکاب الشعیر بود که آن را شیر جو گویند و در کاف گفته شد و وی سرد و رطب بود و حدت
اخلاط بشکند و بول براند و تبهای حاره را نافع بود به یاوه آن و اگر بلغمی بود بار قبض و
راز یابد و وی جگر گرم را نافع بود و خون معتدل حاصل از وی متولد شود و تشنگی
بنشاند و زود بگذرد و از معده و معاء و سپر دن آید و اخلاط سوخته با وی
مستفرغ شود و مضر بود با جهای سپرد و منفخ بود و معده سرد را بد بود و رفع
ضرر وی کل قند کنند **ماء الجبن** بپارسی آب پنیر گویند که ملک جرب را نافع بود
خوردن و طلا کردن و مسهل صفرا بود و یرقان را سود دهد و با افتیمون مسهل سودای سوخته بود
و حرارت جگر بنشاند و حدت صفرا و فاضلترین خوردن آن بهار بود و مقدار شربتی
از وی در هر روز بنوبت یک رطل بغدادی بود و میان هر نوبتی دو ساعت بود و با اندکی
نمک هندی و نیکوترین آن بود که از بز نر جوان گیرند در ازرق چشم که علف
خورده باشد و اگر احتیاج بود علف آرد جو و ماشی و چیار و رازیانه دهند صنعت آن
ساینه شیر تازه دو رطل در دیگ کنند و آتش آهسته در شیب دیگ کنند و چون شیر

جوشیده بر سر آید چهل درم سکنجبین و یک درم سرکه بر آن ریزد تا شیر بریده شود
و پنیر جمع گشته بعد از آن بپالاید و پالایش بعد از آن بگذارد پس دیگر بار بر سر آتش
نهند و کفش بگیرند و مستعمل کنند ماء الورد بپارسی گلاب گویند نیکوترین آن تیز بود
که بطعم تلخ بود و طبیعت آن سرد بود و گویند گرم بود و این هر دو قول جالینوس است
و گویند سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و پیوسته مایل برطوبت بود
مقوی دماغ و ساکن صداع گرم بود بوییدن و طلا کردن و قوت دل و معده
بدهد بوییدن و خوردن و طلا کردن و لثه را سخت کند و در چشم ساکن کند و حرارت
آن بنشاند و چون بیاشامند غشی و نفث دم را نافع بود و خفقان گرم و مقوی جسم بود
بطراوتی و قبضی که در وی هست و چون بر سر ریزند خمار را تحلیل کند و صداع ساکن گرداند
و بسیار بر موی ریختن موی را سفید گرداند و گلاب مقوی معده و مخشن سینه بود و مصلح وی
جلاب نبات بود ماء الکافور نیکوترین آن بود که مانند روغن بلسان بود
طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم محرور مزاج را درد سر آورد و دفع مضرت وی
روغن بنفشه کند که با وی خلط کنند و سرد مزاج و پیر را و در زمستان شهرهای سرد
سیر را موافق بود و ماسرجویه و یوحنا و رازی گویند درخت کافور چون بشکافند
این آب از وی روان گردد و گویند کافور بود که با پوست درخت مختلط شده باشد
بتر بند و صاف کنند و این آب ذهبی رنگ از وی بچکد و خاصیت وی آنست
که چون در طعامی کنند مگس گرد آن نگردد ماء النون آب ماهی شور را ماکونو خوانند

و آن مانند مری بود در اکثر حالات و گرمی و خشکی وی کمتر از مری شیری بود و چون
بدان حقنه کنند درد ورک و عرق النسا و قرحه امعا را نافع بود و دور ریحهای متعفن
که در امعا بود خشک گرداند و مقطع بلغم بود ماء الملح دیسقوریدس گوید قوت
و فعل وی مانند نمک بود و قایم مقام آب دریا بود در طبیعت ماء العسل گرم
قوت معده و سر دهد و اشتها بیاورد و بول براند و مرضهای سرد را
نافع بود و مسهل طبیعت بود و چون خلطی باشد که مستعد دفع بود و شکم ببندد و
و چون در معده بود قوت نفوذ غذا بدان بود و اگر زن بیاشامد و قرار
نزدیک ناف پیدا کند آبستن بود و مضر بود باصحاب حار و ورم گرم و مصلح آن
ربوب فواکه قابض بود و صنعت آن یک جزو عسل بود و چهار جزو آب شیرین
بجوشانند تا ثلثی بجوشد و دو ثلث بماند بپالایند و اگر خواهد که گرمی وی زیاده
کرد مصطکی و زعفران و زنجبیل و قرنفل و دارفلفل از هر یک قدری در صره بسته
با وی بجوشانند ماء القراطن شرابیست که آن را اخنه یقون گویند و صاحب منهاج
گوید که از خمر مثلث و عسل و داروهای گرم سازند و صاحب جامع گوید ماء العسل
است و گفته شد ماء اللحم بپارسی آب گوشت گویند و صاحب جامع گوید از حکمای
بزرگ نام شنیدم که بطرف هند متردد بود و از غیر ایشان از اطبای دیگر
که آن آبیست خاکستری رنگ بغایت ناخوشبوی و چون کهن گردد سیاه شود
و مؤلف گوید آن از شکم ماهی گیرند که آن ماهی را جمل گویند و در چین بود

و اگر آن ماهی را مثل حواله روزی بزنند در حال درست گردد و مرهم وزن وی
مانند کمیت بود پر از این آب و خواص وی آنست که هر عضوی که شکسته گردد
مقدار دو مثقال بیاشامد و در اثنا که بدان رسد که دنه از اعضا بود
در زمان آن عضو درست گرداند اما باید که باز جای بسته باشد و در حال بیاشامد
فتبارک الله احسن الخالقین و نشان این آب آنست که چو ر و آن مخصوص که
استخوان وی شکسته است وانند که آب رسید بموضع شکسته ماء ماهیچ ماهی
دراز است مانند مار و آن را مارماهی خوانند مثلث آب انگور بود که بجوشانند
و کف وی بگیرند تا چهار دانگ بسوزد و دو دانگ بماند و منافع وی نزدیک
بمنافع خمر بود و خوف صداع در وی کمتر بود و از وی متولد شود و هضم غذا بکند و چون
با آب بیامیزند بخار و ریاح نافع بود مجنبح نوعی از ریاحین است
بپارسی خوش نظر گویند طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و گویند ترش است
قابض بود و منع خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و جراحتهای تر را بصلاح آورد
و خشک گرداند و چون عصاره وی در گوش چکانند کرم گوش بکشد و ریش آن
خشک گرداند محروث اصل انجدان است و وی بقوت و منفعت حلتیت بود
و بهترین آن سفید سبک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود بر هضم یاری دهد و معده
و امعا را پاک کند و محلل ریاح بود و مستعمل از وی نیم مثقال بود و طبیعی گوید مضر بود
بشش و مصلح وی عسل بود مخلصه معجون خوانند و الوح است و آن ستوده است

و مؤلف گوید یک نوع شیرازی گاو زبان خوانند و بپارسی بلبل شاهی و یک نوع
کشنیز کوهی گویند و یک نوع تریاق کوهی و هر سه نوع بتخم ایشان مشابه یکدیگر
دیگر بود اما در نبات و جای رستن ایشان اندک تفاوتی بود و نبات
گاو زبان خشن بود و تخم وی بغایت تلخ بود و گل وی ازرق بود و در کوه
و سنگستانها روید و نبات کشنیز کوهی املس بود و بیشتر زردتر بود و تخم وی
هم زردتر بود و هم تلخ بود و در مرغزارها روید که در دامن کوه بود و گل وی
بسرخی زند و نوع سیم در ریگ روید و نبات وی کوچکتر بود و گل وی سفید بود
که در وی زردی و سیاهی بود و مؤلف گوید نیکوترین آن شبانکاره بود
که از کوهستان شبانکاره آرند و خواص وی آنست که هر که یک شربت
از وی بیاشامد از گزیدن مار و عقرب و افعی و مجموع گزندگیها ایمن باشد
و اگر مار و عقرب و افعی گزیده باشد و یک شربت از وی بیاشامد از مضرت آن
خلاص یابد و شربتی از وی از یک درم تا یک مثقال بود و بارها تجربت و
مؤلف گوید شخصی در نزول آفتاب بحمل سه روز هر روز یک مثقال الخلاصه بیاشامید بخورد و
کرد و در آن سال چند نوبت زهر دادند و وی را کار نکرد مثل دو دانگ
الماس و یک نوبت کیفه هار افعی با چند سمیات دیگر هیچ عمل نکرد چون تفحص رفت
در اول سال الخلاصه خورده بود و مخلصه را از بهر آن نام نهاده اند که از
هر زهری خلاص دهد و مؤلف گوید حجر التیس که بپارسی پادزهر خوانند

واز اول کوهستان شبانکاره خیزد و چون بسودن با شکر رسد در میان آن دانه
بمقدار حبی جو باشد و آن دانه با جو ب از آن محکمتر بود و بدان دانه با و زهر
جمع شود بمرور ایام می بندد و بزرگ میشود و غذای آن گوسفند بغیر از مار و کژدم نیست
و فی الطب تریاقیست وی را **مخ** بپارسی مغز گویند و وی لذیذتر از
دماغ و نیکوترین و موافق ترین مغز ساق گوساله و اول بود و بعد آن گاو و پس
پس گوسفند و طبیعت آن گرم و تر بود و مسخن و ملین و کثیر الغذا بود و بهترین
آن بود که در آخر تابستان بود و وی محلل و ملین صلابات بود و چون زن
بخور برگیرد و فرزند و از مغزهای محو و صلابت رحم را نافع بود و اعضای صلب را
نرم کند و شقاق دستها را بسیار نافع بود و ملطخ معده بود و بشهوت و مغثی
چون بسیار خورند و مصلح وی ابازیر گرم بود و سعتر و نمک و امثال آن **مخیض**
بشیرازی دوغ خوانند نیکوترین آن بود که از شیر گاو جوان بود و در ابن جامع
گفته شده **مداد** نیکوترین مداد آن بود که سبک وزن و سیاه و براق بغایت
بود و طبیعت همه انواع آن گرم بود و مجفف القروح که یونس و یارا و برداشت
شمرده است چون بر ورم گرم طلا کنند نافع بود **مرزنجوش** مردوش گویند
بپارسی مرزنگوش و بعربی اذان الفار خوانند و گفته شده و طبیخ وی استسقا را
نافع بود و پیچ و ورم ازو وی [illegible] را سود دهد و حبس البول و بعضی گویند
مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم خرفه بود و بدل آن افسنتین رومی بود و گویند

دو وزن

دو وزن آن مرزنجوش و گویند بدل آن ورق یاسمین بود و گویند ساذج
و گویند نیم وزن آن فلفل **مران** مالیا خوانند و آن درختیست باریک
و دراز و از چوب وی نیزه و تیر سازند و در ملک شام بسیار بود و ورق وی
زرد بود و در وی قبضی بود و تحقیق عصاره ورق آن چون با سماق
یا ورق [illegible] آس حنا کنند گزیدگی افعی را نافع بود و پوست درخت وی
چون بسوزانند و با آب بر جرب مالند قلع کند و نشاره چوب وی کشنده
بود چون با سماق **مر** صمغیست که بیونانی مرّا خوانند و [illegible]
و مغشوش بود غش آن بعضی از صمغ عربی کنند که آنرا [illegible] خوانند
و فارسی گویند و آن نوع کشنده بود و نیکوترین مر آن بود که بسرخی مایل
بود و خوشبوی و زرین صافی بود بغایت تلخ طبیعت آن گرم بود در سیم
و خشک است در دویم و وی مفتح و محلل ریاح بود و در وی قبضی و لزاقی بود در
داروهای بزرگ مستعمل کنند از بسیاری منفعت آن و وی منع عفونت بکند
تا که میت را نگاه دارد از تغیر و نتن و اثر ریشها زایل کند و چون در دهن
نگاه دارند بوی دهان خوش کند و ورمهای بلغمی را نافع بود و اگر با افسنتین یا
با عصاره سداب حقنه سازند حیض براند و بچه بیرون آورد و نیز وی اگر
مقدار باقلایی که آن بوزن دو از ده قیراط بود با [illegible] بیاشامند تنگی نفس
و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال و قرحه امعا را نافع بود و چون در [illegible]

و آنچه حل میشود [illegible] و منی بر د و خشونت قصبه شش را لازم گردانند و آواز را صافی
کند و کرم بکشد و چون با شراب بیامیزند و در دهان [illegible] مالند [illegible] زایل کند
و چون با شراب در [illegible] کنند دهان و لثه را محکم کند و چون بر ریشها پاشند
نیکو گرداند و چون با انیسون و جند بیدستر و ماهیانه بیاشامند ریم که از گوش
آید و ورم آنرا نافع بود و با سلیخه و [illegible] مالند سود دهد و با سپرک و قوقیا
مالند نافع بود و اگر با لادن و خمر و روغن مورد بر موی مالند از تپ قطع کند
و ریش چشم و تاریکی و سپیدی آنرا زایل کند و ابن ماسویه گوید چون سحق کنند
و با آب مورد بر [illegible] و زنان بخور برگیرند [illegible] که از فرج وی [illegible]
زایل کند و اگر زیت فلسطینی بر شته و مر و طلا کنند بر انگشت ابهام پای
راست قوت [illegible] تمام بدهد مادام که بر ابهام وی بود و چون سحق کنند بر گرم
مانند مرهم شود و بر سر مالند درد سر و صداع [illegible] که سبب آن [illegible] زایل کند و اگر
گویند درد مثانه و گرده را نافع بود و نفخ معده و بعضی درد رحم و مفاصل زایل کند
و تبهای کهنه را نافع بود و کرمها را بیرون آورد و محلل اورام بود و ورم سپرز بغایت
نافع بود و چون با شراب بیاشامند گزیدگی عقرب را و استرخای معده را
سود دهد و سبیل آب زرد بود و اگر [illegible] نیم درم با زرده تخم مرغ نیم برشت
بیاشامند منع خون رفتن بافراط بکند و اگر با سداب فرزجه سازند و بخور برگیرند
بچه بیندازد و اگر با آب ترتیزک حل کنند [illegible] چشم [illegible]

طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر کلف طلا کنند و ادمان کنند زایل کند و اگر
در [illegible] حل کنند و بر بعضی طلا کنند و بدان مداومت نمایند زایل شود
و چون با سپرک و روغن گل حل کنند و بر جرب ریش شده [illegible] طلا کنند
ساکن گرداند و اگر با سپرک و روغن گل و زعفران حل کنند و بر [illegible] طلا کنند
خشک گرداند و چون [illegible] کنند روز [illegible] زعفران بخور برگیرند [illegible] نافع بود
که از رطوبت بود و [illegible] وی مصدع و [illegible] و مغموم بود و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی [illegible] بادام تلخ بود یا
قصب الذریره و قسط تلخ و نعناع [illegible] **مرداسنج** [illegible] و در قوت
مانند [illegible] و بهترین آن رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در دویم صرع را نافع بود و مقوی معده و جگر بود و چون بخور برگیرند
کرم معده بکشد **مرباقلن** معنی آن ذو الف ورقه و [illegible] گویند
خردل است و گفته شده و [illegible] آنرا [illegible] خوانند **مرابنه**
موم المجوس است و موم [illegible] خوانند و گویند طبیعت آن گرم و خشک است
در دویم و در وی تحلیل بغایت بود و [illegible] زیرا که بول براند
و صاحب منهاج گوید نیکوترین وی [illegible] تازه بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود و [illegible]
[illegible] و چون [illegible] و آب آن بیاشامند بول براند و فضول [illegible]

ومعرفت وی در (؟) گفته شود ان شاء الله **مرو** انواع است خوشبوی و آن را
مرماحوز خوانند بشیرازی مرو خوش گفته شود ان شاء الله و نوعی دیگر
که بوی وی کمتر بود و آن را تخم پاخرند و طبیعت آن گرم و تر بود و تخم
آن را بشیرازی مرو رسک خوانند و نوعی دیگر دار ماو دارمک شیر خوانند
و آن مرو سفید است و وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی
تفریح بود و گویند درستی که سپاه ان الثور است و گفته شد و یک نوع دیگر
هرا اکوید و هم گفته شد و یک نوع دیگر است و شیردار دو ارد و شیران نیز
گویند و بشیرازی مرو تلخ خوانند و بلفظی دیگر مارلوان و مرماحوس گویند
و طبیعت آن گرم و خشک است در دویم محفف و محلل نفخ بود و بلغم و سده
بگشاید و صداع سرد و درد معده که از بلغم بود سود دهد و اسحق بن عمران
گوید دار مامرو سفید است و حب وی هم سفید بود و مولف گوید اتراع
مرو را هیچ کدام حب سفید نیست الا مرو تلخ که خود و حب هر دو سفید اند
و این نوع مشهور بود بمرو سفید پس بدین تقدیر مرو سفید سپاه ان الثور
باشد و نوعی دیگر هست که آن را میشهار خوانند و آن کار چشم است و گفته شد
مرقشیثا ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی بود و هر جنسی شبیه بود بگوهری
که وی منسوب است در لون و آن را حجر النور و حجر الروشنایی خوانند از بهر آن
که روشنایی چشم است و طبیعت آن گرم بود در سیم مقوی چشم بود و ویسقوریدس
گوید قوت وی سوخته و ناسوخته همچنین و محلل بود و چشم را جلا دهد و منضج اورام

جاسیه بود و چون با راتینج خلط کنند و گوشت زیاد را بخورد و در ریشها و
رازی گوید چون از گردن کودک بیاویزند ترسد و اگر سحق کرده بر کف
و برص طلا کنند زایل کند و گویند محلل باده بود که در شیب چشم بود و قوت
چشم دهد و برقش با سرکه طلا کردن سود دهد و در مرهمها کردن محلل بود
و قاطع دم و بدل آن مغنیسیا بود **مرداسنج** مرتک گویند بپارسی مردار
سنگ و بیونانی لیثار غورش خوانند نیکوترین آن اصفهانی بود براق که
بسرخی زند طبیعت وی سرد و مایل بود و مغسول وی بحال سرد بود
و قابض و مجفف و از خواص وی آنست که چون در سرکه اندازند سرکه شیرین
شود و اگر در نوره بود بدن را سیاه کرداند و وی مادهٔ مرهمها بود و بوی
بد ناخوش کند و خاصه شیب بغل و کلف را زایل کند و اثر سیاهی
و خون مرده و آبله زایل کند و منع عرق بکند و گوشت در ریشها برویاند
و مغسول وی چشم را جلا دهد و خوردن وی کشنده بود و بول ببندد
و نفخ در شکم و حالبین پیدا کند و قبض زبان بکند و باشد که قولنج آورد
و علاوه بر آن باشد که اطلاق بول و غایط کند و خناق آورد و مداوای وی
قی کنند بعد از آن بشراب و زنجبیل مرا واسفیدباج و چون طلا کنند
در شیب بغل و فضاها بوی دل کند پس اولی آن که بار و غن گل بیامیزند
و رازی گوید کسی که آن خورده باشد معالجه وی قی کنند آب کرفس و انجیر

در وی پخته باشند و بعد از آن سه درم مربای نیم گرم بیاشامند و لحوم
الحرفان و سر که جو خسیاه از عقب بدهند **مرد** بپارسی آنجا مُرد
بتازی گویند و آنجا آن رقیق خوانند آنچه از مو باز شد گرم و خشک بود بسیار
و گویند گرم است در اول و خشک است در دویم و اخلاط غلیظ را بزداید و تشقق بلغم
بکند و بوی دهان خوش کند و ریشهای عفن را نافع بود و در حقنهای قولنج
مستعمل شده و کرمان یک دیوانه را نافع بود و رازی گوید مری عمل بکند میکند
الا آنکه وی الطف و اقوی بود و شکم براند و قطع لزوجات بکند و ملطف اخلاط
غلیظ بود و معطش و مسخن و مسکر و مجفف آن بود و چون بناشتا اندکی
بیاشامند کرمها بکشد و اگر در چشم کشند کسی را که آبله نبیاد کرده باشد هیچ
در چشم او برنیاید و اگر برآمده باشد بکداز اند و چون بدان غرغره کنند
جذب بلغم بسیار بکند از دماغ و حنک و ورم نغانغ پاک کند چون منفجر شده
باشد **مرح** جوز هندی است و آن جبیست هندی مانند دو تو و طبیعت
آن گرم و خشک است در سیم حیض براند و سنگ و سده جگر بگشاید **مرماحوز**
نوعی از مرواست بپارسی مرو خوش گویند و نیکوترین آن بستانی
بود سبز و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم و گویند در دویم و گویند خشکی وی
در چهارم بود و گویند گرم بود در اول و لطیف بود و محلل و مسکن ریاح بود
و سدهٔ بلغمی بگشاید و چون سر بر کار آن دارند صداع سرد را نافع بود

و وی منشف رطوبت معده بود و مقوی آن و مقدار مستعمل از وی یک درم بود
و منع قی بکند و خوزی گوید چون در شراب خیسانند و بیاشامند چسپی بخیخ
کند و بوییدن آن مصدع بود و مصلح آن ریاحین سرد بود و بدل آن فرنجمشک
بود و اگر از جهت پیکر بود بوزن آن اشنه و دانگی آن زعفران و فرنجمشک
و مرماخور و جمسقرم و فرنجمشک بادرنبویه همه قایم مقام یکدیگرند در ابدال **مرو**
عزی جامه خشک گرم و تر بود حرارت وی از صوف کمتر بود و ملایم طبع
ایشان بود و به تر از نیکو دارد و ازو ری بسیار که در وی است و سخن کرده
و مقوی پشت بود **مرمر** نوعی از رخام سفید است و نیکوترین آن بود که از
معدن جنس آورند و بیونانی اسطرطیس خوانند و بعضی اسطرطیس جزع است
و زبرجد و گویند اسطرطیس چون بسوزانند و با نمک اندرانی سحق کنند
و دندان و لثه را بدان بمالند محکم کرداند و سوختگی آتش را سود دهد
چون سحق کنند و بر موضع سوختگی افشانند و دیسقوریدس گوید چون بسوزند
و با راتینج و زفت بیامیزند ورمهای صلب بگدازاند و چون در موم روغن
کنند در معده را پاک کند **مرارات** سالم‌ترین زهرهای مرغان زهره کبک
و دراج و کبک بود اما مراره جوارح بغایت قوت لذاع بود خاصه کبار از آن
و اختیار آن بود که لون آن زردی طلیبی بود و اگر زنگاری و لاجوردی بود بد باشد
و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و تیز و چون با نطرون و قیمولیا بیامیزند

جرب ریش شده را سود دهد و زهرها جمله مرار طبع بر انداز و اسحق گوید بقوت
ترین زهرهای چهارپایان زهرهٔ شیر بود بعد از آن کفتار پس گاو پس گرگ
پس خرس پس اسپ بز پس آهو پس میش و هر یکی بجای خود گفته شود ان شاء الله تعالی
مرارة الظبا سودمند ترین زهرها چشم را زهرهٔ آهو بود مرارة الحمار الوحشی
زهرهٔ خر گور داء الثعلب و داء الحیه را نافع بود و مالیدن وی بر اثر ورم اطلا کردن
مرارة الدیک زهرهٔ خروس تیز چشم و گذار کرد از جراحت عصب بود و در [illegible] وی نافع
بود و شریف گوید زهرهٔ وی چون با عسل و فلفل بیامیزند و بغیر طبیب طلا کنند
نافع بود و موی نیکو برویاند خاصه چون پنج شش نوبت مکرر کنند و اگر با سکنجبین
بیاشامند درد جگر را نافع بود و دیسقوریدس گوید زهرهٔ خروس [illegible] در منفعت
نزدیک بزهرهٔ گاو بود و چون سعوط کنند صرع را نافع بود و در خواص ابن زهر
آورده که چون در چشم کشند با عسل و آب رازیانه چشم را روشن کند مرارة البقر
بقوت ترین زهرهای چهارپایان زهرهٔ گاو بود پس کفتار و خرس پس پلنگ
و گویند نیکوترین آن زهرهٔ گاو [illegible] بود و آن در [illegible] حبت [illegible] جراحت
[illegible] در دهای [illegible] و با نطرون و [illegible] چون [illegible] را بدان بشویند [illegible]
زایل کند و با عسل چون بدان تحنیک کنند خناق را نافع بود و [illegible]
بواسیر بود و تریاق گزیدگیها [illegible] از وی [illegible] بود و در روی [illegible]
و [illegible] و گوشت که از سپر دی بود چون با روغن گل در گوش چکانند نافع بود

و چون با عسل بیامیزند ریشهای بد که در [illegible] و پوست خصیه بود نافع بود
و وی مضر بود بجگر و زهرهٔ مصلح وی کثیرا بود با عسل مرارة التیس نیکوترین
آن بکهٔ جوان بود که بشیر ازوی آزاد و بری خوانده و هنوز کشش نکرده باشد
و طبیعت آن گرم و خشک بود و دوالی و داء الفیل را نافع بود و دواهای زنگ بر گوش بود
و زهرهٔ بز کوهی تریاق گزندگی بود و [illegible] از وی [illegible] و [illegible] مضر بود
بگرده و زهرهٔ مصلح وی انیسون و عسل باشد مرارة الخنزیر زنگ گوش را نافع
بود و چون طلا کنند بعسل و فلفل بر سر کل موی برویاند مرارة الکلب الماء زهرهٔ سگ
آبی گویند چون آدمی [illegible] بخورد [illegible] از یک [illegible] بکشد و [illegible] وی روغن
گاو و خطیا نای [illegible] و دار چینی و [illegible] خرگوش کنند و بر [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] مرارة الضبع زهرهٔ کفتار نیکوترین آن بود که
از کفتار بزرگ گیرند و آن گرم و خشک بود و مستعمل از وی [illegible] بود و
مضر بود بزهره و اسحق گوید مصلح وی عسل و صبر بود مرارة الاسد زهرهٔ شیر
نیکوترین آن بود که از شیر جوان گیرند و آن گرم و خشک بود تاریکی چشم را
نافع بود و ابتدای نزول آب و انتشار خاصه زهرهٔ کبک که آن سودمند
ترین زهرها بود در این زحمت مرارة الشبوط [illegible] ماهیست که در دجله
بغداد باشد و از [illegible] خورند زهرهٔ وی تاریکی چشم
و نزول آب و انتشار سودمند بود و گویند چون بگیرند از وی [illegible]

نیم معده را پاک کند و قوت دل بدهد و گویند خوردن مضر بود بزهره و مصلح
آن کثیرا و سپر کرد بود مرارة الکرکی زهرهٔ کلنگ گرم و لطیف بود و چون با آب
مرزنگوش سعوط کنند لقوه را نافع بود مرارة الکبش زهرهٔ قوچ [illegible] گرش کر
از سردی بود و چون با قدری عسل در گوش چکانند نافع بود مرارة القنفذ
زهرهٔ خارپشت که چارپایست حکایت خوانند اثر ریشها که در چشم بود زایل کند
و [illegible] را نافع بود و چون بیاشامند مرارة الارنب زهرهٔ خرگوش
چون با [illegible] و [illegible] بیاشامند و در میان شراب بیاشامند
بخواب نرود همیشه و اگر خواهند که از آن خلاص یابند سرکه بخورند و [illegible]
وی زهرهٔ [illegible] مرارة النمر و الافعی و الاذرع گرم و کشنده و مهلک باشد کسی که
آن خورده بود در حال [illegible] چشم عارض شود و زود باشد که بکشد
و اگر [illegible] ماند بیشتر از چهار ساعت نشان خلاص است و هر چه زهرهٔ
افعی بود عجب بود اگر از آن خلاص یابند و دوای وی بشیر تازه و معجون
طین مختوم و تریاق فاروق و ربوب [illegible] و شیر تخم ترک و جو آب کنند
و اگر غشی متواتر بود دماء اللحم فراریج دهند و شراب [illegible] مسک و دواء المسک
مناسب بود مسک بپارسی مشک خوانند و نیکوترین آن تبتی بود و گویند
چینی و این واقف نقل از مسعودی کنند که در کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر
آورده که فضیلت مشک تبتی بر چینی بر دو وجه است یکی آنکه آهوی تبت بر سنبل

چرا کند و بهمن و آهوی چین بر حشایش دیگر و دوم آنکه اهل تبت مشک از نافه
بیرون نیاورند و همچنان رها کنند و اهل چین از نافه بیرون آورند
و غش بجای وی کنند مثل خون و غیر آن و نیز چینی را راه دور است
و در دریا گذشتن بسبب نم و اختلاف هوا بوی و قوت آن ضعیف گردد
و نیکوترین مشک آن بود که لون وی زرد بود و رایحهٔ وی تفاحی بود و از
آهوی [illegible] که جوان بود و بعد از غایت نضج بود و چون از وی [illegible]
و فرق میان این آهو که مشک دارد و آهوان دیگر در لون و شکل و شاخ
و صورت [illegible] بغیر از آنکه این آهو را دو دندان [illegible] بود مثل دندان
فیل و خوک مانند یک وجب زیاده و کمتر بود و گویند قوم آنجا شکار روند
و اگر به تیر زنند نافهٔ وی ببرند و خون که در نافه بود خام بود و بوی وی
[illegible] داشته باشد چند زمان رها کنند تا بوی [illegible] از وی زایل شود
از ماده هوا مستحیل مشک گردد و این دلیلیست که میوه که بر درخت نارسیده
باشد و نتوان خورد چون از درخت فرو گیرند و چند روز رها کنند رسیده
گردد و توان خورد و با لطف نیکوترین مشک آن بود که در دعای خود نضج
یافته باشد و در سر [illegible] مستحکم شده و از حیوانی بود که مستحکم تام المواد بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیم فلقها گوید گرم است
در دوم و خشک است در سیم ابن ماسه گوید عرق خوشبوی کند و قوت دل

به به و شجاعت زیاده کند و مره سودا زایل کند و چون با ادویه بود
کرصلاوی بود در ازتمت سخن اعضا و مقوی اعضای خارجی بود و چون بروی
نهند و اعضای باطنی بیاشامند و جماعتی از اطبای فارس و اهواز
ذکر کرده اند که در و رطوبتی هست و بدین سبب است که باه را یاری دهد
و اگر از وی قدری با روغن خیری بگدازند و بر قضیب و سوراخ طلا کنند
یاری دهد بر مجامعت بسیار کردن و سرعت انزال و رازی گوید چون
در طبیخ حل کنند و بیاشامند دهن را کنده کند و سود مند بود جهت علتهای
سرد که در سر بود و غشی و سقوط قوت را نیکو بود و طبری گوید ملطف و
مقوی اعضا بود و سبب بوی خوش و چون بدان سعوط کنند مقدار نیم عدس
از وی با محبه ان زعفران صداع سرد زایل کند و قوت دماغ دهد و حکیم
بن حنین گوید در ادویهای چشم کنند قوت چشم دهد و سفیدی که رقیق بود زایل
کند و نشف رطوبت بکند و اسحق بن عمران گوید مرطوبی مزاج و پیران نافع
بود خاصه در زمان سرد و پیر و سیرها و صدیع جوانان محروری مزاج بود خاصه
در زمان و در گرمسیرها و با طلیها نافع بود و جمیع علتهای سرد که در سر بود و سده
بکشاید و ریاحی که در چشم بود و جلا دهد نافع بود و شکم ببندد و وزن وی
زایل کند و عمل سموم باطل کند و خفقان را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید وی حل
تریاق بلیغی بلا بل و قرون سنبل و مفرح بود و تو خوش را نیکو بود و تعدیل گرمی وی

بکار فرو کنند و از ان خشکی بروغن بنفشه و روغن گل کنند و گویند چون بدان
سعوط کنند مفلوج و اصحاب سکته را سر در انافع بود و دماغ را پاک کند با ادویه
که آن سعوط کنند و چون در روغنهای گرمسخن بود حل کنند و بر قفا و پشت
مالند حذر و فالج را سود دهد و اگر بدان مداومت نمایند افلیج زایل کند و ابن
رضوان گوید که ریواسیر ظاهر طلا کردن نافع بود و ابن رشید گوید ریاح غلیظ که
متولد شود در احشا نافع بود و چون بیاشامند و صاحب منهاج گوید با خود از
وی قیراطی بود و شربی وی مضر بود بدماغ گرم و مصلح وی کافور بود و
گویند بدل آن جند بیدستر در درد عصب و درد مثقال الا بوحمی بس خش
و گویند بدل آن مرزنگوش است **مسواک الراعی** گویند رعی الابل است و او از
رانیز همین اسم خوانند **مسواک العباس** شراب بید است افسرده زود دست
کننده بود **میسحقونیا** میسحقتیا و میسحقونیا نیز گویند و آن زبد الفواریر است
بپارسی کف آبگینه گویند و ماء الزجاج خوانند و آن آبی بود که بر روی
آبگینه ماننده کف پیدا گردد و بعضی گویند آب حمرهای سبزر است هنگام پختن
و بعضی گویند ریم آبگینه است آنچه تحقیق است کف آبگینه است بغایت
حار و حاد بود و سفیدی چشم زایل کند و محقق رطوبت بود و حکه و جرب را
نافع بود چون در حمام بر اعضا مالند و بدل آن آبگینه سفید است و قلیه کاز ران
میسن سکیت الوان که کارد و شمشیر و غیره بدان تیز کنند و حکاکه

آن چون بسان الکار لطوخ کنند و خصیه کودکان را مالند که بزرگ گردد
و اگر بر داء الثعلب لطوخ کنند موی بر روید و اگر با سرکه بیاشامند ورم
سپرز بگدازد و صرع را نافع بود و اماس زیتی سبز چون بشکسته کنند
و بریان کنند باتش و سحق کنند با سرکه و ناظرون حکه و قوبا و خنازیر و سرطان
و اکله را نافع بود و چون سحق کنند تنها و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کنند
و از بهر اینست که سلاحات که جهت چشم سازند بروی سازند و اگر و ریا سوزند
و سحق کنند و بر جوششی آتش پاشند سود مند بود **مشمش** بپارسی
زردالو گویند و قیصی خوانند و بیونانی ارمیناقن گویند نیکوترین آن ارمنی
بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و سمرقندیه و پس گوید خوش طعم تر
از شفتالو بود و معده نیکوتر از وی و خوزی گوید مسهل صفرا بود و مولد خلط غلیظ
و خشک کرده وی چون بخوبسایند و نقیع آن بیاشامند مسکن تشنگی بود و مرد
معده بغایت و تبهای حاره را نافع بود و اگر در معده طعامی بود فاسد کند
و کمتر دوا اولی آن بود که اگر در معده بقیتی طعام بود نخورند و از پی وی
سکنجبین خورند و گویند نیم درم مصطکی و نیم درم انیسون با شراب بیده مصلح است
و اگر مغز استخوان وی خورند غثیان و غشی آورد و دوای وی قی کنند پس
بر بوب فواکه ترش نمایند غوره و اترج ولیمو و روغن استخوان وی بواسیر را
نافع بود **مشکطرامشیر** یحیه مهدیست و گفته شد **مشکطرامشیع** و مشکطرامشیر نیز گویند

و آن فو دنج بری بود و شیرازی زنگ گویند و از خواص وی آنست که چون
کوبیده بوی حبر اکنند بعوض شیر خون از پستان وی بیاید و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیم و گویند خشکی وی در چهارم بود و رطوبات لزج از سینه و شش
بیرون آورد و شراب وی بغایت نافع بود و غشی و کرب را او دوی حیض براند
و بول و دم نفاس پس و سنگ گرده بریزاند و مقدار ما فوق از وی یک مثقال بود
و وی از غایت افراط ادرار بعوض بول خون براند و مصلح آن رب مورد
بود با بلوط و جهت درد رحم نیکو بود و جالینوس گوید اگر از وی سحق کنند
و با روغن بلسان بپرشند و زن بخود برگیرد درد زایل کند و اسحق گوید قولنج
را نافع بود چون دانگی سقمونیا و دانگی از وی سحق کرده و یک درم کثیرا به ده درم
خمیر نفخته بآب گرم بیاشامند و ارباسوس گوید کسی که شهوتش منقطع شده باشد
در هر سه روز یک روز نیم درم از وی سحق کرده با یک درم تخم خربزه و دو درم
سپکه و هیش و هیبت درم عسل بخورد شهوتش زیاده گردد و چون بیاشامند
و بخور کنند بچه بنیه از ده وی مضر بود بسفل و گویند اصلاح وی بسرکه خمری کنند
و بدل وی گویند قردمانا است و جالینوس گوید در ادرار علاس بدل است در
وزن آن و سابور گوید بدل آن اکلیل الملک است و گویند بدل آن شقایق است
مصطکی بپارسی کندر رومی خوانند و بسریانی کیا و بروی مسطیخی و بیونانی
بنجنوس گویند و آن علک رومیست و کیه نیز گویند و آن صمغیست سفید

بود و سیاه بود و آنچه رومی بود سپید باشد و آنچه سیاه بود معروف نبطی بود
و تجفیف در وی بیشتر از تجفیف سپید باشد و قوت قبض در وی کمتر بود
و وی سودمندتر و لطیفتر از کندر بود و گویند که صدای که سهر از
مجموع صمغها بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند تر است و
قبض در اجزای وی یکسان بود و بینی در عروق و ورق و قضبان و اغصان
و اطراف و ثمرهای آن و عصاره و ورق آن و قشور بیخ آن تمام مقام اقاقیا
و عصاره لحیة التیس جهت قرحه امعا و استطلاق بطن و نفث دم و
زنانی که خون از رحم ایشان گشوده بود و رحم و مقعده که بیرون آید و دیسقوریدوس
گوید قوت مجموع درخت وی قابض بود و قوت ثمره وی و ورق و قشر بیخ
وی مساوی بود و اگر طبیخ ورق وی بر ریشهای کهن و بر استخوان شکسته
و بر اعضای سوخته ریزند نافع بود و قطع سیلان رطوبات مزمن از رحم
بکند و بول براند و چون بدان مضمضه کنند دندان متحرک را محکم گرداند و
جرب را نافع بود تا که کسی که جرب حواشی و سگ و اگر از شاخهای وی مسواک
سازند دندان را جلا دهد و جالینوس گوید مرکب بود از قوی متضاده یعنی
از قوت قبض و تسخین و قوت تلیین و بدین سبب است که اورام معده و مقعده
و امعا و جگر را نافع بود و خایدن وی بلغم از سر بکشد و سر فرو دبلی را
سود دهد و نفث دم و مقوی معده بود و جگر و بوی دهان خوش کند

و بن دندان محکم گرداند و همچنین معده و جگر بود و محلل رطوبات معده و مسکن
مغص که از رطوبت بود و چون با روغن زنبق سعوط کنند صداع سرد را
نافع بود و چون با زیت بگدازند شقاق لبها را نافع بود و چون در ضمادات
کنند درد امعا را نافع بود و چون با سپید با ساینده رطوبت معده و
دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم بگدازاند و ورم جگر و طرف دم را نافع
بود و گویند مضر بود به مثانه و مصلح وی آن بود که سپر که خوب سایند و خشک کنند
و با کثیرا استعمال کنند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی کشش را به بود و مصلح آن
صمغ عربی و قند بود و بدل آن یک وزن و نیم آن صمغ البطم است و گویند
بوزن آن لبان که آن کندر رومی بود مصنع تمر عربی است قابض بود و
شکم ببندد و اگر زیاده خورند قولنج سخت آورد مصل طبیعت آن
سرد و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید در سیوم سوداوی مزاجرا به بود
و مضر بود به معده و مصلح وی [illegible] دهد و اگر با گوشت فربه پزند ضرر
آن کم شود مصباح الروم کهرباست و گفته شد مطبوخ عقید العنب خوانند
و میبختج گویند و گفته شد مطحون بالعوق مطیحا گویند و آن لعوق لوز
است و در مرکبات گفته شود ان شاء الله مطنجن نیکوترین آن بود
که سرخیده و تر بود و آن خشک از پخته بود و آنچه با سپر که و گرد با بود
گرم و خشک بود و آنچه قری بود با سپر که بغایت گرم و خشک بود

و وی ملطف بلغم بود و منشف رطوبات معده و آنچه با ابازیر بود و تخوار
هضم بود و تشنگی آورد و اگر با سپر که بکوبند سایند بعد از آن بریان کنند تشنگی
بیاورد و آنچه بی سپر که با آب بکوبند سایند و طبخ کنند و حرارت و جوش و ارسنی
بران کنند تشنگی آورد معا نیکوترین روده آن بود که از حول گوسفند
گیرند و طبیعت آن سرد و خشک بود و عصبی و مصلح کمی بود که غذای وی
دهانی بود و وی دوالی در ساقین احداث کند از بهر آنکه خون از وی غلیظ
متولد شود بد بود و میل سپردی در شکوه باشند و باید که پاک بشویند
نیکو و بکباج پزند و با ابازیر معده وی چون معا بود در احوالها و وی حال تر
از معا بود و سرد و خشک بود مغاث بهترین آن بغدادی بود و سفیدی
بود که میل به زردی داشته باشد و طبیعت آن گرم و تر بود در دوم و گویند خشک
بود مقوی اعضا بود و همچنین ضماد کردن شکستگی و کوفتگی و الم و تورم مفاصل و صلابت
مفاصل و تشنج را نافع بود و ملین صلابت حلق و شش بود و باه را برانگیزد
خاصه تخم وی و بسیار از وی بکار بود و گویند مضر بود به مثانه و مصلح وی
عسل بود در ضمادات بدل وی [illegible] کند مغره نوعی از طین است سرخ
رنگ و یونانی میلطوس خوانند و طیسقون گویند و گل سرخ گویند و بکار
آن مستعمل کنند و نیکوترین آن بود که سرخ روشن بود نه تاریک و گویند
نیکوترین آن مصری بود و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید سرد بود در اول

و خشک بود در دوم و قولس گوید در وی تجفیف نیکوتر از طین مختوم بود و جراحت
را با صلاح آورد و کرم بکشد و چون با سرکه حل کنند و بر حمره و مجموع ورمهای گرم
طلا کنند نافع بود خواه ریش شده و خواه نشده و بر سوختگی آتش کند ردع
ماده بکند و ورم بگدازد و ریش را خشک کند و چون سحق کنند و با تخم مرغ نیم برشت
بیاسایند خورند اسهال ببندد و اگر با آب لسان الحمل بود قرحه امعا و مثانه را سود دهد
و طبیعت ببندد و درد جگر را نافع بود و اگر با آب لسان الحمل حقنه کنند قطع افراط
خون حیض بکند و قرحه امعا و خون که از معا سفلی روانه بود قطع کند مغنیسیا
صاحب منهاج گوید مانند مرقشیثا بود و نیکوتر و گوید کلیت سیاه رنگ
که از کوه کاسان می آورند و مؤلف گوید آنچه محقق شد سنگیست الوان حجارت
است و اکثر سیاه رنگ بود که سرخی زند و نقطهای سپید بر آن باشد
و آبگینه گران استعمال کنند جهت آبگینه سفید کنند آبگینه گران آن را سنگ
معنی خوانند و زنگ برکان گویند و در ولایت شیراز در قریه فاروق
و سمیت که آن را برکان خوانند و از آن دیه خیزد و آن را سنگ برکان
از بهر این گویند و وی قابض و مبرد و مجفف بود مقوی معده بود و بسنگ
برزایند و در داروهای چشم مستعمل کنند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم درم بود
و مضر بود به [illegible] و مصلح وی گویند چیل است و بدل آن مرقشیثا مقل
صمغیست که آن را کور خوانند و معروف بود مقل ازرق و مقل مکی و مقل الیهود

نیز گویند و عربی بود و صعتلی بود غیر مقل مکی که ثمر دویم است و گفته شود
انشاء الله و نیکوترین وی آنست که صافی بود و بلون اسرلشم بود از زرقی
بود که بسیرخی مایل بود و زود حل شود و هیچ جرکی و چوبی در وی نبود
و چون بخور کنند خوشبوی بود مانند اظفار الطیب و رایحه غار کنند و طبیعت
آن گرم بود در سیم و گویند در آخر درجه اول و خشک بود در سیم و گویند سرد
و گویند تر بود و رازی گوید گرم و تر بود در دویم طاعون را نافع بود و دیسقوریدس
گوید چون بلعاب دهن روزه دار حل کنند تا چون مرهم شود و بر ورم
حنجره نهند نافع بود و چون بخود برگیرند و بخور کنند انضمام رحم بکند و
بچه بیرون آورد و هر رطوبت که باشد پاک کند و چون بیاشامند سنگ
گرده و مثانه بریزاند و بول و حیض براند و اگر در مسهلات کشته منع پیچ کند و اگر
بیاشامند گزندگی جانوران و سپرز کهن را نافع بود و قوت مجامعت بدهد
و فربهی آورد و صحیح به کرده و مثانه بود و مسهل بلغم و سودا بود و گویند
از وی یک درم و وی فتاتیر را نافع بود و باسپرکر بسفه طلا کردن سود دهد
و و سخ عضله و صلابت اعصاب و تحقه آن و گزاز و درد پهلو و ربع را
نافع بود و چون بیاشامند و بخور کنند و بخود برگیرند بواسیر را نافع بود
و خون آن ببندد و محلل اورام سفل و انثیین بود و خون ببندد و عرق النسا و
نقرس را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بجگر و مصلح آن زعفران بود و گویند

مضر است و بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن بوزن آن صمغ البطم
و نیم وزن آن کندر یا بی بود مقل مکی ثمر مقل دویم است و صاحب
منهاج گوید ثمر درخت مقل بهش خوانند چون تر بود و چون خشک گردد و قلی
خوانند و دراندرون وی استخوانی بود و آنکه پخته شود و خارج آن در مکه
خورند و لذیذ بود و در اندلس نارسیده خورند عفوصتی تمام داشته
باشد و اگر اندک و بتابت خشن بود و قابض و بارد بود و شکم ببندد
و قوت معده دهد و پوست وی پخته تقطیر البول را نافع بود و این ثمر را
مقل مل خوانند مقلونیا طونیا گویند گفته شود انشاء الله مقدونیس
و مقدونیس نیز گویند و آن کرفس باقد و نبت و منسوب با قدونیا روم
بود و آن فطراسالیون است و گفته شد ملح بپارسی نمک گویند و آن انواعست
ملح عجین و ملح اندراق و سیاه نفطی و سیاه غیر نفطی و ملح هندی سرخ رنگ
و ملح مراکه تلخ بود و نزدیک بوره بود و نیکوترین اندرانی بود سفید
تنک بپارسی آنرا نمک طبرزد گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در دویم
و دیسقوریدس گوید قوت وی قابض بود و جلا دهد و محلل و منقی بود
گوشت زیاده از ریشها بخورند و در داروها جرب مستعمل بود و اورام
بلغمی و حکه و نقرس و جذام و قوبا سود دهد و بادها را بشکند و منع عفونت
بکند و سود مند بود غلیظی اخلاط را و کمد از اند و چون بار زیت

و هرکه وعسل بیامیزند و بدان غرغره کنند خناق را پاک کند و اگر با عسل بود ورم
لهاة و قلاع را نافع بود و اگر با جو پوست و عسل ضماد کنند اکله و قلاع و آثار سخای
لثه را مفید بود و با بزر کتان برگزندگی عقرب ضماد کردن نافع بود و با بوده
کرمی و عسل و ترو فا گزیدن افعی را نافع بود و با زفت و قطران یا عسل برگزیدن
مار شاخ دار نافع بود و با سرکه و عسل دفع مضرت سم هزارپای و گزیدن زنبور
بکند و چون با مویز و عسل ضماد کنند دما میل را نضج دهد و با فوتنج و خمر یا عسل
منضج اورام بلغمی بود که در انثیین عارض شود و گزیدن نهنگ را سود دهد
و چون سحق کرده در خرقه کتان کنند و در سرکه فرو برند و بر عضو گزیده
بمالند نافع بود و چو با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت افیون و فطر کشنده
بکند و ابو جریح گوید چون با غذایی که بپزند و بود مانند چیزهای خلط کنند
از طبیعت فرو برد تا گویی گرم و خشک گردد و با سهال و قی یاری دهد
و بلغم لزج از معده و سینه دفع کند و معاره شوید و هضم طعام را یاری دهد
و موافق مرطوب المزاج بود و محرور را مضر بود و چون بسرکه حل کنند و بدان
مضمضه کنند قطع خون که از بن دندان آید و قوتی که از وی دندان کنند بود
بکند و اگر گرم کنند و در دهان نگاه دارند درد دندان را نافع بود و چون
بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند و دماغ را پاک گرداند و چون صوف
پاره بدان تر کنند و بر جراحتهایی که تازه بود و خون روان باشد نهند خون

را ببندد و نمک اندرانی خشم را تیز کند و ناخنه و سفیدی چشم را ضعیف گرداند
و سبل را سود دهد و در معده و سپرز را نافع بود و مسهل بلغم عفن خام بود
و سودا و شربتی نیم درم بود و نمک سوخته دندانها را جلا دهد و صفت سوختن وی
نیکوتر آن بود که نمک را بشویند و یک روز رها کنند تا خشک شود پس در دیگی
کنند و سر دیگ بنهند و بر سر آتش نهند و آتش سوخته کرد بر گرد دیگ کنند
و رها کنند تا از حرکت باز ایستد آنزمان سوخته بود و نمک تلخ مسهل سودا
بود بقوت و رازی گوید بسیار خوردن نمک محرق دم بود و مضعف بصر و مقلل
منی و حکه و جرب آورد و صاحب منهاج گوید مضر دماغ و بصر و شش بود و مصلح
وی آن بود که بشویند و سعتر اضافه کنند و گویند بدل آن نیم وزن آن
نوشادر است و گویند نیم وزن آن بوره ملح الدباغین سوریخ است و گفته شد
ملح القلی تنکار است و گفته شد ملح بوره نوشادر است و گفته شود انشاء الله
ملح سبخین ملح طبرزد است گفته شد ملح هندی نمک هندی گرم و خشک بود
و وی گرمتر و لطیفتر از انواع ملح بود ملح نفطی نیکوترین آن بود که مشتق الاکی بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود و قی را یاری دهد و مسهل سودا بود و شربتی نیم درم
بود و مضر بود بلعا و مصلح وی بلیله زرد بود ملوخیا ملوکیه گویند و آن نوعی از
خبازی بود و آن بستانیست و بشیرازی خطمی کوچک خوانند و درخت وی
مانند درخت خطمی بود اما گل وی سرخی کوچک بود و نیکوترین ملوخیا آن بود که سبز

وبزرگ بود وقضبان وی بسپرقی مایل بود وطبیعت آن سپید بود ودر اول
وتر بود در دویم وگویند سپید دوتر بود در سیم التهاب را نافع بود وچون بر سینه
ومعده ضماد کنند وسیلان حیض را نیکو بود واختلاف دم وصداع ورد چشم
گرم را سود دهد بود وچون بآرد جو ضماد کنند والحق گوید بپاره جگر وزهره
بکشاید وچون از آب وی آسی لرم بیاشامند وگویند مصفر بود بجهانه ومصلح وی گل
یا گلاب ملوانیا مقلونیا خوانند وآن خربزه دراز بود وشیرازی آنرا خیار
دراز خوانند وآن مانند خیار زه بود وطبیعت آن سپید دوتر بود ودر هضم دشوار
من هرطلی که بر درخت افتد یا چیزی آنرا من خوانند مانند ترنگبین وکزانگبین
وشیرخشت و بید انگبین ومثل آن وطبیعت آن ماسپرحو به گوید گرم بود در اول
ومعتدل بود در پوشیده ورطوبت سینه را نیکو بود وتشنگی را ورطوبت آن
بزداید وخشونت آن گرم کند وسپرفه که از رطوبت بود زایل کند وجالینوس
بن الحسن گوید گرم بود در آخر درجه دویم وخشکی وی نزدیک بگرمی بود ونیکوترین
آن بود که لون وی صافی بود وهیچ چوب درخت با وی آمیخته نبود واسترخای
معده را نیکو بود وطبیعت شکم دارد ودماء اصفر را سود دهد وچون بیاشامند
وضماد کنند بر شکم وچون مسعوط کنند مقدار دانگی دماغ را پاک کند ویاد دامی غلیظ
از وی سپرون آورد ومقوی ادویه بود وباوی خلط کنند در شربت مسعوط ودوای
غلط کنند با دود بهای بزرگ از بسیار منفعت آن ورهن منیسم درخت

المنسم گفته شد منیخوشه سنبل رومیست وگفته شد مندجوره برومی است
وگفته شد انشا الله وبرومی مندراغورس گویند منثور خیری را بدین نام
خوانند وگفته شد ونوعی از خشخاش است که آنرا منثور خوانند مندسلی
عود است وگفته شد منج مرج است وگفته شد منج زراوشان تخم خیریست
وگفته شد موز درختیست مانند نخل وثمر ویرا موز خوانند ودر طرف
دریا بسیار باشد وطعم شیرین بود مانند خشخاش با پوست بود وطبیعت
وی ابن ماسویه گوید گرم بود در وسط درجه اول وتر بود در آخر آن
غذایی اندک دهد ودرشتی حلق وسینه وسوزش مثانه وسپرز فرخشک را نافع
بود وباه را انگیزاند وگرده را نیکو بود وبول براند وشکم وبسیار
خوردن وی مولد سده بود وصفرا وبلغم زیاد کند وعجب فزاید وی
بر معده ثقیل بود وبطی الهضم ومصلح آن نبات بود که با وی بخورند یا عسل و
پیش از طعام باید خورد وبعد از وی سکنجبین زوری وبعد از غذا نشاید که
خورند تا آنکه غذا بگذرد وتا خاصیت سیم کلابت مورد اسپرغم مورد برست
وبهترین آن رومی بود وطبیعت آن گرم وخشک است در دویم صرع را نیکو بود
ومقوی معده وجگر بود وصداع ورطوبات دماغ را نافع بود وچون بکوبد
برگیرند گرم را بکشد مو بیونانی میون خوانند وبعضی اما میلیقون
خوانند ودیاق بنات وورق وی مانند شبث بود ولکن بیاق وی غلیظتر بود

وبلادی دوکز بود وبیخ ویرا مو خوانند وبلون ووزن عاریقون بود
ولیکن بزردی مایل بود واندکی تلخی داشته باشد وخوشبوی بود واین
بیخ مستعملست وطبیعت آن صاحب منهاج گوید گرم وخشکست در سیم ودر وی
رطوبتی نافع غیر نضج بود وجالینوس گوید گرم بود در دویم وخشک در سیم
ونیکوترین آن سپید روشن پاک بود وبول وحیض براند وملطف
بود وگرم تر از سنبل بود وقابض تر ودر مفاصل را نافع بود وجگر سپرزرا
سود دهد وخوردن وطلا کردن وعسر البول را نافع بود وآماس نشاندن وضماد
کردن وورد مثانه وگرده را نافع بود وچون بجوشانند بیاشامند واگر بکوبند
وبا عسل بسرشند ولعوق کنند بادی که در معده بود ومنع ورد رحم ومفاصل
سینه را نافع بود وچون بجوشانند وزن در آب آن نشیند حیض براند
وچون ضماد کنند بر زهار کودکان بول براند واگر زیاده مستعمل کنند صداع
آورد والحق گوید مضر بود بسپرز ومصلح وی تخم کرفس بود وبدل آن نیم وزن
آن جوز بوا ونیم وزن آن سنبل وگویند بدل آن نیم وزن آن فلفل سیاه
بود وگویند نیم وزن آن جوز بوا مومیایی نیکوترین معدنی بود که از ولایت
دارابجرد خیزد ودیسقوریدوس گوید مومیایی بقوت زفت وقفر بود
چون باهم بیامیزند وطبیعت آن بود والا مومیایی منفعتی بسیار تمام دارد و
وطبیعت آن گرم بود در سیم ولطیف بود ومحلل وشیخ الرئیس گوید گرم بود

در آخر درجه دویم وخشک بود در اول مقوی روح بود وخاصیت دماغ بود وزهرهای
بلغمی وخلع وکسر وسقطه وضربه وفالج ولقوه خوردن وطلاکردن وورد شقیقه
وصداع سپرد وصرع ودوار را سود دهد وچون حبه با آب مرزنگوش سعوط
کنند وگرانی زبانرا وقیراطی بطبیخ صعتر پارسی بیاشامند منع نفث دم از شش
بکند رخشان ودر وحلق قیراطی از وی با سکنجبین با رب توت نافع بود وقیراطی
از وی با آب کمون خفقانرا نافع بود وحبه از وی فواق را زایل کند وچون بطبیخ
کرفس بیاشامند وقیراطی از وی با شیر تازه بیاشامند ریش مثانه را نافع بود
ودو حبه از وی یا قیراطی گزیدن عقرب با شراب صرف یا مثلث بیاشامند
وهمچنان مار وعن کاو بر موضع گزندگی بمالند وحبه سپرچون بیاشامند
نه ونفوذ کنند تا موضع کپرو چندانک در آبی که افتیمون جوشانیده باشند برشکم
مستسقی طلا کنند نافع بود وحبس پاک بول هر روز دو حبه با آبی که تخم کرفس جبلی
وفقاح اذخر دران جوشانیده باشند بیاشامند وابتدای جذام وریح
وداء الفیل هفت روز پیاپی بطبیخ افتیمون هر روز چندانک بیاشامند
وورد معده که از سپرزی بود وسوء الهضم دو حبه هر روز بشراب سیب بیاشامند
وگزندگی مار وعقرب وکسی که زهر خورده باشد هر روز دو حبه با آبی که افتیمون
وورق درمنه وپودنه کوهی دران پخته باشند بیاشامند ورعشه که بسبب رود رود
در اعضا ظاهر گردد هر روز دو حبه با آبی که صعتر پارسی ودر اسن جبلی دران پخته

باشند و جهت اختناق رحم و جمیع علتها که زنان را باشد دیده شود و از سپرای دو چیز
آب پاترج هندی بیاشامند و جهت تب ربع کهنه هر روز نیم دانگ در آب گرم بدهند
درم باد آورد و ران کهنه باشند بیاشامد و این خاصیت زیاده ازین دارد کوتاه
کردیم لیکن آنچه از ولایت درارجر آورند و معروف بشیا نکاره بود و این منفعتها دارد
غیر فرنگی که آن معمول از آدمیست و غیر انواع دیگر از کوهها یا از آب خیزد و آن فقر الیهود
بود و منافع آن نزدیک بمومیایی بود و صفت آن گفته شد مرقوزانا نیکوترین
آن بود که بلون مرداسنگ بود و جالینوس گوید بقوت مرداسنگ بود و در جراحها
گوشت زیاده برویاند و مولف گوید شیرازی آنرا کرماله خوانند و چون
آب بپالایند و در شیب حل کنند که آن بر د موم شمع است و گفته شد موش درنبدی
پوش در نبیدیست و گفته شد مولی حرمل است و گفته شد موراهون کرز البر است
و گفته شد موفیرون نوعی از مموم است نزدیک به بیش و مداوای کسی که آن خورده
باشد مانند مداوای بیش کنند مها صاحب منهاج گوید سنگیست بلون بلور و گویند
بلور است و صاحب جامع گوید نوعی از آبگینه است که در معدن یا معینا جمع میشود
و مها سکیرد و در حجر اخضر یابند و در صعید مصر و آن سنگیست سفید کم رنگ
و نوعی دیگر هست که حسن و رنگ آن کمتر می باشد و صلبتر چون نگاه کنند ظن برند
که بلور اندرانست و نوع اول که گفته شد بلور است بتحقیق و ابو طالب بن سلیمان
گوید مها خاصیت چون در زمان زاییدن از خود بیاویزد زاییدن بروی

بسهل کرد

بسهل گردد و هر کس گوید گرانی زاییدن زا و کسی که بخور بنا گوید چون سحق کنند بسرکه یا
و مرو زعفران و نوشادر و با عسل حل کنند و زنان زا بدان بخور که میدهد و چند نوبت
آن زحمت زایل کند و کیمیو فراطیس گوید مها سود مند بود از نقاش و بیک که
عارض شود و کودکان زا و زنی را که شیر دشوار از پستان آید چون بر پستان
مسح کنند شیر آسان بیاید و تمیمی گوید چون با آب سحق کنند سفیدی چشم زایل کند
مهد نوعی از علطیلیا است که معروف است براحت الاسد و اهل مشرق
قیلیق خوانند میس در حقیقت بزرگ و بیونانی لوطوس خوانند
و ثمر وی بزرگتر از فلفل بود و سیاه رنگ مغز وی سفید و شیرین بود معده را
نیکو بود و شکم به بندد و وی ملطف و مجفف بود و ناخ را جوب وی چون
بیاشامند یا حقنه کنند قروح امعا را نافع بود و زنانی که رطوبات مزمن از رحم
ایشان روانه بود و موی را سیاه گرداند و شکم به بندد میعه بیونانی
میعه سایله را اصطرک خوانند و عسل لبنی گویند و شعل و یا میعه یابسه خوانند
و نیکوترین آن خوشبوی بود و شیرازی آنرا کور خوانند و در وی قبض
و تجفیف بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند تر بود و مسخن و ملین و منضج
بود و گویند دماغ را پاک کند و جذام را نافع بود و طبیعت به بندد و مستعمل
از وی مقدار یک مثقال بود و سرفه و زکام و نزله که از رطوبت بود و سود دهد
و چون بیاشامند یا بخور در کنند تزحیص باشد و از خواص وی آنست که

بخور کردن وی قطع رایحه عفن میکند و وبا را سودمند بود و لیکن صداع
آورد و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی مصطکی بود و صفت میعه سایله
در لبنی گفته شد میبختار کاوچشم است و گفته شد و صاحب جامع گوید میبختار
و میبختار طیلافیون است که آن نوعی از حی العالمست و گفته شد
میسم منیم است و در حب الملنسم گفته شد میبختج بپارسی پخته بود شراب فرقه
مویزج زبیب جبلی گویند و صاحب جامع گوید حب الراس است
و این خلافست حب الراس غیر آنست و مویزج بپارسی مویزک گویند
و نیکوترین آن مصری بود و سیاه رسیده و معروف بود به زبیب الجبل و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیم و محرق و اکال و حریف بود و خاصیت بلغم بکشد
عامه چون با زنجبیل و تنها برجرب اش شده کردن نافع بود و چون با نخود
حب از وی بیاشامند قی کند و سیلان آورد و وی مضر بود به سینه و مصلح وی
کثیرا بود و بدل آن گویند عاقرقرحا بود و در خوردن وی خطر بود که قرحه اسنان
پیدا کند میبوسج شراب سوسن است والله اعلم بالصواب

باب النون ن ن نارجیل

بادنج گویند و رانج نیز گویند و آن جوز هندیست بپارسی نارگیل گویند
و شیرازی گردو هندی و نیکوترین آن تازه بود که بغایت سفید بود
و آنکه وی را ن بود و شیرین بود و طبیعت آن گرم بود در اول درجه دویم و گویند

در اول

در اول باه را زیاده کند و غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و مسخن گرده بود
و تقطیر البول را نافع بود و روغن وی بواسیر را نافع بود و کهنه وی کرم را
بکشد و حب القرع بیرون آورد و طبع به بندد و وی بر معده ثقیل بود و پوست
مغز وی هضم نشود و پوست وی البته باید خراشید و با شکر کوفته و کهنه شده
وی غثیان و قی و کرب آورد و مداوای وی بقی کنند بعد از ان ربّ فواکه
ترش ناخواه نانخه و بانوخیه و نانخاه گویند و شیرازی زنیان و نانخواه بفارسی
پارسیست معنی آن طالب الخبز بود و بعضی طلب کننده نان و نیکوترین آن
تازه زرد و خوشبوی بود که مایل بسرخی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیم و گویند گرمی وی در دویم بود و سده بگشاید و درادویه بهق و برص مستعمل
کنند و دیسقوریدوس گوید چون با شراب بیاشامند مغص و حبس البول و گزندگی
جانوران را نافع بود و حیض براند و ابو جریح گوید طبیخ وی نفخ را بگشاید و دود وی تنهای
کهن را نافع بود و چون طبیخ وی بر گزندگی ریزند در حال درد بنشاند و فارسی گوید
قطع قی کرده سینه بود و معده بگشاید و مسکن ریاح بود و طعام را هضم کند و درد
دل و غثیان را نیکو بود و کسی که طعم طعام نداند و یونس گوید مسخن معده و جگر بود
خوردن وی و ابن ماسویه گوید گرده و مثانه را پاک کند و طبری گوید سنگ بگدازاند
و کرم و حب القرع بیرون آورد و صاحب منهاج گوید باسداد بول براند و اسهال وی
چون در چشم چکانند خون بسته بگدازاند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود

واسحق گوید مقل لین بود و مصلح وی مپس بود و گویند چون سحق کنند و با عسل طلا کنند
بهر دردی که بود در هر موضع که بود و ورم از تحلیل دهد و چون زنان بدان حقنه
کنند رحم را پاک کنند و رطوبات آن خشک گرداند و چون بر روی طلا کنند بثور
لبنی زایل کند و چون بکوبند و با کردکان سوخته بخورند تب خر را نافع بود
نارنج صاحب منهاج گوید پوست وی گرم بود در دویم و حماض وی سرد
و خشک بود در اول محلل ریاح سرد بود از دماغ و وی لطیفتر از اترج بود
و مانند وی بود در فعل و شریف گوید درخت وی مشهور است و ثمر وی مرکب
از قوای مختلف بود پوست زرد وی گرم و لطیف بود و حماض وی سرد و خشک
در سیم و تخم وی و بیخ وی گرم و خشک بود و پوست خشک کرده سحق کنند و با آب
گرم بیاشامند محلل محض بود در زمان و اگر ادمان شراب آن کنند بازیت گرم
دراز از روده سرون آورد و پوست نارنج چون تر بود و در روغن خوبسایند
و سه هفته با آفتاب نهند در منفعت مانند روغن ناردین بود و چون از وی
دو مثقال بیاشامند گزیدن عقرب و مجموع گزندگیها که سم ایشان سرد بود
نافع بود و دانه وی چون بیاشامند جهت سمیایی که عارض شود بسبب
گزندگیها نافع بود و حماض وی بناشتا خوردن جگر را ضعیف کند و معده
سرد مزاج را بود و التهاب معده گرم را نافع بود و از حسیات از جامه سفید
ببرد و اگر مسک در وی خوب نهند بکدازاند و اگر عود و مثانی با یکی جمع کنند

وخشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند سود مندترین دوایی بود جهت
زهرهای کشنده که سبب آن سردی بود **نارمشک** ماهیت خوانند و آن
اقماع رمان هندی است و تاویل آن بپارسی مسک الرمان بود و صاحب
منهاج گوید فقاحی و قشوری و اقماعیت مانند سپاسه اما مولف گوید
فقاحیت مانند تخمی سرخ رنگ و دانه که برگ سبز در میان آن بود و اسحق بن
عمران گوید از خراسان خیزد و فی الجمله منفعت وی مانند سنبل بود و نیکوترین
آن خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دویم و گویند
گرم و خشک بود در سیم لطیف بود معده و جگر سرد را بغایت نیکو بود و لطف
اخلاط غلیظ بود و محلل و شیخ الرئیس گوید بدل آن دانگی و نیم آن زنجبیل و نیم وزن آن
پوست پسته و دانگی آن سنبل بود و ابن عمران گوید بدل آن بوزن آن کمون
کرمانی ناردین سنبل که در بغداد می باشد بود و دو دانگ آن قسط بحری **نار
فارسین** نوعی از جراحت که خشو رش کرده اند بعضی از نتوعات و آن
کشنده بود **ناردین** سنبل رومیست و مولف گوید آن بیخی است بلون
مشابه مامیران و عروق الصفر بود و بشکل اسارون ریشه بسیار دارد لیکن
ریشه وی باریکتر از ریشه اسارون بود و نیکوترین آن تازه و خوشبوی
بود و آنچه بسفیدی مایل بود بد باشد و طبیعت ناردین گرم بود در دویم و خشک بود
در سیم چون کحل کنند موی مژه برویاند و وی بول و حیض براند و ورم رحم را

نافع بود در طبیخ وی نشستن و یک درم از وی با ماء العسل مر انا نافع بود و اسحق گوید
مضرّ است بشش و مصلح وی کثیرا بود و با عسل و بدل آن سنبل هندی بود **ناطف**
بپارسی قبیط خوانند آنچه از شکر بود معتدل بود و موافق جوانان و کهلان و پیران
و مزاجهای سرد و گرم و سرفه که از حرارت بود و آنچه بکنجد سرشته بود اصحاب نزل
و حرقه بول را نافع بود و آنچه از عسل بود موافق مزاجهای سرد و پیران بود لیکن
صداع آورد و مولد صفرا بود و خاصه جوانان را و آنچه بفستق بود نافع بود کسی را که در سینه
و شش او سده و خلطی بلغمی بود و آنچه بکنجد بود کثیر الغذا بود و نافع بود به سرفه و سینه را
لیکن ثقیل بود و مرخی معده و آنچه بمغز گردکان بود در غایت گرمی بود معده بلغمی را
نافع بود و گرده لیکن صداع آورد و تعدیل آن بخشخاش و کاهو کنند و آنچه
با بادام بود دانه که گرمی داشته باشند سرفه که از رطوبت بود نافع بود **نبق رطب**
بپارسی کنار تر خوانند و حب نبق و ما گوید و طبیعت آن سرد بود در اول
و تر بود و گوینده خشک بود در اول و آنچه شیرین بود و سردی وی کمتر بود و آنچه
مایل بود بحموضت سرد بود و طبیعت را بنه و گویند حکم وی حکم سیب
و امرود و مساوی بود و آنچه معتدل از وی شکم ببندد و غیر معتدل دافع قوت بود
از بهر آنکه هضم نشود و صحیح هیضه بود و وی مولد بلغم بود و تدبیر اینست که بعد از خوردن
بعد از وی سکنجبین خوردن که سرد مزاج را و گرم مزاج را کل الکمون **نبق یابس** کنار خشک سرد و خشک
بود و سردی وی کمتر از سردی تر بود و در وی تجفیف و تنظیف بود و قابض بود

قوت معده بدهد و شکم ببندد و منع ترقق و اسهال که از ضعف معده بود بکند
خاصه چون بریان کنند و با تخوان بکوبند و غذا اندک دهد **نبیذ الارز** حب صنوبر
است و گفته شد **نبیذ التمر** شراب خرمایی نیکوتر آن بود که از رطب سازند و
طبیعت آن گرم و تر بود و بدن را فربه کند و مسهل بود و غذا بسیار دهد و سپیتی بود
و غلیظترین نبیذها بود بعد از دوشابی و تشنگی آورد و فروق تیره و سودا اوی
بود و مضر بود با عصاب و حواس و آثار زرش مضرت وی کم کند **دوشابی** نیکوترین
آن بود که از سیلان رطب سازند و آن گرم و تر بود و حرارت وی کمتر از خرمایی
بود و مسهل طبیعت بود و چون بکند دو غذا بسیار دهد و غلیظتر از خرمایی بود و دیرتر
بکند و دوباد انگیزتر بود و مولد سده بود و خاصه چون تازه بود **نبیذ العسل** گرم بود
بغایت کمتر از خمر بود و خشک بود و رطوبت معده سرد و مزاج و مرضهای سرد
بلغمی را نافع بود خاصه چون با افاویه سازند و وی خمار آورد بیشتر از خمر و مضر بود
محرور مزاج را و مولد صفرا بود و صداع آورد و اول آن بود که متقلب با بار مزوّر کنند
و تنقل آن بمیدار نه و اگر خمار عارض شود رب فواکه ترش مانند ریب انغور و
اترج خورند **نبیذ الفانید والتین** مسهل طبیعت بود و صفراوی مزاج را که موافق بود و کسی که
علت گرده و مثانه داشته باشد و سینه و شش را نیکو بود و پیچیدن و ...
و جرب و حکه آورد و فی الجمله جمیع نبیذها مقفر باشند از شراب انگوری **نبیذ الزبیب**
گرم و تر بود و حرارت وی دون خمر سیاه غلیظ بود و چون افاویه در وی کنند

پس باطبع وی باشد رطوبت معده را نافع بود ولیکن منافع ... زند و یک بود بجز
و سهل بود و اگر با عسل با وی بود گرم و خشک بود و سپید و مزاجرا و مرضهای سپید
طبقی را نافع و ادرار بول کند و همچنین گرده و مثانه بود و سنگ و فضول بیرون آورد
و شکم ببندد و آنچه از موی بجبرد بود و غذا بیشتر دهد و عرقی که از وی حاصل
شود منتن و غلیظ تر از عرقی بود که از شراب زود مستحیل شود بخلطی سیاه که آنرا
در وی قوت خواسته و بعد از آن مستحیل بسودا گردد و سوداوی مزاج باید که از جلاب
نماید از وی **نبید النارجیل** میکری نیکو بود و همچنین و ملین بود و نافع بود جهت
درد پشت و گرده که از خلطی سرد بود **نبات** بهترین سفید شفاف
پاک سبک بود و طبیعت وی معتدل بود حلق را صافی کند و سرفه را نافع بود
و موافق سینه و شش و قصبه آن بود و اگر لاجورد اضافه وی کنند سودا را نافع
بود و مضر بود بمعده گرمی و مصلح آن فواکه مز بود **نبات الرعد** کماه است و گفته شد
نجب پوست بلیلج بود و نجب اسم بر قشری بود و مخصوص بود بلیلج طبیب
نجم و نجیل ... اسم ثیل و گفته شد **نحاس** بپارسی مس گویند
و آن انواعست یک نوع ... بود که زرد وی زند و معدن آن قبرس بود و آن
فاضلترین انواع مس بود و یک نوع سرخ روشن بود و یک نوع سیاهی مایل بود
و صنعت زرد کنند و یک نوع طالیقون است و گفته شد و مس چون بسوزند ...
... گویند و وی حریف بود و در وی قبض بود و چون بشویند نافع بود ...

آن بشبی رقیق الملس سرخ بود از هر دو طرف و طبیعت آن گرم و خشک بود در دویم
و در وی حدت و قبض بود و شرب کردن از طرفهای سین مسهل بود و باید که
حذر کنند از آنچه چیزها در وی رها کنند از شوری و تلخی و ترشی و شیرینی و جگر بریان
و گوشت و اول آن بود که چون چیزی در وی بپزند چون گرم بود از وی بیرون
و رها کنند گرد آن سپید شود و که مضر بود و زنگار وی سم است **نحاس محرق**
روسختج خوانند و گفته شد **نحام** مرغ آبی بود و ابن ماسویه گوید گوشت وی
اکرم لحوم طیر بود و افضل آن گرم بود و چرب و تو ج چشم بدهد و منی بیفزاید
و مصلح ... بود و صاحب منهاج گوید صحیح آنست که دیر هضم شود و از بهر آنست
که با ابازیر مستعمل کنند و از پی آن مثلث خورند با بعضی جوارشات **نخاع**
بپارسی پشت مازه گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود **نخاله** بپارسی
سبوس گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و در وی جلا و تلیین بود
و تنقیه بسیار سینه را نرم گرداند خاصه حسوی که از آب وی و شکر بپزند و وی
محلل ریاح و بلغم بود و چون در موضعی تلخی بود گرم کرده در کیسه کنند و تکمید کنند نفع را
تحلیل دهد و با سرکه گرم کرده بر جرب متقرح ضماد کنند نافع بود و چون با شراب
بپزند و ضماد کنند بر پستانی که شیر در وی بسته بود و ورم آن پاک کند و شیر روانه
کند و نخاله با ورق تر تیزه بپزند و بر گزندگی عقرب ضماد کنند در دیا پاک کند و اگر
با آب تنها همین عمل کند و اگر سبوس در سرکه خیسانند و در آتش نهند و دود آن

در بینی کسی رود که زکام دارد نافع بود **ند** بپارسی کشته خوانند و آن مرکب
از عود و عنبر و مشک بود و بخور وی مقوی قلب بود و دافع سموم **ندغ** صعتر
بریست و گفته شد **نرجس** عبهر خوانند بپارسی نرگس گویند نیکوترین
آن مضاعف بود و بشیرازی آنرا مسعت زرده خوانند و طبیعت آن معتدل
بود در گرمی و خشکی و لطیف بود و گویند گرم و خشک بود در دویم و گویند در سیم
بیدره دماغ بگشاید و زکام سرد را نافع بود و در وی تحلیل قوی بود و صداع
که از رطوبت بود و سپید دهد و صداع سرهای گرم بود و مصلح وی بنفشه و کافور
بود **نرد** طلائیست مرکب از صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض
و اسفیداج و مردار سنگ و رحمهای گرم را نافع بود **نزوک** مؤلف گوید صاحب
منهاج و صاحب جامع صفت وی نگفته اند آن گیاهیست گویی که ورق آن
بورق خیار زه ماند و بیخ و ... و اللفر گویند و گویند پلنگ را از ایده و تخوار بود
چو یکبار زاید بقدرت حق تعالی میداند که چون این بیخ بخورد دیگر آبستن نشود
آن گیاه را طلب کند و بیخ آن بر کند و بخورد دیگر آبستن نشود و بقدرت حق
تعالی مهره در شوی پیدا شود و گویند در پس سر وی و گویند در بن دم و گویند در
شیردان بود و در میان سرگین وی یابند و مؤلف گوید محققست در بن دم
وی بود و این خلافیست و آنرا خجر النمر خوانند بپارسی زرک پلنگ خاصیت آن
بسیار بود و هر جراحتی که ناصور شده باشد آنرا بسایند با آب و بر جراحت طلا کنند

بلاد

نیکو شود و هر زنی که حمایل وی کند دیگر آبستن نشود و هر مرد که با خود دارد
و هیچ زن از وی بار نگیرد و امتحان وی آنست که اگر در شیر گوسپند
اندازند شیر بریده شود و اگر کسی با خود دارد درد کان خباز رود تا نهادر
تنور افتد و زرک از یک دانه سیر کوچکتر بود نه بسیار و رکهادار شده باشد
و لوریان علی بپازند و علی بکار دتوان زرا شید و زرک ... و طلح
رنگ زرک برنگ پوست پلنگ باشد و سیاه و سپید **نسرین** در حبشی خوانند
و آن دو نوعست یک نوع بپارسی گل مسکین خوانند و یک نوع نسرین و قوت
وی تر دیک بیاسمین بود و روغن وی مانند روغن نرگس بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در اول و شیخ الرئیس گوید در دویم و گویند در سیم و روی منقی و ملطف
بود و سرد ی اعصاب را نافع بود و گرم کوشش بکشد و طنین و دوی را سود دهد بوی
و سپید منی بکشاید و درد دندان را نافع بود و مسکن قی و فواق بود و چون بهار دارم
از وی بیاسایند خاصه بری وی و اصحاب مره سود او که سبب آن عفونت
بلغم باشد سود دهد و همچنین دماغ و مقوی دل و دماغ بود و چون ادمان بوی بدن
وی کنند و محلل ریاحی بود که در سر و سینه بود و طبیعه بیرون آورد و چون بجوشانند
کرده در حمام بر خود مالند بوی بدن خوش کند و عرق و چون بکوبند و در کلف
روی مالند زایل کند و چون خشک کنند و هر روز نیم مثقال از وی بیاشامند
چند روز بیایی جواتی را نگاه دارد و مانع غشی بود **نسر** شریف گوید

مرغیست بغایت بزرگ و ثقیل الطیران بود و بپارسی کرکس گویند و در طیران چون
میل کند از مشرق بمغرب پرواز کند و هم در آن روز باز گردد و این از عجایبست
گوشت وی گرم و خشک بود و چون بخورند تشنج را نافع بود و غلیظتر از گوشت
مرغان بود و دیر هضم شود و کیموس بد دهد و مولد مره سودا بود و نزدیک
بگوشت کلنگ بود و هم جنس وی و گویند زهره وی چون در چشم کشند صفت
نزول آب بسپرد و طلا کنند بر اطراف چشم نافع بود جهت نزول آب و اگر
با همچندان عصاره … بیامیزند و ببویند و کحل کنند تاریکی چشم را نافع بود
و غلظ اجفان و جرب آن و پیه وی چون بگدازند و در گوش چکانند گرم
گوش را نافع بود خاصه چون با پیه … کنند **ن…** بیونانی … گویند
بپارسی … بود و نیکوترین وی سفید بود که آنرا … خوانند طبیعت
آن سرد و خشک بود در اول و گویند سرد بود در دوم و تر بود و چون
با زعفران بر کلف روی طلا کنند زایل کند و چون بپزند با … چندان
آب و قند و روغن بادام اضافه کنند سرفه و خشونت سینه و حلق و قصبه
شش را نافع بود و وی ریش چشم نیکو بود و چون بریان کنند شکم ببندد
و چون با شراب بپزند کی افعی طلا کنند سود دهد و گویند … اکثر
ده از هر جزو از گندم باز … و دیر هضم شود و سده آرد و گویند
مولد سودا بود و مصلح وی شیرینی بود مانند شکر و عسل و بدل آن … بود

و گویند … مغسول **نشاره** طبع وی طبع درخت بود و نشاره چوب
کهن چون … که مانند آرد جو و ضماد کنند بر ریش تن اصلاح آورد و چون همچندان
انیسون با شراب … و در … کتان … کنند و بسوزانند و سحق کنند
در … انگشت نافع بود و شریف گوید نشاره چوب … گرم و خشک چون
با … زایل کند و چون دود … کژدم … بگریزند و پشه بکشد منفعت
نشاره عاج در صفت فیل گفته شد **نقار** درخت گز چون در کوه روید نقار
خوانند و چون در زمین روید اثل خوانند و گفته شد **نطرون** بوره ارمنیست
و گفته شد **نعنع** بیونانی … خوانند و … را پودنه گویند بشیرازی … خوانند
نیکوترین آن تازه بستانی بود و خشک نیکوی وی آن باشد که در سایه خشک کرده
باشند و طبیعت وی معتدل بود و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرم و خشک بود در دوم
و گویند گرم بود در سیم و خشک بود در اول و در وی قوت … قابض بود و نافع …
لطیفترین بقول خوردنی بود و … و پس گویند عصاره وی چون با سرکه
بیاشامند قطع نفث دم بکند و کرم دراز بکشد و محرک شهوت جماع بود و چون با آب
انار ترش دو سه شاخ بیاشامند فواق و غثی و هیضه پاک کند و اگر با سویق
ضماد کنند بر دنبلات بگدازد و اگر بر پیشانی نهند با پوست … صداع زایل کند
و اگر بر پستانی که شیر بسته بود ضماد کنند ورم آن پاک کند و چون با نمک بر زخم
سگ دیوانه ضماد کنند مفید بود و چون بر زبان مالند خشونت زبان زایل کند

و چون زن بخود برگیرد پیش از مجامعت منع آبستنی بکند و اگر دو شاخ از وی
در شیر مالند و رها کنند شیر را نگاه دارد و از … روی بغایت معده
را نیکو بود و شریف گوید چون بخایند درد دندان را نافع بود و چون بر موضع گزیدگی
عقرب نهند نافع بود و چون سعوط کنند صاحب … را که ظاهر بود … نوبت … نوبتی
و اگر از عصاره ورق وی با روغن بغایت نافع بود و صاحب بواسیر را عظیم
نیکو بود و ورق وی ضماد کردن و گویند معده را بغایت نیکو بود خوردن و ضماد کردن
در معده زایل کند و قوت وی باه بدهد و اشتها بیارد و … معده بود و دفع
قی بکند که از بلغم و ضعف فم معده بود و چون با قدری عود یا مصطکی بخایند
فواق و خفقان را زایل کند و مقوی دل بود و مفرح … را نافع بود و …
وی … در حلق پیدا کند و گویند مولد ریاح بود و مضر بود … و مصلح وی …
و گویند بدل بود … بود **نعام** بپارسی اشترمرغ گویند و جالینوس گوید
گوشت بط و نعام کثیر الفضول و عسر الهضم بود و رازی گوید گوشت وی غلیظ بود
بغایت باید که اصلاح آن مانند اصلاح گوشت بط کنند و ابن رضوان گوید …
چون بگیرند در اول تابستان و آخر بهار که در هر موضع که بنهند مار و افعی بگریزد و چون
… وی بشنوند غشی آرد و گویند … وی محلل اورام … بود محلل قوی و بر
گزیدن عقرب ضماد کردن و آشامیدن نافع بود و … بود
… **نفط** سیاه بود و سفید بود و نیکوترین آن سفید بود و طبیعت

آن گرم و خشک بود در چهارم و اسحق گوید تریاقیست و وی لطیف و محلل بود …
… و درد ورکین و مفاصل و لقوه و فالج و سپیدی که در چشم بود و دفع نزول
آب … کهن را نافع بود و چون دو مثقال از وی با آب گرم بیاشامند
مغص را پاک کند و بادها بشکند و سردی مثانه را سود دهد و … چشم
بیرون آورد و … طلا کردن نافع بود و کرم دراز و حب القرع بکشد
و اسحق گوید مضر بود … و مصلح وی … بود و بدل نفط سیاه
قطران بود **نفد** عصفر است گفته شد **نلک** شجر زعرور است
و گفته شد **نمام** نمام الملک گویند و نانا خوانند و آن سیسنبر است نیکوترین
وی آن بود که سبز و تیز بوی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و گویند
در دوم و شیخ الرئیس گوید دفع عفونات بکند و … بکشد و … سپرز را
نافع بود و فلغمونی سخت صلب و کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد
… و سنگ بریزاند و گویند چون … و با روغن گل بر سر طلا کنند
نسیان و صداع و اختلاط ذهن را نافع بود و چون با شراب بیاشامند فواق
استسقایی زایل کند و تخم وی … طلا کردن …
… بغایت نافع بود و بوییدن وی صداع سرد را سود دهد و محلل
بلغمی از دماغ و بدل آن بادروج بود **نمل** بپارسی مور گویند شریف گوید
از قول … که مور بزرگ که در گورستانها بود چون سحق کنند و بر ریش

لطوخ کنند بعد از تنقیه زود زایل کند و چون صدعه را از وی بخیسانند و از
پنج درم روغن زنبق اندازند و سه هفته رها کنند بعد از آن در قضیب مالند
منوط آورد و اعصاب قضیب را قوت دهد و چون سحق کنند بآب و بر شب بغل
طلا کنند بعد از آنکه موی برکشیده باشند دیگر نروید و اگر روید ضعیف بود و چون
تکرار کنند دیگر نروید **نمر** جانوریست پلنگ گویند ارسطاطالیس گوید خون وی
چون بر کلف مالند و رها کنند تا خشک گردد زایل کند و مغز وی چون بگدازند
بروغن زنبق و زن کو در سر گیرد درد رحم را نافع بود و پیه وی گرم و خشک بود
چون بدان دهان کنند فالج را نافع بود و هیچ حیوانی نیکوتر از وی نبود و جاحظ
گوید اگر آدمی پیر گفتار در اعضای خود بمالد و برابر پلنگ رود در جایگاه وی بنشیند
پلنگ را قدرت نبود که حرکت کند و زهره وی سم قاتل بود و گفته شد که
وی نیز گفته شد **منیسقون** کرسنه است و گفته شد **نوارنس** نوعی از قتا در بزرگ
است و از آن انجر القلقاس خوانند و مسواک العباس و مسواک المسیح نیز گویند و در قتاد
گفته شد **نوره** کلس است بشیرازی آهک خوانند و نیکوتر آن سفید است
بود و آب ندیده وی بغایت گرم بود و ملطف و محرق و آب ناسوده وی چون دو روز
پس روز بوی بگذرد نه محرق بود بلکه مسخن بود و مغسول وی مجفف بود بی لذع که وی شست
زیاده بگذرد و در سوختگی آتش را نافع بود و مغسول وی معتدل بود و خشک و
نوره بهر جوشی که خون روان بود و چون بدان نهند قطع خون بکند و وی مضر بود

بتجفیف چون در حمام طلا کنند و اولی آن بود که بعد از آن روغن بنفشه و گلاب
و نقل و عصفر و تخم خربزه و آرد برنج بمالند و اگر اعضا بسوزاند و دوا تر برون کنند
روغن گل و آرد عدس پس و پرکرده و گلاب طلا کنند و خوردن وی کشنده بود و
علامت وی آن بود که دهن و شکم و معده و سوزش آن و حبس البول
و مغص و اسهال خون بسبب قرحه امعا پیدا کند و نوره با بول برون آید و سستی
اعضا و غشی احداث کند و خفقان و مداوای وی قی کنند بآب گرم و
روغن پس شیر تازه و روغن گل و جلاب و آشهای چرب از مرغ و روغن
بادام و لعابات نافع بود **نوشادر** معدنی و عملی بود و ابن تلمیذ گوید نیکوتر
آن طبیعی غرا پانی صافی بود مانند بلور و عافقی گوید گرم و خشک بود در اقلیم
ملطف و مذیب بود و سفیده چشم را نافع بود و ملازه افتاده را محکم کند
چون در حلق دمند با ادویه دیگر و خناق بلغمی را سود دهد و ملطف حرارت
بود و چون در آب حل کنند و در خانه بیفشانند مار بگریزد و اگر در سوراخ
مار ریزند بمیرد و چون سحق کنند بآب سداب و بیاشامند علق که در حلق
چسبیده باشد بکشد و شریف گوید چون بروغن بپرورند و بر جرب سوداوی
مالند در حمام زایل کند و چون بخایند و در دهان افعی اندازند بکشد زود و
چون بروغن گل بر برص مالند بعد از تنقیه برص زایل کند خاصه چون مداومت
کنند و رازی گوید بدل آن بوزن آن شب و بوزن آن بوره و بوزن

آن نمک اندرانی **نوى التمر** بپارسی استخوان خرما گویند گرم و خشک بود در دوم
قبض و جلای بود و چون بسوزانند ریشهای بد را نافع بود و اگر سوخته وی
غسل کنند و سحق کنند و بمیل بر پلک چشم کشند موی برویاند و چون در چشم
کشند ریش چشم را نافع بود و اگر خلط کنند با سنبل الطیب نیکوتر بود در
رویانیدن و طبیخ وی سنگ برون آورد **نوى الاهلیلج الکابلی** استخوان
هلیله کابلی نیکوتر آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک بود در دوم
حبس البول را سود دهد و مقدار خوراک از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود
بسپرز و مصلح وی شراب بود **نوح** لبلاب است و گفته شد **نهق** صاحب
منهاج گوید جرجیر الماء است و صاحب جامع گوید جرجیر البر است و هر دو گفته
شد جرجیر بریست و گفته شد **نیلوفر** لینوفر خوانند و بسریانی کرنب الما
و بیونانی نیمفا و حب و یراحب العروس خوانند و گویند خلاف است و نیکو
ترین نیلوفر بغدادی بود که گل وی آسمانگون بود و طبیعت آن سرد
و تر است در دوم سردی وی زیاده بود از سردی بنفشه و گویند سردی
وی در سیم بود و مربای وی با آب برشته کنند نافع بود و نیلوفر در همه گرم را
سود دهد و گل وی منوم بود و صداع گرم را نافع بود و منع احتلام بکند و شهوت
باه بشکند چون یک درم از وی بشراب خشخاش بیاشامند و منی ببندد و
بخاصیت که در دنیست مربی و تخم وی در مثانه را نافع بود و ضماد کردن و تخم وی

ترف را سود دهد و چون در آب بجوشانند و بر سر ریزند خواب را سود دهد
و نیلوفر جبان مضر بود بمعده که بنفشه و خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح
وی نبات بود و بدل وی بنفشه و اصل نیلوفر هندی حکم بروح دارد و نیلوفر از
ادویه قلبی بود و قسمتی که تحلیل آن بزعفران و دارچینی کنند **نیلج** عصاره
نیل است **نیمفا** نیلوفر است و گفته شد **نیوق** ادراک و گفته شد **نیل**
حشیشت عصاره او را نیلج خوانند و شجره او را عظلم خوانند و نیکوتر ین
ورق وی سبز بود که بسرخی مایل بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود
در دوم و گویند سرد است در اول و گویند سرد است باعتدال و متوسط
بود میان تری و خشکی و قابض بود و منع نفث الدم بکند و کلف و بهق
را نافع بود و داء الثعلب و سوختگی آتش و خراجات بد که در اعضا پیدا شود
و ریشهای عفن و سرطان بخت کود کاز اکرا که گشته نافع بود و عصاره وی
نیز همچنین و اسحق گوید نیستیق چون بیاشامند سود دهد با قلوس چنانکه جنبیر و اگر
عصاره وی بسر که حل کنند و بر ریشها مالند نافع بود و اگر ادمان کنند بر خنازیر
منفجر ضماد کردن با تمر هندی بر آن بگدازد و اسحق بن عمران گوید بدل نیلج بوزن آن
آرد جو و دو دانگ ماهیان بود والله اعلم بالصواب

باب الواو و هی واحد

ولغت مایل بین لبلابست و گفته شد **وبر** فرو است و گفته شد

وبرالارنب پشم خرگوش چون بر شریان دریده نهند با صبر و اقاقیا کنند
و سپیده تخم مرغ منع خون رفتن بکند **وبرالقط** پشم گربه سوخته چون سحق
کنند و در بینی دمند خون باز ایستد **وج** عود الوج بیونانی اقورون و بپارسی
اوه گویند و قوت وی نزدیک بزرپا بود و نزد او مه و نیکوترین وی آنست که
سبز خوشبوی سپید بر کرده بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول درجهٔ دوم
و گویند در سیم لوزاهانی گفته و تجفیف رطوبت مفاصل بود و باد را زایل گرداند
و گرانی زبان را سود دهد و بهق و برص و تشنج و درد پهلو و درد سینه و جگر و صلابت
سپرز و مغص و فتق را نافع بود و بول و حیض براند و گزیدن جانوران را سود دهد
و سپیدی چشم زایل کند و تاریکی که از رطوبت بود و اسحق گوید صفرا و بلغم را
سود دهد و شربتی از وی یک درم بود و گویند مضر بود بسر و صداع و تخمه انگیزد
بود و مصلح وی انیسون گویند در پستن باد ها و تقویت جگر بدل آن بوزن آن کمون
کرمانی و دو دانگ وزن آن ریوند چینی و اسحق بن عمران گوید آن بوزن
آن و ربع وزن آن عود قرنفل بود **وخشیزن** در مدینه خراسانی بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود و کرم و حب القرع بیرون آورد و شربتی از وی یک مثقال بود و
بدل وی شیح ارمنی بود **ودعه** مهره ایست که آنرا بپارسی گاو گویند
و آن مشهور است آرایش اسپان را و قلادها از آن کنند **ودع** بپارسی پلنگ خوانند
بزرگی وی سپیده مهره و کوچک وی بشیراتی گوشهای و آن نوعی از حلزون است

و حلزون شبیح بود و آن سپید و پخسیده بود و ودع دراز و پخچه و در قوت
مانند صدف باشد و بخاصیت مانند شبیح **ودج** زوغا و رطب است و گفته شده
ورل شیخ الرئیس گوید بشکل وزغ و پای او برص بود و دنب وی دراز بود
و سر وی کوچک بود و وی غیر سوسمار است و بخلاف وی در شکل سر و بدن
و گوشت وی بغایت گرم بود و سمین بود و گوشت و پیه وی خاصه چون طلا کنند
و مر وی قوت جاذبه بود و جذب پیلی و شوک کند سرگین وی مانند سرگین
سوسمار سپیدی چشم زایل کند و موی بر داء الثعلب بر دیانند و سرگین وی
کلف و وضح و قوبا زایل کند و شریف گوید چون بکشند و همچنان با خون در دیگ
اندازند و با روغن بپزند تا مهرا شود و جهت فرط که در سر کودکان بود و هیچ
معالجه نیکوتر از آن نبود و رازی گوید پیه وی چون در قضیب بالند مالیده
بغایت قضیب را بزرگ گرداند و بدل پیه وی سقنقور بود **ورل مائی**
سقنقور است و گفته شد **وراحالوز** کره البیضاء است و گفته شد **ورطوری**
سطاحیلس است و گفته شد **ورس** نباتی یمنی بود و نبات وی مانند
نبات کنجد است و گویند یکسال بکارند و ده سال باقی بود و ثمره بود و نیکوترین
وی آن بود که تازه و سرخ رنگ بود که زرد وی زند مانند لون عصفر و بنفش گل
بابونه بود خورد و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم قابض و لطیف بود
کلف و نمش را زایل کند طلا کردن و چون بیاشامند و قیح را سود دهد و سنگ

بر تراند و درد گرده و مثانه سپرز را نافع بود و شربتی از وی یک درم بود
و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی عسل بود و گویند جامه که بوی رنگ کرده
باشند مقوی باه بود و پوشیدن آن **ورد** گل خوانند بپارسی گل گویند
و بهتری وی زهری که بود آنرا ورد خوانند و گل سرخ را جرجم گویند و گل سپید را
و نثر و نیکوترین آن تازه فارسی بود که هنوز تمام نشکفته باشد و رایحه وی
قوی بود و بغایت سرخ بود و طبیعت آن مسیح بن الحکم گوید سرد بود در اول
و خشک بود در اول درجهٔ دوم و گویند در سیم و متوسط بود در غلظت و لطافت
و تجفیف وی اقوی بود از قبض و وی مقوی اعضای باطن بود و لثه و اسنان
و مصلح نتن عرق بود در حمام که و مالیدن و قطع تا دلیل بکند چون سحق کرده استعمال
کنند و مسیح بن ران و بغل و گوشت در زخمهای عفن بر رویاند و صداع ساکن کند
و اقتاع وی نفث الدم را نافع بود و وی معده و جگر را نیکو بود و سپیده که در جگر بود
از حرارت بگشاید و حلق را نیکو بود و چون با عسل بپزند و بدان غرغره کنند و سکن
وجع مقعد بود و چون بر مرغ طلا کنند و بطبیخ وی حقنه کردن قرحهٔ امعا را
نافع بود و تر وی مسهل بود و ده درم از وی ده مجلس براند و سه درم از وی حرارت
تب ربع را نافع بود و چون با سپل بپزند و بر معده ضماد کنند قرحه آنرا نافع بود
و خشک وی نه مسهل بود و چون در دهان نگاه دارند بثره و قلاع را نافع بود
خاصه چون با عدس و کافور بود و بوییدن تازه وی صداع گرم را ساکن کند

و قوت دل و دماغ بدهد و در بعضی مردمان زکام آورد و در بعضی ماشرا و مصلح آن
بوییدن کافور بود و چون بر روی وی بخسبند قطع شهوت باه بکند و ذرع
وی لحب الزلم کنند و شیخ الرئیس گوید جوهر وی مرکب بود از گرم و سرد
مانند مورد سردی وی در دوم بود و گرمی در اول و در وی ملینی بود و بوی
بود و عطریت ملایم جوهر روح بود و غشی و خفقان گرم را نافع بود و چون آب وی
اندک اندک تجرع کنند **وردالحمار** ورد الفجار خوانند و ابن ماسویه گوید
آن گلیست که اندرون وی سرخ بود و بیرون زرد و طبیعت وی سرد
و خشک بود و بشیرازی آنرا گل تجبه خوانند و دورویی گویند و رازی گوید بهار
ورد المنتن گلیست بدبوی بلون مانند گل سرخ و آنرا ایقون خوانند و طبیعت
وی گرم و خشک بود و بیخ وی محرق بود مانند عاقرقرحا **وردالحمیر** نوعی از عود
الصلیب است که آنرا ذکر خوانند و گفته شد **وردالارمنیه** گل خطمیست ورد
الزوان خوانند و گفته شد **وردقرا** شقایق النعمانست و گفته شد
وردالحب کیکج است و گفته شد **وردالصینی** نسرینست و گفته شد **وریشان**
بپارسی مرغ الهی خوانند گوشت وی شکم ببندد و تخم او ارقم بود و باید که
بسرکه بپزند **ورق الخوخ** برگ شفتالو بود و چون بر بدن طلا کنند قطع بوی بوزه کند
و آب آن در گوش چکانند کرم گوش بکشد و چون بر ناف ضماد کنند
کرم شکم بکشد **ورق الطرفا** برگ گز باشد و قابض بود و چون بپزند و بدان بشویند

یا آب آن بر وی میریزند نافع بود و مقوی لثه مسترخی بود ورق الدلب برگ چنار
نیکوترین آن تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و ورمهای گرم که در زانو بود
نیکو بود ضماد کردن و چون بکوبند و بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند
و سوختگی آتش را نافع بود و وی بد بود حلق و سینه و چشم و گوش و از خواص وی
آنست که خفاش از وی بمیرد ورق الغرب برگ وزک چون بکوبند و بر
جراحت پاشند گوشت برویاند و آب وی چون بیاشامند کسی که علق خورده باشد
نافع بود از حلق بیرون آورد ورق الکرم برگ رز چون بکوبند و ضماد کنند
صداع که از گرمی بود زایل کند و ضماد کردن با رامک بر تهی گاه قطع اسهال بکند و
خاییدن وی مقوی لثه مسترخی بود ورق السرو نیکوترین آن بود که از سرو
کهن گرفته و طبیعت وی معتدل بود در میان سردی و گرمی و گویند گرم و خشک بود
و قابض محکم لثه ورق الاجاص برگ آلوی سیاه چون با شراب بپزند و بدان
غرغره کنند قطع سیلان مواد از لثه و حلق بکند و چون مضمضه کنند منع سیلان
مواد از لثه بکند ورق العلیق در علیق گفته شد ورق البلوط سرد و قابض بود
اندک لطیف در وی بود و چون بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت برویاند و در شیافهای
دشخوار بصلاح آورد ورق الزیتون معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم
جرو بسوزند قایم مقام توتیا بود و در داروهای چشم و چون بپزند گیرند درد دندان را

نافع بود

نافع بود و آب بگیرند وی چون در دهان نگاه دارند قلاع را زایل کند و ورق زیتون
بری چون بر داء الثعلب طلا کنند سود دارد و چون با آب غوره بپزند خضاب اگر چون عسل شود
و بروی آن موضع داء الثعلب طلا کنند قطع کند ورق شوکة المصریه برگ درخت امغیلان است و
گفته شد ورق السمسم برگ کنجد سرد و تر بود و چون بکوبند و موی بدان بشویند
دراز و نرم گرداند و خشکی زایل کند ورق الکبر در کبر گفته شد ورق الحنظل در حنظل گفته شد
ورق [illegible] در شنبلیله گفته شد ورق الاترج در اترج گفته شد ورق التوت در صفت
توت گفته شد ورق الجوز مجفف بود و در وی قبض بود چون بخایند و بر ریش نهند
سود دارد و جهت بثرها که در دهن بود ورق الزیتون الهندی خالیسفرا است و گفته شد
ورق الغار در غار گفته شد ورق النبق برگ کنار معتدل است و مجفف و قابض و لطیف
بود مقوی شعر بود و منضج اورام و در وی تحلیل بود ورق شجرة البق در ارو گفته شد
ورق المصطکی در صفت مصطکی گفته شد ورق حب الخضرا در حبة الخضرا منفعت وی
گفته شد ورق الکسنا معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول مجفف
قرحها و بثرها بود و چون بکوبند و بر آن پاشند پالنگ کند و ورق بید سفید
صلابت رحم را نافع بود ورق الخلاف برگ بید در وی حرارت و اندک قبضی بود و
طبیعت آن سرد و خشک بود و عصاره وی در دسر و صلابت سپرز و صلابت رحم را نافع
بود و مسهل صفرای محترق سود دارد و نافع بود ورم و صرع و گزندگی عقرب را نافع بود
چون بیاشامند از وی یک درم با شراب و چون ضماد کنند از بیرون هم

سود دهد و در وی بول براند و سکون و اختناق رحم را نافع بود و مفاصل و نقرس
و دوالی های گشته را سود دهد ورق المازریون در مازریون گفته شد ورق السرمق
سرمق است و گفته شد ورد العلیق گل سرکل گوینده سرد و خشک بود و قابض
و مجفف اطلاق شکم را نافع بود و نفث الدم و قرب و ضعف معده ورد اللوز
بهار بادام سرد بود و مقوی دماغ و دل بود ورد التفاح هم سرد بود و مقوی
دل و دماغ ورد الکمثری هم سرد بود و مقوی دماغ و دل بود و طبیعت و منفعت
بهار بادام و سیب و به و امرود مانند یکدیگر بود ورد الخیری در خیری انواع آن
گفته شد ورد الباقلا گل باقلا سرد و تر بود و تسکین حرارت دماغ بود و چون
سحق کنند در روغن رصاص و در آفتاب نهند خضاب نیکو بود موی را ورد الخشخاش
سرد و تر بود و تسکین گرمی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون بر پیشانی ضماد کنند
سهر را نافع بود و منوم بود و تسکین صداع گرم وزغه نوعی از سام ابرص سبزه کاوه
و مار جوبه است و بجلی کوچکتر از وی بود و از خواص وی آنست که عقرب زود برد
و گوشت وی سم مهلک است و اگر در شراب افتد و بمیرد آن شراب سم قاتل بود
و گویند وزغه حرام است تحقیق و گفته شد وسمه باهیت کرمی در سنگلاخ
در بهار روی ولیمو کند مولف گوید اگر الیه از وی لیمو دارد و خواست طبیعت وی
گرم و خشک بود در دوم و در وی قبض و جلا بود و موی را خضاب کند خاصه با حنا خضاب
بکند و آن پاک بود وسخ الاذن چرک گوش چون بر داحس طلا کنند نافع بود و شقاق

لب

لب طلا کردن و گزندگی افعی را بغایت نیکو بود وسخ کوارات النحل ایضا همچون گویند
عکبر است و گفته شد و صاحب جامع گوید خطا است و مولف گوید تحقیق آن مومیای
نحلی است و بزبان مگس داران آن را برموم گویند و دیسقوریدس گوید آن
علکی خوشبوی بود مانند میوه و آن تحقیق مومیای نحلیست و منفعت وی در اکبر گفته شد
و صفت عکبر نیز گفته شد و طبیعت وسخ الکوار گرم بود در دوم تر و کمی جذب
بلیغ کند از بهر آنکه جوهر وی لطیف بود و اگر بخور کنند سرفه کهن را نافع بود
و چون بر قروح نهند زایل کند و مولف گوید در دفع خون و سرد ادمان از جانب
همان عمل میکند که مومیایی و کرامات امتحان رفته وشج اشق است و گفته شد
وشق پوست فروه وی گرم و خشک باشد و سخن قوی بود و در وی اعانت
باه بود و محرک جماع گردد و پشت را نیکو بود و مجرب و تراجع مغص بود و دائم
پوشیدن وی ایمن باشد از بواسیر وغد بادنجان است و گفته شد وقل
مقل حشک است و گفته شد ولبح حب البان است و گفته شد وین انگور سیاه است
و در عنب گفته شد وشیر گل سفید است و در ورد گفته شد طبیعت آن سرد و تر بود در
دوم والله اعلم

باب الهاء

هال قاقله صغیر است و گفته شد هاکول گویند جبیل است و گویند تحقیق ترا
الهالک است و گفته شد هبید حب حنظل است و در حنظل گفته شد هدهد
خارشتان خوانند و عرب ... و آن جانوریست کوچک بسیار پای که در شیب

بسیار بود و چون با شراب بیاشامند عسر البول و ریگ را نافع بود و چون به آن
کهنه گشته بعسل یا طلا کنند به پر مرغ خناق را نافع بود و چون سحق کرده در پوست
انار کنند با روغن گل گرم کنند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و الطبوری
گوید اگر در خرقه بپیچند و بر صاحب تب بندند زایل کند هدهد بپارسی
مرغ سلیمان خوانند غافقی گوید گوشت وی چون بپزند با آب و شبت و صاحب قولنج
بخورد گوشت و مرق آن نافع بود و در خواص آورده اند که چشم وی بر کسی بندند
که نسیان بر وی غالب بود دفع آن بکند و اگر بر بندند بر کسی که از جنابت ترسد
مادام که با وی بود ایمن باشد و اگر خیزرانه اگر دود بکنند نافع بود و اگر پر وی
بخور کنند در خانه که در آن کیک بگریزند و اگر آدمی با خود دارد و بر خصم رود
بر وی ظفر شود و حاجتهای وی گذارده گردد و اگر خون وی در چشم
چکانند زایل کند و اگر وی بخور کنند در برج کبوتر هیچ حیوان موذی
گرد آن نگردد و اگر پر گشته همچنان در پست در خانه بیاویزند هر که در آن
خانه بود از چشم ایمن بود و اگر ... خشک کنند و سحق کنند با پوست و با روغن
کنجد بیامیزند و ... بر موی مالند سیاه گردانند
و اگر ... با خود نگاه دارند مردمان وی را دوست دارند و اگر ... وی
نزدیک ... بخور کنند بگریزند و گوشت وی چون بخورند مسحور را نافع بود و ...
بر زن بسته باشند گشاده گردد و دل وی چون خشک کنند و بکوبند و با طلا بیاشامند

قوت باه بدهد و ... شیب و زبان و دراز ترین پری که در بال وی بود در پوست
بندند و مرد بر ران راست بندد قوت مجامعت بدهد هرنوه قرنوه خوانند
و آن ثمر درخت عود است و مانند فلفل بود اندکی کوچکتر و زرد و مایل بود
و از وی بوی عود آید طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم و تر بود و صاحب
منهاج گوید مقوی معده و هضم بود و طبیخ وی بول براند و سنگ بریزاند و اسحق
بن عمران گوید درد حلق را نافع بود و شکم براند و بدل وی بوزن وی
قاقله صغار بود هرد عروق الصفر است و گفته شد هرطوسپس بقلة الیهود
گویند و آن نوعی از هندبا بریست بعضی گویند نوعی از اشجار است و بقلة الیهودیة
شریف گوید قرصعنه است و آنچه محقق است آنرا هرقلو خوانند بپارسی
تره دشتی و آن از انواع کاشتنی بری بود و در هندبا گفته شود انشاء الله تعالی
هرقولیون تمام است و گفته شد هرطمان قرطمان گویند و آن حبیست
میان گندم و جو و طبیعت وی معتدل بود میان گرمی و سردی و میل بتری
داشته باشد و گویند سرد بود و گویند بجاییست گرم بود و خشک و مجفف
بود بغیر لذع و در وی قبض و تحلیل بود هزارجشان و هزارفشان نیز گویند
و معنی آن بپارسی هزار گز گویند و بسریانی فاشرا گویند و گفته شد
هزاراسفنه هرلیت و گفته شد هشتفیل هشتفیل است و گفته شد هشت دهان
عود هندیست طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و خاصیت نقرس را ...

سود مند بود و بدل وی قنطوریون باریک بود هقت ریح مازریون است و گفته
شد حلبون بطیخ است و گفته شد هلغیفا هندبا است و گفته شود انشاء الله
هلموت حلبو است و آن بیخ جبلی است و در حاض گفته شد هلیا
شاه ترجست و گفته شد هلیون بپارسی مارچوبه گویند و مارکیا و اهل مغرب
و اندلس اسفراج خوانند نیکوترین آن بستانی بود تازه و طبیعت وی گرم
و تر بود و گویند معتدل بود و گویند گرم بود و ورق آن مانند ورق رازیانه بود
و صفت تخم وی گفته شد و وی مفتح سده احشا و محلل آن بود و طبیخ وی
عرق النسا و یرقان و درد امعا را نافع بود و خاصیت طبیخ اصل وی و چون با شراب
بپزند و طبیخ آن بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع بود و چون بطبیخ وی مضمضه
کنند درد دندان ساکن کند و تخم وی همین عمل کند و گویند وی شکم ببندد
و گویند قولنج بلغمی و ریحی و عسر البول را نافع بود و باه را زیاده کند و بخوردن
زادن را سود دهد و مسخن گرده و مثانه بود و مسخنی معتدل و تقطیر البول که از
برودت بود و پیری را سود دهد و درد پشت و رگ کهن شده را نافع بود
و سینه و شش را نیکو بود و طبیخ وی چون با سکنجبین بخورند و گویند چون بسیار
بار کنند و در شب ... حلیون ... تخم وی
گرده و مثانه بریزاند چون با عسل و قدری روغن بلبان بیاشامند و وی معده را
مضر بود و اولی آن بود که بکوبانند بعد از آن با گوشت بپزند و مری و زیت

و طبری گوید اگر بیخ وی خشک بر دندان نهند قلع کند بی وجع و فلاحه گوید
اگر بیخ وی سحق کنند و بر بن دندان نهند اگر قاپید بود قلع کند و اگر درد مند
بود درد ساکن کند و مجهول گوید طبیخ اصل وی باه را زیاده کند و بدل آن
جنجل بود هنک بزبان هندی حلتیث است و گفته شد هندبا بپارسی
کاسنی خوانند و بری و بستانی بود و بری را بیونانی یقولپس و فیخوریون
نیز گویند و ورق وی پهن تر از بستانی بود و معده را نیکوتر و بستانی را
بیونانی اندیبیا گویند و آن دو نوع بود یکی نوع ورق وی پهن بود و نزدیک
بکاهو و یک نوع ورق وی باریکتر بود و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن بستانی
بود تر شیرین و فاضلترین آن شامی بود و آنرا انطوبیا گویند و طبیعت آن
سرد و تر بود در آخر درجه اول و گویند سرد و خشک بود در اول و گویند خشکی
وی در دوم بود و ... خوانند بپارسی و تخم وی رازی گوید اقوی بود
از بستانی در جمیع افعال عصاره وی استعمال نافع بود و سده جگر را بگشاید
و ... و چون بیاشامند خاصه عقرب و زنبور و مار و تب ربع زایل
کند و برگ وی که عقرب نشاند کردن نافع بود و چون آب وی با زیت بیاشامند
با زهر ... کشته بود و مقوی قلب بود چون بیاشامند و لبن وی بیضه
چشم زایل کند و هندبا بستانی برودت در وی بیشتر بود که در بری و مقوی معده
بود و سده جگر بگشاید و سپرز و حرارت صفرا و خون تسکین دهد و چون آب وی

بگیرند و بجوشانند و کف وی بگیرند و با سکنجبین بیاشامند سده بگشاید و رطوبات
عفن پاک کند و بهقای دراز را سود دهد و کاشنی کوهی پس نیکو دهد و وی خلطتر از
کاهو بود در تفتیح سده و در تابستان تخم وی زیاده کرد و سبب گرما پس اندک
میل بحرارت داشته باشد نیز و کیفیت اعتدال و ضماد کردن خفقان را سود دهد چون
بارد بود ضماد کنند و با سفیداج طلا مبرد بود و ضماد کردن بر نقرس نافع بود
و در چشم گرم را ضماد کردن و هند با سکنجبین غثیان و هیجان صفرا و حرارت معده بود
و سکن بدهد و تب ربع را نیکو بود و گزندگی عقرب و جمیع جانوران و زنبور
و سام ابرص و مار ضماد کردن با سویق نافع بود و چون آب کاشنی خیار چنبر حل کنند
و بیان نوع غشی کنند ورم حلق را سود دهد و تسکین عطش و هیجان صفرا بود و معده
بطی الهضم بود و مصلح وی … بود و نوعی از کاشنی بری هست که آن را خندریلی
خوانند و گفته شد و مسیح گوید وی میان کاشنی و کاهو بود و طبری گوید لطیف تر
از کاهو بود و … از کسی تر دهد و چون ورق وی بکوبند و بر ورم گرم نهند
بگدازد … و آب وی با آب … تریاق را سود دهد و … وی
از تخم وی بقوت تر بود در منفعت و پوست بیخ وی مستعمل بود **هوم المجوس**
دراتیه است و گفته شد و آن درختیست که در نواحی فارس بسیار بود مانند درخت
یاسمین و مجوس … استعمال میکنند و شکوفه آن … مانند
هوفاریقون هیوفاریقون خوانند و او فاریقون و اندر … گویند

توریون و آن وادی رومیست و آن عقبان و زهری … است سرخ رنگ برنگ
سماق بغدادی بغایت سرخ اگرچه صاحب منهاج آورده که سرخی وی کمتر از
سماق بود و هوا آورده که حب … است و هر دو میوه است طبیعت آن گرمست
در سیم و خشکست در آخر آن ملطف و محلل اورام بود و ضماد کردن ورق آن سوختگی
آتش را نافع بود و چون بپزند و با شراب بیاشامند چهل روز پیاپی عرق النسا را
نافع بود و حیض و بول براند و گزندگی رتیلا را نیکو بود و ثمره وی مسهل مره بود و بجهت
چنانچه از دو آب ورق وی چون بیاشامند نقرس را بغایت نافع بود
و هوریس گوید … آن بوزن آن … و وزن آن بیخ کبر بود
هوجره هوفسیداس نیز گویند و آن عصی الراعیست و گفته شد **هو
فیسطیداسیا** صاحب منهاج گوید عصاره لحیة التیس است و گفته شد **هوفلیوسیس**
خبیس الطار است و گفته شد **هیصمان** فجل بریست و گفته شد **هیل بوا** ثال بوا است
و آن قاقله کوچک بود و گفته شد **هیشر** کنگر بریست و درازی قد آن از
یک گز زیاده بود و میان آن تهی بود و شکوفه وی بین بولمون بنفشه و به آخر
سفید بود و میان آن شکوفه مانند پنبه شود و آن پنبه در گوش کسی افکنند کری
آورد **هیل** ثال است و گفته شد **هیرون** قصب است و گفته شد **هیزارایا** نضع است و گفته شد

باب الیا … **یاسمون**
یاسمین است و صلاطینه گویند و بشیرازی گل یاسمن خوانند و آن سفید بود

و زرد بود و گوئیند ازرق نیز بود و عیسی بن ماسویه گوید دو نوعست زرد و سفید
سفید بقوت تر بود در حرارت و یبوست و خوشبوی تر بود و مسیح بن الحکم
گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه دویم و اول سیم ملطف رطوبات
بود و کلف و صداع بلغمی و ریاح غلیظ که در دماغ بود نافع بود و بخور وی مزاجرا
صداع آرد و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و مقوی دماغ بود و اصحاب لقوه
و فالج را نافع بود و مفتح سده بود و عرق النسا را سود دهد و وقوع زردوی
محلل و مسخن هر عضو سرد بود و حرکوم را نافع بود و دیسقوریدوس گوید گرم
در روده بود و حب القرع و حیات برون آورد و چون سحق کنند خشک کرده
با عسل بیاشامند و شریف گوید چون یاسمین سفید سحق کنند و از آب وی
سه روز هر روز دو درم بیاشامند قطع … ارحام بکند و چون خشک کرده
سحق کنند و بر موی سیاه پاشند سفید کند **یاقوت** نیکوترین آن سرخ رمانی
بود و سواس سوداوی و خفقان و ضعف دل را بغایت نافع بود و گویند
چون از خود بیاویزند منع جمود دم بکند و وی بغایت مفرح بود … که
در دهان نگاه دارند تفریح بخشد **یبروح** دو نوعست یکی نوعی را بیخ
لفاح گویند و یکی را یبروح الصنم خوانند و آن بیخ لفاح بریست بصورت
انسان بود و آنرا یبروح الصنم خوانند و مؤلف گوید در حد و … از
نر و یکی … می باشد و قد آن یکی وجب کوتاه تر بود و دست و پای …

باشد و بلون سفید بود و بعضی گویند سگ وی را میکنند از زمین و آنرا سگ کنه
خوانند و این معقول نیست و نیکوترین وی آن بود که فربه باشد و طبیعت
وی سرد بود در سیم و خشک بود در اول سیم مخدر و مسبت بود و اگر برق وی برص را
بمالند یک هفته زایل کند بی آنکه ریش کند و بر ورمهای صلب و دنبلات ضماد نیز
طلا کردن نافع بود و یبروح چون بکوبند و بر مفاصل ضماد کنند زایل کند و اگر
کسی را احتیاج بود بقطع عضوی در شراب بیاشامد بیحس شود و از خوردن وی
همان عارض شود که از خوردن افیون و وی مسبت و مسموم بود و اگر در شراب
کنند مستی زیاده آورد و به ترین آن پوست آن بود و بوییدن ورق
آنچه سفید بود و از ساق نبود و ذکر خوانند منبت بود و مداوای وی بقی
کنند با آب گرم و عسل و شبث و مصطکی و جندبیدستر و سفید و شیر تازه …
را در محبت خواص بسیار بود و گویند با … شخصی که خواهد چون یبروح را کنند هم در زمان
هر عضو یبروح که ببینند از آن شخص را همان عضو به گشته و قبیلی خواص دیگر دارد
که غیر طبیعی است بدین سبب اینجا نیاوردیم **یتوع** هر نباتی که وی را لبنی بود
مسهل مقطع بود و آنرا یتوع خوانند مانند شبرم و عشر و لاعیه و مازریون و غیر آن
ماهودانه و غلغا و امثال آن و اصناف آن بسیار است همه باشد و قوتی …
از یتوعات لبن بود و پس تخم بس بیخ … ورق طبیعت آن گرم و خشکست
در چهارم و آن بود که در دویم … و از خواص وی آنست که چون در …

انداز نه کرهای ازان بود همه از روی آب افشد و لین بوی مویز ابسترد
جون بران لطوخ کنند خاصه در آفتاب و آنچه بعد از آن بر وی ضعیف بود
و اگر مکرر کنند دیگر نروید و اگر بر دندان خورده جکانند قلع کند و بواسیر را
قلع کند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بود و منفعت هر یک از ینوعات در باب جیم
گفته شد و گویند بدل آن در استفراغ بلغم ماهیت نیم وزن آن سکبینج بود
یخصص نوعی از کرفس بزرگست و آن را اسطر فی خوانند و گویند بطراسالیون
است و انواع کرفس گفته شد یدیوعه جهار سپی موش دشتی خوانند
گوشت وی غذای بسیار دهد و شکم براند یراع قصب است جهار سپی نی گویند
و در قاف گفته شد یرامیع بلبونست و گفته شد یرنا حنا است و گفته شد
یشف یشب خوانند و در حجر الیشف گفته شد یعقوب کبک نر است و در
قبج گفته شد یعضید خندریلی است و گفته شد یغمیصا زیجا بها است
و گفته شد یقطین زردک یعام کدو بود و در لغت هر درختی که وی را ساق افراز
نبود مانند کدو و خربزه و حنظل و خیار و کدو و امثال آن بود یلنجوج عود
هندیست و گفته شد یمام یخنین است و گفته شد ینبوت خرنوب نبطی است
و صفت خرنوب نبطی و شامی گفته شد و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیم و گوید
خشکی وی در دویم است و گوید گرم بود و آن در صحراها و بن دیوار و سباها روید
و ثمر وی مانند کرده کوسپند کوچکتر بود و لون سرخ بود که بسیاهی زند و در

بحب الکلبی

بحب الکلبی خوانند و دانه وی و دانه خرنوب شامی مانند یکدیگر بود و طبیخ
وی مضمضه کردن درد دندان را نافع بود و در طبیخ وی نشستن مقوی مقعد
و وی جهت سیلان حیض مفرط خوردن و بخور بر گرفتن مقعد و اسهال
را نافع بود و بر ثآلیل مالیدن بپخته زایل کند و خلط وی بد و ثقیل بود
خاصه جون تر بخورند و بشیرازی کروز خوانند ینبوت ماهینیا است
و گفته شد ینق بلغت اهل اندلس انغره است و گفته شد ینمه
نباتیست که بشیرازی هنیل دارو خوانند و در جراحتها مستعمل کنند و زخمهای تازه
والله اعلم بالصواب تمت کتاب المجلد الاول عن کتاب الموسوم
باختیارات البدیعی بحسب کار نواب نقابت و نجابت پناه ایالت
و شوکت دستگاه عظمت و جلالت آثار حشمت و نصفت انتساب عدالت
و مکرمت شعار اسلام ملاذ ملجاء الفقراء و المساکین
قاضی سلطان متولی سرکار فیض آثار
بسمت تحریر یافت کتبه العبد المذنب
محمود [illegible] بتاریخ شهر
محرم الحرام سنه الف و ثمانین
من الهجرة النبویه
صلی الله علیه و آله
و سلم
۱۰۸۰

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد بدانکه این رساله دویم است از کتاب اختیارات بدیعی که ذکر
کرده میشود در مرکبات مستعملا والله الموفق المعین و الیه المصیر

باب الاول فی مفرحات — مفرح یاقوتی

خفقان و وسواس را سودمند بود و دل را قوت دهد و نشاط آورد
و خاصیت این بسیار است صنعت آن مروارید ناسفته هشت درم
بسد جهار درم یاقوت رمانی دو درم زر محلول و نقره محلول از هر یک
یک مثقال حجر لاجورد یک مثقال و نیم لعل عقیق یشب از هر یک سه درم
طباشیر سفید صندل مقاصری از هر یک پنج درم گل نیلوفر کهربا ابریشم خام
از هر یک سه درم صندل سرخ طین مختوم از هر یک دو درم کشنیز خشک و
تخم گل از هر یک سه درم و در بعضی نسخهای افتیمون کشش درم میکنند ساذج هندی
زرنباد درونج عقربی از هر یک یک درم و نیل عود هندی پوست اترج گاوزبان
از هر یک سه درم بهمنین از هر یک دو درم بادرنجبویه ریوند چینی از هر یک
دو درم تخم کاسنی کافور قیصوری عنبر اشهب از هر یک سه درم مشک ترکی

نیم مثقال

نیم مثقال ابریشم سوخته نیم مثقال شیر آمله هلیله کابلی از هر یک بیست درم
گلاب نبات مصری بکمین اگرچه در نسخها شراب سیب بکمین و آب انار چهل درم
گفته اند اما این نسخه مستعمل است شراب بیست درم شراب سیب آب انار شیرین
از هر یک ده مثقال داروها کوفته و بیخته با نبات و گلاب و شراب سیب
و به و آب انار سرشته و در ظرف چینی کنند و چهل روز در میان جو نهند
بعد از آن استعمال کنند شربتی نیم مثقال تا یک درم شاید مفرح معتدل خفقان
و وسواس و ضعف دل زایل کند و نشاط آورد اخلاط آن مروارید سفته
بسد از هر یک پنج درم کهربا دو درم و نیل صندل سرخ و سفید آمله مقشر
طباشیر از هر یک جهار درم گاوزبان پنج درم تخم کاسنی دو درم و نیم درونج
عقربی یک درم ساذج هندی دو درم و نیم افتیمون ورق گل سرخ از هر یک
سه درم زرنباد دو درم تخم بالنگو تخم فرنجمشک از هر یک دو درم و نیم و در بعضی
نسخه بسباسه یکی سه درم حکینه زعفران عنبر اشهب از هر یک یک درم کافور
نیم درم مشک ترکی و آکی عود خام پنج درم کشنیز خشک دو درم و نیم خشخاش
سفید نعنع گل ارمنی از هر یک دو درم زر ورق یک درم نقره ورق یک درم
و اگر هر یک یک مثقال بود شاید لعل نیم مثقال جمله کوفته و بیخته بشراب سیب خالص
شراب حماض سرشته شربتی یک درم تا یک مثقال اگر بشراب سیب خواهند
صد و هفتاد مثقال شراب سیب و حماض مناصفه کنند ساخته مفرح سرد خفقان را

را سود مند بود و قوت دل بدهد اخلاط آن ورق گل سرخ طباشیر از هر یکی
دو درم کشنیز خشک بریان کرده صندل مقاصری از هر یک یک درم مغز
تخم خیارین مغز دانه کدو از هر یک چهار درم تخم تورک بوزن آن
بهمن سفید گاوزبان از هر یک دو درم زرشک بی دانه شش درم
مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک نیم درم و در بعضی نسخها کافور نیم درم و زعفران
دانگی میکنند مجموع کوفته و بیخته نبات چرب سه چند مشک بقوام آورند
و داروها بدان بسرشند شربتی یک درم تا یک مثقال بود مفرح گرم مستعمل
خفقان سرد و ضعف دل را سود دهد صنعت آن گاوزبان بادرنگبویه بهمنین
از هر یک هفت درم ابریشم مقرض خوب بشویند و خشک کرده و بریان کرده
پنج درم تخم فرنجمشک هشت درم عود قماری دو درم گل مختوم مروارید ناسفته
از هر یک مثقال زعفران یک درم قرنفل بسد کهربا زرنب کشنیز خشک
از هر یک دو درم کبابه سه درم گل سرخ صندل مقاصری از هر یک پنج درم چهل
اهلیلج چهار یکی یاقوت زرد محلول از هر یک نیم درم دارچینی دو درم زرنباد
سه درم درونج عقربی یک درم و نیم منقی نیم من قند سفید یک من و نیم کهربا و بسد
باید که سوده بود داروها کوفته و بیخته قند صافی کنند و بقوام آورد
و عسل و هلیله و منقی کوفته بر سر آن کنند و حل کنند و داروها بدان بسرشند
شربتی یک مثقال مفرح جواهر نسخه خواجه رشید خفقان و وسواس و ضعف دل

سود مند بود و جگر و گرده و معده را قوت دهد و لون بغایت صافی کند
و نشاط تمام آورد و بادهای سوداوی دفع کند و جهت قوت دل
بغایت خوبست و خواص این بسیار است اینجا کوتاه کردیم صنعت آن
یاقوت سرخ دو مثقال یاقوت زرد چهار مثقال یاقوت کبود چهار مثقال
یاقوت سفید چهار مثقال لعل سه مثقال فیروزج سه مثقال زمرد یک مثقال و نیم
عقیق چهار مثقال یشب سه مثقال لولوی ناسفته چهار مثقال بسد دو مثقال
کهربا دو مثقال حجر الاجور دو مثقال تخم فرنجمشک پنج مثقال ابریشم خام
سه مثقال ورق قرنفل سه مثقال پوست بیرون پسته چهار مثقال آمله مقشر
ده مثقال پوست هلیله کابلی ده مثقال بادرنجبویه چهار مثقال گل نیلوفر سه مثقال
صندل سرخ و سفید و تخم بادرنبویه قرنفل دارچینی از هر یک سه مثقال
گاوزبان پنج مثقال عصاره زرشک پانزده مثقال عود قماری چهار مثقال
بادروج دو مثقال درونج عقربی چهار مثقال مشک ترکی یک مثقال و نیم زر ورق
نقره ورق گل دارچینی از هر یک چهار مثقال کافور قیصوری نیم مثقال قاقله
کبار سه مثقال سنبل الطیب سادج هندی بهمن سرخ از هر یک دو مثقال بهمن
سفید چهار مثقال آب سیب اصفهانی یک من آب به اصفهانی یک من آب حماض
یمنی گلاب یک من عرق بید مشک دو من نبات مصری دو من نبات با عرقها و
آبها بقوام زیاده آورد و چون فرو گیرد آب حماض بران ریزد و داروها بدان

بسرشند شربتی نیم درم تا یک درم باشد والله اعلم ضعف دل و وسواس سوداوی
و خفقان زایل کند و دل را قوت دهد و نشاط هرچه تمامتر آورد اخلاط آن
مروارید ناسفته سه درم بسد یک درم و نیم کهربا یک درم لعل یک مثقال یاقوت زرد
نیم مثقال یشب یک درم قرنفل یک درم بهمن سفید دو درم کبابه دارچینی بهمن سرخ
از هر یک یک درم زرنباد نیم درم تخم بادرنبویه سه درم سادج هندی یک درم
درونج عقربی نیم مثقال پوست بیرون پسته پوست اترج گل سرخ تخم
فرنجمشک از هر یک سه درم گاوزبان پنج درم صندلین از هر یک سه درم کشنیز خشک
طین ارمنی طباشیر سفید از هر یک دو درم دارچینی یک درم آمله مقشر پنج درم
عصاره زرشک ده درم عود خام یک مثقال کافور قیصوری نیم درم زعفران دانگی
عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی دانگی و نیم زر ورق نقره از هر یک نیم مثقال
شراب حماض مصری یمنی شراب سیب اصفهانی چهل مثقال شراب به اصفهانی بیست
مثقال داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی یک درم مفرح
دواء المسک معتدل مستعمل ضعف دل و مرضهای سوداوی را سود مند بود و بادی که
زنان را بسبب رحم پیدا شود اخلاط آن مروارید ناسفته کهربا بسد ابریشم
مقرض زرنباد درونج عقربی از هر یک یک مثقال بهمن سرخ و سفید سنبل الطیب
قاقله قرنفل سادج هندی اشنه از هر یک یک درم حب بلسان یک درم و بعضی
نیم درم میکنند دار فلفل زنجبیل از هر یک نیم درم مشک خالص نیم درم و اگر دانگی بود شاید

کوفته و بیخته با سه چندان عسل شهد آتش ندیده بسرشند شربتی یک مثقال و قوت
این تا سه سال باشد دواء المسک تلخ مستعمل سود مند بود خفقان را و ورم
حلق و رطوبت معده را صنعت آن سنبل الطیب مشک ترکی سادج هندی
از هر یک دو درم زعفران انجدان تخم کرفس از هر یک چهار درم صبر سقوطری
افسنتین رومی از هر یک هشت درم ریوند چینی شش درم چند بیدستر
یک درم و نیم مجموع کوفته و بیخته بغیر از مر در انگور بیا تر نند و بعد از دو ماه باید
در سر آن کنند با سه چندان عسل مصفی بسرشند شربتی نیم درم تا یک درم
و قوت این تا سه سال بماند مفرح یاقوتی مستعمل مؤلف جهت دماغ و دل و جگر
و معده را قوت دهد و پشت و گرده را نیکو بود و نشاط تمام آورد
و منی بیفزاید و باه را قوت دهد و اشتهای طعام باز دید کند و هاضمه را
قوت دهد صنعت آن قرفه گاوزبان بادرنبویه ورق گل سرخ از هر یک
پنج درم خولنجان کبابه قرنفل جوز الطیب قاقله کبار و صغار تخم فرنجمشک
ورق قرنفل زعفران مصطکی پوست اترج لسان العصافیر بسباسه از هر یک
سه درم سنبل الطیب اشنه از هر یک چهار درم بهمنین از هر یک چهار درم بهمنین
سادج هندی عنبر اشهب مروارید ناسفته از هر یک دو درم زنجبیل دار فلفل
لعل کهربا بسد از هر یک یک درم سعد هندی یک درم و نیم خصی الثعلب پنج درم مشک
ترکی نیم درم زر ورق نیم مثقال و زر نقره نیم مثقال جز و گلاب سی مثقال اگر لعل

خواهد دو وزن او و به عسل و اگر قندی خواهد سه وزن او دو به قند و اگر
معجون خواهد جبانکو بیخ کنه هشت درم روغن بادام داروها کوفته و بیخته بدان
بر کشند و اگر قندی خواهد چنانچه گفته بود خشخاش ده درم بادام و یکویه
و تعبیه بیازد و **نوعی دیگر مسیحی** این نسخه منسوبست بخواجه رشید **صنعت آن**
لعل پنج مثقال زعفران سه مثقال جز و خوب ده مثقال قند سفید پنجاه مثقال
و اگر عسل خواهند عسل کف گرفته سی مثقال کوفته و بیخته بدان سرشند شربتی
یک درم تا یک مثقال باشد و الله اعلم **باب الثانی فی المعاجین معجون مستعمل**
املاء المولی المرحوم معین الدین طبیب علیه الرحمة والغفران باه را قوت دهد
و نشاط زیاده کند و گرده و پشت و دل و دماغ را قوت دهد و نعوظ تام
آورد **اخلاط آن** شقاقل بهمن سرخ و سفید بوزیدان سورنجان مصری بسباسه
از هر یک پنج درم تودری از هر یک چهار درم بسپایه سقنقور یازده مثقال
خصی الثعلب یازده درم کبابه سه درم قرنفل قضیب گاو خشک کرده سه ده مغز
حب الزلم چلغوزه مغز حب الفقراء مغز نارجیل لسان العصافیر خولنجان قاقله کبار
تخم شلغم دار فلفل از هر یک پنج درم زنجبیل سه درم تا جسک قرنجبک صندلین
سپید گاوزبان ورق گل سرخ بادرنجبویه تخم بلیون اسپاروس قرفه درونج
عقرب قیر بوا اکلیل قرفه ورق قرنفل جوز الطیب اشنه سفید از هر یک پنج درم
زعفران یازده درم سعد هندی ترنجبین تخم بادرنجبویه بنا مصطکی گرمه

تخم گزر تخم اسپست از هر یک سه درم عود دخام پنج درم عنبر اشهب ده درم مشک ترکی
یکمثقال و نیم سنبل الطیب ده درم بادرنج هندی سه درم لعل یک درم و نیم یاقوت
زرد یک درم یشب سه درم جز و خوب سه مثقال لولوی ناسفته پنج درم کهربا سه
درم بسد سه درم زر محلول سه درم نقره محلول سه درم عسل بقدر حاجت
معجون لبوب کبیر این نسخه هم املاء مولانا مرحوم معین الدین طبیب است
علیه الرحمة والغفران منی بیفزاید و گرده و پشت را قوت دهد و مثانه را پاک
کند از بلغم و ریگ و نعوظ تام آورد **اخلاط آن** مغز پسته مغز فندق مغز بادام
مغز چلغوزه مغز تخم مغز حب الزلم مغز کردکان مغز حب قلقل کنجد مقشر
از هر یک پنج مثقال مغز نارجیل ده مثقال خصی الثعلب ده مثقال خشخاش
سه درم خولنجان سه مثقال دارچینی پنج مثقال شقاقل پنج مثقال بهمن سرخ
پنج مثقال بهمن سفید ده مثقال تودری سرخ و سفید از هر یک پنج مثقال گاو
زبان پنج درم لسان العصافیر دو مثقال مغز دماغ گنجشک پنج مثقال قضیب گاو
سه مثقال بوزیدان سه مثقال پنج بابونه پنج مثقال فلنجمشک پنج درم مسک
پنج مثقال زرنباد ترنجبین زنجبیل قرنفل بسباسه تخم بادرنجبویه از هر یک سه درم
عنبر اشهب پنج مثقال مشک ترکی نیم مثقال عود خام ده درم زعفران یکمثقال
مصطکی دو مثقال مروارید ناسفته پنج درم لعل دو درم یاقوت کبود یک مثقال زر محلول

دو مثقال نقره محلول سه مثقال قند یکمن و اگر عسل خواهند همین سه پل **معجون
اسرار الاطبا** این نسخه از آن مولانای مرحوم شمس الدین بن هلال اردبیلیست
نور الله قبره خاصیت این معجون بسیار است اما مخصوصست بچند چیز که عظیم سود
اول آنکه باه را زیاده کند و مجامعت و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط زیاده کند
و قضیب محکم دارد و کونه روی نیکو گرداند و استعمال کنند بعد از مجامعت از
عرق النسا و نقرس و نقصان مجامعت و نقصان منی و از جمله مرضهای عصبانی
ایمن گرداند ان شاء الله تعالی **اخلاط آن** شقاقل خولنجان خصی الثعلب بهمنین سرخ
تودری لسان العصافیر از هر یک سه درم اسپرک سقنقور سه مثقال حب البلسان
فلفل سفید مغز تخم خربزه و خیارین تخم جرجیر تخم جزر و کنه تاد بیاز و تخم شلغم
و اسپست خشخاش سفید خیکه تخم ترنج تخم شبث دو قو تخم بلیون
حسک هر یک از هر یک دو درم دارچینی قرنفل سنبل الطیب اسپاروس بسباسه
کبابه چینی سعد کوفی دار فلفل قرفه جوز الطیب تا جسک عود خام عنبر اشهب زعفران
از هر یک یکمثقال مشک ترکی دار کی و نیم نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز صنوبر
کبار مغز حبة الخضرا مغز حب القطن کنجد مقشر از هر یک هفت درم زنجبیل بوزیدان
قسط شیرین مغز حب الزلم درونج عقربی از هر یک دو درم ادویه را با هم
بکوبند و مغزها با هم و عنبر و مشک و زعفران با هم بعد از آن با سه چند آن عسل
کف گرفته بسرشند و در ظرف چینی یا کاشی نگاه دارند شربتی سه درم تا سه مثقال

نافع بود ان شاء الله **معجون لولوی** این نسخه از آن جالینوس است و این معجون هفت
منفعت است قضیب را سخت کند و اوعیه رگها که با اعصاب دماغی را قوت دهد
و شهوت زیاده کند و در قوت یغیری عجب پیدا کند چنانچه منی بلذت هر چه
تمامتر بیرون آید و نعوظ بسیار آورد و دوستی مرد در دل زن پیدا کند **اخلاط
آن** مروارید ناسفته سفید از هر یک یکمثقال انیسون بهمن سفید از هر یک درم
کاکنج و اصل اللبلاب از هر یک نیم مثقال فقاح اذخر سعد کنماز از هر یک نیم درم
سلیخه دارچینی اسپاروس مصطکی از هر یک دانگی و نیم صمغ عربی کثیرا از هر یک دانگی
با همچند آن عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و در وقت خواب و هنگام
مجامعت یک مثقال با آب فاتر بخورد **صنعت آن اخلاط آن** بلبط کلنار شونیز لسان ذکر از هر یک
ده درم کمون کرمانی نانخواه کرویا از هر یک پنج درم پوست بلیله پوست بلیله
زرد آمله مقشر بلیله سیاه از هر یک سه درم کشنیز خشک ده درم مجموع کوفته و بیخته
با سه چند آن عسل کف گرفته بسرشته شربتی دو مثقال بامداد و شبانگاه تا غذا زود هضم
کباب **معجون المجرب مستعمل مؤلف** کرده را قوت دهد قضیب محکم گرداند و نعوظ
تمام آورد و این نسخه از آن مؤلف کتابست **صنعت آن** مغز بادام و پسته و فندق
حب قلقل مغز حبة الخضرا مغز کردکان نارجیل مغز انگشت چلغوزه مغز تخم خربزه
مغز لب حب الزلم کنجد مقشر خشخاش سفید از هر یک ده درم کبابه قرفه خولنجان
قرنفل شقاقل مصری از هر یک پنج درم مصطکی بسباسه لسان العصافیر سنبل الطیب

از هر یک سه درم همچنین تخم بلیون تودری بوزیدان مغاث تخم گزر و شلغم
و اسپست و پیاز از هر یک شش درم خصی الثعلب فربه خوب ده مثقال گنجشک
مرابی کشته جوز قضیب گاو خشک کرده سوده از هر یک چهار درم مغز دماغ گنجشک نر که
در وقت هیجان گرفته باشند ده درم زعفران زنجبیل دار مشک فرنجمشک دارفلفل
از هر یک سه درم عسل بقدر حاجت شربتی دو مثقال غذا نخود آب باقلیه یا زرده
تخم مرغ نیم برشت یا کباب یا پیاز تمام و از ماست و ترشی و سبزی احتراز
کند **معجون فلاسفه** و مادة الحیوة نیز خوانند و این معجون منسوب است
بفیلسوفان بلغم را دفع کند و مقوی نفس باشد و مفرح و قوت هاضمه بدهد و
اشتها باز دهد کند و حفظ بیفزاید و ذهن تیز کند و سپیدی و چکیدن
کمیز دفع و بادها بشکند و منی بیفزاید و قضیب محکم دارد و درد مفاصل و درد پشت را
بغایت مفید بود و دندان را محکم دارد و خاصیت این معجون پیش از جماع است
و مخصوص است بلغمی مزاجان را **صنعت آن** فلفل و دارفلفل زنجبیل دارچینی پوست بلیله آمله مقشر
شیطرج هندی زراوند مدحرج عروق بابونج خصی الثعلب مغز چلغوزه مغز نارجیل
از هر یک ده درم بابونج پنج درم مویز طلیم دانه برون کرده سی درم و در بعضی نسخه
رازیانج پنج درم میکنند **معجون نوشدارو** این را جوارش مفرح خوانند و مفرح کند
کوتید و از معاجین هندیست پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد و معده را قوت دهد
و هضم طعام کند و رنگ روی را سرخ کند و بوی دهان خوش کند و جگر را قوت دهد

و از معاجین هندیست پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد و معده را قوت
دهد و از معاجین کبار است **صنعت آن** ورق گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم
قرنفل مصطکی اسارون از هر یک سه درم هیل قاقله بسباسه جوز الطیب
قرفه زعفران سنبل الطیب از هر یک دو درم شیر آمله یک رطل در سه رطل آب بجوشانند
تا به سه رطل آید فرو گیرد و در دست بمالد و صافی کند و کمین فانید که از آن امراء کعب
الغزال است بقوام آورد و داروها بدان بسرشد و اگر عسل خواهند یا قند
ثابه و قدری مشک اضافه کنند و بعضی زرنجبنک و مروارید ناسفته و بادرنج هندی
از هر یک دو درم اضافه میکنند شربتی دو مثقال و نیم طریق ساختن کوشش دار چنان
است که آمله منقی را در یک جا ریک شیر تازه بجوشانند یک شبانروز بعد از آن
با آب شیرین شسته با مقدار یمین آب بجوشانند چنانکه مهرا شود و دست بمالند و از
پرویزن درشت بیرون کنند و با عسل مصفی بقوام آورد و سپس در ساخته ادویه را
کوفته و بیخته بدان معجون سازند **معجون انقروذیا کبیرا** که آن را بلاذری بزرگ خوانند
سودمند بود فالج و لقوه و صرع و تریاق جمیع ریحهاست که از سردی بود و باه را قوت تمام دهد
چنانکه بلغمی مزاجان را هیچ معجون در امر باه به از این مفید نیفتد **صنعت آن** عاقرقرحا تخم
قیسط فلفل و دارفلفل وج از هر یک ده درم ورق سداب [illegible] رومی حلتیت
زراوند مدحرج حب الغار جند بیدستر شیطرج هندی خردل از هر یک پنج درم
عسل بلادر چهار مثقال و نیم داروها کوفته و بیخته بروغن کردکان چرب کنند و با سه چند آن

عسل کف گرفته بسرشد و بعد از شش ماه استعمال کند و مولف گوید جهت قوت باه
کسانی که بلغمی مزاج بودند این معجون استعمال کردند بغایت مجربست و پسندیده
و در حفظ و ذهن و دفع نسیان و فالج و لقوه و همه ریحها که از سردی بود سودمند
است شربتی یک درم یا یک مثقال و هرچند کهن تر گردد بهتر بود **انقروذیای صغیر**
خواص آن نزدیک است بخواص کبیر **اخلاط آن** بلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر
از هر یک ده درم سعد کوفی سنبل الطیب کندر ذکر وج فلفل سیاه زنجبیل عسل
بلادر از هر یک پنج درم داروها کوفته و بیخته بروغن کردکان چرب کنند و با سه
چند آن عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک درم تا یک مثقال **اقلونیای رومی مستعمل**
سودمند بود قولنج را و عسر البول و سپرز و سل و تشنج و درد جگر و درد دندان
چون بروی نهند پاک کند و درد احشا ساکن گرداند و سرفه و خناق زایل کند
صنعت آن زعفران پنج درم فلفل سفید بزر البنج از هر یک بیست درم افیون
ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم سادج
هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون از هر یک درم داروها کوفته و بیخته
بروغن بلسان چرب کنند و با سه چند آن عسل کف گرفته بسرشد و بعد از شش ماه
استعمال کند مانند یک نخود از بهر قولنج و درد گرده با آب کرفس دهند و بعضی
اطبا به آب تخم کرفس دو تو میکنند و قوت این معجون از سه ماه تا سه سال
میماند **اقلونیای فارسی مستعمل** سودمند بود قولنج را و خون زنان و بادهای رحم

صنعت آن فلفل سفید بزر البنج از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران
پنج درم و بعضی طین مختوم ده درم میکنند سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون
از هر یک دو درم جند بادستر یک درم تربد درونج عقربی از هر یک نیم درم
مروارید ناسفته مشک ترکی از هر یک نیم مثقال کافور دانکی و نیم مجموع کوفته
و بیخته با سه چند آن عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند
شربتی یک درم و هرچند کهن تر گردد بهتر بود **معجون برشعثا** این نسخه
بیشتر مستعمل است که نسخه ابوالبرکات و این نسخه منسوب بشیخ الرئیس علیه الرحمة
والغفران جهت درد دندان چون بروی نهند و جهت قولنج نیم درم
فرو بردن اثری تمام دهد و جهاب ساکن کند و قطع خون بکند **اخلاط آن**
فلفل سفید بزر البنج از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال
سنبل الطیب فرفیون عاقرقرحا از هر یک یک مثقال مجموع کوفته و بیخته با دو
چند آن عسل کف گرفته بسرشد و بعضی سه وزن دارو عسل میکنند و
بعد از شش ماه که در میان جو نهاده باشند استعمال کنند **معجون انفع**
این معجون از جمله مفرحاتست و از معجون کبار است و بعضی اطبا این معجون را
از تریاق شمرده اند **صنعت آن** قرنفل زنجبیل فوفل سنبل الطیب
دارفلفل خیربوا جوز بوا قاقله کبار شیطرج هندی دارچینی بادرج هندی
لسان العصافیر ادرونج عقربی بادرنجبویه لسان الثور مصطکی خولنجان فرنجمشک

مرواریه ناسفته صندل زرد اوتد و درونج سلیخه یاقوت رمانی گل سرخ
از هر یک دو درم بسباسه شش درم پوست اترج سه درم زعفران پوست بلیله
از هر یک یک درم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب مشک ترکی همه را کوفته و نخاله
سحق کرده بعسل مصفی بسرشند شربتی یکمثقال **معجون ذرعونی مستعمل الف** این معجون را
خاصیت بسیار است که آنرا کردیم مخصوص حب باه و قوت کرده ده به سبب منی
بیفزاید و نعوظ بسیار آورد و جگر و معده را قوت دهد **اخلاط آن** تخم کرفس
تخم گزر و شبث انیسون رازیانه مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ کرفس
از هر یک پنج مثقال بسباسه قرنفل فلفل دراز کبابه عاقرقرحا از هر یک سه درم
ترفه زعفران کندر عود از هر یک چهار درم تخم لیمون شقاقل بوزیدان بهمنین
تودری لسان العصافیر از هر یک پنج درم زنجبیل تخم شلغم تخم اسپست
تخم جرجیر تخم ترب و تخم ترتیزک تخم پیاز حب الرشاد ذکر تخم کنه خولنجان فودنج
گل قرنفه دارفلفل از هر یک سه درم اصل الفار مشوی یک درم و نیم حب فلفل مغز
حب زلم مغز جلغوزه و نارجیل از هر یک پنج مثقال خصی الثعلب ذکر گاو خشک کرده
سوده مغز دماغ گنجشک خشک کرده که در وقت هیجان گرفته باشند حسک
کشنیز از هر یک ده مثقال عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم مجموع کوفته و
بیخته فانیذ کعب الغزال خواسته بوزن ادویه عسل بوزن مجموع معجون سازند
شربتی گرم مزاجرا دو درم و سرد مزاجرا پنج درم و باید که یک کاسه شیر گاو تازه

دو ده درم شکر اگر گرم مزاج بود و پیش از اکل معجون تناول کند شیره
نگزیاتا شاه و بعد از آن معجون فرو برد و اگر سرد مزاج بود اول
معجون فرو برد و در عقب آن یک کاسه ماء العسل بیاشامد که مفید افتد
معجون حجر الیهود مستعمل ریگ گرده و مثانه بریزاند **اخلاط آن** مغز تخم خیار
بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدو حب کاکنج از هر یک پنج درم حجر الیهود
پنجاه درم کوفته و بیخته با سه چند آن عسل کف گرفته بسرشند **معجون کاکنج مستعمل**
سنگ شکننده بود در گرده و مثانه را **صنعت آن** بزر البنج رازیانه از
هر یک هفت درم تخم خیار تر و پنج درم تخم حماض انیسون مغز جلغوزه بریان
کرده مغز فندق بریان کرده مغز بادام بریان کرده زعفران
از هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا حجار درم مجموع کوفته و بیخته
به پنج چند آن بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کند **معجون عقرب مستعمل** جهت سنگ
بغایت نافع بود و گزندگی عقرب را **صنعت آن** عقرب سوخته پنج درم
حنطیانای رومی یک درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل دارفلفل از هر یک دو درم پنج
کاکنج پنج درم جند بیدستر چهار درم مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال کنند بالغ را شربتی دانگی بود و نابالغ را نیم دانگ
معجون نیخ نیای مستعمل و این معجون را از تریاقات شمرده اند و از معاجین کبار
است **صنعت آن** جند بیدستر افیون دارچینی اپارون مو و ...

یکمثقال فلفل دارفلفل قنه قسط از هر یک شش مثقال کوفته و بیخته بعسل بسرشند
شربتی از دانگی تا یکمثقال سایه و بعد از شش ماه استعمال کند **معجون**
قباد الملک مستعمل خاصیت این بسیار است سود مند است وجع مفاصل
و نقرس و درد آن پاک کند و درد سر و بادهای غلیظ و بیماریهای کهنه
و قولنج دفع کند و سده بگشاید و سنگ گرده بگدازاند و ضیق النفس و سرفه
کهن و ریش روده و تاریکی چشم و درد گلو زایل کند و هر که دو روز بجز
صحت بدن نگاه دارد و شربتی یک درم بود و این معجون را بعد از شش ماه
استعمال کنند و قوت این معجون تا سه سال بماند **اخلاط آن** حنطیانای رومی
اسطوخودوس قردمانا جاوشیر کمافیطوس تخم سداب فراسیون
اسقولوقندریون میویزج از هر یک پنج مثقال مر زعفران حسیط فلفل سفید
اذخر سنبل الطیب فرفیون پوست بیخ لفاح اشق پودنه کوهی تخم ...
تخم جزر بری ورق گل سرخ ناردین اقلیطی حب البان مصری از هر یک سه مثقال
دارچینی هشت مثقال سلیخه رومی سانزده مثقال قنه عصاره غافث کاشم
تخم حند قوقی صمغ بادام از هر یک چهار مثقال افیون بزر البنج سفید از هر یک
شش مثقال صمغ و عصارات در شراب خوشبو نم تر دهند باقی ادویه کوفته و بیخته
با سه چند آن عسل کف گرفته بسرشد و در ظرف آبگینه کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند
معجون نجاح مستعمل خاصه مسهل سودا است و بلغم لزج و خلطهای غلیظ **اخلاط آن**

بلیله سیاه و پوست بلیله و پوست بلیله کابلی آمله مقشر افتیمون از هر یک دو درم
اسطوخودوس بسفایج تربد سفید مجوف از هر یک پنج درم غاریقون سه درم
حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسول از هر یک دو درم و نیم سقمونیا مشوی سه درم
عسل کف گرفته صد و پنجاه درم **معجون خیار چنبر مولف** تربد سفید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده چهل درم ... خشک بیست درم نمک هندی رب
السوس از هر یک هفت درم رازیانه انیسون مصطکی از هر یک پنج درم سقمونیا ده
درم عسل خیار چنبر صد درم روغن بادام چهل درم داروها کوفته و بیخته و باید که
سقمونیا را علیحده سحق کرده باشد مجموع بروغن بادام چهل درم داروها کوفته و
بیخته چرب کنند و عسل خیار چنبر بسرشد و عسل صد درم و شکر صد درم بقوام
آورد و در سر آن کنند و معجون سازند و باید که عسل خیار چنبر آتش ندیده
باشد شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال باید **معجون سورنجان مستعمل** مخصوص است
بادهای نقرس و مفاصل و عرق النسا و درد پشت **صنعت آن** سورنجان
مصری سی و شش مثقال فلفل سیاه دارفلفل ورق حنا از هر یک دو مثقال
کمون کرمانی شیطرج هندی از هر یک دو درم پوست بیخ کبر دو مثقال ...
دو مثقال و نیم کف دریا دو مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام
چرب کرده چهل درم زنجبیل هفت درم بوزیدان پنج درم سقمونیا سه درم پوست بلیله
زرد پنج مثقال کوفته و بیخته با سه چند آن عسل کف گرفته بسرشد شربتی هفت مثقال

معجون مسیحی مستعمل جهت هضم طعام و قوت پشت و گرده و مجامعت نهایت
نافع بود و اشتهای طعام بیاورد صنعت آن قرنفل خولنجان ششقاقل مصری
مصطکی بسباسه لسان العصافیر عاقرقرحا پوست اترنج از هر یک پنج درم قرفه
هفت درم جوزبوا ده درم اشنه هفت درم زنجبیل قاقله دارفلفل نارمشک
زعفران از هر یک سه درم سنبل الطیب ده درم عنبر یک درم مشک نیم درم جوز و خوب
بجاه درم روغن بادام ده درم عسل یک وزن و نیم ادویه شربتی بقدر کفایت استعمال

باب الثالث فی الجوارشات جوارش بعقوب مستعمل
منفعت کند گرده سپرز را و باه زیاده کند و نعوظ تمام آورد و خاصیت این
بسیار است که ما تجربه کردیم اخلاط آن تخم هلیون تخم پیاز تخم کندنا تخم شلغم تخم جرجیر
تخم اسپست حب الرشاد کنجد مقشر حب الخضرا لسان العصافیر کتیره مقشر تخم ترتیزه
مغز چلغوزه از هر یک سه درم زنجبیل ششقاقل مصری خولنجان دارفلفل از هر یک
پنج درم دارچینی جوز الطیب بهمنین از هر یک دو درم سیر و بعقوب پنج درم خصی
الثعلب ده درم ذکر گاو خشک کرده سوده ده درم داروها کوفته و بیخته با چندان
عسل کف گرفته بسرشند و ادویه جوارشات باید که خشن تر از ادویه معاجین باشند
و بعضی درین نسخه اسقنقور بیان کرده نخست و شربتی ازین جوارش دو درم بود
با شیر گاو تازه یا با ماء العسل باید نافع بود ان شاء الله تعالی جوارش قرص الملک
و این را نمحوش خوانند سود مند بود جهت استرخای معده و بواسیر و تباهی مزاج

وباه را زیاده کند و گونه روی صافی گرداند و دفع سرعت انزال بکند
وقتی که چهل روز متواتر استعمال کند اخلاط آن پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر شیطرج هندی سنبل الطیب قلقل دارفلفل
زنجبیل سعد کوفی از هر یک ده درم تخم شبت تخم کندنا از هر یک چهار درم خبث
الحدید مدبر که چهار ده شبانروز خربیاتیده بعد از آن خشک گرده در پاره و ریک
کرده به روغن بادام و دیگر باره سحق کرده صد درم عسل سه وزن آن ادویه داروها
بدان بسرشد بعد از آن مشک ترکی دو درم اضافه کند و در ظرف چینی یا کاشی
کنند بعد از شش ماه استعمال کند شربتی دو درم نافع بود ان شاء الله جوارش زعفرانی
منفعت کند گرده و پشت را و معده را قوی کند و بوی دهان خوش کند و آب
روشن از دهان باز دارد و بادها بشکند و سردی و رنگ از مثانه پاک کند
و تخمه و ناگوارید ن طعام ببرد و آب پشت بیفزاید و جگر و گرده و مغز را
قوی کند و بقراط گوید هر که در سالی سه روز این جوارش بخورد هیچ طبیب محتاج
نشود و اگر دهن گنده دارد همه را خوشبو گرداند اخلاط آن تخم کرفس
تخم کرز شبت تخم کاهو را زیانه مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بالنگو تخم کرفس
از هر یک پنج مثقال عاقرقرحا قرنفل زعفران مصطکی عود خام از هر یک دو درم سیاه
قرنفل قلقلونه کبابه از هر یک سه درم عنبر اشهب یک درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند بعد از دو ماه استعمال کند شربتی ده درم تا دو مثقال است تا به

جوارش جالینوس این جوارش را خاصیت بسیار است همه اعضا را قوت
دهد و بوی دهان خوش کند و بادها بشکند و بسیاری بول که از سردی مثانه
بود باز دارد و سرفه بلغمی را ببرد و باه را قوت دهد و لون صافی کند و بادهای
ناسورات و دیوانگی ببرد و درد سپرز که از سردی بود و نقرس و درد پا و
پشت را سود دهد و بواسیر و ریگ گرده دفع کند و سیاهی سوی نگاه دارد
و هر که هیت و یک روز استعمال کند ازین بیماریها که ذکر کرده شد ایمن گردد
و بعد از ده روز که ساخته باشد مستعمل کند اخلاط آن سنبل الطیب قاقله
سلیخه دارچینی خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل زعفران فلفل سفید دارفلفل
قسط بحری عود بلسان اسارون حب الآس مصطکی القرنیه از هر یک دو درم
مصطکی ده درم فتنه بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی
دو مثقال پیش از طعام و بعد از طعام باید خورد جوارش کمونی مستعمل سودمند
بود سردی معده و تبهای بلغمی و سوداوی و سردی امعا و قولنج که از
کثرت بلغم بود زایل کند و از معجونهای روحیست اخلاط آن زیره کرمانی
در سرکه خرما تیده یک شبانروز و در سایه خشک کرده و بریان کرده دو رطل
فلفل سی درم زنجبیل چهل درم ورق سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم مجموع کوفته
و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال است
جوارش سفرجل مسهل مستعمل معده را قوت دهد و اشتها باز دهد و قولنج

یکی بیند و مخصوص است بقولنج بستانند به اصفهانی پاک کرده از پوست و دانه
یک رطل پاره کنند و در دو رطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود و فرو گیرند
و بکوبند بمنخل موی بیرون کنند و یک من عسل صافی بر سر آن کنند و بجوشانند
تا یک انعقاد دیگر فرو گیرند و این داروهای کوفته و بیخته بر آن افشانند
و بکفگیر زنند تا یکسان شود اخلاط آن زنجبیل دارفلفل دارچینی از هر یک دو درم
بیل قاقله زعفران از هر یک یک درم مصطکی پنج درم سقمونیا مشوی ده درم تربد
سفید مجوف خراشیده به روغن بادام چرب کرده سی درم شربتی ازین جوارش
از پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم نافع بود ان شاء الله جوارش سفرجل ممسک
شکم ببندد و معده را قوت دهد و قی باز دارد و رنگ روی نیکو گرداند
و اشتهای طعام باز دهد اخلاط آن به اصفهانی از دانه پاک کرده دو رطل
پاره کنند و سرکه بر سر آن کنند و بجوشانند تا مهرا شود و بکوبند و یک رطل
عسل مصفی بر سر آن کنند و بجوشانند آهسته تا نزدیک انعقاد فرو گیرند
و زنجبیل و فلفل و دارفلفل از هر یک چهار درم تخم کرفس تخم کاهو از هر یک یک درم زعفران
دو درم مجموع کوفته و بیخته بر آن افشانند و بکفگیر زنند تا یکسان شود شربتی چهار مثقال
جوارش تمری مستعمل قولنج و عسر البول بگشاید اخلاط آن بوره ارمنی
زیره کرمانی قطراسالیون زنجبیل فلفل سفید از هر یک دو درم و نیم سقمونیا
ده درم خرما بیرون آورده دانه مغز بادام سفید کرده ورق سداب از هر یک ده درم

تر در سپر کوفته تنه یک شبانروز بگوید و بقوام آورد و عسل کف گرفته سه وزن
ادویه بیار بر سپر تر کند و دارو ها بدان بپرورند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال
بآب گرم جهت قولنج نافع بود جوارش شهریاران سود مند بود سپردی معده
و جگر و این مسهل قولنج است خاص اخلاط آن زنجبیل قرفه قرنفل دارچینی
سلیخه سنبل الطیب جوزبوا بل مصطکی قاقله جیباه زعفران از هر یکی
چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد سفید مجوف تراشیده روغن بادام چرب
کرده هشت درم حب النیل هشت درم قند سفید بوزن ادویه کوفته و بیخته
بعسل کف گرفته بپرورند شربتی از چهار مثقال تا هفت مثقال بحسب مزاج بآب گرم
جهت قولنج نافع بود والله اعلم جوارش عود مسهل اطعمه را قوت دهد و
اشتهای طعام باز دید آورد و معده را قوت دهد و بلغم و رطوبت دفع کند
صنعت آن قرنفل سه درم قاقله کبار دو درم عود خام پنج درم زعفران
یک درم سنبل الطیب دو درم مصطکی سه درم بسباسه دو درم جوز الطیب یک درم
قرفه دو درم پوست اترج پنج درم زنجبیل یک درم دار فلفل یک درم نبات دو من
نسخه دیگر قرنفل دو درم عود خام پنج درم پوست اترج دو درم قرفه چینی یک درم
نبات یکمن جوارش عنبر عنبر اشهب یکمثقال نبات یکمن نبات بگدازد و بپالاید
و بقوام آورد چنانچه رسمست تیز بزند تا رست آید و عنبر را دران اندازد و سپر تیز
حل کند و بر سنگ ریزد و ببرد جوارش مصطکی سود مند بود سپردی معده و جگر

و باد های آن و بلغم قطع کند و آب دهن از دهان باز دارد صنعت آن مصطکی
یکمثقال و نیم بلکه دو مثقال قند سفید یکمن مصطکی سحق کند و آنرا که بر سنگ بریزد مصطکی
بران افشاند و اگر مصطکی بگلاب ستر کند و بنهد از دست باید جوارش فواکه مولف
کتاب گوید این جوارش پیش از من کسی ترکیب نکرده است و این صنعت خاص منست
معده را قوت دهد و سستی باز دارد و جگر و دل و روده را قوت دهد و دفع
صفرا بجنه و تشنگی بران کردن و دفع خمار بکند صنعت آن آب نارنج ترش انار ترش
و شیرین آب سیب و به اصفهانی و بهی و آب غوره آب ترنج آسیاب مع کیل
مجموع چهار وی بجوشانند تا یکمن یک چاریک آید بپالاید و قند صاف کرده بقوام
زیاده آورد و بقوام حب و ده تیز زدن آنها میریزد تا چند انکه خواهد بعد از ان بر سنگ
ریزد و ببرد و اگر خواهد در تیز زدن قدری آب لیمو اضافه کند و حماض نیز والله اعلم
جوارش نعناع نعناع قند صافی کرده بقوام قرص فواکه آورد و سپر کرده نعناع بگداشته
چنانچه ترش شود و طعم نعناع ترش بود بعد از ان بر سنگ ریزد چنانکه عادت است

باب الرابع فی الاطریفلات اطریفل بزرگ مستعمل

سود مند بود بواسیر را و لون نیکو گرداند و باه زیاده کند و معده را قوت دهد
صنعت آن پوست بلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر فلفل دار فلفل
از هر یکی سی درم زنجبیل بوزیدان بسباسه شیطرج هندی و شقاقل مصری تودری
لسان العصافیر تر حب الفلفل کنجد مقشر قند سفید خشخاش سفید بهمنین از هر یک ده درم

مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چند ان عسل کف گرفته
بپرورند شربتی یکمثقال تا دو مثقال و بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این
اطریفل تا سه سال بماند والله اعلم اطریفل کوچک مستعمل سود مند بود جهت
استرخاء معده و رطوبت آن و بواسیر را دفع کند و ذهن را نیکو کرداند
اخلاط آن پوست بلیله کابلی بلیله سیاه و پوست بلیله زرد آمله مقشر
پوست بلیله از هر یک ده درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه
چند ان عسل کف گرفته بپرورند و بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این اطریفل
تا دو سال بماند شربتی یکمثقال تا دو مثقال نافع بود اطریفل کشنیزی جهت
صداع که از بخار معده بود نافع بود بغایت و قوت معده دهد اخلاط آن
پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله بلیله سیاه کشنیز خشک اجزا متساوی و
بعضی بلیله سیاه بیفکنند مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان
عسل کف گرفته بپرورند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی یکمثقال تا دو مثقال
اطریفل مقل جهت بواسیر بغایت سود مند است صنعت آن
پوست هلیله کابلی پوست بلیله زرد آمله مقشر از هر یک ده درم مقل سی درم
مقل را بآب کنند تا حل کنند و عسل کف گرفته شصت درم بر سر آن کنند و بقوام آورد
و دارو ها بران بپرورند اطریفل دیگر دفع گرههای خورد و بزرگ بکند صنعت آن
بزرگ کابلی مقشر ده درم حب النیل تربد سفید مجوف تراشیده قسط تلخ از هر یک

پنج درم قنبیل وزن سه درم افسنتین رومی شیح ارمنی افتیمون اقریطی ملح نفطی خردل
سفید تخم حنظل سعد هندی راسن خشک از هر یک سه درم کوفته و بیخته با دو چندان
عسل کف گرفته بپرورند شربتی از دو درم تا چهار مثقال سازد والله اعلم

باب الخامس فی المربیات اترج مربا

طبیعت وی گرم و خشک بود و قوت معده دهد خاصه که با پوست مربا کرده باشند
صنعت آن بستانند اترج بزرگ که آنرا دبالو خوانند و با تو گویند و زردی
آن پاک کنند و ترشی جدا کنند و آن گوشت وی در دیگ اندازد و با آب
بجوشانند تا مهرا شود بیرون آورد و بفشارد و عسل شهد سفید بر سر آن کنند
و بآتش آهسته بجوشانند تا بقوام آورد و اگر بقند خواهد همچنین سازد اما مربیات
مثل اترج و بلیله و شقاقل و جوز و جزر و امثال آن بعسل بهتر بود که بقند و تمر هندی
و آلوچه و سیب و به و بهی بقند بهتر بود که بعسل شقاقل مربا باه را زیاده کند
و نعوظ آورد صنعت آن بستانند شقاقل تازه و مقشر کنند و با آب بجوشانند تا نرم و پخته شود
بعد از ان عسل بر سر آن کنند و با آتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و در ظرفی
چینی یا سبز کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند جزر مربا باه را زیاده کند
و قوت شهوت دهد و سینه را نیکو بود صنعت آن بستانند جزر تر بزرگ
خوب و پوست آن بخراشند تنک و پاره ها مقدار انگشت کوچک کنند و چوب اندرون
آن بیندازد و با قدری آب و عسل بجوشانند تا نرم و پخته کرده و عسل صافی بر سر آن کنند

و بجوشانند اندکی و در ظرف کنند و تا چهل روز بیرون ظرف میشوید و سرشستن ظرف
لازمست در همه مربیات بغیر از اترج **تفاح مربی مستعمل** جهت معده و قوت
دل بغایت نافع بود **صنعت آن** سیب اصفهانی پنجاه عدد و یا آنچه خواهد و با
آب در دیگ کنند و بجوشانند تا نیم پخته شود و قند صاف کرده بر سر آن کنند
و بجوشانند تا رنگ بگرداند و پژمرده شکل شود و بعد از آن در ظرف کنند و بعد از
چهل روز مستعمل کنند **سفرجل مربی** قوت وی زیاده ترست از مربای سیب
و در تقویت معده بی نظیر بود **صنعت آن** بستانند به اصفهانی شیرین بی کره
و پارهای کوچک بکنند و با آب بجوشانند تا نیم پخته شود و قند صاف کرده
بر سر آن کنند و با آتش آهسته بجوشانند تا بقوام آید در ظرف کنند و بعد از
چهل روز استعمال کنند **کمثری مربی** جهت قوت معده بغایت نیکو بود
صنعت آن بستانند کمثری اصفهانی بی کره و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد
و قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند چندانکه رنگ بگرداند و پژمرده
شکل شود و بعد از آن در ظرف کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند و بیرون ظرف
میشویند **ادرک مربی مستعمل** حرارت ساکن گرداند و طبع نرم دارد و تشنگی بنشاند
صنعت آن بستانند ادرک اصفهانی یا تجاری و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد
و قند صافی کرده بر سر آن کنند و با آتش آهسته بقوام آورد و در ظرف کنند
ترنج مربی مستعمل سینه را بغایت نیکو بود و تشنگی و معده را سود دهنده بود که در وی

صلابتی بود **صنعت آن** بستانند کدوی تازه نازک و پوست آن بخراشند
و مغز آن بینداز دو پاره کنند مانند انگشت و در دیگ کنند و عسل و قدری آب
بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر بقند خواهند همین سبیل **بطیخ زرق مربا**
دفع حرارت بکند و تشنگی بنشاند **صنعت آن** بستانند پوست خیار که و چهار روز
در آهک و آب خوب نهد بعد از آن بیرون آورد و یک شبانروز در نمک آب
خیسانند و دیگر بیرون آورد و سه شبانروز در آب صافی خوب نهد و بعد از آن
بر سر آتش نهد و قدری عسل و آب بر سر آن کنند و بجوشانند تا نیم پخته گردد
بعد از آن فرو گیرد و بنهد تا آب آن بپالاید و دیگر در عسل مصفی انداز دو بجوشانند
تا بقوام آید در ظرف کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند **وج مربا** جهت
لقوه و قولنج ریحی نافع بود و صرع را بغایت کامل شود دهنده بود **صنعت آن**
بستانند وج ترکی قریب سه شبانروز در آب خیسانند و بعد از آن بیرون آورد
و قدری آب و عسل بر سر آن کنند و بر سر آتش نهد و اندکی بجوشانند تا نیم پخته
گردد و بیرون آورد و عسل مصفی بر سر آن کنند و بقوام آورد و بعد از چهل روز
استعمال کنند **جوز مربا** سود دهنده بود معده را و گرده را و سپرز و باه را
زیاده کند **صنعت آن** بستانند گردکان تر که هنوز پوست آن صلب نشده باشد
و پوست از وی جدا کنند و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد و عسل مصفی بر سر آن
کنند و با آتش آهسته بجوشانند و بپوشند و در ظرف کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند

و تا چهل روز بیرون ظرف میشویند **لوز مربا** سود دهنده بود سپرز را
صنعت آن بستانند بادام زیره و مقشر کنند و در دیگ کنند و دو سه آب جوشانند
او را بجوشانند بر سر آن کنند و بر سر آتش نهد و دو سه جوش بکند و فرو گیرد
و در ظرف کنند و تا چهل روز بیرون ظرف میشوید بعد از آن استعمال کنند **بنفشه مربا**
سینه را نرم کند و سرفه که از حرارت بود زایل کند و خشونت حلق دفع کند
صنعت آن بستانند گل بنفشه خوب تازه که قطعی دنبال با آن نبود و در دست
مالند تا کشته شود و اگر خواهد با قند بکوبد هر یکمن سپید بنفشه را دو من قند
سفید نهد و بعضی در هر یکمن سپید بنفشه چهار من قند میکنند و در آفتاب نهد تا چهل
و پرش بپرویزن بپوشانند و هر شب و بامداد بهم بر زنند و بعد از چهل روز
استعمال کنند **جلنجبین سکری** سود دهنده بود بلغم را و قوت معده را و به تخمه
اخمه را نیکو بود **صنعت آن** بستانند ورق گل تازه یکمن و قند سفید دو من و اگر
خواهد چهار من و همچنانکه در خمیره بنفشه گفته شد بسازد **جلنجبین عسلی** سود دهنده
بود سردی معده را و استسقا و سردی جگر و سوء الهضم که از سردی بود
صنعت آن همچنانکه گل قند است که گفته شد **جلنجبین سفرجلی** قوت دل و
دماغ بدهد و معده را بغایت نافع بود و از جمله مفرحاتست **صنعت آن** بستانند
گل به و همچنانکه گل انگبین گفته شد بسازد و جهت تقویت معده و دماغ بغایت نیکو
است **جلنجبین لسان الثور** از ادویه قلبی است دل را سودا را دفع کند و خفقان را

و سرفه بلغمی را نافع بود **صنعت آن** بستانند گل گاوزبان و در هر یکمن گل گاوزبان دو من
قند اضافه کنند و بکوبند و چهل روز در آفتاب نهند جهت تفریح دل و سودا بغایت
سود دهنده و نیکو بود ان شاء الله تعالی **باب السابع در صفت الاشربه و الرب**
شراب عناب سرد و تر بود جهت سرفه و غلیان خون و امراض سینه و صدری
و حصبه و در دسر بغایت نافع بود **صنعت آن** بستانند عناب جرجانی
یکچهاریک و در دو من آب بپزد تا با دو دانگ آید و در دست بمالد و صافی
کنند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورد و شربتی ده درم تا ده مثقال
شراب نیلوفر سرد و تر بود سود دهنده بود جهت سرفه و سپرز و سینه و شکم نرم دارد
و جهت معده و خشونت سینه بغایت مفید بود **صنعت آن** بستانند یکمن و نیم گل
نیلوفر خوب تازه بجوشانند و صافی کنند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورد
شربتی از ده درم تا ده مثقال **شراب بنفشه** معتدل بود در سردی و تری بود سود دهنده بود
جهت ذات الجنب و ذات الریه و درد گرده و بول براند و شکم نرم دارد و سینه
و حنجره و سرفه که با تب بود بغایت نافع بود **صنعت آن** بستانند بنفشه تازه
چهاریکی گل آن بگیرد و بپزد و بپالاید و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کنند و
بقوام آورد و اگر بنفشه تر نباشد بنفشه خشک وقیه بجوشانند و با یکمن قند صاف
کرده بقوام آورد و اگر خواهد که مسهل بود پنج نوبت بنفشه مکرر کنند **شراب دینار مستعمل**
ذات الجنب و حرارت جگر را نافع بود و طبیعت نرم دارد و تشنگی بنشاند و سودا

القیه و اسپیغارا سود مند بود **صنعت آن** تخم کاشنی بیست درم پوست بیخ
کاسنی آنچه و سی درم نیلوفر ده درم گاوزبان ده درم ورق گل سرخ پنج مثقال
تخم کشوث در کتان بسته پنج درم ریوند چینی پنج درم و اگر پنج مثقال بود شاید
ادویها بغیر از ریوند بجوشانند و صاف کنند و قند صافی کرده یکمن بر سر آن
کنند و بقوام آورد و ریوند چینی سوده بر سر آن کنند بکار برند **شراب
بزوری** جهت مستسقی بغایت نافع بود و معده و جگر را و سنگ بشکند و مفاصل را
نافع بود **صنعت آن** پوست بیخ کاشنی سی درم تخم کاشنی بیست درم رازیانه
ده درم پوست بیخ رازیانه بیست درم تخم کشوث در کتان بسته پنج درم پوست
بیخ کبر ده درم تخم کرفس ده درم پوست بیخ کرفس ده درم بجوشانند و بپالایند و قند
صاف کرده یکمن و نیم بر سر آن کنند و بقوام آورد **شراب زوفا** جهت
ضیق النفس و ربو و سعال کهن و سعال بلغمی بغایت سودمند بود **صنعت آن**
عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه انجیر سفید بیست دانه مویز طایفی بی دانه
پنجاه عدد نیلوفر چهار درم بنفشه چهار درم گاوزبان پنج درم پرسیاوشان
هفت درم و در نسخه دیگر فراسیون پنج درم اضافه کرده‌اند بجوشانند و صافی کنند
و قند صافی کرده یکمن بر آن نهند و بقوام آورد **شراب خشخاش** سرد و تر بود
سودمند بود سینه و دماغ گرم و بیخوابی و نزله و ریشهای سینه و حرارت [تشنگی]
صنعت آن بستانند خشخاش بزرگ با پوست صد عدد و نیم کوفته کنند

و در دو من و نیم آب بجوشانند اگر آب باران بود بهتر بود تا با دو دانگ آید
فرو گیرند و بپالایند و صافی کنند و دو من قند صاف کرده بر سر آن کنند و
بقوام آورند و بعضی شیره خشخاش گیرند و چون بقوام آورند فرو گیرند
و بر سر آتش ترم شیره خشخاش بگذارد و می دهند و آن بکار می‌باید و اگر
خشخاش با پوست نباشد نیم کوفته کنند و بجوشانند چنانچه ذکر رفت بسازند
شراب صندل سودمند بود ضعف دل و جگر گرم را و تپ محرق را
صنعت آن بستانند صندل مقاصری و بسوهان بسایند بیست مثقال و اگر بگلاب
خواهد یک شبانه روز در گلاب خیسانند و اگر ترش خواهد در آب غوره یا سرکه خیسانند
و بعد از آن بپالایند و قند صاف کرده یکمن بر سر آن کنند و بقوام آورد
شراب لیمو سرد و خشک بود و اندک حرارتی دارد و باشد قوت معده
بدهد و صفرا بشکند و هاضمه را یاری دهد و دفع قی کند و خمار را نافع بود و تپهای
صفراوی زایل کند و تشنگی بنشاند **صنعت آن** بستانند لیموی خوب و آب آن بگیرد
و قند صاف کرده بقوام زیاده آورد و قدری گلاب و آب لیمو آن مقدار که کافی
باشد بروی ریزد و اگر یک دو جوش زنند شاید و اگر خشک خواهد از سر آتش فرو
گیرد و بر سر آتش آهسته نهند و آب لیمو بر آن می‌ریزد تا آنکه تمام شود **شراب
حماض** ترکیب وی مانند شراب لیمو است که گفته شد و منافع وی همان بلکه
زیاده **شراب تفاح** بهترین آن بود که از سیب شامی یا اصفهانی ترش طبع

آن سرد و خشک بود و قوت فم معده بدهد و خفقان زایل کند و قی ببندد
صنعت آن بستانند سیب اصفهانی خوب شیرین و مغز کنند و دانه از وی
بیرون آورد و بکوبد و آب آن بگیرد و صافی کنند و هر یکمن آب یکمن قند صاف
کرده بنهد و بقوام آورد **شراب سفرجل** صنعت آن مانند سیب است که گفته
شد اما ترش و شیرین هر دو باید **شراب فواکهه** قوت معده و دل و جگر
بدهد و قی دفع کند و صفرا بشکند و زنان آبستن را سود دهد **صنعت آن**
آب به و آب سیب و ملچی و انار ترش و شیرین و آب سماق و آب انگور
آب کیله میهاوی و اگر آب غوره و حماض و لیمو قدری اضافه کنند شاید این آبها
بجوشانند تا بنیمه آید و بهر یکمن آب یکمن قند صاف کرده بر سر آن کنند و اگر
نیم کنند بهتر بود **شراب تمر هندی** طبیعت نرم دارد و صفرا بشکند و دفع
حرارت بکند و قوت معده بدهد **صنعت آن** بستانند تمر هندی پاک کرده
از دانه و خرشه یکمن در چهار من آب بنهد تا با دو دانگ آید فرو گیرد و در دست
بماله و بپالایند و دو من قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورد **شراب
انار ترش** قوت معده بدهد **صنعت آن** بستانند آب انار ترش و بجوشانند
تا بنیمه آید و بهر یکمن آب انار یکمن قند بنهد و بقوام آورد و اگر قدری آب نعنع
تازه اضافه کنند شاید **شراب نعنع مستعمل** بستانند آب انار ترش و شیرین که با پوست آن
کوفته باشند و بجوشانند تا بنیمه آید و یکمن قند و آب نعنع تازه یکمن و از آن آب جوشیده

یکمن بر سر همه کنند و بقوام آورد **شراب آلو** بستانند آلوی سیاه فربه یکمن و
پاک بشوید و در هفت من آب بجوشانند تا با دو دانگ آید در دست بماله و صافی کنند
یکمن نیم قند آب کرده بر سر آن کنند و بقوام آورد **شراب ورد مکرر** این مسهل
صفرا بود و تشنگی بنشاند **صنعت آن** بستانند ورق گل سرخ تازه یک رطل
در هفت من آب بجوشانند و بپالایند و دیگر یک رطل ورق گل بر سر آن آب کنند و بجوشانند
یک جوش دهند و بپالایند تا هفت نوبت مکرر کنند بعد از آن دو من قند صاف
کرده بر سر آن کنند و بقوام آورد شربتی سی درم تا چهل درم شاید با سکنجبین و قدری
آب برف **شراب ریباس** شکم ببندد و قی باز دارد و دفع صفرا بکند
صنعت آن بستانند ریباس طلائی خوب و سر و دنبال آن جدا کنند و در هاون
سنگین یا چوبین بکوبد و بکتان بفشارند و در ظرف چینی کنند و یک شب بگذارد
پس بپالایند و آنچه در بن قدح بود بریزد و روز دیگر بنهد و دیگر بقدحی دیگر
بپالاید تا تمام صاف شود بعد از آن قند بقوام زیاده آورد و در دیگ
مباشد و آن آب صاف کرده بر سر قند ریزد و بر آتش آهسته در دیگ
سنگین که بند زده باشد بقوام آورد **شراب غوره** قایم مقام ریباس است
در طبیعت **صنعت آن** بگیرد آب غوره خوب و بجوشانند تا بنیمه آید و بهر یکمن
آب غوره یکمن قند بنهد و بقوام آورد یا بهر یکمن قند یکمن آب غوره بنهد
شراب مورد این سرد و خشک بود و تشنگی و سینه را سودمند بود و قوت معده

به‌ده و شکم ببندد صنعت آن بگیرد مورد دانه‌ها تازه و بکوبد و آب آن
بگیرد و صافی کند و بجوشاند تا به نیمه آید و اگر مورد دانه تازه نبود خشک آن بستاند
و یکمن در چهار من آب بپزد تا یکمن بماند در دست بماله و صافی کند و یکمن قند
صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد شراب توت سود دهد جهت درد گلو
و خناق صنعت آن بستاند توت سیاه و آب آن بگیرد و بپزد تا به نیمه آید
و پنج رطل از آن به سه رطل قند صاف کرده بنهد و بقوام آورد شراب انار [illegible]
بستاند انار عذب و آب آن بگیرد و بجوشاند تا به نیمه آید و به هر یکمن آب انار
یکمن قند صاف کرده بنهد و بقوام آورد شراب انجیر قوت کرده دهد و باه
بیفزاید و نقوط تمام آورد و [illegible] بیفزاید و مثانه را پاک کند و قوت [illegible] جهت
[illegible] صنعت آن بستاند نخود یکمن و در چهار من آب بپزد تا با دو دانگ آید پس انجیر
خوب دو من در چهار من آب بجوشاند تا یکمن و نیم بماند بپالاید و طبیخ نخود بر سر آن کند
و یکمن و نیم عسل شهد بر سر آن کند و دارچینی و خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب
از هر یک یک درم زعفران ریشه نیم درم مجموع نیم کوفته در صره‌ها بندد و دران اندازد
و بجوشاند تا بقوام آید شربتی پنج مثقال لعق کند پیش از غذا و بعد از غذا
نیز شاید و اگر با آب گرم خورد هم شاید شراب گاوزبان دل را قوت دهد و توحش
سوداوی ببرد صنعت آن بگیرد آب لسان الثور معطر یکمن آب [illegible] یکمن
عسل صافی یکمن بر سر آن کند و بقوام آورد و زعفران یک درم دران حل کند

بنفشه خواهند شاید و اگر گاوزبان تر نبود گاوزبان خشک چهل مثقال در یکمن گلاب
خیسانند و بجوشانند و بپالایند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد
شربتی دو درم شراب بالنگو بستاند بالنگوی تازه یکمن گاوزبان خشک بیست درم اگر
بالنگوی خشک بود بیست مثقال بجوشانند و بپالایند و یکمن عسل بر سر آن کند و بقوام آورد
و بعضی در شراب بالنگو زعفران و مصطکی میکنند اولی آن بود که نکنند اگر احتیاج
بود وظیفه طبیب بود ترکیب آن و اگر قندی خواهند همین سبیل سکنجبین ساده
تب را زایل کند و تشنگی بنشاند و بلغم پاک کند و صحت محرور نگاه دارد و تسکین
باه را نقصان دهد صنعت آن قند صاف کرده سرکه بضعیف آن مقدار که
کفایت بود بر سر آن کند و قدری گلاب و اولا آن بود که در دیگ سنگین زند
و باید که سرکه در اول گذشته تا چون بقوام آید سرکه خام نماند سکنجبین به
قوت معده و جگر دهد و اشتها باز دهد و سده بگشاید و نافع از بغایت سود دهد
بود صنعت آن بگیرد به اصفهانی و گرای و از دانه پاک کند و بکوبد و آب آن
بگیرد و یکمن آب به و یکمن قند و یک من سرکه بجوشانند تا بقوام آید و اگر چند پاره
به دران اندازد شاید سکنجبین بزوری سده بگشاید و سوء القنیه و استسقا زایل
کند و بول براند و تشنگی بنشاند و تبهای تیز را سود دارد صنعت آن تخم کاسنی
تخم خربزه و خیار زه و خیار بالنگ از هر یک پنج درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ
رازیانه از هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب و بیست مثقال سرکه

بخیسانند یک شبانه روز پس بجوشانند و بپالایند و یکمن قند صاف بر سر آن کند
و بقوام آورد نافع باشد سکنجبین بزوری گرم سده جگر و معده بگشاید و بول
براند و معده را از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه را نافع بود و تشنگی [illegible]
ساکن کند صنعت آن پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه
از هر یک هفت درم تخم کرفس رازیانه انیسون تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک پنج درم
عصاره غافت ریوند چینی از هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب چهار
یکی سرکه خیسانند و همچنان که در سکنجبین بزوری سرد گفته شد بپزد سکنجبین
بزوری ریوندی بستاند تخم کاسنی تخم خربزه خیار زه خیار بالنگ از هر یک ده درم نیم
کوفته پوست بیخ کاسنی تازه با پانزده درم پوست بیخ رازیانه تر ده درم [illegible]
بی دانه پانزده درم ریوند چینی پنج مثقال نبات یکمن سرکه چهل درم چنانکه گفته شد
بپزد و ریوند را [illegible] بگیرد چنانچه در شراب دینار گفته شد سکنجبین عنصلی سرکه
عنصل یک چهار یک عسل مصفی یکمن بجوشانند تا بقوام آید جهت ضیق النفس و استسقا
و ربو و سعال بلغمی و سعال قدیم بغایت نافع بود سکنجبین بزوری معتدل [illegible]
جگر و سپرز بگشاید و بول براند و تبهای مرکب را نافع بود صنعت آن تخم کاسنی
تخم کرفس رازیانه از هر یک سه درم تخم خیار زه و خربزه و خیار از هر یک پنج درم
پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته با یک چهاریک
سرکه و سه رطل آب چنانچه ذکر رفت با یکمن قند صاف کرده بپزد می به آب به

خوشبوی دو رطل شراب کهن خوشبوی پنج رطل بر سر هم کند و بجوشانند
تا به نیمه باز آید فرو گیرد و بپالاید و عسل یا قند دو رطل و نیم دران اندازد
و این داروها در صره بسته نیم کوفته دران اندازد و دو زمان زمان [illegible]
میاله اجزا زنجبیل هیل قرنفل مصطکی از هر یک نیم درم زعفران ریشه
دانگی مشک دانگی رب سیب آب سیب کافوری بگیرد و بجوشاند تا بقوام آید
رب به صنعت آن مانند سیب است که گفته شد والله اعلم

باب السابع فی اللعوقات

لعوق سپستان سود دهد بود خشونت حلق و سینه و سرفه و شش نرم دارد و ذات
الجنب و ذات الصدر را نافع بود صنعت آن بستاند سپستان دو صد
عدد مویز طایفی بی دانه چهل درم فلوس خیارشنبر ده مثقال بیخ [illegible]
نیم کوفته چهل درم مجموع در شش رطل آب بپزد تا با دو دانگ آید از دست
بماله و صاف کند و نیمن قند بضعیه بر سر آن کند و بقوام آورد لعوق
زوفا سود دهد بود ربو و سرفه کهن و سینه و شش را از اخلاط
غلیظ پاک کند صنعت آن بستاند ایرسا و زوفای خشک از هر یک بیست درم
نیم کوفته با سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید در دست بماله و صافی کند و یک رطل
قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد لعوق [illegible] سود دهد بود
جهت ربو و سرفه کهن چون از رطوبت غلیظ بود صنعت آن بستاند [illegible]

بریان کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون زوفا از هریک یکدرم کوفته
وبیخته بعسل مصفی بپرشد و مستعمل کنند **لعوق قیا جنبر** بنفشه پنج مثقال عناب
بیست دانه سپستان پنجاه دانه مویز طایفی بی دانه پنج مهک خراسیده ده درم
خشخاش نیم کوفته بیست مثقال زوفا سه مثقال رازیانه سه مثقال ایرسا کوفته
سه درم کثیرا سه مثقال صمغ الوی سیاه دو درم پرسیاوشان پنج مثقال انجیر
سفید بیست عدد جوشانده و بیست باله و صاف کنند و قلوس قیار جنبر بیست
مثقال دران حل کنند و قند سفید همین اضافه کنند و دو سه جوشی بدهند و مغز
تخم خیارین و مغز بادام شیرین از هریک پنج درم مغز یه دانه سه درم باقلای
سفید کرده دو مثقال خبازی سه درم گل خطمی پنج درم حلیمو سه درم کوفته
وبیخته بدان برشد و بیست مثقال روغن بادام شیرین اضافه کنند
لعوق خشخاش سودمند بود نزله و ریشهای شش و خون رفتن آن و سپرزرا
گرم مفید بود **اخلاط آن** سبستان صد عدد خشخاش بزرگ ده دانه را آن
در پنج رطل آب خوب یک شبانروز و یک جوشانیده تا نیمه آید و در دست بماله
و صافی کنند و در هر یکمن آب خشخاش همین قند صافی و همین مثلث بنهد و بقوام
آورد و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هریک پنج درم کوفته وبیخته بدان بپرشد
لعوق رب السوس سودمند بود فضول ترکه در سینه جمع شده باشد **اخلاط آن**
رب السوس کثیرا مغز بادام تلخ سفید کرده و تخم را تیانه از هریک جزوی

کوفته وبیخته با عسل کف گرفته بپرشد و روغن بادام اضافه کنند شربتی یکمثقال
تا دو مثقال بطبیخ زوفا بیاشامد نافع باشد والله اعلم بالصواب

باب السابع من فی السفوفات سفوف حب الرمان

سودمند بود اسهال که از ضعف معده و روده بود و قوت آن بدهد و مجموع
سفوفات قوت آن تا دو ماه باقی بود و بعد از ان ضعیف شود **اخلاط آن**
بگیر انار دانه ترش و شیرین بریان کرده بیست درم تخم مورد بلوط سماق
زیره کرمانی به سرکه خیسانیده یک شبانروز و خشک کرده و بریان کرده
بست کنار بست پسته کشنیز بریان کرده خرنوب نبطی و شامی از هریک ده درم
سک عود رامک از هریک یکمثقال کوفته وبیخته سفوف سازد شربتی از پنج درم تا
پنج مثقال **سفوف مقلیانا** سودمند بود اسهال و زخم روده و ضعف معده و بواسیر را
بغایت مفید بود **اخلاط آن** حب الرمان دو بریان کرده یکبار یک زیره
کرمانی به سرکه خیسانیده بیست مثقال زر کتان تره الکراث البیخ اسپغول
از هریک ده مثقال مصطکی پنج درم هلیله سیاه در روغن زیت بریان کنند و دارو
کوفته وبیخته بغیر از حب الرمان که آن نیم کوفته باید و بعضی هلیله کابلی در زیت بریان
کرده اضافه میکنند شربتی یکمثقال تا دو مثقال رب سه آب سرد باز خورد
سفوف الطین که از سفوف نشاسته گویند سودمند بود بچه را و اسهال
مراری را **اخلاط آن** بکوتم ریحان تخم خرفه نشاسته تخم حماض صمغ عربی گل ارمنی

ورز قطونا

طباشیر از هریک ده درم صمغ و گل و نشاسته طباشیر تخم حماض نیم کوفته کنند
وتخمها در ان میان کنند و خلط کنند و باید که مجموع بریان کرده بود بغیر از
طباشیر و گل ارمنی که آنرا احتیاج نیست بریان کردن و بگلاب تر کنند و بروغن
گل چرب کنند شربتی سه درم تا پنج مثقال فرو برد و اگر به رب به یا رب مورد
خورد شاید و بعضی بارتنگ اضافه میکنند **سفوف الارزنبا** سودمند بود اسهال
و استرخا و ضعف معده را **اخلاط آن** خرنوب نبطی بی دانه و زیره کرمانی
به سرکه خیسانیده بیست و سماق بست کنار حب الاس بلوط کشنیز خشک بریان
کرده مصطکی از هریک مساوی کوفته وبیخته شربتی یکمثقال با ده درم رب
مورد لعق کنند **سفوف انبرباریس مستعمل** سودمند بود ضعف معده و شکم ببندد
اخلاط آن ناخواه سماق زنجبیل انار دانه ترش بریان کرده زرشک
بی دانه بست کنار از هریک ده درم قند سفید بیست درم مجموع کوفته وبیخته
استعمال کنند **سفوف السماق مستعمل** سودمند بود جهت اختلاف **اخلاط آن**
سماق ده درم تخم مورد انار دانه ترش بریان کرده از هریک پنج درم
خرنوب نبطی سی درم صمغ عربی جلنار از هریک یکمثقال و نیم کوفته وبیخته شربتی
پنج درم **سفوف هلیله مستعمل** خاصه مسهل نقرس و مفاصل و عرق النسا است
اخلاط آن سورنجان مصری هفت درم پوست هلیله زرد هفت مثقال سنا مکی
ده مثقال بوزیدان سه درم ورق گل سرخ پنج درم پوست بیخ کبر سه مثقال ورق حنا

سه درم زعفران یک درم مغز بادام مقشر سه درم قند سفید هشت درم سقمونیا
مشوی یکمثقال مجموع کوفته وبیخته بغایت سحق کرده شربتی دو مثقال رب آب
سرد باز خورد و بعضی سقمونیا نمیکنند **سفوف سورنجان** اینهم خاص
جهت نقرس و مفاصل و عرق النسا است **اخلاط آن** سورنجان مصری ده درم
سنا مکی هفت درم مغز بادام مقشر سه درم پوست هلیله زرد سه درم زعفران
نیم درم قند سفید سی درم سقمونیا مشوی یک درم و اگر ماده بلغمی بود احتیاج سقمونیا نیست
ترنجبین عوض سقمونیا کنند پنج درم شربتی دو مثقال رب آب سرد باز خورد
سفوف السرطان جهت مسلول بغایت نافع بود **اخلاط آن** سرطان نهری
سوخته ده درم طین قبرسی صمغ عربی خشخاش سفید و سیاه تخم خرفه از هریک
پنج درم کوفته وبیخته استعمال کنند و این سفوف مسلول را بغایت قیت و باید که سرطان
تا کپتر و چوب رز شسته باشد و بعد از ان سوخته و بعضی عوض تخم خرفه کثیرا میکنند

باب الثامن فی الحبوبات حب ایارج مستعمل

سودمند بود مرضهای سر و معده را پاک کند از همه خلطها **صنعت آن** ایاره
فیقرا یک مثقال تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم
حب النیل انیسون غاریقون سفید از هریک نیم درم نمک هندی دانگی و نیم شحم حنظل
دانگی کوفته وبیخته بآب رازیانه بپرشد و حب سازد هر یک بمقدار نخود و این
یک شربت است اگر خواهد در شکر بتا بپیچد و بیاشامد و اگر خواهد در گلاب گل بیا

وعده حبوب مسهل قوت آن دو ماه بماند و بعد از آن ضعیف میشود و بهتر
آن بود که در روزی که ساخته باشند در پشت غربال در سایه نگاه دارند و بچوگاه
استعمال کنند **حب صبر مستعمل** صبر اسقوطری یکمثقال تربد سفید مجوف
خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم حب النیل و غاریقون افتیمون
از هر یک نیم درم تخم حنظل نمک هندی از هر یک دانگی و نیم حنظل کثیرا از هر یک دانگی
کوفته و بیخته بآب کرفس حب سازد و این یکشربت است **حب بنفشه**
سودمند بود جهت چشم و درد سر و شقیقه و تنقیه دماغ بکند **صنعت آن** بنفشه خشک
دو درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم رب
السوس نیم درم ورق گل سرخ سقمونیا از هر یک دانگی پوست هلیله زرد افتیمون
از هر یک نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانگ بآب خالص حب سازد و این یکشربت
حب سورنجان سودمند بود درد مفاصل و نقرس و عرق النسا **اخلاط آن**
صبر سقوطری تربد سفید مجوف سورنجان مصری از هر یک یکمثقال ایارج یکدرم
حب النیل غاریقون از هر یک نیم درم کثیرا تخم حنظل از هر یک دانگی نمک هندی دانگی نیم
بآب کرفس حب سازند و این یکشربت است **حب بنفشه** جهت درد چشم
و سر و شقیقه نافع بود و دماغ را پاک کند و درد گوش را سود کند **اخلاط آن**
بنفشه خشک دو درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم
رب السوس پوست هلیله زرد افتیمون از هر یک نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانگ

5 | بآب خالص حب سازد و این یکشربت نافع باشد **حب شبیار** سودمند
بود جهت درد معده و درد سر **اخلاط آن** صبر سقوطری سه درم پوست هلیله
زرد ورق گل سرخ تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده
یکدرم کوفته و بیخته حب سازد و شربتی یکمثقال تا سه درم در وقت خواب فرو برد
و نخسبد **حب مقل مستعمل** هلیله سیاه پوست هلیله زرد و آمله مقشر پوست بلیله
از هر یک یکدرم مقل ازرق چهار درم مقل در آب گندنا در تاون حل کنند و داروها
بدان بسرشند شربتی دو درم **حب سنین مستعمل** نسخه کامل الصناعه فالج و استرخا را
نافع بود **صنعت آن** سکبینج اشق جاوشیر مقل جربل تخم حنظل از هر یک سه درم صبر
تربد از هر یک پنج درم فرفیون جندبیدستر از هر یک یکدرم و نیم ادویه خشک
کوفته و بیخته صموغ بآب گندنا حل کنند و بسرشند و حب سازد و شربتی سه درم
بآب گرم **حب غاریقون** سده ها بگشاید و فضا و ندهد استسقا و بیماریهای جگر را
سودمند بود **صنعت آن** غاریقون پنج درم مرمکی پنج درم تربد سفید مجوف پنج درم
ایرساپیه یک درم ایارج فیقرا پنج درم فراسیون سه درم تخم حنظل دو درم قوت آن
تا شش ماه باقی ماند **حب اسطمخیقون** سودمند بود و همه مرضهایی که از بلغم غلیظ
بود و سودا و قولنج بگشاید **اخلاط آن** حب البان عود بلسان سلیخه سنبل الطیب
ایارون دارچینی زعفران مصطکی پنج درم از خروج عصاره افسنتین نمک هندی
زراوند مدحرج از هر یک یکدرم صبر سقوطری پانزده درم سقمونیا مشوی غاریقون

سفید تخم حنظل از هر یک سه درم افتیمون افربیطی بسفایج فستقی از هر یک شش درم کوفته
و بیخته حب سازد و شربتی دو درم و نیم **حب قوقایا مستعمل** سودمند بود درد سر که
از بلغم بود و چشم را روشن کند و خلطهای غلیظ برا سود دهد بود و دفع کند از بدن
و این حب نسخه جالینوس است **اخلاط آن** صبر سقوطری عصاره افسنتین
با ورق افسنتین مصطکی از هر یک دو درم سقمونیا مشوی حنظل از هر یک یکدرم کوفته
و بیخته بآب کرفس حب سازد و شربتی یکمثقال **حب السعال** سرفه بلغمی
را بغایت نافع بود **اخلاط آن** رب السوس مقشر از هر یک سه درم نشاسته
کثیرا صمغ عربی مغز دانه کدو از هر یک یکدرم نبات مصری نیم وزن داروها بلعاب دانه
حب سازد **حب السعال** این حب جهت سرفه حار مفید باشد **اخلاط آن**
مغز بادام سفید کرده مقشر مغز تخم خیار زین نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید
از هر یک یکدرم رب السوس دو درم باقلای مقشر سه درم بلعاب اسبغول و دانه
حب سازد **حب السعال** این حب جهت سرفه بارد بغایت مفید است
صنعت آن پوست بیخ رازیانه تخم کرفس رب السوس پرسیاوشان مغز
بادام تلخ کوفته و بیخته بآب خالص حب سازد **حب المسک** بوی دهن خوش کند
و قوت دل بدهد **اخلاط آن** سنبل الطیب قرنفل مشک کبابه قرفه
بسباسه فوفل خولنجان سعد کوفته پوست اترج زنجبیل سادج هندی از هر یک نیم درم
قاقله دار الطیب مشک ترکی از هر یک نیم درم بآب و گلاب و صمغ عربی حب سازد

حب المسک کبابه سنبل الطیب پوست اترج خولنجان از هر یک یکدرم قرنفل سعد
قرفه از هر یک دو درم زنجبیل نیم درم مشک ترکی نیم درم آب و گلاب و قدری صمغ عربی حب سازد
باب العاشر فی الاقراص **قرص اندرو خوردون**
این نسخه از آن حسین بن اسحق شیرازی است اختیار نسخها است و این قرص از ادویه
تریاق فاروق است **اخلاط آن** دارشیشعان اسارون از هر یک شش مثقال
فقاح اذخر دوازده مثقال عود بلسان قصب الذریره از هر یک شش مثقال دارچینی
بیست و چهار مثقال قوست شش مثقال حماما بیست و چهار مثقال سلیخه شش مثقال
اقحوان سفید بیست مثقال مصطکی شش مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع
کوفته و بیخته بشراب ریحانی بسرشند یا بماء العسل و در قرص ساختن دست بروغن
بلسان چرب کنند و در سایه خشک کنند و این قرص را قوت تا دو سال باقیست
قرص اندرو خوردون که در تریاق عزره میرود **اخلاط آن** با برنج سفید و نخیماق
مرامیون قصب الذریره عید ان بلسان از هر یک مساوی کوفته و بیخته بمثلث
بسرشند و سه روز هر روز یکبار بسرشند و قرص سازد و قوت این قرص هم دو سال
باقی ماند **قرص افاعی** که در تریاق فاروق مستعمل است و این قرص بعد از دو ماه
استعمال کنند و قوت ایشان دو سال باقیست **صنعت آن** بگیرد افعی اشقر ماده
جوان و نشان تری ماده کی آنست که زرا دو قلاب باشد و ماده را چهار قلاب
و هر دو قلاب بیک علاقه بود و نشان افعی آن بود که سر وی پهن بود و چشم وی

برنج بود وکشیده و شکم وی صلب بود و نشان جوانی آنست که سرخ الوان بود
و در رفتن سر وی مقدار چهار انگشت از زمین برخواسته بود و می باید که
در موسم بهار چون آفتاب بحمل رسد وی را بگیرند و تا وقت پائیز لیکن چون
آفتاب بجوزا رسد نشاید و چون بگیرند باید که هم در آن زمان یا روز دیگر
وی را بکشند و اگر رها کنند حدت سمیت وی زیاده شود و کشتن وی چنانست
که سر و دنبال بریده شود و یک ضرب سر و دنبال وی مقدار چهار انگشت جدا
کنند به تیشه چنانکه تیشه بروی نشنه و سنگی محکم بر تیشه زنند یا چوب چنانکه قطعا
هیچ پوست بروی نماند بعد از آن پوست از وی بکشند و آلات شکم او بیندازند
و چند نوبت به آب شیرین بشویند و اگر با خاک پتر کیفیت بشویند شاید بعد از آن
در دیگ سفالین کنند یا سنگین قلع داده و آب بر سر آن کنند چندانکه کفایت باشد
و چوب شبت چند شاخ در اندازند و نمک و نخود سازند تا مهرا شود پس فرو گیرد و از دیگ
بیرون آورد و استخوان از وی جدا کنند و آن گوشت بغایت بکوبند و به وزن آن
نان خشک اضافه کنند و دیگر خورد بکوبند بغایت و اگر خشک صفت بود از آن
آب که در وی جوشیده است اضافه کنند و قرص سازند و قرصهای تنک مثل دانه نخود
بزرگ و باید که دست بروغن بلسان چرب کنند و در قرص ساختن و در سایه خشک
در سایه نگاه دارند تا خشک شود و نم در وی نماند پس در ظرف آبگینه نگاه دارند.

قرص اسقیل که در تریاق فاروق مستعمل است **صنعت آن** بستانند
پیاز عنصل کوچک و در خمیر گیرد و در تنور نهند تا پخته گردد پس بگیر مغز آن
که بغایت نرم بود و در هاون بساید و بوزن آن آرد کرسنه اضافه کنند
و قدری شراب و بسرشند یک و دست بروغن گل چرب کنند و قرص سازند
و بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این قرصها دو سال میماند **قرص قونیرون**
که در مثرودیطوس مستعملست و از افوصیون خواسته **صنعت آن** مویز طائفی بی دانه
چهار درم ملک البطم چپت و چهار درم مصطکی واذخر از هر یک دوازده درم دار
چینی مقل ازرق اظفار الطیب سلیخه سنبل رومی کلیل الملک سعد حب الغار
از هر یک سه درم قصب الذریره نه درم زعفران یک درم فقر الیهود دو درم
ادویه آنچه کوفتنی بود بکوبند و آنچه نقوع کردنی بود در مثلث نقوع کنند
و با چهار وزن آن عسل بسرشند **قرص طباشیر ملین مستعمل** سودمند بود تبهای
ملتهب صفراوی و دموی و تشنگی ساکن کند و سرفه و خشونت سینه را نافع بود
اخلاط آن طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیار زه و خیار بادرنگ
مغز دانه کدو از هر یک دو مثقال نشاسته صمغ عربی کثیرا خشخاش سفید از هر یک
یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول قرص سازند دو شربتی یکمثقال و قوت وی شش ماه
میماند **قرص طباشیر معتدل** سودمند بود تبهای تیز و رفتن خون از شکم
مضبوط آن ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی نشاسته کثیرا از هر یک چهار درم

تخم حماض طباشیر سفید از هر یک سه درم بلعاب اسبغول قرص سازد شربتی یکمثقال
قرص طباشیر ممسک اسهال صفراوی و دموی را نافع بود و قوت آنهم شش ماه
میماند **اخلاط آن** صمغ عربی ده درم تخم حماض ده درم نشاسته ده درم ورق گل سرخ
پانزده درم سماق زرشک بی دانه از هر یک هفت درم مجموع بریان کرده طباشیر
هفت درم گل ارمنی ده درم بگلاب قرص سازد شربتی یکمثقال **قرص کهربای مستعمل**
رفتن خون از شکم باز دارد **صنعت آن** کهربا بسد لولو ناسفته تخم خرفه از هر یک پنج
درم سرو زر کوهی پوخته پوست تخم خرج کثیرا صمغ عربی از هر یک سه درم گشنیز
بریان کرده خشخاش سفید و سیاه از هر یک شش درم ودع سوخته
بذر البنج از هر یک [illegible] درم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول قرص سازد شربتی یکمثقال و قوت
آنهم شش ماه میماند **قرص طباشیر کافوری** سود بود حمیات تبهای محرق و دق
و تشنگی نشاند و سعال زایل کند **اخلاط آن** طباشیر سفید ورق گل سرخ صندل
مقاصری مغز تخم خیار زه مغز تخم خیار بادرنگ تخم کاشنی تخم کاهو تخم خرفه از هر یک
چهار مثقال کافور یکدرم بلعاب اسبغول قرص سازد شربتی یکمثقال و قوت آنهم
شش ماه میماند **قرص گلنار** خون رفتن شکم باز دارد **اخلاط آن** سلیخه روی
گل ارمنی صمغ عربی از هر یک چهار درم ورق گل سرخ گلنار اقاقیا از هر یک
سه درم نشاسته گل ارمنی سفید طباشیر کثیرا دو درم با آب گلنار قرص سازد
شربتی یکمثقال **قرص الجیار** [illegible] نافع بود **صنعت آن** عرق الجیار

چهار درم ورق گل سرخ صمغ عربی کهربا از هر یک سه درم نشاسته گل ارمنی سپید
طباشیر رب السوس گلنار از هر یک دو درم اقاقیا یک درم ونیم کوفته
و بیخته برب مورد قرص سازد شربتی یکمثقال و قوت آنهم شش ماه میماند
قرص زرشک بزرگ سودمند بود تبهای بلغمی کهن و ورم جگر و معده را
بغایت نیکو بود **اخلاط آن** عصاره زرشک مغز تخم خربزه مغز تخم خیار زه
از هر یک سه درم ورق گل سرخ ترنجبین از هر یک شش درم تخم کشوث رب السوس
طباشیر تخم کاشنی مصطکی سنبل الطیب عصاره غافت از هر یک دو درم
فوه لک منقی ریوند چینی از هر یک دو درم زعفران یکدرم با آب کشنیز
قرص سازد شربتی یکمثقال و قوت این شش ماه میماند **قرص زرشک کوچک**
زرشک بی دانه پانزده درم تخم کاشنی تخم خرفه مغز تخم خیار بادرنگ از هر یک
سه درم ورق گل سرخ پنج درم ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یکدرم
بلعاب اسبغول قرص سازد شربتی یکمثقال قوت آنهم شش ماه میماند **قرص
بنفشه** بلغم و صفرا دفع کند و دماغ از اخلاط پاک کند و تاریکی چشم زایل کند
و درد سر صفراوی را مفید بود **صنعت آن** بنفشه خشک چهار درم تربد سفید مجوف
خراشیده بروغن بادام چرب کرده سه درم رب السوس ده درم پوست
بلیله زرد ده درم سقمونیا بریان کرده چهار درم کوفته و بیخته قرص سازد شربتی
دو مثقال پنج دانگ با ده درم شکر سرخ قوت این قرص تا چهار ماه باقی میماند

قرص گل جهت ورم معده و تبهای بلغمی نافع بود صنعت آن ورق گل سرخ
هفت درم عصاره غافت طباشیر سنبل الطیب از هر یک یک درم ربع
چهار درم بآب قرص سازند شربتی یکدرم و قوت این قرص شش ماه میماند
قرص ریوند جهت تبهای کهن و صلابت جگر و سپرز و ورمهای آن
و در دآن بغایت نافع بود صنعت آن ریوند چینی شش درم فوه رنگ منقی
تخم کرفس انیسون عصاره غافت از هر یک دو درم کوفته و بیخته بآب قرص
سازند شربتی یکدرم تا یک مثقال قرص خشخاش سود مند بود رشتهای سینه
و سرفه و تب و درد سینه و درد مثانه زایل کند صنعت آن ورق گل سرخ
صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته کثیرا رب السوس از هر یک دو درم
خشخاش سفید و سیاه از هر یک سه درم طباشیر پنج درم زعفران دانگی
کوفته و بیخته بآب قرص سازند شربتی یکمثقال بود و قوت آن شش ماه چهارم
قرص غافت سود مند بود تبهای کهن و تب ربع و ستسقا که بدید آید و درد
جگر و سپرز زایل کند صنعت آن غافت سه درم سنبل الطیب ده درم
طباشیر چهار درم کوفته و بیخته بآب قرص سازند شربتی یک درم قرص
کاکنج جهت زحیر و جراحت و گرده نافع بود صنعت آن مغز تخم خیار بادرنگ حب
کاکنج مغز بادام مقشر رب السوس نشاسته صمغ کثیرا درم الاخویین کندر ذکر
کندر ذکر کاوزهره از هر یک ده درم تخم کرفس ده درم افیون مصری یکدرم کوفته و بیخته

قرص بسازند شربتی یکدرم تا یکمثقال و بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت
این قرص تا دو سال میماند قرص ایرسا از نسخه ذخیره سپرز پخت یکدانه
و بگیرند ایرسا چهار درم فلفل سفید دو درم اشق دو درم سنبل دو درم اشق را
بسرکه حل کنند و داروها بدان بسرشند و اقراص سازند شربتی دو درم
با سکنجبین دهند امیرک میگوید که آن طبیب که این نسخه یافت میگوید خوک که
سه روز این قرص بدادم سپرز او را بشکم سپرز او که اخته بود این قرص جهت سپرز
بغایت مجربست اما در اغراض سنبل نیاورده تا واضح باشد اما سنبل
اول تربیت قرص لک سود مند بود جهت ضعف جگر صنعت آن
لک منقی فوه انیسون تخم کرفس افسنتین رومی اسارون مغز بادام تلخ
قسط دارچینی زراوند طویل عصاره غافت از هر یک پنج درم کوفته
و بیخته قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت این بعد از شش ماه ضعیف شود
باید که لک مغسول بود قرص صداع سود مند بود جهت بیخوابی و درد سر که عقیب
درد سر چون بر پیشانی طلا کنند صنعت آن افیون مرادان کافور
از هر یک پنج درم کندر انزروت را مک طین ارمنی از هر یک پنج درم زعفران
بزرالبنج پوست بیخ لفاح از هر یک پنج درم کوفته و بیخته بکلاب و انگبین قرص سازند
قرصهای مثلث و بوقت حاجت بآب گشنیز تر و آب عرق کاهو و پیاله
و بمالند قرص سرطان جهت مسلول بغایت بود صنعت آن طین ارمنی درم

طین مختوم طین رومی نشاسته ورق گل سرخ از هر یک شش درم سرطان سوخته
ده درم کثیرا طباشیر سفید سادج مغسول از هر یک پنج درم رب السوس سه درم
بآب لسان الحمل قرص سازند شربتی دو درم با شراب انار بغایت مفید باشد والله اعلم
باب الحادی عشر فی الایارجات ایارج روفس
سود مند بود اخلاط سوداوی و بلغمی و داءالثعلب را بغایت نافع بود
و تفسیر ایارج دوای الهی است و ایارج سالم تر از حبوب مطبوخات بود
صنعت آن شحم حنظل هشت درم صبر سقوطری پنج درم سکبینج جاوشیر
از هر یک هشت درم خولنجان ده درم کمادریوس هشت درم فلفل سفید فطرا
سالیون زراوند مدحرج دارچینی سلیخه زعفران زنجبیل جعده مر کمافیطوس
از هر یک دو درم صمغها بشراب حل کنند و بعسل کف گرفته سه وزن ادویه
بسرشند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بآبی که افتیمون و شاهترج و اهلیلج زرد
و موسیز طایفی و غاریقون و اسطوخودوس و کمافیطوس و بسفایج در آن
زبان و پنج درم هر هفته یکبار فرماید و قوت این ایارج بعد از شش ماه
تا چهار سال باقی ماند والله اعلم ایارج فیقرا سود مند بود جهت
امراض سرد و رطوبت معده و درد مفاصل و تحریک القوه و استسقا و کرانی
زهار را نافع بود صنعت آن مصطکی زعفران سنبل الطیب عیدان اسارون
سلیخه دارچینی عود بلسان از هر یک مثقال صبر سقوطری هشت مثقال

کوفته و بیخته در ظرف آبگینه کنند و قوت این تا چهار سال میماند شربتی یکمثقال
تا دو درم با دواهای دیگر که در حب ایارج گفته شد ایارج جالینوس سود مند
بود و فالج و لقوه و تشنج و استرخا و غلظهای لزج را دفع کند و مثانه را نافع بود و کسی که
منی را بغیر از اراده ازوی جدا شود صنعت آن شحم حنظل غاریقون اسقیل
مشوی اشق سقمونیا خربق سیاه و غاریقون افربیون از هر یک سه درم
بسفایج افتیمون مقل ازرق کمادریوس سلیخه فراسیون از هر یک ده درم مر صافی
سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید و دار فلفل دارچینی جاوشیر جعده
اسطوخودوس فطراسالیون از هر یک چهار درم و بعضی از اطبا صبر و زعفران
از هر یک چهار درم میکنند صموغ در مثلث حل کنند و داروها کوفته و بیخته
بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال بآبی که بلیله
کابلی و افتیمون و موسیز منقی و نیم درم نمک در آن بجوشانند و این ایارج
بعد از شش ماه تا چهار سال قوت دارد ایارج لوغاذیا این ایارج
مبارکست بدن را پاک کند و خلطهای لزج عفن بجذب دفع کند و این مسهل
بی زحمت بود سود مند بود فالج و رعشه و لقوه و تشنج و صرع و جذام
و داءالفیل و برص و بهق و قوبا و سعفه و شقیقه و صداع و دوار و صمم و
وسواس و شهوت کلبیه و تخمه و ثقل و عسر النفس و درد گرده و مثانه و قولنج
و درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و داءالثعلب و داءالحیه و ورم یای کهن

بد همه را نافع بود و حیض بسته بگشاید صنعت آن شحم حنظل پنج درم اسقیل مشوی
غاریقون سقمونیا خربق سیاه اشق اسقوردیون از هر یک دو درم نیم
افتیمون افربیون کمادریوس ساذج مقل ازرق صبر سقوطری از هر یک سه درم حاشا
ساذج هندی فاریقون فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل
زعفران دارچینی جاوشیر سکبینج جندبیدستر حاماما قطراسالیون
زراوند طویل عصاره افسنتین افربیون سنبل حاماما زنجبیل حنظیانا رومی
اسطوخودوس از هر یک دو درم کوفته و بیخته صمغ در شراب خیسانند
تا حل شود و همه را بعسل کف گرفته بسرشند شربتی چهار مثقال و قوت این معجون
شش ماه تا چهار سال بماند اولی آنکه شبانگاه فرو برد و صباح حب ایارج بلیلج
فرو برد و افتیمون و پوست بلیله کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس و مویز
طایفی و قدری نمک تجرع نماید نافع بود والله اعلم بالصواب

باب الثانی عشر فی الشیافات — شیاف کندری

بورهٔ ارمنی پنج درم کندری سی درم خطمی هشت درم شکر سرخ پنجاه درم تخم حنظل
پنج درم شیاف سازد نافع بود شیاف خیار چنبر خطمی و بنفشه از هر یک سه درم
سپستان مکی ده درم عسل خیار چنبر پنج درم شکر سرخ هشت درم بورهٔ ارمنی نیم درم
شیاف زحیر ساذج اسفیداج مر زعفران کندر شیاف مامیثا اقاقیا
کندر دم الاخوین افیون از هر یکی جزوی برآب مورد و تخم و آب گشنیز با آب

سماق شیاف سازد و بر شیاف را قدری ریمان افیونه کنند و استعمال کنند

باب الثالث عشر فی التریاقات — تریاق فاروق

تریاک بزرگ خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود سودمند بود گزندگی
جانوران و مجموع زهرها را دو بهای کشنده و شربتی از آن بمقدار حاجت
بود و اندک آن یک نخود و زیاده آن دو مثقال چون بر موضع گزندگی
طلا کنند سود دهد و قوت دل بدهد و جمیع مرضهای سپرز را نافع بود و اگر
خواص این نوشته شود دراز گردد و سعال و عسر البول و درد سینه و شش
و نفخ معده و قولنج و استسقا و برص و بهق و جذام و اوجاع مفاصل و مجموع مرضها که
از سودا و بلغم بود نافع بود و صرع و صداع و تاریکی چشم و درد شقیقه و دوار را
نافع بود و بول براند و حیض بگشاید صنعت آن اقراص عنصل چهل و شش
مثقال اقراص افاعی و اقراص اندروخورون فلفل سیاه افیون مصری از هر یک
بیست و چهار مثقال ورق گل سرخ تخم شلغم بری تودری بری یا غاریقون رب
روغن بلسان از هر یک دوازده مثقال دارچینی بیست و چهار مثقال
و بعضی دوازده مثقال میکنند مر و زعفران و زنجبیل ریوند چینی
قنطافلون تخم شبث جبلی فراسیون قسط قطراسالیون اسطوخودوس
فلفل سفید دارفلفل ذکر مصطکی فقاح اذخر صمغ البطم سلیخه سودا
سنبل الطیب جعده از هر یک شش مثقال لبنی تخم کرفس سیالیوس

صوف بابلی کمادریوس نانخواه کمافیطوس عصاره لحیة التیس ناردین اقلیطی شیح
جبلی ساذج هندی موحیطا تخم راز یانه طین مختوم زاج محرق که تمام سوخته
باشد حماما وج حب بلسان فو هوفاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا
از هر یک چهار مثقال دوقو فتنه مقل الیهود جاوشیر قنطوریون باریک از هر
سکبینج از هر یک دو مثقال جندبیدستر دو مثقال و بعضی چهار مثقال میکنند
عسلی که از کل چاشنی بود هشت رطل بوزن بغداد و هر رطلی نود مثقال صمغها و عصارات
در شراب حل کنند و عسل بر سر آن کنند و یک شبانروز رها کنند بعد از آن
ادویه کوفته و بیخته بر روغن بلسان چرب کنند و بعسل مطبوخ بسرشند و در ظرفی
نقره یا چینی یا رصاصی کنند و باید که ظرف پر کنند و استعمال کنند بعد از یک سال بعضی
جایز داشته اند بعد از شش ماه و بعضی گویند نشاید که استعمال کنند تا پنج سال بدان
نگذرد و یا هفت سال و بعضی گویند مستعمل نشاید که گشته الا بعد از ده سال یا دوازده سال
و آن زمان در غایت جوانی و قوت بود تا سی سال و چون از سی سال گذشت تا
شصت سال قوت آن با حقیقت و هر خواصی که گفته اند همچنان داشته باشد لیکن
بعد از شصت سال همه مرضهایی که بدان نافع است همان عمل بکند اما دفع سموم نکند
و نهوش بکند و آن زمان بقوت معاجین نزدیک باشد تریاق اربعه تریاقی که سخت
سودمند بود گزندگی جانوران خصوص عقرب و رتیلا که در معده بود و
و درد جگر و سپرز و صرع و خفقان سودمند بود و اگر زیادت زیان شده باشد

یا منگل زاید یکمثقال فرو برد سهل گردد صنعت آن حنظیانا رومی حب الغار مر
زراوند طویل از هر یک مساوی باید چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی
یکمثقال با آب سرد بعد از دو سال عمل وی باطل گردد والله اعلم
مثرودیطوس این را از تریاقات بشمرده اند سودمند بود
زهرهای مختلف و گزندگی جانوران و سگ دیوانه و قولنج بگشاید و فالج
ولقوه و استرخا را نافع بود و سده جگر بگشاید و ورمهای صلب نرم گرداند
و سینه را از اخلاط پاک کند و رطوبتی که در شکم بود دفع کند و در معده را
و امعا و غلاظ و رقاق و خون رفتن باز دارد و قوت باه بدهد و لون روی
نیکو گرداند و اشتهای طعام باز دهد و سنگ مثانه بریزاند و بچه در رحم نگاه دارد
و ذهن صافی کند و جوانی نگاه دارد و دفع سموم هرها بکند و خاصیت این نزدیک
بتریاق فاروق صنعت آن مر زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی علک
البطم کندر از هر یک ده درم سنبل الطیب کندر ذکر خردل سفید عیدان بلسان
اسطوخودوس اذخر قسط سیالیوس کمافیطوس قنه راتینج دارفلفل عصاره
هوفسطیداس جندبیدستر جاوشیر میعه ساذج هندی از هر یک هشت درم
سلیخه فلفل سیاه و سفید سورنجان جعده اسقوردیون دوقو اکلیل الملک
حنظیانا رومی دهن بلسان حب بلسان فوفیون و آن قرصی مرکب باشد
اندروخورون مثقال از هر یک ... درم سه ایه دو درم تخم سداب ده درم

اشق نارد یا اقیطی مصطکی صمغ عربی قطراسالیون قردمانا افیون تخم رازیانه
ورق گل سرخ مسلکطرامشیع از هر یکی پنج درم انیسون ربع فودنج کوهی اسارون
از هر یکی سه درم اقاقیا ایرسا فاریقون سه درم سقنقور از هر یک چهار درم
صمغها در شراب کهنه ریحانی حل کند و داروها کوفته و بیخته با سه چندان عسل مصفی
سرشته و بعد از شش ماه استعمال کند شربتی یک مثقال قوت این تا هفت سال
باقی ماند تریاق جهت گزندگی عقرب سودمند بود صنعت آن زراوند مدحرج
پوست بیخ کبر از هر یک کوفته و بیخته با شراب بیاشامد والله اعلم

باب الرابع والعشر فی السنونات — سنونی

که دندان را جلا دهد شاخ گوزن سوخته نمک اندرانی کف دریا از هر یک پنج درم
پنج نی سوخته ده حبه و ساذج هندی ربع جزوی سفال چینی جزوی
همه را کوفته و بیخته سحق کرده سنون سازد سنونی که دندان را جلا دهد و بیخ
آن محکم دارد نمک اندرانی بیاید و در کاغذی بندد و در خاکستر گرم اندازد
تا سرخ شود برآرد و چون خشک شود در قطران اندازد و پس بیاید جزوی
از آن و از کف دریا و سعد و دار چینی و مرو خاکستر در عینه و از هر یکی جزوی
کافور عشر جزوی مجموع کوفته و بیخته سنون سازد سنونی که سیاهی دندان
برد قرنفل ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم [illegible] هندی دو درم مازو [illegible]
نه درم کوفته و بیخته مسواک مالد سنونی که بوی دهان خوش کند بگیرد قرنفل

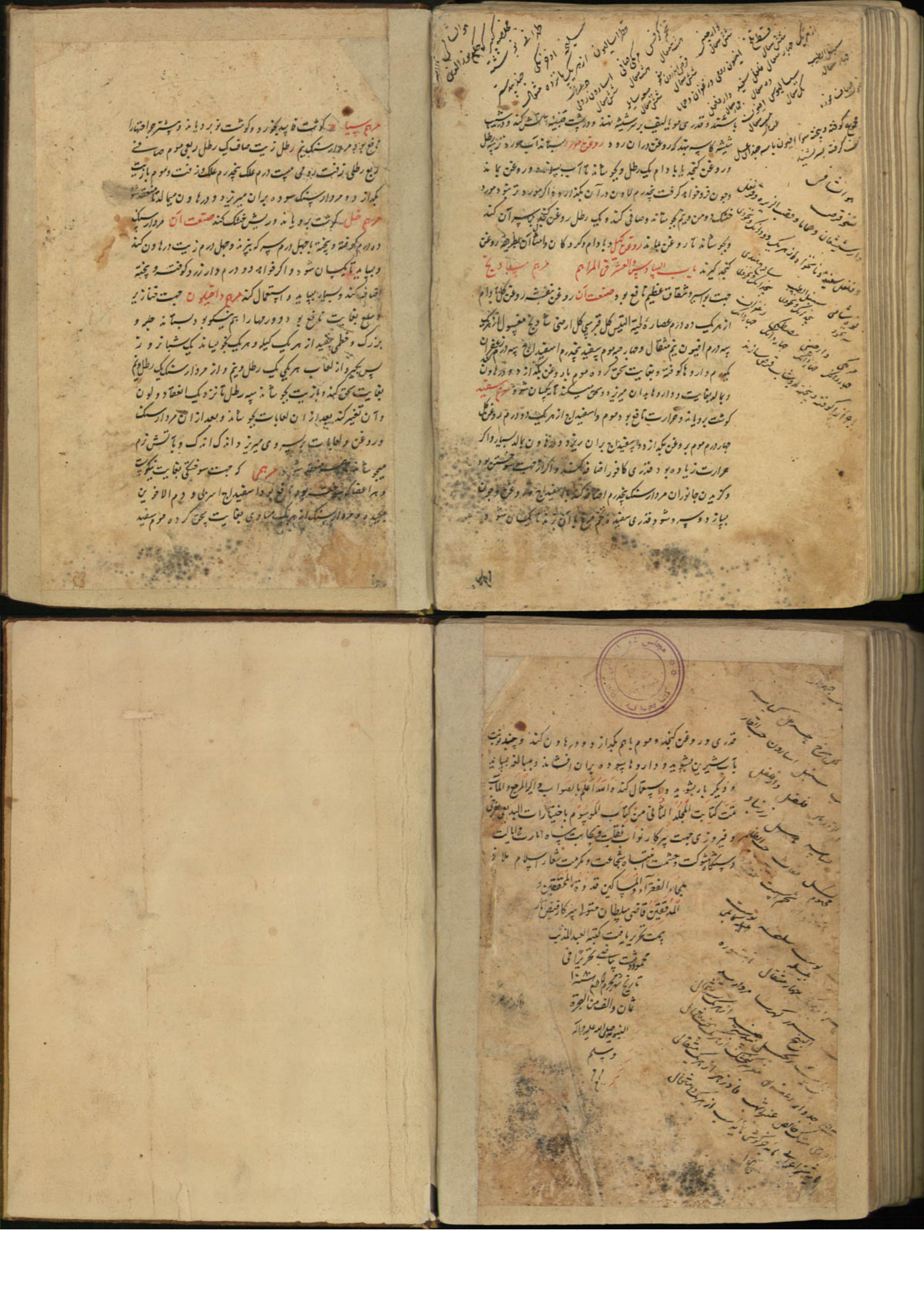
سک قرنفل جوز الطیب سعد سنبل پوست ترنج عود از هر یکی جزوی مشک
قدری مجموع کوفته و بیخته با زر داکویی که خوشبوی بود سرشته و حبها سازد
مانند نخود و هر روز سه چندان در دهن گیرد و قدری بخاید و آب آن
فرو برد سنونی که گندگی قطع کند بگیرد فلفل دارسک پوست انار قصب
الذریره قرنفل قسری و میاوی یکو به و پشتی را فتیله که از شراب ریحانی
تر کرده باشد و از این داروها کوفته و بیخته در پشتی دهد و فتیله دیگر بدین دارو
بیالاید و در پشتی نهد دوای که همین عمل کند بگیرد سنبل مکی قرنفل از هر یک ده درم
کوفته و بیخته در یکمن شراب ریحانی خیسانند و از آن بوی میکند و غرغره میکند
و فتیله را بدان می آلاید و در پشتی می نهد سنونی جهت جوشیدن دهن و حلق
اقاقیا سماق بی دانه طباشیر گلنار ورق گل سرخ آرد جو مجموع مساوی کوفته
و بیخته اول قدری سرکه در دو چندان گلاب نیم گرم کند و بدهان پاره دهان
بشوید و بعد از آن سنون سازد نافع بود ان شاء الله تعالی

باب الخامس والعشر فی الادهان — روغن بنفشه

بستانند بادام شیرین و سفید کنند و هر یکی بادام به دو نیم کنند و خشک کنند و بگیرند
بادام همین گل بنفشه در میان آن کنند و شب در شیب جامه خواب جای اندازد
و روز همچنان میکند و چون ده روز بگذرد دیگر بنفشه بگیرد خوب باشد
و تا چهل روز [illegible] پس [illegible] بعد از آن روغن بگیرد و اگر بعوض مغز

بادام مغز دانه کدو بود و ساید روغن گل بادام بادام در میان گل چنانچه در بنفشه
ذکر رفت سازد و بعد از آن روغن بگیرد روغن گل سرخ بگیرد ورق گل سرخ تازه
و در قنینه کند و روغن کنجد بر سر آن کند و چهل روز در آفتاب بیاویزد و بعد از آن
استعمال کند روغن گل سفید همچنانکه روغن گل سرخ گفته شد روغن یاسمین و خیری و سوسن
و زنبق و نسرین و نرجس شقایق و امثال آن بدان نوع سازند که گفته شد
روغن مرزنجوش بگیرد آب ریحان یکمن و یک چهار یک روغن کنجد و قدری آب بر سر آن
کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن زنجبیل بستانند زنجبیل چهار درم
خشک نیم کوفته ده درم بجوشانند و صافی کنند و یکمن روغن کنجد بر سر آن کنند و
بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن کدو بستانند آب کدوی تر تازه یکمن
و یک چهار یک روغن بادام یا کنجد بر سر وی کنند و قدری آب و بجوشانند تا آبها
بسوزد و روغن بماند روغن قسط [illegible] سودمند بود درد معده و جگر و سپرز و [illegible] مفاصل
و استرخای آن صنعت آن قرنفل ده درم سنبل بادرنجبویه سلیخه ایرسا قرفه اشنه
قسط از هر یکی بیست درم راسن خشک سلیخه عیدان بلسان از هر یک ده درم
مصطکی پنج درم مجموع کوفته یک شبانه روز در آب شیرین خوابانند و بعد از آن
بجوشانند و صافی کنند و باید که آب چنین بود و با آتش آهسته می پزد از اول روز
تا آخر روز بعد از آن بپالایند و دو من روغن زیت یا کنجد بر سر آن کنند
و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن [illegible] که عصبها را محکم دارد

او سودمند بود جهت جگر و معده که از سردی بود و سری برویاند چون
طلا کنند قسط مرصد درم سلیخه شش درم ورق مرماحوز چهل مثقال و نیم
کوفته کنند و در شراب کهنه خوابانند یک شبانه روز بعد از آن با آتش آهسته
بجوشانند و صافی کنند و یکمن زیت خالص بر سر آن کنند و بجوشانند
تا آبها بسوزد و روغن بماند روغن مصطکی سودمند بود جهت ضعف معده
بستانند روغن کنجد یکمن و مصطکی خوب ده مثقال در قنینه کنند و آن قنینه
در میان آب بیاویزد و با آتش نرم میجوشانند تا مصطکی بیکبار بگدازد و
استعمال کنند روغن بابونه بستانند بابونه در سایه خشک کرده بیست درم و در
قنینه کند و یکمن روغن کنجد بر سر آن کند و در آفتاب بیاویزد چهل روز
و بعضی بیست درم حلبه اضافه میکنند و اگر بابونه تازه دنیابند خشک
بیست درم با چهار من آب بجوشانند تا به نیمه آید و به دست بمالد و صافی
کنند و یک رطل روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و
روغن بماند روغن شبث روغن کنجد یکمن تخم شبث در سایه خشک کرده
در قنینه کند و چهل روز در آفتاب آویزد روغن حنا بستانند ورق حنا و
بجوشانند و صاف کنند و روغن کنجد بر سر وی کنند و بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند روغن زرده تخم مرغ بستانند زرده تخم مرغ پخته و به دست بمالد
و قدری نوشادر سوده بروی بریزد و در قنینه کنند که بگل حکمت اندوده



باشند و قدری موی لیف بر سر شیشه نهند و در پشت قنینه آتش کنند و در شیب
شیشه کاسه نهند که روغن در آن رود روغن مورد بستانند آب مورد تر یک رطل
و روغن کنجد یا بادام یک رطل و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
و چون فرو خواهد گرفت پنج درم لادن در آن بگدازد و اگر مورد تر نبود مورد
خشک دو من و نیم بجوشانند و صافی کنند و یک رطل روغن کنجد با آن کنند
و بجوشانند تا روغن بماند روغن گل با بادام و کردکان و امثال آن بطریقه روغن
کنجد گیرند باب السادس و العشر فی المراهم مرهم سپیداج
جهت بواسیر و شقاق عظیم نافع بود صنعت آن روغن بنفشه روغن گل بادام
از هر یک ده درم عصاره لحیة التیس گل قبرسی گل ارمنی نشاسته مغسول از هر یک
سه درم افیون نیم مثقال و چهار درم موم سفید پنج درم اسفیداج سه درم زعفران
یک درم داروها کوفته و بغایت سحق کرده موم با روغن بگدازد [illegible]
و با لو بغایت داروها بر آن میریزد و سحق میکنند تا یکسان شود مرهم سفید
گوشت برویاند و حرارت نافع بود موم و اسفیداج از هر یک دو درم روغن گل
چهار درم موم بروغن بگدازد و اسفیداج بر آن ریزد و در هاون بمالد بسیار و اگر
حرارت زیاده بود قدری کافور اضافه کنند و اگر از جهت سوختگی بود
دیگر از جانوران مرداسنگ پنج درم اضافه کنند با اسفیداج و روغن و چون
بیازد و سپید شود قدری سفیده تخم مرغ با آن زنند تا یکسان شود

مرهم سیاه گوشت فاسد بخورد و گوشت نو برویاند و بیشتر جراحت‌ها را
نافع بود مرداسنگ نیم رطل زیت صاف یک رطل ربعی موم صافی
ربع رطلی زفت رومی بیست درم علک پنج درم علک و زفت و موم با زیت
بگدازد و مرداسنگ سوده بر آن میریزد و در هاون میمالد تا منعقد شود
مرهم خل گوشت برویاند و ریش خشک کند صنعت آن مرداسنگ
ده درم کوفته و بیخته با چهل درم سرکه بپزند و چهل درم زیت در هاون کنند
و بمالد تا یکسان شود و اگر خواهد دو درم زراوند کوفته و بیخته
اضافه کنند و بسیار بمالد و استعمال کنند مرهم داخلیون جهت خنازیر
و سلع بغایت نافع بود [illegible]
بزرگ و خطمی چفیده از هر یک کیله و هر یک بجوشانند یک شبانروز
پس بگیرد از لعاب هر یکی یک رطل و نیم و از مرداسنگ یک رطل و نیم
بغایت سحق کنند و با زیت بجوشانند سه رطل تا نزدیک انعقاد و لون
آن تغیر کند بعد از آن لعابات بجوشانند و بعد از آن مرداسنگ
و روغن و لعابات بر روی میریزد اندک اندک و با آتش نرم
میجوشاند [illegible] شود مرهمی که جهت سوختگی بغایت نیکو است
و هر اعضا که سوخته بود نافع بود اسفیداج اسرب و دم الاخوین
چفیده و مرداسنگ از هر یک مساوی بغایت سحق کرده موم سفید

قدری و روغن کنجد و موم باهم بگدازد و در هاون کنند و چند نوبت
بآب شیرین بشوید و داروها بسوده بر آن افشانند و بمبالغه بمالید
و دیگر بار بشوید و استعمال کنند والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
تمت کتابت المجلد الثانی من کتاب الموسوم باختیارات البدیعی [illegible]
و فیروزی جهت سرکار نواب نقابت و نجابت پناه امارت و ایالت
دستگاه شوکت و حشمت انتساب شجاعت و مکرمت شعار اسلام ملاذ
علماء الفقراء و المساکین قدوة المحققین و
المدققین قاضی سلطان متولی سرکار فیض آثار
بهمت تحریر یافت کتبه العبد المذنب
محمود دوست [illegible]
تاریخ شهر محرم الحرام سنه ۱۰۰۸
ثمان و الف من الهجرة
النبویه علیه الصلوة و السلام
و سلم

